



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

انوار اخلاقی ۱-۲

وسیلہٴ سعادت عظیمہ بیمبر اکرمؐ



مکتبہ اشرفیہ اسلامیہ، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): انوار اخلاقی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد علی علوی گرگانی

ناشر چاپی:

فقیه اهل بیت علیهم السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	جلد ۱
۱۱	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۷	مقدمه
۲۰	مجلس ۱ : محبت مساکین و مستضعفین موهبت خداوند متعال به علی (علیه السلام)
۲۷	مجلس ۲ : مقام علی (علیه السلام) و دوستداران ایشان
۳۷	مجلس ۳ : بدترین مردم در بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)
۴۳	مجلس ۴ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۱)
۴۶	مجلس ۵ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۲)
۵۱	مجلس ۶ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۳)
۵۷	مجلس ۷ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۴)
۶۳	مجلس ۸ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۵)
۶۷	مجلس ۹ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۶)
۷۳	مجلس ۱۰ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۷)
۷۹	مجلس ۱۱ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۸)
۸۵	مجلس ۱۲ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۹)
۹۱	مجلس ۱۳ : خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (۱۰)
۹۷	مجلس ۱۴ : وصیت خداوند متعال به پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام (۱)
۱۰۵	مجلس ۱۵ : وصیت خداوند متعال به پیامبر علی فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (۲)
۱۱۳	مجلس ۱۶ : وصیت خداوند متعال به پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام (۳)
۱۱۹	مجلس ۱۷ : شرط مؤمن مسلم و مهاجر بودن

- مجلس ۱۸ : امان امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام غرق شدن ۱۲۵
- مجلس ۱۹ : قرآن ، بهترین علم برای یادگیری ۱۳۱
- مجلس ۲۰ : آنچه که امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طاقت آن را ندارند ۱۳۸
- مجلس ۲۱ : عوامل شقاوت و بدبختی انسان ۱۴۵
- مجلس ۲۲ : برخی مکروهات نزد خداوند ۱۵۲
- مجلس ۲۳ : اثر تمامی بخل و حرص ۱۶۱
- مجلس ۲۴ : نافع ترین گنج و سود آور ترین مال ۱۶۵
- مجلس ۲۵ : سه نعمت بزرگ الهی ۱۶۹
- مجلس ۲۶ : صبر بهترین کار نیک ۱۷۳
- مجلس ۲۷ : عجب نابود کننده اعمال نیک ۱۷۷
- مجلس ۲۸ : خصلت های انسان عاقل ۱۸۴
- مجلس ۲۹ : خصلت های انسان مؤمن ۱۹۱
- مجلس ۳۰ : نارضایتی خداوند از عمل سه طائفه ۱۹۷
- مجلس ۳۱ : جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ۲۰۰
- مجلس ۳۲ : دارا بودن هفت صفت، رمز رسیدن به حقیقت ایمان ۲۰۴
- مجلس ۳۳ : جایگاه انصاف در اجتماع ۲۱۳
- مجلس ۳۴ : اسباب خوشحالی و شقاوت انسان ۲۱۹
- مجلس ۳۵ : اهمیت رفتارهای مثبت اجتماعی در اسلام ۲۲۸
- مجلس ۳۶ : اسباب نسیان و فراموشی ۲۳۳
- مجلس ۳۷ : محکم ترین دستگیره های ایمان ۲۴۱
- مجلس ۳۸ : بدترین مردم و افسوس سنگینی حساب ۲۴۹
- مجلس ۳۹ : موجبات قساوت قلب و بیان برخی از احکام شرعی ۲۵۶
- مجلس ۴۰ : بیان برخی از احکام شرعی ۲۶۳
- مجلس ۴۱ : موارد منع از قسم ۲۷۱
- مجلس ۴۲ : شرط دعای مقبول و فضیلت عالم نسبت به عابد ۲۸۰
- مجلس ۴۳ : آثار و عقوبت زنا و رباخواری ۲۸۹

۲۹۸	مجلس ۴۴ : ثمره منع از زکات و نرفتن به حج
۳۰۳	مجلس ۴۵ : رد قضاء و ازدیاد عمر با صدقه و صله رحم
۳۰۹	مجلس ۴۶ : اثر ارتباط با امیرالمؤمنین
۳۱۵	مجلس ۴۷ : خضاب کردن و چهارده فائده آن
۳۲۵	مجلس ۴۸ : شرط خیر بودن گفتار، راستگویی و فقه
۳۳۵	مجلس ۴۹ : آفات برخی از موهبت ها
۳۴۳	مجلس ۵۰ : دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر
۳۴۸	مجلس ۵۱ : منع درخواست از تازه به مال رسیده
۳۵۳	مجلس ۵۲ : فضیلت دست کردن انگشتر عقیق قرمز
۳۵۸	مجلس ۵۳ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر
۳۶۳	مجلس ۵۴ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر
۳۶۹	مجلس ۵۵ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۳)
۳۷۸	مجلس ۵۶ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۴)
۳۸۷	مجلس ۵۷ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۵)
۳۹۱	مجلس ۵۸ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۶)
۳۹۵	مجلس ۵۹ : محشور شدن با انبیاء علیهما السلام در قیامت به سبب مواظبت بر چهل حدیث به خاطر خدا (۷)
۳۹۹	جلد ۲
۳۹۹	مشخصات کتاب
۳۹۹	اشاره
۴۰۱	فهرست مطالب
۴۰۵	مجلس ۶۰ : ویژگی برادران امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۴۱۱	مجلس ۶۱ : ویژگی دوستان و محتین امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۴۱۷	مجلس ۶۲ : رضایت خداوند متعال ثمره برادری با امیرالمؤمنین (علیه السلام)
۴۲۱	مجلس ۶۳ : علی (علیه السلام) و شیعیان او دلیل نزول رحمت های الهی
۴۲۷	مجلس ۶۴ : مقام و منزلت علی (علیه السلام) و شیعیان ایشان نزد خدا و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)
۴۳۵	مجلس ۶۵ : استغفار پیامبر برای گناهان شیعیان علی (علیه السلام)

- مجلس ۶۶: مقام شیعیان علی (علیه السلام) نزد اهل آسمان و زمین ۴۴۱
- مجلس ۶۷: فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر مردم ۴۴۷
- مجلس ۶۸: نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند ۴۵۵
- مجلس ۶۹: هشت خصلت سزاوار مؤمن ۴۵۹
- مجلس ۷۰: عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه ۴۶۴
- مجلس ۷۱: حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت ۴۶۷
- مجلس ۷۲: سرعت در عقوبت چهار چیز ۴۷۳
- مجلس ۷۳: قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در بهشت ۴۷۸
- مجلس ۷۴: کفر ده دسته به خدای متعال ۴۸۲
- مجلس ۷۵: موارد دادن ولیمه و چند سفارش اخلاقی ۴۸۶
- مجلس ۷۶: علائم شخص تنبل و مسیر درست زندگی عاقل ۴۹۱
- مجلس ۷۷: مکارم اخلاق و مواظبت بر چهار چیز ۴۹۸
- مجلس ۷۸: کراهت خداوند متعال از برخی اعمال امت رسول الله ۵۰۳
- مجلس ۷۹: عدم قبولی نماز هشت طایفه ۵۰۷
- مجلس ۸۰: شرائط بناء خانه ای در بهشت و بهترین مردم بودن ۵۱۵
- مجلس ۸۱: دور بودن سه طائفه از رحمت خدا ۵۲۱
- مجلس ۸۲: سه حقیقت از حقائق ایمان ۵۲۹
- مجلس ۸۳: مردن قلب در مجالست با سه دسته ۵۳۵
- مجلس ۸۴: سه سفارش که موجب نجات انسان می شود ۵۳۸
- مجلس ۸۵: علائم مؤمن، متکلف و ظالم ۵۴۵
- مجلس ۸۶: علائم منافق ۵۵۱
- مجلس ۸۷: متواضع و رفعت مقام او بوسیله خداوند متعال ۵۵۷
- مجلس ۸۸: دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض ۵۶۱
- مجلس ۸۹: سفارشات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد خانم ها ۵۷۳
- مجلس ۹۰: حب اهل بیت علیهما السلام اساس و پایه اسلام ۵۸۰
- مجلس ۹۱: عاقبت سوء خلق اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ۵۸۷

- مجلس ۹۲ : ثمرات مسواک زدن و اقسام خواب ۵۹۵
- مجلس ۹۳ : شبیه ترین انسانها به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ۶۰۹
- مجلس ۹۴ : عقل محبوب ترین آفریده خداوند متعال ۶۱۵
- مجلس ۹۵ : هفت دستور طلایی ۶۲۳
- مجلس ۹۶ : نام علی بر پایه های عرش الهی ۶۳۳
- مجلس ۹۷ : مقام علی (علیه السلام) نزد خداوند متعال ۶۳۷
- مجلس ۹۸ : سفارشات طلایی به دو صحابی گرامی ۶۴۱
- مجلس ۹۹ : علائم یقین ۶۴۹
- مجلس ۱۰۰ : آفات برخی اعمال درست انسان ۶۵۸
- مجلس ۱۰۱ : محبوب ترین اعمال نزد خداوند متعال ۶۶۹
- مجلس ۱۰۲ : زینت های الهی ۶۷۷
- مجلس ۱۰۳ : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۱) ۶۸۲
- مجلس ۱۰۴ : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (۲) ۶۸۹
- مجلس ۱۰۵ : هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم ۶۹۴
- مجلس ۱۰۶ : اسباب هلاکت و نجات انسان ۶۹۹
- مجلس ۱۰۷ : کذب حسن و صدق قبیح ۷۰۵
- مجلس ۱۰۸ : چهار عمل ضایع کننده ۷۱۱
- مجلس ۱۰۹ : علائم مؤمن و متکلف ۷۱۶
- مجلس ۱۱۰ : علائم منافق ۷۲۳
- مجلس ۱۱۱ : جهل بدترین نوع فقر ۷۲۷
- مجلس ۱۱۲ : سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد رعایت چهار خصلت ۷۳۴
- مجلس ۱۱۳ : تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت ۷۳۹
- در باره مرکز ۷۴۷

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) : انوار اخلاقی

مشخصات کتاب

سرشناسه : علوی گرگانی، سید محمدعلی، 1318-1400.

عنوان و نام پدیدآور : وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) انوار اخلاقی / علوی گرگانی.

مشخصات نشر : قم: فقیه اهل بیت (ع)، 1392.

مشخصات ظاهری : 2 ج.

فروست : انوار اخلاقی.

شابک : دوره 978-600-94248-2-5 ؛ 90000 ریال: ج. 1 978-600-94248-0-1 ؛ 90000 ریال: ج. 2 978-600-94248-1-8

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. 2 (چاپ اول: 1392).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق. -- وصیتنامه

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP142/2ع83و6 1392

رده بندی دیویی : 297/215

شماره کتابشناسی ملی : 3351838

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

جلد 1

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) (انوار اخلاقی) ج 1

مؤلف: ... حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

ناشر... فقیه اهل بیت (علیه السلام)

قیمت: ... 70000 ریال

نوبت چاپ: ... اول 1392

قطع و صفحه... وزیری 388 صفحه

جلد 1000

نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

قم خیابان شهدا، کوچه 26 پلاک 8 تلفن / 37741132 دورنگار 37743689 (025)

تهران / خیابان ری میدان، قیام بلوار قیام تلفن 02133124476

مشهد / چهار راه شهدا خیابان آزادی آیت الله بهجت آزادی ، تلفن 2252932 (0511)

گرگان خیابان امام خمینی (ره) کوی سرچشمه جنب درمانگاه هاشمی پلاک 10 تلفن / 2247777 (0171)

پایگاه اطلاع رسانی www.gorgani.ir پست الکترونیکی info@gorgani.ir پیامک 100006020

ص: 2

مجلس 1: محبت مساکین و مستضعفین موهبت خداوند متعال به علی (علیه السلام)... 10

مجلس 2: مقام علی (علیه السلام) و دوستان ایشان... 17

مجلس 3: بدترین مردم در بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)... 27

مجلس 4: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (1)... 33

مجلس 5: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (2)... 36

مجلس 6: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (3)... 41

مجلس 7: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (4)... 47

مجلس 8: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (5)... 53

مجلس 9: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (6)... 57

مجلس 10: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (7)... 63

مجلس 11: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (8)... 69

مجلس 12: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (9)... 75

مجلس 13: خصلت های مورد نیاز جهت کامل بودن ایمان مؤمن (10)... 81

مجلس 14: وصیت خداوند متعال به پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام (1)... 87

- مجلس 15: وصیت خداوند متعال به، پیامبر، علی، فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (2) ... 95
- مجلس 16: وصیت خداوند متعال به، پیامبر، علی فاطمه حسن و حسین علیهما السلام (3) ... 103
- مجلس 17: شرط مؤمن مسلم و مهاجر بودن ... 109
- مجلس 18: امان امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام غرق شدن ... 115
- مجلس 19: قرآن بهترین علم برای یادگیری ... 121
- مجلس 20: آنچه که امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) طاقت آن را ندارند ... 128
- مجلس 21: عوامل شقاوت و بدبختی انسان ... 135
- مجلس 22: برخی مکروهات نزد خداوند ... 142
- مجلس 23: اثر تمامی بخل و حرص ... 151
- مجلس 24: نافع ترین گنج و سود آور ترین مال ... 155
- مجلس 25: سه نعمت بزرگ الهی ... 159
- مجلس 26: صبر بهترین کار نیک ... 163
- مجلس 27: عجب نابود کننده اعمال نیک ... 167
- مجلس 28: خصلت های انسان عاقل ... 174
- مجلس 29: خصلت های انسان مؤمن ... 181
- مجلس 30: نارضایتی خداوند از عمل سه طائفه ... 187
- مجلس 31: جایگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 190
- مجلس 32: دارا بودن هفت، صفت رمز رسیدن به حقیقت ایمان ... 194
- مجلس 33: جایگاه انصاف در اجتماع ... 203

- مجلس 34: اسباب خوشحالی و شقاوت انسان... 209
- مجلس 35: اهمیت رفتارهای مثبت اجتماعی در اسلام... 218
- مجلس 36: اسباب نسیان و فراموشی... 223
- مجلس 37: محکم ترین دستگیره های ایمان... 231
- مجلس 38: بدترین مردم و افسوس سنگینی حساب... 239
- مجلس 39: موجبات قساوت قلب و بیان برخی از احکام شرع... 246
- مجلس 40: بیان برخی از احکام شرعی... 253
- مجلس 41: موارد منع از قسم... 261
- مجلس 42: شرط دعای مقبول و فضیلت عالم نسبت به عابد... 270
- مجلس 43: آثار و عقوبت زنا و رباخواری... 279
- مجلس 44: ثمره منع از زکات و نرفتن به حج... 288
- مجلس 45: ردّ قضاء و ازدیاد عمر با صدقه وصله... 293
- مجلس 46: اثر ارتباط با امیرالمؤمنین (علیه السلام)... 299
- مجلس 47: خضاب کردن و چهارده فائده آن... 305
- مجلس 48: شرط خیر بودن گفتار راستگویی و فقه... 315
- مجلس 49: آفات برخی از موهبت ها... 325
- مجلس 50: دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)... 333
- مجلس 51: منع درخواست از تازه به مال رسیده... 338
- مجلس 52: فضیلت دست کردن انگشتر عقیق قرمز... 343

- مجلس 53: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (1) ... 348
- مجلس 54: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (2) ... 353
- مجلس 55: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (3) ... 359
- مجلس 56: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (4) ... 368
- مجلس 57: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (5) ... 377
- مجلس 58: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (6) ... 381
- مجلس 59: محشور شدن با انبياء عليهما السلام در قيامت به سبب مواظبت بر چهل حديث به خاطر خدا (7) ... 385

«لَوْ كَانَ لِرَجُلٍ عَمَلٌ سَبْعِينَ نَبِيًّا لَأَسْتَقَلَّ عَمَلَهُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَرَى يَوْمَئِذٍ» (1)

اگر کسی عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد از سختی و ناراحتی آنچه که فردای قیامت میبیند عمل خود را اندک می شمارد.

مسئله تعلیم و تربیت مسئله ای بسیار مهم برای تمام انسان ها است و در قبول اصل این مسئله، تفاوتی بین انسان ها وجود ندارد و آنچه مهم است پیروی از یک سلسله قوانین و مقرراتی است که هر شخص و یا اجتماعی برای رسیدن به سعادت که برای خود تعریف کرده آن ها را وضع نموده است.

سعادت فردی و اجتماعی با توجه به جهان بینی موجود مد نظر قرار می گیرد. نگاه انسان به خود عالم اطراف و اجتماع تعریف وی از سعادت و شقاوت و امثال این موضوعات نگاه فرد به خود و هستی را شکل می دهد و به تبع چگونگی زیستن را برای شخص معین می کند.

هر انسانی به دنبال رسیدن به بالاترین و بهترین نوع سعادت است و برای بدست آوردن آن تلاش فراوان می کند و این نکته را مد نظر دارد که موفقیت وی در رسیدن به این سعادت در گرو تلاش و بالاتر از آن استفاده از راهنمایی های افرادی است که راه درست را پیموده اند و تجربیات ارزشمند خود را در اختیار وی قرار میدهند چرا که استفاده از تجربیات، دیگران درصد خطای انسان را در پیمودن این راه دشوار کم می کند و راه رسیدن به سعادت را هموارتر می نماید. تعریف سعادت در نگاه و جهان بینی انسان ها متفاوت است برخی انسان را در محدوده همین دنیا می شناسند و تمام هم و غم خود را برای رسیدن به سعادت

ص: 7

دنیایی صرف میکنند ولی برخی دیگر در عین اینکه سعادت در دنیا را قبول دارند و به دنبال آن هم هستند ولی بالاتر از آن به دنبال سعادت هستند که ماندنی باشد و محدود نباشد. سعادت که همراه با رنج و زحمت این دنیا و ناراحتی های موجود در این دنیا نباشد.

نگاهی به عالمی غیر از این دنیا از مختصات دین است دین است که برای انسان دو گونه زندگی تعریف می کند. دین است که به انسان چیزهایی را می شناساند که در محدوده تجربیات این دنیای محدود نیست بلکه عقل انسان را به فراتر از محسوسات می برد و به او می فهماند که تمام هستی این دنیای پر از رنج نیست بلکه عالم دیگری وجود دارد که این دنیا مقدمه رسیدن به آن است و نوع زندگی انسان در این دنیا چگونه زیستن وی را در آن عالم مشخص می کند.

خدا، بوجود آورنده نظام هستی و راهنمای انسان ها برای رسیدن به سعادت بشری است سعادت که با توجه به حقیقت آفرینش انسان شکل گرفته است و آن دو ساحت برای کمال انسان قرار داده است اگر کسی در این دنیا آن چنانکه درست است زندگی کند راحتی و آسایش خود را در آن عالم تضمین کرده است.

اگر انسان به خدا اعتماد داشته باشد و بداند که او آفریننده انسان است و فقط اوست که می تواند بهترین و کوتاه ترین و کامل ترین راه سعادت دنیوی و اخروی را در اختیارش قرار دهد و همه هستی از آن اوست و اوست که به انسان شخصیت و مقام و عزت می دهد دیگر هیچ اضطرابی نخواهد داشت و با تمام وجود به دستورات او عمل می کند تا به بالاترین سعادت ها برسد.

خداوند متعال برای راهنمایی بشر به سوی سعادت نقشه راهی را توسط پیامبران خود برای بشر فرستاده است که انسان را از رذائل و اخلاق زشت و صفات حیوانیت پاک و منزّه سازد و فضائل و مکارم اخلاق را پرورش دهد. پیامبران

آمده اند تا به انسان ها درس خودسازی بیاموزند و در طریق شناخت اخلاق زشت و کنترل و مهار کردن امیال و خواسته های نفسانی یار و مددکارشان باشند تا انسانی را که ممکن است در اثر رفتار ناصحیح از حیوانات پست تر شود را به درجه ای از کمال برسانند که هیچ موجودی را یارای رقابت با او نباشد و به برترین و بالاترین کمال و سعادت برسد.

خداوند متعال یکی از مهمترین تکالیف رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را ارشاد مردم و پند و اندرز آن ها بیان می کند و آن را بهترین و شایسته ترین هدیه ای می داند که شخصی برای برادر و خواهر دینی خود میفرستد ایشان در طول عمر شریفشان در هر موقعیتی که امکان پند و اندرز و در حقیقت رشد کمال انسان ها بود از این مهم دریغ نمی کردند و با بیان موعظه ای روح تشنه انسان ها را سیراب می کردند و البته هر کسی به اندازه خود از این چشمه جوشان فیض خواهد برد. آنچه در این کتاب پیش رو داریم مجموعه ای از مواعظ و نصایح رسول گرامی اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که توسط حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی دام ظلله طی چندین جلسه درس اخلاق ایشان بیان شده است. امید است که با تاسی به این رهنمودها و نصایح بتوانیم به آنچه که مورد رضای

خداوند متعال است برسیم و توشه ای را برای سفر سختی که در پیش داریم آماده و مهیا کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

دفتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی دام ظلله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

«حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ مِنْبَرِهِ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ، فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضُوا بِكَ أَمَامًا» (1)

از جمله وصایایی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود و در «امالی» شیخ صدوق دام ظلّه آمده است این می باشد :

«حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ» که علی بن بابویه دام ظلّه باشد، ایشان هم از سعد بن عبدالله اشعری قمی نقل کرده که از بزرگان است.

ص: 10

«قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَوَيْتَ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ دَامَ ظِلَّهُ نَقَلَ مِنِّي كُنْتُ».

«عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَيَّ مِنْبَرُهُ».

در قدیم خیلی به سلسله سند اهمیت میدادند و روایت را بدون سلسله سند نمی پذیرفتند علما در عصر سابق مقید بودند که هر روایتی را که نقل می کنند سلسله سندها را هم بیاورند فلذا این امانت تا اینجا به دست ما رسیده است و الا اگر بنا بر اختصار گویی بود الان ما انجام می دادیم. در عصر ما اینطور شده است که روایت ها را بدون سند می خوانیم مثلاً در موقع خواندن روایت می گوئیم عن الصادق (علیه السلام) عن الباقر (علیه السلام)، اصلاً سلسله سند را نمی خوانیم. از بس حوصله ها کم شده است فلذا الان می بینیم که خیلی ها کمتر به سند آگاهی دارند؛ علت هم این است که سندها خوانده نمی شود.

قدیم اینطور نبود به این مسائل خیلی اهمیت می دادند برای همین اجازه روایی می گرفتند که هر روایتی را که می خواهم در منبر برای موعظه بخوانم اجازه داشته باشم به نظر من علتش تقوای زیاد آن ها بود. در همه جا مسائل را رعایت می کردند. همینطور که وقتی یک نفر می خواست امام جماعت شود تا رسماً از یک مرجع و مجتهدی اجازه نامه نمی گرفت نمی گذاشتند که امام شود با اینکه از شرایط امام جماعت این است که اگر کسی را عادل می دانید اشکال ندارد که امام شود حتی مردم از فرد می پرسیدند شما از کدام آقا برای نماز خواندن اجازه گرفته اید؟ اما حالا می بینیم چقدر تنزل کردیم.

این سلسله سند به همین صورت به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید که ایشان این روایت را بالای منبر خوانده اند و مثل اینکه به صورت علنی روایت را خوانده باشند.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَهَبَ لَكَ حَبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ»

خدا محبت مساکین و مستضعفین را در زمین به تو مرحمت کرده است. خدا به تو دوست داشتن مساکین را محبت کرده است با این بیان معلوم می شود که حب مساکین از خود انسان نیست و باید خدا به وی عنایت کند.

در قرآن کریم آمده است که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (1) به خودتان مراجعه کنید». اگر هر کسی به خودش نگاه کند می فهمد که خدا این محبت الهی را در او قرار داده است یا خیر اگر دارد خوش به حالش که باید سجده شکر به جا آورد. اگر دیدید در دلتان احساس سنگینی می کنید احساس این را دارید که مسأله بیچارگان و بینوایان برایتان اهمیتی ندارد باید برای بدست آوردن آن تلاش کنید خوشا به حال کسی که این حالت را خدا به او مرحمت کرده است. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید خدا این محبت را به تو کرده است که

مساکین را دوست بداری مستضعفین در زمین را دوست بداری که شاید مراد از مستضعفین همین شیعه ها باشند چون به ما مستضعفین می گویند.

خداوند متعال فرموده است که من منت می گذارم که این مستضعفین را وارث قرار می دهم. این ها جزو وارثین زمین هستند این هایی که مستضعف در دیدگاه مردم هستند این ها یک روز وارث زمین می شوند یعنی حکومت را آن ها به دست می گیرند آن شاء الله حضرت بقیه الله الاعظم دام ظلّه تشریف بیاورند و کره زمین در دست آقا و شیعیان قرار گیرد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود تو کسی هستی که خدا این محبت را به تو کرده است پس هر که دارای این صفت است بداند که آینده خوبی دارد. خوش به حال کسی که دارای این صفت باشد. خدا هر

ص: 12

مقامی را به هر کسی نمیدهد اگر مقامی به یک شخصیت داده است بدانید که دارای خصوصیات درونی بوده است ولو من و شما نمی دانستیم.

یکی از حضرات حوزه که الان هم هنوز در قید حیات هستند نقل کردند: در مدرسه دارالشفاء طلبه ای بود که بنده آن طلبه را می شناختم آن طلبه در نهایت استضعاف بود بیچارگی به تمام معنا در او صدق می کرد روزی دیدیم که این طلبه بدبخت مریض شد و امکاناتی هم نداشت که بتواند خودش را مداوا کند با زحمت زیادی پیش دکتر رفت وقتی به دکتر مراجعه کرد دکتر به او گفت علاج تو این است که مدتی باید کباب برگ بخوری تا بهتر شوی چون بدنت نهایت استضعاف را پیدا کرده است. اگر نتوانی کباب برگ بخوری

به این زودی ها بهتر نخواهی شد و ممکن است بیشتر از این مزاجت تحلیل برود.

این طلبه بیچاره هم با خود گفت من که توانایی مالی ندارم که هر روز کباب برگ بخورم. این آقا که او را می شناخت گفت: من نزد او رفتم و دیدم این طلبه اصلاً حال ندارد. به او گفتم: فلانی مگر دکتر رفتی؟ گفت: بله، رفتم. دکتر به من گفت که باید مدتی کباب بخورم این آقا هم بلافاصله قضیه را برای مرحوم امام رضی الله عنه بیان کرد. همین که این جریان را تعریف کرد مرحوم در جیبشان دست بردند پولی در آوردند و فرمودند این پول را به تو می دهم اما یک شرط دارد اینکه پول را به طلبه ندهی. گفتم: پس من چه کار کنم؟ گفت: شما هر روز برو قصابی گوشت بخر و برای این طلبه کباب کن تا بخورد. هر روز این کار را انجام بده.

من از این حرف آقا تعجب کردم با خود گفتم من پول را به خودش می دهم و به این طلبه می گویم که آقا گفته این کار را انجام بده. وقتی دلیل این حرف را از امام پرسیدم فرمود: اگر اینطور که شما می گوید انسان متدین و درس

خوان و مؤمنی است امکان دارد که این پول را صرف کار و نیاز دیگری کند. هدفم این است که این طلبه از این کسالت نجات پیدا کند .

خدا مرحوم ملا محسن امین صاحب کتاب اعیان الشیعه را رحمت کند. ایشان مینویسد مرحوم میرزای بزرگ شیرازی رضی الله عنه تا آخر عمرش خدمتش را از مرحوم ملا- محمد کاظم خراسانی رضی الله عنه صاحب کفایه قطع نکرد. لا اله الا الله همیشه می گفت : از بس مرد ملا و شایسته ای است باید به او خدمت کنم. ایشان طوری بود که وقتی بیچاره ای به سامرا می آمد و در آنجا می ماند، کمکش نمی کرد بلکه صبر می کرد وقتی که به کاظمین می رفت وکیلش را به آنجا می فرستاد و به او می گفت : برو خرج صورت آن آقا را هر چه که شده به او بده. می پرسیدند : آقا جان چرا در سامرا این کار را نمی کنید؟ می گفت : نه نه می گذارم آن ها هر چه دلشان می خواهد بمانند وقتی رفتند و دستشان خالی شد من کمکشان می کنم.

علت اینکه خدا این عزیزان را به این مقامات عالیه رسانده این موارد بوده است اینگونه مراجع که اسمشان نه تا به حال بلکه تا یوم القیامه می ماند، همه و همه از برکت این حالشان بوده است. ان شاء الله امیدوارم شما عزیزان در وجود مبارکتان این صفت پدیدار شود. اگر دارید خوشا به سعادتتان امید این را داشته باشید که آینده درخشان در انتظارتان باشد.

«فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضُوا بِكَ أَمَامًا» خدا این محبت را به تو داده که راضی شده ای این ها برادران تو باشند. برادران ما این ها هستند. بله با اینکه خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) امام است ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به اخوان تعبیر می کند. تو راضی و خشنود هستی که این ها برادران تو باشند و آن ها هم راضی هستند که تو امام آنها باشی این رضا به این معنا خیلی مهم است. این است که شما در آیات قرآنی

می بینید خداوند متعال راجع به اوصاف بهشت می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ رَضُوا عَنْهُ» (1). چرا خدا «رَضِيَ اللَّهُ» را آورده است در حالی که بهشت را به آن ها داده و بهشتی شده اند و فرموده است: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بعد از آن می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» چرا؟ زیرا می خواهد به ما بفهماند که نه تنها من به شما مزد می دهم بلکه علاوه بر این مزد و مهم تر از آن رضایت خود را می دهم «و رَضُوا مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (2) این خیلی مهم است که خدا می فرماید من از شما راضی هستم این رضا و خشنودی حضرت حق، خیلی مهم است.

اینجا هم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید تو راضی هستی که این ها برادران تو خوانده شوند. حالا برادران چه کسانی هستند؟ همین شیعه ها و دوستان تو برادران هستند. آنها هم راضی هستند که تو امامشان باشی.

در یکی از مناجات های امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه کلمه آمده است که نه قبلاً کسی این را گفته است و نه بعداً کسی می تواند این حرف را بگوید. در مناجات آمده است: «إِلَهِي، كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» (3) این عزت برای من بس است که بنده و عبد تو باشم. «وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رِبًّا» این افتخار برای من است که خدایی مثل تو دارم. «أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ» خدایا، تو همان خدایی هستی که من می خواستم و من را آن بندهای قرار بده که تو

ص: 15

1- سوره مبارکه مائده آیه 119.

2- سوره مبارکه توبه آیه 72 «و رضای خدا «از همه این ها» برتر است».

3- بحار الأنوار، ج 74، ص 400.

می خواهی. این جملات چقدر ارزشمند است خدایا تو همان گونه هستی که من می خواستم من را هم آن طور قرار بده که تو می خواهی.

ما هم باید به این صورت امام مردم باشیم. بعضی از آقایان هستند با تحمیل می خواهند. بر مردم امامت کنند. این کار اشتباه است. اگر زمانی احساس کردی که مردم نمی خواهند که تو امام جماعتشان باشی نباش. از جمله جاهایی که روایت دارد خداوند تبارک و تعالی در آنجا بسیار سخت می گیرد و مجازات می کند همین جا است که مردم او را نمی خواهند و او می خواهد با اکراه بر سر مردم امامت کند. ما اگر جایی بنا است پیشوا باشیم رضای مردم در موضوع خیلی مؤثر است چون بنده وقتی می خواهم در آنجا امامت کنم، نماز بخوانم صحبت کنم سخنرانی کنم این سخنرانی من باید اثر داشته باشد. اگر بنا باشد تمام کسانی که در آن مکان هستند از ما بدشان بیاید و ناراحت باشند دیگر چه صحبت کردنی است؟

خداوند در جایی به شما مرحمت میکند که وقتی به مقام امامت و مرجعیت می رسید به مقام عظمت و بزرگواری و آقایی می رسید، سعی تان این باشد که مردم از شما راضی باشند وقتی اکثریت مردم به وجود شما علاقه دارند و واقعاً می بینند که به حرف های خود عمل می کنید، خوش به سعادتتان.

خداوند به حق محمد و آل محمد علیهم السلام این نعمت و این محبت را به ما هم مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَّقَ عَلَیْكَ، وَ وُئِلَ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَّبَ عَلَیْكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْعَلَمُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ. مَنْ أَحَبَّكَ فَارَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ هَلَكَ. يَا عَلِيُّ أَنْمَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَهَلْ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟ يَا عَلِيُّ أَهْلُ مَوَدَّتِكَ كُلُّ أَوَابِ حَفِیْظٍ وَ كُلُّ ذِي طِمْرٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَيَّ اللّٰهُ لَا بَرَّ قَسَمَهُ» (1)

در ادامه روایت قبل حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید :

«طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَّقَ عَلَیْكَ» خوشا به حال آن کسی که تو را دوست داشته باشد و برای تو راستگو باشد یعنی با تمام صداقت دوستی اش را به تو ابراز کند.

«وَ وُئِلَ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَّبَ عَلَیْكَ» و وای به حال آن کسی که با تو دشمن باشد و به تو دروغ بگوید یعنی در برخورد با تو دشمن باشد وای به حال چنین کسی

ص: 17

پس از این عبارت دو حالت مشخص میشود یکی محبت و دوستی نسبت به کسی داشته باشد و دیگری اینکه راستگو باشد یعنی چه بسا ممکن است کسی اظهار محبت کند ولی صداقت نداشته باشد جایی که صداقت ندارد فایده ندارد. از آن طرف اگر خدای ناخواسته بغض داشته باشد و لو تظاهر به صدق هم بکند، اثری ندارد؛ پس معلوم می شود که هر دو لازم است هم باید قلباً دوست داشته باشد و محبت قلبی باشد و هم اینکه در بیان زبانی باید مطابق با اعتقادش بیان کند؛ پس جایی که قلب یک چیز بگوید و زبان چیز دیگری بگوید، درست نیست مثلاً بگوید آقا من ارادتمند شما هستم حاج آقا من شما را خیلی دوست دارم اما به دلش که مراجعه شود می گوید من بی خود می گویم می خواهم خودم را جلوی آقا نمایش بدهم، این چه ارزشی دارد؟

روایت دارد که هیچ مؤمنی نیست که خدا برایش منافق نگذاشته باشد. لا اله الا الله یعنی افرادی که با او دوگانه صحبت می کنند. این ها چیزهایی است که ائمه علیهم السلام ما گفته اند؛ پس بدانید امروز به این فکر نباشید که در کنار مردم که هستید کسی اذیتتان نکند. فکر نکنید که جایی می روید حتماً آقا باشید و راحت و آسوده از هر ضرری بمانید. می فرمایند هر مؤمنی اگر قله کوه هم برود کسانی هستند که او را اذیت کنند به ، نماز منبر و ... ایراد بگیرند خب با این اوصاف سؤال می شود که تکلیف چیست؟ باید استقامت و صبر کنیم؛ البته این عرض حقیر است شاید تمام این مسائل را خدا برای من و شما می گذارد که آزمایش شویم. ببیند ما تا چه اندازه اعتقاد داریم. بله اگر انسان در جایی باشد و سر سفره راحت بنشیند و بخورد و بخوابد این که هنر نیست؛ اگر در مقابل جسارت ها، بی حرمتی ها، فحش ها استقامت نشان دادیم خیلی هنر کرده ایم اجر و مقام آن جایی است که همراه با صبر و حوصله باشد.

روزی پیغمبر خدا و عایشه نشستند که مردی یهودی آمد. تا چشمش به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افتاد یک دفعه گفت: سام علیک. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در جواب فرمود: سام علیک. دومی آمد و گفت: سام علیک. باز پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: و علیک. سومی آمد. او هم به همین لحن گفت: سام علیک. باز پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: و علیک. یک مرتبه عایشه از کوره در رفت و بسیار عصبانی شد. گفت: ای یهودی ها ای برادران بوزینه ها مرگ بر خودتان باد و به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رو کرد و گفت: یا رسول الله، این ها به تو جسارت و بی حرمتی کردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای عایشه، چرا عصبانی شدی؟ چرا به آنها فحش دادی؟ اگر قرار باشد خدا برای این فحش صورتی درست کند بسیار صورت زشتی درست می شود. بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: رفق و مدارا را هر جا بگذاری زینت می دهد و از هر جا برداری آن رازش

می کند.

بینید این فرمایش پیشوای ما است. مواظب باشید داد و فریاد کردن در کوچه ها و خیابان ها و در مغازه ها خوب نیست. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چه خبرتان است؟ رفق داشته باشید، مدارا کنید تحمل کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ» (1) یعنی مدارا در هیچ جایی قرار نمی گیرد مگر آنکه آن را زینت می دهد «وَلَا تُزَعْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ» از هر جا برداشته شد، آنجا رازش می کند. این نصیحت ها خیلی ارزش دارد. انسانیت انسان را بالا می برد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا همینطور بیان کرده اند. فرموده اند: علی جان، «طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ عَلَيْكَ وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَّبَ عَلَيْكَ»

ص: 19

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْعَلَمُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ» علی جان تو محک این امت هستی. علم نشانه محک است. ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) محک است. یا علی از تو بدست می آید که کدام اهل نجات هستند و کدام نیستند. «مَنْ أَحَبَّكَ فَازَ» هر که تو را دوست دارد رستگار شده است. خوش به سعادتش. «وَمَنْ أَبْغَضَكَ هَلَكَ» هر که با تو دشمنی داشته باشد هلاک می شود. خوش به حال آن هایی که جزو محبین امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند.

بعد آقا جمله ای گفتند که در دعای ندبه هم می خوانیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا وَهَلْ تُؤْتِي الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا؟» زمان قدیم اکثر شهرها حصار داشتند حتی علاوه بر آن قلعه هایی داشتند که دور آن خندق هایی می کردند و تا بالا دیوار می کشیدند چون زمان سابق امنیت نبود. گاهی دشمنان به شهرها هجوم می آوردند و وارد میشدند فلذا نوعاً شهرها به این صورت دیوار داشتند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم تعبیر می کند که من شهر علم هستم و تو در این شهر هستی. این هم کنایه از اینکه من شهر علم هستم یعنی هر نوع علمی که بخواهی در این شهر پیدا می شود و تو در این شهر هستی یعنی هر که بخواهد وارد شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شود باید از در ولایت وارد شود و تا ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول نکند نمی تواند به این شهر وارد شود و این یعنی قبول نبوت و ابستگی به قبول ولایت دارد تا ولایت نبوت نیست. تا نبوت نباشد توحید و وحدانیت الهی نیست. کسی به خدا نمیرسد مگر از طریق اهل بیت علیهم السلام.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: یا بن رسول الله کسی امام زمانش را شناخت و رفت در خانه اش نشست و از خانه اش بیرون نیامد، آقا جان، وضع این آقا چگونه است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود اگر از خانه بیرون نیاید، حال دینش چطور است؟ از کجا می تواند دینش را کامل بدست بیاورد؟ پس معلوم می شود

ما فقط دستور به معرفت امام نداریم بلکه علاوه بر شناخت امام باید به دنبال امام هم برویم اینکه الان ما فقط به حوزه بیاییم و درس بخوانیم و ملا شویم ولی بعد از آن خانه نشین شویم فایده ندارد.

حضرت (علیه السلام) در ادامه فرمود: باید زکات علم را داد آن شخص پرسید: یا بن رسول الله، زکات علم چیست؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: زکات علم نشر آن است. در حوزه زحمت کشیده ای و درس خوانده ای باید مردم از وجودت فیض ببرند. این ها همه برای این است که علم را به دست مردم برسانید؛ پس همه باید در راه قرار بگیریم چه اهل علم و چه غیر اهل علم بنده هم احتیاج به خواندن دارم. من هم باید دنبال تحصیل بروم. نباید بگویم که سیر شدم ابداً، علم پایان ندارد. دو گروه گرسنه هستند که هیچ وقت سیر نمی شوند طالب علم و طالب مال. علم، آخر ندارد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى السَّرَابِ بِقِيَعَةٍ لَا يَزِيدُ سَيْرَهُ إِلَّا بُعْدًا» (1) هر کس عمل کند اما بصیرت دینی نداشته باشد مثل آن آقای است که به راه افتاده اما راه غیر مستقیم را می رود. آن راهی که باید برود را نمی رود. هر چه هم تند تند برود فاصله زیادتر می شود. امام صادق (علیه السلام) می فرماید باید در مسیر دین بیافتیم مواظب باشیم که دین در هر جایی چه اقتصادی می کند. عالم کسی است که وضع را بفهمد و دستور را بفهمد چه بسا در جایی عملی حرام است اما به مناسبتی آن حرام واجب می شود.

خدا آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند ایشان خیلی به آقا سید جواد صاحب کتاب مفتاح الكرامه عنایت داشت احترام بسیار زیادی به او می گذاشت. در سال 1221 که وهابی ها به نجف ریختند و نجف را محاصره کردند اداره حوزه به دست مرحوم آقا سید جواد بود وقتی وهابی ها وارد نجف

ص: 21

شدند ایشان دستور داد که باید شب ها کشیک بدهیم مبادا وهابی ها یک مرتبه شبیخون بزنند و شیعه ها را بکشند عده ای را به عنوان فرمانده در قسمت های مختلف نجف قرار داد که شبها تا صبح با تعدادی سرباز کشیک بدهند. بعد گفتند : خودم من هم هستم و یک شب هم من کشیک می دهم .

شبی که نوبت آیت الله بود ایشان افرادی را بر سر مرکزهای حساس قرار داد که تا صبح کشیک دهند و خود آقا هم هر چند ساعت یک بار به عنوان فرمانده به این گروه ها سر می زد برای سرکشی به یکی از این گروه ها نزدیک مقر آنها شد. سر و صدایی به گوشش رسید وقتی جلو رفت دید افرادی که مسئول کشیک آن قسمت بودند در حال رقصیدن هستند. آقا خیلی عصبانی شد. یک مرتبه گفت : ای آقایان در کنار قبر آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خجالت نمی کشید؟ اینجا جای این کارهاست؟ آقا شروع کرد به نصیحت کردن و جلوی ایشان را گرفت. ساکتشان کرد و رفت تا دوری بزند. باز دوباره که آمد دید تمام نگهبان ها خوابیده اند. فرمانده را صدا کرد و پرسید : این ها چرا خوابند؟ گفت: حضرت آیت الله این ها یا باید برقصند و سر و صدا کنند یا باید بخوابند. بله بعضی ها این طوری هستند. اگر بنا است بیدار باشند باید سرشان را با عمل حرامی گرم کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید آیا مگر جز این نیست که انسان به هر منزلی و یا هر شهری که می خواهد وارد شود باید از در وارد شود؟ کسی هم که می خواهد به شهر نبوت وارد شود باید از در ولایت وارد شود.

«يَا عَلِيُّ، أَهْلُ مَوَدَّتِكَ كُلِّ أَوَابِ حَفِيزٌ» ان شاء الله ما سعی کنیم جز این دسته باشیم. باید بینیم آیا این نشانه هایی که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند در وجود ما هست یا خیر. اگر واجدشان هستیم خوش به سعادتمان و معلوم می شود جزو دوستان و یاوران آقا هستیم. اگر خدای ناکرده دیدیم فاقد

این صفات هستیم با خواندن این حدیث ان شاء الله تلاش کنیم دارای آن شویم چون انسان مسلماً برای هر چیزی سعی و تلاش کند قهراً به همان هدف خواهد رسید. «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (1) خدا در قرآن می فرماید هر چقدر خودت تلاش کنی این خودت هستی که باید احساس مسئولیت کنی.

افرادی هستند که همیشه در خانه خدا هستند و رجوع به خدا می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این افراد اواب هستند یعنی همیشه به طرف خدا برمی گردند. «حفیظ» صفت مشبه است یعنی آنهایی که در تمام جهات حفظ می کنند چه در کم و چه در کیف. آبرودار و با حیا هستند عمل زشت را مواظبت می کنند مواظب اند مبادا عییشان ظاهر شود. واجبات خدا را ترک نمی کنند. حافظ واجبات خدا هستند. امانات الهیه را حفظ می کنند اواب حفیظ یعنی صفت حفاظت در وجودشان بالا است. آنچه را که باید حفظ شود حفظ می کنند. اخلاقیات خوب خودشان را نگه می دارند. اخلاقیات بد خودشان را اصلاح می کنند. پیروان مکتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید دارای این خصوصیات باشند.

«وَكُلُّ ذِي ظِمْرٍ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَ قَسَمَهُ» دوستان تو دنبال این نیستند که لباس چنین و چنان بپوشند و یا دنبال لباس های زر و زیور دار بروند. گاهی نگاه می کنی لباسی خیلی عادی و ساده پوشیده اند و به لباس های خیلی متعارف اکتفا می کنند. اگر هم زمانی برنامه ای پیش بیاید و بنا شود چیزی در راه خدا بدهند بهترین را انتخاب می کنند و در راه خدا می دهند و برای خود نگه نمی دارند. این گونه افراد دنبال دنیا و دنیا پرستی و حفظ دنیا نیستند. بیشتر هدفشان را خدا قرار می دهند. می خواهند عملی انجام بدهند که خدا از آن ها راضی شود. بزرگان دین ما این گونه بودند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ای علی دوستانت اهل بازگشت

ص: 23

1- سوره مبارکه نجم آیه 39 (و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست)

هستند و خود را نگه می دارند و آن ها لباس مندرس در بر می کنند و خداوند سوگند آن ها را گواهی می کند.

خدا رحمت کند دو بزرگوار استاد و شاگرد یعنی شیخ مرتضی انصاری و مرحوم آخوند خراسانی رضی الله عنه را، خدا در جانشان را متعالی کند. مرحوم آخوند خراسانی رضی الله عنه صاحب کفایه است که امروز افتخار می کنیم کتابشان در حوزه های علمیه است و از آن بهر مند می شویم. بی جهت خدا نام کسی را نگه نمی دارد. چندین سال است و نه تا به حال بلکه بعد هم از بین نخواهد رفت.

مرحوم آخوند خراسانی یک دست لباس بیشتر نداشت. روزی همین یک دست لباسش کثیف شد ایشان لباس را از تنش درآورد و شست. وقتی شست، گذاشت تا خشک شود. یک مرتبه نگاه به ساعت کرد و دید وقت درس نزدیک است و با خودش گفت: استاد شیخ انصاری الان درس را شروع می کند. خیلی مضطرب شد. نگاه کرد لباسش خیس بود. عاقبت مجبور شد قبا را بدون پیراهن بپوشد و آستین قبا را تا زد که معلوم نشود پیراهن تنشان نیست عبا را هم دور خودش پیچید و به راه افتاد.

وقتی به درس رسید رفت و در کناری نشست درس مرحوم شیخ مرتضی که تمام شد، سریع بلند شد و حرکت کرد. با خود گفت سریع بروم تا رفقا مرا با این وضع نبینند. به خانه که رسید طولی نکشید یک دفعه در خانه به صدا درآمد. در را که باز کرد ناگهان استاد را جلوی در خانه دید. پیش از اینکه سلام کند مرحوم شیخ مرتضی انصاری گفت: سلام علیک مرحوم آخوند گفت: علیکم السلام. بلافاصله شیخ مرتضی بقیچه ای که در دستش بود به آخوند داد و گفت: این را محبت کنید از من بگیرید. بنده می خواستم برایتان لباس نو بخرم ولی گفتم چه بهتر این که لباس خودم را به شما بدهم.

لا اله الا الله از این قضیه معلوم می شود که شیخ مرتضی رضی الله عنه بالای منبر هنگام درس دادن متوجه شدند که ایشان پیراهن ندارند نگاه کنید استاد چه روحیه ای داشت و شاگرد هم چقدر به درس اهمیت می داد. حال ما الان دنبال یک بهانه می گردیم که درس را تعطیل کنیم. امروز درس نرفتیم، نرفتیم. فردا هم اگر نرفتیم اشکال ندارد. این بیان این کلام و این تفکری است که ما داریم. ذات اقدس حق، عالم سر است و از نیت ما آگاه است. لازم هم نیست که به زبان بیاوریم. مبادا خدای ناخواسته ما جزو این دسته باشیم که درس برای ما هیچ گونه شیرینی نداشته باشد. خیلی مواظب باشید.

عقیده شخصی خودم این است که هر چه ما به درس اهمیت بیشتری بدهیم خدا مقام را بیشتر بالا- می برد. من از لسان و نفس اخبار اینطور فهمیدم. در نماز خواندن مخصوصاً در نماز شب خواندن چیزی که خدا بیشتر به آن اهمیت می دهد می دهد نیت است. هر چه به واجبات و دستورات خدا بیشتر اهمیت بدهیم خداوند تبارک و تعالی بیشتر ارزش، بها نورانیت و مقام به ما می دهد.

روزی جناب آیت الله ملا عبدالله تستری رضی الله عنه به خدمت شیخ بهایی رضی الله عنه شد. مدتی که گذشت وقت نماز شد شیخ بهایی گفت: آقای ملا عبدالله بفرماید جلو اقامه کنید تا نماز بخوانیم. من میخواهم پشت سر شما نماز بخوانم. ملا عبدالله با شنیدن این حرف با تعجب بسیار گفت: شما پشت سر من نماز بخوانی؟ شما شیخ بهایی؟ شیخ بهایی گفت: بله می خواهم پشت سرتان نماز بخوانم. ملا عبدالله تستری جلو رفت که اقامه نماز کند. تا ایستاد یک مرتبه از اتاق بیرون رفت. شیخ بهایی با دیدن این حالت به دنبال ملا عبدالله رفت. پرسید: چه شد؟ قرار بود نماز جماعت را با هم بخوانیم ملا عبدالله گفت: یا شیخ، می دانی من چرا نماز را رها کردم؟ من می خواستم نماز بخوانم اما یک دفعه در درونم فکر کردم عبدالله عجب کسی شده ای که شیخ بهایی با این عظمت

پشت سر تو نماز می خواند. یک مرتبه تا این احساس را کردم دیدم این نماز برای خدا نیست دیگر حاضر نشدم بایستم.

مرحوم ملا عبدالله تستری رضی الله عنه خیلی دارای مقامات عجیبی بود. شیخ بهایی گفت: شما دیگر حق نداری تقلید کنی. باید به رأی خودت عمل کنی تقلید برای تو حرام است. ایشان نقل می کند: به محض اینکه استاد این حرف را به من زد که تقلید برای تو حرام است من از آن روز به بعد یک عمل مباح انجام ندادم حتی اکل و شرب را تا مستحبش نکردم انجام ندادم.

این افراد اینگونه به این مقامات رسیدند. از زمان شیخ بهایی رضی الله عنه تا حالا چند سال گذشته است؟ از زمان ملا عبدالله رضی الله عنه چند سال گذشته است؟ چطور شد که این ها نامشان در تاریخ ماند؟ به خاطر نیروی معنوی است کسی که برای خدا کار کند خدا هم برای او کار می کند.

آخرین آیه ای که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقت شهادت گفت این بود که فرمود: فرزندان من، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (1) پسران و فرزندان من بدانید خدا با همه کس نیست خدا با اهل تقوا است با نیکوکاران است.

پروردگارا به ما هم توفیق عمل به این دستورات عنایت بفرما. خدایا ما را جزو محبین اهل بیت قرار بده دست ما را از دامان این اهل بیت کوتاه مگردان. توفیق عمل و بندگی به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 26

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ أَلَا أُتَيْتُكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ. أَلَا أُتَيْتُكَ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ» (1)

در روایتی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، أَلَا أُتَيْتُكَ بِشَرِّ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» آیا نمی خواهی تو را خبر دهم که بدترین مردم چه کسانی هستند؟ ایشان عرض کرد: آقا جان بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ» بدترین مردم کسانی هستند که از گناه افراد دست برنمی دارند و آنها را نمی بخشند گاهی شخصی به او بدی کرده با او بد رفتاری و بی حرمتی کرده و برخورد خوبی نداشته است ولی به خدمت او می آید و معذرت خواهی می کند اما در جوابش می گوید من هرگز تو را نمی بخشم می خواهم پیش خدا از تو شکایت می کنم تا تو را مجازات کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این صفت بسیار صفت زشتی است .

اگر زمانی شخصی نسبت به شما خلافتی مرتکب شد و پیش شما آمد و عذر خواهی کرد طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شما موظف هستی قبول کنی. بگو تو را عفو کردم

ص: 27

چون خدا دوست دارد که بندگانش نسبت به هم مهربان و با گذشت باشند اینطور نباشد که سختگیر باشیم که چرا تو در فلان مجلس به من بی حرمتی کردی؟ چرا فلان جا این حرف زشت را به من زدی؟ گذشت بسیار کار خوبی است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از کسی که صفت عفو و گذشت را ندارد به «شر الناس» یاد کرده است یعنی او بدترین مردم است. «مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ» کسی که گناه و بدی دیگران را نمی بخشد و در بخشش زیر بار نرود آدم خوبی نیست؛ روی خوب بودن او نباید حساب باز کرد. «وَلَا يُقِيلُ الْعَشْرَةَ» «عَثْرَه» به معنای لغزش است. گاهی اوقات از انسان

لغزش هایی سر می زند و دچار خطا می شود کارهایی که باید مراقبت کند و انجام ندهد را انجام می دهد. گاهی مواقع در اجتماع برای او لغزش هایی پیش می آید که بعداً متوجه می شود و می گوید ای کاش این کار را نمی کردم ای کاش من این برخورد را با این آقا نداشتم خیلی زود پشیمان و ناراحت می شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید باید از لغزش دیگران گذشت و معذرت خواهی آنان را قبول کرد.

علی کل حال انسان باید خیلی مراقب باشد و مخصوصاً روحانیت عزیز که گرفتار گناه و لغزش نشوند. واقعاً خیلی کار سختی به ما روحانیون داده اند. لباس روحانیت را به تن کردن خیلی راحت است اما وای به حال ما، دین مردم را به دست ما داده اند. توجه کنید تقلید چیست؟ مقلد چه اصطلاحی است؟ مقلد تقلید از قلاده می آید و قلاده چیزی است که به گردن حیوان می اندازند. این لفظ را چرا برای ما گذاشتند و می گویند از آقا تقلید کنید؟ این لفظ برای بیدار کردن من و شما است آقای مرجع آقای عالم بزرگوار بدان خدا قلاده این مردم را به گردن ما انداخته است ما هستیم که باید مردم را به بهشت ببریم و گاهی این ما هستیم که خدای ناخواسته مردم را جهنمی می کنیم. عمل من و شما در مردم اینگونه است. یکی از علما بالای منبر می گفت: «من و تو هستیم که مردم را بهشتی و جهنمی می کنیم چون ما پُل آن ها هستیم».

بنابراین رسالت روحانیت سنگین است در درجه اول خودمان را بسازیم از گناه و معصیت دوری کنیم و ثانیاً اگر کسی برای معذرت خواهی از کار بدی که نسبت به تو کرده است، نزد تو آمد بلافاصله اقاله اش کن، گذشت کن، سخت نگیر.

شخصی به خدمت یک عالم و مجتهدی آمد و گفت آقا جان فلانی در فلان جا درباره شما حرف های زشتی میزد و پشت سر شما بد می گفت. آن آقای بزرگوار گفت: اگر این حرف هایی که او زده است در من هست خدا مرا بیامرزد و اگر نیست خدا او را بیامرزد. ببینید این عین فرمایش امام (علیه السلام) است که فرموده است: اگر کسی درباره شما حرفی زد شما بگو اگر من دارای این حرف ها هستم خدا مرا ببخشد خدا به داد من برسد و اگر در من نیست و آن آقا به من تهمت زده، خدا از سر تقصیر او بگذرد. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید بدترین مردم افرادی هستند که اهل گذشت و چشم پوشی نیستند.

آیا از این بدتر هم داریم؟ حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«أَلَا أُتْبِكُ بِشَرِّ مَنْ ذَلِكُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» علی جان بدتر از این افراد را به تو خبر بدهم؟ عرض کردم بله، آقا جان، بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شِدْرَهُ وَلَا يُرْجَى خَيْرُهُ» کسی که مردم از شر او در امان نیستند و همیشه از دست او در حالت وحشت و اضطراب به سر می برند. آن شاء الله که ما جزو این دسته نباشیم. از طرفی مردم هم امیدی به خیرش ندارند یعنی بدترین مردم کسی است که خیرش به دیگران نمی رسد مردم از او ناامید هستند. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید وای به حال کسی که با این حالت در میان مردم زندگی کند که مردم از شر او در امان نباشند وای به حال کسی که مردم امید به خیر او نداشته باشند.

خدا کند که دو تا روحانی، دو تا اهل علم امید به خیر همدیگر داشته باشند. ما باید به خیر هم امیدوار باشیم بدی های همدیگر را کم کنیم. خیر همدیگر را زیاد کنیم. مبادا از ما روحانیت به مردم شر و بدی برسد چون ما اهل زبان هستیم،

اهل منبر و سخن هستیم مواظب باشید وقتی بالای منبر می روید آبروی کسی را نریزید. طوری نباشیم که مردم از شر زبان ما در امان نباشند. وای به حال ما اگر جزو این دسته باشیم همه ما اهل منبر و خطابه هستیم. گاهی به خاطر یک صحبت عادی مؤاخذه می شویم.

از مرحوم شیخ بهایی رضی الله عنه سؤال کردند که یا شیخ زکریا بن آدم افضل است یا علی بن بابویه رضی الله عنه؟ شیخ بهایی به این سؤال جواب داد اما خیلی پشیمان شد. گفت: چه اشتباهی کردم چرا این جواب را دادم؟ وقتی از ایشان سؤال کردند کدام یک از آن دو بزرگوار افضل است؟ شیخ بهایی گفت: من فکر می کنم زکریا بن آدم رضی الله عنه افضل باشد. گفتند چرا؟ گفت چون هم کجاوه امام رضا (علیه السلام) بود یعنی در یک طرف کجاوه حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می نشستند و یک طرف هم زکریا بن آدم رضی الله عنه بود.

شیخ بهایی بعد از این، پاسخ شب در عالم رویا دید حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نشسته اند و در کنار ایشان هم علی بن بابویه قرار دارد. شیخ بهایی می گوید: من وارد آن مجلس شدم. سلام کردم. حضرت (علیه السلام) فرمود: یا شیخ این آقا از شما گله دارند. گفتم: چرا آقا جان؟ آیا من خلافی مرتکب شده ام؟ آقا فرمود: مثل اینکه از شما سؤالی شده و اینطور جواب داده اید. عین همان جواب مرا آقا بیان کردند. عرض کردم: آقا جان من به این دلیل این حرف را زدم که خواننده ام زکریا بن آدم هم کجاوه شما بوده است لذا این جواب را دادم. یک مرتبه علی بن بابویه گفت: یا بن رسول الله بفرمایید کسی که حامل علم شما باشد افضل است یا هم کجاوه شما؟ من حامل علم شما هستم. حضرت (علیه السلام) فرمود: راست می گوید یا، شیخ علما مقامشان خیلی بالا است. توجه داشته باشید اگر شما قدر خودتان را بدانید و واقعاً اخلاص داشته باشید مقامتان خیلی بالا است.

روزی مرحوم حاج محمد همدانی و مرحوم حاج عبدالجبار بن حسن و مرحوم آقای حسن بن باوره در منزل آقای نشسته بودند که یکی از آن ها شیخی را دید

که کتابی در دستش است. پرسید اسم این کتاب چیست؟ آن شخص گفت: این کتاب «نهایه» شیخ طوسی رضی الله عنه است. گفت: این کتاب را برای چه مطالعه می کنید؟ گفت: مسائل فقهی خودم را از این کتاب برداشت می کنم و بعد طبق آن با علما و آقایان صحبت میکنم. گفت: یعنی این کتاب آنقدر اعتبار دارد؟ معلوم نیست که دارای این اعتبار باشد که شما مطالب فقهی را از این می گیرید.

یک مرتبه استاد بزرگوارشان که شخصیت عالمی بود گفت: آقا این حرف را نزنید. کتاب شیخ طوسی رضی الله عنه معتبر در فقه است. شیخ طوسی خیلی زحمت کشیده است؛ اما باز دوباره آن عالم گفت: خیر چنین چیزی نیست. نهایه شیخ الان در حوزه ها مطرح نیست و مراجع تقلید نسبت به آن چیزی نگفته اند و چندان اهمیتی به آن نمیدهند.

خلاصه این سه بزرگوار در مقابل این شیخ ایستادند و بحث شان بالا-گرفت. یک مرتبه یکی از آنها گفت: ما باید برای حل مسأله به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم و از او پرسیم. این سه بزرگوار حرکت کردند و به نجف آمدند وارد نجف که شدند سه روز روزه گرفتند شب سومین روز مصادف با شب جمعه شد. هر سه بزرگوار وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدند و در آنجا مشغول عبادت و دعا شدند. با هم قرار گذاشتند که تا صبح در اینجا میمانیم تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مسأله را حل کند و از ایشان سؤال کنیم که نهایه، شیخ چقدر اعتبار دارد و قرار بر این شد که اگر خوابی و یا هر چیز دیگری برای هر یک اتفاق افتاد هیچ یک حق ندارد آن را مطرح کنند بلکه خواب یا هر اتفاق دیگر را روی کاغذ بنویسند.

هر سه آن شب در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیتوته کردند. مقداری که از نیمه شب گذشت هر سه خوابشان برد. وقتی خوابیدند آقا به خواب هر سه نفر آن ها آمد جالب اینجا است خوابی که هر سه دیده بودند عیناً کلمه به کلمه مثل هم بود. در عالم رؤیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب این سه نفر آمد و در خواب هر کدامشان را صدا زد و فرمود: در میان کتب فقه شیعه کسی که سزاوار است به کتاب او اعتماد شود و

اقتدا گردد کتاب نه‌ایه شیخ طوسی است چون این مرد هنگام نوشتن این کتاب خیلی با خلوص بوده و علمای شیعه می‌توانند به این کتاب اعتماد کنند .

وقتی از خواب بیدار شدند هر کدام خواب‌هایشان را نوشتند. وقتی مطالب روی کاغذها را دیدند تعجب کردند و دیدند که آقا همان بیانی که به این فرموده است را به آن یکی هم فرموده است. بعد از این جریان هر سه حرکت کردند و به خانه آن شخصی که در همین رابطه با او بحث کرده بودند رفتند. به او گفتند: یا شیخ، خوش به سعادتت جریان این طوری شده است فلذا بنده می‌دیدم که مرحوم آیت الله بروجردی رضی الله عنه همیشه در درس اسم کتاب نه‌ایه را می‌آورد و می‌گفت در، نه‌ایه شیخ طوسی رضی الله عنه چنین فرمودند. من نمی‌دانم که آیا ایشان این قصه را شنیده بود که خیلی روی کتاب نه‌ایه شیخ طوسی توجه داشت؟ همچنین در زمان آقای بروجردی رضی الله عنه کتاب «نه‌ایه» چاپ شد ایشان فرمود این کتاب را چاپ کنید و باید این کتاب مورد توجه شیعه باشد.

پس عزیزان توجه داشته باشید می‌خواهم بگویم ما باید خیلی مواظب حرف زدندان باشیم در اینکه فلان کتاب خوب یا بد است یا فلانی افضل از فلان آقا است. مبادا بی حرمتی کنیم این صحبت‌ها در شأن مؤمن نیست. اگر اهل کلام هستی برو با او صحبت کن. چهره خراب کردن هنر نیست. با او بحث کن بین تا چه اندازه وزنه

علمی دارد. یکی از بزرگان در منبر می‌گفت: روحانی خیلی از کارهایش را بر طبق اعتباریات پیش می‌برد در صورتی که باید طبق واقعیت باشد. اعتبارات مهم نیست.

علی کل حال، ان شاء الله مواظب باشیم که جزو شر الناس نباشیم. جزو افرادی که «لا یؤمن شره و لا یرجى خیره» نیز نباشیم. به حق محمد و آله الاطهار علیهم السلام خدا ان شاء الله همه ما را از شر شیطان مصون و محفوظ بدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَنِيَّةٍ وَبَاطِنٍ وَظَاهِرٍ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمِائَةُ وَثَلَاثُ خِصَالٍ؟ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَالَ الْفِكْرِ جَوْهَرِي الذِّكْرِ» (1)

«لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيمَانَهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةٍ وَثَلَاثِ خِصَالٍ» پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ایمان مؤمن به حد کمال نمی رسد مگر اینکه دارای صد و سه خصلت باشد. البته بعید است که بتوانیم تمام این خصلت ها را بیان کنیم و فقط برخی از آن ها را طی چند جلسه مطرح می کنیم.

«فِعْلٍ وَعَمَلٍ وَنِيَّةٍ وَبَاطِنٍ وَظَاهِرٍ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود این صد و سه خصلت در این قالب ها می آید.

آیا عمل با فعل فرق دارد؟ عده ای از آقایان گفته اند: بله بین عمل و فعل نسبت عام و خاص مطلق است یعنی همه اعمال فعل هستند اما هر فعلی عمل نیست. در روایت این دو با هم فرق می کنند. در فعل، چه قصد کند شی را بیاورد و چه قصد نکند به آن فعل گفته می شود. در حقیقت آن چیزی که از حرکت بدن انسان

ص: 33

بوجود می آید به آن فعل گفته می شود؛ اما عمل آن است که شی را بیاورد و انجام بدهد آن هم با قصد، پس معلوم می شود بین فعل و عمل فرق وجود دارد.

گاهی هم ممکن است به یکدیگر اطلاق شوند مثل مسکین و فقیر آقایان می گویند: «اذا اجتمعا افترقا و اذا افتقرا اجتمعا» گاهی فعل را به جای عمل به کار می بریم و گاهی عمل را به جای فعل به کار می بریم اما اگر در جایی قرار باشد عنوان جدا شود اگر هر دو در کنار هم آمده باشند با هم فرق دارند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در این جا آنها را کنار هم گذاشته است، پس معلوم میشود فعل غیر از عمل است. «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْمَائَةُ وَثَلَاثُ خِصَالٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن باید صد و سه خصلت داشته باشد تا ایمانش کامل شود تا این را فرمود شاگرد اول مکتب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: این صد و سه خصلت چیست؟

«فَقَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ صِفَاتِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ جَوَالَ الْفِكْرِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن «جوال الفکر» است. یعنی چه؟ یعنی فکر مؤمن همیشه در حال جولان و جنب و جوش است و لحظه ای از تفکر نمی ایستد؛ چرا؟ چون مؤمن خودش را فراموش نمی کند خدا را فراموش نمی کند و همیشه به یاد خدا است. از طریق خودش به خدا نزدیک می شود همیشه در این فکر است که خدایا من را برای چه آفریده ای؟ چه قدرت و توانی به من داده ای؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این از صفات مؤمن است که فکرش در حال حرکت و جولان است و هیچ زمانی آرام نمی گیرد. از لحظه ای که از خواب بیدار می شود بلافاصله سر به سجده می گذارد و از خدا تشکر می کند.

ائمه معصومین علیهم السلام این سفارش را به ما کرده اند که وقتی از خواب بلند می شوید، سجده کنید و پیشانی را به روی خاک بگذارید و بگویید: خدایا تو را شکر می کنم که مرا بعد از مردن زنده کردی «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (1)

ص: 34

1- سوره مبارکه، زمر آیه 42 «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند».

خواب مرگ موقت است. واقعاً خدا ما را میبرد و دوباره برمیگرداند. چه بسیار افرادی بودند که در خواب رفتند و بیدار نشدند چرا؟ چون خدا اجازه نداد که روحش دوباره برگردد. خداوند متعال در قرآن میفرماید بعضی ها را ننگه می داریم بعضی ها را خدا رها می کند. همه کارهای ما در ید قدرت الهی است. خوش به حال آن کسی که همیشه در فکر باشد روایت داریم که فکر کردن و عبادت است و باز روایت داریم که بیشترین عبادت جناب ابوذر، تفکر بود.

«جَوْهَرِيّ الذَّكْر» مؤمن همیشه ذکر جوهری دارد ذکر جوهری یعنی چه؟ جوهر را اینطور معنا کرده اند که عبارت است از آن چیزی که دارای قیمت بالایی باشد یعنی چیزهایی که دارای ارزش بالایی هستند و هیچ گاه به وزن آن نگاه نمی کنند بلکه نگاه به ارزش آن می کنند. در جامعه به چیزهایی که دارای ارزش و قیمت بالایی می باشند جواهرات می گویند. الان ببینید یک ذره جواهر چقدر قیمت بالایی دارد. یک قطعه الماس چقدر گران بها است حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر به جواهر کرده و فرموده است شخص مؤمن در یاد کردن همانند جواهر است یعنی ذکرش با ارزش است یعنی همیشه به عملش بهاء می دهد.

خوش به حال آن کسی که همیشه به یاد خدا باشد که قیمت عملش مدام بالا می رود. کارهایش ارزشمند میشود لذا از امام (علیه السلام) پرسیدند: ما در روز خوب است چقدر ذکر بگوییم؟ چقدر به یاد خدا باشیم؟ امام (علیه السلام) فرمودند: حداقل روزی ده تا بیست مرتبه باید انسان به یاد خدا باشد آنجا است که خداوند آنچه را که می خواهی به تو می دهد خواسته تو را خواسته خودش قرار می دهد نظر تو نظر خودش می شود. در احادیث قدسی است که اگر بنده من مرا اطاعت کند دست او دست من است چشم او چشم من است گوش او گوش من است؛ اما به شرط اینکه به دستورات عمل کنیم.

خدایا این نعمت اخلاص در عمل را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«بُشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، مُتَبَشِّرًا بِفَقْرِهِ، أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ، وَأَصْلَدَ مِنَ الصَّلْدِ، لَا يَكْشِفُ سِرًّا، وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا، لَطِيفُ الْحَرَكَاتِ» (1)

در جلسه قبل به برخی از صفاتی که مؤمن باید داشته باشد تا ایمانش کامل باشد اشاره کردیم. در این جلسه چند صفت دیگر را بیان می کنیم و توضیحاتی در مورد آنها خواهیم داشت.

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در مورد برخی دیگر از صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «بشر في وجهه» مؤمن در وجه و صورتش همیشه حالت تبستم و حالت خوشرویی دارد. سر و صورتش همیشه باز و خوشرو است یعنی انسان در صورتش یک حالت بشارت می بیند.

«وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ» مؤمن در دل و درونش غمناک و متأثر است از اینکه نمی داند عاقبت کار خودش به کجا منتهی می شود. همیشه در حال فکر و حزن است که آیا عاقبت به خیر می شوم؟ اهل بهشت هستم یا اهل جهنم؟ مؤمن همیشه اضطراب دارد و دلش گرفته است این از علامات مؤمن است.

ص: 36

«مُتَّبِعًا رَأْفَقْرَهُ» اگر دست مؤمن مقداری تهی است و امکانات مالی ندارد این فقر را دلیل بر نکبت و بدبختی خودش قرار نمی دهد اینطور نیست که اگر نداشته باشد معلوم شود که خیلی بدبخت است و مورد غضب خدا قرار گرفته است. چه بسا ممکن است این کم داشتن و تهی دست بودن یکی از نعمت های خدا برای ما باشد. دنیا و سرمایه زیاد داشتن چیزی نیست که خیال کنیم خدا نسبت به بندگانی که خیلی به آنها علاقه دارد قرار داده است. چه بسیار مردانی که بسیار پاک بودند ولی در دنیا فقیر زندگی کردند چه بسا فقر عده ای موجب امتحان دیگران است؛ فلذا میفرمایند مؤمن در حالت فقر مثل این است که حالت استیثار و مژده برای فقر دارد می گوید: من خدا را شکر میکنم و همین قدر برای من بس است بیشتر از این نمی خواهم.

شاگرد مرحوم آیت الله بحر العلوم، آقا سید جواد رضی الله عنه نقل می کند: شبی به خانه آمدم و نشستم که شام بخورم دیدم در خانه را میزنند رفتم در را باز کردم دیدم خادم سید بحر العلوم است. گفتم: بفرمایید. گفت: سید بحر العلوم با شما کار دارد. سفره شام را انداخته اند و منتظر شما هستند و فرمودند: بیایید با همدیگر شام بخوریم. سید جواد گفت: من از منزل حرکت کردم و به منزل مرحوم سید بحر العلوم رفتم. دیدم آقا سر سفره نشسته اند. تا مرا دیدند گفتند: سید جواد تو خجالت نمی کنی؟ شرم نمی کنی؟ گفتیم: برای چه آقا من چه کار کرده ام؟ سید فرمود: همسایه دیوار به دیوار خانه ات مدتی است با خرما زاهدی سر می کند. (آن زمان پست ترین خرما در نجف را تعبیر به خرما زاهدی می کردند) آقا فرمود: چند روزی این بنده خدا خوراک خودش را با خرما زاهدی پیش می برد غذایی ندارد بخورد امروز به مغازه ای که قبلاً از او این خرماها را می گرفته رفته و خواسته باز بگیرد که مغازه دار به خاطر بدهی زیاد به او خرما نداده است. الان خودش وزن و بچه اش با شکم گرسنه در خانه هستند؛ تو حیا نمی کنی؟

تا این را گفت گفتم: آقا شما چرا به من تندی می کنید؟ من از کجا خبر داشتم؟ مطلع نبودم که وضع ایشان اینطور است آقا گفت: اگر مطلع بودی و خبرش را نمی گرفتی که کافر می شدی من می گویم چرا نباید از حال همسایه ات خبر داشته باشی؟ من خیلی شرمنده شدم بعد آقا گفت: این مجمع غذا را به دست خادمم می دهم شما هم همراه او برو این کیسه پول را هم بردار و به آنها بده. وقتی هم رفتی پول را بلافاصله تحویل نده به آنها بگو من اینجا می نشینم تا این شام را میل کنید. این پول را هم زیر فرشی یا حصیری که دارد بگذار و بیا.

سید جواد با خادم حرکت کرد. وقتی رسیدند به خادم گفت: تو برگرد و خادم نیز غذا را به دست سید جواد داد و رفت که همسایه نفهمد خادم آقا هم همراه او بوده است. سید جواد مجمع را به دست گرفت و در خانه را زد. صاحب خانه در را باز کرد و گفت: بفرمایید. گفتم: اجازه بدهید داخل بیایم. وارد خانه شدم و شام را به آنها دادم و گفتم: این شام را میل کنید. صاحب خانه گفت: این چه غذایی است؟ گفتم: شامی است که خدا رسانده است. صاحب خانه گفت؟ نخیر، بنده این شام را نمی خورم. این شام شامی نیست که عرب ها آن را پخته باشند مثل اینکه افراد عجم آن را پخته اند. ما عرب ها این شام را نمی پذیریم. انگار فهمیده بود که این شام از خانواده ای است که ایرانی هستند. گفت: من این شام را از شما

نمی دانم. شما عرب هستید و این نمی تواند مال شما باشد. سید جواد هر کاری کرد گفت: نمی شود تا ندانم این شام مال کیست نمی خورم. سید جواد گفت: من مجبور شدم و جریان را گفتم.

صاحب خانه وقتی قضیه را فهمید سرش را پایین انداخت و خیلی شرمنده شد. به من گفت: شما چه چیزی زیر فرش گذاشتید؟ گفتم: کیسه پول است. گفت: آن را بده تا ببینم. پول را که دادم نمی دانستم سید چقدر پول در آن گذاشته است. وقتی

کیسه را باز کرد نگاه کردیم دیدیم شصت عدد پول شوش است. پول شوش در آن زمان پول عراقی ها بود؛ خلاصه وقتی پول و غذا را گذاشتم صاحب خانه گفت: اسم من نجم الدین است. من این قضیه را به جز خدا و خودم و بچه ها به هیچکس دیگر نگفتم و احدی نمی داند که وضع من این است. امشب هم هیچ چیزی نداشتیم که بخوریم. به بچه ام گفتم: صبر کن بینم چه می خواهد. بروید و بخوابید؛ پس معلوم میشود که سید بحرالعلوم چه عنایتی از طرف خدا داشته است که خدا این خبر را به او داده و این برنامه را اجرا کرده است.

این داستان به خاطر این بود که فقر این شخص در حدی بود که در نان شب زن و بچه خودش هم معطل مانده بود اما ایمان به خدا داشت. آدم مؤمن با کم و زیاد داشتن خودش را گم نمی کند. این مطلب، عقیده شخصی من است که تا یک عملی «خالصاً لوجه الله» واقع نشده باشد در تاریخ نمی ماند. طلبه اگر برای خدا کار کند مطالعه اش برای خدا باشد درس دانش برای خدا باشد کمکش به مردم برای خدا باشد مسلّم بدانید که سال ها خدا آن را نگه می دارد و نمی گذارد اسم این آقا از بین برود.

«أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ» مؤمن از عسل شیرین تر از شیرینی جات شیرین تر است.

«وَأَصْلَدَ الصَّلْدِ» من مؤمن از سنگ سخت هم سخت تر است. «صلد» سنگی خیلی سفت است.

«لَا يَكْشِفُ سِرّاً وَ لَا يَهْتِكُ سِتْراً» مؤمن هیچ وقت سر را فاش نمی کند. چیزهای سری را نباید فاش کرد. بعضی چیزها از اسرار است جزو اسرار آل محمد علیهم السلام است، بعضی از ذکرها بعضی از بیان ها بعضی از معجزات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند این ها را به هر کس نگویند و بیان نکنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: بعضی از معجزات و فرمایشات ما را همه جا نگویند بعضی ها ظرفیت ندارند و بی حرمتی می کنند. بعضی از معجزات را که می خواهید در مجلس ها بگویند خیلی باید احتیاط کنید

بعضی ها طاقت ندارند بلند می شوند و از پای منبر می روند. ممکن است که حتی از خدا هم زده شود انسان در پیشگاه خدا می ترسد.

چرا این صحبت را، کردی این مجلس ظرفیت نداشت؟ مگر اینکه بین خود و خدا زمینه را طوری بچینیم که بتوانیم طرف را بیاورانیم ولی کسی که تازه به پای منبر آمده کسی که همیشه در کوچه و بازار بوده یک دفعه معجزه پیچ و خم داری از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گویی شخص پیش خودش می گوید: آخوندها اینها را از خودشان درآورده اند و بعد بلند میشود و از آن مجلس می رود. قدرت خدا بیش از این حرف ها است. خدا هر چه بخواهد می تواند انجام دهد ولی او هنوز قدرت خدا را درک نکرده است. او نمی فهمد که خدا کیست و تازه پای منبر شما آمده است. کسی که هنوز شک دارد که خدا قدرت دارد یا ندارد نمی توان اسرار و بیانات را به او گفت.

«لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ» حرکت مؤمن خیلی لطیف است یعنی اینطور نیست که بی تواضع راه برود. بعضی ها در حرکت های اجتماعی شان تواضع ندارند. برخی از هم لباس های خود ما صحبت ها و حرکت هایی می کند که این رفتارها به روحانیت نمی خورد. میخواهد امام جماعت شود به زور می گوید می خواهم باشم مردم می خواهند تو را ببینند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بشناسند که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بشناسند، حرکت تو باید طوری باشد که امام زمان را بشناسانی.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله می گفت: اگر روحانیت خلاف شئون روحانیت رفتار کند، در راه رفتن در حرکت در غذا خوردن و امثال این ها خلاف واقع انجام دهد میرزای شیرازی او را عادل نمی دانم. حق ندارد که امام جماعت شود. آقایان اهل علم شما باید نمونه های امام (علیه السلام) باشید. وجودتان نمونه وجود امام (علیه السلام) باشد یعنی وقتی شما را می بیند بگوید: بارک الله بارک الله؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن کسی است که در حرکت هایش خیلی نرم و ملایم و لطیف برخورد می کند.

خدایا ما را عامل به این دستورات نورانی قرار بده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا، لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ حُلُوَ الْمُشَاهِدَةِ، كَثِيرَ الْعِبَادَةِ حَسَنَ الْوَقَارِ، لَيْنَ الْجَانِبِ، طَوِيلَ الصَّمْتِ، حَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ، صَبُورًا عَلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ، يُبْجِلُ الْكَبِيرَ، وَيَرْحَمُ الصَّغِيرَ، أَمِينًا عَلَى الْأَمَانَاتِ، بَعِيدًا مِنَ الْخِيَانَاتِ الْفُهْ التَّقَى وَحِلْفُهُ الْحَيَاءُ، كَثِيرَ الْحَذَرِ» (1)

پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) عزیز و بزرگوار به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رابطه با خصلت های مؤمن بیاناتی بیان کردند که برخی از آن خصلت ها را در جلسات گذشته عرض کردیم که در این جلسه نیز به برخی دیگر از آن خصلت ها اشاره می کنیم :

«وَلَا يَهْتِكُ سِتْرًا» شخص مؤمن هیچ وقت سری را افشا نمی کند. «لَطِيفَ الْحَرَكَاتِ» حرکت هایی که از او سر می زند همیشه با لطافت و زیبایی خاصی است.

«حُلُوَ الْمُشَاهِدَةِ» همیشه مشاهده و دیدار او شیرین است یعنی وقتی کسی محضر مؤمن می آید با یک روی شیرینی برخورد می کند. مشاهده کردن و دیدن مؤمن شیرین است.

ص: 41

«كَثِيرَ الْعِبَادَةِ» شخص مؤمن عبادت کثیر دارد یعنی همیشه مشغول عبادت است و عبادتش ترک نمیشود و با خدای خودش در حال راز و نیاز است .

«حَسَنَ الْوَقَارِ» شخص مؤمن خیلی حُسن وقار دارد وقارش خیلی زیبا و سنگین است. دیده شده که بعضی ها با همان حُسن وقارشان موفقیت هایی داشته اند. نوعاً می بینید شخصیت های بزرگ زمام داران و شخصیت های علمی که در رأس امور هستند و خیلی با روحانیت ارتباطی ندارند مثل زمان رژیم طاغوت یا الان که افرادی در خارج هستند آن ها وقتی محضر بزرگان و روحانی می رسند مجذوب دیدارشان می شوند و حُسن وقار آن شخصیت بزرگ آن ها را جذب می کند .

خداوند این عنایات را به مراجع گذشته رحمه الله داشت که مردم از دیدن آن ها حالتشان عوض میشد الان هم اگر افرادی خودشان را واقعاً بسازند و با خدا درست برخورد کنند همینطور خواهند بود و اختصاص به زمان ویژه ای ندارد. هر زمانی همینطور است منتهای مطلب این است که تا چه اندازه بتوانید با خدا ارتباط برقرار کنید خوش به حال هر کسی که با خدا بیشتر ارتباط برقرار می کند خدا وقار را بر چهره مبارک این افراد قرار می دهد و حالتی خاص را در چشمشان می اندازد. شخصیت های بزرگ با وقارشان باعث می شدند در هر جا که می رفتند موفقیت داشته باشند.

در جنگ جهانی اول که دولت عثمانی با کمک آلمانی ها به مسلمان ها هجوم آوردند دامنه جنگ از عراق شروع شد که علما جلو افتادند و عاقبت، دولت عثمانی مجبور شد عقب نشینی کند و شکست خورد علمای آن روز از جمله فرزند ارجمند حضرت آیت الله العظمی مرحوم سید محمد کاظم یزدی رضی الله عنه بودند و رئیس این حرکت سید محمد طباطبایی رحمه الله بود که در این جنگ به شهادت رسید ولی سردسته همه بزرگواران مرحوم آیت الله محمد تقی میرزای شیرازی رحمه الله (میرزای دوم) بود ایشان در آن موقع رئیس حوزه بود.

مرحوم میرزا با فتوایی باعث شد مردم در بغداد حرکت کردند و در دو ماه جنگ خارجی ها را شکست دادند و بیرون کردند؛ منتها با اخراج دولت عثمانی، آلمانی ها شکست خوردند اما انگلیسی ها چون عراقی ها را در جنگ کمک کرده بودند بعد از خروج آلمانیها حکومت را بدست گرفتند که باز میرزا در این رابطه نامه ای نوشت و فتوایی داد که مسلمان حق ندارد حاکم خود را غیر مسلمان قرار دهد که دوباره مردم و علما حرکت کردند و تظاهرات مردمی این بار انگلیسی ها شروع شد.

عاقبت انگلیسی ها هر کاری کردند آقایان را راضی کنند که حداقل به نحو مشارکت بمانند آقایان زیر بار نرفتند وقتی چاره ای ندیدند عراق را به دست حاکمی سنی دادند. شیعیان دو سوم عراق را تشکیل داده بودند و برایشان خیلی گوارا نبود که این شخص حاکم باشد مدتی که گذشت باز علما نتوانستند تحمل کنند و قیام کردند.

مرحوم میرزا در همین قیام فوت کرد و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله جای او آمد که در تظاهرات ایشان و مرحوم نایینی و مرحوم زنجایی رحمه الله را گرفتند و به ایران تبعید کردند وقتی به ایران آمدند در محلی که قبلاً به نام باختران معروف بود استقبال عجیبی از آن ها شد بعد از آنجا به همدان و بعد هم به قم آمدند. در قم، مرحوم آیت الله نایینی آیت الله نایینی به دستور آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یک سال و نیم در حوزه درس داد.

از آن طرف ملت عراق که نمی توانستند طاقت بیاورند خیلی به حاکم وقت فشار آوردند و او مجبور شد نامه عذرخواهی به محضر مراجع بزرگوار بدهد و تقاضا کرد که دوباره به عراق برگردند؛ فلذا این عزیزان بعد از یک سال و نیم که در قم بودند به عراق برگشتند و بساط درس و بحث را شروع کردند هر جا علما پرچم را به دست بگیرند و جلو بیافتند واقعاً مردم حاضر هستند با جان و دل همراهی کنند حاضرند همه چیزشان را بگذارند برای اینکه اهداف مقدسه دین را دنبال کنند به شرطی که ما یک مقدار ارتباطمان را با خدا بیشتر کنیم.

«لَيْتِنَ الْجَانِبِ» وقتی با شخص مؤمن برخوردی داریم می بینیم شخصیت بسیار لین ملایم و بسیار لطیفی دارد. اخلاق تند ندارد. خیلی در اخلاقش ملایم است .

«طَوِيلَ الصَّمْتِ» مؤمن سکوت زیادی دارد اینطور نیست که همیشه در حال صحبت کردن باشد. اگر مطلبی را لازم دانست سخن می گوید مؤمن این طوری است مخصوصاً ما روحانیون باید بیشتر به این نکته توجه کنیم. ما در بین مردم هستیم. بعضی برخوردهای مردم نسبت به ما خیلی درست نیست. گاهی حرکت های جاهلانه ای دارند مانند اینکه بزرگی در میان بچه ها باشد بچه بچگی خودش را می کند چون عقل درستی ندارد بچه ممکن است کارهای ناشایست انجام دهد اینجا شما هستید که باید بچه را طوری تربیت کنید که آداب را یاد بگیرد .

برخی مردم هم مثالشان مثال بچه است. هنوز وظایفشان را نمی دانند اینجا ما باید با چه حالتی با مردم برخورد کنیم؟ آیا مقابل به مثل کنیم؟ اگر فحش دادند ما هم فحش بدهم؟ اگر او جسارت کرد ما هم جسارت کنیم؟ اگر اشاره ای کرد ما به او کشیده بزنیم؟ خیر هیچکدام از این کارها درست نیست، با روحانیت نمی سازد روحانی باید حلیم باشد باید خود را خیلی آرام و صبور نشان دهد که شخص از برخورد خوب شما خجالت بکشد. بگوید من چرا نسبت به این آقای حرمتی کردم. شخص مؤمن بسیار با وقار با عظمت با حلم و بردباری است که بهترین نمونه اش خود وجود مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. چقدر ایشان را اذیت می کردند اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بنا نداشتند که عکس العمل نشان دهند. همیشه در حقشان دعا می کردند که ما واقعاً اگر در چنین برخوردهایی دعا کنیم خدا ما را عاقبت به خیر می کند. ان شاء الله خدا فهم کامل به ما بدهد.

«حَلِيمًا إِذَا جُهِلَ عَلَيْهِ» اگر امر مجهولی برایش پیش آمد خودش را حلیم و بردبار نگه می دارد .

«صَبُوراً عَلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ» اگر کسی به او بدی کند در مقابل، صبر را پیشه می کند. اینطور نیست که از محدوده صبر بیرون برود.

«يُبْجِلُ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُ الصَّغِيرَ» مؤمن نسبت به بزرگان احترام می گذارد هر کس را که بزرگتر از خودش بداند احترام می گذارد پس اگر شخص، سنش از شما بالاتر بود باید احترامش کنید. همچنین مؤمن نسبت به بچه صغیر هم رحم دارد.

«أَمِيناً عَلَى الْأَمَانَاتِ» شخص مؤمن امین است. در مقابل امانات، ناموس جان و مال مردم امین می باشد. این مطلب شوخی نیست. گاهی مرجعی فتوایی می دهد و مردم به خاطر آن فتوا به خیابان می ریزند و چه بسا ممکن است کشته هم بشوند. ما امین آنها هستیم. باید جان مردم را حفظ کنیم. لازم هم نیست که حتماً مرجع باشد حتی یک روحانی که روحانی یک محل است مردم به او عقیده، دارند به او علاقمند هستند. پس اگر امانت مردم دست شما افتاد اگر حرفی بزنید که باعث شورش شود مسئولیت هر چیزی به دست شما است. فرقی هم نمی کند که مرجع کل باشد و یا فردی کوچک تر در منطقه ای باشد. شخص مؤمن در امانت داری امین است و مواظبت می کند.

«بَعِيداً مِنَ الْخِيَانَاتِ» مؤمن هیچ وقت نزدیک خیانت نمیرود و از آن به دور است نه اینکه خیانت نمی کند بلکه آقا می فرماید از خیانت به دور است و حتی نزدیکش هم نمی رود. مؤمن بسیار مراقب خودش است که مبادا باعث شود خیانتی به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام کند. مؤمن دارای یک چنین کمالاتی است.

«إِلْفُهُ التَّقَى وَحِلْفُهُ الْحَيَاءَ» الفتش همیشه همراه با تقوا است. همچنین شخص مؤمن وارسته به حیا است. همیشه در حیا و شرم است. خدا ان شاء الله این صفات را به ما بدهد.

«كَثِيرَ الْحَذَرِ» مؤمن خیلی در حال وحشت و ترس است از چه می ترسد؟ ترسش این است که مبادا کارش خلاف رضای خدا باشد یا مبادا کاری کند که خدا از او

رو برگرداند. مبدا خدای عزوجل بگوید چرا فلان کار را کردی. در بین مردم هم که می رود همیشه در حال وحشت است و اضطراب دارد که آیا من درست عمل کردم؟ آیا درست توانستم مطلب را به مردم برسانم؟

در روایتی یکی از معصومین علیهم السلام فرمود: خداوند مؤمن را همیشه سرگرم می کند. عرض کردند: یابن رسول الله به چه چیزی سرگرم است؟ فرمود: همیشه به خودش مشغول است. هر جایی که می رود و می آید به خودش می گوید: آیا این درست بود یا نبود؟ خوب انجام دادم یا ندادم؟

حضرت (علیه السلام) در روایت دیگری می فرماید: مؤمن لجام زده شده و خدا او را هدف دشمن قرار داده است. عرض کردند: یابن رسول الله چطور خدا او را هدف دشمن قرار می دهد؟ فرمود برای اینکه میدان دشمن باز است هر کاری بخواهد می کند اما مؤمن میدانش باز نیست هر کاری نمی تواند انجام دهد، دستش بسته است.

فردی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و بنا کرد به ناله و درد دل کردن. حضرت (علیه السلام) فقط گوش کردند؛ بعد فرمودند: فلانی آیا زندان کوفه را دیده ای؟ گفت: بله یک بار به آنجا رفته ام. حضرت (علیه السلام) فرمود: زندان کوفه را چطور دیدی؟ عرض کرد: یابن رسول الله متعفن بود و بسیار بوی بدی می داد حضرت (علیه السلام) فرمود: در زندان کوفه که بودی خیلی اذیت شدی؟ گفت: بله. فرمود: مگر نشنیده ای که جدمان پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: دنیا زندان مؤمن است؟ از زندان چه انتظاری داری؟

این فرمایش امام صادق (علیه السلام) بیشتر برای روحانیت بزرگوار و عزیز است. سختی ها و فراز و نشیب ها بسیار زیاد است. پیشینیان ما همه از این راه رفته اند ما هم باید همینطور باشیم.

، خدایا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قَسَمَت می دهم صبر آنان را به ما مرحمت بفرما که بتوانیم راه را به سلامت پیش ببریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«كَثِيرَ الْحَذَرِ، قَلِيلَ الزَّلَلِ، حَرَكَاتُهُ أَدَبٌ، وَكَلَامُهُ عَجَبٌ، مُقِيلَ الْعَشْرَةِ، وَ لَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ، وَفُوراً، صَبُوراً، رَضِيّاً» (1)

در ادامه روایتی که در این چند جلسه در مورد خصلت های مؤمن بیان کردیم به این مطلب رسیدیم که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد صفاتی که مؤمن باید دارا باشد فرمود:

«كَثِيرَ الْحَذَرِ» مؤمن همیشه در حال ترس و وحشت و اضطراب است خواه از عمل خودش مضطرب باشد و یا ممکن است ترس از برخورد با مردم او را مضطرب کرده باشد که آیا توانسته است به وظیفه اش عمل کند یا نه؟ حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) عنوان را به صورت کلی بیان کرده است که همیشه کثرت وحشت دارد.

«قَلِيلَ الزَّلَلِ» خطای های مؤمن خیلی کم است نه اینکه نداشته باشد، بشر جایز الخطا است ولی خطای او خیلی کم است. خیلی اندک پیش می آید که لغزش و خطایی داشته باشد.

ص: 47

«حَرَكَاتُهُ أَدَبٌ» حرکات شخص مؤمن ادب است یعنی هر کاری که می کند مؤدبانه انجام می دهد این تعبیر نهایت مبالغه در مقام ادب است کأنه آنقدر مؤمن مؤدب است که هر کاری که انجام می دهد، هر حرکتی که می کند در چارچوب ادب و کمال است.

«وَكَلَامُهُ عَجَبٌ» سخنانش را که انسان گوش می دهد عجیب است چون از دل برخاسته می شود از معدن حکمت است. مؤمن دارای حکمت است. وقتی انسان ایمان به خدا پیدا کرد خداوند قلب او را معدن حکمت قرار می دهد همیشه بیاناتی را بیان می کند که همه را به تعجب و شگفتی می اندازد.

«مَقِيلَ الْعَثْرَةِ» لغزش های عملیاش خیلی کم است. خیلی کم کاری می کند که مناسب نباشد.

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ» دنبال عیب مردم نیست طوری نیست که به دنبال عیب مردم برود و ببیند فلانی چه کرده است یا همیشه چشمش به دیگران باشد و به خودش نگاه نکند. انسان باید خودش را نگاه کند ببیند چه عیبی دارد. مؤمن این طوری است. هیچ وقت چشمش را به عیب دیگران نمی اندازد.

«وَقَوْرًا صَبُورًا» مؤمن شخصیت با مقام و والایی دارد. انسان صبوری است. در برابر مشکلات صبر دارد. خودش را از دست نمی دهد. با همه مشکلات سازگار است.

«رَضِيًّا» بسیار خوشنود نسبت به تقدیرات الهی است هر چه خدا برایش مقدر کند راضی است. هیچ وقت گله مند نمی شود که خدایا چرا اینطور شد؟ این چه وضعی است که برای من پیش آمد؟ این چراها را نمی گوید. اگر دیدید از زبانتان این چراها بیرون نمی آید مژده به شما بدهم بدانید ایمانتان بالا است. عقیده ام این است که اگر ما واقعاً خدا را حکیم می دانیم پس بدانیم هر چه که ما می بینیم همه حکیمانه است.

یا عمل ما عملی بوده که سزاوار آن نتیجه بوده است و خدا خواسته ما را از آن پاک و پاکیزه کند و یا خدا گرفتاری به ما داد برای اینکه مقاماتمان را بالا ببرد چون هر دو صورت را داریم. بعضی از مشکلات برای پاک کردن انسان است و بعضی هم برای مقام دادن فلذا مؤمن همیشه بین خوف و رجا است چون نمی داند این گرفتاری که می بیند آیا از قسم اول است یا برای بالا رفتن درجه می باشد.

علمای اخلاق می گویند ابتلای مؤمن یا برای تقصیر است که از گناهان پاک شود یا برای بالا رفتن درجه اش است که هر دو خوب است یعنی هر دو از طرف خدا لطف است. ذات اقدس حق به پیغمبرش وحی کرد یا رسول الله، کار من حکیمانه است. بعضی از بندگانم را می بینم که صلاح او بودن در فقر است اگر بخواهم او را غنی کنم گمراه میشود. صلاح بعضی از بندگانم نیز در غنا است اگر بخواهم او را فقیر کنم به هلاکت می افتد. همه کارهای خدا از روی حکمت است. همه چیز این عالم همه آیات الهیه است. آیات از معدن حکمت الهی می آید و تقسیم می شود فلذا همیشه مؤمن راضی به فعل الله است راضی به رضاء الله است.

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در آخرین لحظات حیات مبارکش که در قتلگاه بود باز فرمود: خدایا راضی به قضای تو هستم یعنی خدایا همه این مشکلات را طی کردم و الان به اینجا رسیده ام. این همه مصیبت بر وجود مبارکش و اعضای خانواده اش وارد شد.

آیت الله شیخ جعفر شوشتری رحمه الله فرمود: امام حسین (علیه السلام) مصیبت را از طرف خدا نمی دانست بلکه آن را از طرف بندگان خدا می دانست لذا در نهایت سختی هم هیچ وقت ناراضی نبود. علما ما نیز همینطور بودند هیچ وقت در مشکلات خم به ابرو نمی آوردند. روزی پدر آیت الله ملا صالح مازندرانی رحمه الله به او گفت: ملا صالح، من دیگر نمی توانم خرج تو را بدهم زندگی به من فشار آورده است. خودت به فکر

خودت باش. ایشان گفت: چشم پدر. با سختی و فشار زیاد حرکت کرد و از مازندران به اصفهان آمد. در اصفهان در نهایت سختی شروع به زندگی کرد که آن زمان دو آقا فقط به مقدار دو «قاز» شهریه می دادند (قاز مبلغ پول آن زمان بود) که با این مقدار پول اصلاً زندگی اداره نمی شد.

ملا صالح مازندرانی رحمه الله در نهایت فشار بود ایشان چراغ نداشت. شب ها درس را رسیده مهتاب مطالعه می کرد. کاغذ نداشت که در آن بنویسد لذا درس ها را روی برگ چنار می نوشت. از بس لباس ایشان مندرس و پاره بود سر جلسه درس مرحوم آیت

الله محمد تقی مجلسی رحمه الله که می رفت پشت در می نشست. هر چه به او می گفتند بیا داخل چرا اینجا نشسته ای؟ می گفت: من با این لباس ها خجالت می کشم.

روزی مرحوم مجلسی بالای منبر درس به مطلبی علمی رسید و فرمود: من نتوانسته ام این مسأله را بفهمم. آقایان امشب مطالعه کنید و فردا بیایید تا ببینم چه می شود. فردای آن روز مرحوم مجلسی گفت: هر چه دیشب در مورد مسأله فکر کردم چیزی به ذهنم نیامد. شما روی مسأله دقت کنید و مرا کمک کنید که مسأله را حل کنیم. دو سه روز مرحوم مجلسی در این مسأله ماند. روز سوم،

مرحوم ملا صالح مازندرانی سر درس آمد و چون وضع لباس هایش مناسب نبود عبایش را روی سرش انداخت و طبق معمول پشت در نشست مسأله را هم در برگ چنار نوشته و حل کرده و در کنارش گذاشته بود.

یکی از رفقای هم درسش وقتی آمد از کنار ملا صالح رد شود دید مقداری برگ چنار روی زمین ریخته است. دو سه تا از این برگها را برداشت و نگاه کرد دید مسأله جناب استاد است. ملا صالح هم چون عبا روی سرش بود توجه نداشت که رفیقش برگ ها را برداشت. این آقا رفت و جواب ها را خواند. وقتی جواب را خواند مرحوم مجلسی نگاهی به چهره این شخص انداخت و گفت:

این جواب از تو بر نمی آید. راستش را بگو این را خودت حل کردی؟ آن شخص هم جا خورد و سریع اعتراف کرد گفت نه جناب استاد حقیقتش این است که آمدم از کنار ملا صالح مازندرانی رد شوم دیدم عبا روی سرش انداخته است. نگاه کردم دیدم در کنار او چند برگ چنار ریخته که آنها را برداشتم و دیدم که جواب مسأله را نوشته است.

استاد گفت: پس که اینطور، استاد ملا صالح است بارک الله، بارک الله. صدا زد: ملا صالح کجایی؟ بیا در مجلس. وقتی ملا صالح آمد به او گفت: این جواب از شما است؟ مرحبا بر شما بارک الله بعد دستور داد برایش لباس نو گرفتند و ماهانه ای برای ملا صالح قرار داد.

مدتی طول نکشید که آیت الله مجلسی به ملا صالح گفت: احساس می کنم وقت این شده که ازدواج کنی و باید همسری برایت بگیریم ملا صالح گفت: استاد، هر چه شما امر بفرمایید. مرحوم مجلسی به او گفت: اجازه بفرمایید به منزل بروم و با نورچشمی خودم صحبت کنم ببینم حرفی ندارد با شما ازدواج کند؟ مرحوم مجلسی به منزل رفت و با دخترش موضوع را در میان گذاشت. دخترش شخص

مجتهده ملایی بود ایشان جریان ملا صالح را برای دخترش تعریف کرد و به او گفت: من یک چنین همسری برای تو انتخاب کرده ام این را هم به تو بگویم که از نظر مالی از همه طلبه ها فقیرتر است ولی از نظر علمی بی نهایت فاضل است. دخترش دختر فهمیده و با کمالی بود. به پدر گفت: پدر جان، فقر که برای مرد عیب نیست کمال علم و فضل مهم است شما راضی باشید من حرفی ندارم. مرحوم مجلسی برنامه ازدواج را آماده کرد ملا صالح در شب عروسی رفت در را گوشه ای نشست و مشغول حل کردن مسأله مشکلی شد که مرحوم مجلسی به او داده بود. مقداری حل کرد و از خستگی خوابش برد. دختر مرحوم مجلسی که دید ملا صالح خوابش برده و مسأله ناتمام مانده است خودش آن را برداشت و جواب

داد. صبح وقتی ملا صالح بلند شد دید مسأله حل شده است. به همسرش گفت: این را شما حل کردید؟ گفت: بله چقدر مجتهده ملایی بوده است.

ملا- صالح مسأله را به مرحوم مجلسی داد. مرحوم مجلسی گفت: این را خودت حل کردی؟ گفت: خیر دخترتان مسأله را حل کرد بعد مرحوم مجلسی به شکرانه این نعمت که چنین همسری نصیبش شده است با خدای خودش عهد می کند که تا سه شبانه روز مشغول شکرانه این نعمت شود و برنامه زناشویی را اجرا نکند. روز سوم همسرش به مرحوم مجلسی گفت: پدر جان مثل اینکه ملا صالح از این ازدواج راضی نیست و جریان را برای پدر گفت. ایشان بلافاصله ملا صالح را فراخواند و به او گفت: ملا صالح مثل اینکه از این ازدواج پشیمان هستی؟ اگر دخترم را نمی خواهی خانم دیگری را برایت انتخاب کنم. ملا صالح گفت: اصلاً اینطور نیست چرا این را می پرسید؟ گفت: جریان این است. ملا صالح گفت: نه جناب استاد در حقیقت من به شکرانه این نعمت که خدا چنین همسر و شخصیتی را نصیبم کرده است چنین نذری کردم و جریان نذر خود را برای ایشان توضیح داد.

خداوندا، توفیق علم و عمل و کسب رضایت الهی را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ، وَقُوراً، صَبُوراً، رَضِيّاً، شَكُوراً» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیان صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«وَلَا يَتَّبِعُ الْعَوْرَةَ» مؤمن هیچ وقت دنبال عیب ها و زشتی ها نمی رود. اینطور نیست که در عیوب مردم تجسس کند.

«وَقُوراً صَبُوراً» مؤمن شخصیت با وقاری دارد. خیلی با وقار و با آرامش خاصی زندگی دنیا را پیش می برد صبور است. در مقابل هر نوع مشکلاتی که در جامعه برایش پیش یاید چه مشکلات شخصی و چه مشکلات اجتماعی و عمومی با سپر صبر در مقابل آن مشکلات استقامت می کند. عبارت «صبور» مبالغه است چون به هر کسی صبور نمی گویند. صفت مبالغه را در جایی به کار می برند که آن فرد دارای صفت کثیر باشد حال یا کثرت در کمیت یا کثرت در کیفیت که شدت کیفیت است.

صیغه مبالغه با صفت فاعلیت و مفعولیت فرق می کند. صفت فاعل و مفعول گاهی به صرف الوجود هم صادق است یعنی می گویند فلانی صابر است، صرف وجود صبر هم که در وجودش باشد به او صابر می گویند اما اگر بگویند فلانی صبور است

ص: 53

صبور در جایی به کار میرود که صبر را زیاد به کار برده باشد، آنجا تعبیر به صبر می کنند یا در جایی که صبر در مقابل آن، مصیبت خیلی سخت باشد و از نظر کیفیت خیلی بالا باشد که تحملش سنگین باشد در این جاها تعبیر به صبور می کنند می گویند فلانی خیلی صبور است یعنی در مقابل سختی ها واقعاً صبر می کند.

برای شخص مسلمان و مؤمن و دین دار این طوری است که گاهی مصیبت های جامعه برای آنها خیلی سخت است به قدری مشکل است که باید بتوانند با صبر با آنها مقابله کنند گاهی مشکلات مربوط به مادیات و معیشت و زندگی است و گاهی صبر در امور دینی است یعنی انسان در جامعه ای باشد و وضعی را ببیند که آن وضع خیلی نگران کننده بوده و یک وضع بسیار ناپسامانی از نظر دینی پیش آمده باشد؛ فلذا مؤمن شخصی است که دارای وقار و صبر است.

این صفاتی را که حضرت (علیه السلام) بیان کرده اند در مورد بعضی از بزرگان دیده یا شنیده شده است. بعضی مواقع تصور می کنیم که بنده خیلی خوب خدا هستیم شاید اگر الان چیزی از خدا بخواهیم خدا ما را رد نمی کند ولی وقتی انسان خودش را در مقابل دیگران قرار می دهد یا تاریخ را میخواند یا خاطرات را می شنود می فهمد که اینطور نیست انسان وقتی خودش را با دیگران مقایسه می کند آن وقت می فهمد که ما خیلی کم داریم. جداً از آنها فاصله داریم. بینی و بین الله اینجا است که انسان خودش را در پیشگاه خدا شرمند میبندد دیگر خیلی انتظارش بالا نمی رود، توقعی ندارد.

مرحوم آیت الله العظمی اراکی را رحمت کند. این قضیه از استاد

بزرگوارشان جناب مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله ایشان نقل می کند: در زمان رضا شاه خیلی با دین مردم بازی می شد و رضا شاه آثار شومی از خودش در بین مردم گذاشت؛ از جمله همین کشف حجاب که تا زمان پسرش هم مملکتمان چنین وضعی داشت.

ایشان می گفت: همین اوایلی که رضا شاه تصمیم گرفت کشف حجاب کند نقشه ای طرح کرد که مردم را وارد میدان کند بلافاصله دستور داد که خانواده سران هر یک، شب ها مهمانی بگیرند و خانم هایشان در آن مهمانی مکشفه شوند. عده زیادی هم در میدان آستانه تقریباً نزدیک حرم برای دیدن می آمدند و دور آنها را می گرفتند. مرحوم شیخ عبدالکریم رحمه الله نزدیک غروب سوار بر الاغی میشد و شیخ علی سیف هم پشت سر ایشان با الاغ دیگری می آمد مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمه الله می گفت: یادم است که مرحوم شیخ عبد الکریم در همین جایی که الان قبر شریف ایشان و تعدادی از علما است نماز می خواند بنده هم پشت سر ایشان برای نماز می ایستادم. تصادفاً این برنامه ها و حرکت های زشت مربوط به کشف حجاب، مقارن با موقعی شد که نزدیک غروب بود و آقا می خواست برای نماز بیاید و از این جمعیت رد شود. وقتی ایشان می آمد سرشان را پایین می انداخت و بسیار ناراحت میشد و می گفت: از ما که کاری بر نمی آید بنده وقتی به چهره مبارک ایشان نگاه می کردم، می دیدم که خیلی گرفته و ناراحت می شدند.

بالاخره ایشان با دیدن برنامه هر روز آنها تصمیم گرفت نماز جماعت را ترک کند و از فردا به نماز جماعت نیاید می گفت چرا برای نماز بروم؟ نماز در انظار مردم با این کیفیت و با این وضع فایده ای ندارد من که نمیتوانم نهی از منکر کنم. واقعاً برای من خیلی سنگین است خیلی گران تمام می شود. ایشان یک مرجع بود.

مرحوم آیت الله اراکی رحمه الله می فرمود: فردای آن روز هنگام غروب دیدم که آقای آیت الله شیخ عبدالکریم برای نماز جماعت آماده شده اند و به طرف حرم مطهر به راه افتادند ولی این دفعه چهره خیلی بشاشی دارند و نسبت به شبهای قبل که می آمدند و ناراحت بودند خیلی فرق داشتند. با خود گفتم: ان شاء الله برای آقا امر خیری پیش آمده است.

بعد از اینکه نماز آقا تمام شد دنبال آقا راه افتادم. وقتی به ایشان رسیدم پرسیدم: امشب شما خیلی خوشحال و سرحال بودید؟ آقا فرمود: بله. گفتم: چرا؟ گفت:

دیشب که از نماز، برگشتم تصمیم گرفتم که دیگر از فردا شب برای نماز جماعت نیایم. خیلی خسته بودم و با ناراحتی خوابم برد همین که به خواب رفتم، دیدم سید جلیل القدری وارد اتاق شد. رو به من کرد و گفت: شیخ عبدالکریم این چه حرف و چه فکری است که تو کردی؟ برای چه میخواهی و نماز را تعطیل کنی؟ تو نماز را بخوان آنها هر حرکتی می خواهند انجام بدهند، بدهند. تو چرا نماز را می خواهی تعطیل کنی؟ یکدفعه به خود آمدم و نگاه کردم هیچ کس نبود با خودم گفتم: لا اله الا الله و فهمیدم که ذات اقدس حق به من مژده داده است و خدا از این عمل من راضی است که نماز را بیایم و آن ها ما را ببینند و نسبت به آنها اتمام حجت شود.

ببینید این نتیجه صبر و وقار بود و نگاه کنید خداوند چه مقامی به او داده است که امروز بعد از گذشتن چندین سال از این جریان هنوز تازه و زنده است و خواهد ماند.

«صَبُوراً رَضِيّاً شَكُوراً» البته صبر او با رضایت است نه اینکه بگوید چاره ای ندارم چه کار کنم؟ این صبر خیلی تعریف ندارد. امام حسین (علیه السلام) می فرماید خدایا به قضا و قدر تو راضی هستم. مرحوم شیخ جعفر رحمه الله می گوید: من قبول ندارم که امام حسین (علیه السلام) بلا را بلا می دانست. سید الشهداء مصیبت ها را بلا نمی دانست واقعاً هم همینطور است. این است که حضرت در اینجا به این صورت تعبیر می کند «صَبُوراً رَضِيّاً» صبر با رضایت دارد. بعد هم بلافاصله بعد از رضایت شکر هم به جا می آورد که خدا چنین نعمتی را به او داده است. در زیارت عاشورا بعد از آن همه مصیبت در سجده می خوانیم: «اللهم لك الحمد، حمد الشاکرین».

عزیزان و نورچشمان من ممکن است گاهی انسان صبر داشته باشد ولی صبرش طوری نیست که خدا را شکر کند این شکر بعد از صبر خیلی مهم است. خدا به حق محمد آل محمد علیهم السلام این صفات حسنه را نصیب همه ما بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِ.

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

قَلِيلَ الْكَلَامِ، صَدُوقَ اللِّسَانِ، بَرًّا، مَصُونًا، حَلِيمًا، رَفِيقًا، عَفِيفًا، شَرِيفًا، لَا لَعَانَ، وَلَا نَمَامَ، وَلَا كَذَابَ وَلَا مُعْتَابَ، وَلَا سَبَابَ، وَلَا حَسُودًا، وَلَا بَخِيلًا (1)

در ادامه روایت جلسات قبل پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد صفات مؤمن می فرماید:

«قَلِيلَ الْكَلَامِ، صَدُوقَ اللِّسَانِ» مؤمن زیاد حرف نمیزند و وقتی هم حرف بزند حرف راست می زند. زیاد حرف زدن انسان را گرفتار می کند. کثرت کلام انسان را به غیبت، تهمت و خلاف کاری می کشاند چون انسان دائماً مشغول به وعظ موعظه نیست قهراً مجبور میشود مقداری در زندگی دیگران دخالت کند و مدام حالات دیگران را بیان کند. چه بسا شیطان هم کار خودش را کند و به انحراف بکشاند؛ فلذا حضرت (علیه السلام) می فرماید شخص مؤمن سخن گفتنش کم است، وقتی هم سخنی بگوید حرف درست میزند.

ص: 57

همان طوری که اشاره کردم، مؤمن مُلجَم است یعنی لجام زده شده است. حضرت (علیه السلام) می فرماید اینطور نیست که مؤمن آزاد باشد و هر حرفی را بتواند بزند. مواظبت می کند که خدای ناخواسته دروغ نباشد تهمت نباشد افترا نباشد شخص مؤمن این طوری است خیلی مراقب صحبتش است.

«بَرّاً، مَصُوناً حَلِیماً رَقِیْقاً» احسان دارد مؤمن همیشه محفوظ شده است. شاید مصون از، شر مصون از چیزهایی که موجب بلا و گرفتاری میشود خلاصه حفظ شده است یعنی خداوند تبارک و تعالی او را از خطرات از اشرار حفظ می کند همچنین شخص مؤمن خیلی بردبار است. در مقابل جهالت جاهلین و رفتار و کردار افراد بد همیشه حلم و بردباری را وسیله قرار می دهد مؤمن همیشه باید حلیم و بردبار باشد.

«عَفِیْفاً شَرِیْفاً» مؤمن عفت نفس دارد. خیلی با عفت و با حیا است. اینطور نیست که خدای ناخواسته بی حیایی کند. حال عفت چه در مقابل امور شهوانی باشد و چه عفت نفس در مقابل بعضی خواهش های نفسانی در امور مالی باشد. شخص مؤمن با شرافت و با عزت است.

«لَا لَقَانُ» مؤمن اهل لعن نیست که بنا کند به لعن کردن دیگران، اینکه خدا فلانی را چه کند و چه نکند و همه اش بنا کند لعنت و نفرین کردن به افراد. حالات بعضی ها این طوری است. همیشه می نشینند و بدگویی می کنند خدا فلان کس را چنین و چنان بکند. این چه کاری است که همه اش بدی های افراد را به ذهن و زبانش می آورد و از آن طرف هم پشت سرش لعنت می کند؟ این کاری است که خدا دوست ندارد. همیشه زبانتان را به کار خوب به برنامه خوب عادت بدهید. چشمتان را به دیدن خوب ها و خوبی ها عادت بدهید. هیچ وقت چشمانتان را به بدی ها نیاندازید زبانتان را به بدی عادت ندهید. این خیلی نعمت خوبی است. روایت

شده که ذات اقدس حق میفرماید همیشه اعضا و جوارحتان را به کار خوب عادت بدهید اینطور نباشد که چشم انسان فقط چیزهای بد را ببیند .

روزی حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار مرداری رد شد و هر کدام از حواریین در مورد عضوی از اعضای این مردار بدگویی می کردند عده ای می گفتند: چقدر بدبو است چقدر متعفن است. یک مرتبه حضرت عیسی (علیه السلام) گفت : چقدر دندانش سفید است با این بیانشان می خواست به آن ها یاد بدهد بد گفتن و بدگویی کردن هنر نیست اگر می توانید در بدی ها خوبی را پیدا کنید این خیلی ارزش دارد. با گفتن خوبی ها هم دل خودت صفا پیدا می کند و هم شنونده از شنیدن آن دلشاد می شود. وقتی چیزهای خوب را بیان می کنید شخص شنونده هم خوشش می آید اما گفتن بدی ها آدم را بیشتر گرفتار می کند. قلب خودت هم می گیرد، آن کسی هم که می شنود از شنیدنش ناراحت می شود.

ما دستور نداریم که بدی های افراد را بگوییم حتی درباره منافقین در جایی توصیه شده که اگر خدای ناخواسته کسی دنبال دنیا برود و دنیاپرست شود بگویید که مردم گول آن آقا را نخورند این موارد را اشاره کرده اند اما هیچ وقتی بیان نداریم که بدی های مردم را بگوییم. اینجا هم حضرت (علیه السلام) می فرماید که مؤمن هیچ وقت لَمَّان نیست

«(وَلَا نَمَامٌ)» مؤمن هیچ وقتی نَمَامی نمی کند که بین دو نفر را به هم بزند و سخن چینی کند. حرف این را به او بگوید و حرف او را به این بگوید و بین دو برادر را تیره کند. نه نه مؤمن این کارها را نمی کند.

«(وَلَا كَذَابٌ)» مؤمن اینطور نیست که دروغ گویی کند و به هم بیافد. بعضی ها می نشینند یک سلسله حرف ها را به هم می بافند که چه کار کردم و چه نکردم. حالا شاید از میان حرف هایی که می گوید بعضی درست نباشد. مدام به هم می بافد که من چنین کردم. خب این چه کاری است؟ چه لزومی دارد که انسان اینطور کند؟ دروغ

ها را به هم می بافد برای این که خودش را جا بیاندازد و مقامش را بالا ببرد. حضرت (علیه السلام) می فرماید شخص مؤمن هیچ وقت کذاب نیست و دروغ نمی گوید.

«وَلَا مُعْتَابٌ» از دیگران غیبت نمی کند. مؤمن این صفت را ندارد.

«وَلَا سَبَابٌ» مؤمن هیچ وقت سب و ناسزا به کسی نمی گوید. این طور نیست که بیاید به کسی سب و ناسزا بگوید.

«وَلَا حَسُودٌ» حسد نمی ورزد خداوند به هر کسی چیزی داد بدهد، دست حکیم است. حکیم خودش هر کاری بخواهد می کند این حسودی ندارد چرا فلانی از من جلورفت؟ چرا فلانی بالا رفت و من نباید بروم؟ خب تو هم برو و زحمت بکش تا خدا به تو هم بدهد هر چه هم خدا به دیگری داد بدهد، همه سر سفره خدا نشسته اند وقتی ما همه امور را به دست خود خدا بدانیم دیگر نشستن و ناراحت شدن و حسودی کردن ندارد که نسبت به دیگران حساس شویم.

«وَلَا بَخِيلٌ» مؤمن بخل ندارد. سخاوت و گذشتش زیاد است. دست و دل باز است. اگر تمکن داشته باشد هیچ وقت کم نمی گذرد وقتی دست و دل باز باشیم، به همدیگر کمک و رسیدگی کنیم خدا هم کمک می کند. چه بسیار افرادی دیده شده اند که گاهی در شرایطی به داد دیگران رسیده اند و خداوند تبارک و تعالی هم در موقعی خاص و مورد نیاز به داد آن ها رسیده است از بس که سینه شان باز بود، بخل نداشتند یعنی اگر امکانات در دستشان باشد و کسی هم از آنها بخواهد واقعاً کمک می کنند با کمال افتخار حاضر به کمک هستند.

خدا آقا سید محسن جولایی را رحمت کند ایشان در رابطه با این موضوع می نویسند : مرحوم آقای واقدی می فرمود : خیلی عجیب مبتلا به سختی و بی پولی شده بودم. ایام عید هم بود. خیلی وضع من سخت شد و زندگی فشار می آورد. مجبور شدم به بازار بروم و از یکی از دوستان بازاری ام که در بازار مغازه داشت مقداری پول قرض کنم.

وقتی به مغازه دوستم رفتم و وضعیت زندگی ام را برایش تعریف و درخواست مقداری قرض کردم گفت چشم و کیسه مهر شده ای را بلافاصله برداشت و به دست من داد. در آن کیسه هزار و دویست درهم بود من هم آن را به منزل آوردم و به همان کیفیت که بسته بود گذاشتم و به همسرم گفتم: من این پول را قرض گرفته ام که ان شاء الله برای هزینه های زندگی خرج کنیم.

همین که پول را گذاشتم و به خانمم این حرف را زدم در خانه به صدا درآمد. در را که باز کردم دیدم سید هاشمی و از دوستانم است. به من گفت: خیلی خیلی در شرایط سختی قرار گرفته ام ممکن است مقداری پول به من بدهید بعد برایتان پس بیاورم؟ تا این مطلب را گفت من در فکر فرو رفتم گفتم: چه کار کنم؟ دست خودم خالی است تازه این پول را قرض کرده ام حال این سید آمده و از من کمک می خواهد درست هم نیست که جواب رد به او بدهم جواب پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را چه بدهم؟

همینطور که با حالت تحیر و فکر به داخل خانه آمدم خانمم گفت: چرا در حال فکر هستی؟ جریان را گفتم. گفت: حالا خودت چه تصمیمی گرفته ای؟ می خواهی چه کنی؟ گفتم: والله نمی دانم ولی حالا که اینطور شده نصف این پول را به سید می دهم و نصف دیگر را هم برای خودمان نگه می دارم که هم ما به نوایی رسیده باشیم و هم این سید دست خالی برنگردد. خانمم گفت: تو خیلی بی انصافی می کنی. گفتم: چرا؟ گفت: یعنی چه؟ تو از اینجا بلند شده ای و به

بازار رفته ای از یک بازاری پول قرضی درخواست کرده ای او هم به تو هزار و دویست درهم قرض داده است آن وقت این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در خانه ات آمده و تو می خواهی نصف این پول را بدهی؟ جواب جدش را چه می دهی؟

این حرف خیلی مرا غیرتی کرد. خوش به سعادت بعضی خانم ها واقعاً مردهایشان را بهشتی می کنند. با خود گفتم: این زن با زن بودنش این حرف را می زند آن وقت من همینطور متحیر نشسته ام؟ به سراغ کیسه پول رفتم و همه

پول ها را به همان کیفیت و دست نزده به سید دادم. گفتم: آقا جان بفرمایید این سید بنده خدا هم کیسه پول را به همان کیفیت به منزل برد که از آن برای اموراتش استفاده کند.

تا به منزل برد و گذاشت همان رفیق بازاری ام که پول ها را از او قرض گرفته بودم نیاز به پول پیدا کرده بود و بدون اینکه از جریان بین ما با خبر باشد چون با این سید رفیق بود برای گرفتن مقداری قرض نزد این سید آمد. او هم بدون معطلی همانند سخاوت جدش همان کیسه مهر شده و دست نخورده را به این آقای بازاری داد. همین که آن را گرفت و دید کیسه، کیسه خودش و مهر آن مهر خودش است خیلی متحیر شد و به جای اینکه به خانه برود به در خانه ما آمد. به من گفت: مگر این کیسه مال من نیست که به تو دادم؟ گفتم بله. گفت: اتفاقی برآیم افتاد و به تنگی افتادم و وقتی از سید هاشمی تقاضای پول کردم ایشان این کیسه را به من داد چطور شده است؟ آقای واقدی فرمود: من هم جریان را برایش تعریف کردم.

این قضیه عجیب صدا کرد و خبر به یحیی بن خالد رسید. ایشان مرا خواست و دستور داد هزار دینار برایم بیاورند. وقتی آوردند گفت: از این هزار دینار، دویست دینار را به آن بازاری بده دویست دینار را هم به سید هاشمی بده دویست دینار هم مال خودت باشد چهار صد دینار باقی مانده را هم به همسر بزرگوارت که موجب سعادت همه شما شد، بده.

عزیزان من کار وقتی برای خدا شد عالم و غیر عالم ندارد. طلبه و غیر طلبه ندارد. عوام باشد بازاری باشد فرق نمی کند کار که برای خدا می شود خدا آن کار را نگه می دارد. به کارهایتان رنگ خدا بزنید خداوند خودش بیمه می کند.

پروردگارا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام توفیق عمل و نیت خالص به همه مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا حَسَّاسَ، وَلَا جَسَّاسَ، يُطْلَبُ مِنَ الْأُمُورِ أَعْلَاهَا، وَمِنَ الْأَخْلَاقِ أَسَدُ نَاهَا، مَسَّ مُوَلًّا بِحِفْظِ اللَّهِ، مُؤَيَّدًا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ، ذَا قُوَّةٍ فِي لَيْنٍ، وَعَزْمَةٍ فِي يَقِينٍ» (1)

در ادامه بیان وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد برخی صفات مؤمنین ایشان چنین فرمود :

«لَا حَسَّاسَ، وَلَا جَسَّاسَ» مؤمن خیلی حساس نیست و همچنین خیلی هم «جساس» نیست. گفته شده که این دو حالت حالاتی هستند که خیلی معنای مختلفی دارند. بعضی ها معنا کرده اند که اگر تفتیش کردن در امور خیریه باشد به معنای حساس بودن است و اگر تفتیش در امور شر و بدی باشد جساس است. فرق بین حساس و جساس را از نظر مورد و متعلق بیان کرده اند.

بعضی ها هم گفته اند که فرق بین حساس و جساس به اعتبار این است که کار برای خودشان باشد یا برای غیر یک موقع انسان برای خودش تحقیقات می کند

ص: 63

که این را تعبیر به حساس میکنند اما یک موقع تحقیق و تجسس برای کس دیگری انجام می دهد که می گویند فلانی جاسوس است.

جاسوسی کردن نوعاً گوش دادن به مطالب برای رساندن به دیگران است؛ به هر تقدیر مؤمن نباید تفتیش گر باشد حالا هر طور که بخواهد تفتیش کند چه تفتیش برای دیگری و چه برای خودش علی کل حال وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن چنین کسی نیست که بلند شود و دنبال این کار برود، برنامه های کسی را برای آبروریزی بدست بیاورد یا تحقیقات کند که فلانی چنین یا چنان

کرده است به ما ربطی ندارد ولو فرض کنید چیزی که می خواهد بدست بیاورد در کار بد هم نباشد خدا دوست ندارد که مؤمن دنبال کسی برود و تحقیق و تجسس کند.

«يَطْلُبُ مِنَ الْأُمُورِ أَعْلَاهَا» مؤمن هر کاری که می خواهد انجام بدهد بهترین آن را انجام می دهد. این خیلی عبارت جامعی است یعنی مسئولیت پذیری مؤمن این است که کار را تمیز و بهتر تحویل میدهد انسان مؤمن همیشه دنبال این است که احسن را انتخاب کند حالا کارگر است کارفرما است روحانی است فرقی ندارد می خواهد مردم را موعظه کند و برای مردم نماز جماعت بخواند در صدد

این است که به بهترین وجه کارش را انجام بدهد چون معتقد است حرکتش در راهی است که خدا آن را دوست دارد.

رمز موفقیت و سعادت هابیل بر قابیل همین بود چطور شد هابیل آن مقام را پیدا کرد و خداوند او را قبول کرد؟ به جز همین انتخاب خودش چیز دیگری نبود. خدا فرمود: ای آدم بچه هایت را امتحان کن بین کدام یک از آنها توجه الی الله دارند؟ با امتحان کوچکی که حضرت آدم (علیه السلام) به دستور خدا انجام داد یکی بازنده شد و دیگری برنده. الان من و شما هم همینطور، هستیم یا راه قابیل را قبول

می‌کنیم و یا راه‌هایی را مثلاً بنده در کار خودم چطور درس می‌دهم؟ چطوری درس می‌خوانم؟

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود شخص مؤمن و معتقد کسی است که وقتی دنبال کاری می‌رود آن را به بهترین و عالی‌ترین وجه تحویل می‌دهد این علامت ایمان است. مثلاً چرا الان جنسی را می‌خرید با اینکه پول زیادی هم می‌دهید اما جنس را که به خانه می‌برید و باز می‌کنید می‌بینید اصلاً به درد نمی‌خورد، چرا؟ برای اینکه ایمان از بین رفته است. در قدیم، شخص جنسی را می‌خرید سال‌های سال برایش کار می‌کرد اما الان شما بهترین جنس را هم که می‌خرید شاید یک سال بیشتر برایت کار نکند. روایت دارد هر چه ایمان مردم کمتر شود زندگی مردم سخت‌تر می‌شود. خدا شاهد است هر چه ایمان ضعیف‌تر شود دودش به چشم خودمان می‌رود؛ از آن طرف هر چه ایمان بالاتر برود زندگی در این دنیا راحت‌تر می‌شود.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله قدوسی را ایشان از یکی از وعاظ اصفهان نقل می‌کرد: در اصفهان یکی از مقست‌ترین مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله (زمانی که آیت الله بروجردی رحمه الله در اصفهان شهریه می‌دادند) می‌گفت: روزی به مدرسه‌ای برای بازدید رفتیم. نگاه که می‌کردم طلبه‌ها مثل بچه‌ها مشغول بگو و بخند و شوخی و بودند. وقتی این صحنه را به این شکل دیدم با خودم گفتم دیگر من باشم که به این شهریه بدهم. به خدمت آیت الله العظمی بروجردی رفتیم و عرض کردم: حضرت آیت الله دیگر من شهریه نمی‌دهم. آقای بروجردی گفت: چرا؟ گفتم شما بروید وضع طلبه‌ها را ببینید آنها واقعاً سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند؟ این‌ها درس نمی‌خوانند و مشغول شوخی و بگو و بخند هستند من چرا مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را به این‌ها بدهم؟

ص: 65

گذشت تا اینکه وقت دادن شهریه رسید اما من نرفتم آقای بروجردی دنبال فرستاد اما گفتم من نمی آیم هر چه فکر می کنم نمی توانم بیایم. از آن روز که برای دادن شهریه نرفتم دیدم طلبه ها در مدرسه به حالت دیگری به من نگاه می کردند مثلاً یک حالت تندی و ناراحتی و با دیدن این حالت ها دیگر به دنده لج افتادم گفتم : دیگر اصلاً نمی روم شهریه بدهم.

این مقسم گفت : این تصمیم را گرفتم تا اینکه بعد از چند شب از گرفتن این تصمیم خوابی دیدم. در عالم خواب دیدم جمعیت زیادی از مردم وارد جایی مثل مدرسه می شوند. پرسیدم : چه خبر است؟ گفتند : به دیدن آقا می رویم. گفتم : کدام آقا؟ گفتند: سید العراقین آمده است.

با زحمت زیادی خود را به داخل مدرسه رساندم وقتی آمدم جلو بروم یک مرتبه کسی که آنجا ایستاده بود گفت : سید العراقین رفته و آقای بزرگوار دیگری به جای ایشان آمده است. دوباره خودم را کم کم به جلو بردم یک مرتبه کسی که پهلوی آقا ایستاده بود پیش من آمد و گفت : می خواهی خدمت آقا بررسی؟ گفتم : بله. گفت : بیا برویم مثل اینکه مرا به صورت استشنا برد. من که آقا را نمی شناختم که کیست سید العراقین هم که نبود و آقای دیگری جای ایشان آمده بود. وقتی کنار این آقا رسیدم متوجه شدم خیلی با من سر سنگین است و حاضر نیست که با من صحبت کند. عرض کردم حضرت آقا، شما چرا با من سر سنگین هستید؟ مگر من چه کم خدمتی به شما کرده ام که از دستم ناراحتید؟ فرمود : چرا نمی روی شهریه طلبه های ما را بدهی؟ برای چه قهر کردی؟

تا این را به من گفت تعجب کردم. آقا مطلب را بدون اینکه حرفی بزنم می دانست. به من گفت : تو برو وظیفه ات را انجام بده. این جمله را که گفت از وحشت و اضطراب بیدار شدم و گفتم : لا اله الا الله بلند شدم و به خدمت آیت الله

العظمی بروجردی رفتیم. به ایشان گفتم: آقا من چنین خوابی را دیدم تا خواب را نقل می کردم مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله به گریه افتاد و اشکش سرازیر شد گفت: شاید خدا ما را از برکت یکی از این طلبه ها مورد رحم قرار داده است.

راست می گفتند. نمی شود که به همه بی حرمتی کرد اگر هم صحبتی می شود درد دل است. ان شاء الله کنار هم باشیم و دست به دست هم بدهیم که این بدی ها و کمبودها را از بین ببریم و قطعاً در بین شما افرادی هستند که خیلی مورد عنایت خدا می باشند.

خدا مرحوم آیت الله اراکی را رحمت کند میگفتند در درس مرحوم آیت الله حائری رحمه الله ایشان هر وقت این جملات را بالای منبر می خواند می فرمود: آقایان این جمله ها را زمزمه کنید یعنی در زندگیتان این جملات را مرور کنید و مدام تذکر دهید که نفس اماره فراموش نکند.

«وَمِنَ الْأَخْلَاقِ أَسَدَانَاهَا» در اخلاق هم همیشه سعی می کند بهترین خلق ها را در جامعه مطرح کند خوش اخلاق خوش رو با محبت مؤمن این است. بهترین اخلاق ها را در خودش به کار می برد.

«مَسْمُولًا بِحِفْظِ اللَّهِ، مُؤَيَّدًا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ» از طرف دیگر چنین مؤمنی تحت حفاظت حضرت پروردگار است. خدا او را از تمام اشرار نگه می دارد. وقتی شخصیتی دارای چنین مقامی شد اینطور می شود. شما ببینید با آن همه گرفتاری ها و شدائد و دشمن هایی که مرحوم امام رحمه الله داشت اما خدا وقتی می خواهد کسی را نگه دارد نگه می دارد خدا نگذاشت کوچک ترین آسیبی به وجود مبارکش برسد.

«ذَا قُوَّةٍ فِي لَيْنٍ، وَعَزْمَةٍ فِي يَقِينٍ» مؤمن هر کاری که می خواهد انجام دهد با قدرت و آرامش انجام می دهد. وقتی می خواهید بالای منبر در مورد کسی حرفی بزنید بی حرمتی نکنید با ملایمت بگو شاید به دلش بنشیند. قربان خدا شوم.

چقدر مؤدب حرف زده است از بس که خدا ما را دوست دارد پس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن می خواهد حرف بزند با قدرت و قوت در عین لینت برخورد می کند و عزمی هم که برای کاری می گیرد به آن یقین دارد که این کاری که از طرف خدا است باید انجام بگیرد.

مرحوم آیت الله العظمی میلانی رحمه الله وقتی مأمورین به ایشان گفتند: آقا اگر شما چنین حرکت کنید امکان دارد که کشته شوید خدا رحمتش کند می فرمود: این حرف ها چیست که شما می زنید؟ کشته می شوید یعنی چه؟ ما وظیفه را انجام می دهیم حال در انجام وظیفه پیروز شدیم شدیم. کشته هم شدیم کشته شدیم. وصلی الله علی محمد و آل محمد علیهم السلام.

ص: 68

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ، صَبُوراً فِي الشَّدَائِدِ، لَا يَجُورُ، وَلَا يَعْتَدِي، وَلَا يَأْتِي بِمَا يَسْتَهْيِي» (1)

در ادامه روایت، قبل پیغمبر عزیز و بزرگوار ما (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ» مؤمن به کسی که بغض او را داشته باشد هیچگاه ظلم نمی کند. اینطور نیست که اگر با یک نفر بد شد بگوید حالا هر چه از دستم برمی آید علیه او انجام می دهم نه اینطور نیست. مؤمن بغضش هم کنترل شده است.

«وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ» اگر کسی را هم دوست داشته باشد و علاقمند به کسی باشد اینطور نیست که در علاقه اش گناه کند. بعضی ها به کسی محبت زیاد دارند و محبت زیاد آنها را وادار به گناه می کند. فردی که خانمش را خیلی دوست دارد به دخترش و یا پسرش خیلی علاقه دارد گاهی به قدری این علاقه زیاد است که به خواسته های نامشروع آنها هم جواب مثبت می دهد. علاقه داشتن خیلی خوب است اما نه اینطور که هر چه او خواست اطاعت کند. هر نوع جوراب و لباسی را بخواهد برایش تهیه کند ولو اینکه خدا آن را نخواهد این که

ص: 69

نمی شود پسرش هر کاری می خواهد بکند حتی اگر خواست مرتکب گناه هم شود، آزادش بگذارد.

می خواهم بگویم این جملات خیلی مفهوم دارد انسان در این کلمات آقا هر چه فکر می کند می بیند مطلب خیلی عالی ای را تذکر داده اند. حقیقت این است که گاهی محبت ها ما را به گناه می کشاند. حضرت (علیه السلام) می فرماید این صفت مؤمن نیست. مؤمن نباید اینطور باشد که محبتش او را به گناه بکشاند؛ فلذا اول می فرماید: به کسی که بغض او را دارد ظلم نمی کند، و بعد هم می فرماید: اینطور نیست که خدای ناخواسته هر گناهی را مرتکب شود و بگوید که من فلانی را دوست دارم می خواستم دلش را نشکنم .

«صَبُوراً فِي السَّدَائِدِ» شخص مؤمن در مقابل سختی ها زیاد صبر می کند. شما کسی را در دنیا سراغ ندارید که برخورد با سختی ها نداشته باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند : دنیا سرای سختی ها است دار مشکلات است برادران و آقایان عزیز و بزرگوار، فکر نکنید که ما اینجا و در این دنیا باید آسایش داشته باشیم. قربان کلمات امام صادق (علیه السلام) بشوم فرمود : خدا می فرماید من راحتی را در بهشت قرار دادم، آن وقت مردم می خواهند در دنیا راحت باشند اگر بنا باشد که دنیا جای آسایش راحتی و خوش گذرانی باشد از ما بهتر ائمه و خاندان رسالت علیهم السلام هستند که محبوب ترین مخلوق خدا می باشند چرا دنیا برای این ها آسایش و راحتی نداشت؟

عزیزترین افراد در نزد ذات اقدس حق، وجود آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است. بعد از او امیرالمؤمنین (علیه السلام) است این دو بزرگوار افضل از همه موجودات هستند، ببینید وضع زندگی این دو بزرگوار چگونه بود. در مدت 63 سال عمر شریفشان که هر دو نفر آن ها عمرشان با هم برابر بود چه به سرشان آمد چقدر اذیت شدند خدا می خواهد به ما بفهماند که این دو با اینکه عزیز من بودند چه عذابی در دنیا

کشیدند شما انتظار نداشته باشید که راحتی در دنیا داشته باشید. به هر حال هر کسی گرفتاری خود را دارد باید صبر الهی داشته باشیم یکی را می بینی گرفتاری اش بچه اش است یکی خانمش یکی گرفتاری نداشتن خانه و یکی گرفتاری با نوع برخورد دیگران دارد که اذیتش می کنند؛ خلاصه مؤمن همیشه سرگرم به مشکلی است هر یک از شما نور چشمی ها اگر بخواهید به تاربخچه زندگیتان نگاه کنید مشکلات زیادی داشته اید و خواهید داشت.

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) برای ناهار به جایی تشریف بردند. همین که می خواستند سفره نهار را بیاورند یک مرتبه پرنده ای لب دیوار نشست و شروع کرد به تخم گذاشتن. وقتی که تخم گذاشت تخم از لب دیوار سقوط کرد ولی قبل از برخورد با زمین به میخی که روی دیوار بود گیر کرد و به زمین نیافتاد پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: لا اله الا الله، عجب این تخم باید می افتاد اما به میخ گیر کرد. تا ایشان کلمه تعجب را به زبان مبارک جاری کرد صاحب خانه گفت: آقا چه شد؟ از چه تعجب کردید؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نگاه کن این تخم می خواست از بالا بیافتد اما نیافتاد.

تا این را فرمود صاحب خانه عرض کرد آقا جان حالا که اینطور است من به شما خبری بدهم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چه خبری؟ عرض کرد: من از زمانی که خودم را شناختم در هیچ چیزی بدشانسی نداشته، ام هیچ بلایی متوجه من نشده است هیچ مشکلی نداشته ام همه کارهایم به راحتی انجام شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: عجب و بلافاصله بلند شد و دیگر نشست. صاحبخانه گفت: آقا کجا تشریف می برید؟ می خواهیم سفره نهار را بیاندازیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نه خیلی اصرار کرد که نهار میل بفرمایید بعد بروید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خیر من نمی توانم اینجا نهار بخورم. پرسید: برای چه؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آن بنده ای که در زندگی اش چنین باشد خیری در مال او نیست معلوم می شود که تو مورد

توجه خدا نیستی. مؤمن کسی است که در میان زندگی اش گاهی متوجه گرفتاری ها شود این گرفتاری ها خیر است.

مرحوم فیض رحمه اللهدر کتاب شافی این قضیه را نقل کرده است. این چه چیزی را می رساند؟ با این وضع امروز نمی شود گفت مردم مشکل ندارند حتماً می دانم مشکلات زیاد است ولی این روایات ها و احادیث تسلی دل ما است که ما راضی باشیم به آنچه که خدا پیش می آورد. از آن طرف خداوند هم به ما اجر و مزد می دهد اما اگر بنا کنید به داد و فریاد و آه و ناله کردن هم مصیبت دیده اید و هم مزد نخواهید گرفت پس چه بهتر است که صبر داشته باشیم. این است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: علی جان در سختی ها صبر پیشه کن.

«لَا يَجُورُ وَلَا يَعْتَدِي» انسان مؤمن جور و جفا نمی کند از حد خودش تجاوز نمی کند. بعضی ها به خودشان اجازه می دهند که در مورد هر شخصیتی حرف بزنند. هر کسی باید در محدوده خودش پایش را دراز کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) دو عبارت را با هم آورده است اول فرموده است: «لَا يَجُورُ» بعد پشت سر آن فرموده است: «لَا يَعْتَدِي» و وقتی این دو با هم جمع شوند معنایشان کامل تر می شود.

«وَلَا يَأْتِي بِمَا يَشْتَهِي» مؤمن اینطور نیست که هر چه دلش خواست انجام دهد و یا اگر به او اعتراضی کردی بگوید دلم می خواهد. انسان باید ببیند خدا چه می خواهد نه اینکه دلش چه می خواهد باید ببیند بزرگان چه چیزی برای او می خواهند آن هایی که راهنما و خیر خواه او هستند. نگاه نکند که خودش چه می خواهد.

مرحوم آیت الله العظمی اراکی رحمه الله نقل کردند: مرحوم سید محمد حسن شیرازی بزرگ رحمه الله در زمان طلبگی در اصفهان بود و خیلی طلبه باهوش و با ذکاوتی بود و هوش عجیبی داشت. ایشان برای زیارت از اصفهان به طرف نجف حرکت کرد. در آن زمان مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله در نجف درس میداد که هفتصد

نفر طلبه مجتهد پای سخنان ایشان می آمدند. مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله در آن روز به نام میرزای شیرازی بزرگ معروف نبود. نزدیکان شیخ مرتضی انصاری به او خبر دادند که سید محمد حسن که مرد باهوش و با استعدادی است و در اصفهان مورد علاقه طلاب می باشد به اینجا آمده است. اگر می شود شما او را در اینجا نگه دارید وقتی این قضیه را به شیخ گفتند شیخ فرمود: بینم چه می شود و تصمیم گرفت به دیدن سید محمد حسن شیرازی برود.

وقتی به خدمت ایشان رسید بعد از تجلیل و احترام شیخ مرتضی رو کرد به سید محمد حسن شیرازی و گفت: بفرمایید در بیع فضولی اجازه کاشف است یا ناقل؟ نظرتان چیست؟ سید محمد حسن جواب داد. شیخ مرتضی فرمود: اگر این طوری بگوییم چطور است؟ سید محمد حسن گفت: خیلی عالی است وجه خیلی زیبایی را بیان کردید شیخ گفت: اگر این حرف را اینگونه جواب بدهیم چطور است؟ و حرفی را که زده بود دوباره شکست و به گونه دیگری بیان کرد. سید محمد حسن گفت: راست می گوید این هم اشکال خوبی است که وارد کردید. دوباره شیخ اشکال را جواب داد و گفت اگر در مقابل این اشکال این را بگوییم چگونه است؟ سید محمد حسن شیرازی گفت: خیلی عالی است. در آخر هشت موضوع را بیان کرد و جواب داد.

سید محمد حسن همینطور مات مانده بود با خود گفت: این چه مغزی است؟ الله اکبر چندین بار شکافت و باز بافت شکافت بعد بافت. یک مرتبه میرزای شیرازی درآمد گفت:

چشم مسافر که بر جمال تو افتد *** عزم رحیلش بدل شود به اقامت

سید محمد حسن گفت: من تصمیم داشتم به اصفهان برگردم اما وقتی جمال تو را دیدم این علم و کمال را دیدم دیگر مسافرت کردن را از یاد بردم.

مرحوم آیت الله اراکی رحمه الله نقل می کند : سی سال تمام خدا مرجعیت را به دست میرزا محمد حسن رحمه الله داد. بنده یادم هست که مرحوم حاج انصاری واعظ، چند بار در منبر این را گفتند که میرزای شیرازی بزرگ دوازده سال دستشان را از پنجره بیرون می کردند و مردم می آمدند و دستشان را می بوسیدند با اینکه ایشان مریض بود اما به عنوان مرجعیت تامه در سامرا قرار داشت.

ان شاء الله ما هم همینطور باشیم و سعی کنیم از خدا کمک بطلبیم. مساعدت بخواهیم که ما را کمک کند. درس بخوانیم و زحمت بکشیم به بزرگانمان احترام بگذاریم.

ص: 74

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«الْفَقْرُ شِعَارُهُ، وَالصَّبْرُ دِتَارُهُ، قَلِيلَ الْمَوْنَةِ، كَثِيرَ الْمَعُونَةِ، كَثِيرَ الصِّيَامِ، طَوِيلَ الْقِيَامِ، قَلِيلَ الْمَنَامِ، قَلْبُهُ تَقَى، وَعَمَلُهُ زَكِيٌّ، إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَإِذَا

وَعَدَ وَفَى» (1)

در ادامه حدیث قبل در رابطه با صفات، مؤمن وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«الْفَقْرُ شِعَارُهُ» شعار مؤمن فقر است. ممکن است مراد از شعار، فقر معمولی باشد ولی شاید منظور از فقر فقر الی الله باشد که این فقر خیلی خوب است. روایت دارد که اگر خدای ناخواسته در زندگی مشکلی برایت پیش آمد و فقر و تنگدستی پیدا کردی به فقر بگو: مرحبا که شعار صالحین است.

اگر مراد از فقر همین فقر متعارف باشد یعنی کسی که تنگدست بوده و امکاناتش ضعیف است - که صحت این احتمال بیشتر به ذهن می رسد - معنای

ص: 75

شعار می شود آن لباسی که به تن انسان بچسبد و لباس زیر تلقی شود. شاید هم وجه تناسب این باشد که، شعار لباسی است که به موی بدن انسان متصل شده باشد لذا آن را با لحاظ مناسبت و موضوع شعار می گویند.

«وَ الصَّبْرُ دِتَاؤُهُ» دثار را لباس رویین می گویند. حالا اگر بخواهیم معنای باطنی عبارت را رسیدگی کنیم می فرماید: لباس زیرین شخص مؤمن، فقر و لباس رویینش صبر است.

شخصی نزد امام حسن مجتبی (علیه السلام) آمد و گفت: تو فرزند پیغمبری؟ آقا فرمود: بله. گفت: این روایت جدت راست است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله این روایت جدم است. گفت یکی از مؤمنین، شما و یکی از کافرین بنده. با این لباس زیبایی که به تن داری این دنیا برایت زندان است و برای من که این وضع لباسم است و اینطور پاره و کهنه شده، بهشت است؟ این حرف جدتان درست است؟

حضرت (علیه السلام) فرمود: بله اولاً اگر بدانی که خدا برای کفار چه چیزی ذخیره کرده و چه جایی برایشان قرار داده است آن گاه یقین میکنی که الان در بهشت هستی اگر هم مؤمن بدانند که خدا در آخرت چه برایش ذخیره کرده در مقابل آن نعیم هایی که خدا بنا است به او بدهد بودنش در اینجا مثل زندان است. ثانیاً من برای مردم و ظاهر این را پوشیدم که طور دیگری تلقی نکنند. اگر من بخواهم لباس کهنه بپوشم مردم می گویند: این آقا چقدر مرد بخیل و دست تنگی است. بعد فرمود: بیا جلو و لباس زیرین مرا نگاه کن. این لباس لباسی است که نرمش ندارد و بدن مرا زجر می دهد که به یاد خدا باشم اما لباس رویینم این است ولی تو بر

عکس این کار را کردی لباس خوب و نرم را در زیر لباس پوشیدی و لباس ضخیم و زبر را رو پوشیدی که مردم را فریب دهی که من چنین و چنان هستم.

شاید منظور این باشد که مؤمن همیشه فقرش را در درون خودش نگه می دارد یعنی با اینکه فقیر و تنگدست است ولی صبرش زیاد است. اینکه می فرماید فقر شعارش است برای این است که در درون خودش هر چه سختی باشد می پذیرد اما لباس بیرونش برای دیگران صبر است فلذا صبر را لباس رویین و فقر را لباس زیرین و درونی خودش قرار داده است.

«قَلِيلَ الْمُنْوَءَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ» مؤمن شخص کم هزینه در خرج کردن است. کمترین مئونه را برای خودش انتخاب میکند اما به دیگران که می رسد نمی گذارد صدمه ای به آنها بخورد. بیشترین خدمتش را به دیگران می کند افراد شایسته و جا افتاده همیشه در فکر این هستند که اگر خدای تبارک و تعالی به آنها امکاناتی داد و تمکن و قدرت مالی خوبی پیدا کردند تا آنجا که بتوانند خدمتشان را به جامعه و مردم برسانند. اینطور نیست که بگویند هر چه دارم برای خودم است.

خوش به سعادت هر کسی که این صفات را داشته باشد. این روحیه در وجود مبارکتان باشد که به مردم خدمت کنید. علاقه داشته باشید که دست مردم را بگیرید این نعمت بسیار بزرگی است.

مرحوم آقای تجدد رحمه الله نقل می کند: مرحوم حوم آیت الله آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کفایه، در زمان مشروطه در مقابل مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله گرفته بود. مدتی در نجف بین این دو بزرگوار دو دستگی شدیدی اتفاق افتاده بود. مرحوم آخوند چون مشروطه خواه بود عده ای به ایشان جسارت می کردند

و عده ای هم به مرحوم سید فحش می دادند. هر دو نفر مرجع بودند و حق داشتند که هر چه بخواهند نظر بدهند ولی، مردم به قول یکی از علما با فحش دادن خودشان را جهنمی می کردند. زمانی شده بود که شکاف عجیبی بین این دو بزرگوار افتاده بود.

واعظی در کربلا منبر می رفت هر مناسبتی که پیش می آمد بالای منبر به مرحوم آخوند خراسانی جسارت می کرد و فحش می داد برخی به او خرده می گرفتند که آقا برای شما این حرف ها بد است شما چرا جسارت می کنید؟ ایشان هر چه نظرش است می تواند بگوید. تا اینکه تصادفاً وضع زندگی این آقای واعظ بسیار سخت شد. قرض بسیاری بالا آورد و مجبور شد که خانه اش را بفروشد اما مشتری برای خانه اش پیدا نمی شد. هر چه تلاش می کرد تا مشتری پیدا کند که خانه را بخرد پیدا نمی شد.

بعد از مدتی یک نفر پیدا شد و به او گفت: من حرفی ندارم خانه ات را بنخرم و می خرم اما شرط دارد. گفت: چه شرطی؟ گفت: به شرطی که سند خانه ات را مرحوم آخوند خراسانی امضا کند. اگر آقا امضا کند من خانه ات را میخرم اما اگر آقا امضا نکند، نمی خرم. این واعظ به فکر فرو رفت گفت: چه کار کنم؟ از یک طرف، آنقدر به آقا فحش داده ام و جسارت کرده ام که اگر من در خانه آقا حضور داشته باشم من را می کشند از طرف دیگر هم در فشار هستم و چاره ای ندارم چه کنم؟

از روی ناچاری و بیچارگی گفت: هر چه بادا باد یا مرا می کشند یا اینکه موفق می شوم سند را برداشت و به منزل مرحوم آخوند رفت. خیلی با سنگینی سلام کرد و در کنار ایشان نشست. آقا پرسید: امری داشتید؟ گفت: بله، جریان من

اینطور شده و شرح حال خودش را بیان کرد که بدهکاری بالا آورده ام و مجبورم خانه ام را بفروشم اما مشتری بهانه گیری کرده و گفته سند را باید آقای آخوند امضا کند حال این سند را آورده ام اگر میشود محبتی کنید و مهری یا امضایی پای این سند بزنید که من از این بیچارگی بیرون بیایم. مرحوم آخوند یک مرتبه سند را از دستش گرفت و زیر تشکش گذاشت.

واعظ با دیدن این حالت در دلش بنا کرد به آقا فحش دادن. زورش هم به آقا نمی رسید که حرفی بزند خیلی عصبانی شده بود. مرحوم آخوند هم هیچ حرفی نمی زد. نه گفت امضا می کنم و نه گفت امضا نمی کنم. چند دقیقه ای که گذشت یک دفعه مرحوم آخوند از جا بلند شد همین که آخوند از جا بلند شد واعظ کربلایی خواست که دست آقا را بگیرد باز جرأت نکرد. مرحوم آخوند هم رفت و از اتاق دیگری مقداری وجه با خود آورد و گفت اصلاً لازم نیست خانه ات را

بفروشی من این پول را به تو می دهم بدهکاری ات را بده و زن و بچه ات را آواره نکن و در همین خانه بنشین وقتی ایشان پول را به واعظ کربلایی داد واعظ بسیار از رفتار خود ناراحت شد. پیش خود گفت: من این همه به این آقا جسارت کردم اما او چنین خدمتی به من کرد و من را از این بدبختی نجات داد. مرحوم آخوند سند را از زیر پای مبارکش درآورد و گفت: بفرما این هم سند. هر وقت گرفتاری داشتی پیش من بیا. اگر توانستم به تو خدمت می کنم اما خانه ات را هیچ وقت نفروش. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مؤمن کسی است که خودش کم هزینه و کم خرج است اما به مردم زیاد کمک می کند.

«کثیر الصیام» روزه زیاد می گیرد.

«طَوِيلَ الْقِيَامِ» نماز را طولانی می کند و دوست دارد که نماز بخواند.

«قَلِيلَ الْمَنَامِ» شخص مؤمن کم خواب است بیشتر وقتش را صرف مطالعه و درس و کار می کند. روایت داریم که خواب زیاد ضرر و خسارت است مگر به مقدار ضرورت که خوب است. خدا خواب را مایه آسایش قرار داده است که بنده اش وقتی کار می کند و خسته می شود باید استراحت کند.

«قَلْبُهُ تَقِيٌّ، وَ عَمَلُهُ زَكِيٌّ» قلب شخص مؤمن با تقوا است یعنی دلش دلی است که هیچ وقت به دنبال گناه نمی رود عملش هم پاک است و همیشه با تقوا است.

«إِذَا قَدَرَ عَفَا» مؤمن هر وقت قدرت پیدا کند در قدرت عفو می کند. اینطور نیست که انتقام بگیرد. اگر خدا قدرت و مقامی به تو داد و صندلی ریاستی داشتی نباید بگویی که حالا بروم پدر فلانی را در بیاورم که در آن روز در آن روستا یا در آن شهر مرا اذیت کرد نه این حرف ها نباشد. تو ببخش.

«وَ إِذَا وَعَدَ وَفَى» هر وقت وعده ای به کسی می دهد وفا می کند.

این ها صفاتی است که برای مؤمن است. ان شاء الله خدا به حق محمد و آتش علیهم السلام ما را هم جزو این دسته قرار بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَصُومُ رَغْبًا، وَيُصَلِّي رَهْبًا، وَيُحْسِنُ فِي عَمَلِهِ كَأَنَّهُ تَأْظُرُ إِلَيْهِ، غَضَ الظَّرْفِ، سَخِيَّ الكَفِّ، لَا يَرُدُّ سَائِلًا، وَلَا يَبْخُلُ بِنَائِلٍ، مُتَوَاصِلًا إِلَى الإِخْوَانِ، مُتْرَادَهَا لِلإِحْسَانِ، يَزِنُ كَلَامَهُ، وَيُخْرِسُ لِسَانَهُ، لَا يَغْرَقُ فِي بَغْضِهِ، وَلَا يَهْلِكُ فِي حُبِّهِ، وَلَا يَقْبَلُ البَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ، وَلَا يَرُدُّ

الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ، وَلَا يَتَعَلَّمُ إِلَّا لِيَعْلَمَ، وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا لِيَعْمَلَ، قَلِيلًا حَقْدُهُ، كَثِيرًا شَكْرُهُ، يَطْلُبُ النَّهَارَ مَعِيشَتَهُ، وَيَبْكِي اللَّيْلَ عَلَى خَطِيئَتِهِ، إِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانَ أَكْبَسَ هُمًّا، وَإِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الآخِرَةِ كَانَ أَوْرَعَهُمْ لَا يَرْضَى فِي كَسْبِهِ بِشِبْهَةٍ، وَلَا يَعْمَلُ فِي دِينِهِ بِرِخْصَةٍ، يَعْطِفُ عَلَى أَخِيهِ بِرَلَّتِهِ، وَيَرْعَى مَا مَضَى مِنْ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ» (1)

پیغمبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیان صفات مؤمن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَصُومُ رَغْبًا، وَيُصَلِّي رَهْبًا» یکی از صفات مؤمن این است که روزه را با میل و رغبت می گیرد و به آن علاقمند است ولی نماز را از راه وحشت و ترس می خواند. ممکن است دلیل آن این باشد که چون روزه همه وقت و خوب ندارد و فقط ماه

ص: 81

رمضان است و در ایام دیگر اگر بخواهد روزه بگیرد قهراً از روی علاقه و رغبت است که روزه می گیرد ولی نماز را چون در هر بیست و چهار ساعت چند بار باید به جای بیاورد وحشت از این بابت دارد که مبادا خدای ناخواسته واجب خدا در این بین ضایع شود و هدر برود.

ممکن هم است «یصوم» به اعتبار ماه رمضان باشد یعنی همان روزه واجب. مؤمن حالتی دارد که در ماه رمضان با یک علاقه خاصی روزه می گیرد و با استقبال خاصی به سمت روزه می رود و مراد از وحشت در نماز این باشد که مبادا این نماز خدای ناخواسته نقصی داشته باشد و مورد قبول خداوند متعال قرار نگیرد. این وحشت در نماز بیشتر از روزه است. حواس انسان در نماز پرت می شود و همیشه فکرش به جای دیگری می رود آن وقت مؤمن با این نماز بیشتر وحشت دارد که خدایا این نماز من پذیرفته می شود یا نمی شود؟ ممکن است این وحشت از این جهت باشد. علی کل حال روزه گرفتن مؤمن با میل و رغبت است و نماز هم که می خواند با وحشت است.

«وَيُحْسِنُ فِي عَمَلِهِ كَأَنَّهُ نَاطِرٌ إِلَيْهِ» عملش را خیلی نیک و پاکیزه انجام میدهد، چرا؟ به چه صورت؟ می فرماید: مثل کسی که صاحب کار بالای سرش ایستاده است که وقتی صاحب کار را می بیند بیشتر در کارش دقت و مواظبت می کند اما وقتی صاحب کار نیست ممکن است اگر خدای ناخواسته ایمانش کامل نباشد و اهل مسامحه کاری باشد کار را خوب انجام ندهد. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه تشبیه کرده اند که مؤمن معتقد به خدا است عمل را به قدری خوب انجام می دهد مثل اینکه صاحب کار او را می بیند چه تشبیه زیبایی کرده اند.

«غَضَّ الطَّرْفِ» چشمش را هیچ وقت باز نمی کند. معنایش این نیست که چشم هایتان را ببندید. مؤمنین چشمانشان را «غَضَّ» می کنند. «غَضَّ» به معنای فرو کشیدن است. در روایتی آمده است که راه رفتن و دیدن را از گاو یاد بگیرید. لا اله

الا الله، کار بشر به کجا رسیده است که بخواهد راه رفتن را از حیوانات یاد بگیرد. می فرماید: ببینید گاو چقدر با وقار راه می رود. آیا شما گاو را سراغ دارید که در موقع راه رفتن سرش را به این طرف و آن طرف ببرد؟ ابداء، این حیوان تا نایستد سرش را به جایی کج نمی کند اما بشر همینطور که راه می رود سرش را به این طرف و آن طرف می چرخاند. چه بسا سرش به چوبه برق هم می خورد بعد

می گوید چرا اینطور شد حواسم پرت، شد خب این چه راه رفتنی است؟

منظور این است که مؤمن با وقار است یعنی چشمش را باز نمی کند بلکه آن را نیمه نگه می دارد. مؤمن این طوری است که چشمش را جلوی پایش می اندازد. شخصیت های بزرگ را ملاحظه بفرمایید چقدر با وقار هستند، آنها چشم هایشان را جلوی پایشان می اندازند و راه می روند.

«سَخِي الْكَفِّ» خیلی با سخاوت است.

«لَا يَرُدُّ سَائِلًا» مؤمن سائل را رد نمی کند ولو به اعطاء چیزی خیلی کم مواظب باشید سائل را رد نکنید یا یک چیز کم به او بدهید و یا با سخن و حرف خوب او را رد کنید به گونه ای نباشد که دلش را بشکنید.

«وَلَا يَبْخُلُ بِنَائِلٍ» هیچ وقت برای هدیه دادن بخل نمی کند. «نائل» به معنای «هدیه» است. همیشه حاضر است به دوستانش هدیه ای بدهد و یا محبتی کند.

«مُتَوَاصِلًا إِلَى الْإِخْوَانِ» همیشه با برادران وصلت دارد، به دوستانش سر می زند.

«مُتَرَادِفًا لِلْإِحْسَانِ» خدمتگذار دوستانش است و فقط «تواصل» نیست. چه بسا احسان هم می کند. به به هم «متواصل» است و هم «مترادفاً الى الاحسان».

«يَزِنُ كَلَامَهُ» کلامش خیلی وزین سنگین و مؤدب است. هنگام حرف زدن خیلی پاکیزه صحبت می کند.

«وَلَا يُخْرِسُ لِسَانَهُ» زبانش نسبت به چیزهای حرام لال است. چیزی را که خدا حرام کرده است ابداءً به زبانش جاری نمی شود بارک الله شخص مؤمن این است.

«لَا يَغْرُقُ فِي بُغْضِهِ، وَلَا يَهْلِكُ فِي حُبِّهِ» اینطور نیست که اگر نسبت به کسی بغض پیدا کند بیش از حد متعارف اغراق کند ابداً خیلی پیشروی نمی کند و در حد معینی است؛ از آن طرف هم وقتی کسی را دوست دارد طوری نیست که خودش را هلاک کند برای محبتی که دارد خودش را به آب و آتش نمی زند یعنی نه در بغض و غیظ به جایی میرسد که خدای ناخواسته اختیار و کنترلش را از دست بدهد و نه در دوستی کردن خودش را اذیت میکند مؤمن این طوری است که در هر دو مورد تعادل دارد و افراط و تفریط ندارد .

«وَلَا يَقْبَلُ الْبَاطِلَ مِنْ صَدِيقِهِ» اگر چیزی باطل است مطلقاً باطل است ولو از رفیقش باشد و نباید قبول کند. مؤمن این صفت را دارد رک می گوید که آقا من چیز باطل را قبول نمی کنم تو دوست من هستی خب باش دلیل نمی شود که هر حرفی را بزنی و هر کاری را انجام دهی دوست من هم باشی کار باطل را نمی پذیرم، بارک الله. «وَلَا يَرُدُّ الْحَقَّ عَلَى عَدُوِّهِ» حق را از دشمنش هم که باشد رد نمی کند. وقتی می بیند که دشمنش حرف حق می زند می گوید قبول، چشم منتت را دارم. به او می گویند: آقا این دشمنت است می گوید : خب باشد حرف حق را باید قبول کرد. حالا از هر که می خواهد باشد. ببینید اخلاق ما این است که اگر با کسی مقداری بد باشیم با اینکه خودمان هم می فهمیم که طرف درست می گوید اما می گوئیم خیر چنین است باید اینطور شود انسان مؤمن نباید این حرکت ها را داشته باشد؛ پس ببینید درباره رفیق می فرماید باطل را قبول نمی کند و درباره دشمن می فرماید حق را رد نمی کند ببینید چقدر بیان عالی است.

«وَلَا يَتَعَلَّمُ إِلَّا لِيَعْلَمَ» حالا بیاییم سراغ ما اهل علم، پیغمبر خدا (ﷺ) می فرماید که گاهی از خودت سؤال کن برای چه درس می خوانی؟ آیا درس می خوانی که مثلاً ماه یک چیزی بگیری؟ اگر جواب این باشد این نظر چقدر ضعیف است. چقدر برای مؤمن پست است که بخاطر مال دنیا ارزش وجودی خودش را از

دست بدهد. مؤمن کسی است که خودش را برای دنیا نفروشد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید برای چه درس می خوانید؟ مؤمن می گوید به خاطر اینکه چیزی یاد بگیرم. ماشاء الله بارک الله درس نمی خوانیم مگر برای اینکه فهمیده و فاضل و ملا شویم از جهالت بیرون بیاییم، بارک الله.

«وَلَا يَعْلَمُ إِلَّا لِيَعْمَلَ» به به اگر درس هم می خواند که ملا شود می خواهد به آنچه یاد می گیرد عمل کند. بارک الله تو را به خدا این عبارات چقدر زیبا است.

«قَلِيلًا حَقْدُهُ كَثِيرًا شُكْرُهُ» کینه دارد اما کم است نه اینکه ندارد. معلوم می شود که همه دارا هستیم کینه در دل همه وجود دارد اما اظهارش بد است. مؤمن این طوری است که نمی گذارد که چیزی از کینه ها ظاهر شود. این صفات خبیثه در وجود ما هست نه اینکه نباشد اما از آن، طرف شکرش بسیار است.

«يَطْلُبُ النَّهَارَ مَعِيشَتَهُ» روز که میشود دیگر نمی خوابد روز را خدا قرار داده است که دنبال معیشت و کار برود.

«وَيَبْكِي اللَّيْلَ عَلَى خَطِيئَتِهِ» شب که می شود با خدا خلوت میکند برای گناهانش گریه می کند. بارک الله خدا ان شاء الله این صفات را به ما مرحمت بفرماید.

«إِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانَ أَكْسَى هُمْ» «کَیْس» به معنای زرنگی است. اگر با اهل دنیا می نشیند حواسش خیلی جمع است که سرش کلاه نرود. با این برگ سبز نشان دادن ها خیلیها را میخرند مثلاً خود ما مقدار پولی دست می گیرند و می گویند : آقا ببخشید این پول مال شما باشد محبت کنید این کار را برایمان انجام دهید. واقعاً روزگار بدی شده است. خدا دین ما را حفظ کند. مؤمن زرنگ است تا خدای ناخواسته کلاه سرش نرود.

«وَإِنْ سَلَكَ مَعَ أَهْلِ الْآخِرَةِ كَانَ أَوْرَعَهُمْ» اگر با اهل آخرت برخورد می کند دلش می خواهد که بالا دست این ها باشد می گوید که هر چه این آقا تقوا دارد من می خواهم بیشتر از او داشته باشم هر چه این آقا ورع دارد من باید بالاتر داشته باشم.

«لَا يَرْضَىٰ فِي كَسْبِهِ بِشَاءٍ» خدا به داد همه ما برسد این نان هایی که ما می خوریم چطوری است؟ نمیدانم با این درس هایی که ما می خوانیم چه خواهد شد. خدا امام را رحمت کند. ایشان طلبه ها را خیلی زیر نظر داشت. طلبه ای بود که یک روز به درس می آمد و دو روز نمی آمد ایشان هم او را زیر نظرش داشت. یک روز که طبق معمول دیر به درس آمد امام رحمه الله یک مرتبه درس را قطع کرد و به طلبه گفت: از همان جا برگرد برگرد و برو. آنقدر گفت تا طلبه بلند شد و رفت. به او گفت: خجالت نمی کشی این موقع برای درس می آیی؟ خجالت نمی کشی که یک روز می آیی و دو روز نمی آیی؟ حالا آقا باید زنده شود و تشریف بیاورد و ما را ببیند. خدا به داد ما برسد. مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله بالای منبر می گفت: طلبه ها کاری نکنید این شهریه ناقابل حرام شود. خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسم می دهم همه ما را از این خطرات محفوظ بدار.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مؤمن هیچ وقت راضی نمی شود که کسبش شبهه ناک شود یعنی دست به مال شبهه ناک نمی برد و مال حلال می خورد.

«وَلَا يَعْمَلُ فِي دِينِهِ بِرُخْصَةٍ» در دینش هم حاضر نمی شود عمل را به رخصت انجام دهد و بگوید: اینکه اشکال ندارد آنکه اشکال ندارد، «كُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ» که در این صورت دینش آرام آرام از بین می رود. نه نه مؤمن زیر بار نمی رود که رخصت جاری کند.

«يُعْطِفُ عَلَىٰ أَخِيهِ بِرَأْتِهِ» تا ببیند دوستش زمین میخورد زیر بغلش را می گیرد و با عاطفه و محبت با او برخورد می کند از او دلجویی کرده و کمکش می کند.

«وَيَرْعَىٰ مَا مَضَىٰ مِنْ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ» اگر با کسی رفاقت دارد مراعاتش را می کند که مبادا این رفیق قدیمی از دستش گله مند شود.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهم السلام قسمت می دهیم توفیق عمل به این صفات و دستورات را به همه ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال موسى بن جعفر (عليه السلام) :

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) الْكَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْمُؤْمَلِي عَلَيْهِ وَ جَبْرَائِلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شَهُودٌ؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ وَلَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كِتَابًا مُسَجَّدًا نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّتِكَ لِيَقْبِضَ هَا مِنَّا وَتَشْهَدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا (عليه السلام) فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا (عليه السلام) وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ. فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَ شَرَطْتُ عَلَيْكَ وَ شَهِدْتُ بِهِ عَلَيْكَ وَ أَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ مَلَائِكَتِي وَ كَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا. قَالَ: فَازْتَعَدْتُ مَفَاصِلَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَقَالَ: يَا جَبْرَائِيلُ، رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ يُعُودُ السَّلَامُ صَدَقَ عَزَّ وَجَلَّ وَ بُرْهَاتِ الْكِتَابِ فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ وَأَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلَيَّ

امير المؤمنين (عليه السلام) فقال له: اقرأه فقرأه حزفاً حزفاً. فقال: يا علي هذا عهد ربي تبارك و تعالی إلى و شرطه علی و امانته وقد بلغت و نصحت و أدیت. فقال علی (عليه السلام): و أنا أشهد لك بأبي و أمي أنت بالبلاغ و التصيحة و التصديق علی ما قلت و يشهد لك به سمعي و بصري و لحيي و دمي. فقال جبرئیل (عليه السلام) و أنا لكما علی ذلك من الشاهدين. فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا علي، أخذت و صيتي و عرفتها و صدقت لله و لي الوفاء بما فيها. فقال علی (عليه السلام): نعم بأبي أنت و أمي علی صد مانها و علی الله عوني و توفيتي علی أدائها. فقال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): يا علي إني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة. فقال علی (عليه السلام): نعم أشهد. فقال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم): إن جبرئیل و ميكائیل فيما بيني و و بينك الآن و هما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك فقال: نعم ليس هدوا و أنا بأبي أنت و أمي أشهدهم فأشهدهم رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و كان فيما اشترط عليه النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) بأمر جبرئیل (عليه السلام) فيما أمر الله عزوجل أن قال له» (1)

در روایت های زیادی به این صورت دیده ایم که «كان ذلك من املاء رسول الله و كتابة علی» پیغمبر (صلى الله عليه و آله و سلم) به خط مبارک نمی نوشتند چون دستور این بود که به خط خودشان نویسند که مبدا برخی افراد شک کنند که این قرآن از طرف خدا نبوده بلکه خود حضرت (صلى الله عليه و آله و سلم) آن را نوشته است «و لا تخطه يمينك إذا لآرتاب

ص: 88

الْمُبْطُلُونَ» (1) فلذا بعضی از آقایان بحثی کرده اند که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می توانست بنویسد یا نمی توانست؟

عده ای از علما گفته اند که ایشان نمی توانست بنویسد ولی به نظرم این صحبت کم لطفی است چون انبیاء علیهم السلام همیشه دارای نهایت کمالات هستند. همه کمالات را دارند و هیچ نقصانی ندارند اما ذات اقدس حق فرمود که دست به کتابت نبر، مخصوصاً با قیدی که وجود دارد و آن «لَا زُتَابَ الْمُبْطُلُونَ» است جهش هم این است که مبدا آن ها بیایند و قرآن را از اعتبار بیاندازند؛ فلذا در روایات متعدد این بیان را داریم در باب احکام هم خیلی داریم چون بنده مدت زیادی از بیانات مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله استفاده می کردم و می دیدم که ایشان این جمله را زیاد می خواندند «کتابه علی و املاء رسول الله»

در روایتی حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به پدر بزرگوارشان امام صادق (علیه السلام) عرض کردند :

«أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ» پدر جان، مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) کاتب وصیت نبود که وصیت را امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته باشد؟

«وَرَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) الْمُمْلَى عَلَيْهِ» اینطور نبود که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) املاء می کرد و امیر المؤمنین (علیه السلام) می نوشت؟

از این بیان، معلوم میشود که این وصیت خیلی مهم بوده است که حضرت (علیه السلام) این سؤال را می پرسد یک وصیت معمولی و موعظه هایی که معمولاً می کنیم در آن ها نیازی به این حرف نیست این سؤال اهمیت مطلب را می رساند و به قول علمای علم منطق و فلسفه این برائت الاستهلال است یعنی چیزی در اول کلام انتخاب

شود که نشان دهنده اهمیت عنوان مطلبی باشد که در ادامه بحث می خواهد بیان

ص: 89

1- سوره مبارکه عنکبوت آیه 48 و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبدا کسانی که در صدد «تکذیب و ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند»

شود. در اینجا، هم نوع سؤال حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) نشان دهنده خاص بودن آن است که فرموده مگر املاء پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست؟ حضرت صادق (علیه السلام) هم یک دفعه جواب نمی دهد. ایشان مقداری تأمل می کند و بعد جواب می دهد؛ چرا تأمل کرد؟ ببینید اینها نشان می دهد که قضیه، قضیه خیلی مهمی بوده است.

«وَ جَبْرَائِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ شُهُودٌ» پدر جان به این صورت نبود که جبرئیل و ملائکه مقربین بیایند و شاهد وصیت باشند؟

«قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلًا» وقتی موسی بن جعفر (علیه السلام) این سؤال را پرسید حضرت (علیه السلام) مقداری تأمل کرد و بعد جواب داد.

«ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ» که فرزندشان موسی بن جعفر (علیه السلام) باشد.

«قَدْ كَانَ مَا قُلْتُمْ» بله، بله همان گونه است که شما گفتید حضرت (علیه السلام) با این بیان سخن فرزندشان را امضاء کرد یعنی کاتب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است و املاء از رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. شهود هم ملائکه بودند. همه را حضرت (علیه السلام) تأیید کرد.

«وَ لَكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) الْأَمْرُ» این وصیتی که شما سؤال کردی، آن زمانی وارد شد که دیگر امر حضرت (علیه السلام) نازل شده بود. منظور از امر موت است یعنی زمان وفات حضرت (علیه السلام) رسیده بود.

«نَزَلَتْ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این وصیت از طرف خدا آمد.

«كِتَابًا مُسَجَّلًا» یعنی به صورت کاملاً برنامه ریزی شده اگر چیزی را خیلی محکم کاری کنند به مسجل تعبیر می کنند.

«نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ» این کتاب را حضرت جبرئیل (علیه السلام) آورد، با چه کسی؟

«مَعَ أَمْنَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ» با امینهای خدا ملائکه دیگر هم ممکن است همراه جبرئیل بوده باشند مانند اسرافیل و... که بیان نکردند.

«فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، مُرِّ بِأَخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّتَكَ» وقتی مشرف شدند محضر مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، امر بفرمایید

که هر که در خانه است بیرون برود و به جز وصی شما شخص دیگری نباشد. چرا فقط وصی باشد؟

«لِيَقْبُضَهَا مِنَّا» تا این وصیت را از ما بگیرد.

«وَتَشْهَدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ» خود شما هم شاهد باشی که این وصیت به دست مبارک شما به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده شده است.

«ضَامِنًا لَهَا يَعْنِي عَلِيًّا (علیه السلام)» چه کسی ضامن باشد؟ یعنی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تضمین بگیریم که به این وصیت عمل شود که آیا حاضری به این وصیت عمل کنی یا نه؟ پس فقط دادن وصیت نبوده است بلکه تضمین در عمل هم گرفته شده بود.

«فَأَمَرَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيًّا (علیه السلام) وَفَاطِمَةَ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَالْبَابِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم دستور فرمود هر که در اتاق است بیرون برود فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) بماند. حضرت زهرا علیها السلام هم بین پرده و در بود که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تأمل کن مثل اینکه بی بی علیها السلام هم حرکت کردند که بیرون بروند؛ البته خدای ناخواسته به روایت چیزی نسبت نمی دهم ولی به نظر حقیر، جده ما بلند شدند که بروند بین پرده و در بودند که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تأمل کن، چون وصیت در حالی گفته شده است که بی بی علیها السلام هم در همان جا بوده اند.

«فَقَالَ جَبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يَقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ» حضرت جبرئیل (علیه السلام) به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب کرد : پروردگارت سلام می رساند و چنین می فرماید :

«هَذَا كِتَابٌ مَا كُنْتُ عَاهِدْتُ إِلَيْكَ وَشَرَطْتُ عَلَيْكَ» این کتابی است که من با این کتاب قرارداد و شرط و عهده با شما بستم.

«وَأَشْهَدْتُ بِعَلَيْكَ وَأَشْهَدْتُ بِعَلَيْكَ مَلَائِكَتِي» و من ملائکه را شاهد گرفتم

«وَكَفَى بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيدًا» و من برای شهادت در این مسأله کافی هستم یعنی کانه اگر آن ها هم نباشند مشکلی پیش نمی آید من خودم در این شهادت کفایت می کنم.

«قَالَ: فَازْتَعَدْتُ مَفَاصِلَ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم)» تعبیرات تعبیرات خیلی سنگینی بود. وقتی بیان می شود که این یک کتابی است که من معاهده بستم و این را من با تو شرط می کنم و ملائکه را برای این مطلب شاهد می گیرم این نشان می دهد که یک کتاب متعارف و معمولی نیست یک قرارداد عادی نیست که اینقدر خدا برای آن اهمیت قائل شده است؛ فلذا وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در شنیدن این جریان مفاصل پای مبارکشان به لرزه درآمده اعضای بدنشان به لرزه درآمد که این چه قراردادی است؟

«فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ» حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: ای جبرئیل

«رَبِّي هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ» در زمانی که وجود مبارک ذات اقدس حق به وسیله جبرئیل (علیه السلام) فرمود که خدا سلام می رساند پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به سه برابر جواب داد یعنی همه چیز مال خودش است هر درودی که از هر کس سر بزند از برکت وجود حضرت احدیت است چون هر چه هست و نیست برای خدا است، تمام موجودات برای خدا است؛ فلذا فرمود:

«صَدَقَ عَزَّوَجَلَّ وَبَرَّهَاتِ الْكِتَابِ» وجود باری تعالی در امرشان راستگو هستند و نیکوکارند یعنی بسیار عمل زیبا و خوبی انجام دادند به تعبیر بنده خداوند تبارک و تعالی راست میگویند و حقیقت را فرمودند.

«فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ» حضرت جبرائیل (علیه السلام) این نوشته و کتاب را به دست پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داد.

«وَأَمْرُهُ بَدَفَعِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» وقتی کتاب را به دست پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داد جبرائیل (علیه السلام) عرضه داشت: یا رسول الله این را محبت کن به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) بده.

«فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْهُ فَقَرَأَهُ حَرْفًا حَرْفًا» و بفرمایید که ایشان این کتاب را بخواند و قرائت بفرماید و تمام مطالب این کتاب را حرف به حرف ملاحظه بفرماید.

«فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا عَهْدُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيَّ» پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: علی جان این پیمان و معاهده پروردگار است؛ با چه کسی؟ فرمود: این معاهده ای است که خدا با من بسته است.

«وَشَرَطُهُ عَلَيَّ» و این شرط و قرارداد را خدا با من در میان گذاشته است.

«و امانته» این امانت حضرت پروردگار است.

«وَقَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ وَأَدَيْتُ» این امانتی است که خدا به من داده و من این را رسانده و به دست تو دادم و به خیر خواهی به تو دادم و ادا کردم.

«فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): وَ أَنَا أَشَدُّ هَدًى لَكَ يَا أَبَايَ وَ أُمِّي أَنْتَ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِيحَةِ وَ التَّصَدُّقِ عَلَيَّ مَا قُلْتَ» امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یا رسول الله من هم شهادت می دهم - پدر و مادرم قربان تو باد - به اینکه شما آن را رساندی و نصیحت و تصدیق کردی امیر المؤمنین (علیه السلام) به این اندازه کفایت نکرد و بالاتر و مهم تر از آن گفتم.

«وَ يَشْهَدُ لَكَ بِهٖ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي» فرمود: اعضای بدنم چشمم، گوشتم گوشتم و خونم تماما شهادت می دهند.

«فَقَالَ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام): وَ أَنَا لَكُ مَا عَلَيَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: حالا که چنین است من هم بر شما دو بزرگوار شهادت می دهم.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمِنْتَ لِلَّهِ وَلِيَّ الْوَفَاءِ بِمَا فِيهَا؟» وقتی مطلب به اینجا رسید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: وصیت مرا گرفتی و شناختی؟ علی جان ضامن می شوی برای من و خدا که عمل کنی و به این دستورات ضمانت می دهی؟ معلوم می شود که خیلی سفت و سخت معاهده گرفتند.

«فَقَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام): نَعَمْ يَا أَبَايَ أَنْتَ وَ أُمِّي» بله یا رسول الله، پدر و مادرم قربان شما باد.

«عَلَيَّ ضَمَانُهَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ عَوْنِي وَ تَوْفِيقِي عَلَيَّ أَدَائِهَا» ضمانت این بر من است اما من تنها نمی توانم پیش ببرم باید خدا مرا کمک کند خدا توفیقم بدهد.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشْهَدَ عَلَيْكَ بِمُؤَافَاتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» اینجا که رسید رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: به همین اندازه اکتفا نمی کنم می خواهم برای این حرف تو هم شاهد بگیرم علی جان می خواهم برای تو شاهد بگیرم که به این وصیت نامه نه تنها اینجا بلکه در روز قیامت هم عمل کنی.

«فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) : نَعَمْ أَشْهَدُ» من حرفی ندارم شاهد هم بگیرید هیچ اشکال ندارد.

فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) : إِنَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْآنَ وَهُمَا حَاضِرَانِ مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ لِأَشْهَدُهُمْ عَلَيْكَ» علی جان، الان حضرات جبرئیل و میکائیل (علیه السلام) تشریف دارند و حاضر هستند تنها هم نیستند ملائکه مقرب خدا هم همراه ایشان هستند مثل اینکه یک گروهی محضر آقا شرفیاب شدند؛ علی جان، همه این ها را برای تو شاهد می گیرم که شهادت بدهند که تو مطلب را قبول کرده ای.

«فَقَالَ: نَعَمْ لَيْسَ هَدُوءًا وَأَنَا بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَشْهَدُهُمْ» فرمود: بله یا رسول الله، بیایند همه شاهد شوند من هم در کنار این ها شاهد این قضیه می شوم و همه این ها حاضر باشند.

«فَأَشْهَدُهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم)» پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) هم همه این ملائکه را برای ضمانت آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) شاهد گرفتند.

«وَ كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرَائِيلَ (عليه السلام) فِيمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قَالَ لَهُ» از چیزهایی که خدا با پیغمبرش شرط کرده بود این بود که هر چه خدا امر کرده است را باید انجام دهند، هر چه خواست خدا است را بیاورند. حالا امر خدا چیست و به چه صورت است ان شاء الله در جلسه آینده برایتان عرض می کنم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، تَقِي بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مَنْ وَالَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالْبِرَاءَةَ وَالْعَدَاوَةَ لِمَنْ عَادَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ وَعَلَى عَظْمِ
الْغَيْظِ وَعَلَى ذَهَابِ حَقِّكَ وَغَضَبِ خُمُسِكَ وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ
وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَيْلَ (عليه السلام) يَقُولُ لِلنَّبِيِّ: يَا مُحَمَّدُ، عَرَفْتُ أَنَّهُ يُنْتَهَكِ الْحُرْمَةُ وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله
عليه وآله وسلم) وَعَلَى أَنْ تُخْضَبَ لِحَبَّتِهِ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمِ عَيْيَطٍ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) : فَصَدَّعْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ
جَبْرَيْلَ حَتَّى سَقَطَتْ عَلَى وَجْهِهِ وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبْلْتُ وَرَضِيْتُ وَإِنْ انْتَهَكْتَ الْحُرْمَةَ وَعَطَلْتَ السَّنَنَ وَمَزَّقَ الْكِتَابَ وَهَدَمْتَ الْكُعْبَةَ وَ
خُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمِ عَيْيَطٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ. ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ وَ

الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ وَاعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا اعْلَمَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ فَخُتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِحَوَائِمٍ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمْسَهُ النَّارُ وَ دُفِعَتْ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)» (1)

در ادامه روایت قبل، پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، تَقَى بِمَا فِيهَا مِنْ مُوَالَاةٍ مَنْ وَالَى اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» آیا حاضری به آنچه که در این وصیت است عمل و وفا کنی از اینکه دوستان خدا را دوست و دشمنان خدا را دشمن داشته باشی؟

یکی از واجبات در فروع دین تولی و تبری است که از اجزاء اساسی دین شمرده شده است آنقدر این مسأله مهم بود که در این وصیت نامه با این غلظتی که دارد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را می فرمودند و برای آن اشهاد می گرفتند.

«وَ الْبِرَاءَةِ وَ الْعِدَاوَةَ لِمَنْ عَادَى اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ» دشمن باشی با آن کسی که با خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دشمن است .

«وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ» به گونه ای برائت از آنها بجویی در حالی که صبر از طرف تو باشد برائت جویی باید توأم با صبر از طرف تو باشد. معلوم می شود در مقابل برائت جستن یک سلسله آزارها و اذیت ها و برخوردهایی است. اینطور نیست که بگویند من از فلانی برائت دارم و تمام شد نه برائتی مورد نظر است که غیر از اینکه درونی باشد به مرحله بروز هم برسد. برائت اگر درونی و قلبی باشد مشکلی ندارد ممکن است آسیبی هم به انسان نرسد اما اگر برائت

آثاری داشته باشد اینجا سخت است صد در صد طرف با شما برخورد می کند حال در این صورت برخورد شما باید چطور باشد؟ بعد از اینکه طرف مقابل

ص: 96

برخورد می کند تنها چیزی که میتواند زره این کار باشد صبر است. صبر شما زرهی است در مقابل آزار و اذیت های طرف مقابل.

«وَعَلَىٰ عَظْمِ الْغِيْظِ» راه مدافعه این است مواظب باش به قول امروزی ها، از کوره در نروی زود نباید عصبانی شد ببینید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: صبر داشته باش باید خشم را فرو بنشانی.

«وَعَلَىٰ ذَهَابِ حَقِّكَ» نه تنها باید کظم غیظ داشت بلکه «الصَّبْرِ مِنْكَ عَلَىٰ ذَهَابِ حَقِّكَ». روحانیت عزیز و بزرگوار اگر یک موقعی حق دستکاری میشود باید تحمل کرد. فکر نکنید همیشه حق و حقوق روحانیت ادا می شود، نخیر. در تاریخ که مطالعه می کنیم می بینیم از صدر اسلام تا الان هر کدام از شخصیت های بزرگ آن طور که باید حقشان ادا شود نشده است. با آن هایی که دارای یک سلسله مقامات عالی بودند اینطور عمل شد حالا ما که کسی نیستیم، ما خاک کف پای آنها هم نمی شویم به جدم قسم بنده در مقابل آن ها خودم را شرمند می بینم. آن بزرگان چه حال و هوایی داشتند. چه شب ها و راز و نیاز و مناجاتی داشتند؛ خب با این کیفیت حق آنها ادا نشد چه جسارت هایی که به آنها کردند.

مرحوم سید جواد رفیعی رحمه الله گفت : من کلید دار صحن و حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودم و ارادت خاصی به مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله داشتم و مقلدشان بودم ولی متأسفانه زمان مرحوم سید همان زمان جنگ بین مشروطه و استبداد بود. خدا می داند که آنها چه کشیدند. دو دسته از روحانیت مقابل هم قرار گرفتند. نجف اشرف به دو قسمت تقسیم شده بود. یک طرف سید رحمه الله و یک طرف هم مرحوم آخوند رحمه الله.

محیط عرب با ایران خیلی فرق می کند مردمان ایران در برخورد هایشان با عرب ها خیلی تفاوت دارند تا حدودی رعایت حقوق آداب اسلام و آداب اجتماعی را

می کنند ولی عرب ها کمتر به این مسائل توجه دارند عرب هم محبتش عجیب و فوق العاده است و هم خشمش یعنی اگر عرب ها عصبانی شوند جداً کنترل شان سخت است. برخوردشان بسیار شدید و تند است .

نقل می کنند : مرحوم سید محمد کاظم یزدی طرف استبدادی و مرحوم آخوند طرف مشروطه بود. خود آقایان بسیار خوب بودند. دو شخصیت بسیار صمیمی بودند ولی طرفدارها با هم جنگ و جدال داشتند. مرحوم سید جواد رفیعی می گفت : ایشان را با مراقبت و حفاظت برای نماز می آوردند و باز می گرداندند. مرحوم آخوند زودتر از مرحوم سید فوت کرد. جمعیت عراق و نجف برای تشییع جنازه حرکت کردند. سید جواد گفت : من هم به تشییع جنازه مرحوم آخوند رفتم. جنازه مرحوم آخوند که راه افتاد و آقایان هم پشت سر مرحوم آخوند حرکت کردند یک دفعه دیدیم از گوشه ای مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی وارد تشییع جنازه شد. در مسیر راه بودیم تا به صحن علوی مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) برویم.

سید جواد گفت : من مقداری با آیت الله سید محمد کاظم فاصله داشتم و می دیدم کس که از کوچه داخل جمعیت می آمد در گوش آیت الله سید محمد کاظم چیزی می گفت و می رفت. من خیلی دلواپس شدم که مبادا خدای ناخواسته به مرج تقلید جسارتی کنند و یا بلایی سر ایشان بیاورند و چون انگلیسی ها به عراق آمده بودند بیشتر به این جریان دامن می زدند. خودم را از عقب جمعیت به مرحوم سید رساندم و کنار ایشان ایستادم.

سلام کردم و آقا جواب سلام مرا داد. گفتم : حضرت آیت الله ببخشید، این آقایانی که از داخل کوچه می آمدند و نجوایی در گوش شما می کردند چه می گفتند؟ آقا فرمود چیزی نبود. خیلی اصرار کردم آقا قبول نمی کرد که بگوید.

عاقبت ایشان را قسم دادم به صاحب قبر که، آقا به این سید بزرگوار قسمت می‌دهم که بگو. مرحوم سید مجبور شد و مطلب را بیان کرد. فرمود: اینها هر کدام که می‌آمدند می‌آمدند به من می‌گفتند: «سید گبری یزدی آخوند که مرد، تو کی نگون می‌شوی؟» این را به من می‌گفتند و می‌رفتند. سید جواد می‌گوید: من تعجب کردم از این مقام صبر و خشمی که آقا فرو می‌برد.

خب ببینید، مطلبی که عرض می‌کنم در این رابطه است که حق ادا نمی‌شود. شما عزیزان هم همینطور هستید حقوق شما در بین مردم رعایت نمی‌شود نباید ناراحت باشید. علی‌کل حال از طرف مردم حق و مقام و احترامتان که باید در جامعه و در مقابل خدماتتان انجام بگیرد نمی‌گیرد؛ حالا اگر برخورد شد ما باید در مقابل چه

کنیم؟ آیا باید قهر کرده و مسجد را رها کنیم روحانیت را رها کنیم و لباس روحانیت را در بیاوریم یا اینکه این فرمایش را مد نظر قرار بدهیم که اگر صبر نداشته باشیم نمیتوانیم در لباس مقدس روحانیت بمانیم؟ این یک واقعیت است.

«وَ غَضِبِ خُمُسِكِ» مگر زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم خمس بوده است؟ آقا می‌فرماید: علی جان خمس تو را می‌برند؛ پس معلوم میشود که اینها بوده است اما یک عده عمل نمی‌کردند. آمدند نشستند و مال خدا را خوردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید که تو باید صبر کنی.

«وَ اَنْتِهَالِكِ حُرْمَتِكِ» ان شاء الله این فراز نصیب هیچ کدامتان نشود. ما کجا و این‌ها کجا؟ مقامی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و همسر بزرگوارش علیهما السلام. زبان انسان نمی‌گردد که بگوید امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر صبر کرد. در تاریخ کمتر دیده ایم که نسبت به ساحت همسران امامان بزرگوار علیهما السلام جسارت شده باشد جسارت نوعاً در حدود خودشان و فرزندان بوده است اما نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نهایت درجه بی‌حرمتی را کردند. لازم نیست که من چیزی برایتان بگویم آن وقت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که تو برای «انتهاک حرمتک» هم باید صبر کنی فلذا روایت هم دارد که

وقتی به خانه حضرت زهرا علیها السلام ریختند و آن برخوردها را کردند یک مرتبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را خواند: «لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1) فرمود: چه کنم که از من وصیت گرفته شد، اگر این نبود آن گاه می دانستید که شما چه خواهید کشید آیا کسی جرأت می کرد وارد خانه شود؟

عزیزان پیشوایان این ها هستند یعنی به من و شما می خواهند بگویند روحانیون و فرزندان عزیز من ببینید من آقای شما هستم من برای حفظ دین مردم حاضر شدم تا اینجا بروم حتی به حرمت و حریم من نیز جسارت کردند، باز من صبر کردم شما هم همین گونه باشید.

«فَقَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حاضری وفا کنی؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: بله بله.

«فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ» به حق آن کسی که دانه ها را می شکافد و بنده ها را می آفریند قسم .

«لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ (علیه السلام) يَقُولُ لِلنَّبِيِّ» من خودم شنیدم که جبرئیل به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گفت: «يَا مُحَمَّدُ: عَرَفَهُ أَنَّهُ يُنْتَهَى الْحُرْمَةُ» به علی بفهمان که حرمت شکسته می شود. معلوم می شود سخت ترین مصیبت ها مصیبت حرم است. واقعاً سخت است.

«وَهِيَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَحُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم)» این حرمت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای خودش هم نیست بلکه حرمت خدا است، حرمت پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

ص: 100

1- سوره مبارکه انفال آیه 68 «اگر از جانب خدا نوشته ای نبود قطعاً در آنچه گرفته اید، به شما عذابی بزرگ می رسید».

«وَعَلَىٰ أَنْ تُخْضَبَ لِحَيْثُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبِيْطٍ» خودم می شنیدم که می گفت: به آقا بگویید که محاسنستان با خون تازه سرتان رنگین می شود. عبیط یعنی خون تازه. لا اله الا الله تا این را گفت حضرت (علیه السلام) یک مرتبه غش کرد و به روی زمین افتاد. ببینید مصیبت چقدر سنگین بوده است.

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَصَدَّ عَفْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرِيْلَ» امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یک مرتبه حالت بیهوشی به من دست داد. همان موقعی که من جریان را شنیدم حالت غش به من دست داد.

«حَتَّى سَقَطْتُ عَلَى وَجْهِ» آنچنان بی حال شدم که به صورت به زمین افتادم یعنی اینقدر مصیبت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخت بود ولی بعد از مدتی حالم بهتر شد و بلند شدم.

«وَقُلْتُ: نَعَمْ قَبْلْتُ وَرَضِيْتُ» بلند شدم و گفتم: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) چشم و راضی شدم که حتی این بی حرمتی هم به من بشود.

«وَإِنْ ائْتَهَكَ الْحُرْمَةُ» من راضی شدم که حرمت ما مورد هتک قرار بگیرد.

«وَعَظَلْتُ الشَّنْ» سنت ها همه تعطیل شود.

«وَمَزَقَ الْكِتَابَ» وقرآن پاره پاره شود لا اله الا الله من حرفی ندارم.

«وَهَدِمْتَ الْكَعْبَةَ» من حرفی ندارم که حتی کعبه خدا را خراب کنند. «وَأَخْضَبْتُ لِحَيْثِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَبِيْطٍ» و محاسن من به خون سرم رنگین می شود.

«صَابِرًا مُحْتَسِبًا أَبَدًا» صبر می کنم و در حساب خدا می گذارم.

«حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكَ» یا رسول الله آنقدر صبر می کنم تا به خدمت شما برسم؛ فلذا همیشه می فرمود: کی می شود که این شقی امت بیاید؟ کی می شود که بیاید این برنامه را اجرا کند که من از این قفس راحت شوم؟ قربانشان بشوم.

«ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» به اینجا که رسید و امیر المؤمنین (علیه السلام) همه را که قبول کرد باز حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) کار را تمام نکرد و فاطمه علیها السلام و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را صدا زد و فرمود: فاطمه جان تو هم بیا، بعد فرمود: حسن و حسین شما هم بیایید.

«وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» وقتی آمدند به آنها هم خبر داد که فاطمه جان، حسن جان حسین جان جریان این است.

«فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ» آنها هم عین فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام) را فرمودند و همه را پذیرفتند.

«فَخْتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمِ مَنْ ذَهَبَ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ» این وصیت مهر شد. امیر المؤمنین (علیه السلام) مهر کرد فاطمه زهرا علیها السلام مهر کرد، امام حسن (علیه السلام) مهر کرد و امام حسین (علیه السلام) هم مهر کرد همه را از طلا مهر کردند و محکمش کردند تا آتش به آن نرسد. علما می گویند: این جمله کنایه از این است که هیچ دستی به آن نرسید و آتش کنایه است نه اینکه واقعاً از طلا بوده باشد و در طلا گذاشته اند نه این عبارتی است که در پایان وصیت ها می گذارند.

«وَ دُفِعَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» این وصیت را به دست امیر المؤمنین (علیه السلام) دادند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

«فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام): يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي أَلَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ؟ فَقَالَ: سَدَّنُ اللّٰهُ وَسَدَّنُ رَسُوْلَهُ، فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْبَتُهُمْ وَخِلَافُهُمْ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَاللّٰهِ شَيْئًا شَيْئًا وَحَرْفًا حَرْفًا. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (1) وَاللّٰهُ لَقَدْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ (عليه السلام) أَلَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَقَبَلْتُمَاهُ؟ فَقَالَا: بَلَى وَصَبَرْنَا عَلَيَّ مَا سَاءَنَا وَغَاطَنَّا» (2)

در ادامه روایت قبل که جبرئیل امین وصیت ذات اقدس حق را به پیغمبر عزیز ما و امیر المؤمنین و خمس طیبه علیهما السلام ارسال داشتند آمده است که راوی روایت می گوید: «فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)» هر چند امیر المؤمنین (عليه السلام) را هم با همین کنیه می خواندند ولی در اینجا منظور امیر المؤمنین (عليه السلام) نیست بلکه مراد حضرت موسی بن جعفر (عليه السلام) است چون روایت را از ایشان نقل کرده اند.

ص: 103

1- سوره مبارکه یس آیه 12.

2- کافی، ج 1، ص 706.

بأبي أنت و أمي ألا تذكُر ما كان في الوصية؟» راوی می گوید: یابن رسول الله، پدر و مادرم فدای شما بیان نمیفرمایید که وصیت چه بود؟

«فَقَالَ: سَدَّ نَسْنُ اللَّهِ وَ سَدَّ نَسْنُ رَسُولِهِ» در این وصیت نامه سنت های الهی و پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان شده بود. مراد از این جمله راه و روشی است که باید ائمه علیهم السلام قربانشان شوم - انجام بدهند نه اینکه منظور مثلاً سلسله دستورات مستحب باشد. ظاهراً حضرت (علیه السلام) نمی خواستند مطلب را باز کنند.

«فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوْبِيهِمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)» آیا در وصیت، به این نکته اشاره شده است که افراد نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گستاخ و خلافکار می شوند و به قول ما در مقابل ایشان جبهه می گیرند و رفتار تندی می کنند؟ آیا چنین چیزی در وصیت است؟ آیا این هم تذکر داده شده است که برنامه هایی که بعداً برای ائمه علیهم السلام پیش می آید چه خواهد بود؟ بی دلیل نبود که حضرت امام صادق و امام رضا (علیه السلام) می فرمودند برای هر کدام از ما یک دستور مهر شده که به ما داده شده است یعنی ایشان همه چیز را می دانستند؛ این جواب کسانی است که می گویند امام (علیه السلام) از آینده چیزی نمی دانست و باید گفت تمام کیفیت زندگی آن ها مضبوط و در خدمت آن ها بود.

«فَقَالَ: نَعَمْ وَ اللَّهُ شَيْئاً شَيْئاً وَ حَرْفاً حَرْفاً» حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در جواب سؤال فرمود بله حرف به حرف همه چیز را می دانستند حتی ایشان مصیبت ها را می دانست که چقدر باید زندانی بکشند.

«أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (1)» بعد حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا در قرآنش هم آورده است؛ کدام آیه؟ فرمود: آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که «به یقین،

ما مردگان را زنده میکنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای بر شمرده ایم.» اثر در جایی گفته میشود که از یک وجودی شئی دیگری بوجود بیاید مثل سبز شدن زمین که اثر باران است یعنی عمل من و شما به هر کیفیتی باشد اثر خود را می گذارد.

حضرت (علیه السلام) فرمود: سوره هود کمر مرا شکست ریشم را سفید کرد گفتند چرا یا رسول الله؟ فرمود: برای اینکه آیه آمد (فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ) (1) «پس همان گونه که فرمان یافته ای استقامت کن و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند (باید استقامت کنند) حضرت فرمود: «مَعَكَ» کمر مرا شکست چرا که هم خودم باید مواظب باشم و هم اینکه بار مردم به دوش من گذاشته شده است.

شما روحانیت بزرگوار هم بار مردم به دوستان است. خدا به دادمان برسد. بار خودمان کم است بار مردم هم به گردن ما است یعنی اگر خدای ناخواسته کاری کنیم که مردم به خلاف کشیده شوند و از خدا دور شوند خدا ما را مجازات می کند؛ می فرماید شما باعث شدی فلانی فلانی و فلانی چنین و چنان شدند دیگر مسجد نیامدند، نماز نخواندند ای داد ای بیداد واقعاً احساس مسئولیت کردن خیلی مهم است.

بعد در ادامه آیه سوره مبارکه «یس» آمده است: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» یعنی هر امامی به همه چیز آگاهی دارد شخصی در صحرا کنار حضرت علی (علیه السلام) بود و مورچه های زیادی در گوشه ای رفت و آمد می کردند به امام (علیه السلام) عرض کرد: آقا جان کسی هست که عدد این مورچه ها را بداند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله کسی هست که تعداد این مورچه ها حتی تعداد نر و ماده بودن آنها را هم می داند. یک مرتبه آن شخص گفت: او چه کسی است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خود من راوی عرض کرد آقا جان ببخشید در قرآن این مطلب (آگاهی امام)

ص: 105

هم بیان شده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله. گفت: کدام آیه؟ حضرت این آیه را خواند «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ».

ائمه عليهم السلام همه چیز را می دانستند. آیا الان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی داند که ما چه کار می کنیم؟ مگر می شود که نداند؟ اگر نداند که امام نیست. اگر امام نداند که من چه کار می کنم این چه امامی است؟ تمام این عالم در محضر امام است. هر فعل و انفعالی را که انجام می دهم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را می داند فلذا می فرماید ما گاه گاهی که کارهای شما را می بینیم متاثر می شویم که شما چرا این کارها را می کنید. شما فرزندان ما هستید شیعه ما هستید ما را خجالت زده نکنید ببینید این خیلی حرف است.

«وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَلَيْسَ قَدْ فَهَّمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ إِلَيْكُمَا وَقَبَلْتُمَا» حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) قسم یاد می کند به خدا قسم، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین و فاطمه (علیه السلام) فرمود: آیا اینطور نیست که من به شما فهماندم آنچه را که برایتان آورده بودم و شما هم قبول کردید؟ از این بیان جدمان،

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) معلوم میشود که حضرت زهرا علیها السلام در این جهت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک هستند. آنچه که در این عالم است در محضر حضرت زهرا علیها السلام هم بوده است. بی دلیل نیست که در صحیفه فاطمیه علیها السلام اسم تمام شیعیان موجود است این نشان میدهد که حضرت زهرا علیها السلام نیز سهیم است و در عصمتش شکی نیست در حالی که بعضی ها نوشته اند که فاطمه زهرا علیها السلام معصوم نیست.

«فَقَالَا بَلَى وَصَبْرْنَا عَلَى مَا سَاءَنَا وَغَاظَنَا» بعد از آن ها سؤال کردند که قبول کردید یا نکردید؟ هر دو فرمودند: آقا جان بله هم فهمیدیم و هم صبر می کنیم. آقا جان، ما صبر می کنیم بر آنچه که بر ما بدی می کنند اذیت کنند. «غاظنا» یعنی ما را به خشم بیاورند.

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید شیعیان و مؤمنین ما این نشانه را از ما دارند که در تمام سختی ها و مشکلات صبر را پیشه می کنند و مثل امامشان هستند؛ معلوم میشود که شیعیان هم در مسیر اهل بیت علیهم السلام هستند. این فراز و نشیب ها همه برای امتحان است.

ابا عبد الله (عليه السلام) می فرماید وقتی سختی و بلا باشد دیندار کم پیدا می شود و دنیا پرستان می روند. خدایا ما را جزو دیندارهای حقیقی قرار بده .

خدا مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی، صاحب کتاب «نهایة الدرایه» را رحمت کند در زمان سابق به تجار کمپانی می گفتند و چون پدر ایشان تاجر بود از این جهت این بزرگوار در نجف به آیت الله کمپانی معروف شده بودند. ایشان همیشه می گفت: به من کمپانی نگویید بگویید آیت الله اصفهانی. ایشان در نجف بود و با یکی از علما به نام آیت الله مقدس موسوی زنجانی رحمه الله که از علمای بزرگ زنجان بود ارتباط نزدیکی داشت خیلی با هم رفیق بودند تا اینکه مدتی از یکدیگر بی خبر شدند.

آقای مقدس موسوی خیلی به درد سر و بلا و گرفتاری افتاده بود. روزی ایشان نامه ای برای آیت الله اصفهانی نوشت به این مضمون که حضرت آیت الله من خیلی وقت است که نتوانسته ام با شما ارتباط داشته باشم و نامه ای بدهم. خیلی شرمنده ام. امروز به وسیله پسر نامه ای خدمت شما فرستادم. خیلی گرفتار شده ام و بلا به طرف من رو آورده است اگر می توانید محبتی کنید و ذکری به من یاد بدهید که من از این بلاها رهایی پیدا کنم .

وقتی این نامه به دست آیت الله اصفهانی رسید ایشان جواب زیبایی دادند. نوشتند: من مدتی است که منتظر شما هستم و نامه شما به دست من رسید و شما فرموده بودید ذکری را به شما بگویم که شما از این مشکلات رهایی پیدا کنید. البته ذکرها زیاد است که انسان را به خدا نزدیک کند ولی این ذکری که به شما می گویم در همه وقت نخوانید فقط در یک وقت معین بخوانید یا سحر یا بعد از نماز عشاء قبل از اینکه شام بخورید بخوانید آن هم در همه حال نخوانید این ذکر باید در سجده گفته شود بهترین حالاتی که بنده به خدا نزدیک است سجده است. این ذکر را در سجده چهارصد مرتبه بخوانید که البته بعضی از بزرگان بیشتر از این ها هم خوانده اند و به مقاماتی رسیده اند. شما هم در سجده

این ذکر را بخوانید تا ان شاء الله بلاها از شما دور شود و خدا به شما مقام دهد. ان شاء الله اگر قابلیت باشد چیزهایی را خواهید دید.

خدا رحمتشان کند ذکر معروفی به نام ذکر یونسیه را گفتند که در قرآن هست «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (1) بعد ایشان گفتند: پشت سر این ذکر، نتیجه آن هم آمده است: «فَأَسَّ تَجَبَّنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: این ذکر را چهارصد مرتبه در سجده بخوانید تا خدا شما را از بلا رهایی دهد اگر بیشتر هم خواندید عیبی ندارد و در سحر بخوانید یا بعد از نماز عشاء که نه سیر باشید نه گرسنه. ایشان خیلی این قید را تأکید می کند که نه سیر باشید و نه گرسنه به طرف خدا بروید و این ذکر را بگویید.

ببینید بزرگان ما همه گرفتار بودند و ایشان در عبارتشان می نویسند: خدا دوست دارد بنده اش به یادش باشد. فضلالی عزیز طلاب محترم این را از من داشته باشید خداوند متعال آنقدر ذکر را دوست دارد که حتی دستشویی رفتن هم ذکر مخصوص خودش را دارد فرموده است در آنجا هم ذکر مخصوصه را بخوانید آخر آنجا جای ذکر است؟ یعنی خدا می خواهد بگوید حتی در آن حال هم به یاد من باشید.

ان شاء الله خداوند توفیق به یاد خدا بودن را هم به بنده و هم به شما مرحمت بفرماید. ان شاء الله خدا توفیق عمل به این دستورات را به ما عنایت بفرماید.

ص: 108

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ

سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السَّيِّئَاتِ» (1)

در این ، بیان وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه جمله فرمودند که هر سه جمله خیلی پر محتوا است. اینجا معلوم می شود که هر نامی و هر لقبی را که به ما می دهند دارای یک مناسبتی است. همین طوری لقب ها را به ما نداده اند مثلاً به من و شما «مسلم» یا «مؤمن» می گویند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید این القاب بی خود نیست که به انسان داده می شود و باید ببینیم ما واجد آن صفت ها هستیم که این القاب را دارا باشیم یا نه؟

«الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ» مؤمن کسی است که مردم به او در مقابل مال و جانشان اعتماد دارند یعنی به او ایمان دارند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید علامت ایمان و مؤمن بودن بنده و جنابعالی این است که باید به سراغ مردم برویم و ببینیم آیا مردم ما را مؤمن میدانند یا نه؟ آیا مردم ما را مسلمان میدانند یا نه؟ عمده این است که از مردم سؤال کنند که این آقا نسبت به شما چگونه رفتاری داشته است؟ آیا شخص امینی بوده است یعنی اگر مقداری پول را در اختیار این آقا بگذارید این پول سالم می ماند؟ از جهت مال از جهت جان، از جهت علم از

ص: 109

جهت ناموس آیا امانت دار می باشد؟ آنگاه باید دید که مردم چه قضاوتی خواهند داشت. اگر گفتند فرد امانت داری، است این نشانه ایمان است.

در قدیم علما اینطور بودند و منزلهایشان طوری بود که دارای چندین اتاق بود تا چنانچه بیوه زنی یا فرد بی سرپرستی می آمد به آنها پناه می دادند و امنیت او را حفظ می کردند که کسی متعرضشان نشود منزل بزرگان و علما مأمن و پناهگاه بیچارگان بود که گاهی مردم ناموسشان را در آنجا می گذاشتند که از خطر دشمن در امان باشند. در تاریخ مطالعه کنید. در زمان حمله های افغانه و عثمانی ها بسیاری از مردها زن و بچه هایشان را در منزل علما می گذاشتند که در امان باشند و وقتی جنگ تمام می شد و سر و صدا می خوابید، می آمدند زن و بچه هایشان را می بردند. علما اینطور بودند حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: مؤمن کسی است که مردم او را امین بدانند. مؤمن کسی است که به داد مردم برسد.

باور بفرمایید بعضی از این مردم عادی از من و شما در بعضی کارها جلوتر هستند در تربیت خانوادگی شان بچه هایی را بار آوردند که انسان با دیدنشان واقعاً لذت می برد ولی خدای ناخواسته از آن طرف نگاه میکنی بعضی از این خانواده ها فرزندانشان را طوری تربیت کرده اند که مصیبت است مثلاً وقتی دخترشان را شوهر میدهند و به خانه مردم میرود طوری رفتار میکنند که میگویند: ای وای این دختر فلان آقا است؟ چرا اینطور بزرگ شده است؟ متأسفانه نه زبانش حساب دارد نه حرکتش و نه رفتارش البته خدای ناخواسته نمی خواهم بگویم همه اینطور هستند ولی بعضی از عزیزان مقداری در این جهات کوتاهی می کنند طوری نباشیم که خدای ناخواسته در روز حسرت گرفتار حسرت شویم.

یکی از بزرگان که بنده به خدمتشان می رفتم روزی این جمله را به من فرمود که من همیشه یک چیز از خدا خواستم که اگر همین را به من بدهد، خیلی راضی هستم. گفتم: چه چیزی از خدا می خواهید؟ گفت: از خدا خواستم که خدایا مرا

فردای قیامت جلوی مریدهایم شرمنده نکن. مریدهایی که یک عمر کنار من بودند دست مرا می بوسیدند. می گفتند: خیلی برای من سنگین و سخت است که فردای قیامت من را بازداشت کنند و بگویند که شما فعلاً نرو و مریدهایم از جلوی چشم من به بهشت بروند و از من سؤال کنند: آقا جان چرا اینجا ایستاده اید؟ بفرمایید شما هم بیایید. من بگویم: نمی توانم بیایم و آنها به من بگویند: چرا؟ شما که خودت ما را راهنمایی و ارشاد می کردی. ایشان این صحبت ها را همینطور می گفت و گریه می کرد و اشک می ریخت. می گفت: خدایا من فقط از تو می خواهم که مرا جلوی مریدهایم شرمنده نکنی. راست می گفت. خیلی برای انسان گران تمام می شود که همه بروند و خدای ناخواسته ما را نگه دارند. بگویند: آقای فلانی شما بایستید پرونده شما سنگین است.

روز حسرت چه روزی است؟ روزی است که کار از کار گذشته و دیگر هیچ کاری نمی توانی انجام دهی. راهی نیست که در آنجا بگویی استغفر الله. پس، عزیزان تا در این دنیا هستیم بیانات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را عمل کنیم.

«وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ» مسلمان کیست؟ همین دو عامل موجب اذیت و آزار مردم می شود. یکی دست و دیگری زبان یک تکه گوشت که زبان است می بینی یک شخصیت بزرگ را به فنا می دهد. چرا شهید ثانی رحمه الله را کشتند؟ قاتلش اصلاً تصمیم کشتن او را نداشت و فقط یک جمله باعث شد. از بس که شهید مرد ملایی بود ایشان برای مذاهب خمسه درس می داد.

تقل می کنند دو نفر برای حل دعوا و مشکیشان نزد شهید ثانی رحمه الله آمده بودند. طبیعی است بعد از حل هر مرافع های موضوع به نفع یکی و به ضرر دیگری واقع می شود و آن بدبخت خبیثی که محکوم علیه واقع شده بود، بلند شد و نزد قاضی رفت و علیه شهید ثانی شکایت کرد که بله این آقا از مذاهب اربعه بیرون است و رافضی است باید کشته شود. اینقدر این بدبخت گفت و گفت که قاضی دستور داد شهید ثانی را دستگیر کنند.

قاضی هم پیش سلطان آن زمان که سلیمان نام داشت رفت و جریان را برای سلطان تعریف کرد که ما دستور داده ایم این آقا را دستگیر کنند چون از مذاهب اربعه بیرون رفته و حکم او قتل است. سلطان گفت: این چه حرفی است که شما می زنید؟ اگر از مذاهب اربعه بیرون است، این که دلیل مرتد شدن او نیست. اگر می خواهد جزو امامیه باشد ایرادی ندارد. اما قاضی و همراهانش گفتند: این مرتد است و باید کشته شود سلطان سلیمان هم گفت: من مجلسی تشکیل می دهم و همه علما را دعوت می کنم که جمع شوند. این آقا را هم بیاورید تا همگی بنشینیم بحث کنیم و ببینیم که آیا این آقا مرتد است یا خیر؟

قاضی و همراهانش در خانه شهید ثانی رحمه الله رفتند اما ایشان خانه نبود و عازم سفر مکه بود. قاضی هم به یک نفر دستور داد که برو و شهید را دستگیر کن و او را برگردان. فرستاده قاضی هم حرکت کرد و در وسط راه ایشان را پیدا کرد. وقتی به او رسید به شهید گفت من آمده ام شما را برگردانم و پیش سلطان ببرم. شهید هم که می خواست به مکه برود، گفت: من عازم مکه هستم. یک خواهشی از شما دارم. گفت: چه می خواهی؟ شهید گفت: تو همراه من بیا به مکه برویم حج را به جا بیاوریم بعد از حج با همدیگر به پیش سلطان می رویم. فرستاده قاضی هم گفت: پیشنهاد بدی نیست و با مرحوم شهید ثانی به راه افتادند و به مکه رفتند.

بعد از به جا آوردن حج، در مسیر برگشتن از مکه یک بدبخت ملعونی که رفیق همین فرستاده بود و جریان را میدانست به آن فرستاده گفت: برای چه می خواهی این را پیش سلطان ببری؟ اگر توبی اعتنایی و اذیتی در رفتن و برگشتن مکه به این آقا کرده باشی و او از تو دلخور شده باشد پس از رسیدن به شهر، بلافاصله برای مرید هایش جریان را تعریف می کند آن وقت می دانی چه بلایی به سرت می آورند؟ فرستاده هم با شنیدن این جمله کمی فکر کرد و گفت: می گویی چه کار کنم؟ گفت: همین جا او را بکش و سرش را برای سلطان ببر. این بدبخت هم قبول

کرد و در همان جا نزدیک دریا آقا را شهید کرد و بعد از کشتن آقا سر مبارکش را از بدنش جدا کرد و بدن پاک آقا را لب ساحل رها کرد.

از برکت ذات حضرت حق در نقطه ای که بدن آقا افتاده بود نور زیادی پدیدار شد. عده ای که در آن منطقه زندگی می کردند از دور متوجه این نور شدند. وقتی نزدیک آنجا شدند دیدند این نور متعلق به بدنی است که بی سر آنجا افتاده که در همان جا آن بدن را دفن می کنند و الان هم مزارش در همان جا است. قاتل ها هم سر بریده آقا را پیش سلطان بردند. تا سلطان سلیمان چشمش به سر آقا افتاد ناگهان بلند شد و فریاد زد: مگر من به شما نگفتم که آقا را پیش من بیاورید؟ چرا این کار را کردید؟ چرا او را کشتید؟ سزای شما مرگ است و همان جا دستور داد قاتلان آقا را به سزای اعمالشان برسانند. بزرگواران گاهی اوقات یک حرفی زده میشود ولی همین حرف آتش به جان یک خانواده می زند و فردای قیامت باید جوابگو شد.

«وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَاجَرَ السَّيِّئَاتِ» مهاجر کیست؟ مهاجر کسی است که از گناه هجرت می کند و دنبال گناه نمی رود. آن هایی که از محیط گناه هجرت می کنند و به طرف طاعت پروردگار بروند نور چشمان من استدعای من از شما این است که ان شاء الله سعی کنید فرزندان صالح و شایسته ای باشید که خودتان در وجود خودتان احساس سعادت کنید.

وجود مبارک پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در جلسه ای نشسته بود اصحاب ایشان هم در کنارشان نشسته بودند. میزبان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم ابو ایوب انصاری بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) یک مرتبه فرمود: می بینم که یکی از اصحاب نیک من در سرزمین دشمن دفن می شود. این جمله را فرمود و دیگر چیزی نفرمود و هیچکس هم به غیر از امیر المؤمنین (علیه السلام) منظور حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را نفهمید.

این قضیه گذشت تا اینکه ابو ایوب انصاری که در قسطنطنیه بود در عالم خواب می بیند که کسی از او می پرسد ابو ایوب حاجتت چیست؟ آیا حاجتی داری؟ ابو

ایوب گفت: من فقط یک آرزو داریم و آن این است که روزی از پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در یک جلسه ای شنیدم که ایشان فرمود می بینم که یکی از اصحاب نیک من در سرزمین دشمن دفن می شود و من امید دارم که آن صحابی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود باشم. این جمله را ابو ایوب گفت و همین هم شد.

ابو ایوب در همان جا فوت کرد زمانی که فوت، کرد عده ای از دوستانش گفتند: چون خودش وصیت کرده که اینجا دفن شود پس جنازه اش را همین جا دفن می کنیم. بلافاصله در قسطنطنیه سر و صدا شد و رئیس حکومت وقت دستور داد که حق ندارید اینجا دفن کنید. جنازه اش را به کشور خودتان ببرید. نباید اینجا دفن شود. دوستانش گفتند: ایشان وصیت کرده که اینجا دفن شود. رئیس حکومت هم گفت: اجازه نمی دهم؛ اگر بدن ابو ایوب را اینجا دفن کنید، نبش قبر می کنم و بدنش را می دهم سگ ها بخورند.

تا این حرف را زد بلافاصله رئیس قوم عرب به رئیس حکومت قسطنطنیه نامه نوشت که اگر ما ابو ایوب را دفن کردیم و تو بخواهی کوچکترین جسارتی به بدنش بکنی دیگر یک نفر نصرانی در کشورت پیدا نمی کنی همه را خواهیم کشت هیچکس را باقی نمی گذاریم. شما حق ندارید نبش قبر کنید. به محض آن که نامه به دست رئیس حکومت قسطنطنیه رسید و آن را خواند خیلی ترسید و اجازه داد که جنازه ابو ایوب انصاری را دفن کنند و در آنجا سلطان محمد برای قبرش قبه ای ساخت که الان هم قبه و بارگاه ابو ایوب انصاری هست .

پروردگارا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قلب های ما را به نور ایمان و معرفت منور بگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا هُمْ رَكِبُوا فِي السُّفُنِ أَنْ يَقْرَأُوا بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ » (1) «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِیْمٌ» (2) « (3)

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستوراتی بیان کردند در مورد کسانی که می خواهند سوار کشتی یا ماشین و یا هواپیما شوند که اگر انسان از آن مطلع باشد هم آگاهی اش بالا می رود و هم حافظ و نگهدار وی می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا درباره ما آقایی و محبت کردند و می خواهند بفرمایند این مرحمت خدا نسبت به امت من است یعنی قدر اینها را بدانید و سبک نشمارید.

ص: 115

-
- 1- سوره مبارکه زمر، آیه 67 «آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان ها پیچیده در دست او خداوند منزّه و بلند مقام است از شریکی هایی که برای او می پندارند»
 - 2- سوره مبارکه ، هود آیه 41 «هنگام حرکت و توقف کشتی یاد او کنید که پروردگارم آمرزنده و مهربان است».
 - 3- وافی، ج 26، ص 179.

من فکر میکنم انتظارات خدا و ائمه معصومین علیهم السلام از ما روحانیون خیلی بیشتر از اینها است یعنی ما باید اعتقادات خودمان را نسبت به این مسائل بیشتر وقوی تر کنیم. متأسفانه بعضی از روحانیون نسبت به خواندن این اذکار و مسائل خیلی بی اهمیت هستند. بعضی افراد در بیاناتشان تعبیراتی دارند که فکر می‌کنم شایستگی مقامی را که دارند نداشته باشند. یک روحانی هر چه بیشتر به این مسائل اعتقاد داشته باشد تقرب او به خدا بیشتر می‌شود و خدا هم بیشتر به او عنایت می‌کند.

خداوند متعال بزرگان را رحمت کند بنده درس یکی از ایشان می‌رفتم روزی به من فرمود: شما دیگر نیازی ندارید که به درس من بیایید. بعد یکی از اساتید عالی مقام حوزه این موضوع را فهمیده بود. یک روز در جلسه درس به بنده رو کرد و فرمود: من شنیدم که چنین جریانی بوده است. گفتم: چطور؟ ایشان فرمود: شما چه تصمیمی گرفته اید؟ عرض کردم: هنوز برای نیامدن به درس تصمیم خاصی ندارم دلم میخواهد که بیایم و ادامه دهم. بعد گفتند: الحمد لله خودتان فرمودید که من می‌خواهم بیایم ولی اگر هم می‌گفتید که نمی‌خواهم بیایم من از شما خواهش می‌کردم که حتماً بیایید. گفتم: به چه علت؟ گفت: من فکر می‌کنم هر چه ما به درس بیایم و از نظر علمی غنی تر شویم بهتر است. ما فقط از درس استفاده نمی‌کنیم بلکه اخلاق هم یاد می‌گیریم.

منظورم این است که فقط درس نباشد چقدر خوب است که همراه درس قالب هم درست شود هر چه قالب‌تان زیباتر شود مقلوب هم زیباتر می‌شود

قالب انسان تقوا است. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (1) هر قدر تقوا داشته باشید قالب ایجاد میشود؛ بعد می توانید آن را از علم و دانش پر کنید. اگر انسان ملا را و باتقوا باشد چه عظمتی دارد؛ اما خدای ناخواسته اگر ملا باشد ولی تقوا نداشته باشد فایده ای ندارد. من از شما عزیزان انتظار دارم که خیلی مراقب اخلاق باشید و از آن بهره برداری کنید از این داستان هایی که می گویند، از این روایت هایی که می خوانند توشه بگیرید فقط در حد شنیدن نباشد بلکه به صورت عملی باشد.

«يَا عَلِيُّ، أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا هُمْ رَكِبُوا السَّفْنَ» این ذکر امت من را از غرق شدن در دریا حفظ می کند چه موقع؟ وقتی که سوار بر کشتی ها می شوند یعنی اگر کاری را که اشاره خواهد شد انجام دهند خدا آن ها را از غرق شدن حفظ می کند. این موضوع خیلی مهم است که انسان در وسط دریا داخل کشتی باشد و باد و طوفان و گردباد بیاید و در حال غرق شدن باشد حال انسان می خواهد چه کار کند؟ به جز خدا چه کسی می تواند نجات دهد؟

شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: من از کجا خدا را بشناسم؟ حضرت (علیه السلام) همین مثال را بیان کرد. فرمود: سوار کشتی شده ای یا نه؟ گفت: چطور مگر؟ فرمود: اگر سوار کشتی شوی و کشتی چنین و چنان شود و دستت به هیچ جانبند نباشد ته دلت باز امید داری که نجات پیدا کنی یا نه؟ عرض کرد: بله یا بن رسول الله. حضرت فرمود: همان امید خدا است. همان امیدی که در ته دلت داری که شاید نجات پیدا کنی آن خدا است. پس ما باید اول خدا را

ص: 117

1- سوره مبارکه بقره آیه 282 «از خداوند پروا کنید و خداوند به شما آموزش می دهد».

بشناسیم و این دستورات برای این است که اعتقادمان را به خدا بیشتر کنیم یعنی بدانیم همه امور به ید خدا است فکر نکنیم خودمان کاره ای هستیم.

«أَنْ يَقْرَأُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» آقا فرمود این آیه را بخوانند: چه کسی قدر خدا را دانسته است؟ چه کسی می تواند بگوید که خدا کیست؟ آیا ما قدر خدا را می شناسیم؟

«وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خدایا، روز قیامت تمام این زمین ها در دست تو است .

«وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» تمام پیچیدگی آسمان، در دست تو است.

«سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» ذات اقدس حق پاک و منزّه است و خدا مقام بالایی دارد از آنچه که نادان ها و بی عقل ها و مشرکین می گویند.

«بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» تمام رفت و آمدها به دست او است.

«إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» این عبارت کنایه از این دارد که خدایا، اگر من در تلاطم دریا افتادم سزاوار هستم با این عملم مرا غرق کنی، نابودم کنی ولی چه کنم که تو بزرگواری تو غفار و مهربانی و خیلی بندگان را دوست داری به مقتضای عملم نگاه نکن.

چقدر زیبا بیان کرد. اول حمد و ثنای خدا را انجام داد و بعد خواسته اش را بیان کرده است. در کتاب گوهر شب چراغ می گوید همیشه قبل از اینکه دعا کنید اول حمد و ثنای خدا را بگویید بعد درود بر پیغمبر و آل مطهر علیهم السلام ایشان بفرستید و بعد حاجت خود را بخواهید در پایان دعا باز درود بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بفرستید. روایت دارد که خداوند متعال این گونه دعا را مستجاب می کند این ها چیزهایی است که تجربه شده است.

خدا مرحوم آیت الله العظمی محمد باقر وحید بهبهانی را رحمت کند که حقاً ایشان وحید بود. ایشان در بهبهان زندگی می کرد و هر روز برای نماز به مسجد می رفت. روزی رئیس شهربانی بهبهان مردم را وادار کرد که همه باید برای نماز مغرب و عشاء به مسجد بیایند. آن شب جمعیت زیادی روانه مسجد شد و خودش هم به مسجد رفت. بعد از اینکه آقا یک نماز را خواند، بلند شد و کنار آقا نشست گفت: آقا جان پشت سرت را نگاه کن. ببین چقدر جمعیت برایت آماده کردم. آقا تا نگاه کرد رنگ از صورتش پرید و دیگر نماز عشاء را نخواند. سجاده اش را جمع کرد و به بیرون شهر کنار درختی رفت و نماز عشاء را پای آن درخت خواند و از همان جا بار سفر به نجف را مهیا کرد. از او پرسیدند: آقا چرا؟ فرمود: وقتی چشمم به این جمعیت افتاد دیگر آن خلوص و اخلاص را در خود ندیدم دیدم اگر بخواهم نماز دوم را بخوانم برای خدا نیست.

بعد از مدتی که وارد نجف شد یک شب حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را در خواب می بیند. حضرت (علیه السلام) به او می فرماید: آقا باقر اینجا آمدی؟ گفت: بله حضرت (علیه السلام) فرمود: بیا ناخن های دست مرا بگیر. گفت: چشم آقا جان و بلند شد و ناخن های دست ابا عبدالله (علیه السلام) را گرفت. ایشان می گفت: تمام که شد، یک دفعه دیدم حضرت (علیه السلام) ایشان را جلو آورد و فرمود آقا باقر ناخن های پایم را هم بگیر. تا آقا گفت ناخن پایم را بگیر عرض کردم یابن رسول الله من ناخن پای شما را

بگیرم؟ فرمود: بله. گفتم: پس چرا علما می گویند که در یک جلسه ناخن دست و پا را یک جا نگیرید؟ یک مرتبه حضرت (علیه السلام) سرشان را بلند کرد و فرمود:

بارک الله و پایشان را جمع کردند و فرمودند: بله اگر چیزی در بین بزرگان شهرت پیدا کرد رهایش نکنید .

از نظر بنده حقیر شاید حضرت (علیه السلام) خواسته اند مرحوم بهبهانی رحمه الله را امتحان کنند. هم میزان علم ایشان را اندازه بگیرند و هم اینکه ببینند تا چه اندازه آگاهی دارد. ایشان گفت: من بعد از آن خواب بیدار شدم و فهمیدم که حضرت (علیه السلام) ، عنایتی به من داشته اند که فرموده اند: ناخنم را بگیر.

ما بزرگان باید زواید اسلام را از این ملت جمع کنیم و به جای آن، کمال و عزت و تمیزی به آن ها بدهیم. حضرت می خواهد بگوید شما علما باید این رذائل و پستی های دنیا را از بین مردم جمع کنید باید مردم را به دین اسلام زینت بدهید. علی کلّ، حال می خواستم بگویم این مسائل خیلی مهم است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این دستور را مرحمت کرد و فرمود: «إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی خدایا تو آمرزنده هستی تو مهربانی. اگر من هم سزاوار باشم که در این دریا، طوفانی بیاید و غرق شوم اما تو به اعمال من نگاه نکن و به مقام غفرانیت خود، به مقام رحیمیت خود با من عمل کن.

پروردگارا، اعتقادات ما را نسبت به اینگونه مسائل بیش از این بگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ «دَخَلَ غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ بِنِ نَاجِيَةَ بْنِ عِقَالٍ مَشَاجِعِي عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَيَّامَ خِلَافَتِهِ وَغَالِبُ شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ مَعَهُ ابْنُهُ هَمَامُ الْفَرَزْدَقِيُّ وَ هُوَ غُلَامٌ يَوْمِنِدٍ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) : مَنْ السَّيِّخُ؟ قَالَ: أَنَا غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ. قَالَ (عليه السلام) : ذُو الْإِبِلِ الْكَثِيرَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ (عليه السلام) : مَا فَعَلْتَ إِبْلَكَ؟ قَالَ: ذَعَدَعْتُهَا الْحُقُوقَ وَأَذْهَبْتُهَا الْحَمَالَاتُ وَ النَّوَائِبُ. قَالَ (عليه السلام) : ذَاكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا؛ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ مَعَكَ؟ قَالَ: هَذَا ابْنِي. قَالَ (عليه السلام) : مَا إِسْمُهُ؟ قَالَ: هَمَامٌ وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشُّعْرَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ، يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعِرًا مَجِيدًا. فَقَالَ (عليه السلام) : لَوْ أَقْرَيْتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» (1)

«دَخَلَ غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ بِنِ نَاجِيَةَ بْنِ عِقَالٍ مَشَاجِعِي عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَيَّامَ خِلَافَتِهِ» غالب بن صعصعه بر امیرالمؤمنین (عليه السلام) وارد شد در ایامی که ایشان، خلافت ظاهریه به دست مبارکشان بود. «و غَالِبُ شَيْخٌ كَبِيرٌ» موقعی وارد شد که پیرمرد بود «وَ مَعَهُ ابْنُهُ هَمَامُ الْفَرَزْدَقِيُّ وَ هُوَ غُلَامٌ يَوْمِنِدٍ» در حالی که پسرش، همام نیز همراهش بود.

ص: 121

آقا (علیه السلام) فرمود: «مَنْ الشَّيْخُ؟» این شیخ کیست؟ «قَالَ أَنَا غَالِبُ بْنُ صَعَصَعَةَ» گفت: من غالب پسر صعصعه هستم. «قال (علیه السلام): ذُو الْإِبِلِ الْكَثِيرَةِ؟» حضرت (علیه السلام) فرمود: تو همان کسی هستی که صاحب شتران زیادی بوده است؟ «قَالَ: نَعَمْ» عرض کرد بلی حضرت (علیه السلام) سؤال فرمود: «مَا فَعَلْتَ إِبْلَكَ؟» شترهایت را چکار کردی؟ «قال: دَعَدَعْتُهَا الْحُقُوقَ» شترهای مرا حقوق از هم متلاشی کرد «وَأَذْهَبْتُهَا الْحَمَالَاتِ وَ النَوَائِبِ» از بین برد آنها را بارهایی که به مکان های مختلف داده می شد و مصیبت ها و مشکلاتی که رو می آورد. کنایه از اینکه این را به آن دادم و آن را به این گرفتاری هایی برای من پیش آمد که همه شترهای من را از بین برد.

حضرت (علیه السلام) می فرماید چرا ناراحتی؟ خدا مال را برای چه داده است؟ جواب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نگاه کنید چقدر زیبا به انسان توجه میدهد که انسان نباید در مورد امور مالی خودش را ببازد خدا این مال را داده که خودت سالم بمانی مواظب باشید اینها نکته های بسیار جالبی است که انسان در روایت ها بدست می آورد. حضرت (علیه السلام) تسلی داد و فرمود ناراحت شدن ندارد. خدا را شکر کن. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا» این بهترین و ستایش ترین راهی است که مال برایش صرف شده است. در واقع ستوده ترین راه های مال همین است یعنی خدا مال را برای دفع بلا داده است بنده به نظرم می آید یکی از فلسفه ها و حکمت های صدقه همین است که خدا می خواهد دل ما را از این اموال جدا کند و ما یک مقدار از اموال را بدهیم و با دادن آن بلا را از خودمان دور کنیم.

انسان نباید خیلی علاقمند به مال باشد که از مال برای خودش متکا درست کند و سرش را روی مال خودش بگذارد بعضی ها آنقدر به مال علاقه دارند که حتی متکایشان را نیز پر از طلا و زیور و پول کرده اند باور بفرمایید بعضی ها خودشان نقل کردند که ما تمام اسکناس هایمان را داخل متکا کردیم وزیر سرمان گذاشتیم. پرسیدم: چرا اینطور می کنید؟ گفت: چه کار کنیم؟ کجا ببریم و

بگذاریم؟ نمی خواهیم مردم بفهمند که مال داریم. گفتیم: زیر سرت می گذاری که خودت بفهمی مال داری؟ آنقدر نظرشان تنگ است که مبادا کسی بفهمد و به چشمی نگاه کند یا توقعی داشته باشد.

خدا می فرماید مال دنیا را برای این کارها درست نکرده ام. خدا این مال دنیا را برای شما درست کرده است که ارتباطات زیاد شود مثل مال دنیا با ما مثل ملات آجر در ساختمان است. اگر آجر را روی آجر بگذارید زمین می ریزد. دیوار حتماً باید ملات از گل، آهک سیمان و امثال این ها داشته باشد که دو تا آجر را با هم مرتبط کند و نریزد و ساختمان بوجود بیاید خدا مال را داده است تا بین انسان ها ارتباط برقرار شود و ما با هم رابطه پیدا کنیم نه اینکه در بانک ذخیره کنی. این چه فکری است که گاهی در جامعه ما حاکم می شود. این طرز فکر در روایات ما بسیار مذمت شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به غالب بن صعصعه فرمود بهترین راه برای مال همین است فدای سرت که از بین رفته است.

بعد امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَنْ هَذَا الْغُلَامُ مَعَكَ؟» این پسر که همراه تو است کیست؟ «قَالَ: هَذَا ابْنِي» عرض کرد: این پسر من است. «قَالَ (علیه السلام): ما اِسْمُهُ؟» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اسمش چیست؟ امام (علیه السلام) اسمش را می دانست ولی روش ائمه علیهم السلام ما روش جاری بین مردم بود و نمی خواستند همیشه از علم الهی خود استفاده کنند. «قال: هَمَام» گفت: اسمش را همام گذاشته ام. بعد غالب بن صعصعه برای اینکه بیان کند پسرش دارای مقام و مرتبه ای است گفت: «وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشَّعْرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعِراً مَجِيداً» من او را از شعر سیراب کرده ام. آنقدر شعر و کلام عرب به او یاد دادم که امید است از شعرای بزرگ بشود. همینطور هم شد. آن پسر همان فرزندق شاعر معروف است. «فقال (علیه السلام): لَوْ أَقْرَأْتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» امام (علیه السلام) به او فرمود: اگر به او قرآن یاد داده بودی بهتر بود. منظورم این جمله آخر است. آقایان روحانی، ماه رمضان در پیش

است. به روستاها و شهرها که برای تبلیغ می روید مواظب باشید وظیفه ما چیست؟ یکی از نکات ارشادی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینجا بود. باید متوجه باشیم مردم را به چه چیزی دعوت می کنیم. اگر یک نفر با پرسش پیش ما می آمد و می گفت حاج آقا این پسر من است و من شعر یادش داده ام می گفتیم به به بارک الله، احسنت، ماشاء الله، خدا او را به شما ببخشد ان شاء الله خدا بیشتر از این توفیق به او بدهد، ما این را می گفتیم ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ابداً به او نگفت ماشاء الله بلکه بلافاصله فرمود که اشتباه کردی به او شعر یاد دادی اگر به او قرآن یاد داده بودی بهتر بود. ببینید، متوجه باشید این نکته های روایت خیلی جالب است. عبارت حضرت (علیه السلام) را نگاه کنید. به محض اینکه گفت: «وَلَقَدْ رَوَيْتُهُ الشَّعْرَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَلَامَ الْعَرَبِ، يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ شَاعِراً مَجِيداً» امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «لَوْ أَفَرَّتَهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ» اگر به او قرآن تعلیم می دادی بهتر بود شعر چیست؟ این را گفت و تمام شد.

فرزدق می گوید: این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دل ماند و فرمایش او را فراموش نکردم و با خود قسم خوردم و عهد کردم که از قرآن جدا نشوم تا قرآن را حفظ کنم و لذا یکی از حفاظ قرآن در صدر اسلام فرزدق است.

خدا امام بزرگوار را رحمت کند. وقتی جوانان می رفتند و فرمایش ایشان را می شنیدند کلامشان در دل این جوانان می ماند. این جوان همیشه می گفت: من محضر امام رفتم و ایشان چنین چیزی فرمود. مردم شما روحانیون عزیز را که در جایی تشریف دارید به عنوان یک روحانی یک نماینده ولی فقیه، یک نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانند. مواظب باشید چه فرمایشاتی از دهان مبارکتان بیرون می آید. فرزدق می گوید فرمایش آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دائماً در ذهن من بود لذا قسم خورد از قرآن جدا نشود تا اینکه قرآن را حفظ کند جدا هم نشد تا قرآن را حفظ کرد.

الحمد لله جای شکر این نعمت باقی است که در این نظام مقدس اسلامی زیاد تشویق می کنند که جوانان قرآن را حفظ کنند. در کنفرانسی که اخیراً برگزار شده

بود، خواسته بودند که به عوامل انحطاط بشر اشاره کنم سه عامل را مطرح کردم که قرآن کریم بیان کرده است یکی از عواملی که بنده اشاره کردم این است که خداوند در قرآن می فرماید: ما تمام پیغمبران را فرستادیم، کتاب بر ایشان نازل کردیم، «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (1) برای اینکه مردم را تعدیل کنند و در جامعه قسط اجتماعی پیاده شود اسلام از سه چیز سرچشمه گرفت یکی منطق و اخلاق پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بود. دوم شمشیری بود که در دست مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود تا در جایی که لازم باشد استفاده شود. دیگری هم اموال حضرت خدیجه علیها السلام بود. آن زمانی که ما را از قرآن و تعالیم قرآن و از منطق که اولین پایه و اساس اسلام است جدا کنند، همان جا انحطاط جامعه شروع می شود. آنجا است که حکومت را از دست ما می گیرند آن روز دیگر قدرت اجرایی را از ما می گیرند. حالا که خداوند متعال این نعمت را به ما مرحمت کرده و این حکومت در دست ما قرار گرفته است خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام آن طور که خودش می خواهد و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهد زمامداران ما را موفقشان بدارد و ان شاء الله خدا این نعمت را برای ما پایدار نماید. این نعمت بزرگی است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) سفارش می کردند که قرآن را بخوانید و آن را حفظ کنید چرا که خداوند متعال دلی را که در آن قرآن است عذاب نمی کند. کسی که حافظ قرآن است دیگر به جهنم راه ندارد، ان شاء الله.

مرحوم آقا محمد حسن ایمانی از شخصیت های محترم شیراز بود. پسر ایشان می گوید: در موقعیتی پدر من در یک شرایط سختی افتاد و از نظر مالی مشکلات زیادی پیدا کرد. در آن موقع متوجه شدند آقای شیخ جواد میداودی رحمه الله که از بزرگان علما بود از اصفهان به شیراز حرکت می کند و چون پدر من به آقای میداودی علاقه داشت هر وقت ایشان به شیراز تشریف می آوردند، به منزل پدر

ص: 125

من وارد می شدند. این دفعه هم که آقا شیخ جواد میداودی می خواستند بیایند، به پدر خبر دادند آقا در حال حرکت از اصفهان هستند. پدر گفت: ای وای عجب وقتی تشریف می آورند. من با این شرایط و وضع زندگی چه کنم؟ من در فشار و گرفتاری هستم هم در این موقع تشریف می آورد. پدرم خیلی متأثر شد.

شیخ جواد رحمه الله به آباده شیراز رسید. دید اگر بخواهد تا شیراز برود پیش از ظهر به آنجا نمی رسد تا غسل روز جمعه را انجام دهد و غسل روز جمعه اش قضا می شود. ما اصلاً سراغ غسل روز جمعه را می گیریم؟ ایشان آن روز پنج تومان پول اضافی به مرکب سوار می دهد و می گوید: این پنج تومان را بگیر و مقداری سریع تر حرکت کن و مرا پیش از ظهر روز جمعه به شیراز برسان که غسل روز جمعه

من قضا نشود. صاحب مرکب را تند حرکت می دهد و وارد شیراز می شود. به محض آن که آقا وارد منزل پدر می شود یک مرتبه آقا شیخ جواد خطاب به پدر من می گوید: چرا گفتمی من بد موقع حرکت کردم؟ تو گرفتاری داری ولی فراموش کرده ای چگونه گرفتاریت را برطرف کنی. من امشب راه حل آن را به شما می گویم که مشکلاتان حل شده و راحت می شوید. پدر پرسیدند: چه کار کنم؟

آقا فرمود: خودت و خانواده ات صبح بین الطلوعین بلند شوید و سوره مبارکه انعام را بخوانید. وقتی به آیه «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ...» (1) رسیدید، این آیه مبارکه را 202 بار بخوانید بعد بقیه سوره را تمام کنید ببینید گشایش برای کارتان پیش می آید یا نه. ایشان این را گفت و برای غسل روز جمعه به حمام رفت. پسر حاج محمد حسن ایمانی می گوید: به خدا قسم، دو هفته نگذشت که وضع ما خوب شد و تا آخر عمر وضع ما مرتب بود.

ص: 126

این یک خاصیت کوچک قرآن است. البته اینها در مقابل قرآن چیزی نیست ولی این یک نمونه است این قضیه را مرحوم آیت الله دستغیب رحمه الله در کتاب داستان های شگفت انگیز در داستان 18 خود نقل کرده است.

ص: 127

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

« يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُؤَاسَاةُ لِإِلَاحٍ فِي مَالِهِ وَإِنصَافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَذِكْرُ اللّٰهِ عَلَي كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سَدِّ بَحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَي مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ» (1)

یکی از سفارشاتى که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این است: «یا علی، ثلاث لا تطیقها هذه الأمة المؤمنة لالإح في ماله وإنصاف الناس من نفسه، وذكر الله على كل حال وليس هو سد بحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله والله أكبر ولكن إذا ورد على ما يحرم عليه خاف الله عز وجل عنده و تركه» (1) میشود «طاقت

ندارد» یعنی می توانند ولی عمل نمی کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: امت من یک چنین کاری را نمی کنند. در واقع درد دل آقا است.

«المؤاساة للإح في ماله» یکی مواسات کردن با برادران دینی در مال است. واقعاً همینطور است ما الان نگاه می کنیم یک نفر را اینطور پیدا نمی کنیم. چه کسی حاضر است با برادر دینی اش در مال مواسات کند؟

ص: 128

مواسات یعنی چه؟ در روایاتی دیگر هم از امام صادق و هم از امام حسن عسگری (علیه السلام) با مضمون های متفاوت وارد شده است که وقتی امام (علیه السلام) سؤال کرد: شما مردم با همدیگر چگونه هستید؟ گفت: یا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، با هم برادریم. خیلی با هم خوب هستیم. همه همدیگر را دوست داریم. خیلی به هم علاقه مندیم. حضرت (علیه السلام) فرمود: مثلاً در چه حد با هم برادرید؟ در این حد هستید که اگر یک برادر ایمانی یک موقع دست در جیب خود برد و دید پولی همراهش نیست دست برد به جیب شما بدون اینکه از شما اجازه بگیرد و پولی که نیاز دارد از جیب شما بردارد؟ عرض کرد: نه یا بن رسول الله، ما اینگونه نیستیم و از این برنامه ها نداریم. حضرت (علیه السلام) فرمود: این چه برادری شد؟

نگاه کنید مواسات تا این حد که طرف را آزاد بگذاری تا بتواند هر مقدار پول بخواهد از جیب برادر ایمانش بردارد؟ این چقدر برادری می خواهد؟ این چقدر ایمان می خواهد؟ هم گیرنده و هم صاحب مال چقدر باید ایمان داشته باشند؟ آن که نیازمند است به اندازه لازم بردارد و به حرام گرفتار نشود و صاحب پول هم چه مرد نازنینی باشد که نیاز او را نیاز خودش بدانند. این خیلی مهم است. ما یک چنین چیزی کجا داریم؟ یک نفر هم پیدا نمی شود. ما که روحانی هستیم، خودمان را آقای مردم میدانیم رهبر مردم هستیم کی این طور هستیم؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید: ای علی جان این امت من طاقت این کار را ندارند یعنی مواسات در برادری ندارند با هم مواسات نمی کنند.

«وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ» دومین مورد آن داشتن انصاف در رابطه با مردم است. تو را به خدا شما نسبت به مردم انصاف دارید؟ ما چگونه انصاف داشته باشیم؟ «إِنْصَافُ النَّاسِ» به چیست؟ فرمودند: به این است که «أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَ يَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ» (1) هر چه برای خودت می خواهی برای مردم هم همان را

ص: 129

بخواه و هر چه که برای خودت بد میدانی برای مردم هم آن را بد بدان اینطور نباشد که فلان چیز را برای خودت خوب بدانی ولی برای مردم نپسندی. به مردم بگویی: چرا اینقدر داد و فریاد می کنی؟ اینقدر داد و فریاد نکن مسلمان باش و ما را اذیت نکن؛ ولی خودت داد و فریاد کنی و به مردم اذیت برسانی.. چطور شد که مردم اگر داد و فریاد کنند مسلمان نیستند ولی خودت هزار کار میکنی و مسلمانی؟ خیلی بد است. انسان باید متوجه باشد. آنچه برای خود می خواهی برای مردم هم بخواه و آنچه برای خودت بد می دانی برای مردم هم بد بدان. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اگر اینطور باشی، انسان با انصافی هستی.

«وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» سومین مورد به یاد خدا بودن در همه حالات است. بعضی ها ممکن است به یاد خدا باشند ولی خدا گفتنشانی وقتی است که درد می کشند بیچاره و بدبخت می شوند؛ اما وقتی در نشاط هستند، در شادمانی هستند دیگر به فکر خدا نیستند و سراغ خوش گذرانی می روند. خوشا به حال کسی که همه جا به یاد خدا باشد.

«وَلَيْسَ هُوَ سَبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر خدا به چیست؟ آیا به این است که ما بگوییم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر؟ فرمود: نه این نیست. با تسبیح ذکر می گویند و به زن مردم هم نگاه می کنند .

خدا مرحوم آقای حاج انصاری واعظ را رحمت کند. شاید بعضی آقایان سن بالا یادشان باشد ایشان می گفت: در زمان رژیم طاغوت رفتم اتوبوس سوار شوم و از تهران به قم بیایم. اتوبوس پیدا کردم و سوار شدم در اتوبوس نشسته بودم دیدم یک بنده خدایی صندلی جلو نشسته و تسبیح دستش است. یک زنی بالا آمد که حجابش درست نبود. این بنده خدا داشت به آن زن نگاه می کرد و می گفت: «استغفر الله ربی و اتوب الیه» سپس زن نیمه لختی آمد، او گفت: «لا حول

و لا قوة الا بالله العلي العظيم». حاج واعظ انصاری گفت: من دیگر نتوانستم طاقت بیاورم. گفتم: آقا نه آن استغفار را کن و نه این قدر نگاه به نامحرم کن. خجالت نمی کشی ذکر خدا می گویی و اینطور نگاه به زن مردم می کنی؟ این مسخره کردن به آداب الهی است. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ذکر خدا این نیست که همیشه بگویند «سبحان الله و الحمد لله...» گفتن این اذکار بد نیست ولی منظور از ذکر هم این نیست؛ پس مراد از ذکر چیست؟

«و لکنْ إِذَا وَرَدَ عَلَی مَا یَحْرُمُ عَلَیْهِ» وقتی که بر چیزی وارد شد که خدا آن را حرام کرده است «خَافَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِندَهُ وَ تَرَكَهُ» از خدا بترسد. تا می خواهد برود فلان پول را بگیرد می بیند حکمش شرعی نیست نمی گیرد و می گوید: من جواب خدا را چه بدهم. تا می خواهد فلان منبر را برود و فلان آقا را بکوبد، می بیند خدا راضی نیست نمی رود و می گوید: من جواب خدا را چه بدهم.

اگر تقوا را رعایت کردید و ترسیدید، خدا کمکتان می کند. اگر مال امانت در دستت هست و قرار است آن را به کسی برسانید و خیانت نکردید معلوم میشود که شما به یاد خدا هستید؛ اما اگر خدای ناخواسته در اموالی که به عنوان امانت در دست شما است خیانت کنید چه می شود؟ چه جوابی می توانید بدهید؟ برادران عزیز از رفتار یونس بن عبد الرحمن رحمه الله درس بگیرید در زمان حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) خیلی ها خمس می دادند. مردم اهل وجوهات بودند. شاید در عصر کمتر کسی مثل زمان آن حضرت (علیه السلام)، مردم اهل رعایت حقوق الهی بودند. از برکت مجلس درس های امام صادق (علیه السلام) بود که مردم به انجام دادن تکالیف الهی سوق داده شدند. امام صادق (علیه السلام) این همه شاگرد تربیت کرد. مردم را به دادن وجوهات متدین کرد. نمایندگان حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در سراسر کشورهای عربی کشور ایران و، غیره مردم را به دادن وجوهات متعبد کردند و مردم نیز شروع کردند به دادن وجوهات به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام). علت این که هارون - لعنت الله علیه - امام لعنت الله علیه - امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را گرفت و

چهارده سال زندانی کرد به خاطر این بود که دید مردم وجوهات را خدمت ایشان می برند. چرا بقیه ائمه علیهما السلام را آنقدر به زندان نیفکندند؟ برای اینکه هارون - علیه اللعنه دید در سراسر دنیا مردم وجوهات را برای امام هفتم (علیه السلام) می فرستند. هارون - علیه اللعنه - ترسید و گفت در سراسر کره، زمین خلیفه من هستم چرا باید برای موسی بن جعفر (علیه السلام) آنقدر مال بیاید لذا حضرت (علیه السلام) را گرفت و زندانی کرد. بنا به دستور حضرت نماینده ها اموال را جمع می کردند و بر حسب دستوری که آقا داده بود به مصرف می رساندند.

همین که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) شهید شد وقت امتحان رسید اموال زیادی نزد نماینده های ایشان وجود داشت. هشتاد هزار مثقال طلا نزد یکی از نماینده ها بود. سی هزار مثقال نزد علی بن حمزه بطائنی بود. مقدار زیادی هم نزد یونس بن عبدالرحمن بود. یونس بن عبدالرحمن تا دید آقا شهید شده است شروع به تبلیغ برای حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) کرد و گفت: ایها الناس، موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا رفت ولی فرزندش حضرت رضا (علیه السلام) امام شما است؛ اما از آن طرف، برخی دیگر از نمایندگان مانند زیاد و علی بن حمزه بطائنی گفتند: نه چه کسی می گوید علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امام است؟ حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) زنده هستند ولی غایب شده اند و بر ایشان توقف کرده و واقفی شدند.

وقتی شنیدند یونس بن عبدالرحمن رحمه الله اعلام می کند که علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امام است عده ای را نزد یونس بن عبدالرحمن فرستادند و به او گفتند: ما شنیده ایم که تو علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به مردم معرفی کرده ای. یونس گفت: امام بعد از موسی بن جعفر (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام) است و من باید ایشان را معرفی کنم. نکته حساس اینجا است. برخی از نمایندگان از جمله زیاد و علی بن حمزه گفتند: ما حاضریم هر ماه ده هزار مثقال طلا به تو بدهیم به شرطی که اسم امام رضا (علیه السلام) را نبری و از ایشان تبلیغ نکنی. به محض آن که این را گفتند یونس بن عبدالرحمن فرمود: روایت از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این دو بزرگوار فرمودند: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى

الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَدَّ لِبَ نُورِ الْإِيمَانِ» (1) هر وقت در مردم بدعت پیش آمد بر عالم است که علمش را ظاهر کند و اگر چنین نکرد حقیقت ایمان از او برطرف می شود. زیاد حیا نمی کنی؟ تو نمی دانی امام رضا (علیه السلام) امام است. خجالت نمی کشی؟ تو می گوئی من ایمانم را به خاطر پول شما بفروشم؟

چرا بعضی به خاطر پول، دین و ایمانشان را می فروشند؟ در امتحانات باید حوم مواظب باشیم. برادران عزیز من امانت ها را مواظب باشید به امانت الهی خیانت نشود. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (2) اگر امانت دار شدید، مقامتان بالا می رود.

روزی سه شخصیت عالی مقام از بزرگان و چهره ای درخشنده فقه و از علمای برجسته فقها شیخ بهایی آقا سید محمد باقر میرداماد و مرحوم میرفندرسکی رحمه الله در یک جا با هم قرار گرفتند سه بزرگوار نشستند در آن منطقه باغ وحشی بود و شیر درنده ای حالت وحشی پیدا کرده و زنجیرش را پاره می کند. از قفس بیرون می آید و به طرف همین ساختمانی که این سه بزرگوار تشریف داشتند،

حمله می کند و به طرف اتاق این بزرگواران می آید. تا این حیوان درنده وارد اتاق این سه بزرگوار شد شیخ بهایی رحمه الله رنگشان عوض می شود ولی خودشان را نگه می دارند. مرحوم میرداماد رحمه الله بلافاصله به سجده افتادند اما مرحوم میرفندرسکی رحمه الله تکان نخوردند. همینطور نشستند بودند. نه رنگشان تغییر کرد و نه حرکتی کردند. بعد از اینکه شیر را گرفتند و بیرون بردند از این سه شخصیت بزرگ پرسیدند که چرا وضع شما اینطور شد؟

به شیخ بهایی گفتند: یا شیخ شما چرا خودتان را باختید و رنگتان پرید؟ فرمود: من به علمی که بلد بودم خبر داشتم که حیوانات درنده اگر گرسنه باشند مزاحم

ص: 133

1- وسائل الشیعه، ج 16، ص 271، ج 9.

2- سوره مبارکه نساء آیه 58 «خدا به شما فرمان میدهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید».

انسان می شوند ولی اگر سیر باشند متعرض انسان نمیشوند و من دیدم این حیوان را سیر کرده بودند. لذا وقتی آمد فرار نکردم و اینکه رنگم تغییر کرد به طبع بشری بود و در عین حال ترسیدم و گفتم مبادا این حیوان حالت دیگری داشته باشد.

حضور به مرحوم میرداماد گفتند: شما چرا به سجده افتادید؟ فرمود: سجده شکر بجا آوردم چون می دانستم که مرا نمی خورد. یقین داشتم که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم و در نسب و حسب و سیادت خودم شک نداشتم و خداوند متعال گوشت فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر درندگان حرام کرده است. به خاطر همین سجده شکر به جا آوردم. خدایا شکرت که من پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم و این حیوان متعرض من نشد.

مرحوم میرفندرسکی هم فرمود: خداوند متعال به من قدرت تسخیر داده است. قدرت ایمان داده است. تا این حیوان آمد در او تصرف کردم یقین داشتم که اصلاً به طرف من نخواهد آمد.

این ها چه شخصیت هائی بودند؟ ماجرای این سه بزرگوار در تخت فولاد اصفهان در نقطه ای به نام تکیه هشت بهشت نقش بسته است. برادران عمل ما در تاریخ می ماند بد باشد یا خوب بعداً می آیند و می نشینند و تعریف می کنند که فلانی چطور بود. خوش به حال کسانی که از آنها به نیکی یاد می شود.

خدایا پروردگارا، تو را به حق پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأثیر نفسی از اینکلماتشان در دل ما قرار بده.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ: حُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ، وَبُعْدُ

الْأَمَلِ، وَحُبُّ الْبَقَاءِ» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاءِ» چهار خصلت است که باعث شقاوت و بدبختی انسان می شود که انشاء الله خدا هیچ یک از ما را به آن مبتلا نکند. این چهار چیز عوامل بدبختی بشر است. این را واقعاً از خدا بخواهید که ما را حفظ کند تا مبتلا به این صفات رذیله نباشیم چون خیلی مهم است که پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) تعبیر به شقاوت می کنند .

«جُمُودُ الْعَيْنِ» اولین مورد کسی که اشک چشمش خشک شده باشد، گریه اش نگیرد. معلوم می شود نفس گریه و اشک در پیشگاه خدا خیلی عجیب است. اگر انسان دل نازک باشد اشکش جاری می شود. اگر انسان گاهی اوقات به فکر خودش باشد یاد کارهای خودش بیفتد و گریه اش بگیرد دل او جلا پیدا می کند صیقل می یابد از قساوت بیرون می آید.

ص: 135

یکی از دلایلی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید من بچه را خیلی دوست دارم به خاطر همین است که بچه سریع گریه می کند یعنی داشتن این خصلت و ویژگی باعث شده که آن حضرت بچه ها را دوست داشته باشد. آنها حالت بکاء دارند و زود گریه می کنند؛ لذا حضرت (علیه السلام) می فرماید من این حالت طفل را دوست دارم. بنده در مقابل خدا باید اینگونه باشد. عزیزان من، متوجه خودتان باشید. گاهی شب ها بلند شوید در حالی که تنها هستید و بچه هایتان خواب هستند، خانواده هایتان در حال استراحت می باشند با خدا مناجات کنید. اشکی بریزید که خدا این اشک ها را دوست دارد .

گاهی اوقات پیش می آید انسان بد خواب می شود و خوابش نمی برد من به نظرم می آید شاید این بد خوابی را خدا نصیب ما کرده است که یک مقدار به حال خودمان فکر کنیم که ای بنده، من برخیز و وضویی، بگیر نمازی بخوان چهار کلمه با من صحبت کن. درد دل کن از من طلب مغفرت کن تا کمکت کنم. به فکر خودت باش ن خواب و مثل افراد دیگر نباش نماز شب برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب بود حالا- که برای تو واجب نیست لااقل رها نکن حدس میزنم خدا این بد خوابی را برای ما بوجود می آورد تا لطفی از جانب خودش برای ما باشد. در بعضی جاها خدا می خواهد لطفی به بندهاش کند که بنده اش یک مقدار بجنبد تکانی بخورد حرکتی کند و با خدای خودش راز و نیاز داشته باشد.

این اشک چشم چیست که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید «جمود العین» علامت قساوت قلب است؟ چطور شده که دیگر از چشم ها اشک نمی ریزد و چرا گریه نمی کند؟ چرا قساوت قلب می گیرد؟ فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) چقدر زیبا است می فرماید: قساوت قلب از زیادی گناهان است و زیادی گناه هم بخاطر فراموش

کردن مرگ است و دلیل فراموش کردن مرگ هم آرزوهای طولانی است و

آرزوهای طولانی هم بخاطر علاقه به دنیا است و علاقه و محبت دنیا همه رأس خطاها است. اینجا هم پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید یکی از علامت های شقاوت، خشک شدن چشمه چشم است اگر چشم خشک شود علامت قساوت قلب است.

علما در علم اخلاق چشمه چشم را به چشمه های روی زمین تشبیه کرده اند. کتاب شواهد الربوبیه را ببینید. کلمات بزرگان را نگاه کنید عالم وجود ما را به عالم تکوین تشبیه کرده اند. خداوند متعال آنچه در مورد گرات عالم نقل کرده را در وجود یک انسان آفریده است. بعد می گویند یکی از چیزهایی که خداوند قرار داده این چشم است. چشم مثل چشمه سار است. همانطور که خدا در روی زمین چشمه سار را قرار داده و باعث حیات و زندگی است چشمه چشم هم مرکز آب دادن است. آب از چشم بیاید دل را زنده می کند. اشک چشم که جاری شود باعث زنده ماندن دل می شود همچنان که آب راه بیفتد زمین خشک را سرسبز می کند اشک چشم هم که جاری بشود دل مرده را سبز می کند.

اما متأسفانه این چشم ها خشک شده اند. کدام چشم است که شب گریه می کند؟ خوش به حال کسی که در دل شب اشکی می ریزد و به حال خود گریه می کند شما عزیزان که در مجلس هستید هر کدامتان که این نعمت را دارید خوشا به حالتان اگر چشم هایتان واقعاً چشمی است که از آن اشک سرازیر می شود خیلی ارزش دارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یکی از علامت های شقاوت خشکی چشم است. بین اگر چشمت خشک شده است دنبال این باش که خودت را اصلاح کنی .

«وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ» مورد دوم می فرماید: اگر دل سنگین شود علامت شقاوت و بدبختی است. بعضی ها خیلی دل نازک هستند دل نازکی خیلی خوب است. بعضی ها سنگ دل هستند. هیچ چیز در دلشان اثر نمی کند. عاطفه و احساسات ندارند و دلشان نمی سوزد. امام (علیه السلام) می فرماید: فلان معامله را انجام نده چرا که قساوت قلب می آورد مثلاً کفن فروشی کراهت دارد این کار را نکنید، قساوت

قلب می آورد. کسی که قصابی کردن را به عنوان حرفه و شغل خود انتخاب کند کار خوبی نمیکند چون کار سنگینی است قساوت قلب می آورد. ببینید ائمه علیهم السلام ما تا کجا نسبت به ما محبت و دلسوزی می کنند. قساوت قلب خیلی بد چیزی است. «ثُمَّ قَسَّتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (1) خداوند در قرآن می فرماید: دل هایشان سنگ است بلکه سخت تر از سنگ است، چرا؟ برای اینکه می بینیم سنگ ها را می شکافند و از آن ها آب جاری می شود اما هیچ کاری با دل بعضی از انسان ها نمی شود کرد.

«وَبُعِدُ الْأَمَلُ» سومین علامت شقاوت آرزوی دراز داشتن است. من جوانم من در زندگی کاری نکردم آرزوها دارم باید کارهایی بکنم، عزیز من مگر از خدا قباله داری که اینقدر می گوئی اول عمرم است اول زندگیم است، آرزوها دارم؟ چقدر افرادی بودند که اول زندگی از دست رفتند این حرف ها یعنی چه؟ اختیار آن دست من و تو نیست و فقط دست خدا است و ما کاره ای نیستیم «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» (2) خدا می فرماید: هیچکس جز به فرمان خدا نخواهد مرد که اجل هر کس در لوح قضای الهی به وقت معین ثبت شده است. عزیز من، همه چیز دست خودم است دست شما نیست. من برای هر کسی یک سرنوشتی را نوشته ام، منظور این واقعیت است که خدا چیزی را در اختیار ما نگذاشته است

«وَحُبُّ الْبَقَاءِ» آخرین علامت شقاوت این است که چون دنیا را دوست دارد می خواهد در دنیا بماند. محبت دنیا شقاوت و بدبختی می آورد. خدا شهید ثانی را رحمت کند. ایشان کتابی نوشته است که خیلی کتاب خوبی است. ای کاش

ص: 138

1- سوره مبارکه بقره آیه 74.

2- سوره مبارکه آل عمران، آیه 145.

طلبه های حوزه برونند این کتاب را مطالعه کنند نام کتاب ایشان «منیة المرید فی آداب المفید و المستفید» است یعنی شاگرد در مقابل استاد چگونه رفتار کند، چطور بنشیند چطور حرف بزند چطور سخن بگوید استاد هم در مقابل شاگرد چطور باشد چقدر این بزرگان و شخصیت ها موفق بودند این قصه را در این کتاب نقل کرده اند. واقعاً عجیب است قصه ای در مورد حضرت موسی (علیه السلام) که شاگردی داشت که همنشین با ایشان بود هر روز می آمد پای کلمات این پیامبر خدا می نشست و شاگردی می کرد. آنقدر با حضرت موسی (علیه السلام) نشست تا ملا شد یک عالم حسایی شد.

روزی به موسی (علیه السلام) گفت: یا موسی دلم می خواهد برای دیدن فامیل ها و بستگان سری به شهر خودم بزنم. حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: برو اما مواظب باش و بترس از اینکه به آنجا که می روی یک موقع چشمت مال دنیا را نگیرد. تو ملا شدی و خدا به تو علم داده است مبادا خدای ناخواسته دنبال دنیا بروی و چشمت به دنیا بیفتد. گفت: یا موسی من درس خوانده ام ملا شده ام، من چنین کاری بکنم؟ ابداً. آقا فرمود اگر اینطوری است برو.

شاگرد رفت. حضرت موسی (علیه السلام) دید یک ماه دو ماه، سه ماه شد و نیامد، چطور شد برنگشت؟ حضرت موسی (علیه السلام) احوال او را جو یا شد و به هر کس می رسید می پرسید که فلانی را ندیدید؟ معلوم میشود حضرت موسی (علیه السلام) هم نمی دانست که فامیل های او کجا هستند. همه گفتند: نه ما از ایشان خبر نداریم. وقتی دید دستش از همه جا کوتاه شده است از جبرئیل (علیه السلام) پرسید: این بنده خدایی که اینجا پیش من بود و شاگرد من بود و ملا و فاضل شد کجا است؟ حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: پشت در خانه ات است. موسی (علیه السلام) گفت: پشت در خانه من؟ جبرئیل (علیه السلام) گفت: بله پشت در خانه شما است. برو و نگاه کن بین بوزینه شده است.

حضرت موسی (علیه السلام) حرکت کرد آمد و دید که ای وای یک میمون با قلاده ای به گردنش دم در خانه اش می باشد. لا اله الا الله، حضرت موسی (علیه السلام) تا چشمش به این بنده خدا افتاد که اینطور شده لرزش گرفت. این چیست که می بینم؟ از حال این میمون منقلب شد. بلافاصله برگشت و به مصلاهی خود رفت. سر نماز گفت: خدای من چه شد که این بنده خدا به حال میمون درآمد؟ خدایا از تو می خواهم که این شاگرد من را به حالت اول برگردانی از تو خواهش مندم، از تو تقاضا می کنم که شاگرد من را به حال اول برگردان.

پیغام آمد: یا موسی از من نخواه که هرگز این دعای تو مستجاب نخواهد شد. لا اله الا الله ای موسی از من این حرف را نخواه که هر چه هم از من بخواهی مستجاب نمی کنم آنگاه پروردگار عالم دلیلش را برای موسی گفت: برای اینکه من علم خودم را که بزرگ ترین و بهترین سرمایه بود به او دادم، او علم من را زمین گذاشت و دنبال دنیا پرستی رفت.

در این روایت خدا می فرماید من علم خودم را به او داده بودم. قدر علم مرا ندانست. من را رها کرد و دنبال دنیا پرستی و دنیا داری رفت.

علی بن حمزه می گوید: من آمدم دیدم که موسی بن جعفر (علیه السلام) بیل در دستش گرفته و روی زمین کار می کند و خورشید آنچنان حضرت (علیه السلام) را فرا گرفته که از پاهای ایشان هم عرق می ریزد. گفتم که آقا جان یابن رسول الله، چرا شما دارید کار می کنید؟ این همه غلامان هستند اینها انجام بدهند. حضرت (علیه السلام) فرمود: ای علی بن حمزه بهتر از من نیز کار کردند. این که فقط کار من نیست. امیر المؤمنین (علیه السلام) هم کار می کرد. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کار می کرد چرا من کار نکنم؟

به نظر من موسی بن جعفر (علیه السلام) توجه به این داشت که به علی بن حمزه فرمود: چه حقی دارید که برای خودتان بیش از اندازه از بیت المال برمی دارید؟ شما

بیش از اندازه نباید از بیت المال بردارید مگر به اندازه ای که فقرتان رفع شود. شما چه حقی دارید که خودتان را جلوتر از دیگران می اندازید؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بیت المال است پس به اندازه نیازتان بردارید اگر اضافه است بردارید.

من به همه نماینده هایم که اجازه نامه اخذ وجوهات را دارند گفته ام که نسبت به وجوهات امانت دار باشید. خدا می داند من به آقایانی که اجازه نامه دارند گفته ام هر برادری که نماینده من می شود اگر نیاز ندارد، بردارد. من خودم ابدأ استفاده نمی کنم. حالا بعضی ها که از جهت معیشت در تنگنا هستند و اگر واقعاً نیاز دارند استفاده کنند اشکال ندارد. ان شاء الله خود شما آقای شادی، ملا شادی، مرجع شادی فکر نکنی اگر برای وجوهات آوردند باید بنشیننی و بخوری و زندگی چنان و فرش چنان و تخت فلان و میز فلان و خانه فلان و ماشین فلان تشکیل دهی و در رفاه کامل باشی تو را به خدا ببین جامعه از ما چه انتظاری دارد. ما رهبر هستیم ما امام جماعت و جامعه مردم هستیم، اگر مردم وضع کذائی یک آقای روحانی را ببینند چه می گویند؟ روایت را ببینید حضرت (علیه السلام) فرمود: علی بن حمزه مواظب باش این بیت المال است بیش از حد نیاز بردار مال فقراء را حبس نکن که فردای قیامت باید بایستی و جواب دهی.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام من و شما را به راه راست و به آنچه خودش می خواهد هدایت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْعَبْتَّ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنَّ فِي الصَّدَقَةِ، وَإِثْيَانَ

الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالضَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ» (1)

دستوراتی که وجود مبارک پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند، حقیقتاً دستورات جامعی هستند و در آن خیر دنیا و آخرت هر دو جمع است. واقعاً اگر انسان طبق فرمایشات آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عمل کند، نه تنها در آخرت نتیجه و اجر خود را می گیرد بلکه در این دنیا هم سعادت مند می شود. دستوراتی که حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرموده اند به درد زندگی ما می خورد که در زندگی چه کاری هائی انجام دهیم و یا چه کاری هائی را انجام ندهیم و اینکه کارهائی که

انجام می دهیم چه اثرات و پیامدهائی بر انسان و زندگی او دارد حتی در بعضی موارد حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) دلیل نهی آن کارها را بیان فرموده اند که ما یک مقدار زودتر باور کنیم و بیشتر سر تسلیم فرو بیاوریم. خوشا به حال کسی که این فرمایشات و دستورات را جامه عمل بپوشاند.

ص: 142

در این روایتی که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم یک سلسله اموری را حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرموده اند از نظر دنیا و آخرت، جامع است. گرچه در روایت به کراهت تعبیر شده است اما این کراهت که در روایت آمده طبق آنچه که آقایان بزرگان می‌فرمایند همه جا به معنای کراهت اصطلاحی نیست. کراهت که در بعضی جاها آمده است یک معنای جامعی دارد یعنی کاری که خدا دوست ندارد و نباید انجام بگیرد.

توضیح مطلب این است که گاهی خدا دوست ندارد عملی انجام گیرد و مکروه است یعنی حرمت دارد و لذا کراهت به صورت حرمت است یعنی خداوند دوست ندارد و برای انجام آن عقوبت در نظر می‌گیرد پس حرام است و در صورت انجام دادنش عقوبت نیز دارد اما یک موقع کراهتی که آمده در حدی نیست که مستلزم عقوبت باشد و فقط آثار سوء بر انسان دارد. در این صورت، به معنای حرام بودن نیست؛ فلذا این عبارات گاهی در بعضی موارد کراهت حرام

است و در بعضی بخشها کراهت متعارف است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْعَبْتَّ فِي الصَّلَاةِ» خدا برای امت من، بازی کردن در نماز را بد دانسته است. چقدر زشت است که انسان هنگام عبادت مشغول بازی شود. بعضی‌ها در حال نماز توجه ندارند یا با سر و صورتشان یا با ریششان دائماً بازی می‌کنند و یا بدنشان را می‌خارانند و حرکت‌هایی انجام می‌دهند که نشان می‌دهد هیچ توجهی به نماز ندارند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید وقتی برای نماز

می ایستید مثل چوب خشک شده، باشید کسی که در نماز بازی می کند در مقابل حضرت باری تعالی عمل بسیار زشتی انجام داده است.

«وَالْمَنْ فِي الصَّدَقَةِ» اگر خدمتی به کسی کردی دیگر منت نگذار خدا نکند بعضی ها به کسی کمک کنند. مدام در همه جا به رخ او می کشند «بله، این من بودم که فلان جا به تو کمک کردم اگر من نبودم چنین و چنان می شدی».

آقای محترم تو برای چه این کار را کردی؟ اگر این کار را برای رضای خدا کرده ای حتماً مزدش را از خدا می گیری چرا اینقدر منت می گذاری؟ این حرف ها را نزن که اجر و مزدت در پیشگاه خدا از بین می رود. پس عزیزان، مواظب باشید اگر خدمتی به هم می کنید و یا لطفی به هم دارید کاری نکنید که با منت گذاری و به رخ کشیدن آن را به هدر دهید.

«لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى» (1) قرآن چقدر زیبا فرموده که صدقات و خدمات خودتان را با منت گذاری و اذیت و آزار از بین نبرید. بعضی ها مبتلا به منت گذاری هستند خاصیت این مرض طوری است که انسان را بیچاره می کند. طرف زحمت می کشد بار کسی را به دوش می گیرد رنج می کشد بعد یک دفعه همه را هدر می دهد. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بترسید از اینکه آتشی بفرستید که تمام اعمالتان را هدر بدهد آتش نفرستید که این همه زحمتی را که کشیده اید و ساختمان آخرت خود را زینت، کردید درختکاری کرده اید و با اعمالتان باغستان درست کرده اید با ذکرتان آخرت خود را آباد کرده اید حالا آن را با یک حرکت به باد دهید و همه خدماتتان را نابود کنید و بسوزانید.

ص: 144

«وَإِيَّانَ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا» خدا بدش می آید از اینکه انسان با حالت جنابت وارد مسجد شود. برخی از موارد ورود به مسجد حرمت دارد مثلاً آنجا که بخواهد در مسجد مکث کند یعنی کلاً حرام است. اگر در مسجد النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا مسجد الحرام باشد ورود و عبور کردنش هم کلاً حرام است.

در اینجا که عرض کردم کراهت مطلق دارد برای این است که نوع جنابت را مشخص نکرده اند که با چه جنابتی نباید وارد شود؟ بزرگوارانی که اهل معنا مکاشفه و حقیقت هستند می گویند: ممکن است منظور از جنابت جنابت ظاهری نباشد بلکه، مراد جنابت باطنی باشد که اگر این باشد وای به حالمان جنابت باطنی چیست؟ مگر نگفتند دنیا مثل زن زیبا است. مگر نگفتند دنیا مثل مسأله زناشویی است که اگر کسی دنیا را در بغل گرفته و دنبال زر و زیور دنیا برود، دارای جنابت است. کسی که همیشه با دنیا عشق بازی می کند با این جنابت چرا باید وارد مسجد شود؟ مسجد خدا جای افرادی است که خودشان را از تمام زر و زیور دنیا پاک کرده اند مسجد جای انسان های خدایی است. آنهایی که توجه به پروردگار عالم دارند.

می

نقل می کنند از مرحوم شیخ انصاری رحمه الله که وضعی مالی خوبی نداشت. خیلی خانه اش ساده بود. رختخواب هایش بدون روپوش در گوشه اتاقی که مهمان آمد و می رفت چیده شده بود این مسأله برای خانم ها خیلی ناراحت کننده است که مثلاً ببینند رختخواب به آن شکل در گوشه اتاق جمع شده است بدون اینکه جا رختخوابی یا روپوشی داشته باشد روزی همسر بزرگوار شیخ به ایشان گفت که این رختخواب ها این طوری در گوشه اتاق ریخته شده و خیلی زشت

است اجازه دهید یک چادر یا روپوشی تهیه کنم و روی آنها بیندازم تا پیدا نباشند. مرحوم شیخ رحمه الله فرمود: اگر تمام سهمیه فقراء نجف را تقسیم کنم فکر نمی کنم این مقدار هم به من برسد که بتوانیم با آن چیزی بخریم. فعلاً باید همینطور سر کنیم و روزگار بگذرانیم.

آن زمان مرحوم شیخ انصاری رحمه الله برای خرید گوشت به همسرش فقط به اندازه خریدن سه سیر گوشت پول می داد. مدتی گذشت تا اینکه روزی وارد خانه که شد، دید روپوشی روی رختخواب ها کشیده شده است تعجب کرد با خودش گفت: من که پول نداده بودم این روپوش از کجا آمده است؟ همسرش را صدا زد و گفت: خانم این روپوش رختخواب ها از کجا آمده است؟ من که پولی برای

خریدنش نداده بودم. همسرش گفت: حقیقتش این است من دیدم که شما برای خرید رو رختخوابی محبتی نمی کنید و می گوید که پول ندارم و بیت المال است ناچار شدم از پولی که مرحمت می کردید برای خریدن سه سیر گوشت قدری صرفه جوئی کنم و گاهی روزها دو سیر و نیم می خریدم و نیم سیر کمتر می گرفتم و پول آن را کم کم جمع کردم و این روپوش را برای رختخواب ها که آبرویمان حفظ شود. شیخ هم گفت: خیلی خوب پس معلوم شد که همان دو سیر و نیم گوشت برای ما بس است و از آن روز به بعد، شیخ رحمه الله پول به اندازه خریدن دو سیر و نیم گوشت می داد.

شما را به خدا نگاه کنید. این داستان ها چه معنایی را می رساند؟ آیا می شود خودمان را با این بزرگان مقایسه کنیم؟ اینها با این کارهایشان به مقام قرب الهی رسیدند؛ چون دنیا برای آن ها به قدر بال پشه ای ارزش نداشت. واقعاً از دنیا فقط به اندازه ای که

چیزی بخورند تا نمی رند استفاده می کردند. اینها معرفت پیدا کرده بودند که این دنیا هیچ است و لکن تفهیم این مطلب به خانواده ها خیلی سنگین است با این وضع روزگار شما اگر هم بخواهید نمی توانید خانواده هایتان را به این معنا راضی کنید. اگر واقعاً مسأله را تفهیم نکرده باشید در بعضی از موارد ممکن است منجر به فاصله در بین خانواده ها و از هم پاشیده شدن زندگی ها شود.

الان می بینیم بعضی از خانمها تلفنهایی در رابطه با این مسأله می کنند که حاج آقا فلانی این طوری است به ما خیلی سخت می گیرد معلوم میشود که اگر ادامه بدهید ممکن است منجر به مسائل جدی شود چرا؟ از بس که شرایط محیطی سخت شده و مردم را از حالت طبیعی بیرون کرده اند. جامعه چنان فشار می آورد که همه اعصاب ها به هم ریخته حرکت ها ناپسند شده و اگر تفهیم درستی هم نشود زندگی نمی توان کرد خوشا به حال کسانی که محیط با آن ها مساعدت دارد البته تنها محیط نیست، خودشان هم لایق بودند و گرنه در نجف اشرف همه که مثل شیخ رحمه الله نبودند. در همان نجف هم کسانی بودند که خیلی خوشگذرانی می کردند. در اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یکی از چیزهایی که کراهت دارد عبارت از این است که با جنابت وارد مسجدها نشوید و پاک باشید.

«وَالصَّحَابَةُ بَيْنَ الْقُبُورِ» به قبرستان که می روید بگو و بخند نکنید بسیار بد است. روایت دارد یکی از جاهایی که برای انسان فشار قبر می آورد این است که در قبرستان صحبت و خنده کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کسانی که در قبرستان می خندند و با هم اختلاط می کنند این افراد فکر فشار قبرشان باشند. قبرستان جای عبرت

است انسان باید ببیند و فکر کند که چه کسانی بودند و الان به زیر خاک رفتند. انسان باید یک مقداری تأمل کند که روزی خود من و شما هم به اینجا می رویم. امام جعفر صادق (علیه السلام) به ابی‌صالح فرمود: ای ابی‌صالح وقتی جنازه ای را بر دوش می گیری خیال کن خودت هستی که می برند. وقتی جنازه را به غسلخانه بردند و غسل دادند فکر کن که تو جای او هستی که در حال غسل دادنت هستند. تو هستی که گفت می کنند بعد حضرت فرمود ای ابی‌صالح، خیال کن تو را در قبر گذاشتند و خاک بر سر تو ریختند. همه رفتند و تو را در آن قبر تاریک تنها گذاشتند که یک مرتبه صدای ناله ات بلند می شود که خدایا مرا برگردان شاید کار شایسته بکنم و الان خدا دعایت را مستجاب کرده و برگشته ای. ببینید حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) تشبیه زیبایی کرده است. فرمود: خدا دعایت را مستجاب کرد حال که از قبر برگشتی دیگر خودت را آلوده نکن. به سراغ گناه نرو و عوض شو. اگر ما به این صورت به قبرستان برویم، چقدر خوب است.

خدا رحمت کند مرحوم حاج انصاری واعظ رحمه الله را من پای منبرشان بودم که ایشان می فرمود: آقایان قمی به قبرستان حاج شیخ رحمه الله که می روید کارتان این نباشد که فاتحه بخوانید و برگردید. می فرمود: قبرستان که می روید مدتی بایستید. فکر کنید که چه کسانی بودند و رفتند و کجا هستند؟ اصلاً اگر نخواستید فاتحه هم نخوانید بلکه بیشتر فکر کنید به حالات اموات و اینکه روزی هم ما باید به آنجا برویم و در میان قبر بخواییم. معلوم می شود این که گفته شده عصر پنجشنبه قبل از غروب آفتاب به قبرستان بروید و یاد اموات کنید این رفتن ما فقط یاد

اموات کردن نیست و این تفکر باید یک قسمت از کارمان باشد قسمت مهمش این باشد که یاد خودمان باشیم که ما را کجا می برند و منزلگاه ما کجا است؟

فردی نقل میکرد به خدمت محمد بن عثمان رحمه الله که از نایبان خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که خیلی مرد بزرگ و والایی بود رفتیم و دیدم یک لوح سنگ بزرگی در خانه اش است. نگاه کردم دیدم که نام چهارده معصوم هم روی آن نوشته شده و در وسطش آیات قرآنی حک شده است. تعجب کردم و از محمد بن عثمان پرسیدم: این لوح چیست؟ محمد بن عثمان گفت: این لوح را برای قبرم درست کرده ام. اگر دوست داری بلند شو برویم قبرم را به تو نشان بدهم. رفتند و محمد بن عثمان قبرش را به آن فرد نشان داد. بعد گفت: امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به من خبر داده که محمد بن عثمان تو بیشتر از شش ماه دیگر زنده نمی مانی کارهایت را انجام بده و آماده باش و من هم قبرم را کنده و آماده اش کردم و هر روز به آن سر می زنم.

این چه روحیه ای است که به انسان خبر میدهند که بیشتر از چند ماه دیگر زنده نیستی؟ این بزرگان که بودند و ما که هستیم؟ خیلی بین ما و آنها فاصله است. خواهش من این است که عزیزان مقداری خودمان را اصلاح کنیم با اصلاح شدن ما، جامعه هم خود به خود اصلاح می شود چرا؟ چون جدم پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مردم اصلاح نمی شوند مگر اینکه خواص اصلاح بشوند. عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، خواص امت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: علما و اُمرا یعنی اگر این دو دسته اصلاح بشوند مردم و جامعه هم اصلاح می شود و اگر این دو دسته خدای ناکرده فاسد شوند مردم و جامعه نیز فاسد خواهد شد.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام هم من و هم شما عزیزان را در راه خودش اصلاح بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ لَا صِدِّيقَ لِنَمَامٍ، وَلَا أَمَانَةَ لِيُحِيلَ، وَلَا وَقَاءَ لِشَحِيحٍ» (1)

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، لَا صِدِّيقَ لِنَمَامٍ» انسان تمام هیچ گاه دوستی برای خود ندارد چون نام، سخن چینی می کند و می خواهد بین دو نفر را به هم بزند در صدد این است که کلامی را از انسان بگیرد و به دیگری بدهد و از دیگری بگیرد به انسان بدهد. همیشه در حال اضطراب و نگرانی است که مبادا بفهمند که چه کسی این کار را کرده است فلذا هیچکسی رقیبش نمی شود چون می دانند آدمی است که می خواهد بین افراد را به هم بزند .

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحابش فرمود: «أَلَا أَنْتِبُّكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الْمَشَاوُونَ بِالتَّمِيمَةِ الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْيَةِ» (2) آیا بگویم که در میان شما کدام افراد بدتر هستند؟ آنها می گفتند: بله ای رسول الله، قال: المشاؤون بالتيممة المفرقون خواهند بین دوستان را به هم بزنند این ها بدترین مخلوق خدا هستند واقعیت هم اینگونه است. تمام بین دوستان را به هم میزند دشمنی را در بین اهل صاف ایجاد می کند.

ص: 151

1- وصايا الرسول لزوج البتول، ص 144.

2- کافی، ج 4، ص 108.

اهل صاف یعنی کسانی که صفا دارند و با هم صمیمی و دوست هستند اما تمام می آید و بین آنها دشمنی می اندازد و موجب خونریزی در بین مردم میشود چه بسا خانه هایی که با تمامی از بین می رود به وسیله تمامی چقدر آبروی مردم ریخته میشود آدم تمام بدترین کسی است که پاهایش را روی زمین می گذارد. حضرت صادق (علیه السلام) در روایتی می فرماید «تَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (1) سه دسته هستند که وارد بهشت نمی شوند «السَّامِلُ لِلدَّمِ» آدم خونریز. «وَشَارِبُ الْخَمْرِ» کسی که شراب خوار است که خدا او را هم به بهشت راه نمی دهد. «وَمَسَاءٌ بِالتَّمِيمَةِ» سومین مورد کسی است که در حال تمامی کردن است. از اینجا بدست می آوریم که مسأله تمامی چقدر صفت پستی است.

«وَلَا أَمَانَةٌ لِيَخِيلَ» علی جان آدم بخیل امانت دار نیست. کسی که صفت بخل دارد حاضر نیست واجبات خدا را رد کند. حقوق خدا را نمی دهد خمس و زکات را نمی دهد مال شما را نمی دهد آیا بخیل می تواند امانت دار باشد؟ اگر امانت دار باشد باید حقوق واجبه خدا را بدهد. مگر احکام الله واجب خدا، امانت نیست؟ کسانی که علنی زکات و خمس می خورند امانت خدا را می خورند چون خدا این مال را دست ما گذاشته و فرموده است که این مال را بگیر و به دست خودت بده حالا بنده بیایم امتناع کنم و بگویم: نخیر، من چه خمسی بدهم چه زکاتی، بدهم این حرف درست نیست این زکات و خمس از اموال تو نیست برای فقرا و سادات و بیچارگان است این اموال امانت در دست تو است؛ پس آدم بخیل امانت دار نیست. اگر پول به امانت به دستش بدهید دلش نمی خواهد به شما پس بدهد ان شاء الله سعی کنیم که ما جزو این گروه قرار نگیریم بخل نورزیم و مال خدا را بدهیم.

ص: 152

«وَلَا وَفَاءَ لِشَّحِيحٍ شَحِيحٍ بِبَخِيلٍ» که در عبارت بالا آمده است فرق دارد. شحیح انسان بخیلی است که حریص هم هست بخیل کسی است که مال را نمی دهد و رد نمی کند اما شحیح کسی است که نه تنها مال را نمی دهد و حاضر نیست که به کسی خیری برساند و خدمتی کند بلکه منع از خیر می کند و معروف را انجام نمی دهد. معلوم میشود صفت شحیح بالاتر از بخیل است.

روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حال عبور بودند که دیدند دو نفر با هم صحبت می کنند. یک نفر از آنها گفت عذر شحیح پذیرفته تر است تا ظالم و ظالم بدتر از شحیح است. تا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این حرف را شنید فرمود: دروغ گفتی. فرمود: ظالم چه بسا توبه و استغفار می کند و آن ظلمی که در حق دیگری کرده را ادا می کند اما میدانی شحیح چه کاره است؟ شحیح صله رحم نمی کند نفقه نمیدهد، مهمان دعوت نمی کند هیچ وقت نفقه در راه خدا نمی دهد هیچ وقت به فامیالش کمک نمی کند؛ بعد فرمود: خدا بهشت را بر شحیح حرام کرده است حالا تو داری می گویی که شحیح کارش راحت تر است اشتباه کردی گاهی عقل ما نمی رسد. بعضی چیزها به ذهن ما می آید اما باید در خانه اهل بیت علیهم السلام رفت و استفاده کرد، ان شاء الله.

برادران، عزیز مراقب باشید که مبادا خدای ناخواسته در بعضی جاها دارای این صفت های بد شوید منع خیر نکنید اگر کسی میخواهد به دیگری خدمتی کند، محبتی کند مبادا که منع خیر کنید و بگویید وضع فلانی خوب است، ظاهرش را نگاه نکن خودش را به بیچارگی میزند گاهی امکان دارد ما هم جزو شحیح شویم. البته استثنایی هم وجود دارد یک وقت ممکن است شما را مورد استشاره قرار دهند و از شما مشورت بخواهند در اینجا مستشار و معتمد است که مجبور حقیقت را بگوید اگر از شما سؤال کردند می توانی بگویی که من به این صورت می دانم حالا خودتان هر طور صلاح می دانید اما اگر ما همینطور بدون اینکه از ما سؤالی در مورد شخصی کنند بگوییم پول را به چه کسی می خواهی بدهی؟ برای چه می خواهی بدهی؟ این صفات در اسلام خیلی ملامت شده است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) چند سبب گرفتند و مقداری خرما در آن گذاشتند که به منزل بنده خدایی بفرستند. یکی از دوستان آقا آنجا بود. به ایشان گفت: یا علی، این سبدها را برای چه می خواهی؟ فرمود میخواهم به فلانی بدهم. آن فرد تا اسم شخص را شنید گفت: او نیازی ندارد. دو نفر هستند. این همه خرما را می خواهید به آنها بدهید؟ گفت و گفت و حضرت (علیه السلام) فقط گوش کرد بعد از اینکه حرفش را تمام کرد حضرت علی (علیه السلام) سرش را بلند کرد و فرمود خدا امثال تو را در شیعیان ما زیاد نکند. بنده می خواهم خیرات بدهم تو دلت می سوزد؟

بنده چندین نفر را دیدم که از این راه نان عده ای از طلبه ها را قطع کردند. خیلی من اوقاتم تلخ شد. در یک جلسه ای به یکی از آن ها گفتم: این چه کاری بود که تو کردی؟ این همه نان خور را از نان خوردن انداختی مگر به شما مربوط بود؟ فقط برای خودت لعنت درست کردی. چقدر خانواده ها که تو را نفرین می کنند. اینها واقعیت هایی است که باید مواظب باشید مخصوصاً ما اهل علم اگر به یک محلی یا مسجدی می روید نباید نان مردم را قطع کنید مگر در موارد خاص که آن مسأله جدایی است.

روزی شخصی به شهید مدرس رحمه الله که آن موقع نماینده مجلس بود اصرار می کرد که آقای مدرس تو را به خدا مرا فرماندار فلان جا کن شهید مدرس خیلی بهانه آورد و زیر بار نمی رفت. آن شخص آقا را قسم داد و رها نکرد. در آخر شهید مدرس نامه ای به وزیر کشور نوشت که جناب وزیر محبتی کنید و یکی از گردنه ها را به دست حامل نامه بدهید. این شخصی است که هم مزاحم من است و هم همکار تو یعنی تو هم یکی از افراد سر گردنه هستی.

بنابراین یک موقع از باب خیر خواهی می خواهد شخص به کاری نرسد که اگر این نیت باشد خیلی خوب است و الا انسان اگر مانع رسیدن خیر به مردم شود این صفت صفت شحیح است .

ان شاء الله مراقبت کنیم که این صفت های بد را نداشته باشیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لَا كَثْرَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا مَالٌ أَرْبَحُ مِنَ الْحِلْمِ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«لَا كَثْرَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ» هیچ گنجی بالاتر از علم نیست که مثل علم برای انسان نفع داشته باشد. «کنز» در لغت به معنای مالی است که انسان برای ذخیره نگه می دارد و برای روز مبادا دفتش می کند یعنی ارزشش در حدی است که آن را برای روز مبادا نگه می دارند که به دردشان بخورد حاضر نیستند که آن را صرف چیزی کنند از بس که دارای ارزش است دارای قیمت است. اینجا هم حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می خواهد بگوید که چیزی بهتر از علم وجود ندارد که ارزش دار باشد و نفعش عاید انسان شود.

علم به قدری مهم است که نفعش خیلی به صاحبش بر می گردد. علم شخص عالم همیشه اوقات تر و تازه است هیچ وقت فرسوده و در مانده نمی شود. علم، او را در تمام شرایط زندگی نجات میدهد و موجب نفع است. حالا چه نفع دنیوی باشد که خدا از برکت داشتن آن علم به او می رساند و چه نفع اخروی که جای خودش است چرا که نفع اخروی همان نفعی است که خدا می خواهد به انسان بدهد.

ص: 155

در نفع دنیوی ممکن است خیلی ها علم شما را تشخیص ندهند و گاهی هم پیش آمده است که شخص عالم و ملاً دارای شخصیت علمی بالایی بوده ولی در دنیا مجهول و مظلوم واقع شده و در حقتش ظلم شده است. البته آن علم، باز هم برای او گنج است اما مردم گاهی وظیفه ای را که باید در مقابل آن عالم داشته باشند انجام نمی دهند و کوتاهی می کنند ولی نسبت به آخرت این معنا راه ندارد؛ فلذا آقا می فرماید که علم بهترین و نافع ترین گنج است یعنی آنقدر علم اهمیت دارد که به مال دنیا و سرمایه و طلا و نقره و جواهرات که ما آنها را گنج می دانیم این نام را اطلاق نمی کنند تا اسمی از گنج می آید ذهن ما بلافاصله به سراغ همین مال های دنیایی می رود اما هیچ وقت علم در ذهن ما گنج نیست .

آقایان اهل علم بدانید چیزی بهتر از گنج دنیا در دستتان است اما به شرط ها و شروط ها که واقعا درس بخوانید و تحصیل علم کنید خدا در قرآن از علم به گنج تعبیر کرده است راوی نقل می کند: حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مورد آیه «وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا» (1) که حضرت موسی و خضر (علیه السلام) می خواستند آن دیوار را بر روی آن بچینند، فرمود در زیر آن دیوار ورقه ای بود که در آن این جمله نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيَّقَنَ بِالْمَوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ» (2) تعجب می کنم از کسی که می داند مرگ در پیش دارد و باید بمیرد او چگونه خوشحالی و شادمانی می کند «وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيَّقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ» تعجب می کنم از کسانی که می گویند ما یقین به قضا و قدر الهی داریم می گویند مطمئن به مقدرات خدا هستیم ولی غصه می خورند. اگر تو می دانی که مقدرات به دست یک شخص حکیم است که هیچ کاری را بی حکمت نمی کند پس چرا غصه

ص: 156

1- سوره مبارکه کهف، آیه 82.

2- بحار الأنوار، ج 67، ص 156.

می خوری؟ «وَعَجِبْتُ لِمَنْ رَأَى الدُّنْيَا وَتَقَلَّبَهَا بِأَهْلِهَا كَيْفَ يَرْكُنُ إِلَيْهَا» تعجب می کنم از مردم که این دنیا و زیر و رو شدن ها و حرکت های آن را می بینند که چه به سر مردم می آورد پس چگونه باز اعتماد به دنیا می کنند تو که می دانی دنیا این طوری است دیگر به آن اعتنا نکن.

جمله چهارم نوشته شده در آن ورقه این بود که «وَيُنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهِمَ حَيْهَ اللَّهِ فِي قَضَائِهِ وَلَا يَسْتَبْطِئُهُ فِي رِزْقِهِ» سزاوار است کسی که خدا به او عقل داده است خدا بابت قضائش تهمت نزند مثلاً نگوید خدایا چرا فلان حکم را در مورد من اجرا کردی؟ کسی که قبول دارد خدا همه کارهایش از روی حکمت است دیگر نباید خدا را به قضائش تهمت بزند که چرا روزی، من دیر به دستم رسید.

گنجی که زیر دیوار بود این چهار جمله بود که پایه های علم هستند. خداوند متعال از این برگه که روی آن این علوم نوشته شده بود تعبیر به گنج می کند و در حقیقت گنج واقعی این علوم هستند نه آنچه ما تصور می کنیم. این ها برای ما درس است. ما باید یاد بگیریم گنج اینها است ولی باورمان نمی آید. واقعیت این طوری است تو را به خدا اگر امروز پول زیادی گیر ما بیاید یک نفر صندوق پر از پول به ما بدهد بیشتر خوشحال می شویم تا اینکه یک مسأله یاد بگیریم؟

ما هنوز قدر علم را نمی دانیم. نمی دانیم علم چقدر ارزش دارد. ممکن است صد هزار تومان یا دویست هزار تومان یا یک میلیون هم به شما بدهند که زود بر اثر حادثه ای از دست می رود اما باز هم نفس انسان به خاطر بدست آوردن این مال خوشحالی و شادی اش بیشتر از علم است.

مرحوم حاج انصاری واعظ تعبیرات زیبایی می کرد می گفت: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهما السلام نیامدند که به ما بگویند دین چیست. آمدند که ما را بیاوراند که باور کنیم ما خدایی داریم.

الان ما چه تعداد از احادیث و روایات را باور کرده ایم؟ مشکل این است. خوش به حال هر کسی که باورش بیشتر باشد این باور داشتن خیلی کار می کند؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ گنجی بالاتر از علم نیست .

«وَلَا مَالَ أَزْبَحُ مِنَ الْحِلْمِ» چه مالی بهتر از حلم است؟ حلم عبارت است از آن که و انسان جلوی غضبش را بگیرد و عصبانی نشود گاهی یک غضب کردن چقدر برای انسان دردسر دارد گاهی بعضی ها عصبانی می شوند می زنند و بنده خدایی را می کشند و یا زخمی می کنند که یک دیه آنچنانی به گردنشان می آید، به او می گویند که چرا چنین کردی؟ می گوید عصبانی شدم. این است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید هیچ مالی بهتر از حلم نیست.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خِيَارُ أُمَّتِي عُلَمَاؤُهَا وَخِيَارُ عُلَمَائِهَا حُلَمَاءُهَا» (1) بهترین امت من علما هستند و بهترین علما کسانی هستند که حلمشان بیشتر باشد خوشا سعادتشان عالم بردبار باشید. عالم تند مزاج و عصبانی نمی تواند کاری کند. علمایی که عصبانی مزاج هستند خیلی نمی شود به آنها اعتماد کرد. ملا هستند اما زود عصبانی می شوند .

عزیزان شما را به خدا بیایید هم علم را بدست بیاورید هم ان شاء الله حلم را آقا فرمود علم را یاد بگیرید و آن را به حلم زینت بدهید.

طلبه ها طوری باشید که وقتی راه می روید مردم خوششان بیاید. یکی از اساتید بزرگ ما می گفت طلبه زشت است که در کوچه بدود وقار طلبگی از دست می رود. امیدوارم خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به ما توفیق عمل و بندگی و خدمت بیش از این مرحمت بفرماید .

ص: 158

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَا مِنَ الْعَافِيَةِ وَلَا زَفِيقَ أَزِينُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا رَسُولَ أَعْدَلُ مِنَ الْحَقِّ» (1)

در ادامه حدیث قبل از وصیت های وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شده است که فرمودند :

«وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَا مِنَ الْعَافِيَةِ» هیچ معیشت و زندگی گوارتر از عافیت نیست. اگر انسان عافیت و سلامتی داشته باشد و بلا نداشته باشد خیلی آن زندگی برایش گوارا است. در روایتی پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: «نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ» (2) دو نعمت است که همیشه مورد کفران قرار میگیرد یعنی مردم حق این دو نعمت را ادا نمی کنند این دو تا کدامند؟ فرمود: «الْأَمْنُ» یکی امنیت است که باید قدر امنیت مملکت را بدانید. نگذارید که ناامنی پیش بیاید اگر حرکت ها و ناهنجاری هایی در مملکت می شود مقصر خودمان هستیم. خودمان داریم مملکت را خراب می کنیم.

ص: 159

1- وصایا الرسول لزوج البتول، ص 148.

2- بحار الأنوار، ج 78، ص 170.

خدا مرحوم امام را رحمت کند در اوایل انقلاب که مردم تعهد داشتند چقدر مملکت خوب بود اما الان نگاه میکنی پر است از بی بند و باری ها مشکل از خودمان است عده ای خیال می کنند که آزادی ترحم و لطف است این خیانت است نه لطف. مثل این است که بچه را رها کنی که آزاد باشد و هر کاری می خواهد انجام دهد. ممکن است این بچه خودش را از بین ببرد. ممکن است از پرتگاه بیافتد بچه که عقلش نمی رسد. خداوند متعال مسئولیت بچه را بر عهده پدر و مادر گذاشته است همینطور نیز مسئولیت مملکت را بر عهده مسئولین گذاشته است. نمی شود که بگویند آزاد باشید نتیجه آزادی این است الان از هر

گوشه یک خیانتی بلند میشود حتی در شهر مقدس قم.

گاهی می شنویم که فلان خیانت شده است لا اله الا الله در قم؟ آنها که عقلشان نمی رسد. نمی فهمند که اینجا چه شهری است. این چیزها که سرشان نمی شود. آنها فقط می خواهند آزاد باشند و هر جا بروند و هر کاری بکنند. ممکن است پول هم به آنها داده باشند که قم را خراب کنند آدم کثیف فقط پول میخواهد، عقلش که نمی رسد نعمت امنیت بزرگترین نعمت است.

نعمت دوم «وَالْعَافِيَةُ» که ما اصلاً قدر تندرستی را نمی دانیم. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند که می فرماید: «الْعَافِيَةُ نِعْمَةٌ خَفِيَّةٌ إِذَا أُوجِدَتْ نُسَيْتٌ وَإِذَا فُقِدَتْ ذُكِرَتْ» (1) نعمت عافیت یک نعمت پنهان است. مادامی که عافیت است فراموش میشود و اصلاً نمیدانیم که این سلامتی را داریم اما وقتی از دست داده شد تازه می فهمیم چه نعمتی را از دست داده ایم. قربان ائمه علیهما السلام بشوم چه واقعیت هایی را بیان کرده اند می گویم ای جوانی یادت بخیر ای سلامتی یادت

ص: 160

بخیر، پس چرا آن موقع که داشتی قدرش را نمی دانستی الان می گویی که یادش بخیر؟ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ زندگی گواراتر از سلامتی نیست.

خدایا، به حق محمد و آلش علیهما السلام این نعمت سلامتی را از ما نگیر نعمت امنیت را از ما نگیر.

«وَلَا رَفِيقَ أَزْرَيْنِ مِنَ الْعَقْلِ» علی جان هیچ رفیق و دوستی بهتر از عقل نیست. عقل زینت انسان است وقتی انسان لباس می پوشد زیبا می شود اما آدم عاقل همیشه با زینت و آرایش است. وقتی خوابیده وقتی که بیدار می شود همین که سر حال می شود حرف های عاقلانه میزند با آرایش و با زینت است.

روایت دارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «عُقُولُ النِّسَاءِ فِي جَمَالِهِنَّ وَجَمَالُ الرِّجَالِ فِي عُقُولِهِمْ» (1) عقل زن به جمالش است. زن همیشه به جمال و زیبایی خودش می بالد و عقلش در همین حد است اما مرد چطور؟ کدام مرد از همه زیباتر است؟ آن کسی که عقلش بالاتر است. در مرد به سراغ زیبایی و جمال نمی روند.

امام حسن عسگری (علیه السلام) می فرماید: «حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ وَحُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ» (2) زیبا بودن صورت جمال ظاهری است اما کسی که عقلش خیلی خوب است جمال باطنی دارد؛ پس اینجا هم حضرت (علیه السلام) می فرماید هیچ رفیق و دوستی زیبایی و خوبی عقل را ندارد.

«وَلَا رَسُولَ أَعْدَلُ مِنَ الْحَقِّ» علی جان هیچ رسولی هیچ پیام آوری عادل تر از حق نیست. حق پیام حقیقی را می رساند آقایان می گویند: رسول به معنای سفیر است یعنی ارتباط برقرار می کند و خبرها را می آورد و مشکلات را رفع می کند،

ص: 161

1- بحار الأنوار، ج 1، ص 82.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 377.

این را می گویند سفیر و رسول، رسول واسطه بین خلق و خالق است. چرا پیغمبر را رسول می گویند؟ چون واسطه و رسول خدا است سفیر خدا است. از طرف خدا برای ما آمده است پس در واقع پیغمبر آمده تا بین ما و خدا را آشتی دهد.

در روایتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) آن دسته ای را که منبر بروند و مردم را ناامید کنند نفرین کرد که رنگ بهشت را نخواهند دید مردم را از رحمت خدا ناامید نکنید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید من دوست دارم شخصی که مردم را بین دو حالت رجاء و خوف نگه بدارد. بنابراین هم از خدا بترسانید و هم اینکه ناامیدشان نکنید .

پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ رسولی عادل تر از حق نیست چون حق است، یعنی مردم اگر حق را از شما ببینند زود به شما نزدیک می شوند. الان که مردم دارند از روحانیت کناره گیری می کنند عمل خودمان باعث این کار شده است و الا اگر ما از روی حق و حقیقت رفتار کنیم مردم سر و جان فدا می کنند. از ما انتظار دارند روحانی نباید به مردم توهین کند چرا؟ برای اینکه روحانیت پایگاهش دل مردم است. اگر روحانیت واقعاً می خواهد در بین مردم باشد و مردم به دادش برسند اصلاً محافظ نمی خواهد محافظان او خود مردم هستند. جان برایش فدا می کنند. ما باید کاری کنیم که همیشه با حق باشیم. حرکتان، رفتارمان کردارمان برای خدا باشد .

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: اباذر، دنبال حق باش اگر چه تلخ باشد. من و شما هم باید همینطور باشیم. حق تلخ است ولی باشد از حق جدا نشوید. همیشه حق را به مردم برسانید. واقعیت ها را به مردم بگویید مردم وقتی از شما واقعیت ببینند دنبالتان می روند .

خداوند ان شاء الله توفیق عمل به این وصیت ها را به ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ» (1)

در ادامه روایت پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ» هیچ کار نیکی بهتر از صبر نیست. صبر بهترین نیکی ها است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» (2) مثل صبر برای ایمان مانند سر است نسبت به بدن. صبر برای مؤمن اینگونه است یعنی اگر تمام اعمال مؤمن را یک جا جمع کنید از نظر کارایی و زیبایی به حسن صبر نمی رسد. صبر به منزله سر حساب می شود چرا؟ برای اینکه سر اشراف به همه بدن دارد فرمان از سر صادر می شود تصمیمات و پیام ها از سر گرفته می شود پس راه تنظیم تمام بدن انسان همین جمجمه و سر است. این سر چه نعمت بزرگی است. واقعاً اگر می خواهیم قدرت خدا را ببینیم باید در همین مختصر جمجمه و مغز سر سیر کنیم همانطور که وقتی مختصر سوزشی یا خارش در گوشه ای از بدن بوجود می آید مغز سر بلافاصله انسان را آگاه می کند.

ص: 163

1- وصایا الرسول لزوج البتول، ص 149.

2- کافی، ج 2، ص 88.

صبر هم همین حالت را دارد. آقایان ائمه علیهما السلام صبر را به سه قسمت تقسیم کرده اند: صبر در طاعت، صبر در معصیت و صبر در مصیبت؛ فلذا در روایات داریم که خدا درجه صبر در گناه را خیلی بالا قرار داده است زیرا تحمل و صبر بر مصیبت مقطعی است می آید و می رود اما در تمام لحظات زندگی باید مواظب باشید که گناه انجام ندهید و همیشه باید یاد خدا باشید. خوش به حال آن هایی که همیشه به یاد خدا هستند. کسی که از او هیچ گناهی سر نمیزند و به یاد خدا است همیشه خود را در محضر خدا می بیند.

از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَتَهُ وَجَمِيعَ الْأُمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ» (1) حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا عهد و پیمان گرفت از چه کسی؟ از پیغمبرش و از امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و حسن و حسین و همه ائمه علیهما السلام و شیعه آنها چه میثاقی گرفت؟ «أَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا» خدا عهد و پیمان گرفت که صبر داشته باشند و در مقابل دشمنان ایستادگی نمایند و مرزداری نمایند. «یصابر» یعنی صبر در مقابل طرف، دیگر در مقابل اذیت و آزاری که از طرف همکارت، از طرف دوستانت به تو می رسد و جاهایی که نسبت به شما حسودی می کنند.

در روایات وارد شده است که هر صاحب نعمتی انتظار حسادت از طرف دیگران را داشته باشد فلذا دستور داریم که خدمات خود را بر سر زبان ها نیاندازید که من فلان کار کردم من فلانی ام این ها را نگویند چون باعث می شود که بیشتر به شما حسادت کنند. پس صبر چنین چیزی است. ما باید مواظب باشیم صبر را پیشه کنیم. البته اگر صبر کردید مسلّم بدانید خداوند نتیجه را خواهد داد. صبر تلخ است اما صبر کنید.

آن فرجی که از صبر بدست می آید شیرین است. واقعاً هم همین است.

ص: 164

مرحوم آیت الله میرزا مهدی پایین شهری رحمه الله اهل قم بود. حاج آقای والد ما رحمه الله در مورد ایشان می گفتند: من خدمت ایشان درس خوانده ام. خیلی مرد عجیبی بود. به او می گفتند: میرزا مهدی پایین شهری. بسیار مرد ملایی بود. کسی بود که میزبان مرحوم شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله شد و کسی بود که مرحوم شیخ عبد الکریم آیت الله میرزا مهدی را جلو انداخت و خودش پشت سر او نماز حد خواند. پس الان می شود گفت که میرزا مهدی گردن ما حوزوی ها حق دارد چون مؤسس حوزه آقای شیخ عبد الکریم میهمان ایشان بود همانند ایوب انصاری که میزبان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.

در دست میرزا مهدی انگشتر خاصی بود هر کس را مار و عقرب می زد پیش او می آوردند و ایشان آن انگشتر را روی محل گزیدگی می کشید و فوراً خوب می شد. خیلی در قم مشهور شده بود سابقاً در قم خیلی عقرب بود.

در زمان رضاخان با آخوند خیلی بد بودند. عمامه ها را بر می داشتند و وضع خرابی بود و حرکت دولت روی مردم هم اثر گذاشته بود. راننده ها آخوند سوار نمی کردند. برای شیخ مهدی - خدا رحمتش کند - مسافرتی پیش آمد که به اصفهان رفت و بعد از چند روز خواست به قم برگردد به گاراژ رفت تا سوار ماشینی شود که به قم بیاید. آیت الله شیخ مهدی پایین شهری سوار ماشین شد که یک مرتبه چشم راننده به ایشان افتاد راننده گفت: شیخ برای چه اینجا آمدی؟ برو پایین. شیخ مهدی گفت: می خواهم به قم بروم. راننده گفت: من شیخ سوار نمی کنم. جرأت داری پایت را در ماشین من بگذار.

آیت الله شیخ مهدی پایین شهری چیزی نگفت و پایین رفت. سرپرست گاراژ ایشان را که دید دلش به حال شیخ پیرمرد سوخت. آمد به شیخ گفت: آقا شما می خواهی کجا بروی؟ گفت: به قم. مسئول گاراژ پیش راننده رفت و به او گفت: شیخ را سوار کن و ببر. راننده گفت: من هرگز سوارش نمی کنم. سرپرست گاراژ

با تندی گفت: حرف نزن بی تربیت این آقا آیت الله است، خجالت نمی کشی این حرف ها را میزنی؟ احتمالا آقا را می شناخت. خلاصه به هر صورتی بود آقا را سوار کرد. آیت الله شیخ مهدی پایین شهری هم بالا رفت و روی صندلیی که روی چرخ بود نشست و حرکت کردند.

وسط راه ماشین پنجر شد و از قضا چرخ پنجر شده همین چرخ بود که ایشان روی آن نشسته بود. بیچاره شیخ مهدی بد شانس دوباره بدبختی آورد. راننده هم شروع کرد به فحش دادن: شیخ فلان فلان شده برو پایین بینم تو پدر من را در آوردی فلان فلان شده برو من تو را دیگر سوار نمیکنم شیخ مهدی رفت و در گوشه ای از بیابان رو به قبله نشست و مشغول ذکر شد و راننده هم مشغول پنجر گیری شد.

در حال در آوردن چرخ بود که دست به آتش گرفت. وقتی گوشه ای رفت که قضاء حاجت کند یک مرتبه ماری پایش را گاز گرفت. دادش بالا-رفت. چنان جیغ و فریاد کرد که تمام مسافرها به طرفش دویدند. نگاه کردند دیدند مار بزرگی پایش را گاز گرفته است. راننده هم با حالی که داشت باز شیخ را رها نکرد و گفت: هر چه هست از این شیخ است. این بلا را شیخ سر ما آورد.

چند مسافر پیش شیخ آمدند و گفتند: شیخ مهدی بیا به داد این بیچاره برس. گفت: چه شده است؟ گفتند: ماری پایش را نیش زده و در حال مرگ است. بلند شد و پیش راننده رفت باز دوباره به شیخ: گفت: من می دانم تمام این بلاها زیر سر تو است. تو مرا نفرین کردی. شیخ گفت: ناراحت نباش و بلافاصله انگشترش را در جایی که مار گزیده بود گذاشت. یک دفعه زهر مار بیرون زد و حال راننده به جا آمد. نقل می کنند همین راننده آنقدر مرید آقا شده بود که هر وقت به قم می آمد برای دست بوسی ایشان می رفت و می گفت: قربان شما بشوم که جان مرا خریدید.

خدا ان شاء الله این نعمتها را به ما مرحمت کند، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ الْعُجْبِ وَلَا زَهَادَةَ أَقْرَبُ مِنَ التَّقَاةِ» (1)

در ادامه حدیث قبل حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید :

«وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ الْعُجْبِ» هیچ گناهی با سرایت تر از عجب نیست. حالت گناهان فرق می کند. در برخی از گناهان نفس عمل گناه است و کاری به عمل دیگر انسان ندارد. خودش گناه و معصیت است که اگر انجام داده شود اثرش هم بار می شود. بعضی از گناهان هم هستند که گناه بودنشان از باب آزار است یعنی چرا گناه است؟ برای اینکه اثر کارهای دیگر را از بین می برد. گناه بودنش از باب این است که وجودش باعث هدر رفتن کارهای دیگر می شود. ممکن است کسی

خودش گناهکار باشد و در عین حال مردم آزار هم باشد، گناه مردم آزاری بیشتر از گناه خودش است اما ممکن است فقط خودش گناه کند و به خودش ضرر زده باشد خدا از سر تقصیر این فرد دوم زودتر می گذرد تا کسی که مردم آزاری کرده باشد، او گناهِش خیلی بالاتر است برای اینکه به مردم آسیب رسانده است.

ص: 167

گناه عجب هم به همین صورت است عجب خودش برای خودش موضوعیت ندارد بلکه از باب این است که عملهای نیک ما را از بین می برد به عنوان مثال نماز با اخلاصی خوانده آید و در پیش خدا ذخیره کرده آید که روزی به درد شما بخورد حالا با گناه عجب همه اعمال نیک که ذخیره کرده آید از بین می رود. این خیلی برای انسان سخت و سنگین است.

علمای علم اخلاق می گویند: عجب گناه قلبی است. گناهی است که مربوط به دل میشود همچنان که گناهان دیگر مربوط به اعضاء و جوارح است. با چشمش نامحرم را می بیند با گوشش صدای نامربوط را می شنود با دست و پایش گناهان مربوطه را انجام می دهد اما عجب گناه قلب است و این گناه بالاتر از همه گناهان است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است «لَوْ لَا أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ مَا خَلَى اللَّهُ بَيْنَ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَبَيْنَ ذَنْبِ ابْدَاءٍ» (1) اگر گناه برای مؤمن بهتر از عجب و غرور، نبود خداوند هرگز بنده مؤمن خود را گرفتار گناه نمی کرد یعنی خدا کاری می کرد که دیگر از مؤمن گناهی سر نمی زد و به سراغ گناه نمی رفت. خدا یک چنین توفیقی به مؤمن می داد. برای خدا که کاری ندارد ولی خداوند ملاحظه می کند که اگر بخواهد این کار را انجام دهد و مؤمن هیچ گناه نکند او را عجب و غرور می گیرد. عجب یعنی چه؟ یعنی شخص، عمل صالح خود را بزرگ ببیند بگوید: من چه نمازی می خوانم خوش به حال خودم نمازی که من می خوانم کجا و نماز فلان فرد کجا.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند که امام معصوم گناه هم میکند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود فکر گناه هم نمی کند. راوی تعجب کرد و برایش سخت بود که قبول کند یعنی امام

ص: 168

فکر گناه را هم نمی‌کند؟ حضرت (علیه السلام) مثالی زد و فرمود هیچ وقت شده است فکر این کار را کرده باشی که مدفوع خودت را بخوری؟ عرض کرد: نه، یابن رسول الله. فرمود: گناه برای معصوم مثل مدفوع انسانی است.

بنابراین امام (علیه السلام) مثل من و شما نیست که به چشم لذت به گناه نگاه کند. من و شما به آن لذت‌ها فکر می‌کنیم و گول می‌خوریم لذتی که می‌خواهد در امر زنا انجام بدهد لذتی که می‌خواهد آن حالت مستی برایش پیش بیاید، اما عقلش نمی‌رسد. امام (علیه السلام) فکر گناه را هم نمی‌کند.

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کردند: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ» (1) سه چیز سه چیز است که بشر را از پا در می‌آورد. «شُحُّ مَطَاعٍ» کسی که بخل داشته باشد. همه ما بخل را داریم اما داشتن بخل بد نیست پس کدام بخل بد است؟ بخلی بد است که مطاع باشد یعنی انسان قبول کند. چه بسا در بعضی جاها بخل خوب هم هست در کجا؟ در زن از صفاتی که برای مرد بد است ولی برای زن خوب است همین بخل است. اگر مرد بخیل باشد زشت است اما بخل زن در مورد اموال شوهرش جزو محسنات زن است. اینکه زن حاضر نشود مال شوهرش را هدر بدهد. ببینید همین بخلی که صفت بدی است در زن خوب است.

بعد فرمود «وَهُوَی مُتَّبِعٌ» اینکه دنبال هوای نفس برود هوای نفس را هم همه داریم. نمی‌شود که نداشته باشیم و یکی از نعمت‌های خدا است پس خود هوای نفس داشتن، بد نیست و آنچه درست نیست هوای نفسی است که تبعیت شده باشد. در رابطه با اینکه هوای نفس ذاتاً خوب است یا بد، بحثی در بین علمای علم اخلاق است. بعضی می‌گویند که ذاتاً بد است صرف نظر از این که متبع باشد یا نباشد؛ عده ای

ص: 169

هم گفته اند: خیر چه بسا خوب است چون هوای نفس است که انسان را در مبارزه اش بالا می برد. خدا هوای نفس را برای این می گذارد که تو با آن مبارزه کنی و گوش به حرفش ندهی تا خدا به تو درجه بدهد مقام و عظمت بدهد مثل اینکه شب را خدا می گذارد تا قدر روز معلوم شود هر دو خوب است منتها هر کدام برای این است که ارزش دیگری کم نشود. اگر اصل وجودش بد بود خدا آن را نمی آفرید؛ بنابراین هوای نفس یکی از نعمت های خدا است اما حالا این هوای نفس را کجا به کار ببریم؟ اگر در جای غیر مشروع باشد حرام است پس «هوی متبع» یعنی بگویند هر چه دلم می خواهد حالا حرام باشد یا حلال، این بد است.

سومین چیزی که انسان را هلاک می کند «وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» کسی که خیلی از عمل خودش خوشش بیاید. البته این هم مخفی نماند وقتی امام صادق (علیه السلام) این ها را بیان کردند که عجب این است بعضی افراد از فرمایش ایشان ترسیدند. عده ای از اصحاب رنگشان پرید. عرض کردند یا بن رسول الله خدا به داد ما برسد، همه ما جهنمی هستیم. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا؟ گفتند: گاهی که نماز می خوانیم یا

روزه می گیریم احساس لذت می کنیم و خوشمان می آید پس وای به حال ما. حضرت (علیه السلام) فرمود: اشتباه نکنید اگر خوشحالی به سبب این باشد که خدا این توفیق را به من داده است ایراد ندارد بسیار هم خوب است. امام صادق (علیه السلام) هر وقت نمازشان را می خواندند سر به سجده می بردند و می گفتند: خدایا تو را شکر که من واجبت را ادا کردم. حضرت (علیه السلام) فرمود: این ایراد ندارد. آنچه درست نیست به این معنا است که شخص عملش را بزرگ بشمارد.

جمله بعد در این روایت مرا خیلی تکان داد «وَهُوَ مُحْبِطٌ لِلْعَمَلِ وَهُوَ دَاعِيَةُ الْمَقْتِ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ» این پسوند نشان می دهد که عجب و غرور چقدر مهم است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: عجب عمل را هدر می ده. د متأسفانه ما روحانیون بیشتر گرفتار هستیم. از منبرهایی که می رویم از استقبال مردم از این دست بوسی ها، گاهی ما را غرور می گیرد پیش خود می گوئیم من بودم که این منبر را رفتم عجب منبر زیبایی تحویل دادم.

اگر کار خوبی کردی و چیزی نگفتی خدا عظمت و جلال کار را به تو نشان می دهد. اگر یک بار گفتی نصفش می کند دو بار گفتی هدرش می دهد سه بار گفتی می نویسد: «من الریا».

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خود عمل چیزی نیست بلکه نگه داشتنش سخت است؛ بنابر این فرمود: علی جان هیچ گناهی با سرایت تر از عجب نیست.

«وَلَا زَهَادَةَ أَقْرَبُ مِنَ التَّقَاعِدِ» هیچ زهدی بالاتر از تقاعد نیست. زهد چیست؟ این است که انسان آرزو را رها کند. زهدی نزدیک تر از این نیست بالاترین زهد این است که حرام را طلب نکنی و دنبال آن نروی نه اینکه فقط حرام را ترک کنی. ترک حرام با طلب نکردن یکی نیست. طلب نکردن دو حالت است: گاهی طلب نمی کند اصلاً کاری ندارد و دنبالش نمی رود اما یک موقع بلند می شود، دنبالش می رود ولی انجام نمی دهد این را ترک الحرام می گویند؛ پس «طلب حرام نکن» یعنی چه؟ یعنی اصلاً سراغ حرام نرو «تقاعد» نشستن است یعنی اصلاً به دنبالش نمی رود و این مقام بالاتر است از اینکه حرام را انجام ندهد.

مرحوم شهید دستغیب رحمه الله در یکی از کتاب هایشان با چند واسطه نقل می کند: مرحوم علم الهدی که ملایری بود می گوید: روزی در نجف اشرف به قدری زندگی به من فشار آورد که رفتم نان بخرم دیدم هیچ پولی در جیبم نیست. طلبه بودم. مجبور شدم به بازار نجف رفتم و شروع کردم به راه رفتن در بازار از اول بازار تا آخر

بازار را رفتم و برگشتم یک مرتبه به خودم گفتم علم الهدی، اینطور در بازار بالا و پایین می روی زشت است مغازه دارها میگویند این چه کاری دارد؟ از بازار بیرون رفتم. فکرم خیلی پریشان بود به طرف حرم مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) راه افتادم.

همین که آمدم به طرف صحن بروم دیدم از آن طرف، آیت الله سید مرتضی کشمیری رحمه الله آمد. چشمش که به من افتاد سلام کرد و گفت: علم الهدی ناراحتی؟ چه شده؟ میدانی جدت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با چه وضعی زندگی کرد؟ این زندگی سخت، مربوط به جدتان است. ما فرزند یک چنین آقای هستیم. آدم باید در زندگی صبر و شکیبایی داشته باشد غصه نخور ایشان بنا کردند به دلداری دادن و بعد از

آن در جیبشان دست بردند و مقداری پول عراقی در آوردند و گفتند: جیبت را باز کن. ایشان پول ها را در جیبم ریختند و گفتند: پول را شمار در جیبت باشد هر چه می خواهی از آن بردار. گفتم: چشم بعد مقداری خوراکی خریدم و به منزل بردم.

در منزل، دست در جیبم کردم دیدم از پول اصلاً کم نشده است. گفتم: حالا که اینطور شده و خدا یک چنین مرحمتی به من کرده است بروم و مقداری گوشت بخرم، مدتی است که نتوانسته ام گوشت بخرم.

رفتم و گوشت خریدم و به منزل آوردم تا چشم خانواده ام به گوشت افتاد گفتند: چه شده گوشت گرفته اید؟ گفتم خدا رسانده است. گوشت را حاضر کردیم و خوردیم خانم ها وقتی می فهمند که همسرشان مقداری پول دارد بنا می کنند به دستکاری جیب های شوهرشان آرام که نمی گیرند. ایشان گفت: خانمم اصرار کرد حالا- که اینطور شده و نانت در روغت افتاده است تو را به خدا تو را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فکری هم برای ما کن. گفتم: چه می خواهی؟ گفت: لباسی هم برای ما بخر معلوم نیست که همیشه تو اینطور داشته باشی. گفتم: چشم.

به بازار و در مغازه بزازی رفتم و پارچه ای گرفتم. دست بردم در جیبم و بدون اینکه پول ها را بشمارم در مشتتم گرفتم و گفتم: این پول را بگیرد، هر چقدر پول پارچه شما میشود بردارید اگر کم است دوباره بدهم. بزاز گفت: چشم و پول را شمرد دید عین همان مقداری است که پول پارچه شده است نه زیاد بود و نه کم. به من گفت: آقا، درست است پولت به اندازه بود خدا پدرت را بیامرزد. رفتم منزل و پارچه را به همسرم دادم خلاصه یک سال از این پول که در جیبم بود برمی داشتم و تمام نمی شد.

روزی خانمم گفت: قبایت را دریاور تا آن را بشویم. گفتم: چشم و لباس را که در آوردم یادم رفت که این پول ها را از جیبم بردارم. به حرم رفتم و فرزندم در غیابم به سر جیبم رفته و همه پول ها را در آورده بود که جنسی برای منزل بخرد که پول ها همان موقع تمام شد. ایشان می گفت: بنده این کرامت را از مرحوم آیت الله سید مرتضی کشمیری رحمه الله در نجف دیدم .

منظورم صبر انسان در هنگام مشکلات بود. وقتی انسانی تارک دنیا باشد خدا هم اینطور به او مرحمت می کند .

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این نعمت ها و حالت ها را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ وَ لِلْعَاقِلِ سِتَّةٌ خِصَالٍ: الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ، وَالْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ، وَالْعَطَاءُ مِنَ الْقَلِيلِ، وَالرِّضَا بِالْيَسِيرِ، وَالْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ، وَطَلَبُ الْعِلْمِ» (1)

رسول مکرم اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، وَ لِلْعَاقِلِ سِتَّةٌ خِصَالٌ» عاقل شش خصلت دارد و دارا بودن اين خصلت ها نشان دهنده اين است که ،شخص عاقل و فهميده است.

«الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ» پيغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) اولين نشانه عاقل را صبر بر بلا می داند می فرماید شخص مؤمن همیشه در مقابل بلاها صبر و حوصله دارد. بلا را تحمل می کند چون مؤمن معتقد است و ميداند که هر نوع بلايي که متوجه او شود دست خالی بيرون نمی رود. می داند که خدا او را دست خالی رها نمی کند. می داند اين بلايي که می بيند حکمت و مصلحتی دارد که به خاطر آن، خدا اين

ص: 174

بلا را نصیبت کرده است از آن، طرف میدانند که در مقابل صبر بر آن بلا هم خدا به او مزد و اجر میدهد؛ پس ما در بعضی بلاها در دو مرحله نتیجه می‌گیریم. اگر انسان صابر باشد از دو جنبه نتیجه و مزد می‌گیرد هم در دنیا خدا به او مزد می‌دهد و هم در آخرت به او عوض می‌دهد چه بسا بلا برای او حکمتی داشته باشد که خودش نمی‌دانسته است.

شیخ بهایی رحمه الله نقل می‌کند مختار ثقفی می‌خواست ناودان خانه اش را درست کند که از بالای پشت بام افتاد و پاهایش شکست. روزی به فکر فرو رفته بود. به او گفتند: چرا در فکری؟ گفت: من در تعجبم که چگونه شد من به بام رفتم و اینطور افتادم و پاهایم شکست؟ هر چه فکر می‌کنم که چه گناهی از من سر زده است که خدا من را مستحق این عقوبت دیده چیزی یادم نمی‌آید می‌خواهم بدانم و مراقبت کنم که دفعه بعد گناهی انجام ندهم. این دفعه که گذشت، کتکش را خوردم ولی بدانم دلیل آن چیست که برای آینده دوباره آن کار را تکرار نکنم. طولی نکشید نامه ای از طرف عبیدالله برایش آمد که او را برای فرماندهی لشکر عمر سعد دعوت کرد که به کربلا و جنگ با امام حسین (علیه السلام) بیاید نامه را خواند و به قاصدی که نامه را آورده بود گفت: برو به امیر بگو جریان مختار این است که من زمین خورده‌ام و پاهایم شکسته است و اصلاً نمی‌توانم بلند شوم. بعد از اینکه قاصد از خانه او رفت بلند شد و سجده شکر به جا آورد و گفت: خدایا شکر، حالا

فهمیدم حکمت اینکه پاهایم شکست چه بود خدا می‌خواست دست من به خون امام حسین (علیه السلام) آلوده نشود. پس یکی از علامت‌های مؤمن، صبر بر بلا است.

«وَ الْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ» تحمل ظلم یکی دیگر از صفات شخص عاقل است. عاقل همیشه متحمل ظلم است یعنی همیشه مورد اذیت و آزار است. خدا دشمنان دین

مخصوصاً سرکرده آنها آمریکا و اسرائیل را لعنت کند. شما می بینید چه هتک حرمتی به ساحت مقدس قرآن می کنند چه کینه توزی هایی دارند که اینطور عمل می کنند. به کتب آسمانی جسارت می کنند با اینکه تمام ملل و همه ادیان نسبت به کتاب هایشان احترام قائل هستند حتی در قرآن هم اشاره شده که خدا فرموده است به افرادی که غیر دین شما هستند بی حرمتی نکنید و ناسزا نگویند که مبادا به خدای شما جسارت کنند یعنی اگر تو جسارت به آنها کردی هنری

نیست خدای آن ها شرافتی ندارد اما تو شرافت داری خدای تو عزت دارد، نگذار به خدایت جسارت شود فلذا ما باید همیشه مراقب باشیم کاری نکنیم که مردم به ما جسارت کنند. خود دولت آمریکا هم همه چیز را فهمیده است که همه این ها دست خدا است که آبرویشان بیشتر ریخته شود و جوهره وجودشان شناخته شود که چه افرادی هستند. آنقدر خباثت درونی دارند که برای هیچ چیز احترام قائل

نیستند. چه جسارت هایی که در مورد قرآن ما انجام ندادند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید احترام قرآن بالاتر از کعبه است. گاهی برخی افراد در مقابل کعبه پاهایشان را دراز می کنند ولی در مقابل قرآن نباید پا دراز شود یعنی اینقدر احترام دارد حتی بعضی از بزرگان در اتاقی که قرآن باشد نمی خوانند مگر اینکه مجبور باشند. در روایاتی داریم قرآن آن قدر احترامش بالا است که فرموده اند در اتاقی که برنامه زناشویی دارید قرآن نگذارید ولی می بینیم دشمنان این کارها را می کنند. بنابراین چه ظلمی از این بالاتر که به ساحت قرآن ظلم شود؟ اینقدر ظلم به ائمه علیهم السلام شد به قرآن شد ولی در عین حال ما در مقابل این ظلم ها چه کنیم؟ باید در مقابل صبر داشته باشیم .

«وَالْعَطَاءُ مِنَ الْقَلِيلِ» سوم اینکه اگر چیز کمی هم دارد باز دست از خیرات برنمی دارد. شخص عاقل این طوری است درآمدی ندارد اما باز عطیه را رها نمی کند. همیشه دلش می خواهد به مؤسسات در حد توانش کمک کند، این علامت عقل است.

«وَالرِّضَا بِالْيُسْرِ» انسان عاقل به کم بودن حلال هم راضی است. مثل شما عزیزان با این مشکلات و معیشت سخت چه درآمدهایی دارید، چه روزهای سختی را پشت سر می گذارید. همینطور برای عامه مردم هم مشکلات زیادی وجود دارد. قشر ضعیف با این تورم و گرانی خیلی برایش سخت است که راضی باشد فلذا روایت دارد هر کس راضی باشد به کم حلال بارش سبک است سنگین نیست مشکل زیادی در قیامت ندارد.

صاحب کتاب «معانی الاخبار» نقل می کند مرحوم ملا احمد مقدسی اردبیلی رحمه الله در زمان طلبگی در حجره اش تنها بود روزی طلبه ای آمد و به او گفت: ملا احمد، اگر اجازه بدهی من با تو هم حجره شوم و دوران طلبگی را با شما بگذرانم. مقدس اردبیلی قبول نکرد افراد زیادی می آمدند اما قبول نمی کرد که کسی هم حجره اش شود. این طلبه خیلی اصرار کرد. هر چه ملا احمد می گفت نمی شود اما طلبه می گفت من باید با تو هم حجره شوم. عاقبت ملا احمد گفت: حالا که اینطور شد من قبول می کنم ولی هم حجره شدن با من یک شرط دارد. تو می توانی به این شرط وفا کنی؟ گفت هر چه باشد قبول می کنم و از او قول و پیمان حسابی گرفت که به این شرط عمل کند.

طلبه گفت: چه شرطی؟ گفت: اینکه اخبار حجره و برنامه من و خودت را از حجره بیرون نبری. هر چه در حجره از من دیدی و مشاهده کردی در مورد آن

در بیرون حجره و با دیگران صحبت نکنی آیا حاضر هستی؟ گفت بله حاضرم و قول داد که اصلاً حرف های حجره را بیرون نبرد وقتی مقدس اردبیلی قول گرفت به او گفت: بفر ما حالا که قول دادی بیا.

آن طلبه به حجره او رفت و مدتی با او ماند تا اینکه به تنگنا افتادند و چیزی برای خوردن نداشتند، نه غذایی و نه نانی. هر روزی که می گذشت گرسنگی به مقدس اردبیلی و این طلبه بیچاره بیشتر فشار می آورد. رنگ و رواز صورتشان رفته بود تا اینکه روزی در بیرون از حجره این طلبه از کنار آقایی رد شد. یک دفعه آن آقا نگاه کرد به صورت این طلبه و گفت: چه شده چرا رنگت پریده است؟ طلبه گفت: چیزی نیست. گفت: نه خیلی بی حال راه می روی داری زمین می خوری چیزی شده؟ به من بگو. خیلی اصرار کرد و آخر مجبور شد حقیقت را بگوید. به آن شخص گفت: تقریباً دو روز است که غذایی نداریم که بخوریم. من و هم حجره ام با گرسنگی سختی روبرو شده ایم. آن آقا گفت: عجب، چرا زودتر به ما نگفتی تا کاری برایتان بکنیم؟

بلافاصله رفت و مقداری وسایل و پول آورد و به این طلبه گفت: این پول و وسایل خوراکی را بگیر و پول را با هم حجره ات نصف کن. وقتی به حجره آمد ملا احمد نبود نشست و منتظر ماند. وقتی ملا احمد آمد و چشمش به غذا و خوراکی افتاد به طلبه گفت: این ها چیست؟ طلبه هم جریان را برایش گفت. ملا احمد گفت: چرا گفتی؟ طلبه گفت: نمی خواستم بگویم اما خیلی اصرار کرد من مجبور شدم راستش را بگویم. مقدس اردبیلی گفت: مگر بنا نبود به شرط عمل کنی و نگویی. ایشان

خیلی از کار طلبه ناراحت شد و به او گفت: ما نمی توانیم با هم باشیم و باید جدا شویم. طلبه نصف پول را به اردبیلی داد و گفت: این مال شما است.

غذایشان را شب خوردند و خوابیدند. تصادفاً مرحوم مقدس اردبیلی در خواب محتلم می شود و احتیاج به حمام پیدا می کند. بلند می شود حمام برود که به نماز شب برسد وقتی به حمام رفت دید حمامی خوابیده است. در زد و گفت: در حمام را باز کن می خواهم به نماز شب برسم. حمامی گفت: برو خدا پدرت را بیامزد. من بلند شوم بیایم در حمام را برایت باز کنم؟ هنوز خیلی به اذان مانده است. برو و بعداً بیا. مقدس اردبیلی خیلی اصرار کرد و گفت: پول بیشتر به تو می دهم. حمامی گفت: نمی آیم. باز مقدس اردبیلی پول را بیشتر کرد باز گفت: نمی آیم. آنقدر به پول حمام اضافه کرد تا به همان مقداری شد که طلبه به او داده بود. حمامی گفت: قبول حالا که اینطور شد در را باز می کنم. مقدس اردبیلی حمام رفت و غسل کرد و آمد نمازش را خواند. صبح که شد نگاه کرد از این پول هیچ مبلغی نمانده بود. به طلبه گفت: ببین، همان پولی که به من دادی و از آن آقا گرفته بودی خرج حمامی شد حالا بلند شو دیگر من و تو نمی توانیم در یک جا باشیم. منظورم از فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که شخص به اندک راضی باشد این علامت عقل است.

«وَ الْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ» عاقل عملش را خالصانه انجام می دهد. ریا ندارد. برای خدا کار می کند این علامت عقل است. شخص عاقل یک چیز ارزش دار را ارزان نمی فروشد. ما اگر عمل را برای دیگران انجام دهیم واللہ العلی العظیم خیلی ارزان فروخته ایم. آن قیمتی که خدا به تو می دهد ارزشش بالاتر است. کسی که اخلاص ندارد و کار را برای دیگران انجام می دهد نه برای خدا مزدش همین است که مردم ببینند و لذا ضرر بزرگی کرده است. کاری کن که خدا آن را قبول کند نه مردم. اخلاص داشته باش.

«وَطَلَبُ الْعِلْمِ» کسی که دنبال علم می رود عاقل است، چرا؟ برای اینکه می داند دنبال چه چیزی رفته است یکی از بزرگان می گوید: عقل کامل را کسی دارد که دنبال علم می رود. بدترین چیزها جهل است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: دشمن ترین دشمنان تو، نادانی ات است. تمام بدبختی ما از نادانی است. هر چقدر مقام جهل پست است در مقابله علم بالا است.

خداوند ان شاء الله این نعمتهای شش گانه را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: طُولُ السُّكُوتِ، وَدَوَامُ الْعَمَلِ، وَحُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ، وَالِإِحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ» شخص مؤمن چهار خصلت و نشانه دارد که به وسیله آن ها انسان می تواند بفهمد که دارای آن ایمان هست یا نه که اگر خدای ناخواسته کم و کاستی دارد در صدد اصلاح آن برآید.

«طُولُ السُّكُوتِ» یکی اینکه مؤمن طول سکوت دارد یعنی بی خود حرف نمی زند. بیشتر وقتش را در سکوت به سر میبرد مگر در جایی که احساس ضرورت کند که در اخبار و روایات ما خیلی نسبت به این مورد سفارش شده است حتی حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مقایسه ای بین سکوت و تکلم کردند و آن را تشبیه به طلا و نقره کردند که اگر صحبت کردن برابر قیمت نقره باشد سکوت به قیمت طلا است اما در بعضی روایات عکس این قضیه است مثل روایت مفصلی از امام سجاد (علیه السلام) که وقتی از ایشان سؤال می کنند آیا کلام افضل است یا سکوت؟ حضرت (علیه السلام) می فرماید: کلام افضل از سکوت است.

ص: 181

باید گفت که در هر یک از این روایات جهت فرق میکند تصور نکنید بین این دو فرمایش اشکال و تعارض است، خیر حیثیت مسأله فرق می کند. گاهی مقایسه بین نفس کلام و سکوت است. امام سجاد (علیه السلام) می فرماید به وسیله کلام است که انسان به بهشت می رود و از جهنم دور می شود. به وسیله کلام است که مدارج را بدست می آورد و مسلماً اثر وجودی کلام خیلی زیاد است.

گاهی مقایسه از این باب است که نجات بیشتر در کلام است یا سکوت در این مورد نجات در سکوت بیشتر است. صحبت کردن زیاد صحیفه و پرونده انسان را سیاه می کند. بنابراین بیان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به لحاظ دوم است که سکوت، انسان را نجات می دهد.

«وَدَوَامُ الْعَمَلِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خدا دوست دارد بنده ای را که اگر عمل خوبی را انتخاب کرد آن را ادامه دهد. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که فرمود: اگر کار خوبی را شروع کردید حداقل تا یک سال آن کار را ادامه دهید، حالا اگر بیشتر شد چه بهتر اینطور نباشد که دو روز انجام دهید و دو روز به جا نیاورید. خدا عمل هایی را دوست دارد که ادامه داده شود. خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در روایتی می فرماید: اگر آن کار در شب بود و فوت شد در روز قضا می کنم و اگر در روز فوت شود در شب قضا می کنم. بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کار خوب دوام داشته باشد. فرض کنید عادت دارید به خواندن نافله نمازها اگر یک روز نتوانستید بخوانید و مانعی برایتان پیش آمد دیگر همان نافله را رهاش نکن مثلاً اگر ظهر بوده شب بخوان جبران کن. این فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) خیلی سازنده است؛ پس دومین علامت مؤمن ادامه دادن عمل است.

«وَحُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ» سومین خصلت مؤمن این است که حسن ظن به خدا داشته باشد. از امام (علیه السلام) سؤال شد حسن ظن چیست؟ فرمود: یعنی آمیدی به کسی نداشته باشد مگر به خدا از آن طرف از گناهش بترسد نه از خدا؛ قربانش بشوم خدا که

ترس ندارد پس از گناه خودش نسبت به خدا می ترسد گناه است که ما را به وحشت می اندازد. روایتی از امام باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: من در کتاب جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) دیدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت نداد مگر اینکه این چهار صفت را داشته باشد اول حسن ظن به خدا، دوم امید به خدا سوم اخلاق نیکو چهارم غیبت نکردن از مردم. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم خورده است که هر کس چنین صفاتی را داشته باشد خدا خیر دنیا و آخرت را به او می دهد خیلی باید مواظب باشید که آن ها را بدست بیاورید.

از آن طرف حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه فرمودند: به حق آن خدایی که به جز او خدایی نیست خدا هرگز مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نخواهد کرد مگر اینکه چهار چیز را داشته باشد (که این چهار مورد در مقابل آن چهار مورد بالا است). فرمود: اول اینکه به خدا بد گمان باشد دوم اینکه به خدا امید نداشته باشد، سوم اینکه اخلاقش بد باشد و چهارم، غیبت کند.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که حسن ظن به خدا داشته باشد مگر اینکه خدا هم به ظن او قرار بگیرد یعنی آن حسن ظن باعث می شود که خدا هم به حسن ظن او عمل کند چرا؟ چون خدا کریم است، بزرگواری است، همه خیرات به دست حضرت احدیت است خدا ابا دارد از اینکه کسی به او حسن ظن داشته باشد و او خلافتش را انجام دهد. خدای تبارک و تعالی حسن ظن شما را موفق میدارد فلذا ما می بینیم همین نیت و همین حسن ظن به ذات اقدس حق داشتن موجب شد که مرحوم امام رحمه الله با آن موفقیت روبرو شد که ایشان می فرمود: ما ان شاء الله به وظیفه عمل می کنیم و خدا ما را کمک می کند. همین حسن ظن به خدای تبارک و تعالی به او عزت داد.

«وَ الْإِحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهارمین خصلت مؤمن را اینگونه بیان فرمود که مؤمن متحمل مکروه می شود و صدمات زیادی می بیند ما دیدیم فتح و پیروزی مرحوم امام رحمه الله برای تحمل آن همه مشکلات بود که چند سال زحمت کشیدند و

خیلی صدمه خوردند. درست است که خدا به ایشان شجاعت صبر و قدرت داده بود ولی نباید از حق بگذریم که این شخصیت بزرگوار خیلی صدمه خوردند. سال های تبعید و سال های زندانی بودن را تحمل کرد و عاقبت در مقابل تحمل مکروهات خدا آن مقام را به او داد که امروز می بینیم هنوز این کشور به دست با کفایت قدرت ایشان و به وسیله نماینده عزیزشان رهبر بزرگوار ما می گردد. اگر ما واقعاً به این دستورات خوب عمل کنیم آثار و برکات زیادی دارد.

مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله می فرمود: اصل این انقلاب بسیار محبوبیت دارد و نعمت بزرگی است. ما باید مواظب باشیم که از نعمت ها سوء استفاده نکنیم. گاهی ما در نگهداری نعمت کوتاه می آییم چه از ما اهل علم و چه غیر اهل علم. گاهی حرکت هایی انجام می گیرد برنامه هایی صورت می گیرد که زحمات شخصیت های بزرگوار زیر سؤال می رود. عده ای هم که نمی دانند می گویند: این هم نتیجه آقایان و انقلاب و مرجعیت الله اکبر فردای قیامت باید جواب مردم را بدهیم. بنده و شما را نگه می دارند و می گویند مردم به وسیله شما از دین فاصله گرفتند، شما باعث شدید مردم از روحانیت فاصله گرفتند، در آن موقع چه جوابی بدهیم.

بنابراین واقعاً آقا زحمت کشید مکروهات را تحمل کرد. افرادی هم که زمان مرحوم آقا بودند چه رنج هایی کشیدند. خدا این نعمت را به همه داد منتها در رأس آن بزرگوار بود همه مردم صدمه خوردند اگر واقعاً حسن ظن به خدا داشته باشیم و مکروهات را تحمل کنیم خدا هم بزرگ و کریم است و کمک می کند. باید حسن ظنمان به خدا بیشتر باشد توجهمان به خدا بیشتر باشد تا خداوند تبارک و تعالی این نعمت ها را برای ما نگهداری کند .

عزیزان عنایت داشته باشید خواهشمندم خیلی مراقب باشید. گاهی مسئولین که پیش بنده می آیند به آنها می گویم که خدا این نعمت را به شما داده است سوء استفاده نکنید مردم را اذیت نکنید مصداق این روایت در همه زمان ها زنده است

پس بیایید کاری کنید که حسن ظن به خدا داشته باشید خدا کمکتان می‌کند نترسید و امیدتان به خدا باشد ترس باید از گناه خودتان باشد؛ از آن طرف مکروهات را متحمل شوید .

الان وضع مردم و روحانیت در شرایط سختی است با این تورم و گرانی هر چه صبر کنید خدای تبارک و تعالی نتیجه صبرتان را می‌دهد. چرا خدا در قرآن دو بار آیه را تکرار کرد و فرمود: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (1) علتش این است که خداوند متعال در هر عُسری دو یُسْر قرار می‌دهد چرا؟ عسر را با الف و لام آورده اما یُسْر را به صورت نکره آورده است این ها نکات ظریفی است برای اینکه خواسته به ما بگوید از برای هر عسری دو پسر است یعنی خدا به تو دو پاداش می‌دهد خدایی به این کریمی و بزرگی چقدر ما باید به او علاقه مند باشیم؟ چقدر باید به او توجه داشته باشیم. این را همیشه در نظر

بگیرید.

وقتی به جناب آیت الله آقای علی تنکابنی رحمه الله گفتند که آقای تنکابنی به فزوین بیا چرا به اینجا نمی‌آیی؟ آقای تنکابنی فرمود: من می‌ترسم بیایم. چون نمی‌خواهم به شهری بیایم که آیت الله فاضل قزوینی یک چنین عالم بزرگی در آنجا است شنیده‌ام ناراحت است از اینکه من درس فلسفه و حکمت خوانده‌ام. ایشان خیلی ناراحت است نمی‌خواهم پایم را در شهری بگذارم که ایشان در آنجا است و نمی‌خواسته من درس حکمت و فلسفه بخوانم. آقا دوست ندارد.

تا اینکه روزی آیت الله آقای فاضل قزوینی رحمه الله نامه ای به ایشان نوشت که جناب آقای تنکابنی به اینجا بیا اگر هم فلسفه خوانده‌ای بیا از آمدن تو ناراحت نمی‌شوم. وقتی این نامه به دستشان رسید گفت: اگر آقا به من می‌گفت تو هیچ چیزی بلد نیستی بهتر از این نامه بود که آقا برای من نوشت. از او پرسیدند: چرا؟

ص: 185

گفت: آقا نامه ای برایم نوشته و خواسته است به من بگوید که تو چیزی از فلسفه بلد نیستی. خلاصه از این نامه دلش گرفت و از آیت الله فاضل قزوینی انتظار نداشت که یک چنین نامه ای برایش بنویسد. عاقبت گفت: بروم آقا را زیارت کنم و دلم را خالی کنم خدای ناخواسته از آقا در دلم کدورت نماند.

وقتی به قزوین آمد و چشمش به جمال آیت الله فاضل قزوینی افتاد، از این رو به آن رو شد بنا کرد به بوسه زدن دست ایشان. آیت الله فاضل قزوینی به او گفت: دلگیر و متأثر نباش. این نصیحت های ما برای تو مفید است. حکیم تنکابنی گفت: جناب آقای فاضل قزوینی من خواهشی از شما دارم. گفت: بفرمایید گفت اگر از دنیا رفتم و شما زنده بودید بعد از مرگم دو رکعت نماز برای من بخوانید که خدا از سر تقصیر من بگذرد. فاضل قزوینی گفت: چشم آن دیگر دست خدا است، ببینیم خدا چه می خواهد سال بعد حکیم تنکابنی به مکه رفت در مسجد الحرام در حال زیارت بود که مأمورین آنجا به او بدین شدند و او را بردند. آنقدر این بیچاره را کتک زدند که از شدت ضربات بعد از اینکه آزادش کردند در بین الحرمین از دنیا رفت و شهید شد و او را در ربه کناره قبر اباذر دفن کردند .

بعد از اینکه قافله برگشت جریان شهید شدن مرحوم تنکابنی را به آقای فاضل قزوینی رساندند. ایشان گفت: عجب، او شهید شد، خوش به سعادتش و همان جا بلند شد و دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز گفت: خدایا من از تو می خواهم که این بنده ضعیف را مورد عفو خودت قرار دهی و او را ببخشی .

خدایا، حسن ظن خودت را نصیب همه ما بگردان. صبر و تحمل سختی ها را به ما عنایت بفرما اجر این زحمات را به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تُوجِبُ الْمَقْتَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الضَّحْكُ مِنْ عَجَبٍ، وَتَوَمُّ النَّهَارِ مِنْ غَيْرِ سَهَرِ اللَّيْلِ، وَالْأَكْلُ إِلَى غَلْبَةِ الشَّبَعِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشی به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تُوجِبُ الْمَقْتَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» سه چیز است که اگر انسان دارای این سه حالت و سه صفت باشد موجب خشم خدا میشود و خدا انسان را غضب می کند. «مقت» در جه ضعیف خشم است. «ماقت» یعنی کسی که نارضایتی دارد خشم فی الجمله دارد. در اینجا پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) از کلمه «مقت» استفاده فرموده و عنوان «غضب» یا «سَخَط» را نگفتند و فرمودند سه طایفه هستند که کارشان موجب نارضایتی و ناراحتی خدا می شود.

«الضَّحْكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ» مورد اول کسی است که خنده بی جهت می کند مثلاً در جمعی نشسته و بدون اینکه حرف خنده داری زده شود می خندد. خدا از این کار خوشش نمی آید چون انسان دارای یک عزت و مقامی است و نباید خودش را سبک

ص: 187

کند. برای چیزی که ارزشی ندارد بنا کند به قهقهه زدن و خندیدن این حالت را خدا دوست ندارد. خنده باید به جا باشد چیزی تعجب دار باشد تا بخندد .

در روایت داریم که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ وقت خنده هایشان بیشتر از تبسم نبود. اندازه ای که مجاز هستیم همان حالت تبسم است. در روایت دارد که موارد کمی شد که دندان های جلو پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دیده شوند یعنی ایشان خنده ای که ما الان در افراد به صورت خیلی باز و صدای بلند داریم نداشتند؛ پس این ها دستوراتی است که به انسان مقام و عزت می دهد؛ بنابراین خدا خندیدن بدون تعجب را دوست ندارد.

«وَنَوْمُ النَّهَارِ مِنْ غَيْرِ سَهَرِ اللَّيْلِ» مورد دوم کسی است که در روز بخوابد در حالی که شب هم بی خوابی نکشیده باشد. حالا گاهی شخص در شب خوابش نبرده است، بی خوابی کشیده یا فکرش پریشان بوده یا کاری داشته است که نتوانسته بخوابد و مجبور می شود در روز بخوابد این اشکالی ندارد اما گاهی شخص، شب حسابی خوابیده است و باز روز هم میخوابد این را هم خدا بدش می آید؛ معلوم میشود خوابیدن در روز بد است الا در مواردی که اجازه داده اند.

یکی از موارد اجازه داده شده بعد از طلوع آفتاب است نوکر حضرت رضا (علیه السلام) نقل می کند که حضرت (علیه السلام) پیش از اذان صبح بلند می شدند، نماز شب می خواندند تهجد داشتند و بعد از نماز صبح در بین الطلوعین قرآن می خواندند سپس بعد از طلوع آفتاب، آن وقت ایشان مختصری در اول صبح می خوابیدند.

مورد دیگر خواب قیلوله است که الان زیاد رسم نیست. یکی از علل و عوامل فراموشی که در میان ما زیاد شده همین است که خواب قیلوله نداریم. در روایات آمده است حافظه کسی که خواب قیلوله ندارد ضعیف می شود و الان همه مردم به این درد مبتلا شده اند. خواب قیلوله تقریباً ساعت ده صبح است دو

ساعت مانده به ظهر که مختصری ولو به ربع ساعت یا بیست دقیقه انسان بخوابد. این دستور در روایات آمده و نسبت به آن سفارش هم شده است. البته الان با این کیفیت کارهای امروز عملاً نمیشود انجام داد.

مورد سوم هم خواب بعد از غذا است که مختصری اجازه دادند. در کل منظور این است که خواب روز فی نفسه بد است لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر کسی شب خواب داشته و دوباره در روز هم بخوابد خدا از او خوشش نمی آید.

«وَالْأَكْلُ إِلَى غَلْبَةِ الشَّبَعِ» سومین مورد کسی است که در موقع غذا خوردن، خیلی پرخوری کند. آنقدر بخورد تا حسابی خودش را سیر کند. حضرت امیرالمؤمنین به امام حسن (علیه السلام) فرمود: پسرم اگر می خواهی در عمرت مریض نشوی مگر به مرض مرگ این چهار کار را مواظبت کن یکی اینکه هیچ وقت سر غذا ننشین مگر اشتها داشته باشی. دوم از سر غذا هم بلند نشو مگر هنوز اشتها داشته باشی یعنی آنقدر نخور که هر چه جا داری بخوری. سوم اینکه در جویدن کامل غذا دقت کن هاضمه اول دندان است نگذار در هاضمه دوم که معده است برود. اول غذا را کاملاً با دندان هضم کن. چهارم اینکه هر وقت می خواهی بخوابی به دستشویی بروی که سنگ مثانه و پروستات نگیری. این ها در مثانه رسوب می کند و بعد برای گرفتاری پیش می آید. پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اگر می خواهی خدا از تو بدش نیاید زیاد نخور.

با این روایات آیا انسان به دست نمی آورد که دین اسلام یک دین جامعی است که هم دستورات اخلاقی هم اجتماعی هم دینی، هم بهداشتی و.... را در خود دارد؟ دستورات اسلام هیچ چیز را کم و کسر نگذاشته است.

خدا ان شاء الله توفیق عمل به این دستورات را به همه مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيَّيْ أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ بِأَمْرِ رَبِّي وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الَّذِي تُبَيِّنُ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي وَ تَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي، قَوْلِكَ قَوْلِي وَ أَمْرِكَ أَمْرِي وَ طَاعَتِكَ طَاعَتِي وَ طَاعَةَ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتِكَ مَعْصِيَتِي وَ مَعْصِيَتِي مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1)

نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَصِيَّيْ أَوْصَيْتُ إِلَيْكَ بِأَمْرِ رَبِّي» من تورا وصیت میکنم به امر پروردگارم.

«وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي اسْتَخْلَفْتُكَ بِأَمْرِ رَبِّي» توبه امر خدای من جانشین من هستی. از این عبارت و وصیتی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرده است معلوم میشود که جانشینی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امر پروردگار عالم بوده است نه به

ص: 190

دستور رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)؛ زیرا خود رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید به امر من نبوده بلکه به امر خدا بود و اینکه تو خلیفه و جانشین من شدی به امر من نیست به امر خدا است.

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ الَّذِي تَبَيَّنَ لِأُمَّتِي مَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ بَعْدِي» تو کسی هستی که هر گاه در میان امت من اختلاف افتاد روشن کننده حق و باطل و بیان کننده آن می باشی. در اینجا بود که لقب «فاروق الاکبر» را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دادند از باب اینکه وجود مبارکشان فارق بین حق و باطل است یعنی هر کس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بپذیرد راه حق و حقیقت را رفته و از گمراهی در امان است و هر کس او را نپذیرد از آنچه که خدا فرموده است سرپیچی کرده و به راه باطل رفته است.

خداوند متعال در سوره مبارکه نبأ می فرماید: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَا الْعَظِيمِ» (1) حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «نبأ عظیم» من هستم چرا؟ «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (2) همانی که درباره او اختلاف کردند یعنی یک عده ولایت او را پذیرفتند و عده ای هم ولایت او را قبول نکردند اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان تو کسی هستی که مردم باید در اختلافات به تو رجوع کنند و باید امت مرا هدایت کنی تا نجات پیدا کنند. هر چه اختلاف پیدا می کنند باید به وسیله تو حل شود.

«وَتَقُومُ فِيهِمْ مَقَامِي، قَوْلِكَ قَوْلِي وَ أَمْرِكَ أَمْرِي وَ طَاعَتِكَ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَةَ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتِكَ مَعْصِيَتِي وَ مَعْصِيَتِي مَعْصِيَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»
تو باید بجای من در میان امت من باشی و کار و رسالت مرا انجام دهی. این موضوع نشان دهنده این است که تمام اموری که خدا برای پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خود گذاشته است، ایشان هم آن را به امیر المؤمنین (صلی الله علیه وآله وسلم) موکول کرده است. در چندین روایت از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که

ص: 191

1- سوره مبارکه نبأ، آیات 1 و 2.

2- سوره مبارکه نبأ، آیه 3.

می فرماید: آنچه را که خداوند متعال به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داده است همان را به جد ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) موکول کرد. بعد سؤال میکنند که آیا امام هم مثل پیغمبر علیهما السلام آگاهی به همه چیز دارد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله به همه چیز آگاه است. آگاهی ما از انبیاء گذشته بیشتر است. اگر من در جریان خضر و موسی (علیه السلام) بودم چیزهایی گفتم که آنها نمی دانستند. بعد عرض کردند: یابن رسول الله، مگر علم شما با علم حضرت موسی و خضر (علیه السلام) فرق می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله ایشان علم «بما کان» داشتند اما علم «بما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامة» نداشتند این علم فقط مربوط به ما است یعنی حضرت موسی و خضر (علیه السلام) فقط به گذشته علم داشتند اما امامان معصوم علیهما السلام نه تنها به گذشته بلکه به زمان حال و آینده هم علم دارند؛ لذا ائمه علیهم السلام ما افضل از انبیاء علیهم السلام هستند. شما حساب کنید چقدر مقامشان بالا است.

در اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان تو باید جای من قرار بگیری. کلام تو کلام من است. امر تو امر من است. اطاعت از تو اطاعت از من است و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (1) هر کس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. اینجا هم ایشان می فرماید: اطاعت از تو اطاعت از من است و این به قیاس مساوات درست می شود و نتیجه می گیریم که اطاعت از

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل اطاعت از خدا است و هر کس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است و سرپیچی و معصیت از من معصیت خدا حساب می شود.

ص: 192

همچنین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) امر خانواده اش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) واگذار کرد و فرمود: آنها تا زمانی که در اطاعت تو هستند امّ المؤمنین می باشند؛ اگر از اطاعت تو بیرون رفتند تو اختیار داری آنها را از لقب ام المؤمنین بودن خارج کنی. پیغمبر عزیز ما، حتی بعد از شهادت و رحلت مبارکشان باز اختیار امور را به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده بودند. پس ما همیشه باید کارهایمان و برنامه هایمان آن چنان باشد که ائمه معصومین علیهم السلام از ما راضی باشند. اگر ائمه علیهم السلام ما و یادگارشان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ما راضی باشند و فرمانشان را اطاعت کنیم مثل این است که خدا را اطاعت کرده ایم برای اینکه در روایت مفصلی باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) امور خودش را به دست مبارک فرزندش امام حسن (علیه السلام) داد و فرمود: بعد از خودت امور را به برادرت حسین (علیه السلام) واگذار کن؛ و آنها هم همینطور نسل به نسل تا دوازدهمین یادگار مهدی آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که او می ماند تا زمانی که خدا امرش را صادر کند.

بیاییم و فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را در خودمان پیاده کنیم اگر در ما هست خدا را شکر کنیم و اگر نیست از خدا کمک بطلبیم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، سَبْعَةٌ مَنْ كُنَ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةً لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ، وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ، وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ، وَكَفَّ غَضَبَهُ، وَسَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِدُنْيَاهِ، وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا اميرالمؤمنين (عليه السلام) می فرمایند:

«يَا عَلِيُّ، سَبْعَةٌ مَنْ كُنَ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفْتَحَةً لَهُ» هر کس هفت صفت را دارا باشد کمال ایمان را بدست آورده است و درهای بهشت به روی او باز است. منظور از اینکه می گویند درها به روی انسان باز است یعنی اینکه دیگر نیاز به اذن دخول نیست کسی که دارای این صفات است دیگر لازم نیست در بزند و از حضرت باری تعالی اجازه بگیرد. لازم نیست که بگوید: خدایا اجازه می فرمایید من به بهشت بروم یا نه؟ خدا قبل از اینکه این انسان مؤمن اجازه بگیرد در بهشت را برایش باز کرده است مثل کسی که مهمان عزیزی دارد و خیلی نسبت به آن مهمان ارادت دارد قبل از اینکه مهمانش بیاید

ص: 194

در را برایش باز میکنند جلوی خانه را آب و جارو می کنند و انتظار آن مهمان را می کشد تا بیاید. وقتی از او می پرسی: منتظر چه کسی هستی؟ می گوید: من منتظر یک مهمان عزیز و بزرگواری هستم.

عبارت پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) هم این معنا را می رساند که خداوند متعال می فرماید کسی که دارای این صفات هفت گانه باشد من در بهشت را برایش باز می کنم آن هم نه یک در بلکه همه درهای بهشت را به رویش می گشایم یعنی به هر طبقه ای که می خواهد برود. هر فرد مؤمنی که این صفات هفتگانه را داشته باشد خدا او را سعادت مند می کند حالا این مؤمن از هر طبقه و طایفه ای که می خواهد باشد، فرقی نمی کند.

«مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ» کسی که وضویش را از روی نشاط و شادابی بگیرد. گرما و سرمای هوا تأثیری در وضو گرفتن او نداشته باشد. بعضی ها متأسفانه در وضو گرفتن خیلی سهل انگارند. گاهی آب کم می ریزند که مبادا سردشان بشود. این کم لطفی است. عزیزان وضو را درست بگیرد چون وضو مقدمه نماز است. در واقع پیش منزل نماز است. انسان باید تمام سعی خودش را بکند که وضو را تمیز بگیرد. وضو گرفتن را باید از مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یاد بگیریم که همین سفارش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وضو گرفتن خود عمل می کرد.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند: بهترین وضو چه وضویی است؟ فرمود: وضویی که جدمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گرفت. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) چطور وضو می گرفتند که از همه وضوها برتر بود؟ وضوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) همان است که بزرگان ما آن را در آداب وضو گرفتن در کتاب هایشان گفته اند که برای هر عملی از اعمال وضو یک دستور خاص بیان شده است. این دستورات و دعاها در رساله های عملیه احکام نیز بیان شده است. به عنوان مثال وقتی چشمتان به آب افتاد بگویید: «بسم

اللَّهُ وَاللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا» سپاس خدایی را که آب را پاک کننده قرار داد و نه نجس.

وقتی خواستید صورت خود را بشوید بگویید: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُ الْوُجُوهُ وَلَا تُسْوِدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيَضُ الْوُجُوهُ» خدایا روزی که صورت ها سیاه هستند صورت مرا سفید گردان و و یا وقتی دست راست را می شویید این جمله را بگویید: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْحُلْدَةَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي وَحَاسِدَ بَنِي حَسَابًا يَسِيرًا» خدایا، نامه عملم را به دست راستم بده و بهشت را در دست چپم قرار ده و مرا آسان محاسبه کن، و هنگام شستن دست چپ بگو: «اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي» خدایا، نامه عملم را به دست چپم نده و زمانی که پاها را مسح می کنی بگو: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي».

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست مبارکش را که به آب می زدند اول خدا را حمد می کردند بعد آب را که در دست مبارکش برای مززه کردن می ریختند دعای زبان و دهان را می خواندند: «اللَّهُمَّ ... أَطْلِقْ لِسَانِي...» خدایا، زبان مرا باز کن برای چی؟ برای شکر تو، به کرم لطف تو ببینید: «لَقِنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْقَاكِ» خدایا، آن حجتی که بنا است در روز ملاقاتت به تو بگویم به من تلقین کن زبانم را در آن روز باز کن «وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ». «اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِيحَ الْجَنَّةِ» خدایا، مبادا بوی بهشت را بر من حرام کنی .

وضوی مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) اینطور بود که آب به صورت میریخت و دعای صورت را می خواند آب به دست ها می ریخت و دعای دست ها را زمزمه می کرد. سعی کنید وضو گرفتن تان مشتمل بر دعاها و وضو باشد. پیش از وضو گرفتن و حتی برای رفتن به دستشویی هم دعای مخصوص خودش را بخوانید. معصوم (علیه السلام)

می فرماید: هر بنده ای که در روز بیست بار یاد خدا نکند، این بنده از بندگی عادی خدا دور افتاده است. بعضی می گویند: چطور می شود که در روز بیست بار به یاد خدا افتاد؟ اگر بنا باشد به این دستوراتی که ائمه علیهم السلام به ما گفته اند عمل کنیم یاد خدا کردن در روز بیش از بیست بار هم امکان پذیر می شود چون در همه دعاها مدام ذکر و نام خدا است.

«وَأَحْسَنَ صَلَاتَهُ» دوم می فرماید: نمازش را تمیز و پاکیزه به جا آورد. نماز را با آرامش و طمأنینه و با قرائت درست بخواند.

«وَأُدَى زَكَاةَ مَالِهِ» سوم، حقوق واجبه مالش را پردازد. البته می دانید مراد از زکات زکات معمولی نیست چون همه که نمی توانند زکات مالشان را بدهند. کمتر پیدا می شود کسی بتواند پرداخت کند و از این روایت پیدا است که همه باید زکات را بدهند؛ پس معلوم میشود مراد از زکات حقوق واجبه است مثل خمس. سهم امام (علیه السلام) را همه باید بدهند. من روحانی هم باید سهم امام بدهم. شما هم باید آن را پرداخت کنید من و شمای اهل علم هم باید سال خمسی داشته باشیم. من روایتی ندیدم که اهل علم را استثنا کرده باشند. اهل علمی که منبر می رود و از آن طریق چیزی بدست می آورد از نظر تحقیقاتی درآمد دارد با نوشتن کتاب پول بدست می آورد باید سال خمسی داشته باشد. فرقی هم نمی کند مراجع تقلید هم باید سال داشته باشند. ائمه معصومین علیهما السلام آنها هم مرجع تمام عالم هستند مع ذلک خمس مالشان را رد می کردند؛ حضرات ائمه علیهم السلام طوری بودند که اصلاً اموال را نگه نمی داشتند مقداری را که می خواستند مصرف می کردند و بقیه را در راه خدا خرج می کردند ولی ما اینطور نیستیم اگر واقعاً پولی و یا امکاناتی داریم، باید خمس آن را حتماً آن را حتماً بدهیم.

انوار اخلاقی

ص: 197

«وَكَفَّ غَضَبَهُ» چهارم غضب و خشم خود را کنترل کند. خیلی از افراد گرفتار این مسأله هستند که زود عصبانی می شوند و از کوره در می روند. خدا مرحوم حاج انصاری واعظ را رحمت کند. ایشان در منبرشان می فرمود: گاهی بعضی ها موقع دعوا به هم می گویند: آهای فلاخی این کار را نکن که من از کوره در می روم. بعد ایشان می فرمود: چرا اصلاً در کوره می روی که بخواهی در بروی؟ خدا رحمتش کند خیلی منبر خوشمزه و شیرینی داشت. حالا واقعیت این است. ما خیلی زود عصبانی می شویم. خدا نکند کسی به ما بگوید بالای چشمت ابرو

است، ممکن است زود به ما بر بخورد و ناراحت شویم. نه بابا، اینطور نباشیم یک مقداری حلیم و بردبار باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا» (1) انسان بردبار جا دارد که به مقام نبوت برسد خوش به حال آن اهل علمی که واقعاً با حلم باشد.

یکی از آقایان حوزه که الآن هم تشریف دارند این مسأله را برای من نقل کرد می گفت: من در تعجبم از یک مرجع بزرگواری که از دنیا رفته است. گفتم: تعجب شما از چیست؟ گفت: من روزی در کنار این بزرگوار نشسته: یک آقای محضر این عالم جلیل القدر رسید و بنا کرد به این عالم ربانی فحش و دشنام دادن و خیلی به او جسارت کرد و این عالم بزرگوار فقط سرش را پایین انداخته بود و هیچ جوابی نمی داد تا اینکه صدای موذن را شنید و اذان ظهر شد. بعد به آن شخص فرمود اگر می شود اجازه بدهید من بروم نماز بخوانم و بعد از نماز دوباره پیش شما بر می گردم. ایشان می فرمود وقتی آقا این جمله را گفت، مثل این بود که یک آب سردی روی آن طرف ریخته شد یک مرتبه از این رو به

ص: 198

آن رو شد و خیلی منقلب و شرمنده شد و من عالمی مثل ایشان اینقدر بردبار ندیده بودم. ببینید این ها پیشوایان ما هستند. ما باید خیلی مواظب باشیم که غضبمان را مهار کنیم و زود عصبانی نشویم.

«وَسَجَنَ لِسَانَهُ» پنجم زبانش را ببندد و حبسش کند. معصوم (علیه السلام) می فرماید: من از این زبان در تعجبم خدا به او بیست و هشت قفل زده و روی قفل ها را هم پرده پوشانده است؛ اما واقعاً این زبان چه قدرتی دارد که تمام این قفل ها را باز می کند و پرده را هم کنار می زند و بنا می کند به حرف زدن خدا زبان را پشت دندان ها قرار داد و با دندان ها زبان را قفل کرد و روی دندان ها پرده ای نهاد که این دو لب باشد اما با این ، حال زبان تمام این قفل ها را باز می کند پرده را هم کنار میزند و هر چه می خواهد می گوید. حضرت (علیه السلام) می فرماید: زبانان را زندانی کنید کسی که زبانش را کنترل و آن را زندانی می کند از بسیاری گرفتاری ها در امان می ماند. بسیاری از ناراحتی ها بین انسان ها بخاطر زبان است. وقتی زبان آزاد است و نسبت به مردم هر چه می خواهد می گوید برای انسان چیزی جز دردسر درست نمی کند. خوش به سعادتش کسی که نمی گذارد زبان برایش دردسر و گرفتاری بوجود بیاورد.

«وَأَسَّ تَغْفَرَ لِدُنْبِهِ» ششم برای گناهانش هم استغفار کند همه ما گناه کاریم، تعارف هم ندارد. شب و روز گناه می کنیم اما باید برای گناهی که کرده ایم استغفار کنیم. «وَأَدَى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ» هفتم برای اهل بیت پیغمبر علیهما السلام خیر خواه باشد. مجلس روضه می رود کلمات اهل بیت علیهما السلام را گوش می دهد، به نصایح آنها عمل می کند دعا در حق آنها می کند رحمت و درود برایشان می فرستد. مجلس روضه تشکیل می شود مثل پنجشنبه ها که شما آقایان محترم به ما افتخار می دهید و به مجلس روضه تشریف می آورید و مجلس ما را زینت می دهید؛ البته به حساب

بنده نیست بلکه به حساب اجدادمان است و ما فقط سرایدار هستیم و کفش داری می کنیم نعوذ بالله ما که بالاتر از امام زین العابدین (علیه السلام) نیستیم. حضرت (علیه السلام) کفش های افرادی را که به مجلس عزای پدر بزرگوارشان می آمدند جفت می کرد. عده ای اظهار ناراحتی می کردند و خجالت می کشیدند که آقا شما چرا این کار را می کنید؟ امام سجاد (علیه السلام) می فرمود: کسانی که به روضه پدرم اباعبدالله (علیه السلام) می آیند خیلی پیش خداوند قرب دارند. چقدر امام سجاد (علیه السلام) بزرگوار بودند. آقا (علیه السلام) این کار را انجام می داد چون افرادی که به روضه اهل بیت علیهما السلام تشریف می آورند آمده اند که کلمات اهل بیت علیهم السلام را بشنوند و ما هم افتخار می کنیم که کفش های شرکت کنندگان مجالس اهل بیت علیهم السلام را جفت کنیم .

پس عزیزان این پنجشنبه ها را قدر بدانید. هفته خودتان را با روضه اهل بیت علیهم السلامه پایان برسانید. بگویید: خدایا ما این هفته را با روضه اهل بیت علیهم السلام تمام کردیم. مهر پایان هفته ما را به نام اهل بیت علیهم السلام بزنید خدا پیشینیان و علما بزرگ ما را رحمت کند که این سنت زیبا را به جا گذاشتند. در نجف و حوزه قم از قدیم رسم بوده که در بیت مراجع و بزرگان ما مجلس روضه برقرار باشد. بنده بیش از چهل سال در حوزه قم بودم چندین سال این سعادت مریاری می کرد که به مجالس روضه می رفتم و افتخار می کردم. از زمان مرحوم آیت الله حوم آیت الله بروجردی رحمه الله امکان نداشت که منزل ایشان و سایر علما روضه باشد و من نرفته باشم خیلی از این مجالس استفاده می کردیم .

مرحوم علامه نوری رحمه الله از مرحوم حاج ملا زین العابدین سلماسی رحمه الله این داستان را نقل می کند که ایشان می فرمود: میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله که از شخصیت های عالی مقام بود یک روز از قم به سمت مشهد حرکت کرد و از آنجا عازم نجف اشرف برای زیارت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. وقتی به نجف رسید با

خودش گفت: چقدر خوب است که به زیارت سید مهدی بحر العلوم رحمه الله بروم و راهی منزل ایشان شد. وقتی وارد منزل شد بعد از ادای احترام و احوال پرسی به مرحوم سید بحر العلوم رحمه الله گفت: جناب سید بفرمایید از آن نعمت های بی نهایتی که خدا به شما ارزانی داشته مقداری به ما صدقه بدهید.

لا اله الا الله با اینکه میرزای قمی خودش یک شخصیت والا مقام و بزرگ بود و این حرف را به سید زد سید هم فرمود: چشم اطاعت میشود و فرمود: جناب میرزا دو یا سه شب قبل برای خواندن نافله شب به مسجد کوفه رفتم. حالا نجف کجا و کوفه کجا؟ کسانی که به نجف رفته اند می دانند که فاصله نجف تا کوفه خیلی زیاد است. فرمود: من از نجف به سمت مسجد کوفه برای خواندن نماز شب رفتم نماز شب و نماز صبح را که خواندم به آسمان نگاه کردم دیدم به وقتی رسیده ام که اگر بخواهم باز هم در مسجد بمانم ممکن است به ساعت درس در نجف نرسم. درس معمولاً بعد از طلوع آفتاب بر پا می شد. بقیه کارم را سریع انجام دادم و از در مسجد کوفه بیرون آمدم.

همین که بیرون آمدم یک مرتبه دلم هوای مسجد سهله کرد. به خودم گفتم: ای کاش می توانستم به مسجد سهله هم بروم ولی چه کنم اگر بخواهم به مسجد سهله هم بروم دیگر به درس نمی رسم وقتی این حال و هوا به دلم افتاد یک دفعه آسمان شروع به وزیدن باد کرد و طوفان عجیبی شد. سرم را که چرخاندم یک مرتبه خودم را در مسجد سهله دیدم. خیلی خوشحال شدم. نگاه کردم کسی در مسجد نبود و مسجد خالی بود، فقط دیدم یک نفر در وسط مسجد در حال زمزمه کردن بود این صدا آن قدر نازنین و طنین انداز بود که مرا به خود جذب

کرد و لرزه به جانم انداخت.

همینطور که صدایش را گوش میدادم اشکم جاری شد و گریه ام گرفت. در حال گریه کردن بودم که ناگهان آن آقا توجهی به من پیدا کرد و فرمود: مهدی

بیا. من هم دو تا قدم به سمت آقا رفتم و باز ایستادم طوری بود که هیبتش مرا می گرفت. باز آقا فرمود: مهدی بیا جلو و من باز بیشتر از دو سه قدم نتوانستم بروم. بار سوم فرمود: بیا جلو در امثال امر مولایت ثواب زیادی است بیا من که به تو می گویم بیا چرا نمی آیی؟ تا این جمله را فرمود «در امثال امر مولایت ثواب است» دیگر پاهایم کشیده شد به قدری جلو رفتم که دست آقا به دست من می رسید و دست من هم به دست آقا.

جناب سید بحر العلوم رحمه الله به این قسمت از سخنش که رسید یک دفعه موضوع را عوض کرد و وارد بحث دیگری شد. میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله گفت: حضرت آقا، بقیه اش چه شد؟ چرا موضوع را عوض کردید؟ سید فرمود: جناب میرزا دیگر حرفی ننزد از اینجا به بعدش جزو اسرار است دیگر نمی توانم چیزی بگویم.

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این چنین توجهاتی را هم به ما مرحمت بفرما و ما را به حقیقت و کمال ایمان برسان ، خدایا دل های ما را به نور معرفت و ایمان منور بگردان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ اِنْ اَنْصَرَفْتَهُمْ ظَلَمُوْكَ: السَّفَلَةُ وَاَهْلُكَ وَ خَادِمُكَ، وَ ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِرُ فَوْنَ مِنْ ثَلَاثَةٍ: حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَ عَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ وَ قَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ» (1)

از جمله سفارشات و مواعظی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ اِنْ اَنْصَرَفْتَهُمْ ظَلَمُوْكَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: سه دسته و طایفه هستند که هر چه انسان با اینها رفتار خوبی داشته باشد و درباره این دسته افراد، انصاف به کار ببرد و به آن ها لطف و احسان داشته باشد باز این افراد کار خودشان را می کنند و در مقابل، به انسان ظلم می کنند یعنی از این سه دسته و طایفه توقع نداشته باش که به تو محبت داشته باشند و عادلانه رفتار کنند. این سه طایفه کسانی هستند که هر چه هم به آن ها خدمت کنی خدمت های تو را نادیده می گیرند، به قول امروزی ها خیلی نمک نشناسند. این سه طایفه کدامند؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

ص: 203

«الَسَّ فَلَءٌ وَ أَهْلُكَ وَ حَادِمُكَ» اولین گروه آنها آدم های پست هستند. کسانی که در فرهنگ بسیار ضعیفند. افرادی که بی فرهنگ هستند و به قول امروزی ها هیچ چیزی حالی آنها نیست آدمی که چیزی نمی فهمد نباید انسان انتظار محبت از او را داشته باشد. خواه ناخواه نیشش را به تو می زند همین موضوع درباره حضرت سجاد (علیه السلام) پیش آمد. حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) روزی خدمتکارش را صدا زد و آن خدمتکار جواب نداد. باز آقا (علیه السلام) او را صدا زد اما جواب نداد. خانه بود اما جواب نمی داد. حضرت (علیه السلام) در آخر بلند شد ببیند کجا است؟ چطور شده است؟ وقتی آمد، دید در گوشه ای نشسته است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا هر چه صدایت می کنم جواب نمی دهی؟ خدمتکار هم با بی ادبی تمام گفت: دلم نمی خواهد جواب بدهم. ببینید، این یک معنای نمک شناسی است بابا جان تو که سر سفره حضرت (علیه السلام) نشسته ای و اینقدر آقا به تو خدمت کرده است، چرا قدر نمی شناسی؟ آیا جواب محبت های ایشان این است؟

گاهی نگاه می کنی آن تشخیصی که باید در وجودش باشد، نیست لذا نمک شناسی می کند. بعضی مواقع ممکن است علت چیز دیگری باشد که قدر شناس است. انگار هیچ ارتباطی با انسان ندارد و بیگانه است، نه ارتباط نسبی و نه سببی هر چه به او محبت کنی با بدی پاسخ تو را می دهد. او استعدادش ضعیف است و فرهنگ ندارد و تو هر چه با او انصاف داشته باشی سر بزنگاه آزارش را می رساند. این چنین فردی «اسفل» است یعنی پست است. خلاصه از آدم پست انتظار محبت نداشته باش.

دومین گروه اهل و خانواده شما است گاهی هر چه شما به آنها مهر و محبت می کنید باز امکان دارد در بعضی جاها به شما ظلم کنند. خلاصه اینطور نیست که

خیال کنی همیشه جواب محبت های تو را می دهند نه این انتظار را نداشته باش خیلی ها گرفتار این مشکل هستند که به اهل و عیال و خویشان خود خدمت می کنند ولی در عوض بدی می بینند؛ البته خدای تبارک و تعالی همه نوع بنده دارد خوب دارد بد دارد خانواده هایی هم هستند که واقعاً الگو هستند ولی این انتظار وجود دارد که اهل خانواده نیز پاسخ خوبی های شما را با ظلم بدهند.

سومین گروه هم کسانی هستند که در خدمت شما هستند حالا یا نوکر شما هستند یا خدمتگذار خصلت این افراد طوری است که هر چه نسبت به آنها محبت و لطف کنید یک روزی جلو شما می ایستند و می گویند کاری بر ایمان نکردی .

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که هر چه نسبت به این سه طایفه و افراد انصاف کنید از آن طرف در حق شما ظلم خواهند کرد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: سه دسته هم هستند که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید. تقریباً مضمونش مثل قبلی است ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به لحاظ حال بزرگان می فرماید:

« وَثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِرُ فُؤَادٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ » سه طایفه اند که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید. حال بینیم سه طایفه ای که از سه طایفه دیگر انصاف نخواهند دید کدامند؟

«حر من من عبداً» هیچ آزاده ای از بنده اش انصاف نمی بیند یعنی آن بنده انصاف نمی کند. به نظر بنده علتش این است که یک حالت حقارتی در خودش می بیند لذا در صدد جبران کمبود و حقارت درون خودش است؛ به همین خاطر نسبت به مولایش بی انصافی می کند. این عبد چون می بیند زیر دست است احساس حقارت می کند. خودش را طلبکار می بیند و لذا هیچ وقت در صدد این نیست که چیزی به شما بدهد و گرنه آدم اگر خودش را بدهکار بداند در صدد جبران برمی آید.

عزیزان در وجود ما روح طلبکاری زیاد است مثلاً از کنار مردم رد می شویم ولی سلام نمی کنیم. چرا سلام نمی کنیم؟ برای چه ما در کوچه و خیابان وقتی به هم می رسیم سلام نمی کنیم؟ برای اینکه خودمان را طلبکار می دانیم پیش خود می گوئیم: من چرا سلام کنم من از او بالاتر هستم او باید سلام کند، مقام من بالاتر است شهرت من بیشتر است او سلام کند.

روی همین اصل است که وجود مبارک خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) دارای این ملکه عالیه بود. به هر که برخورد می کردند سلام می کردند چون در برابر مؤمنین متواضع بودند. قربانشان بشوم پیغمبری که دارای آن مقام بالا بود، پیغمبری که مرکز قطب عالم بود همه عالم به وجود مبارک ایشان بود با این همه مقام باز خودشان را بدهکار می دانستند.

خوش به حال آن کسی که این روحیه در وجودش باشد. این روحیه نبوی (صلی الله علیه وآله وسلم) است. اگر این روحیه را در وجودتان می بینید جداً به شما تبریک می گویم. روحیه ای داشته باشید که به هر طبقه ای که برخورد می کنید سلام کنید خودتان را نگیرید. نگوئید من به این عوام سلام کنم؟ مگر چه اشکالی دارد؟ بارها شده افراد از کنار بنده رد می شوند و سلام نمی کنند اما بنده سلام کردم و طوری عوض شدند که بلافاصله می گویند: آقا خیلی ببخشید سلام علیکم. چقدر خود طرف شرمنده می شود و می فهمد که کار اشتباهی کرده است. ببینید ما همیشه باید عملمان برای دیگران درس باشد حتی گاهی ممکن است شما سلام کنید اما طرف جواب سلامت را ندهد ولی این کار شما باعث میشود که یاد بگیرند و به طرف دین جذب شوند.

بنابراین کسی که یک ناراحتی درونی یا عقده ای داشته باشد بی انصافی می کند فلذا عبدها چون خودشان را همیشه عقده دار می بینند حاضر نیستند که درباره حر و آزاده انصاف به خرج دهند حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید تو انتظار انصاف از اینگونه افراد نداشته باش .

طایفه دوم برای روحانیون عزیز است چون خیلی از اهل علم را میبینم این اصل را رعایت نمی کنند. خیلی از آقایان را می بینم که یک سلسله مطالب را از مردم می خواهند که نباید بخواهند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

«وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ» عالم از جاهل نباید توقع انصاف داشته باشد. ببینید این ها همه درس است که اگر از آن اطلاع داشته باشیم خیلی کارها درست میشود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید از جاهل توقع انصاف نداشته باش. آدم جاهل اسمش روی خودش است. نگوئید چرا با ما این رفتار را کرد. اگر نکند که جاهل نیست. تو به علمت عمل کن و هیچ وقت سر به سر جاهل نگذار.

خداوند تعبیر بسیار زیبایی در قرآن درباره این افراد دارد فرموده: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (1) هنگامی که با جاهلان برخورد دارند به آنان سلام می کنند. در کتاب «مَطُول» آمده است یکی از چیزهایی که عنوان فصاحت و بلاغت دارد این است که بعضی از موارد فصاحت و بلاغت معنا از خود لفظ کلمه فهمیده می شود این که می فرماید «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ» پس خطاب کننده در چه چیزی «خاطب» است؟ در خطابی که نمونه جهل است یعنی نباید آن خطاب را بکند ولی می کند. خدا می فرماید از جاهل انتظار نداشته باش. او همیشه از روی جهل حرف میزند.

ص: 207

«وَقَوِي مِنْ ضَعِيفٍ» سوم اینکه انسان قوی در مال و یا قدرت، توقع انصاف از کسی که ضعیف و ناتوان است نداشته باشد چون خودش را ضعیف می داند لذا اظهار طلبکاری می کند و حاضر نیست به شخصی که ارباب و بزرگتر او است انصاف به کار برد.

ان شاء الله همه مردم مخصوصاً ما اهل، علم این برنامه ها و سفارشات که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند را در زندگی روزمره خودمان به کار ببریم و من مطمئن هستم اگر به آنها عمل کنیم نتیجه بسیار عالی خواهیم گرفت.

خدایا توفیق عمل به فرمایشات و کلمات گوهر بار این دو بزرگوار یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به ما عنایت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا لِقَاءُ الإِخْوَانِ، وَتَقَطِيرُ الصَّائِمِ، وَالتَّهَجُّدُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ. يَا عَلِيُّ: أَنْهَكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ: الْحَسَدِ وَ الْحِرْصِ وَ الْكِبْرِ. يَا عَلِيُّ: أَرْبَعٌ خِصَالٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ: جُمُودُ الْعَيْنِ، وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَ بُعْدُ الْأَمَلِ، وَحُبُّ الْبُقَاءِ» (1)

از جمله سفارشاتى كه پيغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود اين است كه: «يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا» سه چيز در دنيا موجب شادى و خوشحالى مؤمن مى شود. هر مؤمنى كه داراى اين سه خصلت باشد وجودش شادمان و خوشحال است.

«لِقَاءُ الإِخْوَانِ» يكي رفتن به دیدن برادرانش است و اینکه با آنها دیدار داشته باشد. به دیدن آن ها برود كه اين خودش بين انسان ها محبت ايجاد مى كند و محبت منشأ خيلى بركات است و رفتن به خانه دوستان باعث آثار فراوان است. وقتى صميميت بوجود بيايد خيلى به درد همديگر مى خوريم. در روزهاى سختى به داد همديگر مى رسيم چه در حال حياتمان كه اگر گاهى انسان گرفتارى پيدا كند

ص: 209

و رفیق عزیزش بشنود کمکش می کند و هم به وقت مردنش، در موقع فوت و تشییع جنازه و مجلس ترحیمش اگر بشنود و مقذورش باشد کمک می کند. این ها فوق العاده اثر دارد. این است که سفارش می کنند همدیگر را داشته باشید و دوست همدیگر باشید رفت و آمد کنید. این برای مؤمن موجب شادی و خوشحالی است.

«و تَفْطِيرُ الصَّائِمِ» اگر انسان بتواند روزه دار را افطار بدهد و لوبه نصف خرما باشد ثواب زیادی دارد افطار دادن شخص روزه دار خیلی خوب است. روایت داریم که مؤمن دو شادمانی دارد یکی از آن دو در موقع افطار است که روزه خود را باز می کند. حالا آیا خوشحال است از اینکه روزه مستحبی را بجا آورده با آن همه فضیلت یا اگر روزه ماه رمضان است واجبی را ادا کرده است یا نه مراد از نظر دنیایی باشد که چون روزه دار خیلی ضعیف و گرسنه می شود هر چه به افطار نزدیک میشود خوشحال می شود؟ این معنا خیلی پیش پا افتاده است. آنجا بیان شده است که افطار موجب شادمانی است و اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید انسان روزه دار را افطار بده این هم موجب شادی است این چه خصوصیتی دارد؟ این است که در روایات بیان شده است که اگر سفره ای می اندازید سعی کنید سفره افطار برای روزه دارها باشد زیرا ثوابش خیلی بالا است به نسبت سفره ای که برای غیر روزه دار می اندازید حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: یکی از اسباب شادی شاید این باشد که این عمل موجب می شود غم را از دل شما ببرد.

«و التَّهَجُّدُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ» اگر انسان بتواند در آخر شب تهجدی با خدا داشته باشد آن تهجد انسان را در روز شادمان می کند. قلبش خوشحال است؛ دلیل آن هم اثر و خاصیت تهجد در شب است. بعضی ها را نگاه می کنی در روز صورت مبارکشان خیلی بشاش است مخصوصاً کسانی که اهل ایمان و تقوا هستند و این از برکات

همان سحرخیزی است که دارند و در دل شب بلند میشوند و با خدای خودشان راز و نیاز می کنند صورت هایشان نورانی است خوش به حال هر کسی که این توفیق نصیبش بشود که بتواند با خدا در نیمه شب هم صحبت شود.

«يَا عَلِيُّ، أَنْهَاكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ» من تو را از سه خصلت نهی می کنم:

«الْحَسَدِ» یکی اینکه حسد نداشته باش که نتوانی برادر دینی ات را ببینی انسان اینطور نباشد که بگوییم چرا فلانی وضعش خوب شده ولی وضع من این چنین است. چرا ما را از حسد نهی می کنند؟ چون حسد ورزیدن اهانت به ذات اقدس باری تعالی است. اگر کسی خدای ناخواسته مبتلا به این مرض باشد خیلی خطرناک است؛ چون این مرض انسان را بر خدا جرأت می دهد. کسی که به دیگری حسد می ورزد در حقیقت حسد را بر او نمی برد بلکه اعتراض بر خدا دارد.

باید بدانیم که تمام کارها و فضیلت ها به دست مبارک حضرت احدیت است. خدا می گوید: من این کار را کردم من به بعضی ها برتری دادم و بعضی ها را ضعیف کردم. اگر بنا است خدا این طوری قرار داده باشد بعضی ها را در مسائل معیشت بالاتر و پایین تر تقسیم کرده باشد برای این است که نظام جامعه پیش برود و الا اگر بنا بشود خدا بر بندگان بسط رزق کند که همه آنها هلاک می شوند. اگر بنا بود تساوی معیشت در زندگی باشد، دیگر کسی، کسی را تمکین نمی کرد. کسی دیگر زیر بار نمی رفت که کار کند این اختلاف در معیشت و طبقات جامعه یکی از نعمتهای الهیه است. این اختلاف درجات یکی از نعمت های خدا است برای اینکه کانون نظام جامعه بشریت به احسن وجه پیش برود. هر زمانی که مردم بخواهند این صفت تساوی را در خودشان بگیرند آن وقت نظام جامعه به سختی می افتد در اجتماع مشکلات پیش می آید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وقت حسادت نکنید معنای حسادت، تعرض به کار خدا است که چرا خدا وضع او را خوب کرد ولی وضع مرا این چنین کرد؟

« وَ الْجِرْصُ » حریص نباش. چرا برای دنیا حرص بزنی که همه چیز را داشته باشی؟ قدری هم راضی باش هر چه خدا برایت مقدر داشته به آن خوشنود باش. راضی بودن معنایش این نیست که انسان تنبلی کند بلکه باید کار کنید زحمت بکشید. شما که اهل درس و بحث هستید به درستان ادامه بدهید. آنهایی که در جامعه اهل کار هستند، سر کارشان بروند و کار کنند. حالا روزی چقدر است؟ روزی دست خدا است. چقدر خدا روزی برایتان قرار داده است؟ هر چه قسمت باشد خدا به شما می دهد انسان باید زحمت بکشد تا آنچه را که مقدر است همان را به او بدهند انسان باید تلاش کند خدا هم روزیش را می دهد. همان بیانی که ائمه علیهم السلام فرموده اند که هم به معاش خود برس هم به معاد خود برس. فرموده اند: هم معاش را داشته باش هم معاد را این طور نباشد که یکی را فدای دیگری کنی معاش را فدای معاد کردن غلط است معاد را هم فدای معاش کردن غلط است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاَهُ لِأَخْرَتِهِ وَلَا أَخْرَتَهُ لِدُنْيَاَهُ» (1) از ما نیست هر که دنیا را رها کند و فقط دنبال آخرت برود. از ما نیست کسی که زن و بچه اش را گرسنه بگذارد و فقط دنبال آخرت خودش باشد. بابا، وظیفه ات را انجام بده خدا این را به گردنت گذاشته است چرا فقط به آخرت چسبیده ای؟

از ما نیست کسی که آخرت را رها کند برای خاطر دنیا این هم غلط است هر دو را داشته باش. بقیه کارها را به خدا واگذار کن به حسب متعارف جلو برو و

ص: 212

بقیه را به خدا واگذار کن و بگو خدایا به آنچه که قسمت من کردی راضی هستم و حریص نباش اگر اینطور شدی خوشا به سعادتت.

«وَ الْكَبِيرِ» این باد دماغ داشتن و تکبر را بگذارید کنار و متواضع باشید. تواضع داشته باشید به همدیگر احترام بگذارید حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: علی جان، تو را از این سه تا نهی می کنم. مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) قربانش بشوم خودشان تمام این صفات خوب را داشتند و از این صفات بد منزّه و پاک بودند ولی این ها را پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند که ما یاد بگیریم.

«يَا عَلِيُّ أَزْبِعُ خِصَالٍ مِنَ الشَّقَاوَةِ» علی جان چهار خصلت است هر که داشته باشد بداند که این از شقاوت است بداند که بدبختی به طرفش رو آورده است.

«جُمُودُ الْعَيْنِ» یکی اینکه چشم خشک بشود خدا نکند برای چشم، خشک سالی پیش بیاید و دیگر از این چشم اشک نیاید. آیا شده شبی در خانه خدا گریه کنید؟ آیا شبی توانسته اید در خانه خدا حالی پیدا کنید؟ واقعاً دو رکعت نماز بخوانید و اشک بریزید؟ اگر چنین حالی و چنین اشکی دارید خوشا به سعادت شما خوش به حالتان اگر خدای ناخواسته چشم شما حاضر نیست اشکی بریزد و گرفتار جمود العین بشوید این از علامت های شقاوت است؛ چرا؟ برای اینکه زیاد گناه شده است گناه که زیاد شد آرام آرام چشم ها خشک می شود. می فرمایند: که تو را سفارش می کنیم به اینکه مواظب باشی این شقاوت ها به طرفتان نیاید.

«وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ» مبادا دلت قساوت بگیرد. اگر متأثر نشوی خیلی خطرناک است.

«وَبُعْدُ الْأَمَلِ» خدای ناخواسته آرزوهای دور و دراز نداشته باشی. می گوید: حالا که هستم بعداً به کارهایم می رسم و خودش را اصلاح نمی کند. انسان باید بداند که غافلگیر میشود این خیلی خطرناک است.

«و حَبِّ الْبَقَاءِ» یکی از چیزهایی که برای انسان بدبختی می آورد، حب به بقا است. دائماً می خواهید باقی باشد. هیچ به فکر رفتن نیست. همیشه دنبال این است که بماند و برای خودش ذخیره کند برای ماندن جمع کند. بابا، چقدر می خواهی بمانی؟ آقا جان داریم می بینیم کسی در این دنیا نمی ماند مرگ این طوری است که هیچ خبر نمی کند به چه چیزی اطمینان می شود کرد؟ بعضی در میان ما بودند الان نگاه می کنید که نیستند و در میان قبر خوابیده اند بعضی ها از اصحاب درس ما بودند نگاه می کنید به درس نیامدند. ای بابا فلانی کجاست؟ بعد از چند روز که می گذرد میگویند فلانی مرد.

ای داد ای بیداد چقدر این دنیا بی اعتبار است برادران بزرگوار مواظب باشید همه انبیا و ائمه علیهما السلام آمدند به خاطر این که بگویند گول دنیا را نخورید. گول زرق و برق دنیا را نخورید. مواظبت کنید با خدای خودتان یک نوع ارتباطی داشته باشید تا خدا در روز سختی ها به دادتان برسد خدا شما را کمک کند.

در حالات بزرگان، دین این شخصیت هایی که ما به آنها افتخار می کنیم به علمایی که الان ما داریم از برکت علم آنها بهره برداری می کنیم - مثل صاحب: جواهرها - دقت کنید. وقتی کتاب «جواهر» را مطالعه می کنیم، می بینیم این ها هم باز حسرت می برند به آن علمائی که اسم آنها را به خوبی و بزرگواری یاد می کنند در جواهر بحث عدالت را مطالعه کنید. در آنجا صاحب جواهر راجع به عدالت بحث می کند که عدالت به چیست؟ آیا به اصلاح ظواهر است یا به ملکه عدالت؟ وقتی وارد بحث می شود می گوید: ای وای اگر بنا باشد که واقعاً در عدالت ملکه لازم باشد ما چگونه می توانیم امام جماعت باشیم؟ چگونه می توانیم بگوییم که هر آقای امام جماعت بشود؟ صاحب جواهر رحمه الله می گوید: آیا دیگر می شود آقای را پیدا کرد که واقعاً ملکه عدالت داشته باشد؟ می گوید:

اگر بنا باشد عدالت آنطور باشد ما نداریم کسی را که عادل باشد باید مثل مقدس اردبیلی را پیدا کنیم یا مثل مرحوم آقا سید هاشم نجفی را یا برویم سراغ سید هاشم بحرینی رحمه الله.

مرحوم صاحب جواهر آیت الله سید هاشم بحرینی رحمه الله را یکی از افرادی می داند که دارای ملکه عدالت بود اینها چه مقامی داشتند که صاحب جواهر آنها را قبول دارد و خوش به سعادتشان مرحوم صاحب جواهر آیت الله سید هاشم را درک می کند. سید هاشم چه مقامی داشته که مثل صاحب جواهر درباره او این چنین می گوید؟

نادر شاه به نجف لشکرکشی کرد و آنجا را با دو هزار نفر محاصره کرد. او بیرون شهر نجف خیمه زد خیمه لشکر و سپاهش مردم را اذیت می کردند و بعضی تجاوزات را مرتکب شدند. مردم نزد آیت الله سید هاشم رفتند و شکایت کردند که لشکر نادر شاه ما را اذیت می کند. مرحوم آقا سید هاشم سوار مرکبش شد و به بیرون نجف تا در خیمه خود نادرشاه رفت. هر چه مأمورین گفتند: آقا سید کجا می روی؟ گفت: من با خود نادر شاه کار دارم. گفتند: آقا نمی شود. فرمود: چرا نمیشود؟ سریع به نادر شاه گفتند یک آقای سیدی با شما کار دارد. گفت کیست؟ گفتند: می گوید سید هاشم بحرینی هستم. نادر شاه گفت بگذارید بیاید. من آوازه اش را شنیده ام.

نادرشاه گفت: آقا بفرمایید. سید رفت و نشست. نادرشاه یک نگاهی به چهره و جمال آقا سید هاشم کرد و چنان نورانیت صورت سید نادر را به خودش جذب کرد که نادر مجذوب او شده بود. نادرشاه گفت: امری داشتید؟ فرمود: بله. گفت: هر امری داشته باشید من مطیع شما هستم بفرمایید. سید هاشم گفت: لشکریان شما خیلی مردم نجف را اذیت می کنند. به حق و حقوق مردم تجاوز می کنند. نادر شاه گفت: چشم اطاعت می شود. من اعلام می کنم که احدی را متعرض نشوند بلافاصله در همان حالتی که سید با شاه صحبت می کرد شاه به فلان

مأمور اشاره ای کرد و گفت فلانی برو آن مأمور. رفت چون دستور داشت هدیه ای برای شخصیت هایی که نزد شاه می آمدند و دیدن می کردند بیاورد. در اینجا نادرشاه برای اینکه خدمتی به سید کرده باشد (از بس علاقمند به سید شده بود) به آن مأمور اشاره ای کرد که یعنی برو مقداری از آن پولهای طلا و نقره را بیاور. او هم رفت و بلافاصله یک کیسه پر از طلا و نقره آورد و جلو آیت الله سید هاشم بحرینی گذاشت.

گفت: آقا، این هم برای شما است. آقا سید هاشم فرمود: این چیست؟ نادر گفت: چیز ناقابلی است که می خواستیم به خدمت شما بدهیم. سید فرمود: این پول طلا و نقره را میخواهی به من بدهی این همه مال زیاد را؟ گفت: بله. سید فرمود: من نیازی به این پول ها ندارم پس اگر برای من میدهی بدان که من خرج و روزی امروز را دارم. اگر برای الاغ من می دهی الاغ من از من بی نیازتر است.

خدا رحمتش کند. نگاه کنید جلوی شاه باشی و این حرف را بزنی؟ گفت: اگر این را برای الاغ من می خواهی بدهی الاغ من از من بی نیازتر است. نادر گفت: برای چه بی نیاز تر است؟ فرمود: برای اینکه اولاً الاغ من طلا و نقره نمی خورد و اهل طلا و نقره نیست بلکه اهل یونجه و جو است و در ثانی، خدا یک کاری با الاغ من کرده که با من هم نکرده است. نادرشاه گفت: خدا با الاغ چه کار کرده است؟ فرمود: خدا خرج این حیوان را به گردن من انداخته و من را کفیل خرج آن کرده است پس خیالش راحت است الاغ من هیچ وقت نشده غصه روزی را بخورد.

تا این را فرمود نادرشاه گفت: وقتی ایران بودم شنیدم که در نجف سید بسیار عجیبی است ولی با چشم خود او را ندیده بودم کسی اینقدر در دنیا زاهد باشد؟ ای سید عجب زهدی داری. واقعاً حق است که زهد تو زبانزد مردم باشد. سید

فرمود نادر آیا زهد من بیشتر است یا زهد تو؟ من که زهدی ندارم تو اشتباه کردی بلکه زهدی که تو داری من ندارم. نادر گفت: من چه زهدی دارم؟ گفت: زهد من از دنیا است اما زهد تو از آخرت است. من دنیا را رها کرده ام و رها کردن دنیا نیز هنری نیست ولی تو آخرت را رها کرده ای و آخرت رها کردن هنر است. نادر گفت: لا اله الا الله دستور داد لشکر جمع شوند و از نجف بیرون رفتند چون برای نجفی که دارای یک چنین شخصیت هایی است نباید ایجاد مزاحمت بشود.

آقایان ببینید بی جهت نیست که صاحب جواهر اسم این مرد بزرگوار را با آن عظمت می برد که اگر قرار است در عدالت ملکه معتبر باشد ما باید در خانه سید هاشم بحرینی رحمه الله برویم کتاب های ایشان را بخوانید ببینید این مرد بزرگوار در کتاب هایش چه کرده است برادران عزیز من بیایید شما را به خدا یک مقداری متوجه شوید و به حال خود برسید مواظبت کنیم عزیزان من این وضع حوزه و درس ما است. با این درس خواندن های حوزه چند تا ملا از این حوزه می خواهد بیرون بیاید خدا می داند من نمی دانم.

اگر کارخانه های حوزه ما هم مثل کارخانه های ماشین سازی باشد خدا به داد ما برسد. هر روز یک مدل بیرون می دهند. اگر حوزه ما نیز اینطور باشد هر روز یک مدل روحانی بیرون می دهد آن وقت چه می شود؟ بعد به مردم ایراد بگیرد این مردم چرا چنین شده اند؟ چرا مردم این چنین اند؟ برای چه نمی گویند چرا خودمان این طوری هستیم؟ شما را به خدا الان ما مثل قدیمی ها هستیم؟ تو را به خدا آن روح تقوا را داریم؟ خودمان را موعظه کنیم همه ما مبتلا هستیم پیشگاه خدا شرمنده ایم چیزی نداریم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام حالی به ما مرحمت بفرماید که بتوانیم خودمان را اصلاح کنیم. خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را به اعمال بدمان گرفتارمان نفرماید. خداوند ان شاء الله عزیزان پای جلسه درس ما را عاقبت به خیر بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ سِرُّ مِلا عَدُّ مَرِيضاً، سِرُّ مِلايْنِ شَيْعِ جَنَازَةً، سِرُّ ثَلَاثَةَ أَمْيَالٍ أَحِبُّ دَعْوَةَ، سِرُّ أَرْبَعَةَ أَمْيَالٍ زُرُّ أَخَا فِي اللّٰهِ، سِرُّ خَمْسَةَ أَمْيَالٍ أَحِبُّ الْمَلْهُوفَ، سِرُّ سِتَّةَ أَمْيَالٍ انْصُرِ الْمَظْلُومَ، وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» (1)

از جمله مواعظ و نصایحی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید این است که حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود :

«سر میلاً عَدُّ مَرِيضاً» جا دارد انسان برای عیادت مریض به مقدار یک میل که یک سوم فرسخ است طی مسیر کند. می فرماید: یک میل راه را طی کن و به عیادت مریض برو.

«سر میلین شَيْعِ جَنَازَةً» اگر خانه انسان تا محل تشییع جنازه مؤمنی فاصله داشته باشد، اگر دو میل راه باشد یعنی دو سوم فرسخ راه باشد رفتن برای تشییع جنازه جا دارد.

«سِرُّ ثَلَاثَةَ أَمْيَالٍ أَحِبُّ دَعْوَةَ» یک فرسخ راه را طی کن برای اینکه دعوت یک مؤمن را که از تو چیزی خواسته است اجابت کنی و خواسته مؤمن را بپذیری.

ص: 218

«سِرُّ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ زُرُّ أَحَا فِي اللَّهِ» اگر کسی میخواهد به دیدن برادر ایمانی اش برود آن برادری که با او هم برادری که با او هم عقیده هم کیش، هم دسته و هم آیین است، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اگر چهار میل راه را طی کند و برود جا دارد یعنی هشت کیلومتر راه طی کند.

«سِرُّ خَمْسَةِ أَمْيَالٍ أَجِبَ الْمَلْهُوفُ» اگر ده کیلومتر راه را طی کنید برای اینکه یک درمانده ای را نجات دهید ارزش دارد تو می خواهی بروی به دادش برسی برای چنین کسی که گرفتار است و تو می خواهی بروی ان شاء الله نجاتش بدهی اگر لازم باشد که ده کیلومتر راه طی کنی جا دارد.

«سِرُّ سِتَّةِ أَمْيَالٍ أَنْصُرُ الْمَظْلُومَ» شش میل راه را طی کن برای دادرسی به مظلوم یعنی اگر کسی واقعاً مظلوم واقع شده و در حق او ظلم شده است، انسان جا دارد شش میل راه را طی کند تا به او کمک کند.

«وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: بر تو باد استغفار کردن .

در اینجا به نکته ای می خواستم اشاره کنم و آن این است که ببینید روایت راجع به عیادت، مریض تشییع جنازه کمک به بیچارگان نصرت کردن مظلومان چه بیانی دارد ولی جمله عجیبش این است که در آخر حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» این جمله یعنی چه و چه چیزی می خواهد بگوید که به پیوست آن موارد آمده است؟ بنده حدس می زنم که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید: این مسافت هایی را که برای رفتن تعیین کرده ام معلوم نیست که حق مطلب ادا شده باشد لا اله الا الله این مسافت هایی که من به شما گفتم که بروید خیال نکنید که حق ادا شده است لا اله الا الله «وَعَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ» یعنی از خدا باز طلب مغفرت کن که خدایا، من در حق و حقوقی که این افراد نسبت به من دارند کوتاهی نکرده باشم و از تو طلب مغفرت می کنم شما را به خدا اگر این

مسائل در جامعه پیاده شود آن جامعه چقدر زیبا و خوب میشود؟ دیگر کار چه کسی روی زمین میماند؟ چه کسی در مانده میشود؟

قربان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم. ایشان بعد از گذشتن چند مدت از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون از خانه تشریف آورد که در بعضی روایات آمده شش ماه، یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) تا شش ماه بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خانه بیرون تشریف نیاورد. فرمود: من به جز جمعه ها وقت دیگری بیرون نمی آیم. فقط جمعه به جمعه و فرمود: به خدای خودم قسم خورده ام که بیرون نیایم مگر اینکه قرآن را جمع آوری کنم. حتی برای بیعت هم که آمدند ایشان را ببرند و آن حرکت ها را انجام دادند به زور این کار را کردند در غیر این صورت حضرت (علیه السلام) فرمود: من نمی توانم بیرون بیایم. من با خدای خودم عهد کرده ام قرآن را جمع آوری کنم، چون پیغمبر خدا در آخرین لحظات عمر شریفشان به من فرمودند یا علی این اوراق پراکنده شده است شما آنها را جمع آوری کنید و من هم به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قول دادم. حضرت علی (علیه السلام) در شش ماه قرآن را جمع آوری کرد و تمام آن را در یک پارچه ای پیچید و به مسجد آورد و بعد فرمود که من قرآن را به این کیفیت جمع آوری کرده ام. گفتند: ما نیازی به قرآن شما نداریم. ما خودمان قرآن داریم و جمع آوری کرده ایم حضرت (علیه السلام) هم فرمود: بسیار خوب ایرادی ندارد نیازی نیست که نیست.

منظورم این است که وقتی آقا قرآن را جمع آوری کرد و خواست تشریف ببرد، یک مرتبه همین آیه را خواند و فرمود: «بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (1) یعنی قرآن را پشت سرشان انداختند.

ص: 220

آقا وقتی رفتند و قرآن را بردند دیگر قرآن را نیاوردند و صبر کردند تا زمانی که دومی به سر کار آمد وقتی دومی بر منسب خلافت نشست گفت ما آن روزها کاری کردیم که نباید آن را انجام می دادیم. ما آن روز قرآن آقا را نپذیرفتیم و به آن صورت تعبیر کردیم و آقا قرآنش را برد حالا باید بفرستیم که قرآن را بیاورد ما چرا چنین کاری کردیم؟ باید قرآن را از آقا می گرفتیم و به نام آقا قرار د می دادیم و بعد در آن دست می بردیم.

خلیفه دوم بلافاصله به سراغ سراغ آقا فرستاد. حضرت (علیه السلام) تشریف آورد و فرمود: چه کار داری؟ خلیفه گفت: خواهش ما این است که اگر می شود قرآن را بیاورید. ما حاضریم بپذیریم. حضرت (علیه السلام) فرمودند: نه فعلاً نیازی نیست و این قرآن به دست کسی نمی رسد. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (1) قرآن را بجز پاکان شخص دیگری نباید دست بزنند. باید به دست مبارک فرزند عزیزم برسد.

حال برویم به سراغ اینکه ببینیم آیا قرآن دست خورده است؟ نه اینطور نیست و قرآن همان قرآن است و در جواب این سؤال که آیا قرآن کم و زیاد شده است یا نه باید گفت که نه کم شده و نه زیاد ما وظیفه داریم همین قرآنی را که الان در میان مردم است را قبول کنیم و قائل به تحریف نیستیم و تحریفش را جایز نمی دانیم. ما باید به قرآن عمل کنیم باید به وظایفمان در برابر قرآن عمل کنیم. جامعه ما وقتی به وظایفش در برابر قرآن عمل نکند نتیجه این می شود که امروز هیچ کس به داد هیچ کسی نمی رسد هیچ کسی دست شما را نمی گیرد.

خدا ان شاء الله هیچ یک از شما را درمانده نکند اگر کسی گرفتار باشد کسی به دادش نمی رسد. امروز روزگاری است که اگر محتاج کسی باشی، کسی به فریاد شما نمی رسد. همه این دستورات دین و اهل بیت علیهم السلام پیش سر گذاشته شده و

ص: 221

الان به آن ها اهمیت داده نمی شود. این شده که دودش هم به چشم خودمان می رود و الا اگر ما واقعاً بیاییم عوض شویم موفق به عمل می شویم و همان سعادت دوباره برمی گردد .

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «وَعَلَيْكَ بِالِاسْتِغْفَارِ» و این استغفار اضافه بر استغفاری است که بشر، خود به خود نیاز به آن دارد که باید استغفار کند؛ چون خود انسان فی نفسه حالت خسران و زیان دارد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...» (1) انسان در خسران است الا آنان که همیشه ایمان دارند و استغفار می کنند.

امیدوارم خدا ان شاء الله هم حقیر و هم شما عزیزان را به این دستورات موفق بدارد ان شاء الله .

ص: 222

1- سوره مبارکه عصر، آیه 2 و 3.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، يَسَّ عَةَ أَشَدَّ يَاءَ تُوْرَثُ النَّسِّ يَانَ أَكْلُ النَّقَّاحِ الْحَامِضِ، وَأَكْلُ الْكُرْبُرَةِ، وَالْجُبْنِ، وَسُوْرُ الْفَارَةِ، وَقِرَاءَةُ كِتَابَةِ الْقُبُوْرِ، وَالْمَشْيُ بَيْنَ امْرَأَتَيْنِ، وَطَرْحُ الْقَمْلَةِ، وَالْحِجَامَةُ فِي الثُّفْرَةِ، وَالبَوْلُ فِي الْمَاءِ الرَّاَكِدِ» (1)

فرمایشاتی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند، بسیار مهم و انسان ساز است. این توصیه ها و سفارشات مشتمل بر همه گونه مطالب است، هم در آن جنبه آداب و اخلاقیات است و هم آنچه را که موجب رفعت درجه و کمال انسان در دنیا و آخرت می شود، در بر دارد.

چه بسا کارهایی است که ما در دنیا انجام می دهیم و آن ها آثاری در بدن و فکر ما می گذارند و موجب آزار و اذیت ما می شود و علت آن هم خود ما هستیم. گاهی می گوید که من چرا اینطور شدم؟ چرا وضع من این طور شده است؟ چرا به این گرفتاری مبتلا شدم؟ نمیدانند که علت این وضعی که به سرش آمده، خودش است این بلایی که به سرش آمده با دست خودش بوده نه اینکه خدا با او چنین کاری کرده باشد.

ص: 223

خداوند متعال می فرماید که این کار را نکن اگر چنین کارهایی را کردی اثرش به گونه ای به خودت بر میگردد عجیب این است که می بینید انسان گوش نمی دهد و در نتیجه خاصیتی که آن عمل برایش به بار می آورد او را اذیت می کند. یکی از مصیبت هایی که امروز وجود دارد و دامن گیر ما شده، فراموشی است. گاهی چیزهایی را فراموش می کنیم که خیلی هم ناراحت می شویم با خودمان قرار می گذاریم که فلان ساعت فلان کار را انجام دهیم می بینیم که یادمان رفت. ای داد و بیداد چرا فراموش کردیم؟ خیلی برای ما سخت است.

آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ تَسَعَةُ أَشْيَاءَ تُورَثُ النَّسِيَانَ» نُهْ چیز است که برای انسان فراموشی می آورد:

اول «أَكْلُ التَّمَّاحِ الْحَامِضِ» یکی از چیزهایی که نسیان می آورد و حافظه را از بین می برد خوردن سیب ترش است سیبی که نارس است و ترشی دارد. اگر ملاحظه بفرمایید می بینید این سیب چون حالت سیب چون حالت جمع شدگی دارد، دهان انسان موقع خوردن آن جمع می شود و در دهان یک حالت جمع کنندگی ایجاد می کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: خوردن چنین سیبی که ترش است و هنوز نرسیده است حافظه را از بین میبرد و موجب فراموشی می شود.

چه حکمتی در این است که سیب ترش حافظه را از بین می برد؟ من و شما نمی دانیم ولی خداوند متعال میداند و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که اطلاع از حکمت های خالق متعالش دارد و از برکت او بر این مطالب واقف است فرموده است که خوردن سیب ترش باعث فراموشی می شود؛ پس رعایت کنید که گرفتار این مشکل نشوید.

دوم «وَأَكْلُ الْكُرْبُرَةِ» خوردن خیار چمبر خیارهای بلند که به آن خیار چمبر می گویند. البته در ایران کم شده است ولی در کشور عراق که بودیم، خیلی زیاد بود. خیار چمبرهای بزرگی که نوعاً دایره شکل و یا هلالی شکل است.

می فرماید: خوردن خیار چمبر زیاد نسیان و فراموشی می آورد البته کم خوردنش ممکن است زیاد مشکل ایجاد نکند ولی باید مواظبت کرد.

سوم «وَالْجُبْنُ» پنیر نیز این خاصیت را دارد برای انسان فراموشی می آورد؛ لکن امام (علیه السلام) می فرماید: اگر می خواهید پنیر خاصیت منفی خودش را از دست بدهد و فراموشی و نسیان نیاورد آن را با گرد و بخورید. می فرماید خوردن پنیر با گردو اثر نسیان را از بین می برد. در روایات دیگر دارد که اگر می شود پنیر را نخورید مگر در اول ماه و اگر بنا است در طول ماه و سال خورده شود در کنار آن گردو باشد که خیلی اثر در انسان نگذارد.

چهارم «وَسُورِ الْفَارَةِ» پس مانده موش یعنی اگر موشی از غذایی خورد و پس مانده او را انسان بخورد موجب نسیان و فراموشی می شود برعکس پس مانده گربه حافظه را خیلی زیاد می کند. خدا رحمت کند یکی از آقایان تمام متن عربی رسائل مرحوم شیخ رحمه الله را حفظ بود. زمانی که می خواست درس بدهد اصلاً کتاب باز نمی کرد. می گفت: کتاب را شما باز کنید و من از حفظ عربی را می خوانم همینطور می نشست و متن عربی را می خواند بدون اینکه کلمه ای را کم و زیاد کند مثل آن هایی که حافظ قرآن هستند. کتاب هم دست شاگردان بود و آنها گوش می کردند. بعداً که از ایشان دلیل این حافظه بالا را پرسیدند ایشان نقل کردند: من از پس مانده گربه استفاده کردم. مدتی خودم را به این مطلب عادت دادم و نتیجه گرفتم. ایشان می گفت: من این حافظه را از اینجا بدست آوردم و مادر این بزرگوار هم این قضیه را تأیید کرده بود. علی کُل حال، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که پس مانده موش فراموشی می آورد.

پنجم «وَقِرَاءَةُ كِتَابَةِ الْقُبُورِ» هر وقت به قبرستان تشریف می برید سعی کنید و مواظب باشید که روی قبرها را نخوانید. خواندن روی سنگ قبرها خیلی عجیب

اثر منفی می گذارد. حافظه را می برد و موجب فراموشی می شود. چه حسابی در این مطلب است خدا می داند. شما عزیزان نوشته های روی سنگ قبر را نخوانید. البته ممکن است انسان در فکرش بخواند چون چشم وقتی چیزی را می بیند می خواند اما قرائت این است که به زبان گفته شود گاهی ما کسی را صدا می زنیم و می گوئیم فلانی این قبر را بین روی آن این مطالب را نوشته اند. اسم و فامیل و تاریخ وفات و اشعار و جزئیات دیگر را برایش می خوانیم. این خواندن ها بد است. این قرائت است و اثرش این است که موجب فراموشی می شود.

ششم «وَالْمَسْئُومَاتِیْنَ» انسان بین دو تا زن راه برود. حالا این عبارت یعنی چه؟ یعنی آیا انسان بین دو تا زن راه برود دو تا خانمی که محرمش هستند مثلاً عمه خاله خانم و یا خواهر دو طرف او قرار داشته باشد و انسان در وسط این دو خانم باشد و راه بروند آیا مراد از این عبارت این است یا نه؟ بعضی از بزرگان این طور معنا نکرده اند و عبارت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به این صورت بیان می کنند که معنای «وَالْمَسْئُومَاتِیْنَ» این است که زن ها در جایی نشسته اند و انسان از وسط این زن ها رد شود. فرض کنید دو تا زن در حال صحبت کردن با هم هستند

یا ایستاده اند و یا نشسته اند و شما از وسط این دو زن رد بشوید. بزرگان برای ما اینطور معنا می کردند که مراد از آن این است که از بین دو تا زن رد شوید که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این هم فراموشی می آورد هر دو صورت را برای شما معنا کردیم که ببینید و خودتان انتخاب کنید.

هفتم «وَأَطْرَافِ الْقَمْلَةِ» شپش از حیواناتی است که خیلی عجیب و محترم است. الان بحمدلله با پیشرفت بهداشت کم شده است ولی در سابق زیاد بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اگر شپش روی بدنت و یا لباست بود نباید آن را پرتاب کنی و روی زمین بیندازی. در حج هم همینطور است انسان حق ندارد شپش را پرت کند. باید

محترمانه آن را پایین بگذارد. اگر به او جسارت کند باید کفاره بدهد و عجیب این است که فرموده اند: اگر شپش را پرتش، کنی فراموشیت زیاد می شود.

در مورد بعضی از حیوانات روایات خاصی، داریم مثلاً هر وقت نوشیدنی می خوری اگر مگسی درون آن افتاد آن نوشیدنی را نخورید مگر اینکه تمام مگس را به داخل آن ببرید تا در آن نوشیدنی غرق شود بعد می توانید آن را در بیاورید و نوشیدنی را بخورید در این صورت عیبی ندارد. از حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کردند چرا این کار را انجام دهیم؟ فرمودند خاصیت این حیوان این است که پرهایش سمی است وقتی در آب یا چیز دیگری می افتد آن را سمی می کند اما همه آن را فرو ببرند آن میکروب و سم را از بین می برد.

هشتم «وَالْحِجَامَةُ فِي الثُّبْرِ» اگر انسان در نقره حجامت کند، این هم فراموشی می آورد. حجامت انواعی دارد و اخیراً بحمد الله رواج پیدا کرده و جا افتاده است. امروزه متأسفانه سکتته هایی که پیش می آید و خیلی هم زیاد شده است از عجز دکتراها است. مرحوم والد ما آیت الله حاج آقا سجاد علوی که خدا رحمتشان کند نقل می کرد: در گرگان دکتری بود که تمام سکتته ها را خوب می کرد و عجیب این بود آنقدر این دکتر ماهر بود که وقتی پشت سر کسی راه می رفت می فهمید که آن فرد در حال سکتته کردن است.

ایشان نقل می کرد: روزی همین دکتر پشت سر آقای در حال راه رفتن بود که یک مرتبه دیدند این دکتر شروع کرد به تند راه رفتن پرسیدند: آقای دکتر، چرا اینقدر تند راه می روید؟ گفت: این بنده خدا که در جلوی من راه می رود الان سکتته میکند و آن بنده خدا چند قدم که راه رفت یک دفعه افتاد. بلافاصله دکتر به بالای سرش آمد و با تیغی که همراهش بود رگ کف پایش را برید و بعد دو طرف انگشت پایش را فشار داد که یک خون غلیظ سیاهی بیرون زد و بلافاصله

پنبه سوخته ای رویش گذاشت و پایش را بست و جالب اینجا بود که همین آقای سگته کرده بلند شد و به راهش ادامه داد و رفت.

در قدیم می گفتند آدم سگته کرده را زود دفن نکنید اگر شده بیست و چهار ساعت نگه دارید شاید در عرض بیست و چهار ساعت برگردد؛ اما الان به کسی سگته می کند معطلش نمی کنند. او را به سردخانه می برند که متأسفانه خون منجمد میشود و دیگر برگشت او ممکن نیست. یکی از اقسام، حجامت رگ زدن است لکن در یک قسمت خاص که به آن حجامت می گویند. اگر حجامت کردن در پشت کمر بین دو شانه باشد که این را تعبیر به نقره می کنند این نوع از حجامت موجب نسیان می شود اما اگر حجامت پشت گوش باشد و رگ زده شود و یا در وسط باشد که خون ها به صورت کف بیرون می آید و گیجی سر را از بین میبرد اشکال ندارد و خوب است یا حجامت بین انگشتان خوب است اگر رگ بین انگشتان خشک شود، رفته رفته انسان لاغر می شود. سابقاً در قم رسم بود الان هم هست که «رگ مالی» می کنند یعنی رگ را مالش می دهند تا انسان دچار عارضه لاغری نشود. اگر یک مرتبه انسان بترسد و وحشت زده شود و رگ بین این انگشت ها خشک شود، رفته رفته لاغر و زرد می شود؛ فلذا این رگ را حجامت می کنند و یا آن را مالش می دهند که خون در آن جریان پیدا کند. بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: حجامت کردن در نقره که در وسط دو کتف است موجب نسیان می شود.

نهم «وَالْبَوْلُ فِي الْمَاءِ الرَّائِدِ» اگر کسی در آبی که راکد است ادرار کند، حافظه اش از بین می رود؛ بنابراین بول کردن در آب راکد حافظه را از بین می برد.

فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) نه مورد بود که در آن موارد ایجاد نسیان بیان شد و خدای ناکرده وقتی انسان دچار نسیان شود مشکلات زیادی در او ایجاد می شود. از

جمله مشکلات این است که فراموشی آثار درس را از بین می برد. انسانی که فراموشکار است دیگر نمی تواند درسی را که در کلاس یاد گرفته در منزل یادداشت کند؛ اما اگر انسان مورد عنایت قرار بگیرد و حافظه داشته باشد، نتیجه اش این می شود آنچه را که فرا گرفته و در ذهنش هست می تواند روی کاغذ بیاورد و لازم نیست که حتماً پای درس بنویسد.

خود حقیر درس مرحوم آقای داماد رحمه الله می رفتم. کمتر کسی می توانست درس را بفهمد. خداوند مرحوم آقای داماد را رحمت کند. ملا بود بسیاری از آقایان به درسش می آمدند اما نمی توانستند درسش را بگیرند و بفهمند. بلافاصله می رفتند. فقط یک عده خاصی که الآن جزو خواص حوزه هستند درس ایشان می ماندند. بنده نیز می رفتم و هیچ وقت بنا نداشتم که سر درس چیزی بنویسم. خوب گوش می دادم چه درس ایشان را چه درس مرحوم امام و چه درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله را شب که می شد در منزل سه تا جزوه داشتم همه را می نوشتم و کمتر اتفاق می افتاد که مطلبی یادم برود چون خیلی مقید بودم از چیزهایی که برای انسان فراموشی می آورد پرهیز کنم و البته از همه این ها گذشته آقایان عزیز باید توسل به اهل بیت علیهم السلام داشته باشید.

مرحوم آقا شیخ اسد الله تستری رحمه الله صاحب مقایس یک کتاب بیشتر نداشت ولی آقا سید عبدالله شبر رحمه الله کتاب های زیادی داشت و همیشه کتاب می نوشت روزی آیت الله تستری به آیت الله سید عباس شبر رسید و گفت: چه حسابی هست که اینقدر ماشاء الله کتاب می نویسی؟ گفت: می دانی من این ها را از کجا گفتم: نه گفت یک شب خوابیده بودم در عالم رویا حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به خواب من آمد و فرمود سید عبدالله قلم را در دست بگیر. گفتم: چشم آقا و حضرت (علیه السلام) قلم را به دست من داد و فرمود: بنویس و من هم نوشتم. به من فرمود: ما به تو عنایت می کنیم که تو نوشتن را ادمه بدهی ایشان می گفت:

هر چه دارم از برکت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) دارم. این قضیه در فواید الرضویه آمده است.

مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله هم می فرمود: والله این سید راست گفته است. خود من این همه کتاب نوشتم بعضی وقت ها آنقدر گوشه ای می نشستم و می نوشتم که دیگر حال نوشتن نداشتم. خیلی خسته می شدم تا متوسل به سادات و اهل بیت علیهما السلام می شدم و دوباره توفیق نوشتن پیدا می کردم .

آقایان شما را به خدا تا میتوانید با این خانواده ارتباط برقرار کنید. به جدم قسم هر چیزی که بخواهید به شما می دهند خدا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را از عنایات این خانواده محروم نفرماید.

ص: 230

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ، يَا عَلِيُّ، مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ: يَأْذُنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ وَالْعُرْسَاتِ وَالتَّائِحَاتِ وَلَيْسَ النَّيَابِ الرَّفَاقُ» (1)

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ» این جمله خیلی جمله مختصری است ولی بسیار پر محتوا است. می فرماید: محکم ترین دستگیره های ایمان محبت و دشمنی برای خدا است.

دستگیره چیزی است که انسان بتواند دستش را به آن بگیرد و خودش را نجات دهد و موفق شود حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: دوستی و دشمنی داشتن برای خدا محکم ترین دستگیره های ایمان است که انسان را کاملاً به ایمان موفق و متصل می کند. محبت ورزیدن و دشمنی کردن از محکم ترین دستگیره های ایمان است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان محکم ترین آنها «الحب في الله» و «البغض في

ص: 231

الله» است. خوشا به حال کسی که محبت را در راه خدا داشته باشد و بغضش هم برای خدا باشد.

گاهی عزیزانی پیش بنده می آیند و میگویند حاج آقا ما را موعظه و نصیحت کن. می گویم: بهترین موعظه این است که اگر انسان کسی را دوست دارد و به او محبت می ورزد برای خدا باشد و اگر با کسی هم بد است و با او دشمنی می کند، این هم برای خدا باشد به نظرم این از همه موعظه ها پخته تر و کامل تر است که ما تمام کارهایمان و بلکه حب و بغض مان نیز فقط برای خدا باشد یعنی آنچه که دوست داریم برای خدا دوست داشته باشیم اگر هم با کسی دشمن هستیم برای خدا دشمن باشیم حب و بغضمان از روی هوای نفس و خود خواهی و خودپسندی نباشد. محبت ورزیدن و دشمنی کردن برای منافع شخصی بی ارزش است.

متأسفانه می بینیم جامعه امروز ما از این مطلب خیلی عقب است، حتی قشر محترم و عزیز روحانیون ما گاهی بررسی می کنیم می بینیم حب و بغض ها روی چیزهای واهی و چیزهای خیلی بی اساس و بی ارزش است. گاهی نگاه می کنید خدای ناخواسته دو بزرگوار دو روحانی عزیز دلشان با هم کدورت پیدا کرده است. ما هم از این مسأله مکدر و ناراحت می شویم می پرسیم شما چرا با فلانی قهر هستید؟ می گوید: به این علت؛ وقتی علت را نقل می کند می بینم علت چیزی نیست که باعث ناراحتی آن ها بشود دلیلی که یک شخصیت والا مثل روحانیت که رهبر مردم است برای دشمنی بی جهت با دیگران بیان می کند دلیل موجه و درستی نیست.

من از شما عزیزان استدعا دارم تصمیم بگیریم یک مقداری کارهایمان را بررسی کنیم. کارهایی که ما امروز در جامعه داریم شئوناتی که در دستمان است از درس خواندن سر کار رفتن مباحثه، کردن مطالعه، کردن رفاقت و دوستی که با

هم داریم همه و همه را واقعاً ببینیم که آیا نسبت به هر طبقه ای برای خدا است؟ اگر دیدید برای خدا است خوشا به سعادتتان اما اگر خدای ناخواسته احساس کردید که این طوری نیست دست بردارید.

اگر در حالات بعضی از بزرگان عنایت داشته باشید ببینید که به این مسأله اهمیت فوق العاده ای می دادند به عنوان مثال میتوان به مرحوم استاد الاکبر اشاره کرد استاد الاکبر ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله در جلسه ای با جمعی نشستند بودند که یکی از آقایان شروع به بحث کردن با ایشان کرد. بعد از دقایقی بحث بالا گرفت و آن شخص بنا کرد از آقا سؤال کردن و استاد جواب می داد. ناگهان سؤالی از آقا کرد که آقا دید اگر بخواهد جواب بدهد دیگر برای آن شخص آبرویی باقی نمی ماند چون برای خودش در میان آن جمعیت یک شخصیتی بود. آقا کوتاه آمد و گفت بله بله شما درست می فرمایید حرف شما درست است. جلسه تمام شد. آقا کرد تا مریدهای آن شخصیت بروند. وقتی رفتند، آقا فرمود: فلانی چند لحظه ای بیا با هم در حیاط قدم بزنیم. وقتی رفتند، آقا فرمود: شما مطلب را آنجا اشتباه کردید وقتی ایشان همه جواب را کاملاً به او داد و آن شخص فهمید که اشتباه خیلی بزرگی کرده است به آقا گفت: حضرت آیت الله شما بزرگواری میکردید و همان جا به من می گفتید که اشتباه کردم چرا جلو جمع به من گفتید که درست می گویم؟ آقا فرمود: من آنجا دیدم اگر بخواهم این طوری بیان کنم و جواب درست را بگویم باعث رسوایی شما می شود و آبروی شما جلوی دوستان و مریدهایتان ریخته می شود و دیدم اگر بگویم شاید عمل من مرضی خدا نباشد.

ببینید این عمل شاید به چشم ما مهم نیاید اما وقتی انسان بررسی می کند خیلی این موضوع مهم می شود چرا؟ این رفتارها و اینگونه اعمال، از ایمان سرچشمه می گیرد و این حرکت آقا نشان می دهد که آقا می خواهد رضای خدا را در دست

بگیرد. خوشا به سعادتشان این موضوع در حالات مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله نیز هست. در حالات شیخ بهایی رحمه الله هم وجود دارد و از این قصه ها زیاد داریم. در تاریخ مطالعه کنید بزرگان زیادی در این رابطه دیدیم و شنیدیم که کارهایشان برای خدا بوده است.

عزیزان باید مواظب باشیم هر انسانی باید در کار خودش یک طور دقت کند. یکی مغازه دار است و یا اداره ای است یا تاجر است. او باید یک طور «حب فی الله» و «بغض فی الله» داشته باشد و من و شما که روحانی هستیم باید به گونه دیگری کارهایمان برای خدا باشد. به جاهایی که می رویم نباید خدای ناخواسته آبروی کسی را که در آن منطقه است ببریم گرچه شما ملاتر هستید، فاضل هستید و از حوزه علمیه قم حرکت کردید و احتمالاً آن آقا ممکن است سوادش نسبت

به شما پایین تر باشد برای اینکه شما در دریا بودید اما شما فکر نکن الان که من چنین هستم باید در آنجا او را کاملاً از بین ببرم نه اینطور نباشید.

داستان حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به یاد دارید که وقتی خواست به همراه رئیس بزرگ قوم از مکانی رد شود خداوند متعال خطاب کرد: ای ابراهیم او را جلو بینداز قوم ببینید، ابراهیم پیغمبر (علیه السلام) با آن مقام و عظمت نباید جلوتر برود. عرضه داشت: پروردگارا، او را جلو بیندازم؟ او آتش پرست است. ندا آمد که ای ابراهیم، او را جلو بینداز او بزرگ قوم است.

بنده حقیر وقتی به گرگان می روم آقایانی در آنجا هستند که منبر می روند. هیچ وقت در مجلس ها جلو نمی افتم حتی زمانی که آنجا هستم. عزیزان بزرگواری می گویند: حاج آقا، شما مرجع هستید، عده ای مقلد شما هستند هر چه باشد شما آقای یک منطقه هستید و اینجا مرجعیت شما را قبول دارند حتی بعضی ها اعتراض می کنند که چرا شما از فلانی جلو نمی افتید؟ می گویم: آقا جان ببینید همین طوری که ما برای دیگران می گوئیم خودمان هم باید عمل کنیم نمی شود که همیشه برای دیگران

حرف زد. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (1) «آیا دیگران را امر به معروف نموده و خودتان را فراموش می کنید؟» اگر بنا باشد فقط برای دیگران بگوییم، پس خودمان چه؟ آیا در دستورات دین نداریم که «وَكْرُوا كِبَارَكُمْ» (2) بزرگترها را احترام کنید که این روایت را به دو صورت معنا کرده اند: یا مراد، بزرگ سنی است و یا منظور، بزرگ علمی است اما در دنباله اش دارد «وَازْحَمُوا صِدِّغَارَكُمْ» به کوچکترها رحم کنید که در اینجا مراد کودکان است که سن آنها کم و بچه هستند؛ می شود منظور از «کبار» هم بزرگ از نظر سنی است.

یکی از شخصیت های بزرگ که در منطقه گرگان است و الان سرآمد آن جا است به نام حضرت آیت الله میبیدی دام ظلّه، قضیه زیر را برای من نقل کرد. ایشان می گفت: هنگامی که حاج آقای والد شما مرحوم آیت الله سید سجاد علوی رحمه الله از نجف به گرگان آمد از ایشان در موقع ورود به شهرستان گرگان تجلیل خیلی عجیبی شد چرا که ایشان شخصیتی بود که از نجف برگشته بود و از خدمت عالمانی همچون آیت الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله العظمی آقای

بروجردی رضی الله عنه آمده بود.

حضرت آیت الله میبیدی می فرمود: از قضا بعد از چند روز از ورود پدرتان به گرگان یکی از علمای گرگان بنام مرحوم آیت الله شیخ هادی کبیر نجفی رحمه الله که آن زمان صد و چهارده سال داشت و خیلی پیر و کهن سال شده بود از دنیا رفت. ایشان عالم بزرگی بود و آن روز گرگان خیلی عالم داشت.

زمانی که جنازه ایشان را حرکت دادند و به قبرستان آوردند، موقع خواندن نماز میت آقا زاده آیت الله شیخ هادی کبیر نجفی رحمه الله محضر حاج آقای شما آمد و

ص: 235

1- سوره مبارکه بقره، آیه 44.

2- وسائل الشیعة، ج 10، ص 313.

گفت: آقا جانم وصیت کرده است که شما نمازش را بخوانید و زمانی این حرف را زد که پدرتان داشتند یکی از علمای گرگان را به نام آیت الله شیخ عبدالله خبیری که سواد زیادی هم نداشت ولی خب پیرمرد بود می فرستادند برای خواندن نماز مرحوم آیت الله آقا شیخ هادی کبیر.

آقا زاده آیت الله وقتی دید که آقا شیخ عبدالله خبیری می خواهد نماز را بخواند به والد معظم شما گفت: آقا نماز را شما بخوانید. یکدفعه دیدم پدرتان گفت: من هم نماز می خوانم لازم نیست که حتماً من امام باشم. ایشان میخواند من هم همراهش می خوانم و پدرتان این پیرمرد کم سواد را جلو انداخت ایشان هم پشت سرش ایستاد.

می خواستم به شما بگویم که ببینید عزیزان ما اگر واقعاً حب فی الله و بغض فی الله داشته باشیم و کارهایمان برای خدا باشد خدا چقدر از ما راضی می شود اگر ما در جایی کسی را که از ما بزرگتر است جلو بیندازیم و احترام کنیم خداوند چقدر خوشنود میشود و به ما چقدر توفیق می دهد. اگر چه شما ملا و اعلم و آقا هستید اما بدانید این کار نه تنها به آقایی انسان صدمه نمی زند بلکه آقایی انسان را بالاتر می برد چون عقیده ما این است که انسان را خدا بالا می برد. «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (1) عزت و ذلت دست اوست.

پس عزیزانم تو را به خدا بیابید از امروز این را سرلوحه کارمان قرار دهیم که تمام کارهایمان را بررسی کنیم ببینیم در کجا خدا راضی است آن را انجام بدهیم و اگر دیدیم خدای ناخواسته رضایت و خوشنودی خدا در آن نیست انجام ندهیم حب و بغض تان فقط برای خدا باشد. پس عبارت این بود «يَا عَلِيُّ، مِنْ أَوْثَقِ عُرَى

ص: 236

الإيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» محکم ترین دستگیره های ایمان حب و بغض در راه خدا . است انسان محبت و بغض را برای خدا داشته باشد.

«يَا عَلِيُّ مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ» هر کس از زنش اطاعت کند و گوش به حرف زنش بدهد خداوند او را به رو به آتش می اندازد، لا اله الا الله.

«فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟» امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسید: کدام اطاعت؟ این سؤال نشان میدهد که این اطاعت هر اطاعتی نیست معلوم میشود اطاعتی که خدا می خواهد بندهاش را به خاطر آن به آتش بیندازد خیلی بد است. خود امیر المؤمنین (علیه السلام) که سؤال کردند موضوع را می دانستند اما می خواستند از دو لب مبارک پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) بشنوند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آن مردی که به زن خودش اجازه بدهد این کارها را انجام دهد: «قَالَ: يَأْذَنُ لَهَا فِي الذَّهَابِ إِلَى الْحَمَامَاتِ» هر کسی که به زنش اجازه بدهد به حمامات برود. بعضی حمام ها هست که خیلی رسوایی ایجاد می کند.

«وَالْعُرْسَاتِ» به زن هایشان اجازه می دهند به عروسی ها بروند و آنها گناه می کنند و می رقصند. معلوم میشود وضع نامناسبی شده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه فرموده است و الا اگر مناسب باشد ایرادی ندارد چون خود ائمه علیهما السلام قربانشان بشوم - آنها هم عروسی داشتند مگر نداشتند؟ حضرات ائمه علیهما السلام عروسی داشتند اما به این صورت نبود.

«وَالنَّائِحَاتِ» زن هایی که نوحه خوانی می کنند. این چه وضعیتی است که زن ها داد و فریاد می زنند آن هم با بلندگو حتی بهتر از مردها نوحه می خوانند و گریه مردم را در می آورند ما آخوندها شاید نتوانیم مثل آنها روضه بخوانیم. پناه خدا .

«وَلُبْسِ الثِّيَابِ الرِّقَاقِ» پوشیدن لباس هایی که بدن نما است. خیلی معذرت می خواهم امروز وضع طوری شده که دیگر لباس هم نمی پوشند. خودشان را راحت کرده اند اصلاً لباس نازک پیش کش آن ها بعضی حیا را کنار گذاشته و

لخت شده اند. آقایان می توانند جلوی خانم هایشان را بگیرند. ائمه علیهما السلام ما اینها را به ما گفتند برای اینکه حالت مردانگی ما حفظ شود. مردها غیرت داشته باشند. جامعه غیرت خود را از دست ندهد.

در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواندم که فرمود تا می توانید زن هایتان را مهار کنید که خیلی بیرون نیایند که در کوچه پس کوچه ها باشند حضرت فرمود: می دانید چرا می گویم این کار را بکنید؟ چون خود خدا در زن ها یک استعدادی گذاشته که اگر جلوی آن حجب و حیاء گرفته نشود دیگر نمی توان جلوی آن را گرفت. قربان آقا بشوم. فرمود خداوند زن را طوری خلق کرده که با همین حجب و حیاء خودش را نگه می دارد اما خدا نکند این حجب از بین برود دیگر هیچ کسی نمی تواند جلویش را بگیرد؛ لذا خداوند فرموده است: زن ها را نگذارید زیاد بیرون بیایند تا آن حجب و حیاء از بین نرود.

الآن در کشور عزیز اسلامی ما که مورد عنایت است همه به ستوه آمده اند. نمی دانیم با این زن های بی حیاء چطور باید برخورد کرد و ما باید چه کار کنیم راست می گویند که نمی توانند جلوییشان را بگیرند حقاً راست هم می گویند. سخت است؛ چون ریشه اصلی که حجب و حیاء است کهنه شده است چرا این قدر بعضی از زن ها بی حیاء شده اند؟ چرا نمی توانیم این ها را کنترل کنیم؟ برای اینکه از روز اول بد عمل کردیم آزاد گذاشتیم، آزاد گذاشتیم تا اینطور شد، حالا- دیگر نمی توانیم جمعش کنیم. از طرفی بعضی از این زن ها هم در بی حیایی گستاخ شدند که دیگر قابل کنترل نیستند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: علی جان منظور از اطاعتی که گفتم این است که مردی اجازه بدهد زنش برای حمام و نوحه خوانی و عروسی های کذایی بیرون رود و لباس نازک بپوشد.

خدا هم بنده و هم شما را از اینگونه خطرات محفوظ و مصون بدارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا. يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ اتَّهَمَ اللَّهَ فِي فَضَائِهِ»

(1)

نصایحی که وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرمودند هر یک از آن ها پندهای بسیار خوبی است اگر انسان به گوش دل فراگیرد و عمل کند. از جمله بیاناتی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا» هیچ یک از اولین و آخرین در روز قیامت نیست مگر اینکه آرزو می کند ای کاش خداوند بجز قوت بخور و نمیری چیزی به او نمی داد. می گویند چقدر حساب ما سنگین شده است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) کلمه «اولین و آخرین» را در روایت آورده اند تا نشان دهند همه را در بر می گیرد. خیلی عبارت عجیبی است یعنی آقا هیچ کسی را استثنا نکرده است. این بیان حتی علما و مراجع مؤمنین و متقین را هم شامل می شود. بنده فکر می کنم آقا با این تعبیری که بیان کرده اند منظورشان انبیاء علیهما السلام هم بوده است.

ص: 239

«مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» یعنی چه؟ چه پیشینیان قبل از ما و چه خود ما و چه کسانی که بعد از ما می آیند تا روز انقراض عالم بشریت همه این آرزو را می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: در روز قیامت همه این آرزو را می کنند. آرزویشان این است که ای کاش خدا از این دنیا به جز قوت بخور و نمیر، چیزی به ما نمی داد. همین قدر که بتواند بخورد و نمیرد لا اله الا الله مگر روز قیامت چه اوضاعی است که این ها این آرزو را می کنند؟ این عبارت نشان میدهد که خیلی وضع ناجور است. خدا به داد ما برسد. معلوم می شود که این حالت دنیا با قیامت خیلی فرق دارد.

گاهی مثال می زنند که دنیا مثل مار خوش خط و خال است. واقعاً اینطوری است. واقعاً دنیا پیش چشم ما عزیز و لذیذ به نظر می رسد. هر یک از خود ما این گونه هستیم که اگر مقداری دنیا به طرف ما اقبال کند خوشحال می شویم. اگر کسی پولی زیاد برای ما بیاورد خوشحال و مسرور می شویم. جمله ای امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه عید فطر و عید قربانشان خواندند که این دنیا خیلی شیرین است، سبز و زیبا است چشم اندازه های زیادی دارد که انسان خیلی از آن خوشش می آید. وقتی دنیا را می بیند از بس خوش خط و خال است لذت می برد. ولی وقتی به انسان پشت می کند غمگین میشود بدش می آید، می گوید: نمی دانم امروز چرا دنیا به ما پشت کرده است دست به هر کاری میزنم درست نمی شود. حالت ما این طوری است به اقبال دنیا شاد و با پشت کردنش محزون می شویم. محمد و آل محمد علیهما السلام و اولیاء الله که اینگونه نبودند. آن ها این خصلت را نداشتند که با آمدن دنیا خوشحال بشوند و بگویند وای دنیا به طرف ما آمد.

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یک شب تا آسایش نداشتند. فردای آن شب امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: آقا جان دیشب خیلی گرفته بودید، چه شده است؟

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یک مقدار پول بیت المال نزد من بود که اهلش را هنوز ندیده بودم تا به دستشان برسانم خیلی این قضیه مرا ناراحت کرده بود. امروز الحمدلله آن را به اهلش رد کردم واقعیت این است که آنها اعتقاد داشتند اما ما نگاه می کنیم که کدام یک از آقایان بیشتر به ما پول می دهد پیش او می رویم. برادر بزرگوار من تا می توانید از این پول ها اجتناب کنید فردای قیامت همه این ها جواب دارد به قدر

احتیاجتان بردارید. والله خیلی وضع زمانه عوض و خراب شده است و بدتر از این هم می شود زیرا هر چه اعتقادات ما پایین بیاید، وضع ما بدتر می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید ای کاش به ما بیشتر از یک قوت غذا نداده بودند. طلبه های قدیم در شرایط سخت گذشته زندگی می کردند. حضرات این مطالب را در کتاب هایشان نوشته اند ماست را در کیسه می ریختند آب آن را می گرفتند و نان خشک تهیه می کردند و تا یک هفته با آن نان و ماست سر می کردند. گاهی نان پیدا نمی کردند بخورند پوست ناننج خشک شده به جای نان میخوردند. طلبه های آن زمان آن طور زندگی می کردند که بعد آقا و بزرگوار شدند اما حالا خدا نکند یک روز سفره ما کم رنگ شده باشد غذای ساده ای بر سر سفره ما باشد.

خدا مرحوم آیت الله فرید را رحمت کند. ایشان از بزرگان حوزه علمیه بود و من افتخار شاگردی ایشان را داشتم ایشان هم بحث مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله بود خیلی مرد ملا، وزین، بزرگوار با وقار و منبع الطبع بود. آیت الله فرید بود آیت الله فرید رحمه الله این قصه را از مرحوم آیت الله العظمی محمد حسن میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله نقل می کند و میرزای شیرازی رحمه الله هم از آیت الله عبدالنبی نوری رحمه الله نقل کرده اند.

ایشان می فرمود: ما در سامرا بودیم و هیچ پولی به ما نمی رسید. خیلی زندگی برای ما سخت شده بود مجبور بودیم با نماز و روزه گرفتن مقداری پول جمع کنیم که بتوانیم زندگی روزمره خودمان را سپری کنیم بعضی وقت ها مجبور می شدیم برای اداره زندگیمان از دکان ها جنس نسبیه می آوردیم تا وقتی که پول به

دستمان برسد تسویه حساب کنیم. ایشان نقل می کرد: روزی در خانه چیزی نبود و گفتم بروم مقداری جنس بگیرم. دکانی در محله بود که صاحبش مردی سنی بود و دکاش همه چیز داشت. ما گفتیم برویم با این مرد سنی حسابی باز کنیم که بتوانیم چند روزی زندگیمان را بگذرانیم.

آیت الله نوری رحمه الله گفت: ما رفتیم در دکان این آقا و گفتیم آیا شما حاضرید که ما مشتریتان شویم؟ گفت: مانعی ندارد. گفتم: من الان پولی ندارم که به تو بدهم اگر می شود حسابی باز کنید که وقتی پول بدستم آمد برای شما بیاورم. گفت: چشم، بفرمایید اشکال ندارد آقا: گفت ما هم رفتیم حسابی باز کردیم و مقداری جنس

آوردیم بعد از چند وقت کمی از حسابمان را تسویه کردیم اما بیشتر بدهکاری مان ماند تا اینکه مدتی گذشت پولی به ما نرسید ای داد ای بیداد چه کار کنم؟ امروز فردا و پس فردا گذشت اما پولی به دستمان نرسید لا اله الا الله، حسابمان هم بالا رفته بود.

یک روز که می خواستم به درس آقای میرزای شیرازی بروم، آمدم که از جلوی دکان مرد سنی رد بشوم یک دفعه شنیدم صاحب دکان با صدای بلند گفت: آقا شیخ، آقا شیخ گفتیم: بله. گفت: بیا اینجا ببینم. رفتم جلو گفتم: سلام علیکم گفت: علیک السلام خبر از حساب خودت داری یا نداری؟ گفتم نه چطور؟ گفت: حساب تو به شصت لیر رسیده چرا نمی آیی پول بدهی؟ یک دفعه این حرف از دهانم درآمد و گفتم چشم، چشم من دور روز دیگر پول را برای شما می آورم ناراحت نباشید چشم. خودم هم اصلاً نفهمیدم چرا این حرف را زدم. مرد سنی هم گفت خوب بفرما.

وقتی که خواستم به درس میرزای شیرازی رحمه الله بروم به خودم گفتم: این چه حرفی بود که زدی؟ دوروز دیگر از کجا می خواهی پول بیاوری؟ تو پولی نداری که دو

روز دیگر ببری. گفتم: راستی چه اشتباهی کردم چرا این حرف را زدم؟ ای کاش یک مقدار دیرتر قول می‌دادم رفتم به درس میرزای شیرازی رحمه الله اما چه رفتنی و چه درسی تمام فکرم این بود که این پول را از کجا بیاورم خدایا چه کار کنم؟ اگر این بنده خدا هم چیزی به ما ندهد از گرسنگی می‌میریم زن و بچه را چه کار کنم؟

با همان فکر و خیال و ناراحتی شب خوابم برد در عالم رؤیا دیدم یکی آمد و در زد و گفت: آقای نوری. گفتم: بله گفت: بلند شو بیا وقتی نگاه کردم دیدم ظاهراً خانه من در نجف است. اینطور به نظر آمد که خانه ام در نجف است. آن آقا گفت: بلند شو بیا به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آقا با شما کار دارد. گفتم: چشم و به طرف حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم. وقتی رسیدم دیدم آقا (علیه السلام) از ضریح بیرون آمده و در گوشه ای نشسته اند. جلو رفتم و گفتم: سلام علیکم. آقا (علیه السلام) فرمود: علیکم السلام دست آقا را بوسیدم و عرضه داشتم که آقا جان، امری داشتید که مرا خواستید؟ فرمود: بله بیا این کیسه پول را بگیر در آن شصت لیره است بردار و برو به آن دکانی بده و طلبت را با او صاف کن گفتم چشم آقا جان دست شما درد نکند. همین که پول را گرفتم و می‌خواستم برگردم دیدم آقا فرمود: صبر کن. ایستادم. آقا کیسه ای دیگر برداشت و به من مرحمت کرد و فرمود: این کیسه هم شصت لیره دیگر است. این هم برای خودت و مدتی با آن زندگی ات را ادامه بده و خرج زندگی ات کن. گفتم: چشم. دست آقا را بوسیدم و از حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیرون آمدم و به طرف منزل با حالت خوشحالی حرکت کردم.

از خواب بیدار شدم و دیدم در همان جایی که بودم هستم و امید داشتم که با دیدن این خواب ان شاء الله فرجی شود. بلند شدم وضویی بگیرم رفتم به حیاط برای گرفتن وضوی یک مرتبه در خانه به صدا درآمد. رفتم در را باز کردم. دیدم نوکر آیت الله میرزای شیرازی بزرگ است. گفتم: بفرمایید، کاری دارید؟ گفت:

حضرت آیت الله میرزای شیرازی دیشب به من گفت: برو منزل آقای نوری و به او بگو به اینجا بیاید با او کار دارم. آمدم خدمت شما پیغام آقا را ابلاغ کنم. مرحمت بفرمایید تشریف بیاورید آقا با شما کار دارند گفتم: چشم.

لباس پوشیدم و به منزل میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله رفتم. تا وارد شدم میرزای شیرازی رحمه الله فرمود: خوش آمدی بفرماید. جلو رفتم و دست آقا را بوسیدم و نشستم. آقا فرمودند: منتظر شما بودم بیا این شصت لیر را بده به آن دگان داری که از شما طلب دارد و به شما گفته حسابت بالا رفته است. برو حسابت را با او صاف کن. من خیلی تعجب کردم. دیدم آقا دارد عین واقعیت را می گوید. پول را که از آقا گرفتم بعد از چند لحظه آقا فرمود: این شصت لیر دیگر هم مال شما است. خرج زندگیتان کنید. خیلی تعجب کردم. دیدم عین صحنه آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) برایم رخ داد.

بینید عزیزان من چرا اینطور شد؟ چه شد که میرزای شیرازی رحمه الله به این مقام رسید که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارتباط داشت. شما را به خدا کاری کنیم که ما هم لیاقت حضور در محضر ائمه علیهما السلام را پیدا کنیم. گاهی ائمه علیهما السلام خودشان را به جای دوست و رفیق شما جا می زنند. اینها نشان دهنده لیاقت است. تا انسان لیاقت نداشته باشد امام (علیه السلام) خودش را به جای انسان دیگری قلمداد نمی کند.

من نمی خواهم بگویم که امکانات شما بالا است. نه به جدم اینطور نیست. می دانم که بعضی از شما روحانیون از نظر امکانات خیلی در فشار هستید. وضع اکثر روحانیت از قدیم تا به حال ضعیف بوده و به عناوین مختلف در فشار بودند اما سعی کنید هیچ وقت متأثر نباشید و امیدتان به خدا باشد.

در فراز بعدی روایت، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای علی جان، بگویم بدترین مردم کیست؟ دعا کنید ما جزو این افراد نباشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ اتَّهَمَ اللَّهَ فِي قَضَائِهِ» بدترین مردم آن کسی است که این خصلت را داشته باشد لا اله الا الله هر که به خدا در قضا و قدر الهی تهمت بزند. ما در شرایط سخت زندگی این حالت را داریم گاهی که انگشت مان در گاز انبر می افتد به خداوند در قضا و قدرش تهمت می زنیم. خدا به دادمان برسد. خیلی باید مواظب زبانمان باشیم فرمود: بدترین مردم آن کسی است که خدا را در قضائش متهم کند، مثلاً بگوید: بله خدا دیگر دیواری کوتاه تر از دیوار ما گیر نیاورده است.

خدا که به ما لطف ندارد. خدا که عنایتی به ما ندارد. خوش به حال فلانی چرا خداوند با من اینطوری کرد؟ چرا به او زیاد داده ولی به من کم داده است.

این است که همیشه مورد غضب خدا هستیم انسان نباید در هیچ شرایطی از این حرف ها بزند. همیشه به قضاء الله راضی باشد به هر چه که برایش تقدیر شده خوشنود باشد. بگو که: خدایا معلوم می شود که من لیاقت بهتر از این را نداشتم یا اینکه معلوم میشود من گناهی کرده بودم که سزاوار این بلا- و عقوبت بودم. خدایا، از طرف تو به جز خیر چیزی نیست هر چه اشکال است از من است. «حَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرْنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ» (1) خدایا همیشه چیزی که از ما برای تو می آید بدی است اما آنچه که از طرف تو برای ما می آید خوبی است. عزیزان خدا را در قضائش متهم نکنید. مبادا در مقابل تقدیرش حرفی بزنیم این جملات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقعیت هایی است که انسان را از خواب عمیق بیدار می کند؛ پس ان شاء الله این جملات را سرلوحه کارتان قرار دهید یکی اینکه در دنیا آرزوی زیاد نکنیم و طمع به دنیا نداشته باشیم و دوم اینکه خدا را در قضائش متهم نکنیم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام و به حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) توفیق عمل به این دستورات را به ما مرحمت بفرماید.

ص: 245

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ يُقْسِينَ الْقَلْبَ: اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَطَلْبُ الصَّيْدِ وَإِثْنَانِ بَابِ السُّلْطَانِ يَا عَلِيُّ لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا تَشْرَبُ لَبَنَهُ وَلَا تَأْكُلُ لَحْمَهُ،

وَلَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ، وَلَا فِي ذَاتِ الصَّلَاحِ، وَلَا فِي ضَبْجَانٍ. يَا عَلِيُّ، كُلِّ مِنَ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرْفَاهُ، وَمِنَ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قِسْرٌ،
وَمِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ وَاتْرَكَ مِنْهُ مَا صَفَّ، وَكُلِّ مِنَ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَائِصَةٌ أَوْ صِيصِيَّةٌ» (1)

از جمله سفارشاتى که حضرت رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) مى فرمايد اين است:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يُقْسِينَ الْقَلْبَ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مى فرمايد: سه چيز است که موجب قساوت قلب ميشود و در روايات آمده است يکى از چيزهاى که خداوند متعال بسيار تقبيح کرده، قساوت قلب است. اگر ملاحظه کنيد مى بينيد خداى تبارک و تعالى در قرآن تعبير ميكند که دل هاى اينها مثل سنگ است بلکه از سنگ هم سخت تر است (2)، چرا؟ براى اينکه مى بينيم گاهى اوقات سنگ با آن محکمی شکافته شده و از آن آب سرازير مى شود «يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ» (3) ولى دل بشر چقدر سخت و سياه است که

ص: 246

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 366.

2- سوره مبارکه بقره، آيه 74 «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»

3- همان.

هیچ وقت حاضر نمی شود که در پیشگاه خدا اشک بریزد، گریه کند، متأثر بشود. باید دنبال علت آن برود و ببیند عامل این قساوت قلب چیست؟ چه چیزهایی باعث می شوند که دل سنگ سخت بشود.

البته این سه موردی را که اینجا پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است همه عوامل قساوت قلب نیست. موارد دیگری نیز در روایات دیگر بیان شده که موجب قساوت قلب می شوند ولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سه عامل را گوشزد می کند و می فرماید که این سه را نداشته باش چون اثرش قساوت قلب است و اگر قلب قسی شد دیگر از لطف و محبت خدا دور میافتد و بهره ای ندارد.

چرا چشم ها خشک شده و اشکی از آن جاری نمی شود؟ حضرت عیسی (علیه السلام) می فرماید: «قَسْوَةُ الْقَلْبِ مِنْ جَفْوَةِ الْعُيُونِ وَ جَفْوَةُ الْعُيُونِ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (1) خشکی چشم علامت قساوت قلب است و بخاطر زیادی گناهان بوجود می آید. از بس گناه زیاد شده است، دل ها سنگ شده و چشم ها خشک شده اند. معلوم می شود گناه دل را سنگ می کند و دل که سنگ شد چشم خشک می شود. حالا چرا گناه زیاد شده است؟ دلیل آن حب دنیا و به تبع آن فراموشی مرگ است. مردم مرگ را فراموش کردند لذا زیاد دست به گناه می زنند ما مرگ را فراموش کرده ایم و به شدت دنیا را دوست داریم کسی که به دنبال دنیا برود اصلاً فکر مرگ نیست. وقتی انسان به دنبال چیزی می رود که به آن عشق دارد دیگر نگاه به پشت سرش نمی کند. وقتی دنبال محبوبش می دود دنبال عشق مجازی است دیگر صورتش را بر نمی گرداند تا ببیند پشت سرش چه خبر است. هر چه به او بگوئی حیوان درنده ای پشت سرت است متوجه نیست فقط به دنبال معشوقش می دود. یک

ص: 247

مرتبه می بینی حیوان درنده او را می گیرد و او را از بین می برد. حضرت (علیه السلام) آخر می فرماید که حب دنیا سرمنشأ همه گناهان است.

یکی از علما گذشته خدا رحمتش کند می فرمود: «حب الدینار رأس کل خطیئة» دوست داشتن اسکناس و پول اساس هر گناهی است. راست می فرمود همه چیز دنیا به همین پول است و مردم چه جنایت هائی که بخاطر پول نمی کنند.

«اسْتَمَاعُ اللَّهْوِ» اولین مورد از سه موردی که پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد قساوت قلب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود شنیدن صدای خواننده ها و آهنگ های حرام است. می بینید چه آهنگ هایی در رادیو و تلوزیون آهسته آهسته و زیر پوشش نظام مقدس جمهوری اسلامی به خورد جوانان ما می دهند؟ نظامی که این همه برای حفظ آن جوان دادیم نظام اسلامی نظام خوبی است. اسم خیلی شیرینی دارد. خیلی عالی است ولی خدا کند که این آقایان یک مقدار متوجه باشند که در چه جایگاهی هستند و در چه نظامی هستند و سر چه کاری هستند؛

ولی بعضی ها توجهی ندارند می بینیم که بعضی کتاب های پخش شده در بین مردم کتاب های ضاله هستند. اینها از کجا می آیند؟ از کجا به این ها اجازه چاپ داده شده است؟ در مملکت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انسان اجازه بدهد یک کتاب بر علیه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشته و اجازه چاپ داده شود؟ خیلی مایه تأسف است. چقدر رهبر عزیز و بزرگوارمان به این ها تذکر میدهند که مواظب باشید اما گوش شنوا کجا است؟ مثل اینکه خدای ناخواسته بنا بر این است که کار خلاف بشود. چند دفعه آقا گفتند و تذکر دادند و بزرگواری کردند اما شما مسئولین چرا عمل نمی کنید؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: گوش کردن به لهویات دل راقسی می کند. گوش کردن موسیقی ها و لهویات چه زیانی به خدای تبارک و تعالی می رساند جز آن که دل گوش کننده به آن ها را سیاه می کند؟ برای خدا چه ضرری دارد که کسی رقاصی و خوانندگی کند؟ این ها برای خدا چه ضرر و زیانی می تواند داشته باشد؟ یک سر

سوزنی ضرر به ذات اقدس باری تعالی وارد نمی‌کند نمیتواند یک سر سوزنی به ساحت مقدس ولی الله الاعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خدشه وارد کند. خدا گواه است اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه علیهما السلام حکمی را بیان می‌کنند برای خاطر خود ما می‌گویند. می‌خواهند ما را عاقبت به خیر کنند. در غیر این صورت، رفتار و اعمال ما زیانی به آنها می‌رساند؟ کسی صبح تا غروب برود بزند و برقصد جز به خود ضرر و زیان وارد نمی‌کند چرا ما دلمان به حال خودمان نمی‌سوزد؟

«وَ طَلَبُ الصَّيْدِ» دوّم، دنبال شکار رفتن است که می‌بینیم بعضی از آقایان برای می‌روند تا سرگرم شوند هر روز تفنگ را بدست بگیرند یا الله کجا؟ برویم شکار و گردش کنیم؛ آقا جان شکار برویم یعنی چه؟ نمیدانی یکی از محرمات است مراجع معظم حتی در رساله‌ها هم آورده‌اند که اگر افراد بخواهند این عمل را موضوع سفر قرار دهند سفرشان هم مشکل پیدا میکند، با توجه به اینکه در سفر معصیت نماز را باید تمام خوانند. معلوم می‌شود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت علیهم السلام نمی‌خواهند این کارها از ما سر سر بزند دنبال صید رفتن دل را قسی می‌کند. دنبال شکار رفتن و کشتن حیوانات قساوت قلب می‌آورد.

«وَ إِيْتَانُ بَابِ السَّلْطَانِ» سوم اینکه انسان برود و کنار یک نفر قدرتمند بنشیند. آیا تو میدانی مرکز همه برنامه‌ها باب سلطان است. اینکه جلوی چشمش هر که را بیاورند، هر که را ببرند، هر که را بزنند، دیدن این‌ها قساوت قلب می‌آورد.

بعد حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) چند مسأله را بیان می‌کنند که جنبه حکم شرعی دارد و از احکام مهم است. می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا تُصَلِّ فِي جِلْدٍ مَا لَا تَشْرَبُ لَبَنَهُ وَلَا تَأْكُلُ لَحْمَهُ» در پوست آن حیوانی که شیر و گوشتش خوردنی نمی‌باشد نماز نخوان مثل حیوانات درنده در پوست گربه نمی‌شود نماز خواند. در پوست شیر نمی‌شود نماز خواند.

«وَلَا تُصَلِّ فِي ذَاتِ الْجَيْشِ» در ذات الجیش نماز نخوان. ذات الجیش چیست؟ می گویند: ذات الجیش سرزمینی است که از ذوالحلیفه دورتر است. ذوالحلیفه در مدینه است که مسجد شجره در آنجا واقع است. سرزمینی است که حدوداً یک میل با مدینه فاصله دارد ذات الجیش تقریباً با مدینه پنج میل فاصله دارد. می گویند نماز خواندن در ذات الجیش کراهت دارد زیرا جایی است که لشکر سفیانی در آن قرار میگیرد و آنجا سرزمینی است که اهلس را فرو خواهد برد. لشکر سفیانی در آنجا محبوس می شوند و در زمین فرو می روند. آقا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند آنجا نماز نخوانید.

این یک معنایی است که آقایان برای ذات الجیش کرده اند ولی بعضی گفته اند: کراهت نماز در ذات الجیش بخاطر این است که ذات الجیش مرکز لشکر و سربازان است و در تیررس دشمن است پس باید در جائی نماز بخوانی که در تیررس دشمن نباشی و در جای پنهانی باشی که از خطرات در امان بمانی؛ البته بیشتر بزرگان معنای اول را پذیرفته اند.

«وَلَا فِي ذَاتِ الصَّلَاةِ» در کتاب وافی و امثال اینها صلاصل را با صاد ضبط کرده اند ولی مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله سلاسلین را با سین نقل کرده و با صاد نیاورده اند حالا ذات الصلاصل چیست؟ صاحب مجمع البحرین می گوید: سرزمینی است که گل و ریگ با هم قاطی است. شن های ریز را ریگ می گویند. گل با شن های ریز مخلوط است. احتمال بیشتری داده می شود که زمین های باتلاقی است مثلاً الان در اطراف نمک زار قم دریاچه نمک زمینش باتلاقی است یعنی همینطور که انسان ایستاده است در باتلاق فرو می رود. وقتی می خواهی از شام به طرف بغداد بیایی یک قسمت جاهایی است که زمین های باتلاقی دارد یعنی ماشین خود به خود فرو می رود و بنده چون سفری از شام به عراق آمدم خودمان گرفتار شده بودیم. ماشین ما مسیر را اشتباه رفت و متأسفانه در این جاده باتلاقی

افتادیم و آنجا هر کس بیفتد خدا باید او را نجات بدهد اگر خدا به دادش نرسد از دنیا می رود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در این سرزمین ها نماز نخوانید، کراهت دارد. جایی که زیر پای انسان محکم نیست و استقرار ندارد.

«وَلَا فِي ضَرْبِ جَنَّاتٍ» آن هم سرزمینی است بین مکه و مدینه اسم زمین خاصی است. آنجا هم نماز خواندن کراهت دارد چون محل جن ها است. می گویند مرکز و پایگاه اجنه آنجا است اگر کسی به آنجا برود و نماز بخواند، جن زده می شود و حالت جن زدگی پیدا می کند. حالا اگر جن زده شد چه بلائی به سرش می آید نمی دانم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آنجا نماز نخوانید کراهت دارد.

«يَا عَلِيُّ، كُلِّ مِنَ الْبَيْضِ مَا اخْتَلَفَ طَرَفَاةً» ما حیوانات تخم گذار زیاد داریم. مرغ، مرغابی، غاز شتر مرغ کبوتر و مانند این ها. همه تخم می کنند. همه تخم گذار هستند. حال خوردن کدامیک حلال است و خوردن کدامیک حرام؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان، آن تخمی را بخور که دو طرفش با هم مختلف باشد. بعضی تخم ها را ملاحظه بفرمایید گرد است. این ها خوردنش حرام است. نمی شود از آنها بخوری ولی بعضی از تخم ها را نگاه می کنی مثل تخم مرغ هستند. ملاحظه بفرمایید یک طرفش با طرف دیگرش تفاوت دارد. سر و ته آن مثل هم نیست. هر دو طرفش گرد نیست. خوردن این نوع تخم اشکال ندارد. اگر مرغابی را ملاحظه بفرمایید همینطور است. تخم غاز را نگاه کنید یک طرف آن پهن تر از طرف دیگر است. خوردن آن اشکال ندارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر تخمی در بیابان دیدید که دو طرف آن با هم یکسان نیست و اختلاف دارد خوردنش حلال است. اگر دیدی دو طرفش یک نواخت است آن را نخورید حرام است. این هم یک دستور زیبایی است که آقا فرمودند. «وَمِنْ السَّمَكِ مَا كَانَ لَهُ قِشْرٌ» چه قسمی از ماهی ها را بخوریم؟ فرمودند: آن نوعی که روی پوستش پولک دارد آن را بخورید اما خوردن ماهی که فلس ندارد حرام است. نمی شود آن را خورد.

«وَمِنَ الطَّيْرِ مَا دَفَّ وَاتْرُكُ مِنْهُ مَا صَفَّ» از پرندگان کدام را می توانیم بخوریم؟ این ها را به جز انبیاء و اولیاء الهی علیهما السلام کسی نمی داند ما نمی توانیم بفهمیم اگر این ها را نمی گفتند ما متوجه نمی شدیم این ها متصل به منبع وحی هستند. اگر پیغمبر و ائمه علیهما السلام نمی گفتند ما از کجا می فهمیدیم؟ چه حسابی در کار است که یک سری از حیوانات را حلال کردند و بخشی از آنها را حرام کردند؟ خدا چه موادی در بدن این حیوانات قرار داده است که ما را دوست داشته و فرموده آنها را نخورید و با گذاشتن حکم حرمت روی آنها ما را از خوردن آنها پرهیز داده است؟

می فرماید پرنده ای که می خواهی بخوری از پرنده هایی باشد که بیشتر بال می زند. وقتی حرکت می کند با بال زدن حرکت می کند مثل کبوتر که تند تند بال میزند ولی بعضی از پرنده ها در آسمان لحظه ای بال میزنند و تا چند دقیقه دیگر بال نمی زنند این دسته حرام است.

«وَكُلِّ مِنَ طَيْرِ الْمَاءِ» از پرنده های دریایی کدام را میتوان خورد؟ هر حیوانی را که این علامت را داشته باشد «مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صَيْصِيَةٌ» قانصه چیست؟ چلودانه که مثل معده انسان عمل می کند. بعضی حیوانات چلودانه دارند. جلو سینه آنها قرار دارد دانه که می خورند در چلودانه می رود در لغت نامه می گوید: قانصه مثل معده انسان است مثلاً دانه مرغ می خورد. دانه به چلو دانه می رود. خلاصه خوردن حیواناتی که چلو دانه دارند حلال است.

دیگر حیوانی که دارای صیصیه باشد. صیصیه چیست؟ حیوانی که پشت پایش مثل پای خروس است یعنی پشت پایش یک تیغ بالا آمده است. به عربی به آن مخلت می گویند. حیواناتی که پشت پایشان مخلت دارد خوردنش حلال است؛ بنابراین حیواناتی که این دو حالت را داشته باشند یا چلو دانه دارند یا مخلت داشته باشند گوشتشان حلال و قابل استفاده است و حیوانی که ساق پایش هیچ چیزی ندارد و صاف است و چلودانه هم ندارد، خوردنش حرام است.

خداوند متعال ان شاء الله توفیق عمل را به ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، كُلْ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ أَكُلُهُ لَا تَأْكُلُهُ يَا عَلِيُّ، لَا قَطَعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثَرَ. يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى زَانٍ عُقْرٌ، وَلَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيبِ، وَلَا شَفَاعَةٌ فِي حَدٍّ، وَلَا يَمِينٌ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» (1)

در رابطه با حرام و حلال بودن گوشت حیوانات در جلسه قبل روایتی از وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بیان شد که چه حیواناتی گوشتشان حلال است و چه قسمی از آن ها حرام است. چند حکم دیگر که در ادامه این روایت بیان شده است را در این جلسه بیان می کنیم :

«يَا عَلِيُّ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السَّبَاعِ وَ مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ فَحَرَامٌ أَكُلُهُ لَا تَأْكُلُهُ» هر حیوانی که نیش داشته باشد مثل شیر، پلنگ گرگ و امثال این ها و آن پرندگانی که دارای چنگال باشند مثل لاشخورها گوشتشان حرام است.

«يَا عَلِيُّ، لَا قَطَعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثَرَ» آنچه که ظاهر قضیه است و به ذهن انسان می آید این است که منظور حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) این است که درخت میوه دار را قطع نکنید درختی که شکوفه دارد و گل بسته است را نباید قطع کرد ولی فرموده اند

ص: 253

این معنا مراد نیست بلکه مسأله مربوط به باب حدود است چطور؟ می فرماید: اگر سارقی میوه درختی را دزدید آیا میشود دستش را قطع کرد؟ چون دستور اسلام درباره دزدی و سرقت این است که اگر کسی دزدی کرد و مالی را که در حرز و امان است به سرقت برد باید دستش را قطع کنند.

حالا اگر سارقی آمد در باغ میوه درخت شما را چید و سرقت کرد آیا اینجا هم دستش را باید قطع کرد؟ اگر واقعاً حکم سرقت را بخواهید اجرا کنید و دست سارق در این موارد هم قطع بشود و مصیبتا خیلی کار سخت می شود چون در روستاها خیلی از سر درختی ها را می دزدند هندوانه ها را میخورند خربزه ها را هر که می خواهد از آنجا عبور کند بر می دارد و می برود. هیچ فکر نمی کند حرام است. حرام است. بابا مال مردم است چرا دست می زنی؟ چرا جلو شکم را نمی گیری؟ اگر بنا باشد برای سرقت میوه هم دست قطع بشود خیلی مشکل خواهد شد. دست قطع شده در جامعه زیاد خواهیم داشت. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است در دزدیدن میوه درخت قطعی نیست در دزدیدن شکوفه های درخت قطعی نیست یعنی نباید دست سارق را قطع کنید.

حالا چرا نباید دست کسی که میوه می دزدد قطع شود؟ جهت آن چیست که قطع نمی کنند؟ من عرض می کنم واللہ العالم. شاید نکته این باشد باغ هائی که درخت و میوه دارند دارای حصار و دیوار نیستند نوعاً باغ ها آزادند مسیر باغ ها بسته نیست. شما اگر تشریف برده باشید و بعضی از باغ ها را دیده باشید حتی راه و جاده بعضی از باغ ها زیر درخت های میوه است یعنی از راهی که می خواهی بروی دیوار هم ندارد. دو طرف باغ شاخه های درختان آلبالو و گیلاس و و گیلاس و زردآلو و درختان دیگر که سر درختی دارند آویزان است. اخیراً رسم شده که دیوارکشی کنند و الا قدیم این چیزها نبود حداکثر این بود که مثلاً از این زمین به آن زمین

یک پرچین می زدند. اهالی مازندران این حصارهای وسط را پرچین تعبیر می کنند. چیزهایی که به وسیله چوب درست می کردند حداکثر یک پرچین می زدند. حتی خانه هایشان هم دیوار نداشت.

یادم هست در قدیم وقتی از نجف به ایران برگشتم در روستاها اصلاً دیواری نبود. تمام این خانه ها به هم راه داشتند و راه باز بود از حیاط همدیگر عبور می کردند. از خانه هم می گذشتند و می رفتند کمال اطمینان و وحدت و مردانگی و غیرت بین این خانواده ها حاکم بود. کسی کوچک ترین خیانتی نمی کرد.

به هر حال می خواهم عرض کنم شاید بتوان گفت که برای سردرختی معمول نیست حصار درست کنند قهراً این باغ ها دستخوش حوادث و چیدن ها و خوردن ها قرار می گیرد.

اینکه می بینید درباره حق الماره هم آقایان صحبت کرده اند که اگر کسی از جانی عبور کرد و مجبور بود از میوه باغ دیگری بخورد فتوا داده اند که اشکال ندارد، به خاطر این بود که برای باغ ها حصار درست نمی کردند همینطور در مسیر راه میوه بود و بعضی هم استفاده میکردند البته این هم یکی از عنایات قدیمی ها بود که اینقدر سخاوتمند و دست و دل باز بودند و به هم بذل و بخشش داشتند. میوه ها را سر راه می گذاشتند که اگر کسی گرسنه بود و بیچاره ای از آنجا عبور

می کرد و خسته بود از میوه ها بخورد.

آن هایی که از سر درختی استفاده می کردند به صاحبش می گفتند آقا از سر درختی شما خوردم. صاحب باغ هم می گفت: فدای سرت بخور نوش جان، خدا برکت بدهد. قدیم اینطوری بود مثل الان نبود که اگر کسی کوچک ترین چیزی از زمین و باغ دیگری بردارد تا پولش را ندهد رهایش نمی کنند قدیم این حرف ها نبود. پول معنا نداشت. محبت به خلق خدا از هر چیز دیگر بیشتر ارزش داشت. همیاری و

تعاون خیلی در قدیم زیاد بود. اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «لَا قَطْعَ فِي ثَمَرٍ وَلَا كَثْرًا» یعنی دست سارقی را که از میوه و سردرختی ها برده، قطع نکنید، همینطور درباره شکوفه ها و گل هایی که داده می شود.

مرحوم ملا- محسن فیض کاشانی رحمه الله هم از این حدیث همینطور برداشت کرده اند که خیال نکنید مراد قطع درخت است بلکه منظور این است که درباره کسی که از سردرختی دیگران استفاده می کند، حد قطع نیست.

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَى زَانٍ عُقْرٌ» بر شخص زناکار عقر نیست. عقر یعنی صداق و مهریه، پس مسأله این است اگر زنایی محقق شد آیا مهریه دارد؟ فرمودند مهریه ندارد؛ یعنی از نظر اسلام کسی که حیثیت خودش را به دست خودش به باد می دهد ارزش ندارد. این چه ارزشی دارد؟ چه مهریه ای می خواهد؟

«وَلَا حَدٌّ فِي التَّعْرِيزِ» آیا تعریض حد دارد؟ یعنی اگر کسی به کسی با کنایه نسبت زنا داد و قذف المحصنین کرد آیا حد بر او جاری می شود؟ یک موقع العیاذ بالله کسی نسبت زشت زنا را به محصنین می دهد و قذف المحصنین می کند یعنی رسماً به کسی می گوید که تو زنا دادی، اگر زن محصنه باشد و شوهر داشته باشد این قذف زن شوهر دار است و حد دارد ولی یک موقع به تعریض چنین نسبتی را می دهد و با کنایه معنای زنا را می رساند مثلاً می گوید تو را با فلان نامحرم دیدم عمل خاص را نسبت نمی دهد بلکه به گونه ای دیگر عنوان می کند، حالا اگر یک نفر به یک زن مؤمنه شوهر دار پاکدامن با تعریض و کنایه نسبت زنا داد آیا کنایه هم حد دارد؟ آیا باید حدش بزنیم؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود نخیر، صورت دوم حد ندارد یعنی با تعریض و کنایه اگر کسی خدای ناخواسته دامن یک نفر پاک را متهم کرد، حد ندارد.

«وَلَا شَفَاعَةَ فِي حَدِّ» آقا جان در جاری شدن حد شفاعت نیست. کسی جرمی کرده و باید به او حد جاری کنند حالا چنان غوغائی برپا می کنند که حد بر او جاری نشود، تلفن ها زده می شود تا جلو اجرای حکم را بگیرند، ای بابا شما چرا خلاف فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار و عمل می کنید؟ این چه تلفن هایی است که می زنید تا جلو حکم گرفته شود؟ مگر خون او رنگین تر است که می گوئید پسر فلانی است و می خواهید که حکم اجرا نشود؟

می گویند فلانی محکوم به حد شده از آقایان خواهش می کنند که این پسر فلانی است بزرگواری کنید کمک کنید او را حد زنند عزیز من پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در باب حد شفاعت نیست چرا این ها را مطالعه نمی کنند؟ در باب حد، شفاعت کردن حرام است و جایز نیست یعنی اگر کسی واقعاً به حد الهی محکوم شد، باید حد بخورد و کسی حق ندارد درباره او واسطه شود باید حکم خدا انجام شود، حتی آقایان در رساله ها نوشته اند «يجب على الحاكم اجراء الحد بعد ثبوته» اگر جرم ثابت شد باید حاکم حد را جاری کند و اگر حق الناس است باید مطالبه کند.

با اینکه اجرای حکم واجب است ولی دیده می شود که دست به کار می شوند و شروع می کنند به تلفن زدن و جلوگیری از اجرای حکم عجیب است. این ها همه ندانم کاری در مسائل شرعی است.

«وَلَا يَمِينُ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» قطع صله رحم، قسم خوردن ندارد مثلاً بگویند «والله دیگر من فامیل تو نیستم» «به خدا قسم اگر من دیگر پا در خانه تو بگذارم» این قسم ها فایده ای ندارند.

به ما تلفن می زنند و می گویند: «حاج آقا من قسم خوردم که دیگر منزل داییم نروم منزل خاله ام نروم حالا من چه کنم؟» چرا قسم خوردی؟ قسم خوردن درباره امر حرام و یا امر مکروه ارزشی ندارد آقایان قسم درباره امر مکروه را

هم قبول نمی کنند تا چه برسد به اینکه درباره حرام قسم بخورد می گویند متعلق قسم حتماً باید رجحان داشته باشد مگر میشود برای هر چیزی قسم خورد؟

طلبه ای جلوی من می:گفت به خدا قسم من از این به بعد به این آقا سلام نمی کنم. گفتم: چه گفتی؟ این چه قسمی است که می خوری؟ گفتم این قسم تو که جایز نیست. سلام کردن یکی از آداب اسلامی است اگر چه با آن شخص میانه خوبی نداری اما وقتی مسلمان به مسلمان برخورد، باید سلام کند.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله در نجف بود. ایشان زمان مرحوم شیخ رحمه الله در نجف بود. بعد از اینکه به مقام مرجعیت رسیدند باز هم چند سال در نجف ماند که شنید شیعیان سامرا خیلی در اذیت و آزارند سنی های سامرا خیلی شیعیان را اذیت می کردند. میرزا رحمه الله گفت: به طلبه ها اعلام کنید که من می خواهم حوزه نجف را به سامرا ببرم. گفتند: آقا برای چه می خواهید این کار را کنید؟ فرمود: بروم خدمت عسگرین (علیه السلام) شاید قدم ما باعث شود که یک مقداری شیعیان آنجا قدرت و نیرو بگیرند.

میرزای شیرازی بزرگ رحمه الله خیلی بزرگوار بود حوزه نجف را به سامرا آورد. الان سامرا مدرسه ای هم که میرزای شیرازی رحمه الله ساخته اند موجود است. مدرسه ایشان معروف است. وقتی ایشان به سامرا تشریف آوردند و حوزه را به سامرا آوردند و درس را شروع کردند اذیت و آزارهای سنی ها شروع شد. سنی ها به طرف میرزای شیرازی سنگ پرتاب می کردند و آزارش می دادند. تا میرزا می خواست برای درس برود به آقا سنگ می زدند. سنی ها به بچه هایشان می گفتند که این پیرمرد سید را هر جا دیدید اذیت کنید. میرزا چیزی به این ها نمی گفت و با آن ها خوش رفتاری می کرد تا یک قضیه ای در سامرا پیش آمد و مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله با این قضیه سامرا را متحول کرد.

یکی از جوان های سامرا از اهل سنت خواست ازدواج کند. دستش خالی بود و پول نداشت. هر طرفی زد که پول فراهم کند نتوانست. این پسر جوان سنی گفت که من الان می روم سراغ میرزای شیرازی و می گویم که من می خواهم ازدواج کنم و پول ندارم اگر میرزای شیرازی پول ازدواج من را داد که کاری با او ندارم ولی اگر نداد من از این به بعد نمی گذارم راحت بماند و راحت زندگی کند به هر طور شده او را از اینجا بیرون می کنم آن قدر اذیتش می کنم تا از اینجا برود. این جوان پیش خودش عهد کرد که به این وسیله میرزا را اذیت کند.

میرزا در مجلس نشسته بود جمعیت همه در محضر آقا بودند. این جوان وارد شد مستقیم رفت کنار میرزای شیرازی و گفت: جناب میرزا جریان من این است می خواهم ازدواج کنم ولی پول ندارم. شما چیزی دارید به من بدهید و من را برای امر ازدواج کمک کنید؟ تا میرزا این حرف را از این جوان شنید به او فرمود که می خواهی ازدواج کنی؟ گفت: بله. فرمود: چقدر خرج ازدواجت می شود که من بدهم؟ آن جوان گفت: بیست لیره میرزای شیرازی سریع بیست لیره به او داد و فرمود: بیا جانم این پول را بگیر و برو ازدواج کن.

این جوان پول را گرفت و بیرون آمد و پیش بزرگان سامراء رفت. گفت: من پیش میرزای شیرازی رفتم و جریان را برای ایشان گفتم که می خواهم ازدواج کنم از او تقاضای کمک کردم و ایشان بیست لیره به من داد. این جوان هر جا نشست قضیه را تعریف کرد. گفت آقا پول تمام ازدواج من را داد. بیست لیره آن روز خیلی پول بود.

این قضیه گوش به گوش بین مردم پخش شد بزرگان سامرا که تمام برنامه های آزار و اذیت میرزای شیرازی رحمه الله زیر سر آن ها بود و یا خودشان اذیت می کردند یا دستور اذیت می دادند تا این ماجرا را دیدند، گفتند حالا که اینطور شد پس دیگر وظیفه ما عوض شد. یک شمشیر تیز و بزرگی را همراه با قرآن در یک سینی

گذاشتند و یک روپوش روی شمشیر و قرآن انداختند و محضر میرزای شیرازی رفتند. آقا فرمود: امری دارید؟ بزرگان سامرا سینی را جلو آقا گذاشتند. آقا روپوش را برداشت دید شمشیر و قرآن است. فرمود: این سینی و شمشیر و قرآن برای چیست؟ بزرگان سامرا گفتند: ما تا حالا نفهمیدیم، عقل ما نمی رسد شما را اذیت و آزار کردیم خواهشمندیم یا با این شمشیر از ما انتقام بگیر و با آن گردن ما را بزن یا اینکه همه ما را عفو کن و به این قرآن ببخش. میرزا فرمود: من همه شما را بخشیدم.

بعد فرمود: شما خیال می کنید این بچه هائی که در کوچه ها می آیند و ما را اذیت می کنند اینها فرزندان شما هستند؟ اینها فرزندان خود من هستند. فرمود: بچه نسبت به بابایش اذیت و شیطونی دارد. گاهی اوقات شوخی می کردند و مرا اذیت می کردند اشکالی ندارد. آنچنان میرزای شیرازی رحمه الله این ها را متحول کرد که می گویند بعد از این جریان شیعه های سامرا در نهایت استراحت بودند.

بینید با یک عمل زیبای این مرجع چه تحولی در سامرا ایجاد شد. با اخلاق نیکو چطور آن ها را جذب کرد با رفتار شایسته چگونه مخالفین را نسبت به شیعه خوش بین کرد. امثال میرزای شیرازی رحمه الله برای ما الگو هستند اما چرا ما باید در حوزه علمیه طوری رفتار کنیم که مردم نسبت به اهل علم بدبین شوند؟ چرا ما بگونه ای رفتار می کنیم که مردم از دین زده می شوند؟ مگر نه این است که مردم اهل علم را برای خود الگو می دانند؟ چرا نباید زبان هایمان را کنترل کنیم.

ان شاء الله این پند ما را بپذیرید ما شما را دوست داریم که این ها را عرض می کنیم. استدعا دارم مواظب باشید حرکت های ما برنامه های ما طوری باشد که موجب اذیت و آزار مردم نشود موجب عملی نشوید که خدا آن را دوست ندارد.

خدا ان شاء الله همه ما را مؤدب به آداب اسلامی بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«و هو لا يمين في قطيعة رحم، ولا يمين لولدٍ مع والدِهِ، ولا لامرأةٍ مع

زَوْجِهَا، وَلَا لِلْعَبْدِ مَعَ مَوْلَاهُ» (1)

در ادامه سفارشاتى كه پيغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود بيان شده است كه :

«لَا يَمِينُ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» اشاره شد كه در قطع رحم قَسَمِ جا ندارد يعنى انسان نمى تواند قسم بخورد كه رحمش را قطع كند مثلاً قسم بخورد كه براى ديد و بازديد فاميلى نرود رحم را هم به معنای اعم گرفته اند چه فاميل پدر و چه فاميل مادر، همه را شامل مى شود. به هر حال قسم خوردن براى قطع رحم فايده ندارد و وجوب وفا ندارد يعنى لازم نيست به آن قسم عمل كنند .

«وَلَا يَمِينُ لَوْلَادٍ مَعَ وَالِدِهِ» قسم خوردن فرزند با بودن پدر مورد ندارد. اين هم خيلى مهم است. اينكه با بودن پدر فرزند قسم بخورد كنايه از اين است كه فرزند بخواهد با قسم، كارى را انجام دهد در حالى كه پدر راضى نيست يا پدر، فرزند را نهى مى كند و ماييل نيست فرزندش آن كار را انجام دهد اما فرزند قسم بخورد كه

ص: 261

من این کار را می‌کنم و بگویند من چون قسم خورده‌ام دیگر واجب است این کار را انجام دهم. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید وقتی پدر رضایت ندارد تو نمی‌توانی قسم بخوری. با بودن پدر، ولایت پدر بالاتر از قسم تو است؛ لذا قسم فرزند بی‌مورد است و لازم الوفاء نیست این نشان دهنده این است که ولایت پدر چقدر بالا است که خدا قسم خودش را هم تحت الشعاع پدر قرار داده است.

ما چقدر از این مسأله دور هستیم ما واقعاً خیلی ناآگاه هستیم. در مسائل حقوقی هیچ توجهی به حقوق نداریم ما واقعاً به این حقوقی که برای بزرگان بیان شده است واقف نیستیم باید امثال رسالة الحقوق امام سجاد (علیه السلام) را مطالعه کنیم. این رساله برای طلبه‌ها لازم است و باید آن را داشته باشید، مطالعه کنید. خیلی عجیب است با مطالعه آن انسان می‌فهمد چقدر حقوق به گردن دارد.

مرحوم شیخ‌رحمه الله در آخر قسمت مکاسب محرمه چقدر حقوق را می‌شمارد؟ اینها را برای چه کسانی گفته‌اند؟ عاملین به این دستورات چه کسانی هستند؟ چه کسی باید به اینها عمل کند؟ طبیعتاً همه مردم باید به آنها عمل کنند اما اهمیت این مسأله برای ما طلبه‌ها بیشتر است چون هر کسی که ما است و درس خوانده است هر چه

درس را بیشتر بخواند بیشتر به خدا نزدیک می‌شود. هر چه شما درس بخوانید و قدم به قدم جلو بیایید به ذات اقدس حق تعالی نزدیکتر می‌شوید. از نظر سواد از نظر تقرب خطاب به شما بیشتر است. عقوبتتان هم بیشتر است.

می‌خواهم پرده را عقب بزنم و با صراحت صحبت کنم بدانید اگر جایگاه ما مهم تر است، کتک ما هم شدیدتر است یک موقع فکر نکنید عذاب روحانی با مردم یکی است. هر که اینطور فکر کند اشتباه کرده است اگر خدای ناخواسته خدا بخواهد ما را عذاب کند عذاب ما سخت تر از مردم خواهد بود؛ چرا؟ برای خاطر اینکه ما باسوادیم ما درس خوانده ایم. همچنان که اگر عبادت کنیم عبادت

ما هم بالاتر از عبادت مردم است چطور در دادن جایزه و پول و مقام و احترام روحانی باید جلو باشد ولی عذابش نه؟ هر جا مقدار حسنه بالا رفت مقدار گناه و عقوبت هم بالا می رود درست هم است. معنای عدالت هم همین است.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «لَا يَمِينُ لِرُؤُوسِ مَعَ وَالِدِهِ» فخر المحققین رحمه الله فرزند مرحوم حلّی رحمه الله آن مقام را پیدا کرد. مرحوم علامه حلّی رحمه الله خودش ملا است. پسر ایشان فخر المحققین رحمه الله هم ملا-است. دختر ایشان، ملا بود. خانم ایشان ملا بود همه ملا بودند؛ حتی خدمتکار آقا که فاضل مقداد رحمه الله است هم ملا و مجتهد بود لا-اله الا-الله صاحب کتاب «التنبیه» که صاحب جواهر رحمه الله اسم ایشان را می برد و از مجتهدین و علمای نامی امامیه است خدمتکار در خانه علامه حلّی رحمه الله بوده است درس هم می خوانده است. تمام اینها مجتهد و ملا شده بودند. چه سعادتی داشتند. چه مقامی داشتند. آن وقت فخر

المحققین رحمه الله می فرمود: تا پدرم زنده بود برای انجام تمام کارها اول از ایشان اجازه می گرفتم. طبق مثال هایی که ما می زنیم می گوئیم بی اجازه پدر آب نمی خورد. تمام کارها را اول از پدرش اجازه می گرفت.

اما متأسفانه الآن چگونه است؟ در زمان و عصر ما برخی ها می گویند: بگذار تا پدر من نفهمیده است بروم فلان کار را انجام دهم بعداً به پدرم میگویم که این کار را کرده ام. چرا به پدرت نمی گوئی که می خواهی این کار را انجام دهی؟ می گوید اگر بگویم ممکن است مخالفت کند بگوید نه کمال معرفت را ببین. فخر المحققین رحمه الله می گوید بی اجازه پدر آب نمی خورد یعنی اینقدر ولایت پدر را قبول داشت. حق هم همین است چون حیاط ظاهری به دست پدر است

روزی ظاهری به دست پدر است.

خداوند متعال می فرماید من می توانستم بنده های خودم را از بچگی که به دنیا می آیند بدون نیاز به پدر و مادر سیر کنم این قدرت را داشتم اما می دانید چرا

این کار را نکردم؟ چرا بشر را محتاج به پدر و مادر قرار دادم؟ برای اینکه حقوق دیگران را بفهمند و خیال نکنند که فقط خدا است. نگویند که فقط خدا را دارند و نیاز به کسی ندارند در نتیجه مانند والدین بی احترام شوند. بفهمند که پدر و مادر دارند برادر و خواهر دارند همکار دارند کارفرما دارند؛ لا اله الا الله خدا می فرماید خواستم این مراتب را به بشر برسانم به ذات خودم سوگند قدرت من بیش از این حرف ها است. من می توانستم کاری کنم که تا آخر عمر کسی محتاج کسی نباشد اما این کار را نکردم تا بندگانم را درباره حقوق یکدیگر آزمایش کنم. واقعاً هم برای خدا کاری نداشت او می توانست که ما را از هم بی نیاز کند برای خدا چه زحمتی داشت که بنده و شما را از همه جهات، از هم مستغنی کند گونه ای که هیچ احتیاجی به یکدیگر نداشته باشیم؟ برای خدا چه کاری داشت؟ قدرت خداوند مطلقه است خوب میتوانست این کار را انجام دهد اما با این حال این کار را نکرد چه کار کرد؟ بنده را محتاج شما کرد، شما را محتاج بنده

کرد، ما را محتاج پدر و مادر کرد پدر و مادر را محتاج فرزند کرد، مردم را محتاج یکدیگر کرد چرا؟ فرمود می خواهم بندگانم را در این مراحل حقوق بیازمایم و امتحان کنم به کسانی که حقوق یکدیگر را رعایت می کنند اجر دهم و آن هایی را که حقوق یکدیگر را پایمال می کنند کیفر کنم.

ببینید برادران بزرگوار عالم آفرینش عالم نظم است عالم اسباب و مسببات است. خدا هر چیزی را همراه اسبابش قرار داده است. دکتر را گذاشته که اگر مریض شدی نزد او بروی. اگر همین طور در خانه بنشین و بگویی خدایا مرا شفا بده فایده ندارد. اگر تا آخر عمرت بنشینی و دکتر نروی من تو را شفا نمی دهم چرا؟ چون تو می خواهی با عملت حکمت من را هم از بین ببری. من حکیم هستم و دکتر را با حکمت خودم بوجود آورده ام باید دکتر بروی یعنی تو

مريض می شوی با حکمتم دکتر هم هست با حکمتم. این است که خداوند متعال در قرآن می فرماید: «أَحْكَمْتُ آيَاتَهُ» (1) آیات الهی خیلی محکم هستند. هر چیزی را جای خودش قرار داده است اینطور نیست که هر کس قدرت دارد هر کاری خواست انجام دهد. من و شما هم همین طور هستیم. خیال نکنیم اگر پشت میز قدرت نشستیم هر کاری باید بکنیم نه قدرت باید با دستگاه حکمت کنترل شود. برادرانی که پشت میز نشسته اید آقایانی که مسئولین مملکت هستید مواظب باشید شما خیال می کنید هر چه قدرت دارید باید قدرتان را به کار ببرید؟ این طرز تفکر غلط است. قدرت باید پشت دستگاه حکمت برود. از دیدگاه حکمت قدرت باید به کار گرفته شود.

برادران عزیز من اگر قدرت پشت دستگاه حکمت بود مملکت سعادت مند می شود جامعه سعادت مند می گردد ولی اگر خدای ناخواسته قدرت بخواهد از پشت دستگاه حکمت بیرون بیاید وای به حال حکومت وای به حال ملت. خدای قادر مطلق می گوید من قدرت خودم را همه جا به کار نمی برم، قدرتم توأم با حکمت است، توأم با مصلحت است.

«وَلَا لِمَرْأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا» ولایت پدر نسبت به فرزند ولایت بالذات است. ولایت شوهر نسبت به همسرش ولایت بالعرض است. پدر نسبت به فرزند ولایت ذاتی دارد یعنی خدادادی است و به دست مبارک حضرت احدیت این ولایت ها جمع شده است. این ولایت از بین رفتنی نیست یعنی پدر نمی تواند به فرزندش بگوید من حق پدری را از تو برداشتم فرزند هم نمی تواند بگوید من دیگر حق پدر را

قبول ندارم و نمی خواهم ولایت پدر اسقاط شدنی نیست، حق فرزند هم نسبت به پدر قابل اسقاط نیست. نیست فرزند یک حقوقی گردن پدر دارد که آن را نمی شود

ص: 265

اسقاط کرد. خدا این حق را قرار داده است بخشش حق از جانب پدر به فرزند یا از طرف فرزند به پدر مانعی ندارد مثلاً در بعضی حقوق بگوید من آن را می بخشم اما اسقاط شدنی نیست یعنی نمی تواند اصل موضوع را ساقط کند و بگوید حقی وجود ندارد اسقاط حقوق به دست ما نیست.

یک سلسله ولایت هایی هم هست که خدا عنان آنها را به دست من و شما قرار داده است لذا میتوانی این ولایت را برای خودت قرار بدهی و می توانی قرار ندهی آن ها کدامند؟ یکی مزاجت. این مزاجت ولایت جعلی است یعنی اگر شما یک خانمی را همسر خودت قرار دادی یک سلسله حقوقی به وسیله این مزاجت برای همسرت بوجود می آوری که به گردن تو است و بالعکس با این ازدواج یک سری حقوق برای مرد بر گردن زن گذاشته می شود، خلاصه زن و

مرد یک سلسله حقوق نسبت به هم پیدا می کنند یکی از حقوقی که مرد نسبت به زن دارد و زن حق ندارد خلافش را انجام دهد همین است که «وَلَا لِامْرَأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا» یعنی با وجود شوهر برای زن جای قسم خوردن نیست چون شوهر نسبت به زن حقوقی دارد .

هر حال ولایت پدر ذاتی است ولی ولایت شوهر عارضی است. حالا اگر زن کسی فوت کرد برای جهات غسل و کفن و دفن این زن آیا شوهر مقدم است یا پدر و مادر؟ چه کسی مقدم است؟ با توجه به اینکه پدر ولایت ذاتی دارد و شوهر ولایتش بالعرض است آیا پدر مقدم است یا شوهر؟ اینجا امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الزَّوْجُ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ حَتَّى يَصَدَّعَهَا فِي قَبْرِهَا» (1) بنام لب و دهان اهل بیت علیهما السلام را، امام صادق (علیه السلام) قربانش بشوم چقدر زیبا فرمود: «الزَّوْجُ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ

ص: 266

حَتَّى يَصَّعَّهَا فِي قَبْرِهَا» شوهر او بر پدرش مقدم است چون شوهر بر زن حقوقی دارد یعنی پدر نمی تواند بگوید من بر دخترم ولایت دارم من می خواهم دخترم را غسل بدهم من می خواهم کفنش کنم من می خواهم در اینجا دفنش کنم اختیاراتش با من است. خدا فرموده که ای پدر تو کنار برو اینجا ولایت زوج بر ولایت پدر مقدم است، لا اله الا الله.

ببینید آقایان با اینکه ولایت زوج بالعرض است خدا در اینجا ولایت او را می خواهد و این ولایت بالعرض را به ولایت بالذات پدر مقدم داشته است. این که می گویم ما محتاج در خانه اهل بیت علیهما السلام هستیم بخاطر این است. ببینید در اینجا اگر به دست من و شما می دادند می گفتیم پدر ولایتش ذاتی است پس پدر مقدم است حضرت (علیه السلام) می فرماید اینجا ولایت بالعرض مقدم بر ولایت بالذات است. این حقوق را مواظب باشید. پس زن هم برای کارهایش با بودن شوهر حق ندارد قسم بخورد باید از شوهرش اجازه بگیرد.

«وَلَا لِلْعَبْدِ مَعَ مَوْلَاهُ» عبد هم نمی تواند بدون اذن مولایش قسم بخورد. باید ببیند مولایش اجازه میدهد تا قسم بخورد، اگر اجازه نمی دهد حق ندارد قسم بخورد.

حالا نکته اینجا است اگر بنا باشد عبد مجازی بی اجازه مولایش نتواند قسم بخورد آن وقت من و شما که عبد حقیقی مولا و پروردگاران هستیم چطور؟ ما که حقیقتاً عبدالله هستیم آیا می توانیم بدون اجازه خدا هر کاری را انجام دهیم؟ آقایان اهل علم آیا می توانیم به هر کاری که خدا راضی نباشد دست بزنیم و را انجام دهیم؟ یا باید نگاه کنیم که خدا راضی است یا نه؟ آیا اجازه می دهد یا اجازه نمی دهد؟

یکی از بزرگان همینطور که مطالعه میکرد تا چشمش به یکی از احادیث افتاد با همین مضمون که مثلاً عبد باید چنین باشد و چنان باشد، آنچنان منقلب شد حالش گرفته شد آنقدر گریه کرد که بیهوش شد و سرش روی کتاب افتاد. یک

دفعه بچه ها و خانواده اش داخل اتاق آمدند که ببینند چرا آقا بیرون نمی آید؟ چرا از او خبری نیست؟ دیدند که ای وای جناب آیت الله افتاده است. خیال کردند ایشان از دنیا رفته است. وقتی بالای سر ایشان آمدند دیدند نفس می کشد فهمیدند بیهوش شده است.

خلاصه آقا را به هوش آوردند. گفتند: آقا بد نبینید چه شده بود؟ چرا به زمین افتاده بودید؟ فرمود به این جمله از روایت برخورد کردم که دیدم بنده مجازی در مقابل مولای مجازی حق انجام هیچ کاری بدون اجازه ندارد در حالی که مولایش هیچ کاری برای او هم نکرده است فقط پولی داده و او را خریداری کرده است. نه او را خلق کرده نه او را عمری داده نه نعمت های فراوان به او داده است با این حال خدا به آن بنده مجازی می گوید تو حق نداری بدون اجازه مولایت کاری، کنی آن وقت من در مقابل خدا که همه نعمت های من مال خدا است من که عبد حقیقی خدا و او مالک و مولای حقیقی من است من چه خاکی به سر کنم که این همه کارها را بدون اجازه او انجام داده ام. آنقدر حالم گرفته شد که از خود بیخود شدم و دیگر نتوانستم خودم را نگه دارم.

شما عزیزان اهانت نشود. ما اگر منقلب نمی شویم و اینطور حالمان از بدی اعمالمان گرفته نمی شود بخاطر این است که معرفتمان نسبت به خداوند کم است. معرفت و عرفانمان نسبت به ذات مقدس الهی ضعیف است. ما هنوز نمی دانیم خدا کیست؟ اگر بدانیم خدا کیست مسلماً چشمانمان اشک آلود می شود ولی معرفت که ضعیف شد اشک هم نمی آید و انسان منقلب نمی شود. شاید هفته ها بر ما بگذرد و یک بار هم از خوف خدا گریه نکنیم ممکن است ماه نیز بر ما بگذرد و یک بار از خوف خدا گریه نکنیم چون در این مسیر نمی رویم در مسیر خدا نرفتیم که منقلب بشویم اما مثل امیر المؤمنین (علیه السلام)، مثل امام

سجاد (علیه السلام) با آن مقام با آن علم با آن کمال با آن عظمتی که داشتند چقدر گریه می کردند و چقدر اشک می ریختند؛ چرا؟ این اشک ها و گریه ها از کمال معرفتشان به ذات خدا بوده است.

برادر بزرگوار من شما حساب کنید می فرماید عبد بدون اذن مولایش نمی تواند کاری کند، نمی تواند قسم بخورد پس ما باید بیشتر از این عبد باشیم و بیشتر و بهتر باید مطیع خداوند باشیم چون ما عبدالله، هستیم ما در سلطه خداوند هستیم و او مالک و مولای همه آفرینش است. خدا - ان شاء الله - ما را جزو بنده های خودش قرار بدهد که واقعاً عبد باشیم. از عبدالهی بودن بیرون نرویم کاری نکنیم که خدای ناخواسته خدا ما را به بندگی نپذیرد. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (1) هر روز که بلند می شوید، این آیه را بخوانید.

پس این سه نصیحت را در نظر داشته باشیم یکی اینکه با بودن پدر، قسم برای فرزند نیست. دوم اینکه با بودن شوهر قسم برای زن نیست و سوم اینکه با بودن مولا قسم برای عبد نیست یعنی در این موارد باید به اذن پدر و شوهر و مولا باشند. خداوند توفیق عمل به این روایت را به همه ما مرحمت بفرماید.

ص: 269

1- سوره مبارکه مریم آیه 30 «من بنده خدایم او کتاب به من داده و مرا پیامبر قرار داده است».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، وَلَا وَصَالَ فِي صِيَامٍ، وَلَا تَعْرَبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ. يَا عَلِيُّ، لَا يُقْتَلُ وَالِدٌ بِوَلَدِهِ يَا عَلِيُّ، لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ دُعَاءَ قَلْبٍ سَاهٍ يَا عَلِيُّ، نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ. يَا عَلِيُّ رَكَعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ يُصَلِّيَهَا الْعَابِدُ» (1)

مواعظی که وجود مبارک پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشتند از هر جهت قابل استفاده است. یکی از خوبی های این مواعظ این است که مشتمل بر امور متعدده است هم جنبه آداب دارد هم جنبه اخلاق و هم وظایف زندگی را بیان می کند. در واقع یک حدیث بسیار جامعی است که موارد مختلف و جهات گوناگونی را پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) تذکر داده اند که خیلی برای انسان مفید است یعنی واقعاً سازنده است. اگر انسان این مواعظ را مرور کند برای خودش بسیار سودمند است.

اگر این مواعظ را ببیند به ذهن انسان یادآوری می شود چون انسان رفته رفته فراموش می کند دلش می خواهد که بعضی آداب را در زندگی عمل کند لذا مرور کردن این آیات و روایات باعث یادآوری آن ها در ذهن انسان می شود. چه بسا که

ص: 270

خدا توفیق عملش را به انسان می دهد و در جهات زندگی مخصوصاً در معنویات رشد می کند. حالا اگر انسان نتوانست همه را عمل کند مقداری از این سفارشات را هم عمل کند خوب است هر قدر انسان بتواند از گل بچیند بیشتر معطر می شود این یک واقعیت است. اگر انسان نتواند به همه آداب اهل بیت (علیه السلام) کند مقداری از مواعظ آنها را هم عمل کند خوب است.

این است که من سفارش می کنم به همه عزیزان و ارادتمندان به اهل بیت علیهما السلام مخصوصاً شما نور چشمان من که گاهی اوقات به این روایات سر بزیند و مطالعه کنید و مرور داشته باشید نگوئید که حالا ما این ها را خیلی لازم نداریم نگوئید معلوم نیست که این کارها را انجام بدهم یا نیازی نیست که مرور کنم.

به نظرم مطالعه کردن این روایات خیلی برای انسان خوب است. مقداری را قبل از تعطیلات برای شما عزیزان خواندم. درباره اینکه در مورد قطع رحم، قسم ارزش ندارد نباید انسان برای قطع رحم قسم بخورد که والله من به خانه تونمی آیم ما می بینیم بعضی از افراد که بین آنها به هم خورده و بینشان اختلاف افتاده است این حرف را می زنند و قسم میخورند که به خدا قسم من دیگر پایم را در خانه ات نمیگذارم این قضیه مبتلا به مردم است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «لَا يَمِينُ فِي قَطِيعَةِ رَحِمٍ» قسم تویی خودی است و این قسم مورد ندارد.

«وَلَا يَمِينُ لَوْلَادٍ مَعَ وَالِدِهِ» با بودن پدر فرزند نمیتواند قسم بخورد لذا هر کاری کند بی فایده است. این یک درس مهمی است که به انسان چیزهای زیادی یاد می دهد که متوجه باشد مقام پدر و مادر چقدر بالا است و فرزند نمی تواند کوچک ترین بی احترامی به آن ها کند.

« وَ لَا لِامْرَأَةٍ مَعَ زَوْجِهَا » زن نیز با بودن شوهر نمی تواند قسم یاد کند چون شوهر بر گردن زن حقوقی دارد که یکی از آن ها همین است که قسمش با وجود شوهر بی تأثیر است.

« وَ لَا لِلْعَبْدِ مَعَ مَوْلَاهُ » با بودن مولا عبد هم نمی تواند قسم بخورد. اگر کاری می کند باید با اجازه مولایش باشد .

« وَ لَا صَمْتٌ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ » در باب گرفتن روزه انسان نمی تواند روز را به شب وصل کند و افطاری نداشته باشد و شب و روز را به روزه بگذراند یعنی باید افطار کند. « أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ » (1) یعنی روزه را به شب که رسید تمام کند.

« وَ لَا وَصَالَ فِي صِيَامٍ » می فرماید انسان نمی تواند سه روز پشت سر هم روزه وصالی بگیرد. در قدیم این کار می شد. گاهی اوقات در زمان سابق، روزه وصال می گرفتند که در اسلام این کار ممنوع است و اگر کسی می خواهد روزه بگیرد باید هر روز جداگانه روزه بگیرد.

« وَ لَا تَعْرَبَ بَعْدَ هِجْرَةٍ » بعد از هجرت برای تحصیلات دینی، حق ندارد سراغ عربی و جاهلیت برود. کنایه از این است کسی که از علوم دینی چیزی یاد گرفت دیگر نمی تواند به عقب برگردد.

« يَا عَلِيُّ، لَا يُقْتَلُ وَالِدُ بَوْلَدِهِ » این هم خودش مسأله ای است که الان مبتلا به اصحاب فقه است. اگر خدای ناکرده پدر کاری کند که بچه اش کشته شود یعنی بچه اش را بکشد و لو عمداً بچه اش را به قتل برساند، نمی توان پدر را قصاص کرد. گاهی اوقات قتل سهوی است مثلاً توجه ندارد و چیزی پرت می کند و به سر بچه می خورد و بچه می میرد این قتل از روی خطا و غیر عمد صورت گرفته

ص: 272

است که در خطا معمولاً دیه است و قصاص در کار نیست البته اگر این را جزو خطا بدانیم و نگوئیم این قتل شبه عمد است ولی اگر خدای ناخواسته عمداً پدری بچه اش را کشت آیا دادگاه میتواند پدر را محکوم به قصاص نفس کند و در مقابل اینکه بچه را کشته او را بکشند؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند نه نمی شود پدر را در مقابل فرزند قصاص کرد. از اینجا معلوم می شود مقام ولایت پدر چقدر بالا است ولایت پدر چقدر حاکم است ولایت پدر در حدی است که اگر بچه را عمداً کشته باشد نمی شود پدر را قصاص کرد، لا اله الا الله .

از آن طرف هم فرزند حق ندارد پدر را بکشد اگر خدای ناخواسته چنین کاری کند عمرش زود به پایان می رسد. اگر فرزندی چنین خطائی کند و پدر را بکشد پرونده عمرش زود بسته می شود. متوکل عباسی که خداوند بر عذابش بیفزاید به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کرده بود. پسرش خدمت امام هادی (علیه السلام) آمد و عرض کرد: آقا اگر کسی به حضرت زهرا علیها السلام سب و اهانت کند حکمش چیست؟ حضرت هادی (علیه السلام) فرمودند: حکمش قتل است. عرض کرد: من دیگر نمی توانم طاقت بیاورم می خواهم پدرم را بکشم زیرا به حضرت زهرا علیها السلام اهانت کرده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: این کار را نکن. گفت: آقا من نمی توانم زنده باشم و جسارتی به حضرت زهرا علیها السلام بکنند. حضرت (علیه السلام) به او فرمود: این کار را نکن اگر پدرت را بخشی عمرت کوتاه میشود و جوان مرگ می شوی و زود می میری. گفت: اشکالی ندارد. همینطور هم شد. او پدرش را به قتل رساند و خودش نیز جوان مرگ شد. مرحوم نخجوانی رحمه الله نقل می کند که پسر متوکل این کار را کرد و پدر را کشت و بعد از پدر سه روز بیشتر زنده نماند و پسر هم از دنیا رفت توجه داشته باشید، این نکته را می خواهم تذکر بدهم که ولایت پدر چقدر مهم است.

حالا- مادر چطور؟ اگر مادری نعوذ بالله فرزند خود را بکشد آیا میشود مادر را قصاص کرد یا نه؟ مادر که حکم پدر را ندارد. این مورد بحث علما است که آیا

مادر هم مثل پدر است یعنی نمیتوان او را قصاص کرد یا این که با پدر فرق دارد و می توان حکم را در مورد چنین مادری اجرا کرد؟ بعضی می گویند روایت در خصوص والد است و به پدر اشاره می کند چون پدر ولایت دارد و مادر ولایت ندارد پس عنایت داشته باشید پدر یک چنین شأن و مقامی نزد خدا دارد.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبِ سَاهٍ» آقایان مواظب باشید چرا که بعضی از ما به این فراز مبتلا هستیم. من خیلی پوست کنده صحبت کنم و این بخاطر این است که شما را دوست دارم. از باب محبت به شما است نه این که خدای ناخواسته بخواهم به شما بی حرمتی کنم. مواظب باشید بعضی می گویند: هر چه از خدا می خواهیم اجابت نمی شود هر چه دعا می کنیم فایده ای ندارد. آقا جان، برو ببین چطوری خواستی؟ با چه حالی تقاضا کردی؟

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ دُعَاءَ قَلْبِ سَاهٍ» لا اله الا الله، خدا دعای دل سهودار را قبول نمی کند. همین دعاهایی که ما می خوانیم مانند دعای کمیل دعای ندبه دعای سمات دعاها را می خوانیم اما حواس ما در دعا نیست بلکه در جای دیگر است چطور توقع داری دعا مستجاب شود و حال و آنکه اصلاً فکرت در دعا نیست؟ وقتی انسان در هنگام دعا خواندن فکرش هزار جام یروود این دعا به جایی نمی رسد. ببینید رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود یا علی دعای آدم سهودار که دعا می خواند ولی دلش در جای دیگر است، به جایی نمی رسد؛ پس اگر دل دنبال دعا باشد کارساز است.

«يَا عَلِيُّ، نَوْمُ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ. يَا عَلِيُّ، رُكْعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رُكْعَةٍ يُصَلِّيْهَا الْعَابِدُ» خواب عالم افضل است از عبادت عابد و دو رکعت نماز عالم از هزار رکعت نمازی که عابد می خواند افضل و برتر است؛ این بخاطر این است که علم بسیار فضیلت دارد. از بس که علم فضیلت دارد خواب عالم برتر

است از عبادت عابد و نماز عالم بر نماز عابد برتری دارد اگر خدا به کسی این محبت و لطف را کرد و او را ملا نمود و عالم شد خداوند می گوید در برابر خواب من برایت ثواب می نویسم. خداوند متعال چرا اینطور به عالم توجه و مرحمت دارد؟ چون آن علم باعث شده است که عالم به این مقام برسد.

قدر این علم را بدانید. متأسفانه در زمان ما علم در حال از دست دادن ارزش خودش است. علم آن مقامی که باید داشته باشد ندارد علم های ما جنبه های رنگی پیدا کرده اند. تحصیلات ما صبغه دار شده است. خدا نکند علم انسان صبغه دار شود. علم اخلاق را ملاحظه کنید کتاب «جامع السعادات» مرحوم حاج ملا مهدی نراقی رحمه الله را ببینید چقدر این مرد زحمت کشیده است. ببینید مرحوم آقای حاج ملا مهدی نراقی رحمه الله در این باره چه می گوید. ایشان می فرماید علم در زمان ما در حال صبغه ای شدن است در مورد زمان ایشان که خیلی خوب بود آقا چنین فرموده است حالا ایشان باید زمان ما را ببیند که وضع علم چگونه است. چقدر از علم های ما صبغه ای است وای به حال ملایی که علمش صبغه ای باشد.

ملای صبغه ای چه ملایی است؟ ملای صبغه ای یعنی ملای رنگی ملایی که در رنگ برود یعنی صاف نباشد یعنی جناب ملا در حزب و گروه رفته و رنگ گرفته است.

خیلی عجیب است انسان ملا باشد ولی خدای ناخواسته در یک گروهی که چنین و چنان هستند برود. در یک گروهی که در جامعه متهم هستند وارد شود. خدا نکند علم ما علم صبغه ای باشد که چقدر زیان آفرین خواهد شد. اگر می خواهید علم مفید به حال خود و جامعه داشته باشید باید صبغه الهی داشته باشید. خوش به سعادت کسی که علمش برای رضای خداوند است. خوشا به حال آن ملاحایی

که صبغه الهی دارند مثل مرحوم علامه حلّی، مرحوم علامه مجلسی فرزند مرحوم مجلسی، پدر مرحوم صدوق که خداوند رحمتشان کند این ها واقعاً ملا بودند و علمشان رنگ الهی داشت نه رنگ گروه و باند. خدا به این ها مرتبه نازله بعد از

مقام امامت را داده بود چون اگر ما از منزله امامت پایین بیایم منزله علما و مرجعیت است. این ها چه مقامی کسب کرده بودند؟

صاحب «مناهل الاحکام» مرحوم آقای سید میر محمد شاگرد علامه رحمه الله بود. می گوید: من روایتی را که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرموده بود و علامه با دست خط مبارکشان در پشت کتاب تهذیب نوشته بود را خوانده بودم ببینید چقدر مقام علامه رحمه الله بالا بود که خدا تا این اندازه به او لطف کرده است.

ایشان در سفری که به عتبات عالیات عراق رفته بود در بین راه نجف اشرف و کربلا سوار مرکب بوده و به سوی کربلا می رفته است. می فرماید یک نفر در کنار من به کربلا می آمد با هم صحبت می کردیم گفتیم حالا که قدم زنان می رویم بگذار مباحثه ای با هم کنیم. وقتی مباحثی رد و بدل شد دیدم آن بزرگوار شخصیت با سوادى است. هر چه مسأله مطرح می کردم جواب میداد. هر چه سؤال می پرسیدم پاسخ می گفت ولی هیچ متوجه نبودم که این آقا کیست؟ گفتم بارک الله این طلبه چقدر فاضل است، ماشاء الله.

بعد دیدم این آقا مسأله ای را گفت و من گفتم این مسأله معلوم نیست که درست باشد. (البته مرحوم علامه مسأله را عنوان نکردند و الا اگر عنوان کرده بودند من برای شما می گفتم. به هر حال علامه می گوید:) گفتم که به این مسأله فقها خیلی اعتنایی نکرده اند. آقا فرمودند: چرا این مسأله درست است. گفتم: آقا، درباره این مسأله ما روایت نداریم. فرمودند: چرا روایت داریم. روایتش را شیخ طوسی کتاب تهذیب آورده است و در آنجا نقل کرده است. (خوش به حال شیخ طوسی رحمه الله خدا چه مقامی به ایشان داده است که آقا آدرس کتاب او را می دهد).

فرمود: شیخ طوسی در کتاب تهذیب فلان صفحه و در فلان خط روایت این مسأله را نقل کرده است. دیدم تمام آدرس ها را دارد بیان می کند.

علامه می گوید: من یک سؤالی به ذهنم آمد یعنی این هم کار خدا است گفتم: آقا مثل اینکه جامعیت شما بحمد الله خوب است آیا در این عصر غیبت می شود انسان توفیق زیارت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را داشته باشد؟ تا من این جمله را از آقا پرسیدم این تازیانه ای که در دستم بود به زمین افتاد. یک مرتبه دیدم آقا دست بردند و تازیانه را برداشتند که به دست من بدهند لا اله الا الله تا آن را به دست من داد و فرمود: چگونه نمی شود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دید در حالی که دستش در دست شما باشد. تا این جمله را گفتم و متوجه شدم که ایشان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خودم را از روی مرکب پایین انداختم که پای آقا را ببوسم، دیدم جای آقا خالی است و متأسفانه نتوانستم و آقا ناپدید شدند. افسوس خوردم. گریه کردم و منقلب شدم.

خداوند متعال چه برنامه ای به این بزرگان داده بود؟ تو را به خدا، آیا خداوند بی جهت اینها را به این مقام رسانده است؟ نه والله العلی العظیم، اگر بی جهت باشد چرا ما این توفیقات را نداریم؟ پس معلوم می شود لیاقت می خواهد. اینها زحمت کشیدند که مشمول الطاف امام زمان (ج) شدند. این ها شب و روز استراحت نداشتند همه اش درس همه اش بحث همه اش کتاب و همه اش نوشتن کتاب.

می گویند علامه رحمه الله پانصد جلد کتاب نوشته است آن هم با وسایل آن روز با مرکب های آن روز شما حساب کنید چقدر این مرد زحمت کشیده است، خوش به سعادتش. مگر اسم علامه رحمه الله در تاریخ از بین می رود؟ همه می آیند و می روند و چه بسیار انسان ها که آمده اند و رفته اند اما اسم علامه به عظمت برده می شود؛

چون این ها بیمه شده خدا هستند و از بین نخواهند رفت. خدا نمی گذارد اسمشان از بین برود و تا روز قیامت اسم این ها زنده است.

شما را به خدا برادران عزیز بیایید یک چنین حالتی داشته باشیم. کاری کنیم برای خدا که «ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (1) اگر رنگ خدایی به کارها و رفتار و سخنانتان بزنید باقی می ماند و همیشه زنده اید. خدا را گواه می گیرم هیچ وقت مردن در اسم شما نیست. مردن متعلق به کسانی است که دنبال غیر خدا هستند. «كُلُّ هَالِكٍ إِلَّا وَجْهَهُ» (2) هر چیزی از بین می رود مگر وجه الله که از بین رفتنی نیست؛ چون خدا همیشه هست. اگر کسی کارش برای خدا باشد او هم می ماند. کار وقتی برای خدا باشد از بین نمی رود.

جَعَلْنَا اللَّهَ وَايَاكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ، الْعَابِدِينَ بِهِ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. آقایان تذکر داده بودم این که می گویند انسان همیشه حالت سهو و نسیان دارد، راست می گویند. ذکر شریف صلوات را همیشه داشته باشید و بگویید تا صفای وجود و مجلس تان به ذکر صلوات باشد انشاء الله.

ص: 278

1- سوره مبارکه نحل آیه 96.

2- سوره مبارکه قصص، آیه 88.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، فِي الزَّانِئَةِ خِصَالٌ، ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَ يُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَ يَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ قِسْوَةُ الْحِسَابِ وَ سَخَطُ الرَّحْمَنِ وَ خُلُودٌ فِي فُسُوءٍ فَسُوءِ النَّارِ يَا عَلِيُّ الرَّيَا سَبْعُونَ جِزَاءً فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. يَا عَلِيُّ دِرْهَمٌ رَبًّا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» (1)

ادامه حدیث در رابطه با عمل قبیح زنا است که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کرده و فرموده است:

«يَا عَلِيُّ فِي الزَّانِئَةِ خِصَالٌ» در زنا شش خصلت است یعنی اگر خدای ناخواسته کسی مبتلا به زنا شود شش صفت و خصلت برای او وجود پیدا می کند.

«ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ» سه تا از آن خصلت ها و صفت ها در دنیا برای انسان پیش می آید و گرفتارش می کند که خدا برای هیچکس پیش نیاورد و سه تا نیز در آخرت برایش پیش می آید و در آخرت بیچاره اش می کند.

ص: 279

«فَمَا آتِي فِي الدُّنْيَا فَيَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ» یکی اینکه عمل زشت، زنا، بهاء انسان را از بین می برد وقار و صلابت و ابهت و شخصیت را نابود می کند نورانیت را از چهره می گیرد. خداوند در صورت مؤمن چه بهائی قرار داده که عمل زنا آن را از بین می برد؟

در روایات آمده است که چند عمل است که بهاء را از بین می برند. یکی همین زنا است که عمل حرام است اگر خدای ناخواسته کسی این عمل حرام را مبتلا شود نورانیت صورتش از بین می رود. یکی هم تند راه رفتن است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وقت تند راه نروید. اینطور راه رفتن انسان را از بهاء و آبرو می اندازد. نورانیت را از بین می برد. واقعاً هم اینطور است. انسان باید خیلی سنگین راه برود. مؤمن باید با وقار باشد. حرکت تند راه رفتن تند فرد را سبک می کند. بهاء انسان را می برد.

یکی هم کثرت مزاح است یعنی اگر انسان زیاد شوخی کند، آن نورانیت صورت و هیبت و وقار از بین می رود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مزاح نکنید. هیچ وقت شوخی نکنید. شوخی شخصیت فرد را کوچک می کند. بعضی از طلبه ها خیلی با هم شوخی می کنند فکر نمی کنم کار درستی باشد.

یک موقع انسان قصه و داستان و یا تاریخی که در آن قطعه خوشحال کننده ای وجود دارد را برای دیگران بیان میکند و آنها را خوشحال می کند، این کار در روایات ممدوح است. روایت داریم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ» (1) خوب است مؤمن مؤمن دیگر را شاد کند و خوشحالش نماید. این خیلی پسندیده است که انسان مؤمنی را مسرور

ص: 280

کند. هر کس مؤمنی را خوشحال کند خدا را خوشحال کرده است. یک قصه ای را بگو داستانی را بیان کن خاطراتی را نقل کن که طرف مقابل خوشحال و مسرور شود این ها ایراد ندارد اینها آبرو را نمی برد؛ اما شوخی هائی که در آن نسبت هائی به همدیگر می دهند و یا با دست و پا به هم می زنند و شوخی می کنند این کار بسیار بد است این قبیل شوخی ها در روایات بسیار مذموم شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید یکی از اثرات زنا این است که نورانیت صورت را می برد گر چه کسی که مرتکب زنا می شود در خفاء انجام می دهد و در انظار مردم انجام نمی دهد ولی این عمل ها در عالم تکوین اثر می گذارد حالا کار به آخرت نداریم.

یکی از چیزهایی که گفتند صورت را نورانی می کند و واقعیت دارد خواندن نماز شب است. نماز شب اثر عجیبی در نورانی شدن انسان دارد. حالا ممکن است یک عده عقیده ضعیف داشته باشند و بگویند مگر می شود که انسان با خواندن دو رکعت نماز صورتش نورانی شود؟ کسی که قوه درک این مسأله را ندارد و ارتباط عوالم معنویت و مادیات را قبول نمی کند چطور نورانی شدن دل و صورت به واسطه نماز شب را می تواند بپذیرد؟ ولی این تأثیر گذاری قطعی است. زنا اثر بدی بر جسم و روح و روان انسان می گذارد.

«وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ» دوم اینکه کسی که دنبال زنا برود، زود از بین می رود. کثرت و زیادی در زنا کردن مرگ زودرس می آورد. ابوعلی سینا می گوید در امر حلالش هم و لو با مخرمت زیاده روی نکن چون آب زندگانی خودت است که آن را از دست می دهی. این نکته، هم حرام و حلال ندارد. چه زنا باشد، چه امر حلال کثرت و زیاده روی موجب می شود که انسان زود از دنیا برود. معلوم میشود «وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ» معنای دیگری هم دارد و آن این است که این عمل چه بسا رشته عمر انسان را قطع می کند و ذات اقدس حق به این گونه افراد، عمر طولانی

نمی دهد. خدا شاهد است که مردم آگاه نیستند. جوان ها نمی دانند که اثرات عمل شان چیست. اگر بدانند دنبال این کارها نمی روند. گرفتاری و درد ما از سر جهل و نادانی است. آنچه که بر سر انسان می آید از ندانستن او است.

«وَيَقْطَعُ الرِّزْقَ» سوم اینکه زنا باعث فقر و تنگدستی می شود. روزی را قطع می کند. عمل قبیح زنا برکت را از زندگی می برد. این سه مورد که بیان شد فقط برای دنیا است.

اینها گرفتاری های زنا در دنیا است؛ پس آخرت چه میشود؟ بدبختی های آن دنیا که بسیار مشکل تر است.

«وَأَمَّا الَّتِي فِي الْأَمْرِ فَسُوءُ الْحِسَابِ» یکی سوء الحساب است یعنی حساب و کتاب را سخت می گیرند. اگر خدا اعمال ما را نادیده بگیرد در حساب راحت خواهیم بود. اگر خرده ریزهای رفتار و کردار ما را نادیده بگیرند، مشکلی نداریم؛ اما اگر خدای ناخواسته سخت گیری کنند همه ما گرفتاریم، از بنده گرفته تا همه شما خدا باید با ما خوش حسابی کند تا نجات پیدا کنیم و الا اگر بد رفتاری کند چه کسی می تواند از قیامت سالم در برود؟

«وَسَخَطُ الرَّحْمَنِ» دوم اینکه مصیبت غضب الهی بالاترین مصیبت ها است. رضایت و خوشنودی خدا بسیار مهم است و هیچ چیزی با آن برابری نمی کند چون هر آنچه خداوند داده است اسباب سرگرمی است. خدا به انسان مال داده، زن و زندگی داده فرزند و مقام داده تمام وسیله های زندگی را در اختیار انسان قرار داده است ولی همه این ها اسباب زندگی و سرگرمی هستند. آنچه که برای مؤمن خیلی مهم است خوشنودی و رضایت پروردگار عالم است و رضایت خداوند بهترین نعمت و سعادت برای انسان است. رستگاری بزرگ این است که

خدا از ما راضی باشد خدا ما را دوست داشته باشد «وَرَضَوْنَا مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (1)

در مقابل اگر خداوند ناراضی باشد چه خواهد شد؟ همین قدر که العیاذ بالله خداوند رویش را برگرداند چه مصیبتی پیش خواهد آمد؟ برای تقریب به ذهن می گویم بچه های کوچک را دیده اید؟ بچه های کوچکی که دل نازک هستند، اگر بچه بیاید به طرف پدر و مادر و پدر و مادر رویشان را از او برگردانند و فرزند خردسال خود را تحویل نگیرند، بچه بنا می کند به گریه کردن. پدر و مادر چیزی به او نگفته اند اما همین قدر که رویشان را از بچه برمی گردانند بچه شروع می کند به گریه کردن مؤمن باید حال بچه را داشته باشد چطور مثل بچه باشد؟ خداوند بچه ها را دوست دارد چون به اندک چیزی گریه می کنند و بخاطر ناچیزی هم می خندند. مؤمن باید اینطور باشد که هر وقت خدا به او لطف می کند خندان باشد و هر گاه احساس کرد خدا لطفش را از او گردانده است، منقلب شود.

بینید حالت بچه را وقتی که به طرف مادر می رود و مادر او را در آغوش

می گیرد چقدر خوشحال است و هر وقت مادر رویش را ترش می کند بچه منقلب می شود؛ مؤمن باید اینطور باشد ببیند اگر خدا به او توجه کرد خوشحال شود و بگوید الحمد لله رب العالمین عرض کند خدایا من هیچ چیزی از تو نمی خواهم فقط رضای تو را می خواهم و اگر خدای ناخواسته احساس کرد خدا به او عنایتی ندارد و توجه نمی کند نباید طاقت بیارورد. خلاصه اینکه غضب الرحمان از همه سخت تر است.

«وَأَخْلُدْ فِي النَّارِ» خدا نکند کسی گرفتار آتش جهنم شود مگر کسی باشد که این عمل زشت زنا را تا آخر عمر انجام بدهد تا بمیرد، لا اله الا الله.

ص: 283

برادران عزیز نورچشمان من آیا از عمل زنا بدتر هم داریم؟ آیا زشت تر از عمل زنا هم داریم که اینقدر مجازات های سخت و سنگین در دنیا و آخرت دارد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود؟

بله بدتر از زنا هم داریم. کدام است؟ آن چیزی که امروز جامعه ما را بیچاره کرده است. آن مصیبتی که گسترده شده این است که از زبان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) صادر شده است. فرمود:

«يَا عَلِيُّ الرَّبَّاءَ سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» ای علی جان ربا هفتاد جزء است و کمترین و آسان ترین آن مثل این است که شخص در خانه خدا با مادر خودش زنا کند یعنی اثراتی که در ربا است، نتیجه هایی که در ربا است و کیفرهایی که در ربا است هفتاد رقم است. ربا هفتاد برنامه کیفری دارد. حالا از این هفتاد قسم می فرماید کمترین آن مثل این است که شخص در خانه خدا دست به این عمل زشت بزند. شخص رباخوار هم مثل این آدم می ماند.

در بعضی از روایات دیدم که به جای بیت الله الحرام لفظ «کعبه» دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کمترین جزء رباخواری برابری می کند با این که یک مردی خدای ناخواسته با مادرش در بیت الله الحرام زنا کند چقدر گناه بزرگی است. شما حساب کنید زنا کند آن هم با مادر خودش آن هم در خانه خدا یک درهم رباخواری این است. وای به وقتی که رباخواری رواج پیدا کند.

«يَا عَلِيُّ ذَرْهُمْ رَبًّا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ سَبْعِينَ زَنْبِيَّةً كُلَّهَا بِذَاتِ مَحْرَمٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ» یک درهم رباخواری در نزد خدا بدتر از هفتاد زنا با محارم خود در خانه خدا است پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که اولاً ربا هفتاد جزء است که کمترین آن مثل زنا کردن با مادر خود در بیت الله الحرام بود و ثانیاً می فرماید یک درهم ربا خوردن از هفتاد بار زنا با محارم در خانه خدا بزرگتر است لا اله الا الله. دیگر شما

را به خدا قسم پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام چطور می خواستند برای بشر مطلب را بگویند که رساتر از این باشد؟ چگونه می خواستند بفهمانند که ربا حرام است؟ آیا از این بهتر میشد گفت؟ آیا چیزی برای ما باقی ماند که نگفتند؟ آقایی برای بیان مسائل ربا یک منبر رفت کارش را تمام کردند. بنده خدا تهران رفت و گفت: آی مردم ربا نخورید او را کشتند. یک عالم مجتهد بزرگوار سخنور استاد حوزه علمیه قم را برای همین یک تذکری که داد و ارشادی که کرد، کشتند. گفت: آی مردم این چه کثافت بازی است که می کنید؟ ربا اینطوری است مثل زنا با مادر است مثل زنا با محارم است زنا نکنید. شب نیمه ماه رمضان آمدند قم. برادر بزرگوار ایشان می گفت: من خدمتش بودم و در حال نوشتن تفسیر سوره یوسف بود. مشغول نوشتن سوره یوسف بود که یکدفعه دیدم دستش را بلند کرد و به ران خودش می زد و گریه می کرد. گفتم: برادر چرا اینطور می کنی؟ فرمود: عمداً دارم می زنم. گفتم چرا؟ گفت: مرگ خودم را می بینم. دیگر فکر می کنم وقت مرگ من نزدیک شده است.

چقدر مرد بزرگواری بود. به قول مرحوم والد ما مرحوم آیت الله سید سجاد علوی رحمه الله می گفت: حاج محمد تقی اشقایی رحمه الله مجتهد بود و منبر می رفت. از آیات قرآنی چنان مطالب را بیرون می کشید که مستمعین لذت می بردند. خیلی قوی بود. والد ما می گفت: مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله می فرمود: آقا شیخ محمد تقی کجا است که منبر برود من را حال بیاورد. مرد عجیبی بود. این دانشمند را به تهران دعوت کردند در آنجا یک منبر تندی در مورد رباخواری رفت. بعد هم ایشان را برای افطار دعوت کردند تا افطاری را میل کرد یک دفعه حالشان به هم خورد. حالت تهوع و استفراغ به ایشان دست داد رفتند دکتر آوردند. دکتر آمد و دوایی برای معالجه ایشان نوشت دوایی به نام منگری به آقا داد.

وقتی آقا را آوردند دکتر مدرسی گفت که ای وای چرا این دارو را به آقا دادید. آن دکتر یا بی اطلاع بوده یا خواسته آقا را بکشد. گفت: من به دلم افتاده که آقا را کشته است. این دارو را به فرد مبتلا به مرض مسهل نمی دهند مرحوم دکتر مدرسی گفت: آقا شیخ محمد تقی رحمه الله را کشتند. در حوزه علمیه قم سر و صدا شد که مرگ ایشان مرگ مشکوکی بود. منظورم این است آقایان مواظب باشید، وقتی در جامعه فساد بالا- بگیرد ممکن است خون پاکی هم به پایش ریخته بشود. برادران عزیز و بزرگوار شما را به خدا قسم روز غریبی دین است. من خیلی می ترسم این قم عزیز ما این شهر مقدس ما را هم دارند آلوده می کنند. همین قمی که در زمان گذشته از هر جهتی ممتاز بود این قمی که من یادم نمی رود زن بی چادر به اینجا نمی آمد. خدا مرحوم حاج انصاری واعظ را رحمت کند، ایشان بالای منبر می گفت: تا نزدیک قهوه خانه علی سیاه می رسیدند هر زن لختی که بود بلافاصله دست می برد در ساک خودش و چادرش را در می آورد و می گذاشت روی سرش. می گفتند: خانم چادر می پوشی؟ می گفت: قم است نمی شود بی چادر به قم رفت.

حالا نگاه کنید چه وضعی پیش آمده است. زنها قم که می آیند چادرها را بر می دارند می گویند: آقا چادر بپوشیم؟ متأسفانه از خود ما اهل علم هم بعضی ها می گویند چادر چیست؟ می گویند حجاب اسلامی اینها نیست؛ پس چه چیزی حجاب اسلامی است؟ اینها با این حرفها می خواهند زن ها را برای کثافت بازی توپ بازی فوتبال بازی ورزش بازی آن هم در شهر قم بکشانند. شما یک قم را هم برای ما باقی نگذاشتید. فقط شهر قم سالم بود این را هم می خواهید نابود کنید؟ این قمی که می خواهد برای دنیا الگو باشد می خواهید این را آلوده کنید؟ مردم دنیا می خواهند از اینجا درس دینشان را بگیرند قم باید از نظر اخلاقی از

نظر دینداری از جهت عفت و پاکدامنی نمونه باشد. همه باید مراقب باشند شهر قم به فساد و بی بند و باری مبتلا نشود.

انسان اگر مثقالی دین داشته باشد ناراحت می شود و می سوزد. حیف است. بزرگان ما پدران ما و متدینین ما چقدر زحمت کشیدند تا این دین را به دست ما رساندند حالا- ما به این آسانی بگذاریم از دست برود فردای قیامت چه جوابی خواهیم داشت؟ آیا رفتن به طرف حیوانیت هنر است؟ آیا مردم را به سمت بی دینی کشاندن برای مردم کمال است؟

استدعا دارم دعا کنید و از خدا بخواهید که «ربنا لا تجعل مصیبتنا فی دیننا» خدایا مصیبت ما را در دین ما قرار نده. خیلی خطرناک است الان وضعیت به گونه ای است که دارد اینطور میشود یعنی مصیبت جامعه در دین قرار داده شده است.

مجریان این فرمایشات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) چه کسانی هستند؟ شما بزرگواران شما نور چشمان من شما که الان پای منبر نشستید من و شما مجری این فرمایشات هستیم یعنی ما باید برویم و مردم را آگاه کنیم و روشن نمائیم. ان شاء الله نگذاریم این یک ذره دینی هم که داریم از دست ما برود.

چند جمله دعا می کنم با نفس های گرمتان آمین بگویید. خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام دینت را حفظ بفرما. خدایا عاقبت ما را و عاقبت این حوزه علمیه را ختم به خیر بگردان. خدایا محبت اهل بیت علیهما السلام را از ما سلب مگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَنْ مَنَعَ قَيْرَاطًا مِنْ زَكَاةٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كِرَامَةً. يَا عَلِيُّ، تَارَكَ الزَّكَاةَ يَسْأَلُ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» الْآيَةَ. يَا عَلِيُّ تَارَى الْحَجَّ وَهُوَ مُسَدِّ تَطِيْعٍ كَافِرٌ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» يَا عَلِيُّ مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» (1)

«يَا عَلِيُّ، مَنْ مَنَعَ قَيْرَاطًا مِنْ زَكَاةٍ مَالِهِ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ وَلَا بِمُسْلِمٍ وَلَا كِرَامَةً» حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید یکی از واجباتی که اهمیت زیادی دارد و در مورد ادای آن سفارش شده است مسأله زکات است و نسبت به کسانی که به آن بی موالات هستند تهدیدات عجیبی شده است روایات مهم زیادی درباره زکات وجود دارد. چقدر این مطلب اهمیت دارد که این اندازه روی آن تأکید کردند.

وقتی بحث زکات مطرح میشود اولین مطلبی که به ذهن انسان می آید، همین زکاتی است که در ردیف نماز و خمس و دیگر واجبات قرار گرفته است مثل

ص: 288

زکات گاو و گوسفند و گندم و جو و امثال اینها لکن به حسب روایات، مراد از زکات زکات اصطلاحی نیست بلکه مراد زکاتهایی است که مال را پاک می کند؛ لذا می فرمایند که خمس و کفارات هم داخل در این معنای از زکات هستند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر کس به قدر یک قیرات از زکات مالش را ندهد مؤمن نیست، مسلمان نیست.

قیرات چقدر است؟ قیرات را معنا کرده اند به «ربع سدس الدینار» (1). دینار را در نظر بگیرید و به شش قسمت تقسیم کنید و یک قسمت آن را تقسیم به چهار قسمت کنید می شود یک چهارم یک ششم یک دینار. بعضی از لغویین می گویند: مراد از قیرات یک بیستم دینار است که تقریباً نصف درهم می شود؛ چون هر دیناری ده درهم است آن وقت نصف عشر دینار می شود نصف درهم. (2) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس به اندازه یک قیرات از زکات مالش را ندهد و از دادن آن خودداری کند مؤمن و مسلمان نیست.

در بعضی روایات بیان شده است که چهار دسته بدون حساب وارد آتش جهنم می شوند. لا اله الا الله خدا این ها را به جهنم می برد یکی کسی است که نماز را ترک کند و لو به اندازه یک رکعت باشد. انسان بی نماز، اهل جهنم است. دوم، هر کسی که عاق پدر و مادر شود و این ها نیز بدون حساب به جهنم می روند. سوم، کسی که شرب خمر می کند و لو به یک قطره باشد. چهارم کسی که از دادن زکات خودداری کند و لو به اندازه یک حبه باشد.

کسی که زکات مالش را نمیدهد خداوند سه چیز را از او برداشته است. لا اله الا الله اول اینکه مؤمن نیست. دوم اینکه مسلمان هم نیست و سوم اینکه بزرگ و بزرگوار هم نیست. گاهی اوقات فردی کافر است اما کافر بزرگی است، سخاوتمند

ص: 289

1- وافی، ج 10، ص 38.

2- لسان العرب، ج 7، ص 375.

است، طبع بلندی دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این آقایی که زکات مالش را نمی دهد نه مسلمان، است نه مؤمن است و نه کرامت دارد یعنی هیچ چیزی ندارد.

روایتی دیدم که می فرماید زمانی که فرزندان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف می آورند جامعه آنچنان در عدالت گسترده ای قرار می گیرد که حتی برای دادن صدقه کسی پیدا نمی شود یعنی یک فقیر پیدا نمی کنند که صدقه را به او بدهند. لا اله الا الله مردم در زمان حضور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنچنان استغنا پیدا می کنند که کسی در فقر و بیچارگی نیست و کسی را پیدا نمی کنند که صدقه مالشان را به او بدهند و دلیلش این است که وقتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تشریف بیاورد حقوق گرفته و به اهلش داده می شود. الان خیلی پول جمع می شود خدا می داند چقدر پول جمع می شود اما آیا به دست اهلش میرسد؟

نقل می کنند رضا شاه در یک روز برفی که برف زیادی آمده بود، رؤسا و طبقات ضعیف کارمندان را به صف کرد و نگه داشت. خودش ایستاد و برف زیادی را جمع کرد و گلوله نمود تا گلوله برفی بزرگی شد. آن را بلند کرد و به نفر اول گفت: دست به دست آن را به نفرات بعدی بدهید تا به نفر آخری برسد. نفر اول به دوم داد و او به سوم و همینطور تا به آخرین فرد رسید. دیدند گلوله برفی بزرگ آب شده و چیز زیادی از آن نمانده است. گفت: ببینید آنچه را من از بالا حواله می دهم بزرگ است ولی به دست شما که می رسد ناچیز می شود. در این وسط کسانی حق دیگران را ضایع می کنند.

گاهی اوقات اموال زیادی به جاهای مختلف داده می شود اما آیا همین مقدار واقعاً به اهلش می رسد؟ اگر برسد که فقیری باقی نمی ماند. اگر حق اینها داده شود جامعه ما اینقدر فقیر نخواهد داشت. اینقدر مردم بیچاره پیدا نمی شوند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر کسی جلوی زکات مالش را بگیرد این شخص نه مؤمن است نه مسلمان است و نه بزرگ. چرا؟ چون او رحم ندارد. حق مردم فقیر و

بیچاره را می خورد. ای کسانی که زکات اموالتان را پرداخت نمی کنید شما چه مسلمانی هستید؟ چه مروبتی دارید؟ چه مردانگی دارید؟ شما که حق بیچارگان و فقراء و ضعفاء را میخورید چه دینی دارید؟ چه کرامت و بزرگی برایت می ماند؟

«يَا عَلِيُّ، تَأْرَبُ الزَّكَاةَ يَسْأَلُ اللَّهُ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا» ملاحظه کنید، بعد آقا می فرماید: این آقایی که زکات را نمی دهد جزو کسانی است که درخواست رجعت می کند. از خدا می خواهد که ای خدا مرا دوباره به دنیا برگردان تا وظیفه ام را انجام دهم. حالا خدا چه می کند نمی دانم. چه ضربه ای به او می زند و چه تصمیمی درباره اش می گیرد، خودش می داند.

می فرماید (صلی الله علیه وآله وسلم): «وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» (1) الْآيَةَ» وقتی که زمان مرگ فرد فرا می رسد می گوید: خدایا مرا برگردان، مرا برگردان که زکاتم را بدهم اما دیگر نمی تواند برگردد، تمام شد. چرا انسان اینگونه حرکت کند؟ چرا آن موقع که از دستت برمی آمد زکات نمی دادی؟ چرا به خودت رحم نکردی؟

«يَا عَلِيُّ، تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسَدِّطِيْعٌ كَافِرٌ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: کسی که مستطیع است باید به مکه برود. اگر به سفر حج نرود و در این حال بمیرد، کافر مرده است.

«يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (2) «خداوند متعال حج را بر کسی که توانائی مالی دارد واجب کرده است باید حج برود. اگر کسی کفر ورزید و نرفت، خدا بی نیاز از مردم است». واقعاً هم همین است. خدا چه نیازی دارد که بندگان به مکه بروند یا نروند؟ حقیقتاً رفتن یا نرفتن مردم به حج چه تأثیری در قدرت الهی دارد؟ در کبریایی خدا چه اثری دارد که بنده به مکه بروم یا نروم؟

ص: 291

1- سوره مبارکه مؤمنون آیه 99.

2- سوره مبارکه آل عمران آیه 97.

پس در این یک حکمت دیگری است که تکلیف می کنند. خدا محتاج نیست که بخواهی به مکه بروی و منت سر خدا بگذاری .

از آرزوهای دراز و گفتن اینکه بزودی انجام می دهم بزودی انجام می دهم پرهیز باید کرد نگوئید ان شاء الله مگه هم می رویم ان شاء الله قضای نمازهایمان را بجا می آوریم ان شاء الله خمس را هم می دهیم ان شاء الله که زکات هم می دهیم. چه خبر است که اینقدر سوف سوف می گوئید؟ چرا امروز و فردا می کنید؟

«يَا عَلِيُّ، مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هر کس برای حج سوف سوف کند یعنی بگوید: انشاء الله امسال می روم انشاء الله سال دیگر می روم انشاء الله سال بعد می روم تا اینکه بمیرد خدا او را در قیامت مبعوث میکند در حالی که یا یهودی است و یا نصرانی یک عمر انسان نماز بخواند عبادت کند مسجد برود کارهای نیک انجام دهد آخرش هم جزو یهودی ها باشد.

لذا بعضی از آقایان می گویند که در شبهه موضوعیه تحقیق لازم نیست و تفحص واجب نمی باشد ولی برای استطاعت در حج می گویند تحقیق و تفحص واجب است. مرحوم آیت الله حاج آقا رضا همدانی رحمه الله می فرماید: باید بنشیننی سال به سال نگاه کنی چقدر پول داری چقدر درآمد داری آیا مستطیع شده ای یا نه؟ اگر مستطیع هستی باید مکه بروی. اگر کسی گفت من شک دارم که مستطیع هستم یا نه بعد شبهه موضوعیه جاری کند و بگوید انشاء الله مستطیع نیستم و نرود، درست نیست بلکه باید بشیند و بررسی کند که آیا امسال درآمدش برای حج کفاف می کند یا نمی کند اگر کفایت می کند باید مکه برود. ان شاء الله مردم را آگاه کنید که اگر مستطیع شدند مکه را عقب نیندازند.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام ما را از بندگان صالح و با اخلاص خودت قرار بده. خدایا ما را از شیطان و هوای نفس حفظ بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ إِبرَامًا. يَا عَلِيُّ، صَلَّةُ الرَّحِيمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» (1)

«يَا عَلِيُّ الصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْقَضَاءَ الَّذِي قَدْ أُبْرِمَ إِبرَامًا» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: صدقه دادن جلو قضائی را که مسلماً برای صاحبش نوشته شده و محکم و مستحکم گردیده است را می گیرد.

علما بحثی در باب علم کلام دارند و بابی را درباره آن گشوده اند که آیا قضا قدر دو چیزند یا یک مقوله هستند؟ آیا قضا و قدر دو تا عنوان هستند یا یک عنوان؟ بزرگان علم کلام در این رابطه بحث کرده اند.

می گویند: «التقدير فوق التدبير» همیشه تقدير بالادست تدبير است یا اینکه «العبد يدبر و الله يقدر» یعنی همیشه بنده می نشیند و فکر می کند چه بکنم و چه نکنم اما کار حضرت حق تقدير است یعنی اگر تدبير کردی خيال نکن تمام شده است، بدان که تقدير الهی بالاتر از آن است. «وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ اِنَّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ» (2) «ای پیغمبر، من هر کاری را که می خواهی انجام بدهی نگو من انجام می دهم مگر اینکه بگوئی اگر خدا بخواهد یعنی زمینه را برای تقدير الهی بگذارید. اينطور

ص: 293

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 368.

2- سوره مبارکه كهف آيه 24.

نیست که هر کاری را شما بخواهید می توانید انجام دهید. اگر خدا بخواهد می شود و اگر ذات اقدس خداوند نخواهد هیچکس قدرت انجام کاری را ندارد .

از اخبار و روایات به دست می آید که عنوان تقدیر به معنی بریده شدن و قطعی بودن است یعنی اندازه گیری و تمام شده است و مقدرات به آن چیزهایی گفته می شود که نوعاً در حق انسان مسلم است ولی قضاء این چنین نیست. تقریباً حالت انشایی دارد یعنی خدا میخواهد ولی تعلیق هم دارد؛ مثلاً اگر بنا است خدای ناکرده برای کسی حادثه ای پیش بیاید این مسأله به چیزی معلق است؛ پس اگر صدقه نداد این حادثه محقق می شود یا مثلاً اگر صلّه رحم نشد، اگر خدمت به مستضعف نشد، فلان اتفاق می افتد.

حالت قضا اینطور نیست که مشیت الهی تمام شده باشد. مشیت تمام شده مربوط به تقدیر است «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (1) مشیت الهی که آمد کار تمام است؛ بنابراین در قضا مشیت الهی حتمی نیست، اگر این صدقه نبود فلان اتفاق میشد.

قضا آن اموری است که روی شی رفته است ولی نه به صورت اطلاق بلکه به صورت تعلیق یعنی به اموری معلق است که اگر آن امور محقق نشود، قضا محقق می شود و آن امور را خدا به دست من و شما گذاشته است و میفرماید اگر صدقه دادید بلاها رفع می شود و اگر صدقه ندادید مبتلا به گرفتاری می شوید و لذا اگر انبیاء و ائمه علیهما السلام به وقوع قضیه ای خبر می دادند ولی آن قضیه اتفاق نمی افتاد و تحقق پیدا نمی کرد، خبر آن ها خلاف نبوده و آنچه که فرمودند درست بوده است ولی چون قضا معلق به چیزی بوده است اگر تعلیقش آورده نمی شد آن قضا تحقق پیدا می کرد.

یک مرد یهودی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: «سام علیکم». حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جواب داد: «وعلیکم» به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) این آقا به شما نفرین کرد و

ص: 294

مرگ به شما فرستاد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: او هر چه گفت، من به خودش برگرداندم. آنچه که من به او گفتم او را بند می کند و او دیگر زنده بر نمی گردد. بعد دیدند آن شخص عصر آمد و بوته ای از هیزم هم پشتش بود و او زنده است. به حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قربانت بشویم، این بنده خدا برگشت. مگر شما نفرمودید که دیگر زنده بر نمی گردد؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بروید به او بگویید بیاید. رفتند آن شخص را آوردند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بوته هیزم را پایین بگذار. او هیزم را پائین گذاشت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بازش کنید. وقتی باز کردند دیدند ماری داخل هیزم است و قطعه چوبی را در دهانش گرفته. آن وقت وجود مبارک آقا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این مار مأمور بود که این آقا را از بین ببرد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از او سؤال کرد: شما در هنگام بیرون رفتن از مدینه کاری انجام دادی؟ آیا چیزی به کسی ندادی؟ گفت: بلی یک بنده خدایی گرسنه بود و عرضه داشته که من گرسنه ام من دو تا گرده نان داشتم. یکی را به او دادم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: همان صدقه این بلا را از تو دور کرد.

نگاه کنید این قضا معلق علیه داشت. آن شخص معلق علیه را آورده بود لذا حادثه بر طرف شد. چه بسا چیزی در مقام قضا آمده استولی به واسطه دادن صدقه آن را محو کرده است.

علما در علم کلام می گویند: «القضاء و القدر شیئان» قضا و قدر دو چیزند. قضا غیر از قدر است. «قد يستعمل احدهما مکان الآخر» گاهی اوقات اگر مسأله ای پیش می آید می گویند این قضا و قدر الهی است گاهی اوقات هم در مقام استعمال هر کدام را جای دیگری بکار می برند و می گویند این قضا و قدر الهی است. «قد یتفرقان و یختلفان» گاهی اوقات هم از هم جدا می شوند.

داستان حضرت عیسی (علیه السلام) نمونه دیگری است. حضرت عیسی (علیه السلام) دید عروسی را به خانه بخت می برند فرمود: تأسف می خورم عروس فکر می کند امشب شب عروسی اش است ولی امشب شب عروسی او نیست بلکه شب عزایش است.

گفتند: چرا؟ فرمود: برای اینکه دختر بیچاره امشب در بستر ازدواج و در بستر زفاف می میرد. فردا رفتند دیدند دختر نمرده و اتفاقی نیفتاده است. به حضرت عیسی (علیه السلام) خبر دادند که شما فرمودید دختر از بین می رود ولی اتفاقی نیفتاد.

حضرت (علیه السلام) فرمود: اجازه بدهید اتاق عروس را ببینم. داخل اتاق عروس آمد و فرمود: رختخوابی که در آن خوابیده بودید کدام است؟ گفتند: آقا این رختخواب عروس است. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: حالا تشک را بلند کنید تشک را بلند کردند. دیدند یک مار سیاهی حلقه زده و خودش را جمع کرده و زیر تشک عروس است. حضرت (علیه السلام) به عروس خانم فرمود شما دیشب که شب عروسی بود و اینجا می آمدید چیزی صدقه ندادید؟ گفت: بله. دیشب بیچاره ای آمد و به من گفت:

در مانده ام، کمک کنید من لباسی داشتم که به این بنده خدا دادم. حضرت (علیه السلام) فرمود: همان باعث شد که این مار را از تو دور کرد و جان سالم به در بردی.

آقایان محترم سعی کنید هر روز اگر چه مقدار کمی صدقه بدهید چون صدقه بسیار مهم است. هر روز یک چیز مختصری برای خودتان و خانواده محترمتان صدقه بدهید. در روایات است که اگر صدقه هم می دهید صدقه را برای سلامتی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدهید که اگر برای سلامتی آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدهید خودتان و خانواده تان همه سالم می مانید. چقدر خوب است انسان همیشه به یاد آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد. یاد صاحب و مولایش باشد. برای سلامتی مولای خود صدقه بدهد. اگر هم کم باشد ایرادی ندارد. نگوئید کم است، در راه خدا هر چه بدهی خوب است. اصل انفاق مهم است کم و زیاد آن مهم نیست.

«يَا عَلِيُّ صِلْ لِمَا الرِّحْمُ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، صله رحم کن که اگر صله رحم کنی عمرت طولانی می شود چرا؟ چون رحم از رحمانیت می آید. خدا به واسطه این رحم و ترحم عمر را طولانی می کند و لذا بنده دیدم افرادی که دارای این صفت پسندیده هستند یعنی اهل ترحم هستند و مهربانند آنها خیلی عمرشان طولانی می شود. آن هایی که بیشتر توفیق صله رحم دارند، از نعمت عمر طولانی برخوردار می شوند؛ چون این ها دارای صفت رحم هستند و

خداوند متعال رحم را دوست دارد چون خودش رحیم است خودش مهربان است و بنده مهربان را هم دوست دارد لذا به او عمر طولانی تری عطا می کند.

به فامیل هایتان واقعاً علاقه داشته باشید. من یادم نمی رود یکی از بستگان ما پیرمردی بود که نود و پنج سال داشت. در آستانه مقدسه کریمه اهل بیت علیهم السلام خادم بود. افتخار خادمی آستانه مقدس حضرت معصومه علیها السلام را داشت. کمرش خمیده شده بود و با یک عصای بلند که از قد خودش هم بلندتر بود راه می رفت. می گفتیم: حاج عمو چرا عصای بلند انتخاب کرده اید؟ می فرمود: چون قدم خمیده شده است. من با این عصای بلند خودم را نگه می دارم که یک مقدار بتوانم سرم را راست نگه دارم. بعد با همین حالش وقتی می خواست از حرم حضرت معصومه علیها السلام به منزلش برود می آمد منزل بی بی ما و در میزد ما می رفتیم در را باز می کردیم می دیدیم که حاج عمو آمده همان جلو در می نشست از پله هم بالا نمی آمد. سلام و احوال پرسی می کرد. می گفت: حال شما چطور است؟ اسم یک به یک را می برد و احوالشان را می پرسید. می گفتیم: حاج عمو بیا داخل. می گفت: نه فقط خواستم صله رحم کرده باشم.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ» (1) صله رحم کنید و لو به یک سلام کردن باشد. ببینید جانم این آقا چه عمر طولانی کرد. خدا بنده مهربانش را دوست دارد. همان طوری که خود خدا نسبت به بندگانش مهربان است، دوست دارد بندگانش نیز با هم مهربان باشند. نسبت به هم رحم داشته باشند. برای یکدیگر دل سوز باشند. اگر انسان ها به یکدیگر رحم و مهربانی داشته باشند خداوند نیز به آن ها رحم می کند.

سفیان ثوری می گوید یک روز محضر امام صادق (علیه السلام) رفتیم. به چهره ایشان نگاه کردم، دیدم رنگ مبارک آقا زرد شده است. یک حالت پریشانی عجیب و اضطرابی به آقا دست داده است به حدی که از شدت ناراحتی و اضطراب

ص: 297

می لرزید. سفیان ثوری می گوید: عرض کردم یابن رسول الله، شما را چه شده است؟ چرا اینقدر رنگتان زرد شده است؟ چرا اضطراب دارید؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: امروز پیشامدی بوجود آمد و من از آن خیلی ناراحتم.

عرض کردم: آقا جان چه پیشامدی؟ خدا برای شما بد نیاورد. فرمود: من به خانواده و بچه ها و دخترها و زن ها و کنیزها گفتم و سفارش کردم که هیچ وقت به پشت بام نروند و طبق سفارشی که کرده بودم مطمئن بودم که کسی به سمت پشت بام نمی رود امروز بلند شدم دیدم یکی از این کنیزها بچه کوچک ما را بغل گرفته و در راه پله های پشت بام است. در روایت نیامده که کنیز بالا می رفته یا از پشت بام بر میگشته است. تا چشمش به من افتاد ترسید و بنا کرد به لرزیدن و بچه از دست کنیز افتاد و مرد.

امام صادق (ع) فرمود: ای سفیان من اضطرابم از این نیست که بچه ام مرد بلکه از این ناراحتم که این کنیز از جانب من به ترس و وحشت افتاد. چرا چنین شد؟ من به خاطر اینکه کنیز از من آنچنان ترسید که بچه از دستش افتاد و از دنیا رفت او را در راه خدا آزاد کردم ولی هنوز درون من ناراحت است و وحشت دارم.

بینید خاندان نبوت و اهل بیت پیغمبر علیهما السلام دارای این مقام رحم و انصاف بودند؛ بنابراین یکی از چیزهایی که عمر انسان را طولانی می کند صله رحم است و لذا در باب ارث از امام باقر (علیه السلام) پرسیدند: یابن رسول الله چرا نباید برادر پدری ارث ببرد ولی برادر مادری ارث می برد؟ حضرت (علیه السلام) جواب داد: به خاطر اینکه خدا به رحم احترام گذاشته است. چون برادر مادری است رحمشان و مهربانی شان بیشتر است.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را در راه دین و قرآن ثابت قدم بدار و توفیق عمل به وظائف دینی را به ما مرحمت فرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ بِالْمِلْحِ بِالْمِلْحِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً يَا عَلِيُّ لَوْ قَدْ قُتِمْتُ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخِي
كَانَ لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ. يَا عَلِيُّ، أَنَا ابْنُ التَّبِيحِينَ يَا عَلِيُّ، أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» (1)

«يَا عَلِيُّ افْتَحِ بِالْمِلْحِ وَاخْتِمِ بِالْمِلْحِ» علی جان همیشه شروع و ختم غذایت را با نمک انجام بده «فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً» اگر
انسان اول غذا خوردنش را با نمک شروع کند و آخر غذایش را با نمک به پایان برساند خدا او را از هفتاد و دو مرض شفا می دهد .

نمک چه خاصیتی دارد؟ انسان وقتی نمک می خورد غدد معده شروع به ترشح می کند وقتی مقداری نمک در دهانش می گذارد دهان آب
می اندازد و بزاق شروع به ترشح می کند. وقتی این غده در بدن انسان ترشح کرد، غذا راحت تر هضم می شود چون سیستم معده به گونه
ای است که باید این غده ترشح کند تا غذا را بپذیرد و چون غذا خشک است با ترشح این غده راحت تر پایین می رود و به طور

ص: 299

کلی نمک در هضم غذا خیلی مؤثر است و وقتی هم غذا خوب هضم شد اثر درستی بر تمام اعضای بدن می‌گذارد. وقتی معده ما سالم باشد تمام اعضای بدن ما سالم است حتی چشم و گوش ما هم سالم است.

حالا در اینجا برای ما سؤال پیش می‌آید مگر ما کلاً چند مرض داریم که با نمک خوردن هفتاد و دو تای آن از بین می‌رود؟ مریضی‌ها در وجود انسان زیاد است. گاهی امراضی در وجود انسان است که انسان مدت‌ها متوجه آن نمی‌شود و بعد از مدتی که این مرض در جانش ماند و اثرش را نشان داد تازه می‌فهمد چه بلایی به سرش آمده است؛ مثلاً افرادی که مبتلا به سرطان می‌شوند اگر در مرحله اول، بیماری تشخیص داده شود می‌توانند بلافاصله جلوگیری را بگیرند ولی چون از اول به بیماری پی نمی‌برند در بدن ریشه می‌کند توده می‌شود و وقتی بزرگ شد تبدیل به سرطان می‌شود و دیگر از دست کسی کاری بر نمی‌آید.

امثال این‌گونه مرض‌ها را در بدن زیاد داریم در سابق مجله دانشمندان را مطالعه می‌کردم. مرحوم دکتر فیاض بخش که خدا رحمتشان کند، در رابطه با نمک مطالب مفیدی نوشته بود بعد یکی از کشورهای خارجی چند هزار نفر مبتلا به زخم معده داشت که با رعایت نمک اول غذا و آخر غذا معالجه شده بودند. ببینید شما اگر همین قضیه نمک اول غذا و آخر غذا را مراعات کنید یکی از اثراتش این است که زخم معده نمی‌گیرید. اگر عادت کنید که حتماً سر سفره نمک گذاشته شود و در اول غذا و آخر غذا نمک استفاده کنید، هیچ وقت دچار مریضی مخصوصاً مریضی معده نخواهید شد.

نمک خیلی ارزان است و همه می توانند تهیه کنند و به راحتی پیدا می شود ولی برای آن اهمیتی قائل نیستند گرچه سودمند ترین است و علت اینکه خدا به ما می گوید: «اول غذا و آخر غذا نمک بخور» این است که ما را متوجه به خودش کند زیرا خطاب به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: ای موسی حتی نمک طعامت را هم از من بخواه چرا نمک طعام را؟ چون بندگان خدا برای نمک اهمیتی قائل نیستند؛ لذا فکر

نکنید نمک بی اهمیت است. نمک خیلی اهمیت فوق العاده ای دارد. این نمکی که به نظر ما کم اهمیت است در پیشگاه حضرت حق برای بندگان آنفع الاشیاء است یعنی سودمندترین است. خدا میداند نمک چقدر خاصیت دارد.

حقیر مدتی بود که ناراحتی پوستی داشتم. زخمی روی دستم بود که خیلی مرا اذیت می کرد. دکتر رفتم ولی فایده ای نداشت نزد عطاری رفتم نتیجه ای نگرفتم تا هوا تغییر میکرد جوش دست من هم دوباره سر باز می کرد و ترشح می داد مخصوصاً وقتی کنار درخت انجیری می رفتم خیلی حساس بود خیلی بد میشد. تا اینکه با همین آب نمک خوب شد. آب نمک درست کردم مقداری یخ در آن ریختم و

دست هایم را در آن گذاشتم تمام این حرارت و مرض بدن بنده را این آب نمک کشید و ریشه اش را خشکاند و بعد از مدتی خوب شد الان سال های سال است که شکر خدا راحت شده ام.

این نمک یک حقیقت عجیبی است. خاصیت ضد عفونی دارد. عفونت را از بین می برد در مکه یک دکتر متخصصی بود که میگفت اگر خدای ناخواسته ناراحتی لوزه برای شما پیش آمد و سینه شما متورم شد آب نمک درست کنید و با آن گلوبتان را بشوید حتماً نتیجه مؤثری خواهید گرفت.

«يَا عَلِيُّ، لَوْ قَدْ قُتِمْتُ عَلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ لَشَفَعْتُ فِي أَبِي وَأُمِّي وَعَمِّي وَأَخِي كَان لِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ» اگر روز قیامت در مقام محمود بپا شوم این کار را خواهم کرد که از چند نفر شفاعت می کنم حال پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه کسانی را شفاعت می کند؟ فرمود: اول پدر بزرگوارم اگر پدر من عبدالله مشکلاتی داشته باشد او را شفاعت می کنم. دوم مادرم آمنه ایشان هم اگر مشکلی داشته باشد شفاعت می کنم. البته این افراد، بزرگوار بودند. بعد عمویم را در آخر هم فرمود: «وَأَخِي كَان لِي فِي

الْجَاهِلِيَّةِ» مثل اینکه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) برادری داشتند که در زمان جاهلیت فوت کردند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: او را هم شفاعت می کنم.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ» من پسر دو ذبیح هستم. یکی حضرت اسماعیل (علیه السلام) ایشان ذبیح است و یکی هم جناب عبدالله پدر بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

«يَا عَلِيُّ، أَنَا دَعْوَةٌ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» من کسی هستم که حضرت ابراهیم (علیه السلام) مرا خواند؛ و امکان دارد منظور از آیه شریفه «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (1) یا «وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ» (2) این باشد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از آل ابراهیم علیهما السلام است؛ فلذا می فرماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» (3) البته بحث مفصلی شده است درباره اینکه افضل ممکنات و اشرف موجودات، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است و هیچکس به پای ایشان نمی رسد با این حال چرا خداوند در صلوات ابراهیم (علیه السلام) را جلو انداخته

ص: 302

1- سوره مبارکه شعراء آیه 84 «و برای من در میان امت های آینده زبان صدق «و ذکر خیری» قرار ده».

2- سوره مبارکه شعراء، آیه 85 «و مرا از وارثان بهشت پرنعمت گردان»

3- وسائل الشیعة، ج 7، ص 197.

است؟ چون ما در صلوات هایی که می فرستیم می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجَهُمْ مُحَمَّدًا وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» یعنی خدایا بر پیامبر اکرم صلوات و درود فرست آن هم افضل و برترین صلوات هائی که بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای علما چندین جواب داده اند مرحوم سید نعمت الله جزایری رحمه الله در انوار العبادیه این مسأله را متعرض شده است و یک باب برای این بحث باز کرده است و ماشاء الله چند جواب داده است که این تشبیه به چه مناسبت است. تشبیه افضل به مفضول مناسبت ندارد بلکه همیشه تشبیه مفضول به افضل می کنند. حالا منظور بنده این است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «أَنَا دَعْوَةٌ أَبِي إِبْرَاهِيمَ» من دعوت شده پدرم ابراهیم هستم که گفته اند ممکن است منظور از آیه «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (1) این باشد که پیامبر از آل ابراهیم علیهما السلام است. عزیزان با توجه به مطلب فوق می خواهیم نکته ای را به شما تذکر بدهم. الان بعضی از خانواده های بزرگ و شخصیت های بالا را می بینیم که میان خانواده هایشان مسائلی پیش می آید که موجب شگفتی جامعه شده است. حرکاتی از فرزندان آن ها سر می زند که مردم می گویند: بله این هم فرزند یا نوه فلان آقا است که دست به این رفتارها و حرکات زده است. ای بابا چرا این چنین می کنید؟ چرا این کارهای زشت از شما سر می زند؟ این خیلی مسأله مهمی است که بازتاب خیلی بدی هم دارد؛ لذا در روایات دارد همیشه در دعاهایتان ضمن اینکه برای خودتان که الحمد لله دارای شخصیت هستید دعا می کنید از خداوند بخواهید که آبرویتان را در

ص: 303

نسلتان حفظ کند «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» (1) خدایا ذریه و نسلمان را صالح کن. گاهی اوقات آبروی شخصی از جانب فرزندان و ذریه ریخته می شود. می بینید بیت فلان آقا پرچمدار یک گروه مخالف شده است.

در نمازهایتان سر سجده و در نمازهای مستحبی این دعا را همیشه بخوانید «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» (2)

خدایا همین طوری که نسبت به ما بزرگواری کردی و آبرو دادی آبروی ما را در نسل ما نیز نگهداری بفرما این دعا خیلی اثر دارد «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (3).

خدایا، پروردگارا تو را به محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 304

1- سوره مبارکه احقاف، آیه 15.

2- سوره مبارکه شعراء، آیه 84.

3- سوره مبارکه فرقان آیه 74.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَا صَدَقَةً وَ ذُو رَحِمٍ مُّحْتَاَجٌ يَا عَلِيُّ دِرْهَمٌ فِي الْخِضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ فِيهِ أَرْبَعُ عَشْرَةَ خَصْلَةً: يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ، وَ يَجْلُو الْبَصَرَ، وَ يُلَيِّنُ الْخِيَاشِيمَ، وَ يُطَيِّبُ النَّكْهَةَ، وَ يَسُدُّ اللَّئِنَةَ، وَ يَذْهَبُ بِالضَّنَى، وَ يَقِلُّ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَقْرُحُ بِهِ الْمَلَانِكَةُ، وَ يَسْتَبْشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَغِيظُ بِهِ الْكَافِرُ، وَ هُوَ زِينَةٌ، وَ طَيِّبٌ وَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، وَ هُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ» (1)

در روایتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا صَدَقَةً وَ ذُو رَحِمٍ مُّحْتَاَجٌ» صدقه ای نیست و پذیرفته نمی شود در حالی که خویشان انسان محتاج هستند. یکی از مسائلی که در جامعه ما خیلی مورد غفلت قرار می گیرد و حتی برای بعضی از آقایان اهل علم هم این مسأله اتفاق می افتد همین نکته ای است که آقا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جمله اشاره کردند. خیلی جالب است. ما گاهی اوقات نگاه می کنیم عامه مردم ما را مقصر می دانند می گویند آقایان اهل علم به ما چیزی در این مورد نگفته اند. البته عده ای از آن ها نیز ممکن است بدانند و عمل نکنند اما رسالت روحانیت عزیز این است که مسائل دینی را برای مردم بیان کنند.

ص: 305

یکی از نکات مهم که خیلی مورد توجه است همین عبارت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) است که می فرماید اگر خدای ناخواسته خانواده های نزدیک شما مخصوصاً برادر، خواهر، خواهرزاده و یا برادرزاده های شما آن هایی که جنبه رحمی با شما دارند محتاج باشند و دستشان تهی باشد صدقه های شما دیگر خاصیت خود را از دست می دهند مگر این که اول به آنها رسیدگی کنید. این خیلی مسأله مهمی است. ممکن است در خیلی از جاها به افراد خدمت کنیم در کار مساجد کمک کنیم برای اموات خیرات کنیم و خیلی آدم خیری باشیم اما به این مهم توجه نداشته باشیم حالا که می خواهیم خیرات کنیم اول به نزدیکانمان توجه کنیم، آنها حق بزرگی گردن ما دارند تا جایی که آقایان گفته اند درجه نازله ورثه، ذی رحم است. خیلی عجیب است این مطلب را در شرح لمعه خوانده ایم و در اخبار هم داریم حتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: وقت مُردنتان نسبت به خویشان خود نیز وصیت کنید که به آن ها نیز رسیدگی شود. می فرماید: «لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ» (1) وصیت کنید اگر چیزی دارید علاوه بر والدین به خویشاوندان هم بدهید.

امام (علیه السلام) می فرماید منظور از «وَالْأَقْرَبِينَ» فقط وارث بلا واسطه نیست بلکه آن هایی هم که وارث نیستند را شامل می شود. شهید رحمه الله در شرح لمعه می گوید حتی جد و جده را هم دعوت کنید و مالی را در اختیار او بگذارید گر چه با بودن پدر و مادر، جد و جده ارث نمی برند و آن ها در مراحل بعدی قرار دارند ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید برای جد و جده هم وصیت کنید و یا اینکه وصیتی برای خواهر و برادرتان کنید که از مال شما به آن ها هم چیزی بدهند. این عبارت چه چیزی را می خواهد به ما برساند؟ معلوم می شود که در حال ممات هم باید به یاد آن ها باشیم چه رسد در حال زنده بودن

ص: 306

گاهی نگاه می‌کنیم شخصی به بعضی‌ها کمک کرده است در حالی که رحم خودش به نان شب محتاج است لباس برای بچه‌هایش ندارد. عزیزان اول باید نزدیکان را مراقبت کرد بعد دیگران را بعضی از آثار خیریه با اینکه بذاته خیر هستند و دارای ثواب هستند اما به واسطه عدم توجه به بعضی چیزها ممکن است پاداش آن کم شود و یا اصلاً پاداش نداشته باشند.

امور خیریه هم جنبه مثبت دارند و هم جنبه منفی جنبه مثبتش این است که در آن خیر و ثواب است. جنبه منفی چیزی است که اثرات امور خیر را از بین می‌برد؛ پس ما گاهی اتفاق می‌کنیم و صدقه می‌دهیم اما باید دقت داشته باشیم که آیا این صدقه ما جنبه منفی دارد یا خیر یعنی نکته منفی نداشته باشد که آن را بی‌خاصیت کند بعد صدقه بدهیم نه اینکه جنبه منفی را در نظر نگیریم و به دنبال کار خیر برویم بعد بگوییم ما کار خیر کردیم.

نمی‌خواهم بگویم کار خیر ثواب ندارد کار خیر خوب است ولی جد ما رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند گاهی اوقات خیرها بی‌مورد مصرف شده و جایی که باید داده شود، داده نشده است در نتیجه بی‌اثر می‌شود؛ مثلاً کسی به دیگران کمک کرده و حال آنکه بچه‌های فامیل و نزدیکان خودش گرسنه مانده‌اند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: من فردای قیامت از برادرم که در زمان جاهلیت بوده است شفاعت می‌کنم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خواهد بگوید که تا جنبه انتصابش به من هست به او توجه خاص دارم حتی به برادری که در زمان جاهلیت بوده است؛ پس حق ذوی الارحام دارد یعنی شما مواظب باشید و فامیل‌های نزدیکتان را مراقبت کنید. این خیلی نکته بزرگی است که باید در نظر داشته باشیم.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جمله‌ای دارد در رابطه با یک عمل مستحبی که جزو آداب دینی است و نوعاً در زمان ما ترک شده است ولی در زمان قدیم این نکته خیلی رسمیت داشته است. می‌فرمایند:

«يَا عَلِيُّ دِرْهُمٌ فِي الْخِضَابِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهِمٍ يُنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اگر انسان در همی برای خضاب دهد که سر و صورت و دستانش را رنگ کند ثواب آن بیشتر از کسی است که هزار درهم در راه خدا انفاق کرده است.

چرا خضاب این همه اهمیت دارد؟ آیا به لحاظ نظافتش می باشد یا از باب اینکه روایت داریم که خدا بنده خضاب شده اش را دوست دارد؟

وقتی نزدیک شهرری سیل آمد در آنجا پلی وجود داشت که محل سیلاب بود و نزدیک مکانی بود که مقبره مرحوم شیخ صدوق رحمه الله قرار داشت. وقتی سیل آمد و آن پل ریخت مقبره های زیادی از جمله مقبره مرحوم شیخ صدوق را هم خراب کرد سیل ویران کننده ای بود. علمای آن زمان مجبور شدند قبر ایشان را تعمیر کنند. برای تعمیر به سر قبر رفتند. قبر را مقداری گود کردند که دوباره آن را بازسازی کنند. سنگ لحد را که کنار زدند یک دفعه بدن مبارک آقا نمایان شد به طوری که بدنش سالم مانده بود حتی کفنش هم دست نخورده و سالم بود مثل اینکه آقا تازه رو به قبله خوابیده بود.

در تاریخ نوشتند که دو چیز را در وجود مبارک آقا دیدند یکی اینکه محاسن مبارکشان خضاب شده به حنا بود و دیگر اینکه از بس این مرد مواظب و مؤدب به آداب بود، دیدند ایشان ناخن یک دستشان را گرفته اند و یک دست دیگر را نگرفته اند، معلوم می شود که فوت ایشان بین روز پنج شنبه و جمعه بوده است. چون روایت داریم ناخن یک دست را روز پنج شنبه و دست دیگر را روز جمعه بگیرد. چقدر ایشان مقید به این آداب و سنن بوده است که ناخن یک دست را روز پنج شنبه گرفتند که اجلشان رسیده و توانستند روز جمعه ناخن دست دیگر را بگیرند و روایت داریم هر کس در عصر پنج شنبه و شب جمعه موتش برسد و شخص مؤمنی باشد اهل بهشت است. خدا می فرماید بهشتی ها را در چنین ساعتی دعوت می کنیم. مرحوم صدوق رحمه الله این مرد بزرگوار چقدر مؤدب به آداب بودند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید نظافت در خضاب برای انسان نشاط آور است. می فرماید: هر کس یک درهم برای خضاب بدهد ثوابش بیشتر از کسی است که هزار درهم در راه خدا انفاق می کند. می دانید چرا؟ می فرماید :

«وَفِيهِ أَرْبَعٌ عَشْرَةَ خَصْلَةً» خضاب چهارده خصلت دارد. ببینید چقدر اثر دارد. هم اثرات ذاتی و ظاهری دارد و هم اثرات معنوی که این خیلی مهم است. خضاب است خضاب در اثر معنوی وجود انسان هم اثر می گذارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهارده خصلت را در این باره بیان کرده اند :

«يَطْرُدُ الرَّيْحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ» اول بوهای گوش را از بین می برد.

«وَيَجْلُو الْبَصَرَ» دوم، چشم را نیز بینا و روشن می کند.

«وَيَلْتِمُ الْخِيَاثِيَمَ» سوم، مجاری تنفس را ملایم می کند. جاهایی که وسیله تنفس است را «خیشوم» می گویند که جمع آن «خیاشیم» می شود.

«وَيُطَيِّبُ النَّكْهَةَ» چهارم بوی دهان را خوش بو می کند. بوی بد دهان را از بین می برد.

«وَيَسُدُّ اللَّثَّةَ» پنجم لثه دندان را سفت و محکم می کند. آن هایی که دندان طبیعی داشته باشند خضاب کردن لثه هایشان را محکم می کند.

«وَيَذْهَبُ بِالضَّنَى» ششم، کینه را از بین می برد این کینه هایی که از هم در سینه داریم بواسطه خضاب از بین میرود.

«وَيُقِلُّ وَسَوْسَةَ الشَّيْطَانِ» هفتم وسوسه شیطان را کم می کند.

«وَتَقْرُحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» هشتم ملائکه هم خوشحال می شوند.

علما مراقب بودند آداب اسلامی را بجا بیاورند؛ حالا ما خاک بر سرمان شده است، به کدام دستور اسلامی عمل می کنیم؟ والله ما علما را که می بینیم خجالت می کشیم. من یادم هست، قدیم در نجف وقتی حمام عمومی می رفتم آن موقع در خانه حمام نبود - می دیدم مرحوم آقای نایینی و مرحوم آقا شیخ حسین

کمپانی رحمه الله حمام می آمدند وقتی می آمدند نگاه می کردیم همه دست ها و ناخن ها و محاسنشان را حنا کرده بودند. خیلی مقید بودند. علما وقتی می آمدند و این آداب را انجام می دادند مردم متدین هم می دیدند و این کار را می کردند ولی ما همه این ها را کنار گذاشتیم مردم هم دیگر انجام نمی دهند و رعایت نمی کنند.

خلاصه هر آقایی در هر منطقه ای رهبر مردم است. او پیشوای مردم است. مردم او را نگاه می کنند. این یک واقعیت است که نمی شود انکار کرد. عده ای دنبال این هستند که ببینند روحانی شان چه کار می کند آن ها هم انجام دهند. به کیفیت نماز خواندن او نگاه می کنند. به حرف زدن او توجه می کنند و به نشستن او دقت می کنند و آن را یاد می گیرند. بخشی از رفتار و کردار مردم نتیجه عمل ما است. مردم از روحانی الگو می گیرند.

«وَيَسْتَبِشِرُ بِهِ الْمُؤْمِنُ» نهم خدا به مؤمن مژده می دهد و می گوید بارک الله بنده من.

«وَيَغِيظُ بِهِ الْكَافِرَ» دهم کافر از این حرکت شما ناراحت شده و خشمگین می شود. کفار غضبناک شده و می گویند چرا این ها سر و صورتشان را رنگ می کنند؟ البته همین سرزنش ها باعث شده است ما این آداب را کنار بگذاریم. ما خیلی از کارها را رها کردیم تعارف هم ندارد فقط برای اینکه مردم به ما حرف می زنند.

«وَهُوَ زِينَةٌ وَطِيبٌ» یازدهم و دوازدهم زینت و طیب مؤمن است.

«وَاللَّيْسَ تَحِيْبِي مِنْهُ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ» سیزدهم مؤمن را هم که در قبر می گذارند وقتی نکیر و منکر می آیند می گویند از او چه سؤالی کنیم؟ این که آثار امر الهی روی سر و صورتش هست. این محاسنش خضاب شده است لذا خجالت می کشند از او سؤال کنند و ممکن است سؤال هم نکنند چون در بعضی روایات داریم که دیگر سؤال هم نمی کنند. معلوم می شود او مطیع خدا است.

«وَهُوَ بَرَاءَةٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ» آخرین نتیجه خضاب کردن این است که او را در قبر محافظت می کند. خدا از عذاب قبر او را حفظ می کند.

شما ببینید یک عمل به این کوچکی دارای چه برکات و آثار مهمی است. خدا این خضاب را جزو آداب اسلامی قرار داده و این همه برای آن خاصیت گذاشته است، چرا؟ برای اینکه عمل با توجه به این آداب خیلی مهم است و اگر قصد انسان برای خدا باشد خیلی نتیجه بخش است اگر شخصی واقعاً برای امتثال امر خدا و عمل به سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) خضاب کند خیلی اثر دارد.

عزیزان طلبه خدا را شاهد می گیرم و به صاحب این منبر قسم می خورم که فکر نکنید می خواهم فقط به شما موعظه کنم بلکه این حرف ها نیست و من هم مثل شما هستم. به جدم قسم اگر الان بنشینم پایین و یک آقایی بیاید بالای منبر و مرا موعظه کند لذت می برم دعایش می کنم. خدا شاهد است برای این هایی که ما را در منبر موعظه ما هم مثل خود شما هستیم. ما هم باید همیشه موعظه شویم.

آقا جان به فرمایشات ائمه و پیغمبر خدا علیهما السلام گوش بدهیم و آنها را پیاده کنیم. والله از ما روحانیون بیشتر از اینها انتظار است. توقع خیلی بیشتر از این ها است. اصلاً مسأله مردم نیست، مسأله خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. روحانیتی که ادعای سربازی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را دارد نباید به آداب اسامی مزین باشد؟ روحانیتی که نان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می خورد نباید الگو باشد؟

خدا رحمت کند یکی از بزرگان حوزه را. یک روز محضرش رفتم و دیدم گریه می کند و اشک می ریزد. گفتم: چه شده آقا خدا بد ندهد؟ گفت: آقای علوی لحظه ای که تو بر من وارد شدی یک دفعه چیزی به یادم آمد که گریه ام گرفت. گفتم: آقا چه چیزی یادتان آمد؟ فرمود: یادم آمد که چرا من آدم روحانی شدم. روحانی شدن یعنی اینکه قلاده تمام عمل مردم به گردن من است. اگر خدای ناخواسته یک نفر از عمل من منحرف شود فردای قیامت من باید جوابش را بدهم. گفتم: آقا راست می گوئید. گفت: خدایا من چه خاکی به سر کنم که اگر عمل من، حرکت من، کار من صحبت و سخن من یکی را از دین خارج کرده باشد؟

یادم نمی رود به مشهد رفته بودیم که خانه ای اجاره کنیم برای اینکه مرکز رفت و آمد طلاب باشد و پایگاهی باشد که طلبه ها آنجا بیایند و خانه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خالی نباشد. رفتیم خانه ای دیدیم صاحب خانه گفت: برای چه کاری می خواهید؟ گفتم: برای درس. گفت: حقیقت این است که من می ترسم خانه ام را به شما اجاره بدهم. گفتم: برای چه می ترسید؟ گفت: چند وقت قبل آقای فلانی اینجا را اجاره گرفت اما وقتی که می خواست از اینجا برود تمام پول تلفن و آب و برق را تصفیه نکرده گذاشت و رفت. هر چه به او گفتیم آقا پس پول قبض ها چه می شود زیر بار نرفت و می گفت نخیر من حاضر نیستم پرداخت کنم.

حاج آقا، ما گوشمان را گرفتیم و پیچیدیم و توبه کردیم که دیگر از این کارها نکنیم. بله عزیزان برای بنده درس شد. خدا را شکر کردم که این مطلب را به من گفت. خیلی خوشحال شدم و وقتی خواستم از آن دفتر بروم، بعد از پایان کار شخصا خودم به دیدارش رفتم. رویش را بوسیدم و گفتم: آقا جان این چند سالی که ما اینجا بودیم خدای ناخواسته از ما طلبی ندارید؟ گفت: نه حاج آقا. گفتم: اینجا برای من نیست این خانه برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است مبادا عمل من طوری بوده باشد که خدمت حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) شرمنده شده باشم. فردا در پیشگاه آقا

نمی توانم جواب بدهم.

تمام پولش را که حساب کردم و دادم مقداری هم اضافه دادم و گفتم من دوست دارم مقداری هم اضافه بدهم. گفت: نه حاج آقا به جدت نمی گیرم. گفتم: بگیر و خواهشی از شما دارم. گفت: چه خواهشی دارید؟ گفتم: خواهش من این است که تو را به خدا تو را به حق ثامن الائمه (علیه السلام) آن درد دلی را که از آن آقا برایم گفתי جای دیگری نگو. هر چه پول از او طلب داری که به تو نداده است بگو تا من پرداخت کنم به شرطی که در جایی بازگو نکنی. گفت: چرا حاج آقا؟ گفتم: چون آبروی روحانیت آبروی مرجعیت ریخته می شود.

خدا مرحوم آقای شریعتی را رحمت کند. ایشان پیرمردی بود از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله. بنده با ایشان مباحثه می کردم. البته مباحثه کردن ایشان با من کمال تواضعش بود خیلی آقای بروجردی ایشان را دوست داشت. روزی پیش من آمد و گفت: آقای علوی حاضرید با من مباحثه کنید؟ گفتم: من با شما مناسبت ندارم. شما مرد ملا و فاضلی هستید اما من تازه درس خارج را شروع کرده ام. گفت: این حرف ها چیست که می زنید؟ بیا با هم مباحثه کنیم. من هم گفتم چشم و قبول کردم.

به منزلش می رفتیم و مجمع البیان را مباحثه می کردیم. خیلی شیخ نازنینی بود. این قصه را ایشان برای من نقل کرد. فرمود: وقتی آقای بروجردی رحمه الله از نجف به بروجرد آمد، اعیان و بزرگان بروجرد خیلی از آقا استقبال کردند و یکی یکی ایشان را به منزل هایشان دعوت می کردند. یک شب بزرگی از بزرگان بروجرد آقا را دعوت کرد. بنده هم به همراه آقا آن شب در آن مکان دعوت بودم. آن شب جمعیت زیادی آن خانه نشسته بودند. بعد از صرف شام همینطور که در محضر آقا نشسته بودیم و استفاده می کردیم یک مرتبه عده ای که به آنها گروه گودار می گفتند صدایشان در کوچه پیچید. دست های بودند که در کوچه و خیابان راه می افتادند می خواندند و می رقصیدند و در عروسی ها هم معمولاً آن ها برنامه اجرا می کردند. جلوی هر خانه ای می خواندند و می رقصیدند و از اهل آن خانه پول می گرفتند.

از قضا آن شب این دسته وارد کوچه ای که آقا مهمان یکی از آن خانه ها بود شدند و شروع کردند به زدن و رقصیدن تا صدای آنها را شنیدند فوراً یک نفر از اهالی آن خانه رفت و به آنها تذکر داد و گفت: ساکت باشید، امشب آیت الله بروجردی مهمان این خانه است. به محض اینکه شنیدند آقای بروجردی آنجا است بدتر کردند. شعر را با صدای بلندتر می خواندند. آقا با شنیدن سر و صدا گفت: چه خبر شده است؟ گفتند: این ها گروهی هستند که در کوچه ها می رقصند و از اهالی هر خانه پول می گیرند آقای بروجردی مقداری پول از جیبشان درآورد

و به صاحب خانه گفت: این پول را بگیرد و سریع به آن ها بدهید. صاحب خانه هم پول را از آقا گرفت و به آنها داد وقتی پول را گرفتند خیلی خوشحال شدند، گفتند: این خلاف انتظار ما بود پول را گرفتند و رفتند.

یکی از علمای بروجرد که در آن مجلس نشسته بود با دیدن این رفتار آقا گفت: حضرت آیت الله شما با چه مجوز شرعی این پول را به آنها دادید؟ آنها خوانندگی می کردند و می رقصیدند آن وقت شما به آن ها پول دادید؟ تا این حرف را زد یک مرتبه آقای بروجردی فرمود: ملا من به دستور جدم عمل کردم. امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمودند: «أَنَّ خَيْرَ الْمَالِ مَا وَقَى الْعَرَضِ» (1). بهترین مال مالی است که آبروی صاحبش را حفظ کند. آقا گفت: من با دادن این پول آبرو را حفظ کردم نمی توانستم صبر کنم که آنها همینطور به کارشان ادامه بدهند.

ببینید عزیزان این تعبیر آقا خیلی تعبیر عجیبی بود یعنی بهترین مال مالی است که آبروی روحانیت آبروی مرجعیت را حفظ کند. اگر آقا آن شب با آن ها طور دیگری برخورد می کرد وضعیت طور دیگری می شد. سعی تان بر این باشد که با عملتان باعث نشوید که مردم را بیزار کنید. می دانم که حق با شما است. ممکن است زور هم به شما بگویند ولی شما برای خاطر لباس برای اینکه راهنمای مردم هستید، گذشت کنید. خیلی سخت نگیرید. آبروداری کنید. در بعضی از کارها باید مراقبت داشته باشیم. مقداری هم برای حفظ شئونات مایه بگذاریم نه شئونات شخص بلکه شئونات مقام. خدا امام را رحمت کند، می گفتند: هر کس به من فحش داد ایرادی ندارد اما اگر بنا است به لباس من فحش بدهد نخیر این لباس خیلی لباس بزرگی است.

پروردگارا تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به اینگونه دستورات ما را بیشتر از این موفق بدار خدا ان شاء الله اعمال ما را مورد قبول خودش قرار بدهد.

ص: 314

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ... وَلَا فِي الصِّدْقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ وَلَا فِي الْفِقْهِ إِلَّا مَعَ الْوَرَعِ» (1)

پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) در یکی از سفارشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ» در قول و گفتار خیر نیست مگر اینکه با عمل همراه باشد. اینطور نیست که هر گفتاری دارای خیر باشد بلکه خیر و اثر گفتاری در عمل معلوم می شود. این یک واقعیتی است. خیلی چیزها در قالب گفتار پیاده می شود اما وقتی در مقام عمل ملاحظه میکنید عمل ندارد. این گفتار ارزش ندارد در روایات و اخبار ما خیلی سفارش شده است که چون سر و کار عالم با وعظ و موعظه است موعظه اش باید توأم با عمل باشد و لذا می گویند عالمی که اهل عمل نیست مانند درخت بی ثمر است. عالم اگر به علمش عمل کند کلام او رفتار او نشست و برخاست او در دیگران تأثیر می گذارد یعنی حقیقتاً کسی باشد که عالم باشد عاقل باشد به سخن خودش ترتیب اثر بدهد این فرد می تواند دیگران را متحول کند لذا پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید در قولی خیر است که توأم با فعل و کردار باشد.

ص: 315

«وَلَا فِي الصِّدْقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ» راست گفتن بسیار خوب است. انسان باید همیشه راستگو باشد اما اگر این راستگویی توأم با وفا نباشد فایده ای ندارد. چقدر خوب است انسان چیزی را که می گوید راست باشد و به آن وفا هم بکند. اگر راست گفتن توأم با وفا شد منشأ خیر و برکت می شود و لذا می فرمایند که در راستگویی خیر نیست مگر در آن وفا هم باشد. بگویند فلانی جداً آدم راستگو و وفادار است. درباره حالات حضرت اسماعیل (علیه السلام) در نظر مبارک آقایان است. البته نه اسماعیل ذبیح الله فرزند ابراهیم (علیه السلام) بلکه اسماعیل (علیه السلام) دیگری که از پیغمبران بوده است و در قرآن آیه ای در مورد ایشان نازل شده است: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا» (1) اسماعیل (علیه السلام) صادق الوعد بود. ببینید که چقدر راستگویی و وفاداری داشته است. تعهد این پیامبر خدا چقدر عالی است. این بزرگوار به خاطر قولی که به رفیق همراهش داده بود یک سال در مکانی منتظر برگشتن او ایستاد بعد از یک سال همان شخص برای انجام کاری حرکت کرد و بر حسب تصادف از همان مکان انتظار حضرت اسماعیل (علیه السلام) عبور کرد و دید که ایشان در آنجا است. اسماعیل پیغمبر (علیه السلام) به رفیقش گفت: فلانی قول داده بودی زود بیایی. در اینجا من منتظر تو ماندم چرا نیامدی؟ آن بنده خدا اصلاً یادش نمی آمد که چه موقع قول داده است. اسماعیل (علیه السلام) گفت: سال گذشته را به یاد بیاور مگر پارسال در فلان موقع قول ندادی که به اینجا بیایی، چه شد که نیامدی؟ دوست آقا یادش آمد و بر سر خودش زد و گفت: ای وای راست می گویی هنوز نرفتی؟ فرمود: نه من چشم انتظار آمدن تو بودم چون ما به هم قول داده و قرار گذاشته بودیم که اینجا یکدیگر را ملاقات کنیم.

ص: 316

این اخلاق نیک در تاریخ دنیا ثبت شده است. گاهی اوقات خداوند متعال بعضی از انسان ها را برای مردم عَلم می کند تا الگو باشند و مردم از راه و روش آن ها درس بگیرند. بیان این مسأله برای بعضی قابل هضم نیست. اگر شما این را بالای منبر بگویید برای سطح افکار عامه و جوانان هضمش مشکل است که چطور یک نفر یک سال سر قولی که داده بود مانده است؟ آیا قابل باور است که یک انسانی یک سال طبق وعده ای که داده بود در جایی منتظر بایستد؟ سخت است که باور کنیم چطور این بزرگوار صبر کرده ولی این حقیقت در روایات و قرآن نقل شده است؛ چون خدا می خواهد در بعضی از کارها نمونه هایی در بندگان خودش بگذارد و بگوید نگاه کنید من چنین بنده هائی هم دارم. فکر نکنید زمین از حجت من خالی است. بیایید و پیرو همین خط باشید و لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در راستگویی هم خیری نیست مگر اینکه با وفاداری باشد. به حرفی که می زند وفادار باشد به وعده ای که می دهد وفادار باشد.

اهل علم مخصوصاً ما روحانیون که مردم انتظار الگوگیری از ما را دارند اگر یک جایی وعده می دهید خیلی مراقب باشید که به وعده هایتان اهمیت بدهید. بعضی از عزیزان گاهی اوقات وعده هائی می دهند ولی خلاف می کنند شما نباید خلاف کنید شما سلسله جلیله روحانیت بیشتر باید به وعده ها اهمیت بدهید من اینجا به نکته ای هم اشاره کنم که در صفات مؤمن است «إِذَا وَعَدَ وَفَى وَإِذَا حَدَّثَ صَدَقَ» اگر وعده ای بدهد، وفا می کند و اگر حرفی بزند راست می گوید. مؤمن

در حق الناس بسیار دقیق است.

یکی از حق الناس هایی که بسیار ظریف است و ممکن است به چشم ما نیاید این است که انسان با وعده دادن و تخلف در وعده وقت عزیز افراد را ضایع کرده است یعنی آن ساعتی که شما قول می دهید یا بنده به شما قول می دهدم اگر

قول را نمی دادم شما به کارهای دیگران می رسیدید یک کاری می کردید که برای شما درآمد داشت برای شما نفع داشت و کاری که برایتان مفید بود انجام می دادید حالا وعده دادن و قول دادن بنده و نیامدن و عمل نکردن به شما ضررهایی وارد کرده است. شما در آن کار متضرر شده اید. این حق الناس است. فردای قیامت من باید جوابگو باشم. باید پاسخگوی ضرر شما باشم.

فردای قیامت که پرده ها کنار می رود می گویند شما به آقای فلانی در آن ساعت قول داده بودی و نرفتی یا یک ساعت دیر رفتی آن آقا خسارت دید و ضرر کرد لذا بد قولی حق الناس به گردن انسان می آورد. فردای قیامت باید جواب آن ضرر را بدهی. انسان با ایمان همین را هم جزو حق الناس می بیند.

ببینید، یکی از علت هایی که شارع مقدس به این موضوع اینقدر اهمیت می دهد این است که نمی خواهند حق الناس گردن ما بیاید و می فرماید که شما در وعده هایتان وفادار باشید و آن را سبک نگیرید و در قرآن می فرماید: مؤمنین کسانی هستند که «لَا مَأْتَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (1) آن ها کسانی هستند که در عهدشان وفادارند.

واقعاً بنده و شمایی که پای منبر نشسته اید چقدر مدیون یکدیگر هستیم؟ چقدر ممکن است حقوق همدیگر به گردنمان باشد؟ آنقدر به هم وعده داده ایم و وفا نکردیم آنقدر قول داده ایم و سر ساعت نرفته ایم باید از همدیگر حلالیت بطلبیم. واقعاً باید حلالیت بطلبیم که فلانی من را حلال کن که وقت شما را گرفتم به شما قول دادم و نتوانستم سر ساعت برسم. این ها چیزهایی است که بسیار ظریف است .

ص: 318

«وَلَا فِي الْإِلْمَاعِ الْوَرَعُ» و خیری در فقه نیست مگر آنکه با تقوا همراه باشد. آقا ملا شادی؟ بله خوب درس خواندی؟ بله حالا که ملا شادی و درس خواندی اگر تقوا هم داشته باشی خوب است. اگر خدای ناخواسته ورع نداشته باشی چه ملایی هستی؟ ملا باشی ولی ورع نداشته باشی چه معنا و مفهومی دارد؟ چه ارزشی برای علم بدون تقوا هست؟ ورع ندارد یعنی به محارم خدا اهمیت نمی دهد اگر حرام از او سر بزند باکی ندارد اگر هر مالی را بردارد و هر مالی را بخورد برایش فرقی نمیکند فکر نمی کند که این مال برایش شرعیت دارد یا نه؟ آیا خوردنش جایز است یا نه؟ آیا حلال است یا نه؟ عجیب است، این چه ملایی است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در این فقه خیری نیست چون ورع ندارد بلکه خیر در آن فقهی است که با ورع باشد.

در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که شش چیز است که از همگان نیکو است اما از بعضی نیکوتر است. می فرماید: «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَ هُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» (1) قربان لب و دهان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم همه ورع داشته باشند خوب است تاجر، بازاری، کارگر کارفرما، کارمند، رؤسا، کشاورز، صنعتگر با تقوا باشند خوب است اما اگر علما ورع داشته باشند شایسته تر است چون این ها پیشوایان جامعه هستند. این ها الگوی مردم هستند این ها جلودار قافله هستند. عالم باید به قدری مهذب باشد به قدری باید مناعت طبع داشته باشد به قدری باید با وقار باشد که مردم از او درس زندگی یاد بگیرند.

عالم نباید به این دنیا نگاه کند. نباید برای این دنیا حرص بزند. توجه به پول مال دنیا چه اثری دارد؟ بعضی ها آنچنان درباره پول حریص اند که برای به دست

ص: 319

آوردن آن به هر دری می زنند. جداً متأثر میشوم وقتی می شنوم اهل علم هم گرفتار دنیا شده اند. در پیشگاه ولی الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گویم خدایا اینها چطور فردای قیامت جواب خدا را می دهند؟ اگر یک طلبه و جوهات بیاورد و بگوید فلان آقا از این جوهات به من بیشتر می دهد جداً از او ناراحت میشوم و از این حرف بدم می آید؛ می گویم آقا بلند شو و جوهات را ببر. بلند شو برو و این حرف ها را نزن آیا زشت نیست نزد فقیه و مرجع که نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است از این حرف ها می زنی؟ این جوهات مربوط به کسی نیست برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. اگر ما از طرف حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم دست ولایت و نیابتی داریم باید بگونه ای باشد که ایشان راضی باشند ارث پدری ما که نیست.

والله العلی العظیم ما سال های سال خدمت آیت الله بروجردی رحمه الله و دیگران بودیم و یک کلمه از این حرفها از دهان ما بیرون نیامد ابداً. ما تمام جوهات را به دست آقا می دادیم خدا را شاهد می گیرم یک ریال هم آقا به ما نمی داد. خدا را گواه می گیرم من یادم هست نه تنها بنده بلکه خیلی ها همینطور بودند. می رفتند و جوهات را به محضر بزرگان می دادند و کوچک ترین تقاضایی هم نمی کردند، ابداً. حالا اگر تشخیص می دادند طرف واقعاً استحقاق دارد چیزی به او می دادند که آن هم بستگی به ولایت و نیابت ایشان داشت.

خدا مرحوم آیت الله بروجردی را رحمت کند. طلبه ای پولی به مقدار هشتاد تومان خدمت آقا آورد هشتاد تومان آن روز خیلی زیاد بود. بلافاصله آقا همه پول را به آن طلبه برگرداند و گفت: این مال شما وقتی بلند شد و رفت آقای شیخ ابوالحسن روحانی که در محضر مبارک آیت الله بروجردی رحمه الله و دفتردار ایشان بود خیال کرد که ایشان تصور کرده اند که مبلغ هشت تومان است نه هشتاد تومان لذا بلند می شود و دنبال آن طلبه می رود. او را صدا می زند می گوید :

ببخشید در پولی که به شما داده شده اشتباه شده است. آن طلبه هم آمد و پول را به دست آقا شیخ ابوالحسن داد. ایشان شیخ ابوالحسن داد. ایشان هم خدمت آقا رفت و گفت: آقا این مبلغ را شما اشتباهی دادید. این هشتاد تومان است. آقا فرمود: می دانم، تو از آن طلبه گرفتی؟ گفت: بله. آقا فرمود: برو همه آن را به او بده. من چهره آن طلبه را دیدم و فهمیدم که محتاج است. دیدم خیلی بی بضاعت است. من خودم دادم تو چه حقی داشتی پول را از او بگیری؟ مگر من به تو گفته بودم که بگیری؟

ببینید عزیزان می خواهم بگویم وضع اینطور بود. بزرگان، خودشان نظر داشتند و به یکی زیاد پرداخت می کردند و به یکی دیگر کمتر می دادند. بعضی ها از تهران یا جاهای دیگر پیش بنده می آیند و می گویند حاج آقا خدا شاهد است ما شبیه می کنیم آیا ما پیش امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مسئول می شویم؟ می گویم من نمی دانم. از خودتان باید پرسید. شما که بحمد الله زندگی آن چنانی داری برای چه از مال امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می گیری؟ این اموال برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. برای چهار تا طلبه بی بضاعت است که استفاده کنند و درس بخوانند نه مال شما که بحمد الله وضع مالیتان خوب است.

آقای فخر الملک شنید که خداوند تبارک و تعالی به سید یزدی رحمه الله فرزندی مرحمت کرده است. رسم بود اگر خدا فرزندی به کسی می داد، هدیه ای می دادند. فخر الملک یک کادو برای سید فرستاد که چیز قابل داری نیست. خدا فرزندی به شما مرحمت کرده است و این چشم روشنی شما باشد. آقا فرمود: سلام مرا به جناب آقای فخر الملک برسانید و به ایشان بگویید که ما به این هدایا نیاز نداریم ما این ها را نمی گیریم. بزرگواری کنید از این کارها نکنید و بنده این هدیه را نمی گیریم.

فخر الملک گفت: حالا که شما خودتان قبول نکردید ما هدیه را به خود شما نمی دهیم بلکه مال آقازاده باشد. آقا دوباره کادو را پس فرستاد و فرمود که بچه های ما هم مثل خودمان هستند نیازی ندارند که بخواهند این هدایا را قبول کنند. مرحله سوم فخر الملک هدیه را برگرداند و گفت: این هدیه را بدهید به خانم قابله ای که قابله گری بچه را کرده است. سید فرمود: سلام ما را برسانید و بگویید که قابله های ما از خودمان هستند که قابله گری می کنند و زن های خانواده های ما که قابله گری می کنند هیچ وقت در مقابل این کار چیزی نمی گیرند و هدیه ای را قبول نمی کنند و ما از قبول کردن این هدیه معذوریم.

وزیر فرستاد و گفت حالا که آقا قبول نکرد برای بچه هم قبول نکردند، برای قابله هم قبول نکردند پس این را به طلبه ها بدهید هدیه را زمانی آوردند که مرحوم سید داشت درس فقه می داد. هدیه چقدر بود؟ هزار دینار یعنی هزار مثقال طلا خیلی است. فرستاده گفت: جناب فخر الملک فرمودند این را به طلبه ها بدهید. آقا فرمود: اگر برای طلبه ها است ایرادی ندارد وسط بگذارید. مناعت طبع را ببینید. پول را وسط گذاشتند و آقا فرمودند: آقایان طلبه ها، هر کس دلش می خواهد چیزی از این پول ها بردارد بیاید و بردارد. جای من و شما خالی اگر ما بودیم چیزی از این پول باقی می گذاشتیم؟

هیچکس تکان نخورد فقط یک طلبه بلند شد و آمد و یک دینار از این پول را برداشت. آن روز یک دینار را می توانستند از وسط پاره کنند و با این کار از اعتبار نمی افتاد. این طلبه دینار را نصف کرد نیم دینار را گرفت و نیم دیگر را هم گذاشت آنجا و رفت و نشست. سید فرمود: آقایان طلبه ها هر کس از این پول می خواهد بردارد. طلبه ها گفتند: آقا جان ما نیازی نداریم. فرمود: خیلی خوب؛ سپس به فرستاده فخر الملک فرمود: طلبه ها نیاز ندارند بفرمائید بقیه را بردارید.

بعد از درس آقا به آن طلبه ای که نیم دینار برداشته بود فرمودند که شما اولاً چرا برداشتید و ثانیاً چطور شد که نیم دینار برداشتید؟ عرض کرد: حضرت آیت الله حقیقت این است که من دیشب روغن چراغ نداشتم. مجبور شدم به دکان بقالی رفتم و روغن چراغ را نسیه گرفتم. علت این هم که نسیه گرفتم این است که کلید صندوق پول را که می خواستم از آن پول بردارم نداشتم مجبور شدم رفتم و نسیه گرفتم. الان هم این نیم دینار را برداشتم که نسیه ام را بدهم؛ در غیر این صورت من هم بر نمی داشتم. آقا فرمود بارک الله بارک الله بعد ایشان دستور داد برای هر طلبه ای یک کلید درست کنند و هر طلبه ای که پول می خواهد بیاید و از صندوق بردارد.

خدایا، این ها چقدر مردان پاکی بودند. آدم پول در صندوق ببیند و فقط به اندازه نیازش بردارد؟ اگر انسان با ورع و با تقوا باشد سعادت مند است. در همه جای زندگی تقوا به درد می خورد و نجات بخش انسان است. اساس همه گرفتاری های انسان بی تقوایی است.

استاد جناب سید رضی رحمه الله مرحوم ابواسحاق رحمه الله است. ایشان معلم قرآن سیّد رضی رحمه الله است. او نگاه کرد و دید چقدر جمال این سیّد نورانی و با خدا است. گفت می خواهم یک کادویی به این ایشان بدهم. ابواسحاق رحمه الله خانه ای را به جناب سید رضی رحمه الله واگذار کرد و گفت این خانه برای شما باشد. سید گفت:

خانه را برای چه به من می دهی؟ ابواسحاق گفت: از بس که در شما نورانیت می بینم می خواهم خانه را به شما بدهم. سیّد رضی گفت: نمی پذیرم. ابواسحاق گفت: چرا؟ برای چه نمی پذیری؟ سیّد گفت: من از پدرم هم هدیه قبول نمی کنم. بنای ما در زندگی این است.

بلافاصله ابو اسحاق به سید گفت: اگر از پدرت هم قبول نمی کنی از من باید قبول کنی چون من از پدرت هم بالاترم من از پدر تو هم مقدم تر هستم. سید گفت: برای چه از پدر من مقدم تری؟ ابو اسحاق گفت: برای اینکه من استاد قرآن تو هستم مقام معلم از پدر هم بالاتر است. استاد تا این جمله را گفت، سید رضی گفت: حالا که فرمودی معلم قرآن من هستی به احترام قرآن من خانه را قبول می کنم. بزرگان دین ما اینطور نمونه بودند.

خدایا تقوا و پرهیزگاری و اخلاص در عمل را به ما مرحمت بفرما. خدایا، مناعت طبع و نداشتن حرص را به همه ما عنایت بفرما.

ص: 324

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ النَّسْيَانُ، وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ، وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» (1)

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در وصیتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكُذْبُ» خدای تبارک و تعالی این عالم ماده و وجود را چه در جنبه های مادی و چه در جنبه های معنوی همراه با یک حالت تضاد قرار داده است. خداوند در این عالم ماده هر دو جهت کمال و نقص را قرار داده است که اگر به آن موارد کمال رسیدگی نکنیم از بین خواهند رفت مگر اینکه انسان مراقب باشد و آن حالت را حفظ کند و جهاتش را تأمین کند.

این علمی که نورانیت خاصی در وجود انسان بوجود می آورد مجموعه ادراکات نام دارد اگر از آن مواظبت نکردید و آفت به او افتاد آن را از کار خواهد انداخت مثل میوه سر درختی می ماند اگر سم پاشی و رسیدگی کردیم قهرا میوه درست تحویل می دهد ولی اگر رسیدگی نکردیم آفت آن را از بین می برد؛ پس ما هم همینطور هستیم. تمام آنچه که در وجود ما است همه آفت پذیرند فلذا

ص: 325

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین را گوشزد می کند که یا علی هر چیزی آفتی دارد و آفت حدیث و صحبت کردن دروغ است یعنی کسی که زیاد دروغ می گوید سخش ارزش خود را از دست می دهد، پشت سرش هم می گویند: فلانی را رها کنید اکاذیب زیادی می گوید.

متأسفانه می بینیم بعضی از آقایان مبتلا به همین مصیبت هستند. وقتی بنا می کنند به صحبت کردن حرف هایی میزنند که اصلاً واقعیت ندارد این ها بسیار بد است. اعتبار و ارزش آقا را از بین می برد حالا ممکن است این فرد روحانی هم باشد، منبری هم باشد ولی وقتی به دروغ حرف بزند ارزش آن حرف راست را هم از بین می برد بعضی سخنانش هم ممکن است راست باشد ولی دیگران اطمینان نمی کنند و می گویند: فلانی خیلی چاپلوس است و حرف های دروغ میزند. واقعاً فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چقدر ارزش دارد می فرماید سعی کنید در صحبت هایتان دروغ نگویند و همیشه حرف راست بزنید، با مدرک سخن بگویید.

مرحوم حاج آقای والد ما رحمه الله می فرمود: در گذشته منبری ها اینطور نبودند. من خودم چندین منبر از بزرگان را دیدم در زمان مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله وقتی ایشان منبر می رفت حدیث را با سند می خواند. هر حدیثی را که می خواست بخواند یا اینکه می خواست موعظه کند آن را با سند می خواند. آنقدر مواظب بود که حتی اسم امام را اشتباه نگوید. ماه رمضان که می شد می گفتند حتماً باید کتاب داشته باشیم که مبادا یک کلمه ای کم و زیاد کنیم؛ آن وقت ما اصلاً در بند این حرف ها نیستیم هر چه بادا باد چقدر تفاوت است.

«وَ آفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ» آفتی که برای علم است فراموشی است. علم، فراری است مثل حیوان وحشی می ماند علم را زنجیر کنید همیشه مطالب را بنویسید نه اینکه همینطور حفظ کنید.

مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله می فرمود: هر شاگردی که می خواهد درس را ننویسد درس من نیاید آیا درس رفتن و نوشتن هنر است؟ بنده قریب به پنجاه سال است که در قم هستم. آن زمانی که درس می خواندیم همه را یادداشت می کردیم. از بس که بزرگان ما می گفتند بنویسید، بنویسید درس را یادداشت کنید فقط نشینید مگر موعظه است که بیایی پای درس بنشینی و یادداشت نکنی؟

روزی ما در درس مرحوم امام رحمه الله بودیم که در آن جلسه هیچ کس حرف نمی زد. امام یک مرتبه فرمود: مگر ما مجلس فاتحه برقرار کرده ایم؟ به مصطفی آقازاده شان گفت: مصطفی حرف بزنی به سؤالی، جوابی بله و نه ای من بدانم که فهمیدید یا نه. کم کم رسم شد و بنا کردند به اشکال کردن ببینید هر چیزی یک حال و هوایی

می خواهد. درس حال و هوا می خواهد رفتن به درس حال و هوا می خواهد. اگر بنا است فقط بروید وقت گذرانی کنید به جای آن بروید و در خانه بشینید.

روایت دارد که هر کس برای پول گرفتن درس می خواند قیمتش به همان مقدار است. چرا وضع اینطور شده است؟ خدا به داد آینده برسد. خیلی وضع عوض شده است. معنویت ها از بین رفته و مادیات جلو آمده است. درست است فشار زندگی هم هست، من منکر آن نیستم ولی علم بالاتر از این مسأله است. ان شاء الله دعا بفرمایید که خداوند تبارک و تعالی این حال و هوای حوزه ما را از بین نبرد.

«وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ» عبادت را چه چیزی از بین میبرد؟ سستی، بی حالی، تبلی، این ها عبادت را از بین می برد یعنی حال و هوای عبادت چیست؟ هر وقت می خواهی نماز بخوانی نگاه به حال و هوایت کن که نشاط داشته باشی.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: دل همیشه حالت اقبال و ادبار دارد همیشه حالت آمد و نیامد دارد. هر وقت دیدی دلت سر حال است بنشین و نوافل را بخوان دعا بخوان اما اگر دلت خشک بود و حال نداشت فقط واجبات را بیاور، به خودت

فشار نیاور. این فرمایش امام باقر (علیه السلام) چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید که عبادت هم حال و هوا می خواهد.

آفت عبادت، فترت است یعنی سستی و تنبلی اگر بی حال و سست باشی عبادت قدرت ندارد که بتواند دستهای تو را بالا ببرد روح باید در محضر حضرت باری تعالی بالا برود خیلی قدرت می خواهد تا بتواند بالا برود.

یکی از آقایان را میدیدم که وقتی می خواست به نماز بایستد همین که دستش بالا می رفت می لرزید روزی دیدم آنقدر لرزید که از قبله منحرف شد و دوباره او را رو به قبله کردند. پرسیدم: آقا چرا اینطوری هستید؟ گفت: نمی توانم بایستم. از ذات اقدس حق می ترسم.

«وَأَفَّةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ» هر چه می خواهی زیبا باشی باش اما اگر تکبر داشته باشی تو را از بین می برد و یک نفر هم به تو اعتنا نمی کند. تکبر جمال را از بین می برد حتی جمال علمی را هم از بین می برد آقا و ملا هم باشد ولی تکبر داشته باشد این جمالش برای خودش خوب است هیچکس تحویلش نمی گیرد. این تکبر انسان را بیچاره می کند.

«وَأَفَّةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» در ابتدای روایت آقا فرمود: «أَفَّةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ» و در اینجا می فرماید: «أَفَّةُ الْعِلْمِ الْحَسَدُ» ملاحظه فرمایید می خواهم ذهن شما را روشن کنم تا متوجه شوید که عبارت ها چقدر اثر دارد. «نسیان» به لحاظ نفس علم است یعنی علم را فراموشی از بین می برد اما در جمله دوم علم به معنای علم صادره از عالم است که حسد علم انسان را از بین میبرد یعنی آن استفاده ای که باید از علمش کند را نمی کند.

از یکی می پرسند: فلان آقا چطوری است؟ می گوید: اصلاً آدم نیست. آقای دیگر هم پشت سر این فرد همین حرف را می زند اما بزرگان قدیم اینطور نبودند. آن ها احترام یکدیگر را داشتند.

شاه عباس برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نجف اشرف رفت. موقع برگشت گفت: من دست خالی بر نمی گردم. باید هر طوری که شده برخی از علمای نجف را با خود به ایران ببرم. به او گفتند: نمی شود. گفت: امکان ندارد می خواهم در آینده بگویند شاه عباس علما را به ایران آورد. بنده نمی خواهم از او تعریف کنم. شاه عباس ظلم هم داشت کثافت کاری هم داشت ولی این کارش خوب بود. در نجف به علما گفت: یا الله حرکت کنید برویم. مرحوم اردبیلی و مرحوم شیخ بهایی رضی الله عنه آماده شدند که به ایران بیایند.

وقتی همه سوار شدند و راه افتادند شیخ بهایی جلو بود ولی بزرگوار دیگر آهسته می آمد و عقب بود در راه شاه عباس با خود گفت: بروم این بزرگواران را امتحان کنم و ببینم دلشان با هم چگونه است. به شیخ بهایی گفت: ای جانم، اگر آخوند بخواهیم واقعاً تو آخوند هستی. شیخ بهایی گفت: برای چه؟ گفت: تو ماشاء الله سریع و زرنگی اما آن آقا را نگاه کن آهسته آهسته می آید. شیخ بهایی گفت: خیر، اشتباه کردی. گفت: چرا؟ گفت: می دانی چرا حیوان آقا آهسته می آید؟ برای اینکه وزنه سنگینی را بار کرده است من کجا و او کجا. او یک علم بزرگی را بار کرده است.

شاه عباس پیش خودش گفت: این آقا که این طور بود بروم سراغ آن آقا. به آن عالم گفت: او را ببین چقدر تند تند می رود عالم باید با وقار باشد. نباید تند برود اما تو با وقار راه می روی، گفت: خیر اشتباه کردی می دانی چرا جلو جلو می رود؟ چون حیوانش وقتی احساس می کند که شیخ بهایی به دوشش سوار است از فخر و مباهات تند راه می رود. نقل کرده اند بلافاصله شاه عباس همان جا به سجده افتاد و بنا کرد سجده شکر به جا آوردن. به او گفتند: چرا سجده می کنی؟ گفت: خدا را شکر که من در زمانی هستم که دو آقا این قدر احترام یکدیگر را نگه می دارند. ما روحانیون باید اینطور باشیم تو را به جدم قسم چه کار می خواهید بکنید؟ اگر واقعاً بنا است به تبلیغ بروید همین جا تصمیم بگیرید همین جا به خدا توکل کنید و بگویید: خدایا من می خواهم برای رسالت بروم برای خدا بروید و به

پول اهمیت ندهید خدا خودش میرساند نیتتان را برای خدا کنید. خدا

می فرماید: تو مرا داشته باش و غصه روزی را نخور من هستم و به شما روزی می دهم هر چه می خواهی از من بخواه اگر واقعاً این طوری باشید خوش به سعادتتان، به تبلیغ بروید.

شب احیاء قرار بود در شبستان شهر گرگان مراسم داشته باشم که گفتند: چون جمعیت زیاد است به مسجد جامع بیایید که جای آن بیشتر است و مراسم را به آنجا منتقل کردند در آنجا آقای بزرگوار به نام آیت الله میبیدی بود که همیشه برای نماز به مسجد جامع می رفت وقتی فهمیدم مراسم به مسجد جامع منتقل شده است گفتم: چون آن بزرگوار در آنجا است بنده نمی آیم، بی حرمتی به آن بزرگوار می شود. خلاصه رفتند و برگشتند و قرار شد که برنامه ما بعد از ایشان باشد.

در شب نوزدهم که راهی مسجد شدیم از بلنگو بازار صدای سخنرانی داخل مسجد جامع را شنیدیم که آن بزرگوار در حال صحبت کردن بود. وقتی به در مسجد رسیدیم هنوز ایشان مشغول صحبت بود و دعا می خواند یعنی دعایی که بعد از پایان برنامه است. بنده همان جا ایستادم حدود بیست دقیقه ای شد. هر چه گفتند بفرمایید داخل، گفتم: خیر اجازه بدهید عجله نکنید بگذارید بزرگوار به میل خودش برنامه اش را تمام کند. خلاصه ما صبر کردیم تا اینکه آقا تمام کرد. بنده هم بعد از ایشان مختصری برنامه داشتم.

فردای آن روز خبر دار شدم که ایشان فرموده بودند چرا اینقدر منتظر ماندم و داخل نرفتم؟ گفته بودند: با این کار مرا خجالت دادند گفتم آقا جان ناراحت نشوید. وظیفه من این بود که بایستم و صبر کنم. من اگر پایم به اول مسجد می رسید مردم آرام نمی گرفتند. آنقدر صلوات می فرستادند و سر و صدا می کردند که برنامه شما به هم می ریخت. من در پیشگاه خدا چه جوابی داشتم که بدهم که چرا با یک پیرمرد و بزرگوار هشتاد ساله اینگونه رفتار کرده ام؟

ما باید رعایت حال همدیگر را بکنیم. نگاه مردم عوام به ما است. من روحانی باید ملاحظه کنم تا او بفهمد که وظیفه اش چیست. اگر من بی احترامی کنم آیا مرید من احترام می گذارد؟ بیایید تو را به خدا عوض شوید. آفت علم حسد است و علم عالم را هدر می دهد.

مرحوم سید مرتضی نجفی رحمه الله نقل می کند: بنده آخرین روزهای زندگی حضرت آیت الله العظمی شیخ جعفر شوشتری رحمه الله را درک کردم ایشان خیلی عجیب بود. شب ها بلند می شد و به خودش می گفت: «جُعِیْفَر» (یعنی جعفر کوچک) تو جعِیْفَر یعنی بودی که جعفر شدی. از جعفر آمدی شیخ جعفر شدی. از شیخ جعفر، شیخ

العراقین شدی از شیخ العراقین مرجع جهان شدی اما اشتباه نکن همان جعِیْفَر هستی. هر قدر هم که ملا شوی آخرش همانی. خودت را گم نکن سید مرتضی نقل می کند: روزی آیت الله شیخ جعفر شوشتری برای نماز دیر کرد مردم خیلی منتظر ماندند اما آقا تشریف نیاوردند و مجبور شدند خودشان نماز را خواندند. مشغول نماز خواندن بودند که ایشان وارد شد وقتی دید مردم مشغول نماز هستند عصبانی شد و گفت این چه کاری است که شما کردید؟ چرا نمازتان را فرادی خواندید؟ عرض کردند آقا شما تشریف نیاوردید. گفت: یعنی چه؟ یک نفر عادل در میان شما نبود که بیاید جلو و نماز بخواند؟ همینطور که آقا داشت این حرف را می زد یک مرتبه چشمش به تاجری افتاد که خیلی ظاهر الصلاح بود. خیلی مرد متدینی بود تا چشمش به او افتاد بلند شد و پشت سر این تاجر ایستاد و گفت: «الله اکبر» و به او اقتدا کرد. تا آقا اقتدا کرد جمعیت پشت سر تاجر ریختند و همه اقتدا کردند.

تاجر بیچاره سر نماز بود که همه به او اقتدا کردند. بیچاره خیس عرق شده بود. نمازش را که سلام داد به آیت الله شیخ جعفر شوشتری گفت: امروز از خجالت مرا کشتید، این چه بلایی بود که سر من آوردید؟ آیت الله شیخ جعفر شوشتری گفت: این حرف ها چیست؟ این حرف را نزن. گفت: آقا لباس مرا نگاه کن خیس

است. پدرم درآمد. آخر مرا چه به امامت؟ آقا گفت: حالا که این حرف را زدی معطلش نکن باید نماز عصر را هم بایستی و ما پشت سرت اقتدا کنیم. این را بیچاره دست به دامن آقا شد. گفت: آقا جان تو را به خدا من نمی توانم. آقا به او گفت: امکان ندارد باید نماز عصر را هم خودت امام شوی.

تاجر بنا کرد به عجز و ناله آقا گفت: عجز و ناله می کنی؟ نمی خواهی امام شوی؟ گفت: بله. گفت: اگر می خواهی نماز عصر را نخوانی و امام جماعت نشوی باید این نماز را از من بخری تا من این را به تو بفروشم. تاجر گفت: من چطوری بخرم؟ آقا گفت: با دویست شامی حاضریم یا الله دویست شامی به من بده من نماز عصر جماعتم را به تو می فروشم. هر شامی آن روز دو هزار دینار بود. دویست شامی خیلی پول بود. تاجر گفت: چشم من حاضریم حرفی ندارم. شما بخوان من پولش را به شما می دهم. آقا گفت: همین الان باید بفروستی تا پولش را بیاورند. تاجر گفت: ای بابا، خب صبر کنید. آقا گفت: نمی شود. آخرش فرستاد پول را آوردند و گفت: بفرما این هم پول. آقا گفت: حالا که پول را آوردی چشم من نماز عصرم را خوانم و بلافاصله بلند شد و گفت: ای فقرا! مسجد هر کدامتان که هستید بیاید تا این دویست شامی را بین شما قسمت کنم و بدانید که این پول مال این تاجر است، دعا را به جان او کنید و تمام پول ها را به فقرا داد. امیدوارم خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به ما توفیق عمل و بندگی و خدمت بیش از این مرحمت بفرماید.

مجلسی 50: دور شدن از راه بهشت به سبب فراموشی صلوات بر

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ. يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَنُقْرَةَ الْغُرَابِ وَفَرِيشَةَ الْأَسَدِ» (1)

در روایتی پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَقَدْ أَخْطَأَ طَرِيقَ الْجَنَّةِ» علی جان، هر کس که درود و صلوات بر من را فراموش کند از راه بهشت گمراه می شود و به خطا می رود.

منظور از این نسیان چیست؟ امکان دارد اشاره به بی توجهی باشد چون هستند بعضی ها که اگر اسم شریف آقا را بشنوند توجهی ندارند که باید درود بر ایشان بفرستند یعنی از روی سهل انگاری صلوات نمیفرستند و از روی بی اهمیتی فراموش می کنند آن وقت معنای بیان حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این می شود که مراقبت بیشتری باید داشته باشد. مرحوم رحمه الله آخوند در کفایه دارد که آیا نسیان در همه جا عقوبت

ص: 333

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 373.

دارد؟ مرحوم شیخ رحمه الله هم فرموده اند نسیان در جایی که ایجاب تحفظ است عقوبت دارد. «تَحْفُظُ» یعنی مواظبت کن و سهل انگاری نکن یعنی از بس انسان نسبت به مسأله بی اهمیت می شود آن را فراموش می کند .

شاید مراد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این باشد که هر کس توجهی نکند و درود بر من را فراموش کند این شخص راه بهشت را گم می کند. لفظ «مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ» عام است یعنی چه در نماز و چه به صورت ذکر به هر حال همه این موارد را شامل می شود. در اخبار و روایات هم در این رابطه روایات زیادی بیان شده است. در روایتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَكْثَرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَيَّ نُورٌ فِي الْقَبْرِ وَ نُورٌ عَلَى الصِّرَاطِ وَ نُورٌ فِي الْجَنَّةِ» (1) درود بر من را بیشتر بفرستید زیرا صلوات زیاد فرستادن، نور را زیاد می کند یکی نور در قبر دیگری در راه صراط که ان شاء الله آنجا را چراغانی میکند و سوم نوری در بهشت می شود.

در روایتی است که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: شبی عموم حمزة بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که در حال غوره خوردن هستند که یک مرتبه غوره ها مبدل به انگور شد بعد دیدم هر دو این انگورها را می خوردند. بعد همین انگور یک دفعه مبدل به رطب شد. جلو رفتم گفتم: پدرم فدای شما چه عملی را از همه اعمال افضل می دانید؟ آن ها گفتند: ای پدرها و مادرهای ما فدای تو باد ما سه چیز را بهترین عمل ها دیدیم یکی «الصَّلَاةَ عَلَيْنَا» درود فرستادن بر تو و «وَسَقْيَ الْمَاءِ» آب دادن، آب دادن خیلی ثواب زیادی دارد، سوم

ص: 334

هم «وَحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» محبت داشتن به امیرالمؤمنین (علیه السلام). (1) پس ببینید فرستادن صلوات افضل الاعمال حساب شده است.

«يَا عَلِيُّ إِيَّاكَ وَنَقْرَةَ الْغُرَابِ وَفَرِيشَةَ الْأَسَدِ» از این دو کار بپرهیز: یکی «نقرة الغراب» را نداشته باش یعنی در نمازتان مواظب باشید رکوع و سجودتان را با آرامش بیاورید و مثل نوک زدن کلاغ تند تند سرتان را نگذارید و بردارید و دوم اینکه «فَرِيشَةَ الْأَسَدِ» نداشته باشید یعنی خود را در نماز مانند شیر به زمین نجسبانبید. یکی از چیزهایی که محبوبیت دارد «تجنح» است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره به این دارد که همیشه «مُتَجَنِّحٌ» باشید یعنی وقتی نماز می خوانید دست ها را به طرفین خود بگیرید که مستحب است در رکوع و سجود نیز انسان این گونه باشد مثل حیواناتی که جناحشان را باز می کنند از جمله کبوتر که وقتی می خواهد در مقابل حیوان دیگر تواضع کند بالش را باز می کند.

در موقع نماز و در رکوع و سجود اگر انسان «مُتَجَنِّحٌ» باشد علامت تواضع و کوچکی است؛ بنابراین متجَنِّح بودن در نماز یکی از مستحبات نماز است؛ البته در مورد خانم ها گفته شده است که مستحب است دست ها را پایین بگذارند که همینطور در رساله ها هم نوشته اند اما در مورد آقایان گفته شده است که دست ها را «مُتَجَنِّحٌ» بیاورند و فقط در یک جا برای مرد هم مستحب است که دستش را پایین بگذارد آن هم در سجده شکر است در سجده شکر گفته شده است که دست ها را بخوابانید سینه هم به خاک مالیده شود که نشانه تواضع و فروتنی است. نتیجه این تواضع این است که خدا به انسان عظمت می دهد شکر به این صورت تعبّد است.

ص: 335

خدا مرحوم علامه حلّی را رحمت کند. ایشان خیلی به این موارد مقید بود. وقتی می خواست نماز بخواند خیلی مراقبت میکرد بعد از نماز هم که می خواست سجده شکر به جا بیاورد خود را روی زمین می خواباند. این نهایت تواضع علامه مقامش را بالا برد از میان علمای شیعه کسی که فتوا داده بود زیارت عاشورا در شب جمعه واجب است علامه حلّی رحمه الله بود. ایشان زیارت عاشورا را واجب می دانست که انسان باید هر شب جمعه آن را بخواند تعطیلی پنجشنبه ها هم که در حوزه رسم است از علامه می باشد تا زمان علامه پنجشنبه ها هم در حوزه ها درس بود ایشان چون زیارت شب جمعه را واجب می دانست چهارشنبه را درس می داد و بعد تعطیل می کرد تا بتواند به کربلا برسد ایشان روز پنجشنبه راه می افتاد و شب زیارت می کرد و بر می گشت باز برای شنبه در نجف تشریف داشت.

ایشان بسیار متواضع بودند خود ایشان نقل می کند: همینطور که سوار دراز گوش شدم و به طرف کربلا حرکت کردم که شب آنجا باشم در بین راه یک دفعه مرد عربی کنارم آمد و بنا کرد با من صحبت کردن من سواره بودم و آن عرب پیاده. همینطور که صحبت می کردیم از او سؤال می کردم و او جواب می داد. با خودم گفتم: عجب این مرد چقدر فاضل است هر چه سؤال از او می کنم همه را جواب می دهد. بعد مرد عرب مسأله ای عنوان کرد من به او گفتم: این مسأله اینطور نمی شود چون ما در این باره روایتی نداریم. مرد عرب گفت: روایت داریم مرحوم شیخ در تهذیب در فلان صفحه در فلان خط این روایت را نقل کرده است.

تا این را گفت تعجبم بیشتر شد. گفتم: عجب هم روایت و هم شماره صفحه و خط را می داند از فرصت استفاده کردم عرض کردم سؤالی از شما دارم. گفت:

بفرمایید. گفتم: آیا در زمان غیبت کبری امکان رؤیت و دیدار حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد؟ همزمان با این سؤال یک مرتبه تازیانه از دستم به زمین افتاد. آن مرد خم شد و تازیانه را برداشت و به دست من داد و فرمود: چگونه امکان رؤیت نیست در حالی که الان دستش در دست شما است. تا این را گفتم فهمیدم خود حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. به سرعت خودم را از دراز گوش به پایین انداختم که پای حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را ببوسم ناگهان کسی را در اطرافم ندیدم. در همان جا بیهوش شدم. وقتی به حال آمدم ایشان تشریف نداشتند. خیلی منقلب شدم. دیگر نفهمیدم که با چه حالی به کربلا رفتم و زیارت کردم.

وقتی به نجف برگشتم با خود گفتم: بروم بینم آن آدرسی که آقا دادند درست بوده است و می دانستم که درست است. تهذیب را که باز کردم در همان صفحه و همان خط آن روایت نوشته شده بود. تا روایت را دیدم بلافاصله دست بردم و قلم را برداشتم و پشت کتاب نوشتم که در این کتاب در فلان صفحه حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آدرس را داده اند.

برادران عزیز تو را به خدا بیایید کاری کنید که لیاقت دیدن آقا را پیدا کنید. این بزرگان چه مقامی داشتند که آقا را می دیدند؟ این ها از آثار تواضع و عمل کردن به آداب است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَأَنْ أُدْخَلَ يَدِي فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَانَا يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْتَى النَّاسَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ، وَ مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (1)

در ادامه روایت قبل رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، لَأَنْ أُدْخَلَ يَدِي فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَانَا» یا علی اگر دستم را تا مرفق در دهان تنین داخل کنم راحت تر هستم و دوست دارم تا اینکه پیش کسی بروم که تازه به مال و اموال رسیده است. «تنین» یک نوع مار خیلی عظیم الجثه است. «تنین» از ماده «تنن» گرفته می شود یعنی کسی که از رفقا و دوستان خودش کناره گیری می کند؛ می گویند: این مار هم این طوری است و بر خلاف مارهای دیگر است.

این مار مثل مارهای دیگر در صحرا و کوهستان زندگی نمی کند بلکه در آب است و چون در آب است از دوستان خود دور است؛ از این جهت به او «تنین»

ص: 338

می گویند. این مار چشم بسیار قرمزی دارد انسان از دیدن چشم هایش می ترسد. این حیوان نیشی دارد همانند سرنیزه تیز و بزرگ با این تعبیرات، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان اگر به من بگویند دستت را تا مرفق در دهان این حیوان ببر راحت ترم و دوست دارم تا اینکه نزد کسی بروم که تازه به مال رسیده است.

خدا مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی اول را رحمت کند. بسیار مرد ملایی بود. از مرحوم شیخ محمد باقر رحمه الله که صاحب بحار الانوار است عالم تر بود. ایشان کتابی دارد به نام روضة المتقین که از برکت مرحوم آیت العظمی بروجردی رحمه الله این کتاب به چاپ رسید. قبل از چاپ اصلاً پیدا نمی شد و خیلی کمیاب بود ولی از برکت همت آقا این کتاب چاپ شد. در همین کتاب این روایت را آورده اند. ایشان می گوید: آن هایی که بخل دارند و سائل را رد می کنند نوعاً افرادی هستند که تازه به مال رسیده اند و سختشان است که به کسی چیزی بدهند اما آن کسی که بخشنده است به کسی که نیاز دارد کمک می کند فلذا روایت دارد از کسانی که خدا به آنها اولاد نداده است چیزی نخواهید یا سر سفره آنها نشینید چرا؟ چون اولادی ندارند و ریخت و پاش نداشته اند و همه چیز را برای خودشان جمع کرده اند.

یکی از نعمت های داشتن اولاد این است که پدر و مادر را با سخاوت می کند چون فرزند خواه ناخواه برای پدر و مادرش قرض درست می کند و آنها را مجبور می کند که همیشه در حال خرج کردن باشند. ما باید ببینیم چه کسی بیشتر اولاد دارد که بر سر سفره او بنشینیم. کسانی که اولاد زیاد دارند سر سفره آنها برکت بیشتر است چون از صمیم قلب خرج می کنند.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْقَاتِلُ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَ الضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ» متجاوزترین مردم کسی است که بر حق خدا تجاوز کرده و کسی را می کشد که

کشنده او نیست. گاهی فردی کسی را می کشد که نمی خواسته بکشد مثلاً برای حفظ جاننش و یا خدای ناخواسته تعرضی به ناموس بوده که مجبور شده دست به کشتن ببرد اگر این باشد مشکلی نیست و قتل از روی ناچاری بوده است اما اگر این چیزها نباشد و همینطور بدون دلیل و با نیت یک نفر را بکشد یا کسی را کتک می زند که کتک زنده او نبوده است این شخص متجاوزترین مردم است .

«وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» هر که دوستی کند با غیر موالی اش یعنی دوستی کند با آن کسی که خدا امر کرده که با او دوستی نکند این شخص کافر شده است. در جریان غدیر خم از پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال شد که با چه کسی دوستی کنیم؟ ایشان فرمود: با امیرالمؤمنین (علیه السلام) که اگر با او دوستی نکنید یعنی ولایت او را قبول نکنید کافرید .

ببیند در مورد روز غدیر خم و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) احادیث به حد تواتر نقل شده است یعنی چهل و سه حدیث از خاصه و هشتاد و نه حدیث از طریق عامه، با این اوصاف حضرت علی (علیه السلام) را رها کردند کسی که نسبت به آقا این رفتار را داشته باشد و به آنچه که خدا فرموده است عمل نکند پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این فرد کافر شده است.

خداوند مرحوم شیخ بهایی را رحمت کند. ایشان سفری به مکه داشتند که سفر ایشان چهار سال طول کشید. علتش هم این بود که به مکه رفتند و مقداری در آنجا ماندند بعد از آنجا به مصر رفتند و دو سال در آنجا ماندند. شیخ بهایی رحمه الله از شخصیت هایی بود که خیلی سیار بودند. ایشان در مصر که بودند یکی از علمای اهل مصر که از دوستان و رفقای دوران طلبگی اش بود به دیدنش آمد. بعد از سلام و احوالپرسی و روبوسی با یکدیگر این عالم مصری به شیخ بهایی گفت: چه عجب شما به اینجا آمدید؟ بنده مذهبتان را از یاد برده ام شما چه مذهبی دارید؟

شیخ بهایی گفت: چطور؟ گفت: می خواهم بدانم و ببینم شما این سه شخصیت ما را قبول دارید؟ شیخ بهایی گفت قبول دارم حال بگو منظورت چیست؟

شیخ بهایی این جمله را گفت که من قبول دارم این عالم مصری گفت: این آخوندهای رافضی چه می گویند؟ اول از شیخ بهایی رحمه الله مطمئن شد که شیعه نیست چون نمی خواست مستقیماً این لفظ را به او بگوید. گفت: این آخوندهای رافضی درباره خلفای ما چه می گویند؟ واقعاً چقدر خلفای ما مظلوم هستند. همیشه مورد لعن این آخوندهای رافضی هستند. من دلم به حال مظلومیت این ها می سوزد.

شیخ بهایی گفت: می دانی واقعیت چیست؟ عالم مصری گفت: خیر. شیخ بهایی گفت: این علمای رافضی دو تا روایت دارند که واقعاً من در جوابشان مانده ام و کجبورم که چیزی نگویم. آخر ممکن است یا خودم بروم و رافضی شوم و یا جواب ندهم. تو را به خدا اگر شما جوابش را می دانید به من بگوید که بدانم. عالم مصری گفت: روایت ها را بگو من ملای اهل سنت هستم، هر چه دلت می خواهد پیرس تا من جوابت را بدهم. شیخ بهایی گفت: این ها دو حدیث دارند که مرا عاجز کرده است. پرسید: این دو حدیث در کجا آمده است؟ گفت: در کتب معتبر اهل سنت به نام صحیح بخاری و صحیح مسلم، مگر این کتب، معتبر نیستند؟ عالم مصری گفت: بله بله جانم به قربانشان. این ها از بهترین کتاب های ما هستند و کنار قرآن جای دارند .

شیخ بهایی گفت: احسنت حالا من دو روایت را برایتان می خوانم که هر دو در صحیح مسلم و در فلان صفحه است. یکی این که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «هر کس فاطمه مرا اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و هر کس خدا را اذیت کند کافر است» آیا این حدیث درست است؟ گفت: بله. شیخ بهایی گفت: در همان صحیح مسلم پنج ورق از آن را ورق بزیند باز نگاه می کنی روایت است که حضرت زهرا علیها السلام هنگام رحلت، شهادت گرفت

که «خدایا، تو شاهد باش که این‌ها مرا اذیت کردند و من با اذیت آنها از دنیا می‌روم» آیا این روایت هم درست است؟ گفت: بله بعد شیخ بهایی گفت: ما با این دو روایت چه کار کنیم؟

عالم مصری گفت: راست می‌گویی اما غصه نخور من فردا با جواب می‌آیم. اول باید بینم این روایت‌ها واقعیت دارد یا اینکه ساختگی است. در هر حال، فردا برایت جواب می‌آورم. فردا که به نزد شیخ بهایی آمد، گفت: نگفتم این آخوندهای رافضی دروغگو هستند و تهمت می‌زنند. شیخ بهایی گفت: چطور؟ گفت: بنده رفتم و صفحه‌ها را شمردم دیدم روایت بعدی پنج ورق بعد نبود بلکه صفحات بیشتر از پنج ورق آن طرف تر بود.

از خواجه نصیر الدین پرسیدند: جناب آقای خواجه چطور شد امام فخر رازی با این همه سواد سنی شد؟ خواجه گفت: اشتباه کردید امام فخر رازی که سنی نشد. گفتند: پس چی؟ گفت یک سنی امام فخر رازی شد. یعنی چه؟ یعنی سنی بود و در همین سنی بودنش امام فخر رازی شد و تعصب پدر و مادر را رها نکرد. ببینید عزیزان خواجه چه جواب زیبایی داد. این جواب ملایی بود. خواجه گفت: مگر می‌شود انسان ملا باشد چندین سال درس خوانده باشد، باز اهل سنت باشد؟

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، تَحْتَمُّ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُقَرَّبِينَ. قَالَ: بِمِمْ أَتَخْتَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ جَبَلٍ أَقْرَبَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِيَّ بِالنُّبُوَّةِ وَلَكَ بِالْوَصِيَّةِ وَ لَوْلَدِكَ بِالْأَمَامَةِ وَ لِشِيعَتِكَ بِالْجَنَّةِ وَ لِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ» (1)

در ادامه حدیث گذشته حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، تَحْتَمُّ بِالْيَمِينِ فَإِنَّهَا فَضِيلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِلْمُقَرَّبِينَ» همیشه انگشتر را در دست راست قرار بده زیرا انگشتر به دست راست کردن فضیلتی از طرف خدا است برای مقربین آنهایی که نزدیک به قرب حضرت احدیت هستند. اگر انسان انگشتر به دست راست کند خدا او را جزو مقربین خودش قرار می دهد. در یک روایت دیگری از سلمان فارسی نقل شده است که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: انگشتر به دست راست کن تا جزو مقربین باشی. سؤال کردم: یا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) مقربین چه کسانی هستند؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل یعنی اگر شما انگشتر به دست راست کنید جزو سلسله مقدس مقربین هستید مثل جبرئیل امین میکائیل و اسرافیل.

ص: 343

محمد بن ابی عمیر روایت میکنند از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال کردم: چرا جدتان امیرالمؤمنین (علیه السلام) انگشتر به دست راست می کرد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «لِأَنَّهُ إِمَامُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ» (1) علتش این است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) امام اصحاب یمن بوده است «وَقَدْ مَدَحَ اللَّهُ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَ ذَمَّ أَصْحَابَ السَّمَالِ» حضرت (علیه السلام) می فرماید: خدا اصحاب یمن را مدح و ستایش و اصحاب شمال را مذمت کرده است و چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیشوای اصحاب یمن است فلذا انگشتر را به دست راست می کند.

بعد حضرت (علیه السلام) می فرماید: انگشتر را به دست راست کن، چرا؟ «وَهُوَ عَلَامَةٌ لِشِيعَتِنَا يُعْرَفُونَ بِهِ» شیعیان ما از این راه شناسایی می شوند که انگشترشان به دست راستشان است «وَبِالْمُحَافَظَةِ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ» و مراقب وقت های نماز هستند و «وَأَيْتَاءِ الزَّكَاةِ» زکات خودشان را می دهند و اگر حقوق واجبه ای به گردنشان باشد آن را ادا می کنند «وَمُؤَاَسَاةِ الْإِخْوَانِ» و شیعیان مراقب همدیگر هستند و با هم مواسات دارند که اگر موقعی کم و کسری برای کسی پیش آمد به او کمک کنند «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و امر معروف و نهی از منکر می کنند؛ اینها علامت شیعه است این روایت نشان می دهد که بدست راست کردن انگشتر یکی از علامت های شیعه است؛ پس ان شاء الله ما که بحمد الله پیرو این خاندان هستیم باید این کار را انجام داده و نشان دهیم که شیعه هستیم.

«قَالَ: بِمَ اتَّخَذْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» در ادامه روایت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال می کنند: چشم انگشتر را به دست راست می کنم ولی بفرماید انگشتر را از چه چیزی انتخاب کنم بهتر است؟

ص: 344

«قَالَ بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ» اگر میخواهید انگشتر بگیرید عقیق قرمز بگیرید. می دانید که عقیق در چند رنگ است و هر کدام هم خاصیت های مخصوص به خودش را دارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود عقیق قرمز بگیرید. چرا در بین این رنگ ها عقیق قرمز بگیریم؟

«فَإِنَّهُ أَوْلُ جَبَلٍ أَقْرَبَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالرَّبْوِيَّةِ» این سنگ مبارک که عقیق باشد اولین سنگی است که به ربوبیت خدا اقرار کرد.

«وَلِيَّ النَّبُوَّةِ وَ لَكَ بِالْوَصِيَّةِ وَ لَوْلِيكَ بِالْإِمَامَةِ» و به نبوت من و وصایت تو و امامت فرزندان تو اقرار کرد.

«وَ لِشِيْعَتِكَ بِالْجَنَّةِ وَ لِأَعْدَائِكَ بِالنَّارِ» این سنگ اقرار کرد که شیعیان اهل بهشت و دشمنان اهل جهنم هستند .

این شهادت به یک بسته کامل است. یکی از بیانات علما این است که می گویند این حدیث بیان ولایت تکوینی است و الا سنگ چه قراری دارد؟ نظر بنده این است که نه تنها برای ائمه ولایت تکوینی است بلکه پیغمبر و ائمه علیهما السلام که مظهر عنایت حضرت ربوبی هستند جزو اسماء الحسنی هستند. اینکه بعضی از کتب فقها آنچنان در دسترس قرار می گیرد که مرکز مراجعات حوزه می شود اثر

ولایت تکوینی است. خدا مرحوم آیت الله شیخ عباس قمی را رحمت کند. وقتی از نوه اش سؤال کردند که از جدت خاطره ای داری؟ گفت: بله. پدرم نقل کرد که یک شب ایشان را در خواب دیدم و پرسیدم آقا جان، حالتان چگونه است؟ در کجا هستید؟ ایشان گفت: من در بهشت هستم و روزی یک میلیون نفر به بهشت می آیند و از من سؤال می پرسند. راوی می گوید: از پدرم سؤال کردم که این خواب را چه موقع دیدند؟ گفت: سی سال قبل. اگر حساب کنیم روزی یک

میلیون نفر نزد ایشان می رفتند تا الان چند میلیون نفر نزد ایشان رفته اند؟ این به

برکت کتاب مفاتیح الجنان بود که الان کنار قرآن و در هر خانه ای است. این معنای ولایت تکوینی است و عنایت خدا را دارد.

شیعی عالمی مرحوم شیخ انصاری رحمه الله را در خواب دید شیخ انصاری از او پرسید: کتاب مکاسب ما در حوزه علمیه چگونه است؟ این عالم بزرگوار گفت: مکاسب مثل قرآن در حوزه های علمیه قرار گرفته است. تا این حرف را زد شیخ انصاری فرمود: درست است و دلیل آن این است که من یک بار نشد بدون وضو مشغول نوشتن آن شوم و یا رو به قبله ننشسته باشم؛ پس این ها اثر تکوینی دارد ولایت تکوینی یعنی آثاری که حتی روی تکوینات هم اثر بگذارد؛ چرا اثر می گذارد؟ چون ما معتقد به وجود باری تعالی هستیم وجود باری تعالی همان امداد غیبی است یعنی اگر بنا شد ما تمام این عالم را در ید قدرت خدا بدانیم دیگر غصه ای وجود ندارد خدا این محبت را به دلمان انداخته است.

وقتی از امام (علیه السلام) سؤال کردند که یابن رسول الله چگونه خدا محبت برخی را در دل بندگانش می گذارد؟ فرمود: خدا محبت را در آب قرار داده است و وقتی آب می خوریم می گوئیم نمی دانم چرا من فلانی را اینقدر دوست دارم. حضرت (علیه السلام) می فرماید: این قدرت الله است.

ولایت تکوینی یعنی فطرت این عالم نسبت به وحدانیت حضرت باری تعالی تسلیم است و البته بستگی دارد که من و شما چقدر قرب پیدا کنیم. اگر مقام خیلی بالا رفت مثل کنیز حضرت زهرا علیها السلام از آسمان نیز آب می آید. بستگی به خودمان دارد که چقدر توان داریم که به خدا نزدیک شویم و الا اگر مقامتان بالا برود و معرفت بیشتر به خدا پیدا کنید دیگر مشکلی نیست. هر موقع که بخواهید کاری انجام دهید خدا به شما کمک می کند؛ بنابراین انگشتر عقیق به دست راست کردن خوب است.

سلیمان بن مهران احمر می گوید: با حضرت صادق (علیه السلام) در خانه ابی جعفر ملعون بودیم که ناگهان مردی از دارالاماره بیرون آمد و دیدیم که تازیانه اش زدند. حضرت (علیه السلام) فرمود: سلیمان برو نگاه کن نگین انگشترش از چیست؟ سلیمان می گوید: رفتم و نگاه کردم آمدم به ایشان گفتم: انگشترش عقیق نبود. حضرت (علیه السلام) فرمود: اگر انگشتر عقیق به دستش بود تازیانه نمی خورد.

تا این را فرمود عرض کردم: آقا جان بیشتر بگوئید تا از وجودتان استفاده کنیم. فرمود: هر کس که به دستش انگشتر عقیق باشد اگر دستش لای در بماند قطع نمی شود، شمشیر بخورد قطع نمی شود تصادف کند قطع نمی شود. عرض کردم: آقا جان بیشتر بگوئید. فرمود: حتی زخمی هم نمی شود. عرض کردم: بیشتر از این بفرمائید. فرمود: خدا دستی را که عقیق دارد و به دعا بلند شود دوست دارد. باز عرض کردم: بیشتر بفرمائید. حضرت (علیه السلام) فرمود: من خیلی تعجب می کنم از کسی که عقیق به دستش باشد و پول در هم و دینار نداشته باشد. ببینید چقدر این عقیق خاصیت دارد بعد عرض کردم: آقا جان اگر می شود باز بفرمائید. فرمود: فقیری که عقیق به دست دارد در امان است.

ببینید این عقیق یک چنین خاصیتی دارد این ها می رساند که این خاصیت ها فقط در دنیا است و خاصیت های آخرت سر جای خودش است.

خداوند ان شاء الله ایمانمان را نسبت به این مسائل بیش از این بگرداند، ان شاء الله.

چهل حديث به خاطر خدا (1)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِيْ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللّٰهِ- عَزَّوَجَلَّ وَالْدَارَ الْآخِرَةَ، حَسَدَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ «النَّبِيِّنَ وَ الصِّدِّيقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِيْنَ وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا» (1). فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَخْبِرْنِي مَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ فَقَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللّٰهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَتَعْبُدَهُ وَلَا تَعْبُدَ غَيْرَهُ، وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ سَابِعٍ فِي مَوَاقِيْتِهَا، وَلَا تُؤَخِّرَهَا فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ لَكَ مَالٌ وَكُنْتَ مُسْتَطِيعًا، وَأَنْ لَا تَعُقَ وَالِدَيْكَ، وَلَا تَأْكُلَ مَالَ الْيَتِيْمِ ظُلْمًا، وَلَا تَأْكُلَ الرِّبَا، وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَلَا شَيْئًا مِنَ الْأَشْرَبِ الْمُسْكِرَةِ، وَلَا تَزْنِيْ وَلَا تَلُوطُ، وَلَا تَمْشِيْ بِالنَّمِيْمَةِ، وَلَا تَحْلِفَ بِاللّٰهِ كَاذِبًا، وَلَا تَسْرِقَ، وَلَا تَشْهَدَ شَهَادَةَ النُّورِ لِأَحَدٍ قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا» (2)

ص: 348

1- سورة مبارکه نساء آیه 69.

2- بحار الأنوار، ج 2، ص 154.

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سفارشی می فرماید در رابطه با اینکه هر کس چهل حدیث ما را حفظ کند خداوند تبارک و تعالی در دنیا و آخرت او را موفق می دارد و با نبین علیهما السلام و صدیقین محشور می کند :

«يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ، حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَحَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا».

«فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي مَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ. فَقَالَ» بعد امیر المؤمنین (علیه السلام) از ایشان سؤال فرمود: آن احادیث چه احادیثی هستند که اگر چهل عدد از آنها را انسان یاد بگیرد و به آنها عمل کند خدا چنین مقامی به او می دهد؟ پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شروع کرد به بیان این چهل حدیث :

«أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ تَعْبُدَهُ وَ لَا تَعْبُدَ غَيْرَهُ» ایمان به خدای واحد که شریک ندارد بیاوری و او را عبادت کرده و غیر از او را عبادت نکنی .

«وَ تَقِيمَ الصَّلَاةَ بِوُضُوءٍ سَابِعٍ فِي مَوَاقِيتِهَا» نماز را با وضویی بسیار شادابانه و مرتب بپا کنی . دست و پا شکسته وضو نگیری و نماز را در وقتش بجا بیاوری و از اول وقت عقب نیاندازی .

«وَ لَا تُؤَخِّرْهَا فَإِنَّ فِي تَأْخِيرِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» اگر کسی بدون علت و بدون عذر نماز را آخر وقت بخواند مورد غضب خدا است . معلوم می شود که خدا از این مسأله خیلی غضبناک می شود . کسی که نماز ظهر و عصرش را نزدیک غروب می خواند یک نوع استخفاف است . امام صادق (علیه السلام) فرمود: اگر شیعیان ما نماز را سبک بشمارند شفاعت ما نصیبشان نمی شود .

«وَ تُؤَدِّي الزَّكَاةَ» زکات مالت را بدهی شاید زکات به معنای اعم باشد؛ چون روایات زیادی داریم که مراد از زکات معنای ترکیه و پاک شدن مال است و کل مال هایی

که در اسلام تعیین شده است را شامل می شود لذا معنای عبارت این است که کل حقوق واجبه مثل، کفاره زکات، رسمی زکات فطره خمس و امثال این ها را ادا کند.

«وَتَصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ» ماه رمضان را روزه بگیری .

«وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِذَا كَانَ لَكَ مَالٌ وَكُنْتَ مُسْتَطِيعاً» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر مالی در دست داری و مستطیع هم هستی حج را بجا بیاوری ممکن است شخص، مال داشته باشد اما مستطیع نباشد مثلاً از لحاظ جسمی توان رفتن ندارد و یا راه باز نیست و باید حتماً نظام به او اجازه بدهد و بدون اجازه نمی تواند برود؛ پس حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که حج بجا بیاوری در صورتی که برای تو مالی باشد و استطاعت هم داشته باشی.

«وَأَنْ لَا تَعُقَّ وَالِدَيْكَ» مواظبت کنی که عاق والدین نشوی خدای ناخواسته کاری نکنیم که پدر و مادرانمان ما را عاق کنند. آیا باید حتماً زنده باشند؟ امام (علیه السلام) می فرماید پدر و مادر چه زنده باشند و چه نباشند می توانند فرزندانشان را عاق کنند. حضرت (علیه السلام) فرمود خیلی ها هستند که تا پدر و مادرشان زنده هستند خیلی دور و اطراف آن ها می گردند به آن ها خدمت و رسیدگی می کنند اما بعد از مرگشان دیگر خبری از آن ها نمی گیرند این ها مورد عاق قرار می گیرند؛ بنابراین عاق والدین چه در حال زنده بودن و چه در حال مردن شامل فرزند می شود.

از این روایات معلوم می شود که مُردن در کار نیست؛ چطور؟ چون ما همیشه می گوئیم شهیدان زنده هستند، ائمه علیهما السلام زنده هستند اما یک عده این حرف ها را اگر قبول ندارند مرده پرست هستند. با این اوصاف طبق بیان آن ها پدر و مادر هم مُرده باشند دیگر تمام شد. تا زنده بودند رسیدگی می کردیم حالا که مردند دیگر

چه طلبی از ما دارند؟ صاحب کتاب «لئالی الاخبار» روایتی را مفصل نقل کردند که حضرت (علیه السلام) می فرماید پدر و مادر حتی بعد از مرگ هم چه بسا فرزندانشان را مورد عاق قرار می دهند.

شخصی معصیتی کرده بود و خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد. عرض کرد: یا رسول الله فلان معصیت را انجام داده ام. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: پدر و مادر داری؟ گفت: آقا جان پدر و مادرم فوت کرده اند. حضرت فرمود: حالا که هیچ کدام را نداری برو پایین پای قبر مادرت را ببوس و بگو ای مادر واسطه شو که خدا مرا ببخشد؛ بنابراین نه تنها شهداء زنده هستند حتی پدر و مادرهای ما هم زنده هستند و ما خیال می کنیم مرده اند.

چقدر روایت داریم که آنها می گویند ای بچه ها، به ما رحم کنید ما را جلوی هم نوع هایمان خجالت زده نکنید یادی از ما کنید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان من و تو پدران این امت هستیم خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش او را عاق کنند .

«وَلَا تَأْكُلْ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا» علی جان، مبادا مال یتیم را به ظلم بخوری. نزدیک مال یتیم نشو مگر راه احسن را برای او در نظر داشته باشی. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: خدا لعنت کند آن کسی که وجوهات ما را می خورد؛ پس معلوم می شود در اینجا مال یتیم فقط یتیم بی پدر نیست بلکه آن کسانی که سهم امام (علیه السلام) را نمی دهند بررسی مالشان را ندارند سال برای خودشان ندارند هم شامل بیان ایشان هستند. متأسفانه برخی برای دیگران می گویند به مردم می گویند: ایها الناس، خمس بدهید، سال داشته باشید اما به خودش که می رسد می گوید من چیزی ندارم این حرف را نزنید. ما چه بسا از خودمان غافل می مانیم. فکر نمی کنیم که این احکام برای ما هم هست و ما هم باید سال داشته باشیم.

«وَلَا تَأْكُلْ الرِّبَا» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان ربا نخور. چه پول هایی از پول ها گرفته می شود، آیا برکت می آورد؟ چرا وضع اقتصاد مملکت اینطور شده است؟ هر چه هم این وضع گسترش پیدا کند اقتصاد پایین تر می آید گاهی به بنده می گویند: من کارخانه ام را فروختم و پولم را در بانک گذاشتم. به او می گویم: چرا این کار را کردی؟ می گوید: صبح تا شب جان بکنم کار کنم آخرش هم هیچ؟ این طوری به راحتی در بانک می گذارم و سود پولم را می گیرم؛ پس معلوم می شود که راه این نیست که پیش می رویم راه آن است که اسلام بیان کرده است.

«وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَلَا شَيْئاً مِّنَ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ» علی جان، نه تنها شراب نخور بلکه نوشابه هایی که موجب می شود به انسان حال آن چنانی دهد آن است و آنها را نخور. رعایت این موارد جزو برنامه های مسلمان است.

«وَلَا تَزْنِي وَلَا تَلُوطُ» زنا نکن و لواط انجام نده.

«وَلَا تَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ» هیچ وقت تمامی نکن که بخواهی حرف این آقا را به آن آقا بگویی و بین دو بزرگوار را به هم بزنی. این کارها را نکن.

«وَلَا تَحْلِفَ بِاللَّهِ كَذِباً» هیچ وقت قسم دروغ نخور یکی از چیزهایی که طناب عمر را باریک می کند قسم دروغ است

«وَلَا تَسْرِقْ» هیچ وقت دزدی نکن. مواظب باش که هیچ وقت دستت به دزدی و خیانت بلند نشود.

«وَلَا تَشْهَدْ شَهَادَةَ الزُّورِ لِأَحَدٍ» جایی شاهد نشوی که شهادت دادن بی خود باشد مثلاً گاهی در کتاب ها چیزهایی در مورد شخصی نوشته شده است که هر چه نگاه می کنی اصلاً به او نمی خورد و همه دروغ است یا مثلاً کسی شهادت بدهد که فلانی حضرت آیت الله است یا مجتهد است؛ این شهادت ها اگر واقعاً درست نباشد آیا بعداً جواب ندارد؟

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: می دانی چرا می گویم این کار را نکنید چون فامیل های نزدیک باعث این کار می شوند. بعضی از دوستانی که خیلی کنار ما هستند باعث می شوند که این کار را بکنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید علی، جان شهادت نده حالا هر که می خواهد باشد؛ چه نزدیک باشد و چه دور حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«قَرِيباً كَانَ أَوْ بَعِيداً» می خواهد نزدیک تو باشد مثلاً پسرت است فرزندان است داماد است خب باشد فرقی نمی کند. شهادت باطل ندهید. کار خلاف نکنید.

چهل حدیث به خاطر خدا (2)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، وَأَنْ لَا تَرْكَنَ إِلَى ظَالِمٍ وَإِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا، وَأَنْ لَا تَعْمَلَ بِالْهَوَى، وَلَا تَقْذِفَ الْمُحْصَةَ، وَلَا تُرَائِي فَإِنَّ أَيْسَرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (1)

در ادامه بیانات مربوط به چهل حدیث که مقداری از آن در جلسه قبل بیان شد وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«وَأَنْ تَقْبَلَ الْحَقَّ مِمَّنْ جَاءَ بِهِ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا» هر کس حق را برایت می آورد قبول کنی و نگاه نکنی که طرف کیست؟ بزرگ است یا کوچک؟ عوام است یا عالم؟ فرق نمیکند هر کس حامل حق است و برایت حق را بیان می کند باید بپذیری شخص مؤمن چنین انسانی است به قول ما، حق گمشده مؤمن است و او دنبال حق می گردد. این مطلب خیلی مطلب پر معنایی است مخصوصاً برای ما روحانیون خیلی اهمیت دارد.

بعضی از ما روحانیون متأسفانه زود دچار غرور می شویم چون خدا مقام ارشادی به ما داده است که باید مردم را راهنمایی کنیم ولی تا چند نفر به ما «آقا»

ص: 353

می گویند چه بسا این حرف آنها ما را به غرور می کشاند. بشر یک حالت طغیان دارد و تا خودش را بی نیاز دید مغرور می شود و از مسیرش بیرون می رود؛ آن وقت این مسأله درباره ما بیشتر موضوعیت دارد که بابا جان، هر چه هم که آقا هستی هر چه هم که آیت اله هستی حتی اگر مرجع هستی باز حق را بپذیر. اگر یک بچه کوچکی هم حق را آورد قبول کن. فرق نمی کند، انسان باید دنبال واقعیت باشد. مؤمن به این کارها کاری ندارد.

«وَ أَنْ لَا تَرْكَنَ إِلَى ظَالِمٍ» هیچ وقت به ظالم اعتماد نکن. امیدت این نباشد که فلانی چنین و چنان است قدرتش پشتوانه من است این حرف ها را نزن. گاهی افراد خودشان را وابسته به دیگران می دانند و یا خودشان را برده رئیس و فرماندار و استاندار می دانند اگر خدای ناخواسته آن هایی که دارای مقام هستند واقعاً ظالم باشند و ظلم در حق مردم دارند و لو در نظام مقدس و عزیز جمهوری ما باشد نباید ما کمک کار آن ها باشیم .

آیا نباید ببینیم سر سفره چه کسی هستیم؟ هستند کسانی که در گوشه و کنار سفره این نظام مقدس نشسته اند اما قدر این سفره را نمی دانند، قدر نعمت را نمی دانند به مردم زور می گویند. شما به این گونه افراد تکیه نکنید، اعتماد نکنید چرا؟ چه بسا آتش آنها شما را هم بگیرد اگر اورسوا شد من و شما هم با اورسوا می شویم. همین فرمایش پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که نباید اعتماد ما به این ها باشد. مؤمن باید روی پای خودش بایستد و توکل به خدا داشته باشد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ وقت به ظالم اعتماد نکن.

«وَ إِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا» کسی که ستمگر و ظالم است هر که می خواهد باشد. فرزندت یا پدرت یا هر کس دیگری، اگر خدای ناخواسته ستمگر بود او را رها کن به دنبال او نباش تکیه به او نزن. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چقدر مسأله را بالا برده اند.

ایشان دستور داده اند که رکون به ظالم نداشته باش و لو اینکه فامیلت باشد و تا این اندازه باید مواظبت کنید.

«وَأَنْ لَا تَعْمَلَ بِالْهَوَى» علی جان، با هوای نفس عمل نکن. هر کاری را می کنی برای خدا انجام بده نه برای هوای نفس بگو چون خدا می خواهد من هم می خواهم کسی که به دنبال دل خود برود عاقبت نابود و بیچاره می شود. آن هایی که به دنبال خدا می روند و با خواست خدا جلو می روند عاقبت به خیر می شوند آنجا است که خدا مقامشان را بالا می برد. ببینید خدا چه می خواهد آن را انجام بدهید و هر چه که خدا نمی خواهد انجام ندهید.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رحمه الله نقل می کند: در زمان طلبگی، در شهر مقدس قم آقایی بود که خیلی تارک دنیا بود و خانه هم نداشت. وضع مادیش خیلی سخت بود. شبش می آمد اما شامش نمی آمد. در بین طلبه ها معروف بود به نام شیخ اردشیر سؤال کردند: این شیخ چطور معروف به شیخ اردشیر شد؟ گفتند: این بنده خدا چون خیلی وضعش خراب بود و خانه ای نداشت شب ها برای خواب به قبرستان شیخان میرفت حتی نان و غذا هم نداشت.

شی در همین قبرستان در مقبره مرحوم میرزا قمی رحمه الله خوابید. صبح که بلند شد برای نماز وضو بگیرد در باز نشد هر چه تلاش کرد فائده ای نداشت. نگاه کرد دید به قدری برف آمده که کل در را برف گرفته است هر کاری کرد بیرون برود نتوانست. مقبره ای هم که در آنجا خوابیده بود از سیمان و گچ تشکیل شده بود و امکان این را هم نداشت که لا اقل تیمم کند. عاقبت مجبور شد نمازش را بدون وضو و تیمم بخواند.

وقتی نمازش را تمام کرد با حالت شوخی و خنده به خدا گفت: خدایا من را در وضع سخت گذاشتی گفتم باشد. گاهی به من نان و پنیر می دادی گفتم باشد.

گاهی به من نان و اردشیر رساندی گفتم باشد شکرت را کردم. گاهی هم نان خالی به من می دادی و هیچ چیزی در کنارش به من نمی دادی باز هم می گفتم خدایا تو را شکر؛ حالا که اینطور شد من هم امروز بدون وضو و تیمم نمازم را خواندم. وقتی اینطور روزی ما را می رسانی من هم گاهی نماز می خوانم با وضو، گاهی نماز را می خوانم با تیمم حالا هم نمازی خواندم که نه وضویی دارد و نه تیممی این را هم توقبول کن.

خلاصه با خدا شوخی کرد. بعداً این موضوع را برای یکی از دوستان نقل کرده بود که یک چنین جریانی پیش آمد و من هم چنین گفتم. مرحوم آیت الله نجفی می گفت: این بنده خدا وقتی که از دنیا رفت رفیقی که جریان را برای او نقل کرده بود خواب او را می بیند و در عالم خواب از او می پرسد: حاج شیخ اردشیر بعد از مردن خدا با تو چه کرد؟ او گفته بود: من وقتی از دنیا رفتم به من گفت: بنده من، من همان نماز بی وضو و بی تیمم تو و نان بدون خورشتت تو را قبول

کردم و می بخشم.

بدانید خدا از بنده خویش که راضی باشد اینطور میشود و همان شوخی آن شیخ باعث مغفرتش شد. خدا می فرماید اگر آن ها در دلشان با من خوب برخورد کنند من هم به آن ها خیر می رسانم. اینجا هم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان مطابق با هوای نفست عمل نکن به دنبال حق برو.

«وَلَا تَقْدِفَ الْمُحْصَنَةَ» هیچ وقت به زن پاکدامن نسبت ناروا نده. گاهی ما خدای ناخواسته عصبانی که می شویم حرفی از دهانمان در می آید که نباید در بیاید. هر نسبتی را می دهیم. گاهی به خانم محترمه و پاک حرف های تند می زنیم و جسارت های بی ادبانه ای می کنیم که خیلی زشت است. به نظرتان این ها مشکل نیست؟ در موقع عصبانیت حرف هایی را می زند که بعد پشیمان می شود.

ص: 356

فردی به یک یهودی گفت: «یا بن الفاعله» تا این را گفت یک مرتبه آقا امام صادق (علیه السلام) فرمود: چه گفتی؟ می دانی چه حرفی زدی؟ گفت: یا بن رسول الله ناراحت نباشید این فرد یهودی است حضرت (علیه السلام) فرمود: یهودی باشد؛ مگر یهودی در دین خودش نکاح ندارد؟ تو چه حقی داشتی که به او چنین نسبتی دادی؟ به او فرمود: من دیگر با تو سخن نمی گویم همینطور هم شد، مثل اینکه حضرت (علیه السلام) از آن فرد توقع چنین حرفی را نداشته اند.

گاهی از افراد چیزهایی می شنویم که توقع نداریم آقایی که مدت ها درس خوانده و ملا شده است و خودش مردم را ارشاد می کند حرکت هایی می کند که لا اله الا الله اگر عوام باشد یک حرفی اما شمایی که این همه منبر رفته اید و درس خوانده اید شما چرا؟ نباید این حرف ها را بزنی .

«وَلَا تُرَائِي فَإِنَّهُ الرِّيَاءُ شِرْكٌ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» هیچ وقت ریا نکنید. عملتان را با ریا انجام ندهید که بخواهید خود را به مردم نشان دهید. ریا راحت ترین شرک به خدا است یعنی عمل را برای دیگران انجام می دهد. گاهی ما این طوری هستیم. هر وقت در بین مردم هستیم نمازهایمان را خیلی مرتب و عالی می خوانیم با قرائت و لحن و حالت قشنگی می خوانیم اما وقتی که در خلوت و به دور از مردم هستیم خیلی با حالت کسالت نماز می خوانیم.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: این ها برای مردم نماز می خوانند نه برای من. (1) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: مواظب باش راحت ترین مسائلی که برای خدا شرک

ص: 357

1- سوره مبارکه نساء، آیه 142 «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَأُونُ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» «منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن ها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند».

می آورد ریا است. علمای اخلاق می گویند: شرک خفی همان ریا است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در اینجا فرموده اند شرک به خدا کمترین چیزی است که ریا برای انسان بوجود می آورد لا اله الا الله یعنی دیگری را شریک خدا کرده است.

خدا مرحوم شیخ جعفر را رحمت . کند برای منبر دهه آخر ماه مبارک رمضان به عضو کاظمین آمده بود و جمعیت عجیب و انبوهی می آمدند از بیستم ماه رمضان هر روز منبر رفته بود و می گفت آقایان من می خواهم ان شاء الله برای شما حرفی بزنم که نه خدا گفته و نه پیغمبری و نه امامی ولی می خواهم که جعفر به شما گفته باشد مردم پیش خودشان گفتند: این عالم چه می خواهد بگوید؟

روز آخر ماه بالای منبر رفت و فرمود: می خواهم امروز این حرف را بزنم خدا و پیغمبر و امام همه گفتند که برای خدا شریک قائل نشوید اما من جعفر، می خواهم امروز بگویم تو را به خدا بیایید برای خدا شریک قائل شوید. مردم همه گفتند: این چه می گوید؟ فرمود: می دانید چرا؟ بیایید تو را به خدا هر کاری که می کنید یک بار هم خدا را شریک کنید. آیا هیچ وقت خدا را در نظر می گیرید؟ ببینید، مرد عالم آن وقت سراغ اصل مسأله رفت. از منبری گرفته تا امام جماعت و بازاری و دکاندار و همه مردم و بنا کرد به نمونه آوردن که خدا در کجای زندگی ما است؟ خدا را پیدا کنید.

می خواست این مطلب را به مردم برساند که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است که بابا ریا راحت ترین چیزی است که انسان را به شرک به خدا می رساند. بیایید عملتان را برای خدا قرار دهید و برای خدا شریکی قائل نشوید.

خداوند ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام هم به شما نور چشمان و هم به من روسیاه، توفیق عمل به این حدیث را مرحمت بفرماید. عاقبت امر همه ما را ختم به خیر بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ لَا تَقُولَ تَقْصِيرَ يَاقَصِيرٍ وَلَا لِطَوِيلٍ يَاطَوِيلُ تُرِيدُ بِذَلِكَ عَيْبَهُ أَنْ لَا تَسْخَرَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ، وَأَنْ تَصْبِرَ عَلٰی الْبَلَاءِ وَالْمُصِيبَةِ، وَأَنْ تَشْكُرَ نِعَمَ اللّٰهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ، وَأَنْ لَا تَأْمَنَ عِقَابَ اللّٰهِ عَلٰی ذَنْبٍ تُصِيبُهُ، وَأَنْ لَا تَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ، وَأَنْ تَتُوبَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذُنُوبِكَ فَإِنَّ الثَّانِي مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَأَنْ لَا تَصْرَعَ عَلَى الذُّنُوبِ مَعَ الاسْتِغْفَارِ فَتَكُونَ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ، وَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ، وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرِضَى الْمَخْلُوقِ» (1)

در ادامه چهل حدیث پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«وَأَنْ لَا تَقُولَ لِقَصِيرٍ يَاقَصِيرٍ وَلَا لِطَوِيلٍ يَاطَوِيلُ تُرِيدُ بِذَلِكَ عَيْبَهُ» یکی از صفاتی که مؤمن باید دارا باشد تا ایمان به خدا داشته باشد و خدا او را با انبیاء علیهما السلام محشور

ص: 359

کند این است که وقتی فرد قد کوتاهی را میبیند یا فرد قد بلندی را می بیند آن ها را با این صفات صدا نکند به او نگوید آی مرد قد کوتاه آی مرد قد بلند مؤمن نباید به کسی که دارای یک صفتی است که به چشمش آن صفت عیب می آید به قصد سرزنش و عیب او را صدا بزند چون اگر ما این کار را انجام دهیم و این تعبیرات در مقام سرزنش و عیب گفتن باشد شأن مؤمن را پایین می آورد .

«وَأَنْ لَا تَسْخَرَ مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ» مبادا بخواهی احدی از خلق خدا را مسخره کنی و در مقام مسخره کردن باشی . شاید همین آقایی که تو او را مسخره می کنی از تو بهتر باشد شاید او محبوب خدا باشد و من و شما نباشیم. از باطن افراد که خبر نداریم. خدا که به لباس و چهره نگاه نمی کند.

«وَأَنْ تَصْبِرَ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمُصِيبَةِ» خودت را آماده کن و صبر و شکیبایی در مقابل بلاها و مصیبت ها داشته باش. اگر خدای ناخواسته مصیبتی نصیب انسان شد انسان خودش را نبازد. مواظبت کند که اگر مصیبتی متوجه او شد در مقابل صبر را وسیله قرار بدهد. با صبر و حوصله پیش برود که خداوند تبارک و تعالی با موفقیت به او نتیجه بدهد.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید مؤمن باید در مقابل بلاها و مصیبت ها صبر باشد چه برای خودش و چه برای دیگرانی که وابسته به او هستند.

«وَأَنْ تَشْكُرَ نِعْمَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيْكَ» شکر نعمت خدا را به جا بیاور مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالنبی اراکی رحمه الله مرد دانشمند و جامع العلومی بود. کتاب های ایشان هم این را می رساند که بسیار ملا بود ولی در حوزه خیلی قدرشان دانسته نشد ایشان گاهی رو به قبله می نشست و در نفس خود محاسباتی می کرد.

بعد از او می پرسیدند می خواهید چه کار کنید؟ می فرمود: می خواهم به حساب نفسم برسم بعد یک به یک مرحله به مرحله خدا را شکر می کرد می گفت :

خدایا، من تو را شاکرم که مرا از آن عالم مجرد به عالم جسمیات آوردی. تو را شکر می‌کنم از عالم تجسمات و جسم مرا به جمادات و از آنجا به عالم نباتات آوردی؛ سپس از نباتات به حیوانات و از حیوانات به طبقه انسان رساندی.

خدایا، تو را شاکرم که انسان شدم. خدایا تو را شکر می‌کنم در انسانیتم دنبال تحصیل علم رفتم. خدایا تو را شکر می‌کنم که در این تحصیل علم جزو محبین اهل بیت علیهما السلام شدم که نعمت بزرگی است خدایا تو را شکر می‌کنم در عین اینکه جزو محبین هستم شیعه شدم نه اینکه محب غیر شیعه باشم. خدایا تو را شکر می‌کنم که شیعه روحانی هستم. خدایا تو را شکر می‌کنم که در این روحانیت به من علم رساندی.

همینطور مرحله به مرحله شکر می‌کرد که الان به اینجا رسیده‌ام. بعد می‌گفت: خدایا تا به این ساعت این نعمت‌هایی که به من داده‌ای شکرش را به جا می‌آورم از این به بعد این بنده روسیاهت هم نمی‌داند که چه خواهد شد. دست مرا بگیر تا به حال دست مرا گرفته‌ای و تا به اینجا آورده‌ای خدایا شکرت، از این به بعد هم تا آخر عمر دست مرا بگیر هر چه می‌بینی بهتر و خیر است برای من پیش بیاور. ایشان یک چنین شخصیتی بودند. در تعبیر خواب در حوزه نمونه بود.

هم‌گانه‌ای با خدای خودتان محاسبه کنید ببینید خدا چقدر نعمت به شما داده است در مقابل این نعمت‌ها شکرش را به جا بیاورید این شکر نعمت خیلی ارزش دارد. انسان را موفق می‌کند و خدا هم نعمت بیشتری به او می‌دهد.

«وَ أَنْ لَا تَأْمَنَ عِقَابَ اللَّهِ عَلَى ذَنْبٍ تُصِيبُهُ» علی جان ایمن نباش از عقاب خدا. مبادا خاطر جمع باشی که دیگر خدا مرا عذاب نمی‌دهد. چه بسا گناہانی که از ما سر زده باشد و خدا بخواهد مته روی خشخاش بگذارد وای به حال ما. یکی از ادعیه همین است که خدایا با فضلت به ما مرحمت کن اما خدایا مبادا بخواهی با

عدلت با ما برخورد کنی. واقعاً این طوری است اگر فضل و رحمت خدا نباشد ما دیگر هیچ چیزی نداریم.

«وَأَنْ لَا تَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» از رحمت خدا هم ناامید نباشید. مؤمن باید بگوید: خدایا هم مضطرب هستم و هم امیدوار این ها از صفاتی است که مؤمن باید دارا باشد و ان شاء الله ما دارا هستیم.

«وَأَنْ تَتُوبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ذُنُوبِكُمْ فَإِنَّ التَّائِبَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» کسی که توبه کند و از گناه برگردد مثل کسی است که اصلاً گناه نکرده باشد. این نشان دهنده مقام لطف و عظمت الهی است. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بفرماید که کرم و آقایی خدا آنقدر زیاد است که انسان با توبه کردن مثل کسی است که اصلاً گناه نکرده است. این خیلی حرف است چون به قول ما حساب کسی که گناهکار است مثل این است که صفحه ای را سیاه کرده باشد حال اگر بخواهد این صفحه سیاه را سفید کنید خیلی مشکل است؛ کانه خدا می خواهد بگوید که نسبت به بندگانش لطف دارد که اگر صفحه دیوان عمل را نگاه کنیم و واقعاً بخواهیم آن را با توبه پاک کنیم مثل کسی هستیم که گناه نکرده است.

. انسان با دیدن این روایات و بیانات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واقعاً به گریه می افتد. وقتی بفهمد که خدا اینقدر مهربان است خیلی منقلب می شود که ما چقدر بنده بدی هستیم و در مقابل چنین خدایی با این کرم و با این آقایی و بزرگواری، بی ادبی می کنیم. خواهش می کنم که به این کلمات و روایات دقت کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آدمی که از گناهش توبه می کند مثل این است که گناه نکرده باشد پرونده اش

سفید سفید است. این تعارف نیست کلام پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

«وَأَنْ لَا تُصَيِّرَ عَلَى الذُّنُوبِ مَعَ الْإِسَاءَةِ تَغْفَارًا» از آن طرف خدا برای هیچ کدام از ما پیش نیاورد؛ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان اصرار بر گناه نکن. وقتی استغفار می کنی و به طرف خدا بر می گردی دیگر گناه نکن؛ اگر اصرار باشد چه می شود؟

«فَتَكُونُ كَالْمُسِّ تَهْزِي بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرُسُلِهِ» کسی که اصرار بر گناه دارد و دوباره به دنبال گناه می رود خدا و آیات خدا و پیغمبران را مسخره کرده است. الان ما به همین مصیبت گرفتار هستیم. گناهایی از ما سر می زند مثل غیبت و تهمت و امثال آن ها و استغفار می کنیم و به در خانه خدا می رویم مثلاً در شب های احیا توبه می کنیم گریه و زاری می کنیم اما دوباره بر می گردیم. آقا جان آیا این عبارت ها حصو ما را شامل نمی شود؟ ان شاء الله که نمی شود.

«وَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ» علی جان این را بدان که هر چه بنا است به شما اصابت کند و یا هر بلایی که قرار است بر سرت بیاید، خطا نرفته است. اشتباه نکنی و خیال کنی که خطا نرفته، نه هر چه به تو اصابت کرد بدان خطا نرفته است. از هر جنبه هم که می خواهد باشد چه آن چیزهایی که بنا است به عنوان نعمت الهی به ما برسد و یا خدای ناخواسته بلا بیاید فرق نمی کند این را بدان که حسابی در کار بوده که به ما اصابت کرده است حالا یا نتیجه و انتقام عملمان است یا نعمتی است که خدا می خواهد جزای عملمان را بدهد و عملی انجام داده ایم که خدا می خواهد پاداش بدهد و یا حرکتی کرده ایم که خدا می خواهد کیفر بدهد؛ همه این ها از طرف خدا است منتهی ممکن است عمل ما موجب آن کیفر شود که منافاتی هم ندارد ولی فعل بدون اراده و مشیت الله تعلق نمی گیرد ولو ما کاری کنیم که اراده الهی موجب آن شود و ما را به این مطلب برساند.

«وَأَنْ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ» در ادامه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آنچه از تو خطا نرفته و به تو اصابت نکرده مطمئن باش به تو اصابت نخواهد کرد. «لم یکن» یعنی هرگز به تو اصابت نخواهد کرد.

«وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرِضَى الْمَخْلُوقِ» این جمله خیلی مهم است. همان جمله ای است که امام سجاد (علیه السلام) - قربانش شوم در مجلس یزید به کار برد. وقتی آن بدبخت بی شرف در بالای منبر آن خطبه آنچنانی را خواند و تشییع بر

خاندان امام حسین (علیه السلام) کرد و از آن طرف مدح و ستایش بنی امیه را کرد، یک مرتبه حضرت سجاد (علیه السلام) از پای منبر فرمود: ای خطیب تو حاضر شدی که رضای مخلوق را به سخط خالق بخری؟ لا-اله الا-الله، این هم مصیبتی است که ما گرفتار آن هستیم. ان شاء الله مواظب باشیم اینطور عمل نکنیم.

عقیل خیلی عیال وار بود و در ماه به قول ما کسری می آورد. گاهی دستش به دهانش نمی رسید. روزی از برادرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) تقاضا کرد که آقا جان اگر می شود مقداری سهمیه مرا بیشتر کنید من بچه دارم. آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) سیخ داغی روی آتش گذاشت و وقتی که خیلی داغ و سرخ شد آن را به طرف دست حضرت عقیل برد همین که آتش را نزدیک برد عقیل فرمود: برادرم جواب من این است؟ من از تو تقاضای کمک کردم در مقابل تقاضایم آتش جلوی من می گیری؟ حق برادری را اینگونه عمل می کنی؟ برادری این شد؟ البته من به زبان حال بیان می کنم.

حضرت (علیه السلام) فرمود: برادر از تو بدتر وجود دارد که از من انتظار برادری بهتری داری؟ گفت: چرا؟ فرمود: تو من را دعوت به آتش جهنم می کنی اما من آتش دنیا را تا جلوی دستت آتش دنیا را تا جلوی دستت آوردم فریادت بالا رفت. من چگونه جواب خدا را بدهم؟ آیا من مجاز هستم که در این اموال تصرف کنم؟ ببینید، معنای واقعی این عبارت همین است: «وَأَنْ لَا تَطْلُبَ سَخَطَ الْخَالِقِ بِرَضَى الْمَخْلُوقِ» ما گاهی به خاطر افراد کارهایی می کنیم که شرعاً نمی توانیم انجام دهیم. غریبه از ما درخواست می کند به او می گوئیم، نه نه؛ اما وقتی یک نزدیک و فامیل می آید می گوئیم بفرماید؛ آیا در اینجا واقعاً خدا راضی است؟

گاهی کارهایی می کنیم که می دانیم خدا از آن راضی نیست مثل برخی از خواسته های اولاد، همسر، فامیل همکار افرادی که بالاتر از ما هستند، بعد

می‌گوییم من چه کار کنم؟ نمی‌توانم انجام ندهم. واقعیت حرف خدا را بگو اشکال دارد بگو من دلم می‌خواهد اما چه کنم که دستم بسته است. چرا به خاطر دیگران آتش جهنم را برای خودت می‌خری؟ اما اگر مجاز هستی و موضوع بین خود و خدایت درست است و تشخیص می‌دهی که اینجا جای این است که انجام بدهی و خدا راضی است انجام بده ایرادی ندارد رضای خدا را مقدم بدارید عمده این است که انسان بفهمد که خدا از این عمل و کار راضی است.

آیا این درست است که کسی برای اینکه به آب و نانی برسد کار و عملی انجام دهد که خدا را به غضب بیاورد؟ آیا درست است که انسان کاری کند که یک کسی را از هستی بیاندازد برای اینکه مثلاً با فلانی تعارف دارد؟ رضایت خدا را بر رضای نفس مقدم بدارید. رضای خدا را بر رضای همکار و دوست مقدم بدارید. کاری نکنید که موجب غضب خداوند متعال شود.

گاهی بنده حرکتی انجام می‌دهم که استحقاق عقوبت دارم مستحق چوب خوردن هستم ولی خدا به طرف مقابل مقام می‌دهد عمل را من انجام داده‌ام اما عذاب به معنای عامیانه نمی‌شوم بلکه عملم باعث می‌شود مقام آن آقا بالا می‌رود؛ خدا می‌گوید حالا که آقای علوی این کار را کرد من مقام تو را بالا می‌برم. خدا او را به جایی می‌رساند که دنیا در مقابلش انگشت حیرت به دندان می‌گیرد.

گاهی حرکت‌های ما این طوری است کارهایی در روستاها و شهرها نسبت به آقایان دیگر می‌کنیم که خدا مقام آن آقا را بالا می‌برد؛ همان که در زیارت امین‌الله می‌خوانیم که راجع به شهدای عزیز و ائمه علیهما السلام ما است: «وَقَبَضَكَ إِلَيْهِ بِاخْتِيَارِهِ وَالزَّمَّ أَعْدَاءَكَ الْحُبَّةَ» خدایا، تو امام را قبض روح می‌کنی اما حرکت دشمنان باعث می‌شود که خودشان عذاب شوند. امامان علیهما السلام را می‌کشند و از آن طرف خداوند تبارک و تعالی مقامشان را بالا می‌برد.

مرحوم میرزا ابوالقاسم فرزند ملا حسن میرزای قمی رحمه الله از نجف به ایران برگشت. ایشان تصمیم گرفت که ماه رمضان به روستایی به نام قلعه بابو برای تبلیغ برود. آنجا آرام آرام منبر ایشان می گیرد. در آن روستا دو آخوند مکتبی دیگر یکی به نام ملا سبز علی و یکی هم به نام ملا شاه مراد بودند. آن ها وقتی دیدند که میرزا با آمدنش به این روستا خیلی بازارش گرم شده است حسادت کردند و در جلسه ای آبروی آقا را بردند و میرزا دیگر نتوانست آنجا بماند.

مردم قدیم بی سواد بودند. روزی در مجلسی که میرزا سخنرانی داشتند یک مرتبه ملا سبز علی در میان آن مردم بی سواد و عوام به میرزای قمی گفت: میرزا ابو القاسم می خواهم امروز بینم سواد شما که در نجف درس خوانده ای و باسواد شده ای چه اندازه است. میرزا گفت: بفرما. گفت: می توانی محبت کنی و در یک صفحه کاغذ کلمه مار را بنویسی. گفت: بله. میرزای قمی هم در کاغذ کلمه مار را نوشت ملا سبز علی گفت: این مار؟ میرزا گفت: بله بعد ملا سبز علی شکل مار را روی کاغذ کشید و هر دو را به این مردم بی سواد نشان داد و گفت: ای مردم راستش را بگویید این مار است یا این؟ همه اشاره به کاغذی که شکل مار در آن کشیده شده بود کردند؛ بعد با صدای بلند گفت: این آقا می گوید من ملا هستم من با سوادم آیا راست می گوید؟ اینطور شد که میرزا دیگر نتوانست در آنجا بماند.

خدا مرحوم آقای فلسفی را رحمت کند. ایشان نقل می کرد من برای منبر به شیراز رفتم جمعیت زیادی هم آمده بود منبرم که تمام شد یک مرتبه قاضی دادگستری آنجا نزد من آمد و گفت: جناب آقای فلسفی، خاطره عجیبی از بی سوادی مردم می خواهم برایت بگویم گفتم: بفرمایید. ایشان گفت: روستایی اطراف شیراز بود که سیدی از قم برای منبر محرم به آنجا آمده بود. خیلی منبرش عالی بود. منبرش به قدری زیبا بود که وقتی مردم آن منطقه دیدند خیلی منبر

زیبایی دارد جمع شدند و به این سید گفتند: آقا جان ما دیگر نمی گذاریم که تواز اینجا بروی، شما باید اینجا بمانید. هر چه این سید گفت من خانواده دارم نمی توانم در طول سال اینجا باشم گفتند: نه ما خرجی شما را تأمین می کنیم. به زحمت و اصرار او را برای ماه رمضان نگه داشتند. زن و بچه اش را هم آوردند و از آن ها پذیرایی مفصلی کردند.

تا اینکه محرم سال بعد شد و این سید روضه خوانی های عالی با دهان گرم و جمال نورانی انجام داد. روز عاشورا که شد همه مردم روستا به همراه این سید جمع شدند و به قبرستان رفتند. در پایین این روستا روستای دیگری بود که یک امامزاده داشت و قبرستان برای این روستا بود. این مردم در قبرستان به این سید گفتند: حضرت آقا در روستای پایین ما امامزاده زیبایی هست و این ایام که می شود مردم برای زیارت به این امامزاده می روند اما ما اینجا امامزاده نداریم اجازه بدهید ما شما را در اینجا بکشیم تا امامزاده ای درست کنیم. خدا رحمت کند آقای فلسفی را می گفت: این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را همان جا خواباندند و سرش را بردند. این است نتیجه عمل عوام بی سواد. بیایید تو را به خدا تصمیم بگیریم عوض شویم و رضای مخلوق را با سخط خالق جابجا نکنیم.

وصلی الله علی محمد و آل محمد علیهما السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ لَا تُؤْتِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ لِأَنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ، وَأَنْ لَا تَبْخَلَ عَلَى إِخْوَانِكَ بِمَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يَكُونَ سِرِّرَتُكَ كَعَلَانِيَتِكَ وَأَنْ لَا تَكُونَ عَلَانِيَتُكَ حَسَنَةً وَسِرِّرَتُكَ قَبِيحَةً فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ، وَأَنْ لَا تَكْذِبَ وَلَا تُخَالِطَ الْكَذَّابِينَ، وَأَنْ لَا تَغْضَبَ إِذَا سَمِعْتَ حَقًّا، وَأَنْ تُؤَدِّبَ نَفْسَكَ وَأَهْلَكَ وَوَلَدَكَ وَجِيرَانَكَ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَةِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه فرمایشات گهربارشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در چهل حدیث فرمودند:

«وَأَنْ لَا تُؤْتِرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» شخصی که می خواهد به وظیفه عمل کند و با انبیا علیهما السلام و صدیقین محشور شود یکی از برنامه های کاری اش این است که برنامه های دنیا را نسبت به برنامه های آخرتی خود جلو نمی اندازد. این طور نباشد که دنیا پیش روی کارهایش باشد و کاری با آخرت نداشته باشد. جهت آن را هم

ص: 368

بیان کرده اند که اگر کسی دنیا را جلو بیاندازد اشتباه کرده است چرا؟ چون این بر خلاف عقل است اگر دو جنس را به انسان تحویل بدهند که یکی از این جنس ها ماندگاری اش بالاتر باشد و قیمت و ارزش داشته باشد و هر چه هم بماند قیمتش بالاتر می رود اما جنس دیگر ماندگاری نداشته باشد و بعد از چند روز که بماند از بین می رود خب اگر کسی بخواهد آن جنسی که زود از بین می رود را جلو بیاندازد و آن را بر دیگری ترجیح دهد می گویند این آدم عقلش کار نمی کند. آدم عاقل جنس قیمت دار و ماندگار را از دست نمی دهد.

«لِأَنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ» علی جان هیچ وقت دنیا را نسبت به آخرت جلو نیانداز چرا؟ چون این مسئله تبعیدی نیست و هر عاقلی اگر عقلش را به کار بیاندازد میفهمد که راه درست همین است چیزی که از بین رفتنی است چیزی که چند صباحی بیشتر نیست تو هم به همان اندازه و مقدار به آن دل ببند. به قدری که غذایی بخوری و روزی و سرپناهی داشته باشی دنیا را به اندازه خودش داشته باش اما از آن طرف آخرت اصلاً مادامی ندارد، تمامی ندارد، به قول یکی از بزرگان در درس اخلاق می گفت چیزی که تا ندارد وابسته به خود خدا است چرا تا ندارد؟ چون خدا «تا» ندارد. «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (1) ببینید قرآن چقدر زیبا فرموده است وجه الله هیچ وقت از بین نمی رود. خوش به حال کسی که همه کارهایش بر اساس وجه الله باشد.

«وَأَنْ لَا تَبْخَلَ عَلَىٰ إِخْوَانِكَ بِمَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ» علی جان از چیزی که در توان داری برای برادرانت کم نگذار و بخل نکن خدا به تو مقام و عزت داده است، خوش به سعادتت اموال دنیا را خدا در اختیار تو قرار داده است حال وقتی می بینی که برادرها به تو مراجعه می کنند و واقعاً از تو بر می آید و مشکلی نداری بخل نکن

ص: 369

دلسوز باش به برادرهایت کمک کن و در حد توانت در خدمت آن ها باش این یکی از کارهایی است که خدا دوست دارد خدا ما را آفریده است برای اینکه به همدیگر برسیم با مردم باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ وقت بخل نکن به برادرانت آن مقدار که توان داری نیکی کن.

کار که برای خدا باشد همه کارها را خدا آماده می کند. این قدرت داشتن خیلی مطلب سختی است. بنده به هر فرازی که می رسم فکر که می کنم می گویم: خدایا همه چیز را تو به ما داده ای آیا من حاضرم در جایی که باید به برادرم کمک کنم نیازش را برآورده سازم و انجام وظیفه کنم؟ هر کسی برای خودش حساب کند. اگر این صفتی که وجود مبارک آقا فرمودند را شما دارید، خوش به حالتان برای ما هم دعا کنید که خدا این حالت را به همه ما بدهد؛ اگر خدای ناخواسته میدانید که مقداری کوتاهی دارید از خدا بخواهید که این حالت را به همه ما بدهد. طوری باشد که خودمان را پایین تر بیاوریم و خیلی خودمان را بالا نگیریم گاهی جو مقام انسان را می گیرد.

یکی از بزرگان در درس اخلاق می گفت: انسان را سنگ بگیرد ولی مقام نگیرد. می گفتیم: چرا؟ می گفت: برای این که اگر سنگ بگیرد قابل معالجه است اما اگر مقام بگیرد چه کار کنیم؟ وای به حال ما که انسان مریض باشد اما نفهمد که مریض است.

«وَأَنْ يَكُونَ سَرِيرَتُكَ كَعَلَانِيَتِكَ» علی جان طوری باش که درونت هم مثل ظاهرت باشد. درونمان غیر از ظاهرمان است در بعضی جاها ظاهرمان را خیلی مقدس نشان می دهیم اما وقتی در خلوت می رویم دیگر مثل ظاهرمان نیستیم می گوئیم: جلوی مردم باید مراقب خودمان باشیم.

«وَأَنْ لَا تَكُونَ عَلَانِيَتِكَ حَسَنَةً وَسِرِّيَّتِكَ قَبِيحَةً» اینطور نباشد که ظاهرت خیلی زیبا نشان داده شود، خیلی مقدس، متدین با تقوا اما درونت زشت باشد. حالا اگر اینگونه شد چه می شود؟

«فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ» این جزو نفاق است اما آیا حقیقتاً ما خودمان را جزو منافقین می دانیم؟ نمی خواهیم به شما جسارت کنیم، از نظر مذاکرات اخلاقی می گویم یعنی الان واقعاً می شود به ما منافق بگویند؟ اگر باشیم خدا به داد ما برسد وقتی این بیانات را می بینیم می ترسیم که مبدا ما جزو این ها باشیم. خدایا به تو پناه می بریم اگر ما جزو این ها باشیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید مواظب باش که اینطور نباشی. اگر بنا باشد که درونت یک طور باشد و ظاهرت طور دیگری خوب این نفاق است معنای منافق همین است یعنی دور و دور بودن. آیا تو هم با خدا دور هستی؟ در درونت از خدا دوری می کنی اما در ظاهر با مردم خوب برخورد می کنی؟ چرا چنین هستی؟ مگر خدا تو را نمی بیند؟

«وَأَنْ لَا تَكْذِبَ وَلَا تُخَالِطَ الْكَذَّابِينَ» علی جان، دروغ نگو، زبانت را دریاب، با کذابین هم رفت و آمد نداشته باش. می فرماید با کسانی که خیلی دروغ می گویند و همیشه حرف هایشان را به هم می بافند رفت و آمد نکن.

«وَأَنْ لَا تَغْضَبَ إِذَا سَمِعْتَ حَقًّا» اگر حقی را شنیدی غضب نکن ناراحت نشو اگر حرف حقی به تو گفتند بپذیر چه طرف مقابل کوچک باشد و یا بزرگ هر کسی می خواهد باشد تو از شنیدنش ناراحت نشو و بپذیرا باش یکی از مسائل خیلی مهم برای ما همین است یعنی این حالات چه بسا در ما کم دیده می شود. گاهی در تذکرات به حقی که به ما می دهند نگاه به شخص می کنیم. اگر کوچک تر از ما باشد برایمان سنگین است که زیر بار برویم این حالت حالت خوبی نیست. از

این بیان آقا بدست می آید که شخص مسلمان آقا و مؤمن باید حق را بپذیرد، از هر که می خواهد باشد.

«وَأَنْ تُؤَدِّبَ نَفْسَكَ وَ أَهْلَكَ وَ وَ لَدَيْكَ وَ جِيرَانِكَ عَلَى حَسَبِ الطَّاقَةِ» معلوم می شود در مقام ادب، نسبت به این چهار دسته وظایفی داریم یکی از وظایف ما این است که اول خودمان را ادب کنیم. این هم خودش یک بحثی است که علمای فلاسفه و دانشمندان می گویند: مگر انسان غیر خودش هم هست؟ «نفس خودت را ادب کن» مگر ما دو نفر هستیم؟ همیشه می گویند که شما فلانی را ادب کنید اما ادب کردن خود که معنا ندارد. بعد آقایان از بیانات اهل بیت (علیه السلام) استفاده کردند که ما تصور می کنیم که فقط بحث روح و جسم است و غیر از این دو چیز دیگری نیست.

بزرگان می گویند: غیر از روح و جسم سومی هم هست که حالت مثالی انسان می باشد مثلاً شما در جایی نشسته اید و در حال قرآن خواندن هستید ولی نه زیانتان تکان می خورد و نه لبنتان اما عبارت کتاب را می خوانید آیا جسم است؟ یا روح؟ گفته اند این حالت مثالی انسان است که با فکر و نگاه قرآن می خواند؛ می خواند؛ مثلاً فکر ترشی می کنی دهانت آب می افتد این آب دهان چگونه بوجود آمد؟

می گویند: بشر تنها دو حالت ندارد بلکه برزخی هم مابین روح و جسم دارد و حالتی را خدا برای انسان قرار داده است که وسیله فکر و تدبر و قرائت درونی و امثال را می سازد؛ پس تو که می توانی این طور فکر کنی و در درونت قرائت قرآن داشته باشی بیا خودت را ادب کن اول به خودت برس. خداوند متعال در قرآن

می فرماید: «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ» (1) «لوامه» چیست؟ «لوامه» نشان می دهد که حالت دیگری نیز وجود دارد. نفس لوامه سرزنش می کند که چرا این کار را کردی؟ حالا دانشمندان امروز اسمش را وجدان آگاه گذاشته اند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چهار چیز را ادب کنیم. اول اینکه به خودت برس تا خودت را ادب نکنی نمی توانی فرزندت را ادب کنی واقعیت این است. نمی توانی خانواده ات را ادب کنی اول باید خودت ادب شوی بعد فرمود: «وَأَهْلَكَ» خودت را که ادب کردی حالا- اهلت را ادب کن که ممکن است کنایه از همسر انسان باشد چون بعد از آن «ولد» را آورده است؛ پس اهل یعنی خانمت را اصلاح کن چرا؟ چون اصل و اساس زندگی از دو ماده ترکیب شده است یعنی یکی پدر و دیگری مادر اگر خانمت را تربیت نکنی بچه را نمی توانی تربیت کنی و خیلی سخت می شود ولی اگر شما و خانمت دو تایی مؤدب باشید دیگر

ادب کردن اولاد خیلی راحت می شود. این واقعیت است چون مهد تربیت در دامن مادر است در کیفیت استادی پدر است وقتی این دو کنار هم خیلی مؤدب می شود. در روایت وارد شده است که هر بچه ای پاک به دنیا آید و این پدر و مادر است که یهودی اش می کنند و پدر و مادر است که نصرانی اش می کنند .

تمام مسئولیت بچه ها بر عهده پدر و مادر است. باید زحمت بکشی و از اول، با فرزند و خانمت منطقی صحبت کنی آرام آرام آماده اش کنی تا نماز خوان شود. بعضی خانواده ها را می بینیم که اهل علم هستند پدر اهل علم آقا و آیت الله مادر نیز اهل علم اما بچه هایشان نماز نمی خوانند چرا؟ چون دامن تربیت آن طور که باید باشد نبوده است. محیطی که بچه در آن بزرگ شده طور دیگری

ص: 373

بوده است. چرا خدا به حضرت نوح (علیه السلام) گفت که بچه تو، اهل تو نیست؟ فوراً علت را فرموده است خدا می فرماید: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ» (1) حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: لقمه پاک بود نطفه پاک بود اما چیزی که فرزند حضرت نوح (علیه السلام) را خراب کرد محیط بود.

مگر فرزند ما بالاتر از فرزند پیغمبر است؟ وقتی او را رها کنی که هر جا خواست برود مشخص است که به خلاف کشیده می شود. خیلی باید مواظبت کنید مخصوصاً سلسله جلیله مقدس روحانیت؛ چون وجود مبارک شما و خانواده هایتان الگوی جامعه هستند خدا انجام وظیفه ای را به عهده ما گذاشته است که اگر به آن عمل شود شب و روز راحت نیستیم این مقام، خیلی مقام والایی است. خدا تو را نماینده خودش قرار داده است خدا به مردم می فرماید اگر دین می خواهید از این آقا بگیرید این نماینده من است. این حرف شوخی نیست. با این اوضاع و احوال اگر عمل نکنیم جواب خدا را چه بدهیم؟ اگر خدای ناخواسته یکی منحرف شد و ما باعث شده باشیم فردای قیامت چه جوابی داریم؟ صاحب بن عباد یکی از شخصیت های بسیار والا و بزرگ شهری بود. در زمان وی، خبر رسید که در زنجان دو شخصیت با یکدیگر درگیر شده اند که یکی سید و دیگری شیخ پیرمردی بود. آن به این بد می گفت و این به آن. در مسجد به همدیگر حمله میکردند مردم بیچاره هم دو دسته شده بودند. یک دسته طرفدار سید و یک دسته هم طرفدار شیخ؛ تا اینکه در همین جنگ و جدال ها روزی سید عصبانی شد و از دهانش حرفی درآمد که نباید در می آمد که بله این شیخ کافر است خب خبر رسان ها هم همیشه آماده هستند. بلافاصله به شیخ خبر

ص: 374

دادند که سید به تو چنین گفته است شیخ پیرمرد هم بدون کمی فکر کردن گفت: پس نمی دانید اگر من کافر سید حرام زاده است. وقتی خبر به سید رسید که شیخ چنین گفته است خیلی ناراحت شد و از زنجان به ری پیش صاحب بن عباد رفت و گفت: تو مسلمانی؟ گفت: بله. سید گفت: جدم را قبول داری؟ گفت: بله قربان جدت بشوم. گفت: می دانی که من فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هستم؟ گفت: بله. سید گفت: تو اینجا باشی و حکومت دست تو باشد آن وقت به فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بگویند زنا زاده؟

صاحب بن عباد گفت: چه گفتی؟ چه کسی این حرف را به تو گفته است؟ سید گفت: فلان آقا بلافاصله صاحب بن عباد مأموری فرستاد که شیخ را از زنجان نزد او بیاورد. وقتی آمد هر دو نفر را فراخواند و گفت این سید از شما شکایت دارد. شیخ گفت: چه شکایتی؟ گفت: این سید می گوید که تو به او گفتی حرام زاده، آیا راست می گوید؟ شیخ که از گفته اش پشیمان شده بود گفت: من اشتباه کردم. صاحب بن عباد گفت: از این گفته ات خجالت نمی کشی؟ شیخ گفت: آقا اجازه بدهید همه جریان این نیست قبل از اینکه من این حرف را به ایشان بزنم او در مسجد، در بین مردم گفته است که من کافر من هم به ایشان گفتم که تو حرام زاده ای چون عقد پدر و مادر این سید را بنده خوانده ام اگر بنا باشد که من کافر باشم عقد باطل است و او حرام زاده است. وقتی سید دید که حرف این شیخ خیلی مایه دار است از شدت پشیمانی سرش را پایین انداخت و به گریه افتاد.

خب ببینید انسان گاهی توجه ندارد و مراقب زبانش نیست چرا اینطور می شود؟ چرا زبان اینقدر آزاد شده است؟ چون از مرکز مخابراتش اشکال دارد و الا زبان تابع قلب است؛ پس بیایید اول خودمان را اصلاح کنیم و بعد خانواده را و در آخر، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همسایه را هم اضافه می کنند که اینجا خیلی سخت می شود. بعد

از آن پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «علی حسب الطاقة علی جان، این ها را ادب کن به اندازه قدرت و توانایی ات تا می توانی این کار را انجام بده. این جملات آخر، حتی مریدهای ما را هم در بر می گیرد.

وقتی آقا می فرماید همسایگانت پس مریدها را هم شامل می شود؛ پس تا می توانید خودتان را مؤدب به آداب الله کنید. یکی از بزرگان می گفت: خوشا به حال آن کسی که به آداب خدا ادب بشود؛ همانطور که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «أَدَبْنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» (1) خدا مرا تربیت کرد و چقدر زیبا مرا تربیت کرد. ادبنا الله و ایاکم باحسن التأدیب.

خدایا ما را به آداب خودت مؤدب بگردان توفیق عمل به این دستورات پاک و نورانی را به ما مرحمت بفرما .

ص: 376

1- بحار الأنوار، ج 68، ص 382.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ، وَلَا تُعَامِلَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَنْ تَكُونَ سَهْلًا لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَأَنْ لَا تَكُونَ جَبَّارًا عَنِيدًا» (1)

پیرو موعظه‌هایی که از سخنان وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) بیان داشتیم حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه می فرماید:

«وَأَنْ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ» علی جان به آنچه که می دانی عمل کن. هر چه را که یاد گرفتید و دانستید مطابق آن عمل کنید در روایات هم بیان شده است که علم و عمل هر دو با هم هستند. اگر علم با عمل همراه شد می ماند ولی اگر علم بلا عمل شد می رود.

«وَلَا تُعَامِلَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْحَقِّ» علی جان، با مردم معامله نکن مگر اینکه با حق باشد رفتار و کردارتان با مردم از روی حق و حقیقت باشد. طوری رفتار کنید که روی حقیقت و واقع باشد تا مردم جذب عملتان شوند. تا ما را می بینند بگویند عجب آقای بزرگواری است چه شخصیت محترمی است این آقا با صداقت است. مردم وقتی از ما حقیقت عمل را ببینند والله دنبال ما می آیند. خدا شاهد است که به ما علاقمند می شوند .

ص: 377

اگر خدای ناخواسته آن انتظاری که مردم از ما دارند در ما نبینند از ما فاصله می گیرند عمل ما نقیماً و اثباتاً حجت است یعنی عمل ما است که مردم را متدین می کند و عمل ما است که مردم را از اسلام دور می کند و باعث می شود دست از ایمان و اسلام بکشند و بگویند خب اگر روحانیت این است اگر مسلمانی این است ما آن را نمی خواهیم؛ فلذا کار سنگینی را به دست ما داده اند مسئولیت بسیار سنگین و

دشواری است خدا کمکمان کند؛ البته عمل به این دستورات هم راحت نیست. خدا باید به ما توفیق بدهد که بتوانیم به این فرازها عمل کنیم حضرت می فرماید از روی حق و حقیقت جلو برو آنگاه به نتیجه می رسی اگر با حقیقت جلورفتی طرف مقابلت هم حتی اگر دشمن باشد او را تسلیم خودت می کنی .

در تاریخ نقل می کنند هولاکو خان مغول یکی از جنایت کارترین و خبیث ترین افراد بود که دو میلیون نفر از جمعیت عراق را کشت. نیشابور را هم از بین برد که می گویند نیشابور آن زمان شهر بسیار بزرگی بود و یک میلیون نفر از جمعیت آن را نابود کرد. نقل می کنند این مرد خونریز و بدبخت به سمت عراق و بغداد حرکت کرد که آنجا را هم بگیرد به هر شهری هم که می رسید قتل عام می کرد. صغیر و کبیر و بزرگ و کوچک همه را می کشت و به هیچکس رحم نمی کرد.

مرحوم علامه حلی رحمه الله می گوید: پدر من باعث شد که نجف و کربلا حفظ شود. آن زمان حوزه علمیه در حله بود و بعد به نجف منتقل شد. پدرم با سید بن طاووس رحمه الله و بزرگوار دیگری جلسه ای گذاشتند و گفتند: بیاید کاری کنیم شاید بتوانیم نجف و حله را نجات دهیم تصمیم گرفتند نامه ای به هلاکو خان بنویسند. متن نامه از این قرار بود ما آقایانی که در اینجا هستیم همه تسلیم شما هستیم. هر امری که شما داشته باشید ما اجرا می کنیم و هیچ گونه گستاخی با شما نداریم. اگر می شود ما را امان دهید.

نامه را این سه بزرگوار نوشتند و به دست مردی که غیر عرب بود، دادند که به دست هلاکو خان برساند وقتی این غیر عرب نامه را به دست هلاکو خان داد،

هلاکوخان نامه را خواند؛ تا تمام کرد شروع به نوشتن جواب نامه کرد. نوشت: شما اگر راست می گوئید و حرف دلتان با حرف این نامه درست است و منافق نیستید پیش من بیایید، من با شما کاری دارم. نامه هلاکوخان به دست پدرم و سید بن طاووس رسید وقتی نامه را خواندند فکر کردند که چه کار کنیم برویم یا نرویم؟ اما می ترسیدند که بروند چون این مردک که چیزی سرش نمی شد؛ از آن طرف هم اگر نرویم به سراغ ما می آید و همه را از بین می برد.

در آخر، سید بن طاووس قبول نکرد که برود، فقیه دیگر هم راضی نشد اما پدرم گفت: من می روم هر چه بادا باد یا کشته می شوم یا به سلامت بر می گردم ایشان هرچه راه افتاد و نزد هلاکوخان رفت هلاکوخان با دیدن پدرم گفت: شما چه کسی هستید؟ پدرم گفت: من فلانی هستم. پرسید: این نامه را شما نوشتید؟ پدرم گفت: بله. گفت: شما راست می گوئید که در مقابل من تسلیم هستید؟ گفت: بله. هلاکو گفت: چه شد که تسلیم ما شدید؟ هنوز معلوم نیست که در جنگ با شما پیروز یا بازنده شوم آیا صلح کنیم و کنار بیاییم یا کنار نیاییم هنوز که من به بغداد نرسیده ام چرا قبل از اینکه من کاری کنم این نامه را برای من نوشتید؟

علامه حلی رحمه الله می گوید: پدرم گفت: مولای ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) که وجود مبارکش در نجف است ایشان به ما فرمود. هلاکو گفت: چطور؟ او که مرده است من به او چه ربطی دارم؟ پدرم گفت: آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه ای دارند که در آن خطبه جریان شما را خبر داده اند. هلاکو گفت: در کدام خطبه؟ فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه «زوراء» (1) فرموده اند: وای بر زوراء نمی دانید که زوراء چه زورائی می شود. ساختمان های بسیار محکم در آنجا ساخته می شود. جمعیت زیادی آنجا جمع می شوند و آنجا یک زمین بسیار گسترده ای است که دارای ساختمان های زیادی است. پدر علامه خطبه را برای هلاکو بیان کرد بعد گفت دسته و گروهی حرکت می کنند که چشمانشان حلقه های کوچک دارد صورت های متوق دارند صورت هایشان هیچ مویی ندارد و یک پادشاهی در جلو آن ها است که

ص: 379

صدای خیلی رسا و حرکت هیبت داری دارد به هیچ شهری نمی رسد مگر در آن پیروز می شود وای بر کسی که با او درگیر شود. او را هلاک می کند و همه را از بین می برد تا زمانی که پیروز شود.

ما با دوستانمان نشستیم و فکر کردیم ببینیم که این چه فردی است؟ هر چه فکر کردیم دیدیم قرائن و نشانه هایی که داده شده است به جناب عالی می خورد که قیافه های شما و قیافه های لشکر شما همان است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند. هلاکو گفت: عجب عجب، بلافاصله گفت: کاغذ و قلم بیاورید. کاغذ و قلم آوردند بعد نامه ای نوشت که بنده نجف و کربلا و حله را به این سه شخصیت بزرگوار واگذار می کنم من به همه جا می روم به جز این سه شهر که هیچ گونه مداخله ای در آن نخواهم کرد؛ فلذا مرحوم علامه می نویسد که حفظ این سه شهر از برکت پدرم بود.

«وَأَنْ تَكُونَ سَهْداً لِلْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ» یا علی طوری باش که با دیگران از نظر دور و نزدیکی یکسان باشی همینطور که با نزدیکان خیلی خوب برخورد می کنی و اگر گاهی چیزی از تو بخواهند تا آنجایی که بتوانی کمکشان می کنی و ردشان نمی کنی و حاجتشان را برآورده می کنی با غریبه هم همینطور باش. انسان باید خیلی مایه داشته باشد که این برنامه ها را عمل کند چون عملاً ما اینطور نیستیم. در حقیقت «الْإِنْسَانُ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (1) هر کسی می داند که خودش چکاره است. این عبارتی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به آن اشاره دارد می خواهد نقاط ضعف ما را تذکر دهد.

«وَأَنْ لَا تَكُونَ جَبَّاراً عَنِيداً» زورگو نباش کینه ای نباش عناد نداشته باش بعضی ها در درونشان با دیگران دشمنی دارند و می خواهند زورگویی کنند حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این طوری نباشید. انسان باید خود را کنترل کند. حرف حق را نگاه کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که اگر رفتارها به حق باشد، سخن و معامله به حق باشد چه بسا خداوند در آن پیروزی قرار می دهد.

ص: 380

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَأَنْ تَكْثَرَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالدُّعَاءِ وَذِكْرِ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَهُ مِنَ الْقِيَامَةِ وَالْجَنَّةِ وَالتَّارِ، وَأَنْ تَكْثَرَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَتَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، وَأَنْ تَسْتَعْنِمَ الْبِرَّ وَالْكَرَامَةَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (1)

بیاناتی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تا اینجا فرمودند بیشتر جنبه اجتماعی داشت که انسان با مردم چگونه برخورد داشته باشد. توجه ایشان روی نقاط فعل ما با دیگران بود ولی از اینجا به بعد فی الجمله بیشتر لبه تیز سخن با خود ما است که چطور باشیم؟ چه وظایفی نسبت به خود داریم تا انجام بدهیم؟

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند که ما چه کنیم که توشه بیشتری برای آخرت تهیه کنیم؟

«وَأَنْ تَكْثَرَ مِنَ التَّسْبِيحِ وَالتَّهْلِيلِ وَالدُّعَاءِ» تسبیح خدا را زیاد بگوئید، در گفتن «سبحان الله» و «لا اله الا الله» کم نگذارید. این دستور برای این است که مبادا انسان در زندگی هنگام برخورد با مشکلات، به ساحت مقدس ربوبی بی حرمتی

ص: 381

کند؛ چون ما بشر هستیم و وقتی با مشکلی در زندگی برخورد می کنیم شروع می کنیم به داد و بیداد کردن که ای خدا دیواری کوتاه تر از من گیر نیاوردی مثل اینکه من باید سنگ زیر آسیاب شوم. اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید همیشه تسبیح خدا را بگویند و ذات حضرت حق را از این حرف ها منزه کنید.

زیاد سبحان الله بگویند ما در نماز ذکر سبحان الله را زیاد داریم. هفده رکعت نماز واجب داریم که این جمله هفده بار در رکوع و سی و چهار بار در سجده آگاه نشده ایم. نگاه می کنیم باز صحبت هایی از دهانمان گفته می شود هنوز هم بیرون می آید که نباید گفته شود. خواسته هایمان را از خدا بخواهیم در دیگران نرویم این خواستن از خدا خیلی مهم است.

در تاریخ نقل کرده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) طیب سیار بود. ایشان در میان پیغمبران علیهم السلام، پیغمبری بود که همیشه بارش به دوشش بود و در شهرها و بیابان ها رفت و آمد می کرد روزی در حال گذشتن از بیابانی بود که چوپانی را دید. جلو رفت و گفت: سلام علیکم احوالتان چطور است؟ چوپان گفت: علیکم السلام خوبم. حضرت (علیه السلام) پرسید: در اینجا چکار می کنی؟ گفت: مشغول چوپانی هستم. حضرت (علیه السلام) فرمود ای داد و بیداد. تا این حرف را زد چوپان گفت: چرا این حرف را می زنی؟ مگر من کار خلافی می کنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه خلاف نمی کنی ولی تأسفم از این است که سرمایه ای را از دست داده ای. چوپان گفت: من چه سرمایه ای را از دست دادم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: سرمایه از این بالاتر که عمر شریفی به چوپانی سپری می شود اگر عمرت را به علم و درس طلبگی می گذراندی الان ملا بودی آخر چوپانی کردن هنر است؟

چوپان گفت: بنده شش علم را یاد گرفته ام و به آن عمل می کنم. اول اینکه، تا وقتی مال حلال داشته باشم دنبال حرام نمی روم و حلال را هم هیچ وقت خدا برایم کم نکرده است و همیشه حلال بوده و هست. من هم دنبال حلال رفتم.

دوم اینکه تا وقتی حرف راست باشد دنبال دروغ نمی روم. حرف راست هم کم نشده و همیشه هست پس چرا دنبال دروغ بروم؟

سوم اینکه تا وقتی خودم عیب دارم سراغ عیب مردم نمی روم و اول عیب خودم را برطرف می کنم بعد سراغ عیب مردم می روم. عیب من هم که تمامی ندارد، هر دفعه عیبی را برطرف می کنم باز می بینم عیب دیگری دارم.

چهارم اینکه تا وقتی خزینه خدا باشد سراغ خزینه مردم نمی روم خزینه خدا هم هیچ وقت تمامی ندارد پس چه بهتر که نانم را از خدا بخواهم.

پنجم اینکه تا وقتی خبر مرگ شیطان را نشنوم اطمینان از مکر و حيله اش ندارم هر چه هم گوش فرا دادم تا به حالا نشنیدم که یک نفر بگوید شیطان مرده است؛ پس با خود گفتم تا این بدبخت زنده است آرام نمی گیرد و ما را فریب می دهد؛ پس حواس خودم را جمع کردم.

ششم این است که تا کف پای من به بهشت نرسد اطمینان از عذاب خدا ندارم. تا این را گفت حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «و ذلك علم الاولین و الآخین» احسن به تو علم اول و آخر در همین شش مورد است که تو جمع کردی.

«و ذُكِرَ الْمَوْتُ» حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه چهل حدیث فرمودند: بیشتر به یاد مرگ باش. در روایات بیان شده است که هر کسی روزی بیست مرتبه به یاد مرگ بیافتد جزو زاهدین می شود. به یاد مرگ بودن خیلی کارها را راحت می کند. کارهایی که نباید انجام دهد ترک می کند اگر کار خلافی از ما سرزند بدانید که در آن موقع توجه به مرگ نداریم. لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان زیاد به یاد مرگ باش.

«وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْقِيَامَةِ وَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» به فکر این باش که بعد از مرگ چه اتفاقی می خواهد برایت بیافتد فکر قیامت و بهشت و جهنم باش.

«وَ أَنْ تُكْثِرَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ تَعْمَلَ لِمَا فِيهِ» علی جان قرائت قرآن را زیاد انجام بده و به آن عمل کن هم قرائت قرآن انجام دهید و هم به آنچه که در آن آمده است عمل کنید اگر مردم به این موعظه ها عمل کنند پایگاهشان محکم می شود و ما اجر و پاداش زیادی به آن ها می دهیم و هدایتشان می کنیم؛ پس معلوم می شود که ما به موعظه ها عمل نمی کنیم موعظه می شویم ولی عمل نمی کنیم.

«وَ أَنْ تَسَّ تَغْنِمَ الْبِرِّ وَ الْكِرَامَةَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» نیکی کردن و خدمت کردن به مؤمنین و زن های مؤمنه را غنیمت بشمار احسان کن و کرامت داشته باش. علی جان به این افراد عنایت داشته باش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

وَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى كُلِّ مَا لَا تَرْضَى فِعْلَهُ لِنَفْسِكَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَنْ لَا تَمَلَّ مِنْ فِعْلِ الْخَيْرِ، وَ لَا تُثَقِّلَ عَلَى أَحَدٍ إِذَا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَ أَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ سَجْنًا حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكَ جَنَّةً، فَهَذِهِ أَرْبَعُونَ حَدِيثًا مِّنْ اسْتِقَامَ عَلَيْهَا وَ حَفِظَهَا عَنِّي مَنِ امْتَنَّ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ كَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ «التَّائِبِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَقِيقًا» (1) (2)

در ادامه حدیث حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«وَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى كُلِّ مَا لَا تَرْضَى فِعْلَهُ لِنَفْسِكَ فَلَا تَفْعَلْهُ بِأَحَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» این جمله هم خیلی حساس است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان هر کاری را که بدت می آید و نسبت به آن کار خشنودی و خرسندی نداری و دوست نداری آن کار در حق خودت صورت گیرد عین همین برنامه را برای دیگران داشته باش. به آن ها اذیت و آزار نرسان. اکراهی به آن ها نرسان آنچه که برای خودت می خواهی همان

ص: 385

1- سوره مبارکه نساء آیه 69.

2- بحار الأنوار، ج 2، ص 155.

را برای دیگران بخواه؛ نه اینکه برای خود چیزهای خوب را بخواهیم ولی به دیگران هر چه رسید برسد. این خیلی بد است.

«وَأَنْ لَا تَمَلَّ مِنْ فِعْلِ الْخَيْرِ» هیچ وقت از کار خیر و خوب خسته نشو. کار خیر را همیشه ادامه بده .

«وَلَا تُثْقَلْ عَلَى أَحَدٍ إِذَا أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ» هیچ کار سنگینی را به دوش مردم نگذار. اینطور نباشد که مردم را به زحمت بیاندازی یا رنج بدهی. همیشه سعی تو این باشد که کار مشکل برای مردم درست نکنی اگر به کسی خدمت و محبتی کردی منت گذاری نکن ببینید چقدر اخبار و روایات در مورد محبت داشتن و خدمت کردن داریم اما مع ذلک می بینیم از آن طرف هم خدا چقدر تأکید کرده که کار خیر هر چقدر هم خیر باشد اگر منت گذاری کنید هدر می‌رود «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (1) چقدر خدا زیبا فرموده که صدقه های خودتان را با منت گذاری و اذیت از بین برید. گاهی پیش می آید که به کسی خدمت می کنیم و انتظاراتی از او داریم، بر فرض به او می گوئیم: من تعجب می کنم که این همه خدمت به شما کرده ام اما شما هیچ گونه برنامه ای نداشتید، که این نوعی منت است البته هر کس باید در مقابل خدمت دیگران شکر گزار و خدوم باشد.

در اینجا دو مطلب است. وظیفه شخص این است که در مقابل خدمت، محبت داشته باشد همینطور که ائمه علیهما السلام فرمودند که اگر کسی به شما خدمتی کرد شما هم به او محبت کنید اما اگر شخص محبتی نشان نداد انتظار از او نداشته باشید برای اینکه اجر آن را خدا به تو می دهد؛ علت هم این است که می فرماید: «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» صدقه برای خدا است. کسی که صدقه داد خدا طرف حساب او می شود. خداوند تبارک و تعالی است که صدقه را قبول می کند.

امام سجاد (علیه السلام) وقتی خدمتی به کسی می کرد دست خودش را می بوسید. عرض کردند: چرا دستتان را می بوسید؟ می فرمود: برای اینکه دست من به دست خدا

ص: 386

خورد؛ یعنی وقتی صدقه به فقیر داده می شود کانه به دست فقیر داده نشده است بلکه به دست خود خدا داده شده است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید صدقه را من قبول می کنم حتی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) صدقه را در دستش می گذاشت تا فقیر از دست او بگیرد. اعتراض کردند که آقا چرا اینطور می کنید؟ فرمود: من در دستم می گذارم تا او از دستم بگیرد چون او دست خدا است و من دست بنده هستم.

گاهی ما با چه بی حرمتی و بی اعتنایی صدقه می دهیم اما ائمه علیهما السلام ما - قربانشان بشوم - آنطور بودند که وقتی به شخص مستحقی، محبتی می کردند افتخار می کردند که چیزی به دست او داده اند. خدا می گوید که بر من منت نگذارید بلکه من باید بر تو منت بگذارم که یک چنین فردی را برای تو فرستادم. من باید منت بگذارم که به تو توفیق دادم که این صدقه را بدهی تو بر من منت می گذاری؟ دقت کنید، برگشت فرمایش به این بر می گردد که خدا باید بر ما منت بگذارد که یک چنین مستحقی را بر در خانه من فرستاد تا به او کمک کنم خدا باید منت بگذارد یا ما؟ فقیر باید بر ما منت بگذارد که خدا او را فرستاد که بلا از ما دور شود.

فرمود:

روزی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کافری را نفرین کرد اما بلائی بر سرش نیامد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حتماً او کار خیری انجام داده است او را بیاورید. وقتی آمد بار بر دوش او را که نگاه کردند دیدند ماری در بار او است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این قاتلش بوده است ولی مثل اینکه خدمتی به بیچاره ای کرده که قدرت خدا جلوی نفرین را گرفت.

«وَأَنْ تَكُونَ الدُّنْيَا عِنْدِي سِجْنًا» علی جان به گونه ای باش که دنیا را برای خودت زندان بدانی .

«حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكَ جَنَّةً» تا اینکه خدا در مقابل به تو بهشت را بدهد. «الدُّنْيَا سِنُّ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» (1) واقعاً هم همینطور است. با این شرایط و روزگار با این ایمان واقعاً اینجا زندان است. اگر انسان ایمان داشته باشد و مؤمن باشد واقعاً دنیا برایش زندان است. اگر انسان با این شرایط بتواند دینش را حفظ کند،

ص: 387

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 363 «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

هنر کرده است. مگر زندان چه جایی است؟ آیا زندان جایی است که مرا بگیرند، ببرند و در اتاقی بگذارند و در را قفل کنند؟ یا زندان مربوط به روح است؟ وقتی روح آسایش نداشته باشد زندگی برایش زندان می شود.

«فَهَذَا مِنْ حَدِيثٍ مِنْ اسْتِقَامَ عَلَيْهَا وَحَفِظَهَا عَنِّي مِنْ أُمَّتِي دَخَلَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ» این چهل فرازی بود که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر که بر این چهل فراز استوار باشد و حفظش کند خدا او را وارد بهشت می کند؛ البته منظور از حفظ فقط این نیست که در سینه اش بگذارد بلکه باید حفظ در عمل باشد چون دستورات عملی بود. بعد فرمود که امروز کلید در بهشت را تحویلتان دادم. انداختن این کلید به دست خود شما است معطل نکنید. خوش به حال هر کسی که توفیق پیدا کند در را باز کند.

خدا به شما خیر مقدم می گوید می فرماید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ» (1) سلام بر شما باد وقتی وارد بهشت می شوید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (2) بهشتیان وقتی وارد بهشت می شوند، می گویند: خدایا تو را شکر می کنم که مرا به خانه ای بردی که دیگر بیرون نمی آیم.

«وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ وَأَحَبِّهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» او محبوب ترین بندگان و فاضل ترین فاضلان است؛ البته با عبارت افضل الناس غرور ما را نگیرد. ما از همه بالاتر نیستیم انتظار این را هم نداشته باشیم؛ پس افضل الناس از چه کسی؟
«بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ» آن ها از ما بالاتر هستند.

«وَ حَشْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا»

خدایا تو را به حق محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) این نعمت را نصیب همه ما بگردان.

ص: 388

1- سوره مبارکه زمر آیه 73 «سلام بر شما گوارایتان باد این نعمت ها داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید».

2- سوره مبارکه فاطر، آیه 34 «حمد و ستایش برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت. پروردگار ما آمرزنده و سپاس گزار است»

بسم الله الرحمن الرحيم

انوار اخلاقی

جلد 2

حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

عنوان و نام پدیدآور: بندهای رسول اعظم (ص) به عبدالله بن مسعود: انوار اخلاقی [کتاب] / محمدعلی علوی گرگانی.

مشخصات نشر: قم: دارالعلم، 1389

مشخصات ظاهری: 168 ص.؛ 14/5×21 س م.

فروست: انوار اخلاقی؛ 2.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

یادداشت: چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی: 3633792

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

وصایای پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) (انوار اخلاقی) ج 2

مؤلف: ... حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

ناشر: ... فقیه اهل بیت (علیه السلام)

تیراژ: 1000 جلد

قیمت: 70000 ریال

نوبت چاپ: ... اول 1392

قطع و صفحه: ... وزیری 348 صفحه

نشانی دفاتر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی

خیابان شهدا، کوچه 26، پلاک 8 تلفن / 37741132 دورنگار 253774369

تهران/ خیابان ری، میدان قیام، بلوار قیام تلفن 02133124476

مشهد/ چهار راه شهدا، خیابان آزادی (آیت الله بهجت) آزادی 7، تلفن 2252932 (0511)

گرگان/ خیابان امام خمینی رحمه الله کوی سرچشمه، جنب درمانگاه هاشمی، پلاک 10 تلفن / 2247777 (0171)

پایگاه اطلاع رسانی www.gorgani.ir پست الکترونیکی info@gorgani.ir پیامک 100006020

ص: 2

- مجلس 60 : ویژگی برادران امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 7
- مجلس 61 : ویژگی دوستان و محبتین امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 13
- مجلس 62 : رضایت خداوند متعال ثمره برادری با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ... 19
- مجلس 63 : علی (علیه السلام) و شیعیان او دلیل نزول رحمته ای الهی ... 23
- مجلس 64 : مقام و منزلت علی (علیه السلام) و شیعیان ایشان نزد خدا و رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 29
- مجلس 65 : استغفار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گناهان شیعیان علی (علیه السلام) ... 37
- مجلس 66 : مقام شیعیان علی (علیه السلام) نزد اهل آسمان و زمین ... 43
- مجلس 67 : فضیلت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر مردم ... 49
- مجلس 68 : نهی از مجالست با کسی که انتفاعی نمی رساند ... 57
- مجلس 69 : هشت خصلت سزاوار مؤمن ... 61
- مجلس 70 : عدم ملامت مردم در جسارت کردن به هشت طائفه ... 66
- مجلس 71 : حرمت بهشت بر انسان بد زبان و دوری از دو خصلت ... 69
- مجلس 72 : سرعت در عقوبت چهار چیز ... 75
- مجلس 73 : قسم خداوند متعال بر عدم دخول چند دسته در بهشت ... 80
- مجلس 74 : کفر ده دسته به خدای متعال ... 84

- مجلس 75 : موارد دادن ولیمه و چند سفارش اخلاقی ... 88
- مجلس 76 : علائم شخص تنبل و مسیر درست زندگی عاقل ... 93
- مجلس 77 : مکارم اخلاق و مواظبت بر چهار چیز ... 100
- مجلس 78 : کراهت خداوند متعال از برخی اعمال امت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 105
- مجلس 79 : عدم قبولی نماز هشت طایفه ... 109
- مجلس 80 : شرائط بناء خانهای در بهشت و بهترین مردم بودن ... 117
- مجلس 81 : دور بودن سه طائفه از رحمت خدا ... 123
- مجلس 82 : سه حقیقت از حقائق ایمان ... 131
- مجلس 83 : مردن قلب در مجالست با سه دسته ... 137
- مجلس 84 : سه سفارش که موجب نجات انسان می شود ... 140
- مجلس 85 : علائم مؤمن، متکلف و ظالم ... 147
- مجلس 6 علائم منافق ... 153
- مجلس 87 : متواضع و رفعت مقام او بوسیله خداوند متعال ... 159
- مجلس 88 : دنیا در نگاه مؤمن و کافر و مقام مؤمن مریض ... 163
- مجلس 89 : سفارشات پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد خانم ها ... 175
- مجلس 90 : حب اهل بیت علیهما السلام اساس و پایه اسلام ... 182
- مجلس 91 : عاقبت سوء خلق اطاعت زن و دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ... 189

- مجلس 92 : ثمرات مسواک زدن و اقسام خواب ... 197
- مجلس 93 : شبیه ترین انسانها به رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) .. 211
- مجلس 94 : عقل محبوبترین آفریده خداوند متعال ... 217
- مجلس 95 : هفت دستور طلایی ... 225
- مجلس 96 : نام علی (علیه السلام) بر پایه های عرش الهی ... 235
- مجلس 97 : مقام علی (علیه السلام) نزد خداوند متعال ... 239
- مجلس 98 : سفارشات طلایی به دو صحابی گرامی ... 243
- مجلس 99 : علائم یقین ... 251
- مجلس 100 : آفات برخی اعمال درست انسان ... 260
- مجلس 101 : محبوبترین اعمال نزد خداوند متعال ... 271
- مجلس 102 : زینت های الهی ... 279
- مجلس 103 : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (1) ... 284
- مجلس 104 : وجود چهار چیز در کنار چهار چیز دیگر (2) ... 291
- مجلس 105 : هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم ... 296
- مجلس 106 : اسباب هلاکت و نجات انسان ... 301
- مجلس 107 : کذب حَسَن و صدق قبیح ... 307
- مجلس 108 : چهار عمل ضایع کننده ... 313

مجلس 109: علائم مؤمن و متکلف ... 318

مجلس 110 : علائم منافق ... 325

مجلس 111 : جهل، بدترین نوع فقر ... 329

و مجلس 112 : سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد رعایت چهار خصلت ... 336

مجلس 113 : تکمیل اعمال انسان در گرو دارا بودن سه خصلت ... 341

ص: 6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ كُلُّ طَابٍ وَ رَاكَ مُجْتَهِدٍ، يُحِبُّ فِيكَ وَ يُبْغِضُ فِيكَ، مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، عَظِيمُ الْمَنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله صلى الله عليه وسلم به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ كُلُّ طَابٍ وَ رَاكَ» عده زیادی پای منبر حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) نشسته بودند که ایشان در محضر این همه جمعیت، آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مخاطب قرار داد که یا علی، برادران تو افراد پاکیزه، پاکدامن، با تقوا و با تزکیه هستند. برادران عزیز، هر چه هم ملا شوید، هر چه درس بخوانید، هر چه هم مجتهد شوید اما تزکیه نشده باشید فایده ندارد مثل ظرف مسی می ماند که قدیم می بردند و سفیدش می کردند، می گفتند که زنگ آن را از بین ببریم و تمیزش کنیم؛ چرا این کار را می کردند؟ برای اینکه اگر این کار را انجام نمی دادند سفیدی آن از بین می رفت. به یک آب زدن و چهار بار شستن از بین می رفت.

دلی که تزکیه نشده باشد هر چه درس بخواند برقرار نمی ماند و به صاحبش توفیق نمی دهد و صاحبش را موفق نمی کند.

ص: 7

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر «زکی» را پشت سر طهارت گذاشته است یعنی دوستان تو آن کسانی هستند که هم پاکیزه هستند و هم تزکیه شده هستند یعنی واقعاً قلبشان معنویت دارد، نورانیت دارد نه اینکه تنها پاک شوند و بعد آن را رها کنند، خیر اینطور نیست.

«مُجْتَهَد» همیشه در حال تلاش هستند این طور نیست که ما تا مسلمان شدیم مساله تمام شود، خیر باید همیشه در رشد و تکامل باشیم. هر چه آیات الهیه را می بینیم و می خوانیم باید به تزکیه نفس ما اضافه شود. شیطان ما را رها نمی کند و شب و روز در حال گول زدن است و گفته که من همه انسان ها را اغوا می کنم. شیطان همیشه در کمین است. ما هم باید در مقام جواب او باشیم. نگذاریم محبت دنیا را به دل ما بگذارد. مبادا شیطان باعث شود این زرق و برق دنیا چشم ما اهل علم را بگیرد. ماشین آن چنانی را ببیند و به دلش بیافتد که من هم باید چنین ماشینی داشته باشم، خیر اشتباه می کنید، اگر محبت دنیا در دلتان وارد شود آن علمی که بخواهد توأم با با محبت و زینت دنیا باشد به جایی نمی رسد.

آقایان و برادران عزیز، عمده این است که انسان تزکیه شود، معنویت پیدا کند و محبت دنیا او را عوض نکند. خیلی حرف است که انسان به دنیا برسد اما خودش را گم نکند. «گر به عزت برسی مست نگردي، مردی».

ممکن است انسان تا به جایی نرسیده است بگویند: «الحمد لله رب العالمین» من تزکیه شدم اما با رسیدن به مقام، اگر خودت را گم نکردی هنر است. با امتحان معلوم می شود که چگونه هستی اما بودند افرادی در همین لباس مقدس روحانیت که آن قدر مردمان پاک و متدینی بودند که مصداق کامل این حدیث شریف هستند.

مرحوم آیت الله دستغیب رحمه الله نقل می کند: من دوستی داشتم به نام جناب آقای حاج مهدی خلوصی که بیست سال بود با ایشان رفیق بودم. ایشان این قضیه را برای من نقل کرد که: در زمان قدیم، مرحوم حاج محمد حسن یزدی رحمه الله که

از علمای بزرگ شیراز بود و شخصیت بسیار والایی داشت برای اقامه نماز به مسجد وکیل، نزدیک بازار می رفت و همه تجار و کسبه بازار در موقع نماز به مسجد می آمدند و پشت سر آقا نماز می خواندند. در آن زمان، تجار شیراز نوعاً لباس روحانیت بر تن می کردند.

روزی در باغ حکومتی مجلس جشنی گرفته شد و این تجار هم در آن شرکت و کردند و این مجلس از مجالسی بود که همه گونه کار حرامی در آن صورت گرفت. بعد از جشن، خبر به گوش حاج محمد حسن یزدی رسید. حاج محمد حسن خیلی ناراحت شد. روز جمعه که شد ایشان نماز عصرش را که خواند بلافاصله بالای منبر رفت و نگذاشت که مردم متفرق شوند. با صدای بلند گفت: آقایان بنشینند، و با حالت عصبانیت گفت: وای بر ما، وای بر ما، ای تجاری که در آن جلسات می روید و شرکت می کنید، بجای این که بروید نهی از منکر کنید خودتان هم در آن جلسه می مانید؟ وای بر شما، این کار شما جگر مرا سوراخ کرد، دل من را آتش زد، اگر من طوری شدم خون من گردن شما است.

آقا این حرف را گفت و تشریف برد و شب دیگر برای نماز نیامد. فردا هم نیامد. وقتی از آقا خبر گرفتند، گفتند: مریض شده و دکتر ایشان را جواب کرده است. حاج مهدی خلوصی می گوید: یک مرتاض هندی از هند به شیراز آمده بود و می گفتند شخص ریاضت کشیده ای است و گاهی بعضی خبرها را می دهد. من در مغازه پدرم بودم که این مرتاض از جلوی مغازه رد شد. تار د شد پدرم به من گفت: سریع برو او را صدا بزن. رفتم و مرتاض هندی را صدا زدم و نزد پدرم آمد. نشست و گفت: بله بفرمایید، امرتان چیست؟ پدرم قضیه را نگفت، فقط گفت: مال التجاره ای را به جایی فرستاده ام. به من بگو آیا این

مال التجاره به سلامت به مقصد می رسد یا نه؟

پدرم سلامتی آقا را نیت کرده بود. از آن طرف، حاج محمد حسن را بیرون از شهر برده بودند بلکه آب و هوا عوض شود و از مریضی نجات پیدا کند. پدرم

سلامتی و برگشت آقا را نیت کرد و به مرتاض هندی این حرف را زد. مرتاض هندی بعد از کلی بالا و پایین کردن وسایلش گفت: نه مثل این که بلد نیستم اما می بینم این جوابی که دستگاه به من می دهد با حرف شما یکی نیست. پدرم پرسید: چرا؟ گفت: دستگاه جواب می دهد که یک شخصیت ملا و تارک دنیا است و در روی زمین مثل چنین شخصیتی کم پیدا می شود، حال مریض شده و او را به سفر برده اند. نظر این است که به سلامت می رسد اما شما می گوید مال التجاره است و این جواب به نیت شما نمی خورد. یک مرتبه پدرم گفت: درست است، احسنت، احسنت، من هم نظرم سفر همین آقا بود. مرتاض گفت: حالا که چنین است می گویم که این دستگاه به من نشان می دهد که این آقا تا شش ماه دیگر بیشتر زنده نمی ماند. همینطور هم شد آقا سر شش ماه از دنیا رفتند.

ببینید چطور یک مرد ملا با شنیدن چنین جریانی اینطور از پا درآمد و کمرش شکست. این ها چه ایمانی داشتند. برادران ببینید، ایمان انسان وقتی بالا برود تا کجا می رسد یعنی گاهی شنیدن بعضی مسائل، انسان را آن چنان ناراحت می کند که انگار بند دلمان پاره شده است.

«يُحِبُّ فَيْكَ وَيُبْغِضُ فَيْكَ» اگر دوستی دارند برای خاطر تو است، اگر هم دشمنی دارند برای خاطر تو است. مُحِبُّ تورا دوست و مُبْغِضُ تورا دشمن دارند.

«مُحْتَقِرٌ عِنْدَ الْخَلْقِ» آن ها کسانی هستند که در چشم مردم خیلی کوچک هستند. مردم به آن ها به کوچکی و خفت نگاه می کنند. محبتین اهل بیت این طوری هستند. در نزد دنیا پرستان ارزشی ندارند. شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: یابن رسول الله، دعا کن که مالم زیاد شود. نمی دانم چرا علاقه به زیاد شدن مال دارم. حضرت (علیه السلام) فرمود: برای چه می خواهی اموات زیاد شود؟ گفت: می خواهم به وسیله آن بتوانم زن و بچه ام را آبرومندانه اداره کنم، به

همسایه ها کمک کنم. حضرت (علیه السلام) فرمود: اینکه مال دنیا نشد پس بگو من مال را برای آخرت می خواهم.

ممکن است انسان دنیا را داشته باشد ولی برای آخرت داشته باشد؛ به بیچاره ها برسد، دست مردم را بگیرد، افتاده ای را بلند کند، عیبی ندارد. اینطور نیست که خیال کنید داشتن مال دنیا خلاف است؛ بنابراین متوجه باشید، چهره روحانیت نزد مردم دنیادار یعنی آن هایی که علاقه به دنیا برای خودشان دارند محبوب نیست، ما را خیلی کوچک می دانند، ممکن است که به شما تهنیت بزنند، بی حرمتی و بی توجهی هم بکنند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بودند. یک دفعه یک خانم حبشیه که یک بقچه بزرگی روی سرش بود خواست از محلی رد شود که یک نفر از آن طرف، یک مرتبه تهنیت ای به او زد و بقچه زن از سرش پایین افتاد. تا افتاد آن زن بلند شد و گفت: وای به روزی که آن عادل، روی کرسی حکم بنشیند. آن روز، خدا به داد تو برسد. تا این را گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: بارک الله و خیلی از معرفت این زن خوشش آمد و این حرف، آن شخص را تکان داد.

«عَظِيمُ الْمَنْزَلَةِ عِنْدَ اللَّهِ» برادران عزیز، درست است که برخی شما را به چشم کوچکی نگاه می کنند اما از آن طرف هم، عده ای هستند که کمال احترام را به شما می گذارند. عده ای هستند که وقتی چشمشان به شما می افتد خوشحال می شوند، در حقیقت دعا می کنند. آن ها افرادی هستند که ایمانشان بالا است. خواهش من این است متوجه باشید که چه کسانی شما را دوست دارند و چه کسانی دوست ندارند. مقامشان نزد خدا خیلی بالا است.

پنج یا شش ماه قبل از فوت آیت الله حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله فردی به نام حاج ابوالقاسم عطاری با اضطراب زیادی نزد ایشان آمد و گفت: حضرت آقا، به قبرستان رفته بودم و چیز عجیبی دیدم. قبری را دیدم که نصف جنازه از قبر

بیرون آمده و چشمش به آسمان است. بچه ها او را اذیت می کنند ولی او اصلاً اعتنا نمی کند و همینطور چشمش به آسمان است. حاج ملا هادی گفت: من خودم باید بیایم و آن را ببینم. به قبرستان رفت و دید بله، نصف این بدن زیر خاک و نصف بدن بیرون است. رفت بالای سرش و گفت: بنده خدا، من تو را می بینم نمی توانم بگویم که تو دیوانه هستی، این کار تو به دیوانگی نمی خورد. از آن طرف هم، کاری که انجام داده ای کار عاقلانه ای به چشم نمی آید. شرح حال خودت را بگو تا بدانم که کیستی؟

یک مرتبه این آقا به سخن درآمد و گفت: همینطور که گفتید دیوانه نیستم ولی دو مطلب مرا مضطرب کرده است: یکی اینکه من نگاه می کنم که دنیا دارد از دست من می رود. خدا در این دنیا عمری به من داد، من چه کاری توانستم انجام دهم؟ چه عملی انجام داده ام که خدا از من راضی باشد؟ این فکر مرا پریشان کرده است دوم اینکه، به طرفی می روم که نمی دانم منزلگاه من به کجا ختم می شود. بعد به حاج ملا هادی گفت: تو فکر آخرتت را کرده ای که به کجا خواهی رفت؟ گفت: نه، من هم نمی دانم. گفت: پس من دیوانه نیستم که این حالت را به خودم گرفتم. بعد از این جریان آیت الله حاج ملا هادی به منزل آمد و دیگر حال خوشی نداشت. شش ماه بیشتر زنده نماند و تا زمانی که زنده بودند فقط در فکر بود تا عاقبت از دنیا رفت.

برادران عزیز، بیایید از این کلمات حق، موعظه بگیریم. مطالب را استفاده کنیم و از خدا توفیق عمل بخواهیم.

خدایا، تو را به حق مقربین درگاہت، توفیق عمل به این دستورات به ما مرحمت بفرما. دل ما را به نور ایمان خودت تقویت بفرما. خدایا، عنایت خودت را از ما سلب نگردان. خدایا گرچه ما بنده گناه کاریم ولی به بزرگواری و کرم خودت ما را مورد عفو و رحمت بی پایان خود قرار بده، انشاء الله .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ، لَا يَتَأَسَفُونَ عَلَيَّ مَا خَلَقُوا مِنَ الدُّنْيَا. يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِي لِمَنْ وَالَيْتَ وَأَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ. يَا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي. يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ الذُّبُلُ السَّفَاءُ تُعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةَ فِي وُجُوهِهِمْ يَا عَلِيُّ إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنَا شَاهِدُهُمْ وَأَنْتَ، وَعِنْدَ الْمُسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ، وَعِنْدَ الْعَرْضِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ إِذْ سُئِلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنِ إِيمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِيبُوا» (1)

حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه نصايح خود به اميرالمؤمنين (عليه السلام) می فرمايد:

«يَا عَلِيُّ، مُحِبُّكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ» دوستان و محبين تو همسايگان حضرت احديت در دار فردوس هستند يعنى مهمان ذات حضرت حق هستند. چون همسايگان مورد عنايت خدا هستند و در جايگاه فردوس قرار دارند تعبير به «جيران الله» کرده اند، خوشا به حالشان.

ص: 13

«لَا يَتَأَسِفُونَ عَلَىٰ مَا خَلَفُوا مِنَ الدُّنْيَا» دوستان تو برای آنچه که در دنیا باقی گذاشته اند تأسف نمی خورند. اینطور نیستند که تأسف بخورند که ای وای، این همه اموال را در دنیا گذاشتیم. حقیقتش هم همین طور است چون نوعاً کسانی تأسف می خورند که یک سلسله اموال و املاکی را از دست بدهند و در مقابل دستشان خالی بماند اما چنانچه بدانند که اگر ببخشند در عوض مالشان چندین برابر به آن ها داده می شود دیگر جای تأسف نیست. خداوند تبارک و تعالی آنچنان آن ها را در فردوس پذیرایی می کند و مورد عنایت خودش قرار می دهد که هیچ گاه تأسفی برای آنچه که در دنیا گذاشته اند، نمی خورند.

از اینجا معلوم می شود که یک عده هم فردای قیامت نسبت به آنچه که داشتند و در دنیا گذاشتند و نتوانستند همراه خودشان ببرند تأسف می خورند. چرا تأسف می خورند؟ تأسف آن ها از این است که از چنین اموالی جدا شدند. شاید هم تأسفشان از این مهم تر باشد که خدا این همه اموال را در اختیارشان گذاشت که به وسیله آن بتوانند آخرت را برای خود تهیه کنند ولی متأسفانه چه داشتند برای دنیا مصرف کردند و هیچ به فکر آخرت نبودند چون چندان اعتقاد به آخرت نداشتند و خیال می کردند که هدف از خلقت و آوردن در دنیا، خوردن و خوابیدن بوده است و والسلام؛ اگر انسان فکر این باشد که در آخرت نیاز به داشتن اعمال نیک دارد هیچ گاه این طوری عمل نمی کند که

یک عمر در دنیا باشد، این همه اموال داشته باشد ولی هیچ چیزی برای خودش به عنوان ذخیره قبر و آخرت همراه نداشته باشد.

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) این بیانات را بالای منبر تذکر داد که باید گوش دل داشته باشیم و توجه کنیم. اگر چیزی را هم در دنیا داشتیم آن را برای آخرت بخواهیم، برای خدا بخواهیم. عده ای هستند که اموال زیادی در دنیا دارند ولی نه تنها خودشان برای آخرت استفاده نکرده اند، بلکه بچه هایشان هم از آن استفاده نمی کنند. اموال را در غیر امر شرعی به کار می برند حال باید پدر جوابگو باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم در چندین جا و به صورت های گوناگون می فرماید: این همه نعمت به شما دادیم، همه را در دنیا گذاشتید و آمدید مثل مسافرینی که می خواهند به جایی بروند اما وسایلی همراه خود نمی برند و دستشان خالی است. سؤال می کنند: حالا چه می کنید؟ از چه کسی می توانید بگیرید؟ آیا کسی حاضر است به شما چیزی بدهد؟ برادران، مواظب باشید برای خودتان در دنیا دینی نگذارید، حق الناس گردنتان نماند. تا می توانید در دنیا حقوق همدیگر را بدهید.

روزی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به مغازه قصابی تشریف برد که مقداری گوشت بگیرد. وقتی خواستند پول بدهند متوجه شدند که پول همراهشان نیست. همان جا برگشتند و گوشت نگرفتند. صاحب قصابی به آقا گفت: آقا جان، بپرید و بعداً پولش را بیاورید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خیر هر وقت پول داشتم می آیم و می گیرم. صاحب قصابی گفت: آقا، من به شما اجازه می دهم، مشکل ندارد. فرمود: بله، این دنیا را نگاه نکن که اجازه می دهی، در عالم آخرت به دنبال کسی هستی که مقداری بار را سبک کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نگذارید که حق الناس به گردنتان بیافتد. هیچکس حاضر نمی شود که از خودش به شما چیزی بدهد چون روز سختی در پیش دارید. همه دنبال این هستند که خودشان را نجات دهند.

«يَا عَلِيُّ، أَنَا وَلِيُّ لِمَنْ وَالَيْتَ وَ أَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ» من دوست آن کسی هستم که با تو دوستی کند و دشمن هستم با آن کسی که با تو دشمنی کند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي» هر که تو را دوست داشته باشد مثل این است که مرا دوست داشته است و هر که با تو دشمنی کند مثل این است که با من دشمنی کرده است.

ممکن است عده ای بگویند که ما هم جزو دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستیم. باید گفت که صرف گفتن دوستی دلیل نمی شود. باید دید که آیا نشانه ای هم دارید؟ اگر نشانه ای دال بر این حرف باشد علامت دوستی است و الا صرف

ادعا کردن که درست نیست و هر کس می تواند بگوید من دوست امیر المؤمنین (علیه السلام) هستم. حال با چه نشانه ای می توانیم دوست آقا را بشناسیم؟

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ الذُّبُلُ الشَّفَّاهُ تُعْرَفُ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي وُجُوهِهِمْ» آنها کسانی هستند که لب هایشان از بیان ذکر حضرت احدیت بیکار نمی ماند. همیشه ذکر می گویند. برای خدا کار می کنند و لب هایشان خشک است کنایه از این که همیشه دائم الذکر هستند. به یاد خدا هستند. رهبانیت در صورت آن ها نمایان است و نشان می دهد که اهل عبادت و تقوا هستند. جداً افرادی که اهل تقوا هستند همین اوصاف را دارند که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود. صورتشان نشان می دهد که افراد متدین و با تقوایی هستند. واقعاً چهره نورانی دارند؛ پس نتیجه می گیریم امور معنوی در صورت انسان اثر دارد.

در مقابل، اگر خدای ناخواسته دنبال خلاف برود جداً در چهره اش احساس تیرگی می کند. وقتی نگاهش می کنیم می بینیم در دل جا نمی افتد. علاقه به او پیدا نمی کنیم. این امدادهای غیبی واقعیت هایی است که قابل انکار نیست. تا می توانید دنبال تقوا و پاکی و پاکیزگی بروید تا صورتتان نورانی شود. روایت دارد هر کس بتواند خودش را موفق به خواندن نماز شب کند و آن را ترک نکند خدا صورت او را نورانی می کند و وقاری در چهره او قرار می دهد که دیدن او یک حالت هیبت بوجود می آورد.

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: لب های علاقمندان و محبین تو مشغول گفتن ذکر خدا است و در چهره آنها رهبانیت و زهد و تقوا دیده می شود.

«يَا عَلِيُّ، إِخْوَانُكَ يَفْرَحُونَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ» محبین تو در سه جا خوشحال می شوند:

«عِنْدَ خُرُوجِ أَنْفُسِهِمْ وَأَنَا شَاهِدُهُمْ وَأَنْتَ» از جاهایی که محبین امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی خوشحال می شوند در موقع جان دادن است چون روایت دارد خدا به دوستان و محبین جایگاهشان را نشان می دهد و از این جهت خوشحال می شوند. به به، علی جان، موقع جان دادن هم من بالای سر آن ها هستم و هم تو.

چرا قبر مرحوم وحید بهبهانی رحمه الله در کربلا است؟ ایشان شخصیت عجیبی بود و از مراجع تقلیدی بود که در کربلا ماند. نوعاً مراجع در شهر نجف می ماندند اما ایشان در کربلا بود. روزی طلبه ها به او گفتند: آقا، به نجف بیایید. تمام آقایان و مراجع نجف هستند. آقا در جواب گفت: من حرفی ندارم مایلم بیایم. عاقبت در اثر همین اصرارها تصمیم گرفت به نجف مشرف شود. تا این تصمیم را گرفت شب، حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را در خواب دید و آقا به او فرمود: آقا وحید، تو باید در کربلای من بمانی. وجود تو در اینجا لازم است. این خواب را که دید فردا در جلسه درس، بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. فرمود: طلاب عزیز، من می خواستم خواسته شما را اجابت کنم ولی چه کنم که صاحب قبر به من اجازه ندادند و فرمودند که شما در کربلا بمانید.

حالا چرا امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: بمان؟ مرحوم وحید رحمه الله با ماندنش در کربلا اخباری ها را بیرون کرد. آن ها آنقدر در کربلا- رخنه کرده بودند که اگر یک طلبه ای می خواست یکی از کتاب های فقها را در دست بگیرد حق نداشت و باید آن را در پارچه می پیچید که کسی نفهمد که این کتاب، کتاب فقها است. ماندن ایشان باعث شد کل اخباری هایی که در کربلا بودند بیرون رانده شوند. واقعاً باید دید که آن ها چه کسانی بودند که ارتباطشان با امام (علیه السلام) اینطور بوده است؟ این علامت محبین اهل بیت است.

«وَ عِنْدَ الْمَسَاءَلَةِ فِي قُبُورِهِمْ» یکی دیگر از جاهایی که خدا آن ها را خوشحال می کند در قبر است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشریف می آورند و آن جا هم خوش حالتان می کند.

«وَ عِنْدَ الْعَرْضِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ إِذْ سَبَّلَ سَائِرُ الْخَلْقِ عَنِ إِيْمَانِهِمْ فَلَمْ يُجِئُوا» سومین مکان، در پیشگاه حضرت حق است وقتی که محشور می شوند و در موقع رفتن به صراط، آنجا هم خدا محبین آقا را خوشحال می کند آن زمانی که سؤال می شود از ایمانشان، که آقا ایمانتان به چه صورت است؟ اگر ولایت نداشته باشید چه می خواهید جواب بدهید؟ بی مایه فتیر است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: ما دو گونه ایمان داریم: ایمان مستقر و ایمان مستودع. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: بعضی ها ایمانشان تا موقع مرگ است، اگر چیزی هم دارند تا نزدیک به مردن است. وقتی می میرند از آن ها گرفته خواهد شد اما بعضی ها ایمانشان مستقر است یعنی می ماند. اینطور نیست که بعد از مرگ آن ها را رها کند. وقتی آقا این فرمایش را گفتند راوی گفت: آقا جان، چه کار کنیم که ایمان ما مستقر شود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بعد از هر نماز واجب این را بخوانید: «رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا...» (1) چون عقاید ایمانی در این دعا آمده است یعنی همان چیزهایی که در قبر از من و شما می پرسند.

روایت دارد که اگر یک کافر یا یهودی یا نصرانی را دیدید، بگویید خدایا، تو را شکر که خدای من تو هستی، پیغمبر من حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و ولی من امیر المؤمنین (علیه السلام) است. معلوم می شود اگر انسان بعد از نماز این دعا را بخواند دیگر بعد از مرگ چیزی را فراموش نمی کند و برایش ملکه می شود یعنی روحش تقدس پیدا می کند که تا از او سؤال کنند: من ربُّک؟ بلافاصله می گوید: الله جل جلاله، و به ترتیب همه را می گوید.

پروردگارا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قسم می دهیم ما را جزو محبتین امیر المؤمنین (علیه السلام) قرار بده. بین ما و اهل ولایت جدایی نیانداز. دنیا و آخرت ما را با آن عزیزان محشور بگردان. قلب مبارک امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را از ما راضی و خشنود بگردان.

ص: 18

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبِي حَرْبُ اللّٰهِ، مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَا عَلِيُّ بَشِّرْ إِخْوَانَكَ بِأَنَّ اللّٰهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ إِذْ رَضِيَكَ لَهُمْ قَائِدًا وَرَضُوا بِكَ وَلِيًّا» (1)

نبی گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي وَحَرْبِي حَرْبُ اللّٰهِ» هر کس محارب امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد محارب پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) است و هر کس محارب پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) باشد محارب خدا است. پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: من و امیرالمؤمنین از یک درخت هستیم؛ در واقع وجود مبارکشان در خارج جدا است لذا هر کس با هر کدام از این دو بزرگوار در جنگ قرار بگیرد و محاربه کند محاربه با هر دو آن ها کرده است و جنگ با آن ها جنگ با خدا است.

«مَنْ سَأَلَكَ فَقَدْ سَأَلَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ» هر کسی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوب و درست رفتار کند مثل این است که با خداوند متعال درست رفتار کرده است. «سالم» از باب مفاعله است یعنی مسالمت طرفینی و دو جانبه. هم شما نسبت به امیرالمؤمنین

(علیه السلام) مسالمت دارید و هم ایشان نسبت به شما. وقتی با امیرالمؤمنین (علیه السلام)

ص: 19

آقایی داشتید قهراً ایشان هم با شما آقایی دارد. وقتی که حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رعایت کردید صد در صد ایشان هم حق شما را رعایت می کند و هر که با ایشان مسالمت و رفتار خوب داشته باشد با خدا این رفتار را داشته است.

«يَا عَلِيُّ، بَشِّرْ إِخْوَانَكَ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُمْ» یا علی، به برادران و دوستانت مژده بده که خدا از آنها راضی است. برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودن خیلی حرف است. یکی از بزرگان هر وقت تعبیر به عنوان برادر می شد بی اختیار اشکش سرازیر می شد. می پرسیدیم: آقا، چرا گریه می کنی؟ می گفت: آیا ما لیاقت داریم که بگوییم برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستیم؟ خوش به حال کسی که لیاقت این عنوان و منسب را داشته باشد که به او بگویند: تو برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستی مثل اینکه الان به شما بگویند که برادر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستی چقدر مقام بالایی است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: به برادرانت مژده بده که خدا از آنها راضی است، همین بس است. مرحوم میرزا جواد ملکی رحمه الله می گفت: دیگر چه می خواهید؟ آیا از این منسب بالاتر هم داریم؟ آیا در عالم وجود، منسبی بالاتر از رضای خدا داریم؟ خدای عزوجل در هیچ کجا مبالغه نمی کند، اهل مبالغه نیست مثل من و شما نیست که درباره افراد مبالغه کند.

روزی آقایی بنا کرد به تعریف کردن از امام رحمه الله. مرحوم امام گفت: چه خبر است؟ مرز بزرگان را حفظ کنید. ما کجا و ائمه علیهما السلام کجا؟ زبانتان را کنترل کنید. الان اینطور شده است. هر کسی را به هر منسبی نسبت می دهند چه باسواد باشد، چه کم سواد و یا بی سواد به او لقب های آن چنانی می دهند. علت همه این ها به ضعف دین بر می گردد. وقتی دین کنترل نداشته باشد زبان هم کنترل ندارد و هر چیزی را به هر کسی می گوید اما خدا اهل مبالغه نیست، اهل پشت هم اندازی نیست، خدا هر چیزی را به مقدار حقش ادا می کند.

فردی از بس اوصاف پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را شنیده بود نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و سؤال کرد: آقا این پیغمبر چه کسی بود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: من چه بگویم درباره

کسی که خدا در این عالم به این پهناوری، به پیغمبرش بگوید: تو خُلقِ عظیم داری، دیگر من چه می توانم بگویم؟

«إِذْ رَضِيَ يَكْ لَهْمُ قَائِدًا وَرَضُوا بِكَ وَوَلِيًّا» وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خودشان علت این رضایت الهی را بیان کرده اند. فرمودند: دلیل این رضایت این است که این ها حاضرند تو را پیشوای خود قرار دهند. راضی شدند که تو برای آنها قائد و باشی. راضی شدند که تو ولی آن ها باشی. همین که در شهادت های اذان، شهادت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهید، همین قدر که ولی ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شد، بس است. بیشتر از این چه می خواهیم؟ کلّ مشکلات را باید در خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) برد. رفتن به در خانه ایشان، رفتن به در خانه خدا است مخصوصاً ما روحانیون ارتباطمان با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باید ارتباطی خاص باشد. اگر از فرزندش، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می خواهید، باز از این بزرگوار هم بخواهید یعنی آقا را واسطه قرار دهید که فرزندشان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با ما بیشتر همکاری داشته باشد. حل مشکلات به دست مبارک ایشان است.

مرحوم شیخ طوسی رحمه الله خیلی کتاب نوشته اند اما یک کتاب ایشان، خیلی سر و صدا درست کرد. عده زیادی در عمل به این کتاب به شک افتادند. کتاب در رابطه با فقه بود. این کتاب به نام «نهایه» تقریباً نمونه رساله های ما است که در زمان شیخ طوسی رحمه الله در حوزه علمیه به عنوان رساله آقا بود. بعد از انتشار این کتاب در بین بزرگان اختلاف افتاد که آیا به این رساله یا به این کتاب می توانند عمل کرد یا خیر؟ شخصیت های بزرگی به نام همدانی، قزوینی و عبدالجبار از جمله کسانی بودند که اعتراض داشتند. جلسه ای تشکیل دادند و گفتند: چه کنیم؟ شیخ، شخصیتی بزرگوار است، این کتاب را هم منتشر کرده است آیا ما می توانیم آن را قبول کنیم؟ بعد از کلی صحبت، تصمیم گرفتند به خدمت شیخ بروند. وقتی به محضر

ایشان رسیدند، پرسیدند: یا شیخ، چرا این کتاب را نوشتی؟ شیخ گفت: من به وظیفه ام عمل کردم. هر چه شیخ می گفت، این آقایان زیر بار نمی رفتند.

در آخر، سه شخصیت معترض با هم قرار گذاشتند که به نجف بروند و سه شبانه روز در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بمانند و به آقا متوسل شوند تا این مسأله حل شود که آیا ما به کتاب نهایی شیخ می توانیم عمل کنیم یا نه؟ همین کار را هم کردند. سه شبانه روز در حرم مولا روزه گرفتند و شب جمعه که شد غسل کردند، نمازهایشان را خواندند و در کنار قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گذاشتند که هر کس، هر خوابی دید

خوابش را برای کسی بیان نکند فقط عین خوابش را روی کاغذ بنویسد.

هر سه نفر در حرم خوابیدند و هر کدام خواب دیدند که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خوابشان آمد و فرمود: در فقه اهل بیت علیهم السلام، کتابی که سزاوار اعتماد و اقتدار و رجوع به او باشد کتاب نهایی شیخ طوسی است. بعد فرمود: می دانی چرا؟ به علت این که صاحب این کتاب، اخلاص بسیاری برای خدا داشت و این کتاب را بدون هیچ غرضی نسبت به احدی نوشت. بعد حضرت (علیه السلام) فرمود: به این کتاب عمل کنید و در صحت این کتاب شک نکنید.

هر سه نفر هنگام نماز صبح از خواب بیدار شدند و خواب هایشان را روی کاغذ نوشتند. وقتی نوشته های یکدیگر را خواندند، فهمیدند خواب هر سه نفر به یک صورت است. به منزل شیخ طوسی رفتند و قبل از اینکه آن ها حرفی بزنند ایشان فرمود: هر چه من به شما گفتم، قبول نکردید تا آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شما گفت.

آقایان، ببینید نویسنده که بود و آن هایی که می خواستند عمل کنند که بودند. خوشا به حال هر کسی که به این خانواده بیشتر نزدیک شود حالا چه روحانی باشد چه غیر روحانی .

پروردگارا، حب ولایت علی را در دل ما منور بگردان. خدایا تورا به حق

قرآنت قسمت می دهیم ما را مورد خشم خودت قرار نده. خدایا، این قرآن را انیس و مونس ما قرار بده. این نظام عزیز ما را از هر گونه شری مصون بدار.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الْمُتَتَجِبُونَ وَلَوْلَا أَنْتَ وَ شَيْعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ، وَلَوْلَا مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) در بیاناتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» این لقب فقط برای وجود مبارک آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار برده شده است همان زمان ولادت آقا به ایشان داده شد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنیا آمد و ایشان را به دست مبارک پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) دادند بر حسب نقل روایات و احادیثی که در این رابطه داریم چشمان مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسته بود. وقتی آقا را به دست ایشان دادند چشمان مبارکش را باز کرد که یکی از مختصات و خصایص امیرالمؤمنین (علیه السلام) همین بود که اولین نظر را به وجود مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) انداخت در حالی که هیچ یک از انسان های متعارف اینطور نیستند.

نوعاً وقتی بچه ها به دنیا می آیند در همان جا چشمانشان را باز می کنند ولی بر حسب نقل روایات، وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست مبارک پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) داده شد

ص: 23

چشمان مبارکش را با نگاه به صورت ایشان باز کرد و شروع کرد به خواندن این آیات «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (1) تا این جمله را فرمود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در جواب فرمود: «وَ أَنْتَ أَمِیرُهُمْ»، علما در این رابطه بحث کرده‌اند که در آن زمان هنوز وحیی و قرآنی بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل نشده بود لذا بر چه مبنایی حضرت (علیه السلام)، شروع به خواندن این آیات مبارکه کرده‌اند؟ این بحثی است که بزرگان در رابطه با آن صحبت کرده‌اند.

علی ای حال، منظور این است که این لقب اولین بار توسط پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) داده شد و از القاب مختصه ایشان است حتی به امام‌های دیگر هم لقب «امیر المؤمنین» را نمی‌دادند و فقط مختص ایشان است. اینجا هم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) همین لقب را به کار برد. می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ». نگاه کنید، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این جمله را بالای منبر و جلوی جمعیت، خطاب به آقا می‌فرماید. این

بیان ایشان نشان می‌دهد که خلافت را به دست مبارک ایشان داده‌اند.

بعد فرمود: «وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِینَ» تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی. این لفظ «پیشانی سفید» کنایه است از افرادی که دارای کمالات و علم زیاد هستند که در پیشانی‌شان نور است یعنی نور دارها، آن‌هایی که صورتشان نورانی است. آن‌هایی که بهشتی هستند. در همین جا هم بهشتی‌اند. به خدا قسم، بهشت همین جا است. بهشتی‌ها همین جا بهشتی‌اند. همین جا پیشانی‌شان نورانی

است، چرا؟ چون کسی که مرتب موفق به خواندن نماز شب است قسم می‌خورم خدا نورانیت عجیبی در صورتش قرار می‌دهد این‌ها اثرات معنوی است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید که تو پیشوای پیشانی سفیدها هستی.

ص: 24

خدا مرحوم آیت الله ستوده را رحمت کند. یکی از اساتید عزیز و جلیل القدر ما بود. از اساتیدی بود که بنده خیلی با ایشان رفیق بودم. هر هفته کمتر یا بیشتر خدمتشان می رفتم و از محضرشان استفاده می کردم. خیلی مرد با اخلاقی بود. از نکاتی که ایشان به آن توجه داشت این بود که به بنده می فرمود: از چیزهایی که بنده از شما دیدم و خیلی دوست دارم این است که شما همیشه در درس، دوزانو جلو می نشینید و توجهتان به طرف صورت و پیشانی من است مثل اینکه می خواهید به دستورات عمل کنید. من عرض کردم: بله، البته من این دستور را از پدر بزرگوارم گرفته ام. پدر بزرگوارم همیشه به بنده این سفارش را می کرد که اولاً هر وقت می خواهی درس بخوانی سعی کن دوزانو بنشینی. برای درس، ادب قائل باش. در ثانی، مواظبت کن که مقابل استادت بنشینی و توجهت به پیشانی استاد باشد.

بینید عزیزان من، تا می توانید به این دستورات اهمیت بدهید. این موارد را سبک نشمارید. یادتان باشد یکی از دستورات ما این است که استاد وقتی وارد می شود همه بلند شوند. هر کس این دستورات دین را سبک بشمارد خدا هم او را سبک می شمارد. اخبار را مطالعه کنید، ببینید در روایات چه گفته شده است. بدانید که هر کاری انجام دهیم نتیجه آن متوجه خود ما است و به خدا ضرر نمی زنیم. گوش دل فرا دهید. در روایات آمده است که خدا به بشر دو گوش داده است گوش سر و گوش دل و گوش دل، یعنی عمل کردن.

«يَا عَلِيُّ شِدِّ يِعْتُكَ الْمُتَّجِبُونَ» علی جان، شیعیان تو نجیب هستند. «انتجاب» از ماده «نجب» است. اللهم اجعلنا من شيعته. مولا جان، یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از خدا بخواهید که ما را جزو شیعیان قرار بدهد و همسایه ائمه علیهما السلام باشیم، انشاء الله.

«وَلَوْلَا أَنْتَ وَشِيْعَتُكَ مَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ» علی جان، اگر تو و شیعیان تو نباشند برای خدا دینی برقرار نمی ماند. اگر دین محافظت شود در حقیقت توسط تو و شیعیانت حفظ شده است. دینی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حفظ می کند با دین دیگران خیلی فرق می کند. اسلام آن ها نیرو و قدرت به انسان نمی دهد. آن اسلامی که به انسان نیرو و ارزش و قدرت مقابله با دشمن می دهد همان اسلامی است که مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، امام حسین (علیه السلام) دارد. امام حسین (علیه السلام) دین پدر بزرگوارش را حفظ کرد و حاضر نشد دست مبارکش را برای بیعت و

از بین بردن دین حقیقی دراز کند. فرمود: من دست بیعت بدهم ابداً، بچه ها و خانواده و اموال و جانم همه و همه فدای دین شخص دین دار این گونه است. انسان با دین حاضر نمی شود دینش را به اندک چیزی از دست بدهد.

خدا مرحوم آیت الله عبدالکریم جزایری را رحمت کند. ایشان از علمای نجف بود. در زمانی که انگلیسی ها وارد عراق شده بودند و جنگ بود، مرحوم شیخ عبد الکریم درس خارج میداد و شاگردان زیادی داشت. یکی از شیوخ عرب خیلی به ایشان اظهار علاقه می کرد و آقا را دوست داشت. آقا هم نسبت به او محبت می کرد. گاه گاهی خانه اش می رفت و او نیز خدمت ایشان می آمد. علاوه بر اینکه ابراز علاقه می کرد هر وقت محضر شیخ عبد الکریم رحمه الله شرف یاب می شد پول زیادی تقدیم می کرد و می گفت: آقا، این پول را بگیرد و از آن به شاگردانتان بدهید. هر دفعه که به خدمت آقا می آمد پولی محبت می کرد آقا هم متقابلاً خیلی اظهار محبت می کرد.

وقتی که جریان انگلیسی ها پیش آمد و بعد از مدتی بنا شد که اشغالگرها بروند و عراق را خالی کنند، انگلیسی ها تلاش کردند که برای ماندنشان توافق نامه ای بگیرند تا بتوانند از نفت عراق و دیگر امکانات این کشور استفاده

کنند. مردم عراق هم دو دسته شدند، یک دسته می گفتند باید انگلیسی ها بروند و دسته دیگر می گفتند نه، باید بمانند چون امنیت ما را این ها نگه می دارند. نکته اصلی عرض بنده این است که این شیخ عرب که مورد توجه آیت الله جزایری بود جزو دسته ای بود که با ماندن انگلیسی ها در عراق موافقت کرده بود و گفته بود که این ها باشند. به آقا گفتند: خبر دارید که چه شده است؟ فلانی که شما به منزلشان می رفتید و ایشان به اینجا می آمد جزو دسته ای است که با ماندن انگلیسی ها موافقت کرده است. آقا فرمود: عجب، عجب، انسان مسلمان و با تقوا حاضر نمی شود که با کافر همنشین شود، و از آن زمان به بعد ارتباطش را با آن شیخ عرب قطع کرد.

گذشت و گذشت و شیخ عرب دید مدتی است که آقا به منزلش نمی رود. با خود گفت: چطور شده که حضرت آیت الله به ما سری نمی زند؟ بلند شد و خدمت آیت الله جزایری آمد. به او گفت: حضرت آیت الله، چه شده که دیگر خبری از ما نمی گیرید؟ آقا فرمود: من چگونه می توانم خبر از تو بگیرم؟ شیخ عرب گفت: چرا؟ مگر طوری شده است؟ آقا گفت: تقابل بین من و شما تقابل کفر و ایمان است، مگر می شود مؤمن، کفر را بپذیرد؟ گفت: من؟ آقا گفت: بله، شنیدم که تو موافق هستی که انگلیسی ها بمانند، تو چرا این کار را کردی؟ خدا تو را در همین چاه می اندازد، همین انگلیسی ها تو را بیچاره خواهند کرد.

همین هم شد، طولی نکشید که انگلیسی ها با پهلوی برنامه ریزی کردند و او را به زندان پهلوی در ایران بردند و همان جا او را کشتند. برای چه این تذکرها را می دهند؟ این تذکرها به خاطر این است که مثل بنده و شما حواسمان را جمع کنیم. مواظب باشیم که در خلال عمرمان، این مسائل یکی پس از دیگری پیش می آید انشاء الله بتوانیم تصمیم درستی بگیریم.

«وَلَوْلَا مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ لَمَا أَنْزَلْنَا السَّمَاءَ قَطْرَهَا» علی جان، اگر شما شیعیان در زمین نباشید آسمان بارانش را نخواهد فرستاد. می گویند در منطقه شمال که شالی کاری می کنند وقتی برنج می کارند در کنار برنج ها گیاهی به نام «کُللمبه» هم در می آید، تقریباً چیزی شبیه درخت شالی است و این آبی که صاحب زمین به شالی هایش می دهد باعث سیراب شدن این گیاه هم می شود مثلاً این گیاه با خود می گوید: ای جان من، چه خوب مرا آب می دهد، اما خبر ندارد که چند وقت بعد همان شالی کار به جانش می افتد و آن را درو می کند که شالی راحت باشد و بتواند بهتر رشد کند؛ پس، این آب را به او نمی دهند بلکه به شالی می دهند. حالا یک عده تارک الصلوات ها خیال می کنند که این باران ها و رحمت ها برای آنها است. آن هایی که دین ندارند خبر ندارند که خدا این را از تصدق خوب ها مرحمت می کند و بلاها را به خاطر نماز خوان ها و روزه گیرها دور می کند.

خدایا، تو را به حق مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پسر عم بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم می دهیم که به ما لیاقت مقام شیعه گری مرحمت بفرما. ما را جزو خوبان خودت قرار بده. خدایا، خودمان اعتراف می کنیم که بدی داریم ولی به کرم و آقایی خودت ما را مورد بخشش و عفو قرار بده. خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام این نظام مقدس جمهوری عزیز ما که الان در این دنیای پر تلاطم، بهترین نظام دنیا است خدایا، زیر سایه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محفوظ بدار. شر اشار، کید کفار را به خودشان برگردان. ملت مظلوم عراق را از چنگال ابر قدرت ها نجات مرحمت بفرما. والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا، شِيعَتُكَ تُعْرَفُ بِحِزْبِ اللَّهِ. يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشِيعَتُكَ الْقَائِمُونَ بِالْقِسْطِ وَخَيْرَةُ اللَّهِ خَلْقَهُ. يَا عَلِيُّ، أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَأَنْتَ مَعِيَ ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ. يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْقُونَ مِنْ أَحَبِّتُمْ وَتَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ وَأَنْتُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْفِرْعَ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ يَفْرَعُ النَّاسُ وَلَا تَفْرَعُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا تَحْزَنُونَ فَيُكْمُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ* لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفِرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1). يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ وَأَنْتُمْ فِي الْجَنَانِ تَتَنَعَّمُونَ» (2)

ص: 29

1- سوره مبارکه انبياء آيات 101 الى 103 .

2- بحار الأنوار، ج 39، ص 307 .

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» یا علی، برای تو در بهشت گنجی است. مراد از گنج چیست؟ مرحوم صدوق رحمه الله در رابطه با این حدیث فرمود: یعنی تمام کلیدهای نعمت های بهشت دست مبارک تو است. مراد از گنج، همان کلید در بهشت است و از القاب آقا «قسیم النار و الجنة» است. بعضی از آقایان می گویند: علت اینکه کنیه وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ابو القاسم است به اعتبار وجود مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) قاسم (قسمت کننده) بهشت و جهنم است و همان طور که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) پدران ما هستند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم هست و وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) «قاسم» گویند به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم «ابوالقاسم» می گویند.

مرحوم صدوق می فرماید: مراد از «لَكَ كَنْزٌ فِي الْجَنَّةِ» این است که کلید در بهشت را خدا به دست امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهد. بعد ایشان می فرماید: من از اساتید و مشایخ شنیدم که ممکن است مراد از این جمله پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضرت محسن (علیه السلام) فرزند سقط شده حضرت زهرا علیها السلام باشد که شهیدش کردند و آنها نیز دلایل خاص خود را بیان کرده اند. ممکن است مقام حضرت محسن (علیه السلام) برای خیلی ها مخفی باشد ولی در عالم قیامت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقام ایشان معلوم می شود که یکی از اسباب شفاعت امت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایشان است لذا از این جهت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را به «کنز الجنة» تعبیر کرده اند.

«وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهِمَا» که احتمالاً کنایه از مغرب و مشرق است، مانند اینکه مغرب و مشرق بهشت مال تو است یا ممکن است مراد از «قرنین»، حسن و حسین (علیه السلام) باشد. این امکان هم هست که مراد از «قرنین»، ضربت خوردن

امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد چون قرن به طرف پیشانی و جلو است و اشاره به آن دو ضربتی باشد که به فرق مبارک ایشان خورد؛ حالا خدا می داند که کدام تعبیر منظور آقا است؟

«شَيْعَتُكَ تُعْرِفُ بِحِزْبِ اللَّهِ» حزب الله که در قرآن بیان شده است رستگار و موفق هستند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسانی که اطراف تو هستند شیعیان تو هستند و به حزب الله شناخته شده‌اند و به حق هستند.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَ شَيْعَتُكَ الْفَائِزُونَ بِالْقِسْطِ وَ خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ» تو و شیعیان و پیروان تو بر پا کننده قسط و عدل یعنی پرچمدار عدل در جامعه هستید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که این گروه، در تمام امور زندگی عدالت را رعایت می کنند. عنوان حزب الله تحت این نکته است یعنی کسی که به آداب و دستورات اسلام عمل کند و قائل به قسط باشد. در اینجا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که شیعیان تو و خودت در جامعه بر پا کننده قسط هستید. هر کجا که باشید پرچمدار عدل و عدالت و برگزیده شدگان خدا روی زمین بوده و صاحب کمالات می باشید.

بنده خیلی سفارش می کنم به شما نور چشمان و روحانیت که در مطالعه کردن تنها به آیه و روایت اکتفا نکنید. کنار آیه و روایت، تاریخ گذشتگان را مطالعه کنید، آن هایی که دارای کرامت هستند واقعاً انسان را تکان می دهد.

«يَا عَلِيُّ، أَمَا أَوَّلُ مَنْ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِهِ وَ أَنْتَ مَعِيَ ثُمَّ سَائِرُ الْخَلْقِ» اولین کسی که در قیامت، سر از خاک بر می دارد من هستم. خاک را از سر خودم کنار می زنی و تو هم با من هستی بعد از آن سایر مردم همه دوباره زنده می شوند برای اینکه درباره شما قضاوت شود که چه کردید؟ سی سال چهل

سال، پنجاه سال، هفتاد سال، هشتاد سال، در دنیا عمر کردید، در این مدت چه کارهایی کردید؟ باید حساب پس بدهید.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشَيْعَتُكَ عَلَى الْحَوْضِ تَسْتَقُونَ مَنْ أَحْبَبْتُمْ» تو و شیعیان تو سر حوض کوثر هستید و آنجا هر کسی را که بخواهی و دوست داشته باشی سیراب می کنی تا از آب حوض استفاده کند.

«وَتَمْنَعُونَ مَنْ كَرِهْتُمْ» هر کسی که تو با او ناسازگاری داشته باشی و مکروه شما باشد او را از آب ممنوع می سازید. داشتن آب حوض کوثر در قیامت چه خصوصیتی دارد؟ چه تناسبی دارد که آقا ساقی آن حوض است؟ ساقی کوثر بودن، یکی از چند منصبی است که خدا فردای قیامت به دست مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دهد. روایات زیادی داریم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) چندین منصب را بیان می کند. از جمله لقب «قسیم النار و الجنة» است. مردمی که می خواهند به بهشت و جهنم بروند به دست مبارک مولا علی (علیه السلام) تقسیم می شوند. آن هایی که ولایت آقا را قبول می کنند یا آن هایی که جاهل هستند و در آخرت برایشان روشن می شود و می پذیرند راهی بهشت خواهند شد.

ممکن است کسی در دنیا جاهل باشد و خیال کند حق با دیگران است، بعد که قیامت می شود تازه عظمت آقا را می فهمد اما با این حال، ته قلبش پاک بوده و لذا حضرت (علیه السلام) را می پذیرد، خدا آنها را هم مورد عفو قرار می دهد مثل اهل سنت. حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در گهواره بودند که مردی به خدمت امام حسن عسگری (علیه السلام) آمد و به آقا گفت: مسأله ای داشتم. حضرت (علیه السلام) فرمود: از پسر کوچکم پرس. او حجت خدا است. بعد پرسید: آن هایی که اهل سنت هستند آیا آن ها جهنمی هستند؟ حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: اینطور گمان نکن. در آنها هستند کسانی که جاهل قاصر هستند. عده ای از آن ها می آیند و می پذیرند و هدایت

می شوند. معلوم می شود در عالم قیامت، افرادی که واقعاً قلبشان آمادگی پذیرش دارد ولی در این عالم به حقیقت نرسیدند مورد بخشش قرار می گیرند.

یکی از بزرگان نقل می کند: جوانی در مسجد الحرام در گوشه ای به نماز ایستاده بود و از اهل سنت بود. آن چنان سر نماز اشک می ریخت و گریه می کرد که من به او حسرت خوردم. من شیعه بودم ولی از حالت این جوان خیلی تعجب کردم. گفتم لا اله الا الله، عجب اشکی می ریزد. پیش خودم گفتم: خدایا، او با این حالتی که دارد آیا به جهنم می رود؟

واقعاً اگر چند جلسه با آنها صحبت کنیم ممکن است روشن شوند. بنده بارها به خودم گفته ام که چقدر باید خدا را شکر کنیم که در دامن پدر و مادر شیعه بزرگ شده ایم؛ واقعاً جای شکر دارد. اگر خدای ناخواسته ما هم در دامن آن طور پدر و مادر بودیم معلوم نبود که الان ما هم شیعه بودیم یا خیر.

بنابراین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) القاب و منصب های زیادی دارند مثلاً پرچم به دست مبارک ایشان است که یک عده زیر پرچم ایشان هستند یا منصب «ساقی الحوض». در روایات داریم که دو نهر آب در بهشت است یکی متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که ساقیشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و یکی متعلق به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. حوض کوثر همان حوض نبوت است و حوض امیرالمؤمنین (علیه السلام) حوض ولایت حوض ولایت است که ساقی حوض را خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) می دانند.

حال می خواهیم بدانیم مگر در روز قیامت، وضع چگونه است که انسان احتیاج به آب پیدا می کند؟ از نفس اخبار بر می آید که آب داشتن آنجا دو جنبه دارد یکی اینکه در قیامت خیلی هوا گرم است. روزی است که اصلاً سایه ای در آن پیدا نمی شود مگر سایه حضرت پروردگار. آن روز آن چنان حرارت دارد که عرق از سر و صورت افراد می ریزد. علت تشنگی، هوای گرم قیامت است که قبل از اینکه

بهشتیان را به مقصد برسانند از این آب به آن ها میدهند؛ پس یکی از علت های داشتن آب در آنجا، شرایط روز قیامت است که شیعیان از برکت نوشیدن این آب، از حرارت در امان هستند و زیر سایه عرش خدا هستند.

ابوبصیر به خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد، آقا: روایتی از شما نقل کرده اند، من آمدم از خودتان بپرسم و بینم آیا این روایت درست است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: چه شنیدی؟ گفت: شنیده ام که شما فرموده اید فرق است بین مُسَلِمِ مؤمن و مسلم غیر مؤمن. حضرت (علیه السلام) فرمود: بله، مگر اینطور نیست؟ گفت: مگر مسلمان با مؤمن فرق می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بله فرق می کند. عرض کرد: یابن رسول الله، چگونه است؟ فرمود: مسلم کسی است که شهادتین را بگوید، نماز را به جا آورد، زکاتش را بدهد و.... همینطور شمردند،

بعد فرمود: این را مسلم می گویند اما مؤمن کسی است که شهادتین را می گوید، نماز می خواند، زکات می دهد، روزه می گیرد، حج می رود و خدا را ملاقات نمی کند با گناهی که وعده آتش به آن داده شده است؛ اگر هم گناهی کرده است باید توبه کند که خدا او را عفو کند و جزو مؤمنین قرار گیرد.

ناامید نباشید، البته همه ما مرتکب گناه شده ایم ولی توبه را از دست ندهیم. اگر حسد داریم، کینه داریم و یا هر صفت زشتی که در وجود ما است از برکت آن آب، همه پاک می شود. آنگاه است که آماده رفتن به بهشت می شویم. ان شاء الله خدا بهشت را نصیب همه ما بگرداند.

«وَأَنْتُمْ الْأَمِينُونَ يَوْمَ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ» شما و شیعیانت آن روزی که روز و انفسا است در زیر سایه عرش خدا هستید. «فرع الأكبر» یکی از القاب روز قیامت است. خوش به سعادتتان ان شاء الله دست از دامن ولایت نکشید .

«يَفْرَعُ النَّاسُ وَلَا تَفْرَعُونَ وَيَحْزَنُ النَّاسُ وَلَا تَحْزَنُونَ» مردم همه فریاد می کنند اما شما و شیعیانت اهل داد و فریاد نیستید. مردم همه در غم و غصه هستند ولی شما حزن و غصه ای ندارید. مؤمنین و برادران عزیز، اگر ایمانتان را قوی کنید بالاترین مقام از آن شما است. «فِيكُمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ» علی جان، این آیه درباره شما وارد شده است: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسِرُّوْنَ حَسِيْسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1)

امروز آن روزی است که ما به شما وعده دادیم که صبر کنید، اذیت ها و سختی ها را تحمل کنید، منتظر باشید که روزی آزاد و راحت دارید که روز استراحت شما آن روز است.

«يَا عَلِيُّ، أَنْتَ وَشَيْعَتِكَ تُطَلَّبُونَ فِي الْمَوْقِفِ» مردم در آنجا دنبال شما می گردند. مدام می گردند و می گویند: علی و شیعیانت کجا هستید؟ از آن ها می پرسند: با آن ها چه کاری دارید؟ می گوید: می خواهیم پیدایشان کنیم و دست به دامنشان شویم؛ بنابراین، در موقع قیامت گروهی از مردم که خودشان را در شرایط سخت می بینند دنبال شما می آیند .

مرحوم آیت العظمی بروجردی رحمه الله نقل می کرد: شبی قیامت را خواب دیدم. در عالم رؤیا دیدم مردم در حال گذر هستند و در شرایط خیلی سختی، سریع رد می شوند. گفتم: خدایا، من چرا ایستاده ام؟ یک مرتبه حرکت کردم که بروم.

ص: 35

1- انبیاء، 101 الی 103 (کسانی که از قبل وعده نیک از سوی ما به آن ها داده شده [مؤمنان صالح] از آن دور نگاه داشته می شوند * آن ها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند * وحشت بزرگ، آن ها را اندوهگین نمی کند و فرشتگان به استقبالشان می آیند (و می گویند:) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد)

تا کمی رفتم دستی جلو آمد و مرا نگه داشت. ندا رسید: سید حسین نرو. من ایستادم باز دیدم همینطور گروه گروه می روند. وحشت چنان مرا گرفت که فریاد زدم: خاک بر سر من الان چه کار کنم؟ فقط من اینجا ماندم. دوباره جرأت کردم و حرکت کردم. تا آمدم بروم دوباره دستی جلوی من را گرفت و گفت: سید حسین نرو، بایست.

مرتبه سوم آنچنان شدت اضطراب مرا گرفت که حالم دگرگون شد. فهمیدم مثل اینکه من در اینجا پرونده دارم. بنا است که خدا به حساب من برسد. یک دفعه صدایی بلند شد و اسم مرا صدا کرد که نترس و بایست. من تو را اینجا نگه داشتم که عده ای به وسیله شفاعت تو به بهشت بروند. تو هم بعد از آنها به بهشت خواهی رفت.

«وَأَنْتُمْ فِي الْجَنَّةِ تَتَعَمَّرُونَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یا علی، دنبال شما می آیند و طلبتان می کنند در حالی که شما در بهشت متنعم هستید.

عزیزان، یک چنین روزی در پیش داریم. خدا به من و شما رحم کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَيُنْصَحُ حُؤْنَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا عَلِيُّ شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَعْمَالَ شَيْعَتِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ» (1)

در حدیث شریفی، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ فِي السِّرِّ» شیعیان تو کسانی هستند که وقتی در پنهان قرار می گیرند از خدا ترس دارند یعنی در خلوت هم از خداوند خوف دارند و دست به گناه نمی زنند.

«وَيُنْصَحُ حُؤْنَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ» آن ها کسانی هستند که وقتی در آشکارا قرار بگیرند در میان مردم بیکار نمی نشینند بلکه خیرخواه هستند و برای خدا همدیگر را نصیحت می کنند. این عبارت نشان می دهد که دوستان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسانی نیستند که فقط به فکر خودشان باشند و فقط خودشان را نجات دهند

ص: 37

بلکه در صدد نجات دیگران هم هستند یعنی تنها دنبال نجات خودشان نیستند بلکه دیگران را هم بواسطه نصیحت کردن از عذاب خدا نجات می دهد.

البته هستند کسانی که فقط خودشان را دوست دارند چون محبت به خود، یک نوع محبت ذاتی است و مخصوص انسان ها هم نیست بلکه حیوانات هم دارند و خداوند، ذاتاً خود دوستی را در گزینه قرار داده است لذا هر زمانی احساس می کند دشمن به او نزدیک می شود، فرار می کند. این فرار، نشان دهنده محبت به نفس است چون حب نفس دارد. اگر انسان بخواهد حب نفس داشته باشد با حیوانات در این وجه مشترک است و امتیاز خاصی برای انسان نیست؛ پس اگر می خواهد امتیازی جدا از سایر حیوانات داشته باشد علاوه بر اینکه

خودش را دوست می دارد، باید دیگران را هم دوست بدارد. از صدمه خوردن دیگران ناراحت شود. از اینکه دیگران در رنج هستند، متأثر گردد.

پیروان حضرت علی (علیه السلام) چون خودشان را اهل نجات می بینند خیر خواهانه دست دیگران را هم می گیرند. برای خدا دیگران را ارشاد می کنند و آن ها را نیز نجات می دهند. شاید خیرخواهی اشاره به همان امر به معروف و نهی از منکر باشد. شیعه همیشه اهل امر به معروف و نهی از منکر است، چرا؟ برای اینکه مبادا دوست و برادرش به جهنم برود. خودش که به بهشت می رود دوست دارد دیگران را هم بهشتی کند پس ان شاء الله سعی کنیم جزو این سلسله از شیعیان باشیم. طوری باشیم که زیر بغل دیگران را بگیریم.

این حدیث واقعاً زیبا است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کرده است که یا علی، شیعیان تو این خصوصیات را دارند که در پنهان از خدا می ترسند؛ چون خیلی از انسان ها هستند که در پنهانی کارهایی می کند که در آشکارا نمی کنند. انسان باید در جایی که جز خودش و خدا کس دیگری نیست خوف از خدا داشته

باشد؛ و از طرفی خیر خواه دیگران هم می باشد تا آن ها را هم هدایت کند و از گرفتاری های جهنم نجات دهد.

«يَا عَلِيُّ، شَرِيعَتُكَ الَّذِينَ يَتَنَافَسُونَ فِي الدَّرَجَاتِ» خوش به سعادت این افراد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: شیعیان تو کسانی هستند که در درجات بهشتی، خوشحالی و سرور دارند و هر چه چشم آن ها به آن درجات می افتد که خدا برایشان در نظر گرفته است، در این درجات خوش گذرانی می کنند. حالا برای چه اینقدر خوشحال هستند؟ منشأ این خوشحالی کجا است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) علت آن را فرموده اند :

«لِأَنَّهُمْ يَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ» چون این ها خدا را ملاقات می کنند در حالی که هیچ گونه گناهی ندارند. روایتی در کتاب کافی مرحوم کلینی رحمه الله و مصباح کفعمی از امام باقر (علیه السلام) بیان شده است که در ذیل آیه مبارکه «يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» (1) فرموده اند: روزی را می بینید که هر چیزی که انسان از پیش فرستاده است به او نشان می دهند. این نکته را داشته باشید که هر کاری انجام دهید در محضرتان قرار می دهند. اگر خدای ناخواسته عملی را نباید انجام می دادید اما انجام دادید، آن را در حضور شما می گذارند. آن وقت در آنجا دسته ای می نشینند و حسرت می خورند که ای کاش من خاک بودم و زیر قدم های بشر کوبیده می شدم و چنین روزی را نمی دیدم.

علما و مفسرین تعبیر کردند و در روایت هم دارد، اینکه کفار می گویند «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» منظورشان این است که ای کاش ما هم شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم؛ چون ابوتراب از القاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. روزی پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) دیدند که امیر المؤمنین (علیه السلام) در خاک خوابیده اند. با دیدن این حالت، لقب ابوتراب

ص: 39

را به ایشان دادند؛ لذا کافر هم در قیامت می گوید: ای کاش من خاک بودم. یعنی ای کاش جزو شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودم

بعد امام باقر (علیه السلام) بالای منبر تذکر داد و فرمود: سه نوع گناه داریم. اول، گناهی که بخشیده شده است و خداوند آن گناه را می بخشد یعنی اگر بنده ای گناهی کرد و عقوبت گناهش را در دنیا کشید، خدا آن گناه را می بخشد. حالا به هر شکلی که خدا صلاح می داند از نظر مریضی، از نظر گرفتن فرزند، از نظر گرفتن مال، یا از نظر لطمه خوردن مقام و به هر صورت که در مقابل آن گناه عذاب داده شد، گناه آن بنده بخشیده می شود زیرا خداوند کریم بزرگ تر از آن است که بخواهد بندهاش را دو بار عذاب بدهد. وقتی عذاب گناهش را در دنیا دید، خدا آن گناه را می بخشد.

قسم دوم از گناهان، گناهی است که خدا اصلاً آن را نمی بخشد. عرض کردند یابن رسول الله (علیه السلام) کدام گناه است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: گناهی است که بندگان نسبت به همدیگر ظلم می کنند. ظلم به حدی است که اگر دستمان به دیگری برخورد کند، از آن به ظلم تعبیر می کنند. الله اکبر، مگر اینکه از آن شخص حلالیت بطلبیم یا اینکه مثلاً اگر حیوان شاخ داری به حیوان بی شاخی، شاخ زده باشد، خدا حق او را از آن حیوان می گیرد و باید این عوض داده شود.

نوع سوم از گناهان: گناهی است که صاحب گناه بین خوف و رجاء می ماند. عرض کردند: آقا جان، یعنی چه؟ فرمودند: گناهی که بنده انجام داده است اما توبه به هم می کند؛ حالا نمی داند که خدا آن را بخشیده است یا نه؟

بندگان خدا بیشتر به گناه سوم گرفتارند. همه ما بشریم و معصوم نیستیم و گناه از همه ما سر می زند، حتماً توبه به هم می کنیم اما نمی دانیم در چه حالی هستیم. در حالت خوف و رجاء به سر می بریم. خبر نداریم که خدا ما را بخشیده است یا نه. ای کاش انسان بفهمد که مرتکب گناه شده است تا برای آن چاره ای بیندیشد.

اگر نفهمد یا نخواهد بفهمد چه بلایی به سرش می آید؟ گاهی انسان گناهای انجام می دهد که به آن افتخار می کند، آیا این گناهان قابل بخشش است؟

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین (ع) در درجات بهشتی تفریح می کنند، چرا؟ چون وقتی خدا را ملاقات می کنند هیچ گناهی ندارند و خدا گناهان آن ها را بخشیده است.

در ادامه حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) مژده داد و فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَعْمَالَ شِعْيَتِكَ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ يَوْمٍ جُمُعَةٍ فَأَفْرَحُ بِصَالِحِ مَا يَبْلُغُنِي مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَأَسْتَغْفِرُ لِسَيِّئَاتِهِمْ» در هر جمعه، اعمال شیعیان را در محضر مبارک ذات حضرت حق ارائه می دهند. نه تنها به محضر خدا بلکه به محضر مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز می برند «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» (1) پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اعمال شیعیان تو را در هر جمعه به من عرضه می دارند، خوشحال می شوم که بحمدالله می بینم شیعیان تو عمل خوب انجام می دهند و من برای گناهان شما طلب مغفرت می کنم. مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله در کاظمین، بالای منبرشان جمله ای گفت که صدای گریه مردم بلند شد. آقا بالای منبر فرمود: ایها الناس، من امروز به اینجا آمدم تا مطلبی را به شما بگویم. ایشان شروع کرد، گفت و گفت تا اشک ها جاری شد. فرمود: شما را به خدا قسم، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را شرمندة نکنید. او را اذیت نکنید. هیچ می دانید جمعه به جمعه عمل ما را به محضر مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می برند؟ اشک ایشان با دیدن گناهان ما سرازیر می شود. بیایید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نزد خدا خجالت ندهید. خدا رحمتش کند، مرد عالم و بزرگواری بود.

ص: 41

1- سوره مبارکه توبه آیه 105 (خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و بزودی بسوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می شوید)

یکی از علما می گفت: آقایان، مواظب باشید که شما را از لیست روضه خوان ها و ذاکرین امام حسین (علیه السلام) بیرون نکنند. ممکن است امام حسین (علیه السلام) دست رد به سینه بعضی ها بزند. ایشان می گفت: امام حسین (علیه السلام) با این انسان ها به دو روش برخورد دارد. عده ای را رسوا می کند. آن ها را از لباسی که بر تن کرده اند بیرون می کند.

عمامه هایشان را بر می دارد و به آنها می فرماید: برو، من تو را قبول ندارم؛ اما عده دیگر را محترمانه از لباس بیرون می کند. با اینکه جزو ذاکرین بودند، منبر می رفتند، روضه می خواندند، اشک می ریختند اما امام حسین (علیه السلام) آنها را محترمانه رد می کند، چرا؟ چون وقتی به مقامی رسیدند، روضه خواندن برای امام حسین (علیه السلام) را کنار گذاشتند. گفتند: در شأن بنده نیست که به منبر بروم.

آقای شیخ جعفر شوشتری رحمه الله صاحب رساله بود. ملا و مجتهد بود. اهل فتوا بود ولی هیچ وقت دست از ذاکری امام حسین (علیه السلام) برنداشت. می گفت: من این افتخار را از منبر جدا نمی کنم. واقعاً بعضی از کلمات، انسان را تکان می دهد. ان شاء الله قدر خودتان را بدانید. در منبر رفتن خیلی زحمت بکشید. مایه دار باشید. منبرتان پر محتوا باشد. مصیبت جانسوز بخوانید. طوری باشید که اول خودتان منقلب شوید و گریه کنید، وقتی این حالت را داشته باشید قطعاً مردم

را هم منقلب می کنید.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام قسم می دهم در درجه اول پرچم اسلام را سرفراز بگردان. پرچم کفر را سرنگون بگردان. ملت اسلام در هر سرزمینی که هستند، پیروز بگردان خدایا، شر دشمنان اسلام را به خودشان بگردان. خدایا، فرج آقای ما حجت بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نزدیک بگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ذَكَرَكَ فِي التَّوْرَةِ وَ ذَكَرُ شَيْعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ فَاسْأَلْ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ وَ أَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلِيَا مَعَ عَلِيٍّ بِالْتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ مَا أَعْطَاكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ، وَ إِنَّ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ لَيَتَعَاظُمُونَ إِلِيَا وَ مَا يَعْرِفُونَ شَيْعَتَهُ وَ إِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَحْدُوْنَهُ فِي كُتُبِهِمْ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرُوكُمْ فِي السَّمَاءِ أَعْظَمَ مِنْ ذَكَرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ فَلْيَقْرَحُوا بِذَلِكَ وَ لِيَزِدَادُوا اجْتِهَادًا. يَا عَلِيُّ، أَرْوَاحُ شَيْعَتِكَ تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَلَالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ مَنَزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1)

در ادامه حدیث شریفی که در جلسه قبل بیان شد، پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، ذَكَرَكَ فِي التَّوْرَةِ وَ ذَكَرُ شَيْعَتِكَ قَبْلَ أَنْ يُخْلَقُوا بِكُلِّ خَيْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الْإِنْجِيلِ» علی جان، خداوند تو و شیعیانت را در تورات به خیر یاد کرده است

ص: 43

قبل از اینکه هنوز پا به عالم خلقت بگذارید. شیعیان تو دسته ای هستند که کارشان به خیر است و بلکه در انجیل هم چنین مطلبی آمده است و خودت و شیعیانت و عمل هایتان همه به خیر یاد شده است.

«فَأَسْأَلُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ وَأَهْلَ الْكِتَابِ يُخْبِرُوكَ عَنْ إِلِيَا مَعَ عِلْمِكَ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» از اهل انجیل و تورات سؤال کن تا آن ها به تو جریان را خبر دهند با اینکه تو می دانی و خبر داری. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تورات به نام «الیا» نام برده شده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برو و سؤال کن، و این کنایه از این است که فکر نکنید من می خواهم بگویم بلکه خودت هم می دانی، علم کتاب انجیل و تورات همه نزد تو است و خدا به تو مرحمت کرده است.

«وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ» خداوند تبارک و تعالی به تو علم کتاب را مرحمت کرده است.

«وَإِنْ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ لَيَنْعَظُمُونَ إِلِيَا وَمَا يَعْرِفُونَ شَيْعَتَهُ» اهل انجیل به الیا تعظیم می کنند، به او احترام می گذارند اما متأسفانه نمی دانند او کیست؟ یعنی تو را نمی شناسند.

«وَإِنَّمَا يَعْرِفُونَهُمْ بِمَا يَجِدُونَهُ فِي كُتُبِهِمْ» فقط آنچه که در کتابشان گفته شده است را می بینند یعنی در حقیقت پی به وجود تو نمی برند.

واقعیت هم همینطور است. الان ما این طوری هستیم و هنوز به واقعیت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دست نیافته ایم و شیعیان واقعی او را هم نشناخته ایم. چه کسی واقعاً شیعه است؟ ما می گوئیم: خدایا، ما را جزو شیعیان قرار بده، اما شیعه ای که خدا قبولش دارد آیا در وجود ما هست؟

در کتابی از مرحوم آیت الله آقای نجم آبادی رحمه الله نقل شده است که روزی سید الشهداء (علیه السلام) در میان کوچه راه می رفتند که مردی یهودی کنار حضرت (علیه السلام) قرار گرفت و شروع به بوسیدن آقا کرد و گفت: حیف از این آقا که امتش او را

می کشند و شهیدش می کنند. بعد وقتی از او سؤال کردند که شما این قضیه را از کجا خبر داری؟ گفت: من در تورات خوانده ام که این آقا را امتش به شهادت می رسانند. از این داستان مشخص می شود که خداوند، تمام وقایعی را که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد از ایشان بوجود می آید، در کتاب های پیشین بیان فرموده است. این است که خدا در قرآن می فرماید: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (1) خدا می فرماید، ما کتب آسمانی دیگر و قرآن را به سوی شما فرستادیم، آن ها همدیگر را تصدیق می کنند؛ لذا می بینیم خیلی از

افراد، جریان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می دانستند. این ها نشان می دهد که تمام این وقایع را خداوند در کتب قبلی بیان کرده است؛ از جمله همین روایت که یا علی، اسم تو و شیعیان تو و خصوصیات شما و شیعیان شما در کتب آسمانی قبلی بوده است و خداوند بوسیله آن حجت را تمام کرده است.

هیچکس نمی تواند بگوید من امکانات نداشتم، خبر نداشتم، نمی دانستم «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (2) یعنی خداوند حجت را به حد بلوغ رسانده است. «حجت بالغه» یعنی حجت را کامل کرده است یعنی هیچ بنده ای را در مقابل عملی که انجام می دهد، بدون حجت قرار نداده است. حجت باطنی همان عقل است و حجت ظاهری هم بزرگان هستند پس عزیزان، بدانید حجت برای ما تمام شده است. خیلی مواظب باشید. کارها و برنامه های زندگی روزمره را طوری انجام دهید که جزو شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشید.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَصْحَابَكَ ذَكَرَهُمْ فِي السَّمَاءِ أَعْظَمُ مِنْ ذِكْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ لَهُمْ بِالْخَيْرِ» اسم شیعیان و اصحاب و پیروان تو در آسمان ها به خوبی یاد شده است. مردمان خیر و خوبی هستند اهل آسمان ها بهتر از اهل زمین می دانند، چرا؟ برای

ص: 45

1- سوره مبارکه آل عمران، آیه 3.

2- سوره مبارکه انعام، آیه 149 .

اینکه در روایات و اخبار داریم که بدون استثنا یک نمونه و نسخه از کل برنامه های ما، از بد و خوب، آنچه که مربوط به مرد و زن، عالم و جاهل است، نزد خدا قرار دارد «إِنَّا كُنَّا نَسَخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (1) «تمام عمل های شما، رفتار و کردار و حرکات شما را ما نسخه برداری می کنیم».

یکی از بزرگان در علم اخلاق، تشبیه و بیان زیبایی راجع به اینکه زمین و آسمان نسبت به عمل ما چگونه است، کرده بود. ایشان می فرمود: آقایان، فرض کنید آسمان برای ما مثل یک آینه است. انسان در مقابل آینه هرگونه حرکتی انجام دهد، آن را می بیند حالا چه کم باشد، چه زیاد، چه ریز باشد چه درشت. هر کاری شما در مقابل آینه انجام دهید آینه آن را نشان می دهد. عمل های ما هم در پیشگاه خداوند همینطور است. تمام عمل های ما در پیشگاه ذات اقدس باری تعالی قرار دارد البته افرادی که مورد عنایت خدا هستند اگر یک حرکت نامناسبی که نباید انجام می دادند، انجام دادند خداوند آن را از چشم ملائکه و فرشتگان مخفی می کند.

خدا بندگان را خیلی دوست دارد. چه بسیار گناهایی که انجام می دهند و خداوند آن را می پوشاند. چه بدی هائی که بندگان مرتکب می شوند و خدا آن ها را نادیده می گیرد چون خدا ستار العیوب است. نمی خواهد آبروی بندگان برود اما اگر خدای ناخواسته آن گناه را مکرر انجام داد و از خدا شرم نکرد در آخر، حجاب کنار می رود خداوند حجاب را کنار می زند و آن گاه همه آن را می بینند. پروردگار می فرماید: من در آن روز او را رسوا می کنم. واقعاً همین طور است. وقتی انسان بی شرم و بی حیا باشد و اصلاً خجالت نکشد، اگر در پیشگاه مقدس خدا گناهی را انجام دهد حتی توبه هم نکند و باز دوباره آن را انجام دهد مسلماً خدا او را رسوا می کند؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم)

ص: 46

می فرماید اسم شما شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خوبی در پیشگاه خدا برده شده است حتی بیشتر از آنچه که در زمین است.

«فَلْيَفْرَحُوا بِذَلِكَ وَ لِيَزِدُوا اجْتِهَادًا» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: حالا که چنین است خوشحال باشید، ای پیروان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ای شیعیان آقا علی بن ابیطالب (علیه السلام) خوشحال باشید که شما را اینطور به خوبی یاد می کنند؛ پس تلاش خود را بیشتر کنید، بیشتر زحمت بکشید بیشتر به طرف خدا بروید، چرا؟ برای این که اهل آسمان ها حواسشان به خیر و خوبی شما باشد و فردا شهادت بر شما دهند. گاهی نیز خدا بعضی از چیزها را از آن ها می پوشاند و آن ها نمی فهمند و خدا شاهد آن است. قربان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم، می فرماید: «(وَبِرَحْمَتِكَ أَلْفَيْتَهُ وَ بِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ» (1) خدایا، از بس آقایی، از بس که رحمت و فضل و کرم داری، بدی ها و گناهان بندگان را می پوشانی که آن ها رسوا نشوند مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را؛ البته ما معصوم نیستیم اما اگر از ما گناه سر زد باید توبه کنیم و کاری نکنیم که خدا ما را رسوا کند.

یکی از بزرگان می فرمود: خدایا، من کاری ندارم که مرا به جهنم می بری یا نمی بری، بهشت می روم یا نمی روم ولی چیزی که برای من مهم خیلی برایم سخت می گذرد این است که بینم عده ای از بندگان خدا که به وسیله من هدایت شده اند در جلوی چشم من به بهشت می روند اما خودم جا بمانم. ایشان همینطور می گفت و گریه می کرد. می گفت: آقایان، برادران اهل منبر، جایگاه بزرگی را به دست گرفته اید. مواظب خودتان باشید. مردم را ارشاد و هدایت کنید و ممکن است از برکت وجود شما صدها نفر هدایت شوند که واقعاً هم می شوند، بنده یقین دارم چون منبرها خیلی مؤثر هستند.

گاهی نفس شما در منبر طوری است که مردم را منقلب می کند. از محبتی که مردم به ولایت دارند و شما سخنرانی می کنید، علاقمند می شوند و عمل

ص: 47

می کنند اما مواظب باشید جای پای خودتان خراب نباشد. مبدا طوری باشد که فقط به مردم بگوییم اما خودمان در مقام عمل، خدای ناخواسته کوتاهی کنیم و به خاطر این خدا بگوید: حالا بایست، این آقا را نگذارید برود «وَقَفُّوهُمْ إِنْتَهُمْ مَسْئُولُونَ» (1) او را نگهدارید بایست و جواب این همه جمعیت را بده.

روایت دارد هدایت شدگان می آیند و به این شخص می گویند: آقا، بفرمایید برویم؛ اما او می گوید: شما بروید، من نمی توانم بیایم. چقدر حسرت و پشیمانی دارد.

«يَا عَلِيُّ، أَرْوَاخُ شَيْعَتِكَ تَصَّعَدُ إِلَى السَّمَاءِ فِي رُقَادِهِمْ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: ارواح شیعیان شما به آسمان می روند. خدا آن ها را دوبار به آسمان می برد، یک بار در موقع خوابیدن یعنی وقتی در رختخواب هستند؛ البته این حالت فقط برای شیعیان است. خدا همه را به آسمان نمی برد. آن هایی که غیر شیعه هستند بالا نمی روند، و یک بار هم، زمانی که فوت می کنند. ممکن است این سؤال برای شما پیش بیاید که چرا خدا روح را بالا می برد؟

«فَتَنْظُرُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهَا كَمَا يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَى الْهَالِالِ شَوْقًا إِلَيْهِمْ وَلِمَا يَرَوْنَ مِنْ مَنَزَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: از بس که ملائکه علاقه دارند که شما را ببینند دوست دارند صورت شیعیان آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببینند. از بس که مشتاق شیعیان امیرالمؤمنین هستند. چرا مشتاق هستند؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: به خاطر اینکه می بینند شیعیان در پیشگاه خدا مقام و منزلت دارند. از بس منزلتشان بالا است، آن ها هم طالب دیدار شما می شوند.

خدایا، تو را به آبروی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بهترین نخبه های وجود خودت هستند قسم می دهم که ما را جزو شیعیان آقا قرار بده. خدایا، دست پر گناه ما را از دامن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) جدا مگردان. چشم ما را به جمال منور عزیز ما حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نورانی بگردان.

ص: 48

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«فَكُنْ بِهِمْ رَحِيمًا وَاقْنَعْ بِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بَعْلَمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ وَخَلَقَهُمْ مِنْ طَيِّبَتِنَا وَاسْتَوَدَعَهُمْ سِرَّنَا وَزَمَّ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ وَجَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا، لَا يُؤْثِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يَزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ... أَيْدَهُمُ اللَّهُ وَسَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى فَاعْتَصَمُوا بِهِ وَالنَّاسُ فِي غَمْرَةِ الضَّلَالِ، مُتَحَيِّرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْمَحَبَّةِ وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَهُمْ يُمَسُونَ وَيَصَّ بِحُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَشِبَعَتِكَ عَلَى مِنْهَاجِ الْحَقِّ وَالْإِسْتِقَامَةِ، لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مَنْ خَالَفَهُمْ، لَيْسَتْ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَ لَيْسُوا مِنْهَا، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى» (1)

سفارشاتى كه پيغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا اميرالمؤمنين (عليه السلام) و شيعیان ایشان دارند، بیانات بسیار زیبا و آموزنده ای است که دلالت بر فضیلت و عظمت و جلال شیعه دارد. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرموده اند که ای علی، شیعیان تو کسانی هستند که در راه محبت ما هرگونه مشکلاتی را تحمل می کنند، سختی ها را با

ص: 49

خودشان همراه می کنند و دست از نصرت و یاری ما برنمی دارند بلکه

خونشان را در راه ما بذل می کنند.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند :

«فَكُنْ بِهِمْ رَحِيمًا» علی جان، تو هم نسبت به این شیعیان مهربان باش؛

«وَ أَقْنِعْ بِهِمْ» و به این تعداد شیعیان قانع باش و قناعت کن یعنی اگر چه کم هستند اما از کمی آنها ناراحت نباش .

یکی از شیعیان خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و اظهار ناراحتی کرد که دشمنان در میان کوچه و بازار با ما بد برخورد می کنند و به ما جسارت و بی حرمتی می کنند و خیلی از این وضعیت ناراحت شده بود و درد دل می کرد. امام صادق (علیه السلام) یک مرتبه نشست و با حالت ناراحتی فرمود: دوست نداری جزو این دسته باشی که قرآن کریم فرمود: «وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ»؟ ⁽¹⁾

معلوم می شود که بنا است قناعت به قلیل شود شیعه ها و اهل حق اندک و هستند ولی نباید از کمی خودشان ناراحت باشند. در اینجا هم حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به این نکته اشاره می کنند که ای علی جان، تعداد شیعیان تو کم هستند «وَ أَقْنِعْ بِهِمْ» به این ها قانع باش ولو تعدادشان کم است.

«فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَهُمْ بِعِلْمِهِ لَنَا مِنْ بَيْنِ الْخَلْقِ» زیرا خداوند متعال این افراد را به علمش از میان خلق برگزیده و این دسته را برای ما اختیار کرده است. خداوند، شیعیان را برای ما خلق کرده است.

«وَ خَلَقَهُمْ مِنْ طَيِّبَاتِنَا» اینها از سرشت ما آفریده شدند.

«وَ اسْتَوْدَعَهُمْ سِدْرَنَا» خدا سیدر ما را در این ها به امانت گذاشته است یعنی این دسته هستند که اسرار اهل بیت علیهما السلام را حفظ می کنند .

ص: 50

1- سوره مبارکه سبأ، آیه 13 (عده کمی از بندگان من شکرگزار هستند)

«وَأَلْزَمَ قُلُوبَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقِّنَا» خدا در دل شیعیان و در قلب آنها معرفت ما را قرار داده است. این ها با ما عجین شده اند.

«وَأَشْرَحَ صُدُورَهُمْ» خدا به این ها شرح صدر داده است.

عزیزان، اسلام که به ما شرح صدر میدهد در مقابل ضیق صدر است که به دشمنان اسلام داده می شود. ببینید، خدا در قرآن هم تعبیر به شرح صدر می کند. هر کس به خدا و رسولش ایمان داشته باشد و هم چنین به قیامت و سایر اعتقادات معتقد باشد شرح صدر پیدا می کند. کفر، ضیق صدر و تنگی می آورد. کافر هر چه به مرگ نزدیک می شود نفسش تنگ تر می شود، اضطرابش زیاد می شود، وحشت پیدا می کند اما مؤمن بر عکس است هر چه به مرگ نزدیک تر می شود، به طرف آخرت می آید شرح صدرش بیشتر می شود، ایمانش بالاتر می رود، امیدش به رحمت خدا بیشتر می شود.

«وَجَعَلَهُمْ مُتَمَسِّكِينَ حَبِلًا» خدا این ها را جزو متمسکین به حبل الله قرار داده است «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (1) همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید این هائی که متمسک به ریسمان الهی می شوند، شیعیان امیرالمؤمنین هستند. شما جزو متمسکین به حبل الله هستید. خیلی قدر خودتان را بدانید. چقدر پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) تعریف شما را کرده است. اگر واقعاً ما قابلیت و لیاقت داشته باشیم، خیلی مقام است.

«لَا يُؤْتِرُونَ عَلَيْنَا مَنْ خَالَفَنَا مَعَ مَا يَزُولُ مِنَ الدُّنْيَا عَنْهُمْ» شیعیان هیچ وقت حاضر نیستند مخالفین ما را بر ما جلو بیاندازند ابداً، هیچ وقت اینطور نیست که بخواهند مخالفین ما را بر ما مقدم بدارند حتی اگر دنیایشان از دستشان برود.

واقعاً هم این طوری است یک نمونه را برایتان بگویم ابن زیاد یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) را دستگیر کرد. نزد ابن زیاد تمام کاغذها را خورد. ابن زیاد خیلی آتش گرفته بود. گفت: چرا این کار را کردی؟ برای چه کاغذها را خوردی؟ گفت

ص: 51

برای اینکه اسامی دوستان و شیعیان امام حسین (علیه السلام) در آن ها بود و نمی خواستم به دست خبیث تو بیافتد. ابن زیاد گفت: می کشمت. گفت: بکش، چه افتخاری از این بالاتر که من شهید راه امام حسین (علیه السلام) بشوم. بارک الله، بارک الله به این معرفت، ببینید او حاضر بود کشته شود و به شهادت هم رسید. ابن زیاد او را کشت ولی حاضر نشد کاغذ را به دست دشمنان اهل بیت علیهما السلام بدهد.

واقعاً این شخصیت ها خیلی عجیب اند. این است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند این ها کسانی هستند که اگر دنیا هم از دستشان برود، حاضر نیستند در مقابل محبت اهل بیت علیهما السلام شرمنده باشند. با تمام وجود از آن ها در برابر دشمنان دفاع می کنند. ما که اهل بیت علیهما السلام را داریم همه چیز داریم .

«أَيُّدَهُمُ اللَّهُ وَ سَلَّمَ لَكَ بِهِمْ طَرِيقَ الْهُدَى» اینجا است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) دعا می کند و می فرماید: خدا این ها را کمک کند و خدا این ها را هدایت کند و راه هدایت و نجات را به این ها مرحمت کند .

«فَاعْتَصِمُوا بِهِ» دور این گروه جمع شوید و به دامن شان اعتصام بجوئید. این ها ملت بسیار خوبی هستند. قدر این ها را بدانید.

«وَ النَّاسُ فِي غَمْرَةِ الضَّلَالِ» اما مردم در بندگی گمراهی هستند، مردم در گرداب سختی به سر می برند. ببینید الان چند میلیون جمعیت به نام اسلام می گویند مسلمانیم ولی کجا از دستورات دین اسلام بویی برده اند؟ چقدر از دستورات اسلام را خراب کرده و بر عکس مطرح می کنند. بیچاره ها یک عمر زحمت می کشند و رنج می برند ولی چیزی عایدشان نمی شود. خداوند سزای این ها را بدهد که از این طریق چه بسیار از انسان ها را منحرف کرده اند.

«مُتَحَبِّرِينَ فِي الْأَهْوَاءِ، عَمُوا عَنِ الْحُجَّةِ وَ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اینها سرگردانند. گرفتار هوای نفس هستند. هواهای نفسانی این ها را بیچاره کرده است، اینها را

کور کرده است. این خودخواهی های شیطانی آنچنان فضا را آلوده کرده است که از دیدن حجت الهی محروم و کور شده اند و حجت خدا را نمی توانند ببینند. ائمه علیهما السلام ما در میان این ها بودند ولی یک عده کمی کنار امام (علیه السلام) بودند. امامان علیهما السلام ما خانواده ای بودند که علم و عبادت و اخلاق نیکشان قابل توصیف نیست ولی متأسفانه عده ای از مردم کور شدند و نتوانستند وجود مقدس و با برکت ائمه علیهما السلام را ببینند.

«فَهُمْ يُمَسُونَ وَيُصَّبُ بِحُورٍ فِي سَخَطِ اللَّهِ» این ها صبح و شب می کنند اما در سخط و غضب خدا هستند؛ چون دنبال هوای نفس خودشان هستند، دنبال آنچه که از طرف خدا آمده، نیستند.

«وَشِيعَتُكَ عَلَىٰ مِثْهَاجِ الْحَقِّ وَالْإِسْتِقَامَةِ» یا علی، شیعیان تو در راه حق هستند و استقامت عجیبی دارند.

«لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَيَّ مَنْ خَالَفَهُمْ» هیچ وقت با دشمنان اهل بیت علیهما السلام انس نمی گیرند.

«لَيْسَتْ الدُّنْيَا مِنْهُمْ وَلَيْسُوا مِنْهَا» شیعیان تو از دنیا نیستند و دنیا نیز از آنها نیست؛ پس آقایان مواظب باشید و وحشت نداشته باشید نه دنیا از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و نه آن ها از دنیا هستند.

«أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) سه بار تکرار کرد که اینها چراغ هایی هستند که در تاریکی های جوامع می درخشند. آقایان طلبه ها، ببینید علما در سابق چطور درس می خواندند. هم مباحثه مرحوم آیت الله میرزا هاشم قزوینی رحمه الله که از بزرگان مشهد بود می گفت: ما با آقا داشتیم در اصفهان مباحثه می کردیم یک دفعه دیدیم حاج ملا هاشم افتاد و بیهوش شد. ما از اضطراب بلند شدیم و ایشان را گرفتیم. سریع رفتیم و دکتر را آوردیم. دکتر معاینه نمود و گفت: یک مقدار آب قند بدهید. بلافاصله رفتیم

آب قند آوردیم و به دهان حاج ملا هاشم ریختند. آقا کم کم چشم هایش را باز کرد و نشست. گفت: کجا را داشتیم مباحثه می کردیم؟ به من گفت: کجا بودیم، بحث ما به کجا رسید؟ من بلند شدم که دکتر را مشایعت کنم. دکتر که بیرون رفت پرسیدم: آقای دکتر جریان چه بود؟ گفت: آقا از شدت گرسنگی اینطور شده است. برگشتم به حاج ملا هاشم گفتم قضیه شما اینطور بوده است؟ فرمود: درست است، من دو روز است که غذا نخورده ام یعنی غذا نداشتم که بخورم.

خدا هم این شخصیت عالی را به آن مقام والا رساند. اینها واقعاً در این راه سختی های زیادی دیده اند و زحمت کشیده اند که این کتاب های با ارزش را نوشتند. شما خیال می کنید این آثار با برکت، مجانی به دست ما رسیده است؟

امروز برخی از ما مطالعه میک نیم اما چه مطالعه ای؟ یک ساعت گوشه ای می نشینیم و مطالعه می کنیم بعد سریع بلند می شویم و دنبال کار دیگری می رویم. الان درس خواندن ما و مطالعه کردن برخی اینطوری است. یک واقعیتی است که نمی شود انکار کرد. حالا نمی خواهم خدای ناخواسته همه را بگویم ولی اکثراً اینطوری است. قدیم اینطور نبود.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله آقا زاده ای دارد بنام مرحوم شیخ حسن رحمه الله که او هم ملا است. ایشان می گفت: پدر بزرگوار ما شیخ جعفر کاشف الغطاء نوعاً شب ها برای تهجد و شب زنده داری بلند می شد در دل شب خیلی گریه می کرد و اشک می ریخت. ما می دانستیم که پدر ما اهل نماز شب است و تهجد دارد و گریه می کند. یک شب بلند شد و دیدیم خیلی سر و صدا می آید. از خواب بلند شدیم. دیدیم ای بابا، پدرمان آنچنان دارد بر سر و سینه اش

می زند و گریه می کند که حد و حساب ندارد. ما بلند شدیم و به زحمت دست آقا را گرفتیم. به یک زحمتی آقا را آرام کردیم ولی پدرم طاقت نمی آورد. مدام گریه می کرد. گفتیم: آقا جان، چه شده است؟ شما اینقدر ناراحتید؟

برادران، تو را به خدا گوش کنید. این ها را برای شما می گویم که ببینید چقدر ما عقب هستیم. شیخ حسن گفت: ما به زحمت آقا را آرام کردیم و گفتیم آقا چه شده؟ گفت: امشب نشسته بودم و کتاب مطالعه می کردم. به یک مسأله ای رسیدم و هر چه این طرف و آن طرف گشتم روایتی برای این مسأله پیدا نکردم. چهار ساعت نشستم دنبال حدیث گشتم ولی چیزی پیدا نکردم. من هم عصبانی شدم و این حرف از زبانم در آمد، گفتم: وای بر این علما، چرا باید فتوایی بدهند که هیچ روایت و حدیثی برایش نیست؟ وای بر این علما این را گفتم و کتاب را بستم و با ناراحتی رفتم خوابیدم.

همین که خوابیدم در عالم خواب، خودم را در صحن مبارک مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) دیدم. کنار ایوان حضرت (علیه السلام) برای خواندن زیارت نامه ایستادم. دیدم علمای زیادی نشسته اند و یک منبر بسیار زیبا و نورانی آنجا است و یک عالم بزرگوار نورانی بالای منبر نشسته است. پای منبر، تمام علما و مراجع را دیدم. بزرگان همه نشسته بودند. دیگر جا نبود. من هم نشستم. از آقایی که کنار من نشسته بود سؤال کردم: این آقا که بالای منبر است، کیست؟ گفت نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفت: حضرت آیت الله محقق، صاحب شرایع است. گفتم: الحمد لله، من هم جزو علمای امامیه هستم. بعد از گوشه و کنارها جلوتر رفتم که یک مقدار نزدیک تر باشم و بروم خدمت آقا و از درس و بیان مرحوم محقق استفاده کنم.

نزدیک منبر که رسیدم به آقا سلام کردم. جناب محقق نگاهی به من کرد و یک جواب سردی به من داد و رویش را برگرداند. برای من این برخورد، یک مقدار سنگین بود. عرض کردم: حضرت آیت الله، ببخشید، من هم جزو علمای امامیه هستم. با این برخورد مثل اینکه شما از من گله دارید. آقا فرمود: بله، گله دارم. عرض کردم: چرا؟ آقا، من چه بی ادبی کردم؟ گفت: این کمال

بی ادبی است که چهار ساعت می روید و می نشینید و کتاب را باز می کنید و وقتی روایت را پیدا نمی کنید به علما جسارت می کنید. علما مطلب را بی سند گفتند؟ شما خیال می کنید با این چهار ساعت می خواهی که فقه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به کجا برسانی؟ همین آقای که پای منبر من نشسته است در چهار جای کتاب خودش، روایت این مسأله را نقل کرده است. شما حال کار کردن ندارید.

پرسیدم: این آقا کیست؟ گفتند: آقای حاج ملا محسن فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی. تا ایشان را نگاه کردم شناختم و از خواب بیدار شدم و حالا به سر خودم می زنم که خاک بر سر من، چرا این اشتباه را کردم؟ چرا این جسارت را به علما کردم؟

جناب محقق رحمه الله راست می گوید. ما سه چهار ساعت می نشینیم و یک کمی کار می کنیم، خیال می کنیم دنیا را به هم زده ایم و می گوئیم وای، چقدر کار کردم. واقعاً چقدر کار کردی؟ امروز هم که کار کردن همه با کامپیوتر شده است. همه راحت شده اند. دیگر کاری ندارد. چه زحمتی می کشد، با یک انگشت زدن کار تمام می شود. آیا قدیم اینطوری بود؟

من مژده پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به شما بدهم ان شاء الله که مصابیح الدجی باشید خدا کند. ان شاء الله ما هم چراغ هدایت برای مردم باشیم. خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام همه ما را به توفیقات الهی و ربانی موفق بدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُوَجَّلٍ لَمْ تَنْقُضْ أَيَّامَهُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَدُنْيَاةٍ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَتِهِ وَ مَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كِرَامَةً» (1)

از جمله وصایایی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به پسر عم بزرگوار و داماد عزیزشان مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند این است که :

«يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ مُوَجَّلٍ لَمْ تَنْقُضْ أَيَّامَهُ» «جبال رواسی: کوه هایی هستند بسیار سنگین و سخت که اگر بخواهی آنها را بلند کنی و از بین ببری، راحت تر از آن است که بخواهی ملکی را که هنوز ایامش تمام نشده است نابود کنی مثل صدام خبیث و ظالم. گاهی حکمت خداوند این است که بعضی از انسان های خبیث روی زمین بمانند و به آن ها مهلت داده شده است یعنی اگر همه دنیا جمع شوند نمی توانند او را نابود کنند.

ص: 57

«يَا عَلِيُّ، مَنْ لَمْ تَنْتَفِعْ بِدِينِهِ وَدُنْيَاةٍ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي مُجَالَسَةِ يَتِهِ» آن کسی که نه از دینش منفعت می بری و نه از دنیایش، برای تو خیر و خوبی ندارد که با او همنشین شوی یعنی دوستان خود را بسنجید و بدانید با چه کسانی همنشین هستید. همه خرابی ها و بدی های ما به خاطر همین دوستان است. مرحوم والد رحمه الله، همیشه به من سفارش می کردند: مواظب باش چه کسی را دوست خود قرار می دهی. کسی را دوست خود قرار بده که اهل نماز شب، مطالعه و مباحثه باشد. با افرادی نشین که فقط می خواهند اوقاتشان را با خوش گذرانی بگذرانند.

مرحوم شیخ ابوالقاسم رحمه الله می گفت: طلبه اول باید «حمار» باشد تا عالم شود. ما آن زمان نمی فهمیدیم منظور آقا چیست؟ روزی از ایشان سؤال کردیم: حضرت آیت الله، منظور شما از این تعبیر چیست؟ آقا گفت: منظورم این است که طلبه هنگام درس خواندن در دیدگاه مردم مثل حمار به نظر بیاید، مردم بگویند چقدر خُل و دیوانه است، هیچ چیزی نمی فهمد، در جلسات و برنامه های ما شرکت نمی کند، رهایش کنید اما بعد می بینند این آقا خل نبوده است بلکه عقل کل آنها بوده است. می گویند: این همان کسی بود که می گفتیم

دیوانه است اما حالا عالم شد. همه علمای گذشته ما اینطور بوده اند همیشه مشغول درس بودند نه اینکه مشغول جلسه و شام دادن و بازی و امثال این ها؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود با اینگونه افراد همنشین نباش.

«وَمَنْ لَمْ يُوجِبْ لَكَ فَلَا تُوجِبْ لَهُ وَلَا كَرَامَةَ» کسی که به تو احترام نمی گذارد تو هم به او احترام نگذار. مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله نقل می کند: نوه مرحوم میرداماد رحمه الله به نام سید عبدالحسین، از جد بزرگوارشان نقل می کند که ایشان می گفت: یک روز به قم آمدم و برای زیارت به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم. در آنجا نماز عصرم را خواندم و تعقیبات را به جا آوردم یک مرتبه دیدم

حالم دگرگون شد. نه خواب بودم و نه بیدار دیدم یک فرد نورانی الهی جلوی چشمم مجسم شد و دیدم این آقا به سمت راست تشریف برد. برایم سؤال پیش آمد که این آقا کیست. به من الهام شد این آقا مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و پشت سر ایشان وجود مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) قرار دارد. یک مرتبه حضرت (علیه السلام) مرا صدا زد: محمد بن باقر عرض کردم: بله آقا. فرمود: من حرزی را می خوانم و تو حفظ کن. حضرت (علیه السلام) شروع کردند کلمه به کلمه خواندن و من می خواندم. وقتی تمام شد دوباره آقا برگشت و کلمه به کلمه خواند. حضرت (علیه السلام) چندین بار این حرز را خواند تا من آن را حفظ کردم. بعد فرمود: حالا که حفظ کردی این حرز را همیشه بخوان. همین که آن را حفظ کردم حالم عوض شد و دیگر آن صحنه را ندیدم و چقدر متأسف شدم که چرا بیشتر در محضر آقا نبودم.

حرز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مرحوم میرداماد رحمه الله این بود: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِمَامِي وَفَاطِمَةٌ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَوَقَّ رَأْسِي وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ عَنِ يَمِينِي وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُجَّةُ الْمُنتَظَرُ أَيْمَتِي صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ عَنْ شِمَالِي وَأَبُوذَرٍّ وَسَلْمَانَ وَالْمَقْدَادُ وَحَدَيْفَةَ وَعَمَّارٌ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ مِنْ وَرَائِي وَالْمَلَائِكَةُ حَوْلِي وَاللَّهُ رَبِّي تَعَالَى شَانُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ مُحِيطٌ بِي وَحَافِظِي وَحَفِيزِي «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (1) «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (2)» (3).

ص: 59

- 1- سوره مبارکه بروج، 20 الی 22.
- 2- بحار الأنوار، ج 91، ص 371.
- 3- سوره مبارکه یوسف آیه 64.

خداوند توفیق عمل به دستورات دینی را به ما مرحمت بفرماید .

ص: 60

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ، يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ الْهَوَاهِ، وَصَبْرٌ عِنْدَ الْبَقَاءِ وَشُكْرٌ عِنْدَ الرَّحَامِ وَفُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَلَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ، وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ، بَدَتْهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» (1)

از جمله فرمایشاتی که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ» سزاوار است شخص مؤمن این هشت ویژگی را داشته باشد :

«وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ» در مقابل مشکلاتی که در زندگی برایش پیش می آید وقار خودش را از دست ندهد، شخصیت خود را حفظ کند، زود خود را نبازد و شکایت به خدا نکند. در اخبار زیادی نیز بیان شده است که اگر وقار خود را حفظ کند قطعاً خدا به او کمک خواهد کرد.

«وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ» امکان ندارد که انسان در زندگی هیچ گونه بلایی نبیند. اگر انسان خاطرات زندگی خودش را از اول به صورت کتابی درآورد، می بیند در

ص: 61

زندگی اش یک سلسله فراز و نشیب هایی وجود داشته است. گاهی در سختی بوده گاهی در خوشی بوده، گاهی بلاهایی داشته و گاهی بلاها رفع شده است.

انسان همیشه متنوع المزاج است و این خود، توافقی بین انسان و عالم طبیعت است چون خدا این عالم را متنوع آفریده است. گاهی شب است، گاهی روز است، گاهی تابستان و گاهی زمستان است؛ خدا خواسته به ما بگوید شما فرزند این چرخ و فلک هستید، نباید تصور کنید که همیشه روزگارتان روز باشد. اگر انسان خود را برای اینگونه مسائل آماده کند یعنی همیشه در فکر این باشد که باید در چنین شرایطی زندگی خود را بچرخاند اگر اینطور فکر داشته باشد هیچ وقت خودباختگی بوجود نمی آید.

یکی از علت هایی که مردم، زود رنجیده خاطر می شوند و زود لحن شکایت را به درگاه خدا می برند این موضوع است. خدا چنین وعده ای به ما نداده است که هیچگونه مشکلی در دنیا نداشته باشیم، خدا چنین تعهدی را نکرده است و نخواهد کرد. به نظر بنده، این یکی از حکمت های الهی است که بشر را با این مسائل سرگرم کرده است و الا اگر بنا بود که همیشه روزگار خوب باشد این بشر هیچ وقت تسلیم خدا نمی شود. امروز بشر با اینکه این همه مشکل و سختی دارد باز تسلیم خدا نمی شود؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: شخص مؤمن وقار خود را در مقابل سختی ها از دست نمی دهد و در مقابل

سختی ها صبر و شکیبایی دارد.

«وَشَكَرٌ عِنْدَ الرَّحْمَاءِ» انسان همیشه که در سختی نیست، گاهی هم فراوانی است. همه این ها هست. روزگار دنیا را ورق بزنید، هر صفحه مطالب مخصوص به خود را دارد. از آن طرف، نه در موقع بلا خودتان را ببازید و نه در مواقع خوشی، شکر خدا را فراموش کنید.

«وَقُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» شخص مؤمن قانع است. مؤمن قانع است به هر چیزی که خدا برای او قرار داده است. هر کسی در زندگی خودش، روزی مقسومی دارد اگر بنا است فلان پول به شما برسد حتماً می رسد حتی اگر جمعیت دنیا همه بخواهند آن پول پول به شما نرسد.

«لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ» شخص مؤمن هیچ وقت نسبت به دشمنش ظلم نمی کند. این بیان نشان دهنده این است که تمام کارهای مؤمن حساب شده است.

«وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ» شخص مؤمن اینطور نیست که وقتی کنار دوستانش قرار می گیرد بارش را به دوش آن ها بیاندازد و بگوید فلانی رفیق من است، رفیق بودن ملاک نمی شود که تمام کارهای خودت را به دوش او بیاندازی.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) اصحاب خود را طوری تربیت کرده بودند که وقتی شخصی سوار شتر بود و وسیله اش روی زمین می افتاد به کسی که پایین شتر بود نمی گفت وسیله مرا بده بلکه خودش از شتر پایین می آمد و آن را بر می داشت.

«بَدَأَتْهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ» بدن مؤمن از نظر خودش در رنج است. چه بسا برای او زحمت است که مرتب بلند شود و کار کند ولی می گوید: من خودم اذیت شوم بهتر از این است که شما را اذیت کنم.

«وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ» مردم از دست او راحت هستند مثلاً ممکن است با یک نفر هم اتاق شود، ممکن است آرام بیاید و آرام برود و خودش را اذیت کند ولی هم اتاقی خود را آزرده نمی کند، اینطور نیست که مدام برود و بیاید و در را محکم بکوبد که هم اتاقی اش از دستش ناراحت و آزرده شود.

یکی از دوستان بنده، پیرمردی نورانی از اهالی بروجرد بود به نام مرحوم شریعتی که در ادبیات هم بسیار قوی بود. ایشان نقل می کرد: وقتی آیت الله بروجردی رحمه الله به بروجرد تشریف آوردند ما در رکاب آقا بودیم. شخصیت های

محترم بروجرد هر کدامشان گاه گاهی آقا را با عزت و جلال و وقاری به منزلشان دعوت می کردند. سفره های گسترده ای پهن می کردند که در شأن آقا باشد. بعضی از این شخصیت ها از آقا می خواستند که وقتی برای شام به منزل ما تشریف می آورید برای استراحت هم در منزل ما بمانید؛ منظورشان این بود که آقا یک نماز شبی در خانه آن ها خوانده باشد.

ایشان نقل می کرد: من هم یک شب همراه آقا در یکی از این مهمانی ها و از خادم آقا تقاضا کردم اگر می شود من هم بمانم. خادم آقا گفت: هیچ اشکالی ندارد. من آن شب مخصوصاً ماندم که حالات آقا را ببینم. تا صبح در رختخواب بودم ولی تمام حالات آقا را زیر نظر داشتم و تا صبح بیدار ماندم. هنگام خوابیدن، دیدم آقا دست برد و فیتیله چراغ نفتی را خاموش کرد یعنی اینکه همه ما بخوابیم و خودشان هم به ظاهر به رختخواب رفتند. حدود نیم ساعتی که گذشت و آقا مطمئن شد که همه ما خواب هستیم و بنده هم خودم را به خواب زده بودم، یکدفعه دیدم آقا از رختخواب بلند شد، فیتیله چراغ را بالا کشید و مشغول نوشتن کتاب شد. من هم مراقب آقا بودم. دو سه ساعت گذشت. آقا هم اصلاً متوجه بیداری من نشده بود.

آقا بعد از دو سه ساعت، دوباره چراغ را پایین کشید و برای استراحت به رختخواب رفت. یک ساعت که گذشت، دیدم آقا دوباره بلند شد، رفت وضو گرفت و مشغول نماز شب شد سر به سجده و گریه و تهجد گذاشت و بعد از مدتی، بلند شد و رفت و کمی خوابید.

خلاصه دیدم صبح، مرحوم آیت الله بروجردی چندین بار بلند شدند مختصر خوابیدند تا اینکه موقع اذان صبح شد. ایشان وضو گرفتند. همچنین حاج احمد آقا هم رفت و وضو گرفت و برگشت. تا برگشت پای رختخواب آمد و گفت آقای شریعتی، آقای شریعتی و مرا برای نماز صبح صدا زد.

تا ایشان مرا صدا زد یک مرتبه آقای بروجردی عصبانی شد و گفتند: حاج احمد، چرا بیدارش می کنی؟ تو وظیفه نداری بیدارش کنی. خجالت نمی کشی کار خلاف کردی؟ اگر خودش بیدار شد که شد و گرنه حق نداری او را صدا بزنی. آقای شریعتی می گفت: من خیلی تعجب کردم که تا چه اندازه آقای بروجردی مراقب هستند. ببینید به خاطر همین کارها است که این شخصیت ها، اسمشان می ماند و روز به روز عظمتشان بیشتر می شود.

مرحوم سید عبدالله تَستری رحمه الله به پسرشان می گفت: پسر جان، آن روزی که علمای جبل آمل به من اجازه اجتهاد دادند و به من گفتند: ملا عبدالله، تو می توانی به رأی خودت عمل کنی، از آن روز به بعد من دیگر عمل مباح به جا نیاوردم و بیشتر سعی کردم یا معلم واجب باشد یا رنگ استحباب به آن بدهم.

وقتی مرحوم تستری به خدمت شیخ بهایی رحمه الله رسید شیخ بهایی به او گفت: یا الله، معطل نکن، زود جلو برو که وقت نماز است، من می خواهم پشت سر تو نماز بخوانم. ملا عبدالله با تعجب گفت: پشت سر من نماز بخوانی؟ گفت: بله، من می خواهم افتخار کنم و پشت سر تو نماز بخوانم و ملا عبدالله را وادار کرد تا نماز را بخواند. همین که می خواست نماز را شروع کند یک مرتبه راهش را کشید و بیرون رفت و نماز نخواند. شیخ بهایی به او گفت: چه شد، چرا نماز نخواندی؟ ملا عبدالله گفت: وقتی خواستم دستم را بالا ببرم و الله اکبر بگویم یک دفعه با خودم گفتم: من چه شخص بزرگی هستم که شیخ بهایی پشت سر من ایستاده است، تا این را در درونم حس کردم گفتم: این نماز دیگر برای خدا نیست و تصمیم گرفتم نماز نخوانم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أَهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ الدَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَالْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ، وَطَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّتَامِ، وَالِدَاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرِّ لَمْ يُدْخِلَاهُ فِيهِ، وَ الْمُسْتَخِفُّ بِالسُّلْطَانِ، وَ الْجَالِسُ فِي مَجْلِسٍ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ، وَ الْمُقْبَلُ بِالْحَدِيثِ عَلٰی مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ» (1)

از جمله فرمایشاتی که حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَّةٌ إِنْ أَهِنُوا فَلَا يَلُومُوا إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» هشت طایفه هستند که اگر به آن ها اهانت و جسارتی شد نباید مردم را ملامت کنند و بگویند مردم ادب ندارند بلکه باید خودشان را مورد ملامت قرار دهند. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید بی جهت مردم را سرزنش نکنید. اگر می خواهید سرزنش کنید خودتان را سرزنش کنید یعنی عمل خودتان باعث شده که این بلا به سرتان آمده است.

«الدَّاهِبُ إِلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا» گروه اول کسانی هستند که سر سفره میهمانی می روند در حالی که دعوت نشده‌اند و بی دعوت می روند. چرا باید بی دعوت سر سفره ای بروید که دعوت نشده اید؟ اگر در آن سفره و میهمانی به شما بی احترامی شد خود را ملامت کنید نه صاحب میهمانی را و نه آقایانی که در آن میهمانی هستند.

«وَ الْمُتَأَمِّرُ عَلَى رَبِّ الْبَيْتِ» دومین گروه، کسانی که در یک جا دعوت می شوند و مرتب به صاحب خانه دستور می دهند مدام به صاحب خانه می گویند آقا فلان

ص: 66

کار را انجام بده. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا می فرماید اگر به او جسارت شد خودش را ملامت کند. هیچ گاه به صاحب خانه دستور ندهید، شاید امکانات نداشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْخَيْرِ مِنْ أَعْدَائِهِ» سوم، کسی که از دشمنش انتظار خیر داشته باشد.

«وَ طَالِبُ الْفَضْلِ مِنَ اللَّئَامِ» چهارم، کسی که پست باشد و تواز او انتظار فضل داشته باشی. اشتباه می کنی. هرگز از آدم پست چیزی درخواست نکن. اگر چیزی هم می خواهی از انسان بزرگ زاده، آقا و فهمیده بخواه.

امیر کبیر که از اول امیر کبیر نبود، اسمش میرزا تقی بود و بعداً امیرکبیر شد. ایشان نوکر بود و برای پسر قائم مقام غذا می برد. پدرش هم آشپز بود. قائم مقام، معلمی را گرفته بود که به پسرانش درس بدهد. میرزا تقی خان هم نزدیکی های ظهر که می شد برای پسری که معلم به او درس می داد غذا می آورد. وقتی غذا می آورد کمی می ایستاد و درس های استاد را گوش می داد و آن ها را فرا می گرفت. برعکس، پسر قائم مقام درس نمی خواند.

بعد از مدتی، قائم مقام استاد را همراه پسرش صدا زد و سؤالاتی از پسرش پرسید. در همان لحظه که داشت سؤال می کرد میرزا تقی خان غذا را آورد. سؤالی را پرسید که پسر بلد نبود. میرزا تقی خان که آنجا بود گفت: جناب آقا، اگر اجازه دهید من جواب بدهم. مطلب دوم را پرسید باز پسرش جواب نداد و دوباره میرزا تقی خان جواب داد. قائم مقام همینطور چند سؤال کرد و دید نوکر جواب می دهد اما پسرش نمی داند. قائم مقام به میرزا تقی گفت: ای پسرک، مگر تو درس خوانده ای؟ میرزا گفت: نه، وقتی من غذا برای آقا زاده شما می آوردم استاد که درس می داد من هم گوش می دادم که یاد گرفتم. قائم مقام گفت: آفرین، بارک الله، در عین حال هم خیلی تعجب کرده بود.

روزی میرزا از قائم مقام پرسید: شما از غذا آوردن من راضی هستید؟ قائم مقام گفت: بله، یک مرتبه میرزا شروع کرد به گریه کردن. قائم مقام پرسید: چرا گریه می کنی؟ مگر به تو جسارتی کرده اند؟ گفت: نخیر جناب آقا. گفت: پس چرا گریه می کنی؟ میرزا گفت: متأسفانه نوکر شما هستم و باید به شما خدمت کنم.

خیلی دوست دارم درس بخوانم ولی متأسفانه من کسی را ندارم که کمکم کند. اگر می شود در حق من آقایی کنید و به معلم آقا زاده تان بگویید به من هم درس بدهد. قائم مقام خیلی خوشش آمد و وقتی دید یک نوکر اینطور علاقه به درس دارد و برای آن گریه می کند فکری کرد و گفت: چشم.

به معلم گفت: اگر می شود به این بچه هم درس بدهید، من حاضرم خرجش را بدهم. معلم هم گفت: چشم، و به او درس داد و میرزا تقی خان به این صورت تبدیل به امیر کبیر شد.

«وَالدَّاخلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي سِرِّ لَمْ يُدْخِلْهُ فِيهِ» مورد پنجم این است که وقتی دو نفر با هم در گوشی صحبت می کنند چرا گوشت را جلو می بری؟ وقتی دو نفر با تلفن و به صورت سری صحبت می کنند چرا گوشی دیگر تلفن را بر می داری؟ آنها تو را در صحبتشان داخل نکرده اند و خودت، خودت را وارد کردی. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر به تو جسارت کردند آن ها را ملامت نکن بلکه باید خودت را ملامت کنی.

«وَالْمُسْتَخْفُ بِالسُّلْطَانِ» ششمین نفر، کسی است که به انسان های بزرگ جسارت می کند و آن ها را سبک می شمارد. اگر به این فرد اهانت شد باید خودش را سرزنش کند.

«وَالجَّالِسُ فِي مَجْلِسِ لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ» هفتمین مورد این است که فرد در جایی بنشیند که جای او نیست مثل کسانی که اهل علم نیستند ولی در کنار مقام های بزرگ می نشینند. جای خودتان را بشناسید

«وَالْمُقْبِلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى مَنْ لَا يَسْمَعُ مِنْهُ» مرحوم امام رحمه الله در همین رابطه می گفت: ای طلبه ها، هر حرفی را به هر کسی نگویند. بسنجید و ببینید که آیا بیان این حدیث از تو سزاوار است؟ به سود اسلام است یا به ضرر اسلام؟ اگر حدیث را به شخصی بگویند که گوش به حرف او نمی دهد اگر به او جسارت کرد ناراحت نشود و خودش را ملامت کند.

ان شاء الله این هشت مورد را یاد بگیرید و خدا توفیق عمل را هم به شما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدَنِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ يَا عَلِيُّ طُوبَى لِمَنْ طَالَ عَمْرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ يَا عَلِيُّ لَا فَيَذْهَبَ بِهَاؤُوكَ وَلَا تَكْذِبُ فَيَذْهَبَ نُورُكَ، وَإِيَّاكَ وَ خَصَلْتَيْنِ: الصُّجْرَةَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّكَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقِّهِ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَدَنِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» خداوند بهشت خودش را حرام کرده است بر هر کسی که زبان بد داشته باشد و دهانش به فحش و بدگویی و جسارت عادت کرده باشد و آدم پستی باشد که این سخنان، مربوط به جهنمیان است.

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: انسان مؤمن نباید دهانش را به فحش عادت بدهد. خداوند متعال بهشت را برای این دسته حرام کرده است که اگر این ها را به بهشت ببرد بهشت را هم خراب می کنند. برخی افراد، غیرت و شخصیت خود را از دست داده اند. هر حرف زشتی که به او بزنند ناراحت نمی شود. کسی که عادت به فحش دادن و فحش شنیدن پیدا کرد دیگر هیچ چیز بر او اثر ندارد.

ص: 69

«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ» خوش به حال آن بنده ای که عمرش طولانی باشد و اعمال خوبی هم داشته باشد یعنی هر چه عمرش زیاد شود ذخیره آخرتش را زیاد می کند. هم عمر طولانی دارد و هم ذخیره خوب جمع می کند. کسی که فقط عمر طولانی دارد ولی اعمالش درست نیست هر چه بیشتر در این دنیا بماند بیشتر برای خودش بدبختی ذخیره می کند. حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

خداوندا، اگر قرار است عمر طولانی من چراگاه شیطان باشد مرا زودتر از دنیا ببر. عمری خوب است که انسان آن را در راه خدا مصرف کند. اگر در اعمال نیک مصرف کرد خوش به سعادتش؛ بنابراین، مراد، عمر طولانی با حسن عمل است همانند حضرات ائمه علیهما السلام و اولیاء الله و مانند این ها، خوشا به سعادتشان.

«يَا عَلِيُّ، لَا تَمْرَحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ» هیچگاه شوخی نکن. شوخی کردن بها و آبروی مؤمن را می برد یعنی آن هیبت و وقاری که خدا در صورت شما قرار داده است و آن عظمتی که به شما اعطا کرده است با شوخی کردن از دست می رود اثر شوخی کردن این است. از آن طرف، هیچ وقت هم دروغ نگو. اگر دروغ بگویی نورانیت از دست می رود. خدا نکند که مردم درباره شخصی فکر کنند که او دروغگو است. دیگر در چهره او نوری نمی بینند. نورانیت چهره مبارک شما که نماز شب می خوانی و عبادت می کنی با دروغ گویی از دست می رود. طلبه ها، هیچ وقت نماز شب را ترک نکنید. نماز شب جزو ضروریات عرفیه است. اگر می خواهید در مردم جایی داشته باشید و الگوی مردم باشید نماز شب را رها نکنید.

یکی از عزیزان نقل می کرد در جبهه که بودیم آقایان اهل علم هم می آمدند بچه ها تا سحر مشغول نماز شب و تهجد می شدند ولی متأسفانه طلبه ای آمد که چند بار نماز صبحش قضا شد. هر چه صدایش می کردند بلند نمی شد. ایشان می گفت: ما جلوی این بچه ها شرمند می شدیم. روزی در خلوت، آن طلبه را

صدا زدم و گفتم: آقا شما اهل علم هستید، آقای ما هستید، تو اگر بخواهی بخوابی و نماز صبح را نخوانی پس چه انتظاری از این بچه ها است؟

مرحوم پدرم رحمه الله می فرمود: من در نجف، سحرها پیش از نماز صبح که به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) می رفتیم شاید قریب صد نفر از طلبه ها در حرم مشغول عبادت و نماز شب خواندن بودند و دعای ابو حمزه ثمالی را از حفظ در نماز شب می خواندند اما الان روحانیت به کجا رسیده است؟ آن وقت ما از این روحانیت امروز چه انتظاری باید داشته باشیم؟ چه نوع میوه ای می خواهد بدهد؟ شما را به خدا از حالا تصمیم بگیرید. اگر نماز شب خوان هستید خوش به سعادتتان ولی اگر واقعاً نماز شب نمی خوانید بیایید عوض شوید، نماز شبستان را ترک نکنید.

«وَإِيَّاكَ وَخَصَمَتَيْنِ: الصَّجْرَةَ وَالْكَسَلَ» یا علی، مواظب باش این دو خصلت را نداشته باشی، البته امیرالمؤمنین (علیه السلام) این دو خصلت را نداشتند و این جملات، در حقیقت برای من و شما است. یکی این که تنگی نفس و تنگی دل نداشته باش و دیگر اینکه کسل نباش، چرا؟ علت را خود آقا فرموده است:

«فَإِنَّكَ إِنْ صَدَّ جَرَّتْ لَمْ تَصْبِرْ عَلَى حَقِّ وَإِنْ كَسَلَتْ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا» انسان تنگ نفس و تنگ دل و تنبل صبر بر حق ندارد و نمی تواند حق را ادا کند. طلبه ای که دارای این صفات باشد نمی تواند طلبگی اش را اداره کند چون طلبگی یعنی صبر در مشکلات و تحمل ناملايمات. روحانی باید جسارت ببیند، زخم زبان بشنود، فحش و ناسزا بشنود. فکر نکنید در طلبگی، راحتی و آسایش است. مردم جاهل آن زمان، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گفتند: تو شب ها به دزدی می روی. به بزرگان ما تهمت دزدی، زنا، دیوانگی و امثال این ها می زدند.

سید هاشم خطاب رحمه الله یکی از علمای بزرگ نجف بود. در زمان ایشان، نادر شاه با دو هزار نفر از لشکریان به نجف آمد بعد از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت بروم و از علمای بزرگ نجف دیدن کنم. به او گفتند به دیدن سید هاشم برو

وقتی نادر شاه به دیدن ایشان رفت دید که سید هاشم که از بزرگان و آیت الله های نجف بود روی حصیر نشسته است. چند لحظه ای نشست و بعد از آن، به آقا گفت: حضرت آیت الله، بنده نادر شاه افشار، پادشاه ایران هستم. من قدرت مندترین مردم هستم و الان قدرت در دست من است. هر امری دارید بفرمایید تا انجام دهم. آقا فرمودند: نادر شاه تو هستی؟ گفت: بله. آقا فرمودند: شنیدم نادر شاه از ایران آمده است پس شما هستی، می خواهی من از تو چیزی بخواهم؟ گفت: بله. آقا گفت: ببخشید نادر شاه خیلی معذرت می خواهم این پشه ها مرا خیلی اذیت می کنند، موقعی که می خواهم مطالعه کنم و درس بخوانم خیلی مرا اذیت می کنند، اگر ممکن است دستور دهید که مرا اذیت نکنند و از اتاق من بیرون بروند.

تا این را فرمودند، نادر شاه گفت: آقا، من این قدرت را ندارم که پشه را بیرون کنم، منظورم از قدرت، از نظر پول و مال بود ولی پشه را نمی توانم بیرون کنم. سید هاشم گفت: تو زورت نمی رسد پشه را بیرون کنی؟ گفت: نه آقا جان. سید هاشم گفت: من درد دلم را به کسی می گویم که هم بتواند پشه ها را از من دور کند و هم پول به من بدهد، چرا به تو بگویم؟

همین آقای سید هاشم رحمه الله در نجف هیزم جمع می کرد و می فروخت و به این وسیله زندگی اش را اداره می کرد تا اینکه ملا شد. روزی یکی از تجار می خواست به مکه برود که وارد نجف شد. در نجف سؤال کرد من پول زیادی دارم، می خواهم نزد یک نفر امانت بگذارم تا به مکه بروم و برگردم، به چه کسی بدهم؟ به او گفتند: فلان تاجر مرد بسیار شریف و مؤمنی است. او هم تمام پول و زر و زیورهایش را داخل یک کوزه گذاشت و پیش تاجر برد. وارد که شد سلام کرد و گفت: می خواهم به مکه بروم، بعد از اینکه برگشتم این امانت را از تو پس می گیرم. به من گفته اند شما از همه بهتر هستید. تاجر هم گفت: چشم، و این آقا راهی مکه شد.

وقتی برگشت پیش تاجر رفت تا پول هایش را پس بگیرد. به او گفت، آقا محبت کنید پول ها و زر و زیور مرا بدهید. تاجر گفت: بله؟ چه پولی؟ چه زری؟ آن آقا گفت: شوخی نکنید من آنها را به شما دادم. فردی که پول ها را گرفته بود گفت: خیر شما من چیزی ندادید. خلاصه هر چه گفت، تاجر زیر بار نرفت. خیلی ناراحت شد که چه کار کند. هیچ پولی هم نداشت. تمام اموالش را به تاجر داده بود. با همین حال غمگین داخل کوچه های نجف آمد. شخصی به او برخورد کرد و گفت: چه شده؟ خیلی در فکری؟ تاجر هم جریانش را تعریف کرد. آن شخص به او گفت: اگر چیزی به تو بگویم به حرفم گوش می دهی؟ گفت: بله. گفت: اگر قرار باشد مسأله تو حل شود فقط به دست آیت الله سید هاشم حطاب حل می شود، پیش او برو. گفت: چشم و پیش سید هاشم رفت.

محضر آقا که رسید گفت: آقا جان حاجتی داشتم. آقا گفت: چه حاجتی؟ قضیه را نقل کرد که چه بر سرش آمده است. سید هاشم به او گفت: فردا من به مغازه این تاجر می روم و با او صحبت می کنم، وقتی از مغازه بیرون آمدم تو بلافاصله داخل برو و پولت را مطالبه کن و چیز دیگری هم نگو. گفت: بله آقا. فردا سید به مغازه این تاجر رفت. چند دقیقه ای نشست و با تاجر صحبت کرد. وقتی از مغازه بیرون آمد بلافاصله این آقا وارد مغازه تاجر شد، سلام کرد و گفت: آقا من امانتی در دست شما دارم اگر امکان دارد آنها را بدهید. تاجر

هم گفت: چشم، چشم و بلافاصله رفت و پول و زر و زیورها را آورد. وقتی به صاحبش داد صاحب پول خیلی تعجب کرد که چه شده است. او منکر پول های من بود اما الان آنها را به من داد. تا آن ها را گرفت به تاجر گفت: مگر این امانتی مال من نیست؟ گفت: بله. گفت: من این ها را نمی برم مگر اینکه جواب سؤال مرا بدهی. گفت: چه سؤالی؟ گفت: من پیش آمدم و از تو پول هایم را خواستم اما تو انکار کردی و گفתי چنین پولی به من نداده ای. حالا چطور شد؟

تاجر گفت: بله من انکار کردم. وقتی تورفتی، در کوزه را باز کردم و دیدم که داخل آن پر از طلا است. حرص درونی من، مرا گول زد. پیش خودم گفتم: حیف نیست این همه طلا را پس بدهی و اینطور شد که آن روز، امانتت را پس ندادم اما می دانی چرا الان آن ها را به تو برگرداندم؟ چون سید باعث شد. اینجا آمد و به من گفت: من یک پول عراقی به یک نفر بدهکار بودم که قبل از اینکه بدهی ام را به او پردازم از دنیا رفت. شبی در خواب دیدم در عالم قیامت هستم و آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) هم در آن جا هستند. یک دفعه دیدم آقا فرمود: این سید را به طرف جهنم ببرید. من گفتم: آقا برای چه؟ آقا فرمود:

برای اینکه تو به فلانی بدهکار هستی و بدهی ات را پس نداده ای. خواستم به طرف امیر المؤمنین (علیه السلام) بروم بروم که آقا فرمود: ببریدش. خیلی ناله کردم و از ایشان خواهش کردم که آقا جان شما بزرگواری کن؛ آقا فرمود: اگر حق الله بود من واسطه می شدم که خدا از تو بگذرد ولی چون حق مردم است من هیچ کاری نمی توانم انجام بدهم. تا امیر المؤمنین (علیه السلام) این حرف را به من زد یک دفعه دیدم یک آدم سیاه از جهنم سرش را در آورد. دقت که کردم دیدم آن همان کسی است که من به او بدهکار بودم. به من گفت: سید هاشم پول مرا بده. گفتم: ندارم. گفت: نداری؟ یک مرتبه با انگشت شصتت به ران پای من زد و گفت: پول مرا بده. تا انگشتش را زد پایش را برداشتم و از ترس آتش، از خواب بیدار شدم. تاجر به صاحب پول ها گفت: سید هاشم شلوارش را بالا زد و جای سوختگی پایش را به من نشان داد. سید هاشم به من گفت: خدا نکند تو به کسی بدهکاری داشته باشی و مال مردم نزدت باشد. من وقتی پای آقا را دیدم به گریه افتادم و همان جا گفتم: خدایا غلط کردم و تصمیم گرفتم اموالت را پس بدهم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ إِلَّا سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ، يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعُ شَيْءٍ عُقُوبَةً: رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً، وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ، وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَيَّ أَمْرٍ فَوَفَّيْتَهُ لَهُ وَغَدَرَ بِكَ، وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ. يَا عَلِيُّ مَنْ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ الصَّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ» (1)

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه فرمایشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ» هر گناهی که از شخص مسلمان مؤمن سر بزند می تواند از آن گناه دست بردارد و توبه کند ولی فقط یک گناه است که توبه ندارد یعنی نمی تواند توبه کند. هر چه از آن توبه کند باز هم گرفتار می شود. آن گناه چه گناهی است که نمی توان از آن نجات پیدا کرد؟

«الْأَسْوَأُ الْخُلُقِ» پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود از هر گناهی می توان توبه کرد مگر گناه بد اخلاقی چرا؟

ص: 75

«فَإِنَّ صَاحِبَهُ كُلَّمَا خَرَجَ مِنْ ذَنْبٍ دَخَلَ فِي ذَنْبٍ» انسانی که بد اخلاق و بد خلقی است هر چه توبه می کند باز دوباره عصبانی می شود باز دوباره وارد گناه می شود پس باید از خدا کمک بگیریم که این بیماری در ما نباشد بودن بیماری بد اخلاقی خیلی مشکل است.

حاکمی در جلسه ای بین بزرگان، مسأله ای را مطرح کرد و گفت: می خواهم از شما سؤالی کنم لطفاً جواب بدهید. حضار گفتند: بفرمایید. گفت: بدترین دردها چه دردی است؟ چه نوع بیماری است که از همه بدتر و سخت تر است؟

یکی گفت: من فکر می کنم بدترین دردها در زندگی، زن بد است. زن بد برای انسان خیلی درد آور است و زندگی را برایش سخت و تلخ می کند. حاکم گفت: خیر، این جواب را نمی پسندم. دومی گفت: به نظرم سخت ترین دردها اولاد بد می باشد. اولاد اگر بد باشد خیلی برای پدر و مادر سخت و سنگین است. حاکم گفت: خیر، من هنوز جوابم را نگرفته ام. سومی گفت: بدترین دردها همسایه بد است که مرتب انسان را آزار می دهد. باز حاکم گفت: نه، من هنوز قانع نشده ام و جوابی که من به دنبالش هستم هنوز نداده اید.

بعد حاکم به آن ها گفت: بیایید یک کار دیگری انجام دهیم. بیایید از اینجا بیرون برویم و به هر شخصی که اول رسیدیم از او پرسیم که بدترین دردها چیست همه قبول کردند. حاکم با آن افراد از قصر به سمت بیرون حرکت کردند. در بیرون، پیرمردی را دیدند که در سر و صورتش وقار خاصی بود و

با یک کوزه و کاسه سفالی، در حال گذر بود. حاکم گفت: برویم و از همین آقا سؤال کنیم. جلو آمد و صدا زد: پیرمرد بایست، سؤالی از شما دارم. گفت: بفرمایید. حاکم گفت: بدترین دردها برای انسان چه چیزی است؟ این آقا گفته

زن بد، این یکی گفته اولاد بد و دیگری هم گفته همسایه بد اما جواب های آنها برای من کافی نیست و دل مرا راضی نکرد.

گفت: این آقایان در جواب هایشان اشتباه کردند. این آقا که می گوید زن بد بدترین درد است راست می گوید ولی اگر زن انسان بد باشد می تواند طلاقش بدهد، کاری ندارد و از شرش راحت می شود. مشکل مهمی نیست. این آقا هم می گوید اولاد بد بدترین درد است اگر اولاد انسان زیادی اذیت کند و پدر و مادر را آزار دهد، آخر او را بیرون می کنند و از خودشان جدایش می کنند. همچنین این که می گوید همسایه بد، بدترین درد است درست می گوید، همسایه بد انسان را اذیت می کند ولی اگر غیر قابل تحمل باشد از آن خانه می رود و در جای دیگر، خانه می گیرد و خودش را نجات می دهد. این دردها راه و چاره دارد.

حاکم گفت: شما بفرمایید. پیرمرد گفت: بدترین دردها اخلاق بد برای انسان است. آدمی که بد خلق باشد چشم دیدن مردم را ندارد. کسی که اخلاق بد دارد هیچ کاری نمی تواند انجام دهد تا از شرش راحت شود. همیشه گرفتار است و به اندک چیزی برخورد می کند، عصبانی می شود و مردم از او دوری می کنند. هیچ کس نمی تواند با انسان کج خلق کنار بیاید خدای متعال به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: یا رسول الله، من که خالق الخلق هستم بر همه چیز قدرت دارم اما بدان اگر بد اخلاق باشی مردم از کنار تو دور می شوند و من هم نمی توانم آنها را به تو نزدیک کنم. فکر نکنی چون پیغمبر هستی من آنها را به تو نزدیک می کنم. این به ما درس می دهد که روحانی نباید عصبانی مزاج باشد. روحانی در میان مردم نباید بدخلقی کند.

یکی از بزرگان که بسیار ملا بود و در ادبیات قوت داشت ولی متأسفانه خیلی عصبانی مزاج بود. هیچکس جرأت نمی کرد به او چیزی بگوید. وقتی در مجلسی حضور پیدا می کرد هیچکس را آدم حساب نمی کرد هر عالم بزرگواری وارد

می شد حتی اگر مرجعی به آن جلسه وارد می شد اصلاً از جایش بلند نمی شد و عرض ادب نمی کرد. از نظر درس های علمی کامل کامل بود ولی متأسفانه اخلاق نداشت و واقعاً دلم به حالش می سوخت. وقتی از مجلس بیرون می رفت و یا داخل مجلس می شد اصلاً به کسی تعارف نمی کرد. چندین بار در مجالس با مردم دعوا می کرد. هیچ کس دور او نمی رفت و همیشه از او جدا بودند.

بنده می دانستم که او زجر می کشد. دلم به حال غربتش می سوخت. گاه گاهی خیلی کم او را در مجالس دعوت می کردند. ایشان به مرض سوء الخلق گرفتار بود و این مرض نوعاً در علم نحو بیشتر بوجود می آید. در روایت است یکی از کارهایی که انسان را مغرور و متکبر می کند علم نحو است. خدا نکند که انسان ادیب مغرور شود. دیگر هیچ کس را آدم به حساب نمی آورد مگر اینکه خیلی به نفسش مسلط باشد. برادران عزیز، اگر می خواهید در میان مردم زندگی کنید مردمی باشید. روحانی باید مثل زمین برای مردم باشد مثل یک

گهواره که مردم با وجود شما احساس آرامش کنند.

در ادامه، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: من چهار چیز را می خواهم به شما یاد بدهم. این چهار مورد عقوبتش به سرعت انسان را می گیرد. بعضی از گناهان هستند که خداوند در این دنیا عذابش را نمی دهد بلکه انسان عاقبتش را در آخرت می بیند ولی بعضی از گناهان هستند که انسان عذابش را در همین دنیا می بیند.

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعَةٌ أَسْرَعَتْ شَيْءٍ عُقُوبَةً» چهار چیز است که انسان عقوبتش را خیلی سریع و در دنیا می بیند و عقب نمی افتد:

«رَجُلٌ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ فَكَافَأَكَ بِالْإِحْسَانِ إِسَاءَةً» اول مردی که به او خدمت و احسان کرده ای اما او در برابر احسان تو بدی کند. ما در روحانیت این مورد را زیاد داشته ایم. در همین متن انقلاب خیلی از همین روحانیون عزیز، آمدند

و به بعضیها کم لطفی کردند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اینگونه افراد خیلی باید بترسند که در برابر خوبی دیگران بدی می کنند. مبادا چوبش را همین جا بخورند. خدا می فرماید من اینجا دیگر صبر نمی کنم.

«وَرَجُلٌ لَا تَبْغِي عَلَيْهِ وَهُوَ يَبْغِي عَلَيْكَ» دوم، کسی که نسبت به او هیچ ظلم و سرکشی نکرده‌ای ولی او نسبت به تو سرکشی می کند.

«وَرَجُلٌ عَاهَدْتَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ فَوَقَّيْتَهُ لَهُ وَغَدَرَ بِكَ» سوم، مردی که با او قرارداد بسته‌ای و تو وفای به عهد کرده‌ای ولی او حاضر نیست کارش را انجام دهد و وفا به عهدش کند. می فرماید او هم نتیجه کارش را خواهد دید.

«وَرَجُلٌ وَصَلَ قَرَابَتَهُ فَقَطَعُوهُ» چهارم، مردی که صله رحم می کند ولی آنها با او قطع رحم می کنند و حاضر نیستند در مقابل صله رحم او صله رحم کنند.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ اسْتَوَلَىٰ عَلَيْهِ الضُّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرَّاحَةُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هر کس به خودش ضجر را مستولی کند، بخواهد چشم تنگی کند و نتواند مردم را در ناز و نعمت ببیند این شخص اصلاً آسایش نخواهد داشت. همیشه در این فکر است که فلانی عجب خانه ای خرید، فلانی عجب ماشینی دارد، فلانی چه و چه دارد، تو به این کارها چه کار داری؟ به حال خودت باش. آقا می فرماید: علی جان، هر کس این حالت در او باشد راحتی در زندگی ندارد. حسود هیچ وقت آقا نمی شود. برای چه آقا نمی شود؟ چون لازمه آقایی، از خود گذشتگی و ایثار است. هر کس سعه صدر داشته باشد آقا می شود.

خداوند توفیق عمل به این دستورات را به ما بدهد انشاء الله

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَتَيْنِ: لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٍ

مِنْ فِضَّةٍ وَ جَعَلَ حَيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ وَ سَقَفُهَا الزَّبْرَجَدَ وَ حَصَاها اللُّؤلُؤُ وَ تُرَابُهَا الرِّعْفَرَانُ وَ الْمِسْكَ الْأَذْفَرُ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي. فَقَالَتْ: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (1) قَدْ سَدَّ عِدَّ مَنْ يَدْخُلُنِي. قَالَ اللّٰهُ جَلَّ جلاله وَعزتي وجلالي لَا يَدْخُلُهَا مُدَمِّنٌ خَمْرٍ وَلَا نَمَّامٌ وَلَا شَرْطِيٌّ وَلَا مُخْتَفٌ وَلَا نَبَّاسٌ وَلَا عَشَّارٌ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَلَا قَدْرِيٌّ» (2)

پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

«يَا عَلِيُّ، خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ مِنْ لَبَنَتَيْنِ» خداوند تبارک و تعالی بهشت خودش را از دو نوع آجر ساخت جنس این آجرها از چیست؟

«لَبَنَةٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةٍ مِنْ فِضَّةٍ» یکی از جنس طلا است و جنس دیگری از نقره. البته طلا و نقره آن دنیا با طلا و نقره این دنیا که ما در آن هستیم تفاوت

ص: 80

1- سوره مبارکه بقره، آیه 255.

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 48.

دارد. طلائی که خدا در آن دنیا می خواهد به ما بدهد با طلای دنیایی فرق دارد. در اینجا بر سر چند مثال طلا دعوا است و به جان همدیگر می افتند ولی در آنجا خدا هر آجری را از جنس طلا و نقره درست کرده است.

خداوند یک چنین خانه ای را برای ما آماده ساخته است آیا حاضرید به آنجا سفر کنید؟ نه، باز با این کیفیت حاضر نیستید که از این دنیا بروید یعنی اگر حضرت عزرائیل تشریف بیاورد و به من و شما بگوید بفرمایید برویم، فکر نمی کنم آماده رفتن باشیم. علتش چیست که حاضر نیستیم برویم؟ جهش این است که نمی توانیم باور کنیم که خداوند یک چنین بهشتی را برای ما قرار داده است و الا اگر انسان باور کند چنین بهشتی دارد چرا حاضر نشود به آنجا برود؟

«وَجَعَلَ حِيْطَانَهَا الْيَاقُوتَ» خدا دیوارهای بهشت را از جنس یاقوت آفریده است. ببینید، این خبری است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ما داده است که متصل به منبع وحی

«وَسَقْفَهَا الزَّبْرَجْدَ» سقفش را هم خدا از جنس زبرجد قرار داد.

«وَحَصَاها اللَّوْلُو» سنگ ریزه های آن تماما از لؤلؤ است.

«وَتُرَابُهَا الزَّعْفَرَانُ وَ الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ» و خاک بهشت را از جنس زعفران و عطر آن را از اذفر قرار داد.

«ثُمَّ قَالَ لَهَا تَكَلَّمِي» خداوند وقتی چنین بهشتی را آفرید فرمود: ای بهشت، سخن بگو. طلا و نقره و زعفران چگونه سخن بگویند؟ مگر بهشت و جهنم زبان دارند و صحبت می کند؟ «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (1) «خانه آخرت حیات دارد و زنده است اگر بدانند» یعنی اگر می دانستند عالم آخرت حیات دارد و صحبت می کند، آنقدر بندگان نافرمانی ما را نمی کردند. فردای قیامت، بهشت صحبت می کند، جهنم صحبت می کند،

ص: 81

مؤمن در بهشت هیچگاه احساس غربت نمی‌کند؛ به دلیل اینکه با در و دیوار هم صحبت می‌شود مثل اینکه افرادی که تنها در خانه زندگی می‌کنند خودشان را با رادیو و تلویزیون سرگرم می‌کنند و این وسایل موجب سرگرمی آنها می‌شود که از غربت نجات پیدا کنند.

پس اگر در و دیوار بهشت با انسان صحبت کند آن هم صحبت‌هایی که به میل او است در آنجا دیگر مؤمن احساس غربت نمی‌کند، پس معلوم شد بهشت و جهنم سخن می‌گویند که وقتی عده‌ای به سمت جهنم می‌روند خدا به جهنم می‌گوید: پر شدی؟ جهنم می‌گوید: خیر، باز جا هست. اینجا هم خداوند به بهشت می‌گوید: سخن بگو.

«فَقَالَتْ: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»» بهشت به سخن در می‌آید و اولین سخن آن، شهادت به وحدانیت باری تعالی است خدای یگانه که حی است یعنی به من حیات داده، قیوم است یعنی به من قیومیت داده، شهادت می‌دهد که ساختمان مرا چنین خدایی ساخته است، آن خدایی که حیات دهنده است.

«قَدْ سَعِدَ مَنْ يَدْخُلُنِي» خوش به سعادت کسی که در من وارد شود. چه کسانی وارد بهشت می‌شوند؟ ان شاء الله اهل ولایت، کسانی که خداوند امروز و فردا را برایشان عید قرار داده است. آن‌هایی که متمسکین به ولایت هستند که در دعا می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (1) خدا را شکر که نعمت را برای ما کامل آفرید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی به گردن ما حق دارد و ما باید خیلی به ایشان احترام بگذاریم و خیلی مقام ایشان والا است. حالا آیا هر کسی می‌تواند وارد بهشت شود؟ خود ذات باری تعالی عده‌ای را نام برده است که آن‌ها رنگ بهشت را نخواهند دید.

ص: 82

«قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا يَدْخُلُهَا» قسم به عزت و جلال خودم داخل نمی شود :

«مُدْمِنٌ خَمْرٌ» کسی که شراب خوار است این شخص به بهشت وارد نمی شود.

«وَلَا نَمَامٌ» کسی که سخن چین است و بین دو نفر را به هم می زند، ذهن ها را نسبت به هم بدبین می کند.

«وَلَا شُرْطِي» کسی که سر راه مردم را می گیرد مثلاً در لباس انتظامی است و مردم را اذیت می کند در عین حال که باید مقررات رعایت شود ولی چه بسا افرادی هستند که گاهی اعمال و نظرات شخصی خودشان را به افراد تحمیل می کنند و حس بدبینی نسبت به یک گروه و قشری دارند مثلاً با روحانیت بد هستند، این هم رنگ بهشت را نمی بیند.

«وَلَا مُخَنَّتٌ» او او هم رنگ بهشت را نمی بیند .

«وَلَا تَبَاشٌ» کسی که نش قبر می کند.

«وَلَا عَشَارٌ» گمرکی هایی که از مردم بیچاره گمرکی های ناحق می گیرند آنها هم به بهشت وارد نمی شوند.

«وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ» مواظب باشید با کسی بد نباشید. بنده اهل علمی را سراغ دارم که سی سال است هنوز منزل برادرش نرفته است و بعد هم می گوید این از افتخاراتم است که پایم را خانه برادرم نگذاشته ام. کسی که قطع رحم کند رنگ بهشت را نخواهد دید.

«وَلَا قَدْرِي» آن هایی که قضا و قدر الهی را انکار می کنند. این افراد کسانی هستند که رنگ بهشت را نخواهند دید.

پس عزیزان، اگر ما جزو این افراد نیستیم دعا کنید که به سبب ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) ان شاء الله همه ما اهل این بهشت باشیم .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةَ الْقَتَاتِ، وَالسَّاحِرِ، وَالِدَيْوْتُ، وَنَاكِحِ الْمَرْأَةَ حَرَامًا فِي دُبُرِهَا، وَنَاكِحِ الْبَيْهِيْمَةَ، وَمَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ، وَالسَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ، وَبَائِعِ السِّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ، وَمَانِعِ الزَّكَاةِ، وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ» (1)

در ادامه مواضع پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، كَفَرَ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةَ» علی جان، ده گروه به خدای بزرگوار کافر شده اند :

«الْقَتَاتِ» کسی که سخن چین است و کاری میکند که بین دو نفر را به هم می زند و کارش تمامی است.

«وَالسَّاحِرِ» روایات زیادی در رابطه با سحر داریم. کسی که جادوگری می کند و بین مردم را به هم می زند، محبت های کاذب درست می کند یا بین دو نفر را به هم میزند به طوری که زن و شوهرها را از هم جدا می کند که الان در

ص: 84

جامعه، عده ای هستند که به همین وسیله نان می خورند این گروه ساحر هم جزو کسانی هستند که کافر به خدا هستند.

«وَ الدُّيُوثُ» کسی که رفت و آمد مردهای نامحرم و مردهای بیگانه را به منزل و به خانواده خودش روا بدارد. کسی که اصلاً غیرت ندارد. این گروه هم کافر کافر به خدا هستند.

«وَ نَاكِحُ الْمَرْأَةِ حَرَامًا فِي دُبُرِهَا» کسی که با زن نامحرم آن هم در دبر این عمل زشت را مرتکب شود. از اینجا معلوم می شود این نوع عمل حرام، مهم تر از مسأله زنا است یعنی عمل زنا که آن هم حرام است و عقوبت دارد جزو موارد کفر بالله نیامده است.

«وَ نَاكِحُ الْبَيْمَةِ» کسی که بخواهد با بهایم جمع شود فلذا در غسل جنابتش هم آقایان بحث کرده اند که آیا با غسل جنابت بهایم می توان نماز خواند یا خیر؟ و آیا عرقش نجس است؟

«وَ مَنْ نَكَحَ ذَاتَ مَحْرَمٍ» خدای ناخواسته کسی بخواهد با محرم خودش جمع شود که آقایان در رساله هایشان هم نوشته اند و حکم به سنگسار داده اند. منظور از نکاح هم در اینجا مراد عقد نیست بلکه نکاح به معنای جمع شدن است.

«وَ السَّاعِي فِي الْفِتْنَةِ» دسته دیگر که کافر به خدا هستند کسانی می باشند که سعی میکنند در بین مردم آتش فتنه را روشن کنند می خواهند کاری کنند که در جامعه و یا حوزه سر و صدایی ایجاد شود یک کلامی می گوید و یا قدمی بر می دارد که باعث فتنه می شود. این همه احکام در دین است، این همه مطالب است اما می آید با دین مردم بازی می کند، سعی اش این است که دین مردم را تضعیف کند. می دانید در مقابل این کار، چقدر عمرها و نفس ها و سخن ها مصرف می شود؟ چقدر وقت مردم بیچاره به هدر می رود؟ چقدر

اعصاب های یک عده خورد می شود؟ چقدر افراد به طرفداری همدیگر کشته می شوند؟ این چیزها فردای قیامت به حساب چه کسی نوشته می شود؟

شخصی از بنده سؤال کرد که در روایات آمده است اگر فلان کار زیاد شد مثلاً عمل زنا در جامعه زیاد شد مرگ به صورت سکنه زیاد می شود، چرا؟ گاهی سکنه به سراغ کسی می رود که می بینیم یک شخصیت بزرگ است و یا یک جوان با ایمان یا یک روحانی متدین است، شخصیتی که نافع است این ملازمه ای که بیان شده، چه می شود؟ فلان شخص زنا کرده است چرا این آقای پاک از دنیا رفت؟

بنده گفتم: این چند وجه دارد. یکی اینکه گاهی خدا آن نعمت را فقط از آن شخص می گیرد و گاهی آن را از یک ملت می گیرد یا اینکه درست است او را برد اما گناه سکنه آن مرد بزرگوار که از عمل زشت آن فرد گناهکار سکنه کرده است برای او نوشته می شود مثل اینکه شخصی دستش به سیم لخت باشد و من برق را وصل کنم و بنده خدا از بین برود، خدا فردای قیامت مردن او را به حساب من می نویسد و می فرماید: تو فلان روز فلان عمل زشت را انجام دادی و اثرش این شد.

از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند: هر کس اعمال خودش را که انجام داده است می داند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خیلی چیزها است که به عنوان عمل فرد در نامه اعمالش نوشته شده است در حالی که خودش از آن خبر ندارد. پوست خربزه را در کوچه انداختی و بنده خدایی خواست رد شود یک مرتبه پایش را گذاشت روی این پوست خربزه و افتاد و مرد، مرگ این آقا به حساب چه کسی نوشته می شود؟ به حساب شما، چرا؟ برای اینکه شما سبب مرگ این فرد شده اید.

ما از اینگونه عمل ها زیاد داریم گاهی حرکت های ما فتنه ای در جامعه ایجاد می کند و باعث می شود عده زیادی مبتلا شوند فردای قیامت پرده ها عقب زده می شود و یک مرتبه می بینیم پرونده ای را به دستمان داده اند پر از قتل، گرفتاری، دست شکستگی، پا شکستگی و امثال آن. می گویند من این کارها را نکرده ام.

در غیبت نیز باز حساب ها جابجا می شود. اگر غیبت آقایی را بکنید فردای قیامت، عمل او برای شما و عمل شما برای او نوشته می شود شما کاری نکردید و او عمل زشتی انجام داده است اما با غیبت کردن شما نسبت به او، گناهان او برای شما نوشته می شود و ثواب های شما برای او خدا به داد ما برسد که فردای قیامت باید جواب اعمال دیگران را هم بدهیم، چقدر سخت است. خدایا، تو را به حق آبروی پیغمبر و آلش علیهما السلام ما را به اعمال خودمان و به اعمال دیگران که در نامه ما است مبتلا مگردان.

«وَبَائِعِ السَّلَاحِ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ» کسی که اسلحه را به دست غیر ما بدهد. سلاح حمل کند برای کسی که در حال جنگ با ما است.

«وَمَنْعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات مالش را ندهد مثلاً سکه ای را در خانه گذاشتید برای روز مبادا که از حد نصاب بالاتر است و عنایت ندارید که این زکات دارد .

«وَمَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ» کسی که وضع مالی اش خوب است و بمیرد در حالی که حج را به جا نیاورده است.

کلمه «کفر» که در ابتدای روایت است را به دو صورت می توان در نظر گرفت. یکی اینکه این صفت بر کسی اطلاق می شود که به این کار ادامه می دهد تا بمیرد و مرگش با این صفت برسد و دیگری اینکه کفر را به صرف وجود یک مرحله حمل کنیم که در این صورت کار خیلی مشکل می شود یعنی زمانی که این کار را مرتکب می شود کافر به خدا است و در روایات نیز داریم شخصی که دزدی می کند نمی تواند در حال دزدی مؤمن باشد و کسی که شراب می خورد در حال شرب خمر غیر مؤمن است؛ باز خداوند می داند .

ان شاء الله خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيْمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِيْدَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ؛ فَالْعُرْسُ التَّرْوِیْحُ، وَالْخُرْسُ التَّفَاسُ بِالْوَلَدِ، وَالْعِيْدَارُ الْخِتَانُ، وَالْوِكَارُ فِي شَرَى الدَّارِ، وَالرِّكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ. ي-إِلَيَّ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي تَكَاتٍ مَرْمَةٍ لِمَعَاشِرٍ أَوْ تَرَوِدٍ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ... يَا عَلِيُّ أَفَّةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِحَارُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللّٰهَ أَخَافَهُ اللّٰهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (1)

از آدابی که پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود در رابطه با ولیمه و اطعام است. در پنج مورد خوب است که انسان اطعام بدهد فلذا فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا وَلِيْمَةَ إِلَّا فِي خَمْسٍ فِي عُرْسٍ أَوْ خُرْسٍ أَوْ عِيْدَارٍ أَوْ وَكَارٍ أَوْ رِكَازٍ» علی جان، ولیمه دادن موردی ندارد الا در پنج مورد: عُرْس، خُرْس، عِيْدَار، وکار و ریکاز، و معنای هر یک از اینها در ادامه روایت بیان شده است.

«فَالْعُرْسُ التَّرْوِیْحُ» در عروسی خوب است انسان ولیمه بدهد. دخترش عروس می شود یا پسرش داماد می شود اطعام بدهد.

ص: 88

«وَ الْخُرْسُ النَّفْسُ الْوَالِدِ» وقتی خدا به انسان اولاد می دهد مستحب است اطعام بدهد.

«وَ الْعِدَارُ الْخِتَانُ» عذار ختنه کردن برای فرزند پسر است.

«وَ الْوَكَاؤُ فِي شِرَى الدَّارِ» اگر خانه ای ساخته ای یا خریده ای خوب است سفره بیاندازی.

«وَ الْرِكَازُ الرَّجُلُ يَقْدَمُ مِنْ مَكَّةَ» کسی که از مکه می آید سفره اطعام بیاندازد خوب است.

از دیدگاه اسلام ولیمه دادن در این پنج مورد مستحب است. اسلام خیلی سفارش کرده است که اطعام بدهید. در ماه مبارک رمضان مستحب است افطاری بدهید و به نظرم می آید که در این پنج موردی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند، عنایت خاص است و آن جهت خاص این است که ممکن است دیدگاه مردم نسبت به این دسته خوب نباشد و مورد آسیب قرار گیرند فلذا خدا چون بندگان را دوست دارد و می خواهد بندگان را از آسیب ننگه دارد این موارد را به صورت خاص بیان کرده است.

یکی از راه های محفوظ ماندن از چشم بد و آسیب ها و آلام که در روایت آمده، این است که خون حیوان ریخته شود و گوشت آن برای اطعام داده شود که خیلی مؤثر است. از امام (علیه السلام) سؤال کردند: آیا می شود به جای آن پولش را داد، حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، خونس را بریز امروز مردم به این مطالب معنوی خیلی توجه نمی کنند و عده ای اینها را جزو خرافات می دانند در حالی که در روایات است برای چشم بد و زخم زبان ها خون بریزید. بعضی می گویند: بین فلانی مکه رفت، خدا به فلانی بچه داد، این ها ممکن است مشکلاتی ایجاد کند که خون ریختن بسیار مؤثر است. در اطعام، محبت هم خوابیده است. کینه ها از بین می رود، دل ها به هم نزدیک می شوند؛ لذا فرمود به حج رفتید، خانه ای ساختید، خدا فرزندی به شما داد، فرزندان را ختنه کردید یا عروسی گرفتید سفره بیاندازد و اطعام بدهید.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست برای انسان که حرکتی کند یا سفر برود مگر برای این سه چیز: «مَرَمَةٌ لِمَعَاشٍ» تلاش برای امر معاش کند. مسافرت، برای بدست آوردن روزی و تأمین کسری زندگی باشد.

«أَوْ تَزْوَدَ لِمَعَادٍ» مسافرت کند برای اینکه توشه ای برای آخرت خود بردارد. مسافرت می رود تا به خدمت عالمی برسد و از محضرش استفاده کند و مسایل دینی و اخروی خود را حل کند.

«أَوْ لَدَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» اگر مسافرت می کند برای تفریح باشد به شرطی که جنبه حرام در آن نباشد. اهل و عیال خود را به مسافرت می برد تا آب و هوایی عوض کنند.

«يَا عَلِيُّ أَوْفَةُ الْحَسَبِ الْإِفْتِخَارُ» ممکن است انسان دارای خانواده جلیل القدر و شریفی باشد که این مسأله آفتی دارد و آن افتخار کردن است. هر جا می نشینند به رخ مردم بکشند که من فرزند فلانی هستم، از بیت فلانی هستم. در معاملات و کارهایش به رخ مردم بکشند که شما می خواهید با من هم وابسته به فلان شخصیت هستم، این چنین رفتار کنید؟ می دانید من چه کسی هستم؟ با حسب و نسب افتخار به خرج می دهد. در حقیقت باید گفت این آدم حسب و نسب خود را از دست داده است. به افرادی که به حسب و نسب خود افتخار می کنند باید گفت: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»⁽¹⁾ چه حسبی و چه نسبی، فردا که نفخ صور می شود نگاه نمی که تو پسر چه کسی هستی، به خودت نگاه می کنند که چه چیزی داری؟ حسب و نسب سر جایش درست است اما آن را نباید وسیله خودت قرار دهی.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَافَ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ» کسی که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او به وحشت می اندازد. رعب و وحشت او را به دل دیگران

ص: 90

1- سوره مبارکه، مؤنون آیه 101 (هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آن ها در آن روز نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست)

می اندازد. دیگران می گویند او دارای عظمت و هیبت است. این هیبت الهی است زیرا از خدا می ترسد.

«وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» هر کس از خدا نترسد از همه چیز می ترسد. به عبارت دیگر، هر کس از خدا بترسد از هیچ چیز نمی ترسد. رحمت خدا بر آیت الله میلانی در جریان انقلاب، رئیس شهربانی خدمت ایشان آمده بود و آقا نصیحت می کرد که این حرکات به صلاح شما نیست. ممکن است شکست بخورید و عده ای هم از بین بروند و شما موفق نشوید. آقا فرموده بود: مسأله این نیست که ما حرکتی کنیم و حتماً پیروز شویم بلکه ما می خواهیم انجام وظیفه کنیم، این خودش پیروزی است. ما چه موفق شویم چه به شهادت برسیم، پیروزیم.

خدا از ما چه می خواهد؟ روحانی باید این نکته را در نظر داشته باشد همان گونه که لباس او لباس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است باید باطن او هم روحانی باشد. اگر باطن او معنویت نداشته باشد و فقط لباس و عمامه روحانیت سر او باشد مصداق آیه «وَ يُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ الدُّ الْخِصَامُ» (1) می باشد.

یکی از بزرگان نقل می کرد که قدیم در بعضی از مغازه ها تابلویی نصب می کردند که در یک طرف تابلو عکس روحانی مرتب و منظم، با عبا و قبا و عمامه و نعلین و در مقابل او، عکس یک زن فاحشه نامناسب را می کشیدند بعد هم شعری می نوشتند که:

شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی *** هر روز به دام دیگران پیوستی

زن گفت هر آنچه گفتمی هستم *** آیا تو چنانچه مینمایی هستی؟

آقایان عزیز، آیا همانطوری که در مناطق تبلیغی هستید در خانه هم همانطور هستید؟ در شهر قم هم همینطور هستید؟ نماز شب و دعای ندبه و دعای توسل می خوانید و ناله می کنید یا نه؟ در مناطق تبلیغی چنان هستید که بگویند قربان این آقا برویم، خدایا آخوند خوبی به ما داده ای؟

ص: 91

1- سوره مبارکه بقره آیه 204 (و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند.)

در روایتی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خدا به حضرت موسی (علیه السلام) خطاب کرد: «یا مُوسَى، مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَزْيَنَ مِنْ بَاطِنِهِ فَهُوَ عَدُوٌّ حَقًّا» (1) هر کس ظاهرش زیبا و باطنش خراب باشد حقیقتاً دشمن من است، «وَمَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ سَوَاءً فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا» و هر کس ظاهر و باطنش یکی باشد مؤمن است، «وَمَنْ كَانَ بَاطِنُهُ أَزْيَنَ مِنْ ظَاهِرِهِ فَهُوَ وَلِيٌّ حَقًّا» و هر کس باطنش زیباتر از ظاهرش باشد ولی و دوست من است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيًّا وَظَاهِرًا جَمِيلًا» (2) چقدر زشت است برای انسان که باطنش علیل و مریض باشد و ظاهرش زیبا باشد. مبدا فقط به ظاهر، دوست اسلام باشیم.

روزی ناصرالدین شاه گفت: بروم از باغ وحش دیدن کنم. به رئیس باغ وحش اطلاع دادند که ناصرالدین شاه می خواهد از اینجا دیدن کند. تا این را شنید سخت به وحشت افتاد. به او گفتند: چرا می ترسی؟ گفت: در باغ وحش شیری بوده که از دنیا رفته است، می ترسم شاه بیاید این شیر را ببیند و ناراحت شود. چکار کنم؟ شخصی را آوردند و به او گفتند: پوست شیر را داریم. تو پوست شیر را بپوش و فقط راه برو تا شاه بیاید و برود. قراری بستند و پولی تعیین کردند و آن بنده خدا در پوست شیر رفت و در قفس شروع به راه رفتن کرد. وقتی ناصرالدین شاه آمد، گفت: برویم از محل شیر هم دیدن کنیم. آمد دید که شیر در حال راه رفتن است به رئیس باغ وحش گفت: برو پلنگ را هم باز کن تا دست و پنجه ای نرم کنند. آن بنده خدایی که در پوست شیر بود تا دید پلنگ دارد می آید مثل بید شروع کرد به لرزیدن. پلنگ وقتی دید او دارد می لرزد گفت: من هم مثل تو هستم؛ حالا نکنند ما در پوست روحانیت باشیم. آیا واقعاً در روحانیت شیر هستیم یا پوست آن در تمنان است؟

ص: 92

1- جامع الأخبار، ص 185 .

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 696 .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«وَلِلْكَسْلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطَ، وَيُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ، وَيُضَيِّعُ حَتَّى يَأْتُمَ (1) ... يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ طَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَةٌ لِمَعَاشٍ، أَوْ تَزُودٌ لِمَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٌ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» (2)

در ادامه نصایحی که پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند چنین آمده است که :

«وَلِلْكَسْلَانِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» یعنی افرادی که کسل و تنبل هستند، سه نشانه دارند:

«يَتَوَانَى حَتَّى يُفْرِطَ» سستی می ورزند، بی حالی می کنند و با بی حالی کار را پیش می برند تا به حد تقصیر برسند.

«وَيُفْرِطُ حَتَّى يُضَيِّعَ» تقریب هم می کنند، تقصیر هم می کنند تا به حدی که آن کار را ضایع کند یعنی تا به حد ضایع کردن کار پیش می روند چون گاهی تقریب منجر به ضایع شدن می شود. می فرماید اولاً سستی می ورزند تا حدی که به تقصیر

ص: 93

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64 .

2- بحار الأنوار، ج 74، ص 49 .

برسد یعنی عقل هر عاقل و دانشمندی می فهمد که این شخص در این کار مقصر بوده و در تقصیر هم تفریط می کنند تا به حدی که آن عمل را ضایع می کنند.

«وَيُضَيِّعُ حَتَّىٰ يَأْتُمَّ» آن عمل را در ضایع کردن به حدی می رسانند که دیگر به منزله گناه می شود یعنی آن تکلیف دیگر آورده نمی شود و افرادی که کسل اند نوعاً این طوری هستند که عمل را درست انجام نمی دهند چون تبلی می کنند و حاضر نیستند آن وظیفه ای را که دارند درست تحویل بدهند. چه بسا در تبلی کردن کار به جایی برسد که منجر به گناه هم بشود یعنی آن عملی را که باید بیاورند رفته رفته هدر می دهند و خودشان را مستحق عذاب می کنند.

ان شاء الله امیدواریم ما جزو این افراد نباشیم. خداوند تبارک و تعالی در قرآن یکی از نشانه های منافق را همین قرار داده است: «وإذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى» (1) خداوند متعال می فرماید: این ها نماز هم که می خوانند با حالت کسالت نماز می خوانند؛ یعنی نشاط ندارند، روحیه ندارند؛ چون اصلاً قبول ندارند و ریشه اش بر می گردد به اینکه ایمانشان ضعیف است. هر چه اعتقاد انسان بالا برود، عقیده اش قوی تر شود، عبادت ها و عمل هایی که انجام می دهد بهتر انجام می دهد و دلگرم تر می شود.

یکی از اصحاب خاص حضرت صادق (علیه السلام) خدمت آقا حاضر شد و عرض کرد: یابن رسول الله، نمی دانم چرا شب ها برای نماز شب یا هر برنامه دیگری که می خواهم انجام دهم خیلی حال ندارم. آن حالت و نشاطی که همیشه داشتم اکنون ندارم، چکار کنم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: بدان که ایمانت به ضعف کشیده شده است، خودت را عرضه بدار. عرض کرد: آقا جان، به کجا عرضه بدارم؟

ص: 94

فرمود: برو به طرف قبرستان و به قبور مسلمین نگاه کن، چشمت را به آخرت بینداز. بین آخر کار انسان به کجا کشیده می شود. یک مقداری بیدار شو.

بعضی از بزرگان می گفتند: خیال نکنید که رفتن به قبرستان فقط در عصر پنجشنبه خوب است و فضیلت دارد، بلکه باید همیشه به یاد اموات باشید و آن خیلی ثواب دارد چون اموات چشم انتظار ما هستند. ما هم می گوئیم برویم برای زیارت اهل قبور، اموات چشم انتظارند. سلامی بدهیم و فاتحه ای برایشان بخوانیم. بزرگان می گویند: رفتن به قبرستان و خواندن فاتحه برای اموات یک طرف قضیه است. طرف دیگر آن که خیلی مهم است خودت هستی. قبرستان که رفتی اصلاً فاتحه هم نخوان، فقط مقداری بایست و تأمل کن. بین چه کسانی بودند که الان زیر خاک رفتند که از شما ملاتر و مؤمن تر و بالاتر بودند. گاهی اوقات امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصحابشان را به کنار خرابه ها می برد. خطاب به آن ها می کرد و می فرمود: به این خرابه ها نگاه کنید صاحبانشان کجا هستند؟ این ها را چه کسانی ساختند؟ الان در کجایند؟ آن هایی که روزی در میان این خانه ها می نشستند و سکونت می کردند، همه آن ها رفتند.

بعضی مواقع که انسان به محله های قدیمی می رود واقعاً یک حالت عجیبی به او دست می دهد. اگر حواسش به خودش باشد و دقت کند این بناهای قدیمی و آثار قدیمی را که ارزیابی می کند به خودش می گوید: خدایا، سازنده آن کجاست؟ واقعاً آدم را بیدار می کند. بشر همیشه در غفلت است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که اکثر شان غافلند. غفلت آنها را فرا گرفته است از بس چشم و گوش و دلشان به دنیا و زن و بچه و کار و گرفتاری مشغول شده است. خدای تبارک و تعالی راست می گوید. واقعاً خودش می داند ما چه

بندگانی هستیم. الان زمان ما به مراتب بدتر از زمان قدیم است. در قدیم این

همه وسایل نبود. قدیمی ها تجمل گرایی نمی کردند. برنامه هایی که امروز داریم اصلاً و اصلاً وجود نداشت. خیلی زندگی ساده ای داشتند.

صاحب جواهر رحمه الله چطور صاحب جواهر شد؟ ایشان در نجف اشرف یک اتاق تاریک و نمناکی داشت و در آنجا می نشست و جواهر را می نوشت. سی سال طول کشید تا این جواهر الکلام را نوشت. چقدر این مرد موفق بوده است. در این سال چقدر کتاب مطالعه کرده است ولی ما دو سه تا کتاب می بینیم دیگر تمام می شود. آن ها مثل ما نبودند. شاگردها که به درسشان می آمدند، تشنه بودند.

خدا مرحوم شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم را رحمت کند. می گفت: پدرم نقل می کرد ما درس میرزای شیرازی رحمه الله می رفتیم. ساعت نه صبح که م یرفتم درس ساعت یازده تمام می شد. از بس که این درس لذت داشت. فضلا بودند و بحث می کردند. بنده درس مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله شرکت می کردم. حتی درس هم که تمام می شد باز بحث می کردند. ایشان مطلب را سر دوراهی می گذاشت و می فرمود: با یکدیگر بحث کنید. بعد از بحث و گفتگو منتظر

می ماندیم ببینیم نتیجه چه می شود. بعد از لحظاتی، آقا دوباره شروع می کردند و نتیجه بحث را اعلام می کردند. بنده به نظرم چنین می رسد که ایشان مطلب را خوب توضیح می دادند. ما خیلی از درس ایشان لذت می بردیم.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله ستوده را ایشان وقتی یک نفر از سر درس بلند می شد خیلی عصبانی می شد. همان جا می گفت: آقا بنشین، از فردا هم دیگر به درس من نیا. خدا مرحوم آقای فلسفی را رحمت کند، ایشان هم به این صورت بودند. منظورم این است که الان زمانه اینطور شده است و زمان سابق اینطور نبود. قدیم، حال و حوصله بیشتر بود، ادب بیشتر بود، روحیه ها قوی تر بود، احترامات بیشتر بود، الان همه چیز افت کرده است. هر چه هم به آینده برویم بدتر می شود.

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ایمان ما را قوی بگرداند. عزیزان، هر چه می توانید خودتان را عرضه بدارید به اماکنی که انسان را متحول می کند و تکان می دهد. به قبرستان بروید و تفکر کنید.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید می دانید عاقبت کسالت به کجا می رسد؟ به گناه، این سستی ها به افراط و بعد به تفریط می رسد از تفریط به مرحله ضایع شدن و ضایع شدن هم به مرحله گناه منجر می شود، خیلی باید مواظب باشید.

«يَا عَلِيُّ، لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ» سزاوار نیست انسان با عقل، انسان با خرد، انسان با اندیشه، هر مسیری را برود و هر حرکتی را برای خودش راه بیاندازد. انسان با خرد نباید هر کاری را برای خودش روا بدارد. حرکت انسان باید در این سه چیز باشد:

«مَرْمَةٌ لِمَعَاشٍ» اول اینکه انسان معاش خود را تأمین کند مثلاً زندگی اش را اداره کند، خرجش را در بیاورد؛ البته رزق و روزی من و شما دست خدا است و دست خودمان نیست. هر چه خدا بخواهد همان را می دهد؛ اما خودش فرموده است که شما فعالیت و تلاش کنید تا من هم روزیتان را بدهم. شما حرکت کنید تا من برکت دهم. هر کسی هم که منت بگذارد، بیخود منت می گذارد. منت گذاشتن ندارد روزی را خدا می دهد. روزی هر یک از من و شما را خداوند تأمین می کند ولی حرکت باید از خود ما باشد. نباید آدم برود گوشه ای بخوابد بعد بگوید روزی ام می آید. باید حرکت کنی و تلاش نمائی تا خدا روزیت را بدهد. فرمایش آقا شاخص بودن به معنای حرکت است.

حرکت باید از شما باشد. اگر حرکت نکنید خدا دیگر ضمانتی ندارد. خدا ضامن روزی است اما ضمانت زیر سایه حرکت است؛ بنابراین، در مورد امرار معاش شاخص بودن اشکالی ندارد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید از جمله جاهایی که دعا مستجاب نمی شود یکی همین جا است که کسی در گوشه خانه اش بنشیند و بگوید: اللهم ارزقنی، این دعا که فایده ندارد. سربار جامعه بودن و نشستن و تبلی کردن و در کنارش دعا کردن چه سودی دارد؟ حرکت کن، برو جلو تا خدا کمکت کند و روزیت را بدهد.

«أَوْ تَزَوَّدَ لِمَعَادٍ» دوم اینکه برای خاطر قیامت و معاد گام بردارد مثل همین نماز خواندن، دعا خواندن، قرآن خواندن و انجام دادن کارهای نیک دیگر که همه برای قیامت و آخرت است. این هم یکی از وظائف مهم ما است که تلاش مان فقط برای دنیا نباشد بلکه به فکر آخرتمان هم باشیم. برای قیامت مان نیز حرکت کنیم و توشه ای بفرستیم. انسان باید مقداری از وقتش را برای کار آخرت و معاد بگذارد در واقع دنیای بدون آخرت مذموم است و آخرت بدون دنیا نیز مذمت شده است یعنی مؤمن باید هم برای تأمین دنیایش همت کند تا سربار مردم نشود و از طرفی برای آخرتش نیز باید گام های مفید بردارد.

«أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» سوم اینکه اگر از لذت های زندگی استفاده می کند مواظب باشد حلال باشد و از حرام استفاده نکند. لذت بردن از حلال از مصلحت هائی است که خدا قرار داده و از حکمت ها و روزی های او است که نصیب ما کرده است .

ساعاتی که برای این سه مورد یعنی امرار معاش و گام برداشتن برای آخرت و لذت بردن از حلال مصرف می شود خیلی محبوب خدا است و خدا برای عاقل آن را قرار داده است.

اما حرکت هایی که در غیر از این موارد صورت می گیرد فایده ندارد مثل اینکه ما به جلسات شب نشینی برویم. در آنجا بگوییم و بخندیم، صحبت و اختلاط داشته باشیم، از این آقا و از آن آقا بدگویی کنیم و به تضييع حقوق دیگران و

غیبت کردن مردم پیردازیم و عمر گران مایه را برای دیدن بعضی از فیلم ها که هیچ فایده ای ندارند بگذرانیم. اینگونه رفتار و کردار چه ارزشی دارد؟

بعضی مواقع وقت ما خیلی بیهوده می گذرد. ارزش عمرهای ما کم شده است. سابقاً خیلی برای عمر ارزش قائل بودند. کتاب ها را نگاه کنید. حالات علما را مطالعه بفرمایید. چقدر آنها وقت را برای خودشان غنیمت می دانستند. کتاب «روضات الجنة» مرحوم خوانساری رحمه الله را مطالعه کنید که مربوط به علما است. ایشان چقدر زحمت کشیدند و این ها را جمع آوری کردند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: انسان باید یکی از این سه کار را داشته باشد: یا باید در راه تأمین معاش باشد که عیبی ندارد یا باید گام برای آخرت بردارد که این هم عیبی ندارد یا در طریق لذت و استفاده حلال باشد.

مرحوم آقای محدث رحمه الله در کتاب «احادیث القدسیه» روایتی نقل می کند که می فرماید: فردای قیامت برای هر بنده ای اتاقی وجود دارد که در آن اتاق صندوق هایی هست که یکی یکی باز می شود. یک صندوق را باز می کنند می بینند در آن انوار است. دیگری را باز می کنند می بینند در آن ظلمات است. یکی دیگر را باز می کنند می بینند خالی خالی است. می پرسد این چیست؟ می گویند: این عمرهای شریف شما است که بی خود هدر دادید. این بنده خدا وقتی این را می بیند خیلی حسرت می خورد و می گوید: وا حسرتا.

حالا چقدر از اوقات ما بی جهت می گذرد و چقدر از حرکات ما بیهوده است خدا می داند. واقعاً اگر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشریف بیاورند آیا حرکت ما طلبه ها را امضاء می کنند؟ به جدم نمی دانم .

خدا ان شاء الله به حق محمد و آل محمد علیهما السلام اعمال من و هم چنین شما عزیزان را مورد رضایت و خوشنودی خودش قرار بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ يَا عَلِيُّ بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ: شَبَابِكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ، وَ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در ادامه بیانات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» سه صفت است که اگر کسی دارای این سه حالت باشد جزو کسانی است که دارای مکارم اخلاق هستند یعنی این صفات از اخلاق کریمه است. هر کس نمی تواند دارای این سه صفت باشد. واقعیت هم همینطور است. شخص دارای این سه صفت، دارای مکارم اخلاق است هم در این دنیا و هم در آخرت که خود پیغمبر و ائمه علیهم السلام دارای این مقام بودند.

«أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ» کسی که به شما ظلم کرده و اذیت و آزار رسانده است شما ظلم و ستم او را نادیده بگیرید، او را کلاً عفو کنید و هیچ حالت انتقام در

ص: 100

وجود شما نماند. خیلی سخت است و این از صفات بزرگ انسان است چون بشر حالتی دارد که در مقابل هر حرکتی انتقام جویی کند. دلش می خواهد که انتقامی حتی بالاتر از او بگیرد. این است که می بینیم سخت است انسان بتواند بر نفس خود قالب شود و کسی که در حقش ظلمی کرده است را عفو کند.

«وَتَصِلَ مَنْ قَطَعَ» کسانی که با شما فامیل هستند خواهر، برادر، بستگان، مخصوصاً اگر از طرف مادر با انسان نسبت دارند اگر آن ها با شما قطع رحم کردند و به دید و بازدید شما نمی آیند و به تعبیر الان خیلی با شما سرسنگین هستند، اگر یک چنین حرکاتی دارند شما در مقابل، سرسبک باشید، به دیدنشان بروید، صله رحم کنید، این از مکارم اخلاق است. اینطور نباشد که در مقابل آن ها باشی که اگر آن ها صمیمی هستند شما هم صمیمی باشید و اگر نیستند شما هم نباشید، خیر اینطور عمل نکنید، شما به وظیفه خود عمل کنید و مقابله به مثل نکنید. البته در بعضی موارد خود مقابله به مثل هم وظیفه است و خود ائمه علیهما السلام هم فرموده اند این مقابله را انجام بده ولی در مواردی که دستور بر عدم مقابله است باید به دستور عمل کنید.

«وَتَحُلْمَ عَمَّنْ جَهْلَ عَلَيْكَ» حلم بورزد درباره کسی که نسبت به او جهل و نادانی به کار برده است. ما روحانیون بیشتر به این مصیبت مبتلا هستیم چون در میان مردم هستیم و سرپرستی مردم را داریم. در این جلساتی که می روید امکان ندارد که با اینگونه افراد برخورد نداشته باشید. به نظر بنده، همه با این گونه افراد برخورد داشته اید که نادان و جاهل هستند و حرکت های ناشایستی در مورد شما انجام می دهند. حالا یا با زبان خود و یا در عمل به شما بی حرمتی می کنند مثلاً بعد از منبر رفتنتان، با لحن خیلی خفت آمیز به شما می گویند: این چه منبری بود که رفتی؟ وقت ما را با این اکاذیب به هدر دادی.

بالاخره اگر کسی چنین برخوردی کرد وظیفه ما در مقابل او چیست؟ آیا ما هم باید مقابله کنیم؟ پرخاشگری کنیم یا اینکه حلم و بردباری داشته باشیم؟ آقا می فرماید در چنین مواردی بهترین برخورد، حلم است که گفته اند: وقتی انسان پستی را دیدی بهترین بزرگواری تو نسبت به او بی اعتنایی است یعنی کسی که این تعبیرات از دهانش بیرون می آید معلوم می شود تشخیص و قوه عاقله ندارد پس آدم نادان را رها کن، بگذار دیگران او را ملامت کنند که نمونه اش را نسبت به ائمه علیهما السلام و بزرگان دیده ایم.

شخصی مقابل حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آمد در حالی که همه بزرگان و اصحاب نشسته بودند و شروع کرد ناسزا گفتن به ایشان. حضرت (علیه السلام) سکوت کرد و جوابی نداد. بعد که رفت، فرمود: می دانم چطور جوابش را بدهم. فردای آن روز حضرت (علیه السلام) به در خانه اش رفت پرس و جو کرد، گفتند به مزرعه رفته است. حضرت (علیه السلام) حرکت کرد و نزد همان شخص رفت. تا نزدیک او رسید یک مرتبه همان شخص با دیدن آقا داد و بیداد راه انداخت. گفت: نیا که زراعت مرا به هم می زنی. حضرت (علیه السلام) به حرف او اعتنایی نکرد و جلورفت و با روحیه ای که داشت با آن شخص برخورد کرد و شخص را کاملاً از این رو به آن رو کرد.

به آن شخص فرمودند: امروز آمده ام که جواب تو را بدهم. آن شخص گفت: نمی خواهد بیایی، تو به من ضرر می زنی. حضرت (علیه السلام) فرمود: محصولی که داری چقدر برایت درآمد دارد؟ شخص گفت: مگر من علم غیب دارم؟ فرمود: نگفتم که دقیق بگو، گفتم شما درآمد امسال را چقدر تخمین می زنی؟ آن شخص مبلغی را بیان کرد. حضرت (علیه السلام) فرمود: من دو برابر آن را به تو می دهم. وقتی دو برابر مبلغ را به او داد یک مرتبه آن شخص از این رو به آن رو شد و بنا کرد دست آقا را بوسیدن و اظهار پوزش کردن.

نمونه های زیادی از حضرات ائمه علیهما السلام وجود دارد که اینطور عمل کرده اند یعنی خودشان هم به وسیله حلم عمل می کردند مگر در جایی که وظیفه، مقابله باشد. در روایات بیان شده است که تواضع در مقابل متواضع صدقه است ولی تکبر در مقابل متکبر عبادت است چون انسان متکبر می خواهد خودش را بالا ببرد لذا دستور داریم که در مقابلش تکبر بورز که بیشتر از این خودش را گرفتار نکند. اگر در مقابل متکبر، تواضع کنی تکبرش بیشتر می شود که در حقیقت این عمل تو، خدمت به این افراد است.

«يَا عَلِيُّ، بَادِرْ بِأَرْبَعٍ قَبْلَ أَرْبَعٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه می فرماید: علی جان، به چهار چیز قبل از چهار چیز مبادرت کن:

«سَبِّ بَابِكَ قَبْلَ هَرَمِيكَ» جوانی را قبل از اینکه به پیری برسی دریاب که اگر انسان وقتی جوان است به حال خودش برسد بهتر است چون انسان در سن پیری دیگر حالی ندارد که بخواهد به کار خودش برسد.

«وَصَحْتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ» تا سلامتی داری و عافیت در وجود مبارکت است قدر خودت را بدان. به خودت بیشتر توجه کن قبل از اینکه مریض شوی. خدا هیچ یک از بندگانش را مبتلا به مرض نکند.

«وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ» آنگاه که توانایی داری کارت را انجام بده قبل از این که به روز تهی دستی بیافتی.

«وَحَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ» تا زنده هستی کارهایت را بکن، وصیت را بنویس، اینطور نباشد که امروز و فردا کنی که می بینیم آقایی از دنیا رفته است و خیلی هم شخص محترم می بوده ولی وصیت نامه ندارد. برادران عزیز، یادتان نرود وصیت نامه را بنویسید حتی روایت دارد وصیت را زیر متکا بگذارید که کنایه است از اینکه همیشه همراهت باشد. ما می بینیم شناسنامه را همراه می برند اما

وصیت نامه را خیر حتماً لازم نیست که انسان مال داشته باشد بلکه منظور از وصیت، اصل شهادت نامه است. مؤمن باید آن را بنویسد و بعد از آن اگر سفارشی هم دارد آن را هم بنویسد که چه کار کنند.

دست خالی از دنیا نروید که در روایات آمده است: آنچه سخت است، مرگ و قبر می باشد ولی سخت تر آن است که انسان دست خالی وارد قبر شود. خدای تبارک و تعالی می فرماید: من یک سوم اموالت را برای خودت گذاشتم تا بتوانی برای خودت ذخیره کنی اما تو هیچ کاری نکردی و دست خالی آمدی. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: یکی از چیزهایی که خدا بر بندگانش منت گذاشت این است که یک سوم مالش را بعد از مرگش برای خودش قرار داد. خدایا، ما را عامل به این سفارشات قرار بده، انشاء الله.

ص: 104

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي: الْعَبْتُ فِي الصَّلَاةِ، وَالْمَنُّ فِي الصَّدَقَةِ، وَإِثْبَانُ الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالصَّحْكُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالتَّطَلُّعُ فِي الدُّورِ، وَالتَّنْظَرُ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى، وَكَرِهَ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجِمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ، وَكَرِهَ التَّوَمَّ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْرِمُ الرِّزْقَ، وَكَرِهَ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرَةٍ، وَكَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِرْرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّانًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ» (1)

«يَا عَلِيُّ، كَرِهَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمَّتِي الْعَبْتُ فِي الصَّلَاةِ» کراهت گاهی به معنای حرمت به کار می‌رود و گاهی هم به معنای کراهت اصطلاحی است. در این روایت هر دو قسم آن به کار رفته است، هم قسم حرام و هم مکروه. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: خدا بدش می آید برای امتم که بخواهند در نماز سرگرم بازی باشند مثلاً با ریش خود بازی کنند، خدا این کار را خوش ندارد.

«وَ الْمَنُّ فِي الصَّدَقَةِ» خدا دوست ندارد که وقتی انسان صدقه ای می دهد منت بگذارد.

ص: 105

«وَإِثْيَانِ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا» نباید انسان در حال جنابت وارد مسجد شود، چرا که خدا بدش می آید که اگر با مکث در آنجا باشد حرام است و اگر عبوری باشد شاید کراهت داشته باشد.

«وَ الصَّحِكَ بَيْنَ الْقُبُورِ» نباید انسان در قبرستان خنده، صحبت، شوخی و اختلاط کند آنجا جای عبرت است. انسان وقتی به طرف قبرستان می رود باید حواسش به این باشد که چه روزی در پیش دارد و کجا خواهد رفت. چه کسانی بودند و الان در کجا خوابیده اند. قدری فکر کنند فلذا خدا خنده کردن در بین قبرستان را دوست ندارد حتی در بعضی از روایات آمده است که اگر انسان در قبرستان خنده کند به مرض فشار قبر مبتلا می شود پس یکی از عواملی که برای انسان فشار قبر می آورد خندیدن در قبرستان است. شما عزیزان خیلی مواظب باشید هر وقت به زیارت اهل قبور یا برای تشییع جنازه ها می روید صحبت و خنده نکنید.

«وَ التَّطَّلُعِ فِي الدُّورِ» مثلاً در ساختمان هایی که بلند است و به خانه همسایه اشراف دارد خدای ناخواسته بخواهد جلوی پنجره برود و به خانه مردم کند این کار خیلی بدی است حتی در بعضی روایتها دیده شده که اگر کسی در همان لحظه تیر بزند و به چشم بیننده بخورد و چشم او را کور کند چه بسا مشکلی نباشد. اینجا هم حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است که مواظب باشد خدا از این کار بدش می آید.

«وَ النَّظَرَ إِلَى فُرُوجِ النِّسَاءِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْعَمَى» یکی از دلایل کوری چشم بچه ها همین است. اگر انسان به عورت زن نگاه کند ممکن است که موجب کوری چشم شود.

«وَكْرَهُ الْكَلَامَ عِنْدَ الْجَمَاعِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْخَرَسَ» صحبت کردن در موقع جماع، ممکن است بچه را لال کند. این احتمال وجود دارد دلیل اینکه گاهی زبان برخی از بچه ها گیر می کند همین موضوع باشد زیرا روایت دارد در هنگام انعقاد نطفه اگر قسمتی از بدن بخواهد کاری کند مثلاً انسان تکلم کند به همان نسبت نیروی آن قسمت از بدن بچه گرفته می شود الا اینکه در آن حال ذکر خدا را بگویند که اثر خوبی دارد این هم جای تعجب دارد؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید این را هم رعایت کنید. حرف، موجب لالی بچه می شود و مسئولیت او به گردن شما می افتد.

«وَكْرَهُ التَّوَمَّ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ لِأَنَّهُ يَحْرُمُ الرِّزْقَ» خدا بدش می آید که انسان بین العشاءین بخوابد یعنی دو ساعت بعد از مغرب، اگر کسی بخوابد کراهت دارد. پرسیدند: چرا؟ برای اینکه انسان روزی اش را از دست می دهد.

«وَكْرَهُ الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِثْرٍ» اگر می خواهید غسل کنید زیر انجام ندهید مگر اینکه چیزی مانند لنگ دور خود پیچیده باشید. برهنه زیر آسمان غسل نکنید.

«وَكْرَهُ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِثْرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُدَّ كَأَنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» در نهر آب هم بدون اینکه چیزی در اطراف خود پیچیده باشد، نرود و نباید لخت باشد. چه اشکالی دارد که انسان بدون لنگ در آبی مثل خزینه هایی که سابق بود، برود؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید کراهت دارد چون در آب، سکانی از ملائکه هستند که انسان نباید عریان باشد. پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: من وقتی می خواهم دستشویی بروم سرم را می پوشانم برای اینکه از ملائکه خجالت می کشم.

یکی از بزرگان نقل می کرد: امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر وقت که می خواستند به توالت بروند به دو ملک راست و چپ خود اشاره می کرد و می فرمود: بفرمایید پایین، من قصد دارم دستشویی بروم و برگردم، من از شما خجالت می کشم.

عزیزان روحانی، توجه کنید ببینید ائمه علیهما السلام و بزرگان ما چگونه بودند. یکی از بزرگان می فرمود: عقیده من بر این است طلبه ای که نماز شب نخواند هیچگاه موفق نخواهد شد. طلبه ای که موفق به نماز شب خواندن شود و واقعاً معتقد باشد مراقب ملائکه هایی که در اطرافش هستند، می باشد. ده ملک در روز و ده ملک در شب مراقب من و شما هستند. خودمان را رها نکنیم که هر کاری را انجام دهیم.

ایشان نقل می کرد: قاتل مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمه الله طلبه من بود. قبل از اینکه مرحوم مطهری را به شهادت برساند وقتی به او نگاه می کردم قیافه اش به طلبگی نمی خورد. چهره اش چهره نفاق بود. روزی به او گفتم: آقا از اینجا بیرون برو و با من نباش. او را از مدرسه بیرون کردم. رفت و آمد زیادی کرد. شکایت مرا نزد علما برد که این آقا مرا از حوزه بیرون کرده است. بعد به من زنگ زدند و پرسیدند که چرا فلان طلبه را بیرون کردید، ایشان طلبه خیلی خوبی است. گفتم: خیر، این آقا به دلم نمی نشیند. حالت طلبگی ندارد. نفاق دارد. تا این که طولی نکشید و شهید مطهری رحمه الله را به شهادت رساند. وقتی او را گرفتند گفتم: متوجه شدید، من آن روز در چهره اش این نفاق را می دیدم.

انشاء الله خداوند متعال همه ما را در زیر سایه لطف و مرحمت خود حفظ و حمایت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ: الْعَبْدُ الْأَبْقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلِيهِ، وَ النَّاشِرُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِدٌ، وَ مَانِعُ الرِّكَاعَةِ، وَ تَارِكُ الوُضُوءِ، وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بِغَيْرِ خِمَارٍ، وَ إِمَامٌ قَوْمٍ يُصَلِّي بِهِمْ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ السُّكْرَانُ، وَ الزَّبِينُ وَهُوَ الَّذِي يُدْفَعُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ» (1)

از جمله سفارشات پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، ثَمَانِيَةٌ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ الصَّلَاةُ» هشت دسته و طایفه هستند که نماز این ها پذیرفته نیست و قبول نمی شود. البته در اینجا مراد از قبول اعم از عدم صحت است یعنی اگر نماز قبول نمی شود چه بسا صحیح هم نباشد به قول ما اصلاً نماز نیست تا صحت داشته باشد. در مقابل، بعضی ها نمازشان صحت دارد ولی خدا قبول نمی کند.

می فرماید: هشت دسته هستند که نماز آنان قبول نیست و پذیرفته نمی شود :

ص: 109

«الْعَبْدُ الْأَمْبِقُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهِ» آن بندهای که گریز پا باشد و فرار کرده باشد، نماز و عبادتش قبول نیست تا اینکه به طرف مولای خودش باز گردد. عبدی که فرار کرده باشد نمازش صحیح نیست. ما همه عبد خدا هستیم. آیا ما از خدا فرار نکردیم؟ این را باید خودتان قضاوت کنید. ان شاء الله ما بندگان گریز پا نباشیم. خیلی باید مواظب باشیم که جزو بنده هایی نباشیم که سر به فرمان خدا نمی برند؛ چون فرار عبد برای این است که نمی خواهد تحت فرمان مولایش باشد. فرار می کند که از امر مولا سرپیچی کند. خدا نماز این

عبد را قبول نمی کند تا به طرف مولایش برگردد. عزیزان، اگر می خواهید نماز ما هم قبول باشد به طرف خدا بروید. از فرمان خدا سرپیچی نکنید.

«وَ النَّاشِرُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ» زنی که از فرمان شوهرش سرپیچی کند و ناشزه باشد یعنی تمکین برای شوهر نداشته باشد و شوهر نسبت به او ناراحت باشد. او هم نمازش صحیح و قبول نیست.

«وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ» کسی که زکات مالش را پرداخت نکند یعنی کل وجوهات واجبه را، چون منظور از زکات فقط زکات خاصه نیست. زکات به معنای عام است یعنی زکات مال و حقوق واجبه الهی روایات متعددی داریم که هر جا در قرآن اسم زکات آمده است و با صلاة مقرون شده است منظور از آن، زکات واجب معمولی ما نیست. مراد کلّ حقوق واجبه است.

چند چیز را خدا کنار هم قرار داده است یکی صلاة و زکات است. «وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (1) در قرآن ملاحظه کنید. در بیشتر موارد تا اسم نماز برده می شود، در کنارش زکات هم بیان می شود. این دو تا کنار هم هستند.

ص: 110

دیگری شکر خود خدا و شکر والدین است. این را خدا کنار هم قرار داده است. «أَنْ شَكَرْتُمْ لِي وَأُوَالِدِي» (1) از خداوند سپاسگزاری کنید و از پدر و مادر خود تشکر نمایید.

یکی هم، الله با رَحِم است «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (2) خدا خودش را با رحم، کنار هم قرار داده است یعنی سر پل صراط از دو چیز سؤال می کنند. یکی از خدا می پرسند که چه کار کردید؟ بترسید از آن خدایی که همه از او سؤال می شوید. دیگری از ارحام نیز سؤال می شود. یکی از جاهایی که رد شدنش سخت است مسأله رَحِم است. با رحم چگونه رفتار کردید؟ حواستان جمع باشد.

این ها را بیان کردم و خواستم بگویم که در قرآن، نماز و زکات با هم آمده اند؛ پس معنای زکات عام می شود چون امام (علیه السلام) می فرماید مراد از زکات، فقط زکات واجب مال نیست که ده یک است بلکه مراد کل حقوق واجبه است یعنی هر چیزی که مال و بدن را پاک می کند پس خمس را هم در بر می گیرد، کفارات را هم شامل می شود، مظالم را در بر می گیرد این ها همه جزو حقوق واجبه است.

پرسیدند: آقا جان، پس کدام آیه است که صرفاً زکات واجبه را بیان می کند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این آیه است «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ...» (3) و آیه مخصوص خمس «أَتَمَّا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» (4) است اما این زکاتی که در قرآن در کنار نماز زیاد تکرار می شود، اعم از وجوه مالیه

ص: 111

-
- 1- سوره مبارکه لقمان، آیه 14 .
 - 2- سوره مبارکه نساء، آیه 1 .
 - 3- سوره مبارکه توبه، آیه 60 .
 - 4- سوره مبارکه انفال، آیه 41 .

است؛ پس خداوند متعال عبادت بدنی را با عبادت مالی کنار هم قرار داده است. عبادت بدنی نماز است و عبادت مالی زکات؛ پس کسی که نماز بخواند ولی خمس ندهد، نمازش قبول نیست چه اهل علم باشد و چه غیر اهل علم. بعضی از اهل علم هستند که می گویند مگر ما هم باید سال خمسی داشته باشیم؟ عزیز من، مگر شما اهل علم شدی نباید خمس بدهی؟

خدا مرحوم آیت الله آقا میرزا ملکی تبریزی را رحمت کند. استاد اخلاق مرحوم امام و دیگر مراجعی رحمه الله که در محضرش بودند. ایشان یکی از چیزهایی که خیلی در زمان خودشان به طلبه ها تذکر می دادند این بود که می فرمود: مبدا طلبه ای پای منبر من باشد که وجوهات نداده باشد. من راضی نیستم چنین طلبه ای به درس من بیاید. نمی شود شخصی روحانی باشد ولی در واجبات کوتاهی کند. این یکی از واجبات مسلم بر همه ما است. از مرجع بگیر تا پایین تر، بر همه واجب است و ما باید سال خمسی داشته باشیم و وجوهات بدهیم. ممکن است بگویید آقا ما چیزی نداریم، خب نداشته باشید، ایرادی ندارد مگر شما باید حتماً چیزی داشته باشید تا سال داشته باشد. اصلاً به مسأله نداشتن سال فکر نکنید اگر یک تومان در اول سال در جیب مبارکتان باشد، خمس دارد. اگر نداشته باشید ایرادی ندارد. می بینید دستتان خالی است، ایراد ندارد. بگو خدایا امسال من چیزی نداشتم، مسأله ای نیست؛ اما اینکه اصلاً حساب و کتابی نداشته باشید، نمی شود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: کسی که خدای ناخواسته در رسیدگی به مالش کوتاهی کند و زکات مالش را نپردازد خدا نمازش را قبول نمی کند.

«وَتَارِ الْوُضُوءِ» کسی که وضو را رها کند، نمازش قبول نیست. وضو که نگیرد، نمازش هم صحیح نیست. بعضی ها گفته اند شاید «تارک الوضوء» (به فتح واو) باشد، خب تارک الوضوء دیگر کیست؟ یعنی کسی که - معذرت

می خواهیم - شستشو نمی کند و مواظب رفتارش نیست و دست هایش کثیف و آلوده است. اهل نظافت نیست یعنی با حالت کثیفی سر نماز می رود. خدا نماز این ها را قبول نمی کند، چرا؟ چون «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (1) وقتی که می خواهید به سجده گاه خدا بروید و هنگامی که می خواهید سر به سجده بگذارید، لباس تمیز بپوشید، لباس مخصوص داشته باشید.

خدا قدیمی ها را رحمت کند. یکی از بزرگان وقتی که می خواست برای نماز جماعت بیاید حتی عبا و قبا و سجاده نمازش را عوض می کرد. من از ایشان پرسیدم: چرا عبا را عوض می کنید؟ گفت: این عبا و قبا مخصوص نماز است. من آنها را بیرون نمی برم؛ چون ممکن است ترشحی به آنها شده باشد و من نفهمیده باشم. می خواهم به دیدن خدا بروم. چه عقیده هایی داشتند لباس مخصوص برای نماز، عبا یا مخصوص برای نماز، اینقدر مقید بودند. من خودم چندین بار بزرگی

که تا داخل محراب می نشست، لباس هایش را عوض می کرد. تمام اثاث داخل جیش را در می آورد و همه را داخل یک دستمال می گذاشت، بعد برای نماز می ایستاد. می گفت: مبادا بعضی از این وسایل مسأله دار باشد و من ندانم و پیش خدا تقرب پیدا نکنم. آیا این کارها نشانه عقیده قوی و بلند انسان نیست؟ اگر انسان عقیده نداشته باشد دنبال این کارها می رود؟

«وَ الْجَارِيَةُ الْمُدْرِكَةُ تُصَلِّي بغيرِ خِمَارٍ» جاریه، کنیزی است که به حالت رشد رسیده و بالغ شده است ولی وقتی میخواهد نماز بخواند بدون خمار می خواند که نمازش قبول نیست. نماز به غیر خمار یعنی چیزی روی سرش نیندازد. منظور همان کنیز است چون بحث فقهی در مورد زن های آزاد با زن های کنیزه درباره پوشش در نماز مورد اختلاف است.

ص: 113

«وَإِمَامٌ قَوْمٍ يُصَلِّي بِهِنَّ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ» ما چقدر امام جماعت های اجباری در مساجد داریم. خدا به داد ما برسد چرا امام جماعت اجباری مردم می شوید؟ وقتی مردم تو را نمی خواهند، نباید برای نماز جلو بایستی. متأسفانه همه اصول اولیه دارد زیر دست و پا می رود. چرا باید اینطور بشود؟ امام جماعت را مردم باید انتخاب کنند نه بنده و شما بنده بیایم بگویم حتماً باید فلانی امام جماعت باشد یعنی چه؟ مگر می توانم این کار را انجام دهم؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: نمازی که این آقا برای مردم می خواند در پیشگاه خدا قبول نیست.

در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که در دوره آخر الزمان، عده ای از امت من احکام را تغییر می دهند و سنت مرا عوض می کنند. مبدا خدای ناخواسته ما جزو آن دسته باشیم. «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً» (1) سنت خدا را دست نزنید. هر چه معصومین علیهما السلام و پیشینیان ما داشتند همان سنت را احیا کنید که راه سعادت همان است.

یکی از بزرگان که امام جماعت محلی بود، وقتی از دنیا رفت بعد از مدتی او را در خواب دیدند. پرسیدند: آقا، حالتان چطور است؟ گفت: گرفتارم. پرسیدند: برای چه گرفتاری؟ گفت: خدا مرا به حساب و کتاب کشانده و هر روز می آیند و چند دفعه مرا شلاق می زنند. پرسیدند: چه موقع می آیند و شلاق می زنند؟ گفت: همان ساعت هایی که من برای مردم نماز می خواندم.

آن آقای امام جماعت گفته بود: آخر پرسیدم: مگر من چه گناهی کرده ام که شما این ساعت ها مرا تازیانه می زنید؟ گفتند: گناهت این است که امام جماعت اجباری شدی و برای مردم نماز زوری خواندی. مردم که نمی خواستند تو امام جماعت باشی. ممکن است بگویند که ای حاج آقا، این ها خواب است ولی اگر

ص: 114

1- سوره مبارکه، فاطر آیه 43 (و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت)

رفتیم آن دنیا و این خوابها برای ما واقعیت پیدا کرد آنجا چه کسی به داد می رسد؟ میگویند که تو پای منبر نشسته بودی، پای سخنان فلانی بودی، حاج آقا هم برایت گفت ولی تو آن روز همه چیز را به مسخره گرفتی، حالا امروز بیا ببینیم این خواب بود و مسخره یا واقعیت. آیا انسان آنجا می تواند کاری کند؟

برادران عزیز و بزرگوار، از خدا بترسید. خیلی مواظب باشید ماه رمضان در پیش است. در برخی مساجد می بینیم بحث است که این آقا از طرف فلان آقا آمده است پس این فرد باید امام جماعت باشد. آن آقا از طرف فلان آقا آمده است پس او باید امام جماعت باشد، پناه بر خدا؟

در زمان سابق این حرف ها نبود. اگر می فهمیدند شخصیت بزرگواری، یک نفر روحانی را به جایی فرستاده است بسیار احترام و عزت می گذاشتند، می گفتند از طرف فلان آقا آمده است؛ اما الان این حرف ها نیست. چرا این آقا باشد ولی فلان آقا نباشد؟ یا می نشینند چهره فلان آقا را خدشه دار می کنند. مرجعی که سال های سال در حوزه زحمت کشیده است یک نفر بلند می شود و می رود تمام چهره این بزرگوار را از بین می برد. با چند تن از این مراجع بزرگ صحبت شد. به من گفتند: حاج آقا علوی، این طوری شده است. یک آقای می رود این آقا را می کوبد. یک آقای می رود آن آقا را می کوبد. چرا برخی چنین کارهایی می کنند؟ چرا مردم را نسبت به روحانیت بدبین می کنند؟ شمایی که می روید فلان آقای بزرگوار را می کوبید مردم نه به آن آقا اعتماد می کنند و نه به خود شما. خدای ناخواسته از این کارها نکنید که گناه بزرگی مرتکب می شوید. شما اگر آقای را قبول دارید صفات همان آقا را بگو.

مگر ما مثل شما نبودیم؟ در زمان ما مراجع نبودند؟ در زمان خود بنده چند تن از مراجع بزرگوار بودند. بنده مگه مشرف می شدم و مقلدین مراجع همراه من بودند. در موقع حج می آمدند و می گفتند: حاج آقای علوی، ما چکار کنیم؟

می گفتم هر کدام از شما آقایی را که به عنوان مرجع انتخاب کرده اید بفرمایید تا من فتوایش را بگویم.

عزیزان، بار سنگینی بر دوش شما است مواظب باشید کاری نکنید که عمل مردم باطل شود و فردای قیامت بازخواست شوید. هر کس هر بزرگواری را قبول دارد شما نظر مرجع تقلیدش را برایش بگویید. اگر از خود شما پرسیدند که نظر شما با کیست؟ نظرتان را بگویید ایرادی ندارد ولی مواظبت کنید.

«وَ السَّكْرَانُ» نماز انسان مست قبول نمی شود. حالا مست چه باشد؟ آیا مست شراب منظور است یا نه، مست ریاست و مقام و مست مال دنیا هم مراد است؟ ان شاء الله که شامل قسم دوم نشود و الا خیلی سخت می شود که خداوند نماز کسانی که مست دنیا هستند را نپذیرد.

«وَ الزَّيْنُ» و مورد آخر که مورد هشتم است و خدا نمازش را قبول نمی کند «زین» است. «زین» دیگر کیست؟ فرمود: «وَ هُوَ الَّذِي يُدَافِعُ الْبُؤْلَ وَ الْغَائِطَ» کسی که نماز می خواند در حالی که دستشویی دارد ادرار دارد تنبلی می کند و توالت نمی رود با همان وضع، وضو می گیرد و نماز می خواند. خدا نماز این انسان ها را نیز قبول نمی کند.

در شرح لمعه آمده است یکی از جاهایی که برای نماز گزار کراهت دارد «مدافعة الاخبثین» است یعنی انسان بخواهد ادرار خودش را نگهدارد و نماز بخواند خدا نماز او را قبول نمی کند.

خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به این وصیت را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ أَوَى الْيَتِيمَ، وَرَحِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ، يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ» (1)

از جمله وصایای وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ» هر کس که دارای این چهار خصلت باشد، خدا برای او در بهشت خانه ای می سازد کسی که در بهشت خانه دارد، حق مطالبه خانه خودش را دارد که بتواند به طرف خانه خودش برود. این علت می شود که خداوند حتماً انسان را به بهشت ببرد .

ص: 117

«مَنْ أَوَى الْيَتِيمَ» کسی که بتواند یتیمی را پناه دهد، بچه ای که پدر ندارد، مادر ندارد و بی سرپرست است را سرپرستی کند.

«وَرَحِمَ الضَّعِيفَ» کسی که به ضعیفا رحم داشته باشد، به بیچارگان عنایت داشته باشد، دارای صفت و خصلت رحم باشد رحمانیت خداوند او را هم به بهشت می برد.

«وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ» کسی که نسبت به پدر و مادر خود مهربان باشد. فرقی هم نمی کند که پدر و مادر در قید حیات باشند یا از دنیا رفته باشند. اشفاق به والدین اختصاص به حال حیات آنها ندارد چون این صفت کلی است یعنی چه زنده باشند و انسان دسترسی حضوری به پدر و مادر داشته باشد و یا اینکه از دست رفته باشند باز انسان باید مهربانی کند یعنی آنها را فراموش نکند، به یاد آنها باشد، برای آنها خیرات بفرستد.

از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند آیا عاق والدین برای کسانی است که پدر و مادرشان در قید حیات می باشند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، اختصاص به حال حیات ندارد. چه بسا افرادی که در حال حیات نسبت به پدر و مادر خیلی مهربانی دارند و اشفاق و لطف دارند ولی بعد از مرگ آنها مورد عاق قرار می گیرند و عاق والدین می شوند. عرض کردند: وقتی پدر و مادر از دنیا رفته اند چگونه مورد عاق آن ها قرار می گیرد؟ حضرت (علیه السلام) فرمود اگر فرزند یادی از پدر و مادر نکند، این اجحاف در حق پدر و مادر کرده است و در واقع حقوق آنها را رعایت نکرده است و این خودش باعث می شود که آنها در آن عالم او را عاق کنند. پس عاق والدین در هر دو عالم ممکن است اگر کسی در حق پدر و مادر مهربان باشد، این هم باعث می شود که در بهشت خانه ای برای او ساخته شود.

«وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ» و مدارا و رفق داشته باشد با افرادی که زیر دستش هستند. عزیزان من، نسبت به کسانی که به شما خدمت می کنند، به افرادی که خدمت گذارتان هستند مهربان باشید، رفق و مدارا داشته باشید. اینجا هم سبب می شود که خداوند متعال در بهشت خانه ای برایتان در نظر بگیرد. امیدوارم که خداوند عمل به این صفات را هم به ما عنایت کند و توفیقی بدهد که این صفات را دارا باشیم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ» سه چیز است که هر کس خدا را به این سه چیز ملاقات کند او جزو افضل مردم است. آن شاء الله ما جزو این ها باشیم این سه صفت چیست؟

«مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ» هر که پیش خدا بیاید با این حال که آنچه را خدا برای او واجب کرده است همه را آورده باشد، خوش به سعادتش این آقا از نظر عبادت، از همه پیشی گرفته است و عابدترین مردم است.

«وَمَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» هر کس که از محارم خدا و از حرام خدا اجتناب کند و پارسایی داشته باشد و حریم خدا را در محرمات حفظ کند، نزدیک حرام نرود، این فرد از پارساترین مردمان است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ» هر کس قانع است به آن خدا روزی او قرار داده است او بی نیازترین مردم است منظور از روزی هم، فقط خوراک نیست بلکه هر چیزی است که خداوند متعال در این دنیا و در حال حیاتمان به ما می دهد. هر کسی در دنیا یک روزی هایی دارد، یک سرانجامی دارد، یک سرنوشت هایی دارد هر که راضی باشد به آنچه که سرنوشت او است و به هر آنچه که خدا برای او تعیین کرده است، او بی نیازترین مردم است.

بنده یک سرنوشت دارم. شما یک سرنوشت دارید. سرنوشت انسان ها مثل هم نیست. نباید من به جنابعالی نگاه کنم و شما هم به من نگاه بکنید و بگوییم چرا فلانی اینطور شد و من نشدم؟ چرا فلان شخص دارد ولی من ندارم؟ چرا فلان مصیبت من را گرفتار کرد ولی فلانی گرفتار نشد؟ برادران من، این چراها را کنار بگذارید. شخص قانع دیگر محتاج کسی نیست و احتیاج به کسی ندارد زیرا دارای سرمایه ای بزرگ است که او را آرامش می دهد. این سرمایه بزرگ قناعت است که خیلی انسان را قوی می کند.

امشب، شب ولادت با سعادت منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شب ولایت صاحب ما است. افتخار ما این است که در رعیت چنین بزرگواری قرار گرفتیم چقدر سعادت بزرگی است.

یکی از بزرگان می فرمود که از کلام بعضی از ائمه علیهما السلام چنین بر می آید که آرزو داشتند یک چنین زمانی را درک کنند. لا اله الا الله، گدائنه امامی بگوید که کاش در زمان رعیتگری صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودم. امامی که دارای منسب امامت است، خودش محور قطب عالم امکان است، یک چنین شخصیتی چنین مطلبی را بگوید.

حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه مقامی دارد که من و شما قدرش را نمی دانیم؟ دو تا از خدمتگذاران ساحت مقدس امام حسن عسگری (علیه السلام) به نام نسیم و ماریه نقل می کنند که وقتی حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قدم به این عالم گذاشت، به حالت دوزانو بودند و سر به سجده گذاشتند و سرشان را بلند کردند و جمله ای فرمودند. آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) با انگشت سبابه اشاره به آسمان کردند و حمد خدا را به جا آوردند. بعد از آن فرمودند که ظلمه فکر می کنند دیگر آفتاب حجت الهی افول کرده است؟ اگر به ما اجازه سخن می دادند و ما لب به سخن باز می کردیم، برای احدی شک و تردید باقی نمی ماند.

دنیا لحظه ای بدون

حجت نمی تواند بماند در حقیقت وجودشان وجودی است که از منبع فیّاض الهی افاضه شده است.

آقا جان، نگذار دوستانان اذیت بشوند. کدام دشمن می تواند با توجه به وجود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) طمعی کند. وقتی که ما قدر نعمت خدا را ندانستیم، خدا می گوید حالا که بنا است قدر نعمت را ندانید پس شما را گوشمالی می دهم؛ ولی اگر ما قدر نعمت خدا را بدانیم و نعمت های خدا را قدردانی کنیم به خدا قسم دست ولایت نمی گذارد کسی به ما ظلم کند .

یکی از بزرگان در قضیه جنگ جهانی دوم، خیلی مضطرب بود. وقتی جنگ شد، انسان های زیادی از بین رفتند. این آقا به مسجد سهله می رفت و ناله می کرد: یا بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، آقا جان، ایران ما یک عده شیعه دارد و دارند از بین می روند. در یکی از این شب های چهارشنبه که می رفت و گریه می کرد، در راه آقای بزرگواری را دید و آقا اسم او را صدا زد. گفت: بله. گفت: چرا اینقدر اضطراب داری و مسجد سهله می آیی و ناله می کنی؟ عرض کرد: آقا، چه کار کنم؛ چون ایران مرکز تشیع است. الان دنیا در حال جنگ است. اگر این شیعیان از بین بروند، ما چه خاکی به سرمان کنیم؟ ما کسی را نداریم. یک مرتبه آقا فرمود: تو خیال کردی ایران بی صاحب است. من صاحب ایران هستم. تا مادامی که مملکت صاحب دارد، چه کسی جرأت دارد به آن کج نگاه کند.

ای قربانت بشوم، یا بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ما به صاحب گری قبولت داریم. به حق مادرت زهرا علیها السلام قبولت داریم ولی به اعمال بد ما طلبه ها نگاه نکن. ممکن است وظیفه را انجام نداده باشیم و خدمتگذار نباشیم و قدر تو را ندانیم ولی شخصیت و آقایی شما ایجاب می کند با آقایی خودت با ما رفتار کنی. آقا جان، نگاه به این عقل بچگانه ما نکنید. ما هنوز به عقل نرسیده ایم. اگر به عقل رسیده بودیم، باید بیشتر از این ها حواسمان را به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جمع می کردیم .

برادر بزرگوار، امام (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را چطور شناختی؟ انسان چطور باید ایشان را بشناسد؟ آقا فرمود که امام را اینطور بشناسید که «واجب الطاعة» است. هر چه آقا می گوید باید بگوییم چشم. در مقابلش چون و چرا نداریم. خوش به حال آن کسی که امامش را اینطور شناخته باشد.

حضرت (عجل الله تعالى فرجه الشريف) فرمود: «أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَشِيعَتِي» (1) این را بدان، من پایان تمام اوصیاء الله هستم و بدان که خداوند بواسطه من بلا را از شیعیانم دفع می کند.

خدایا، پروردگارا، تو را به حق صاحب امشب ما را جزو شیعیان این بزرگوار قرار بده. خدایا، محبت ما را نسبت به این خانواده بیش از این بگردان. خدایا، شایستگی معرفت به این خانواده را به ما عنایت بفرما. خدایا، بیش از این دشمنان اسلام و شیعیان را خوار بگردان. خدایا، دشمنان را بر ما مسلط مگردان. خدایا، ابرقدرت ها را هر چه زودتر نابود بگردان. ملت های مستضعف جهان را از چنگال آنان نجات مرحمت بفرما. خدایا، در استجابت این دعاها بر ما منت بگذار فرج صاحب الامر امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را نزدیک بگردان .

ص: 122

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لَعَنَ اللّٰهُ ثَلَاثَةً: آكَلَ زَادِهِ وَحَدَّهُ، وَرَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَّهُ، وَالتَّائِمَ فِي بَيْتِ وَحَدَّهُ. يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يُتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ، وَالْمَشْيُ فِي خُفٍّ وَاحِدٍ، وَ الرَّجُلُ يَتَأَمُّ وَحَدَّهُ... يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيْمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْبَارِ، وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در روایتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَعَنَ اللّٰهُ ثَلَاثَةً» خدا سه طایفه را لعن کرده است. منظور از لعن این است که از رحمت خدا دور هستند و معنای دوری هم این است که آن عنایتی که خدا به همه دارد را از این افراد سلب می کند.

«آكَلَ زَادِهِ وَحَدَّهُ» کسی که غذای خود را تنها بخورد و کسی را کنار سفره خودش قرار ندهد. مراد، این است که تنها غذا نخورد. دو نفر باشید یا بیشتر

ص: 123

مگر آن که معذور باشید. تنها غذا خوردن خطر دارد زیرا انسان گاهی در سر سفره برایش حالاتی پیش می آید که نیازمند کمک است. اگر تنها باشد کسی به دادش نمی رسد. یکی از بزرگان می گفت: شخصی تنها غذا می خورد. هر چه به او گفتم: تنها غذا نخور، می گفت: این حرف ها چیست؟ بالاخره روزی سر سفره غذا در گلویش گیر کرد و خفه شد. تنها غذا خوردن نوعی بی حرمتی به دیگران نیز هست لذا دین از آن منع کرده است.

«وَرَاكِبَ الْفَلَاةِ وَحَدَهُ» کسی که در سفر بیابان تنها برود. خود من به شخصی تذکر دادم بیرون می روی، تنها نرو زیرا روایت داریم بیابان، تنها نروید. به من گفت: خدا هست و توکل بر خدا روزی برای شکار رفت و حالش به هم خورد و مرد. کسی نبود که به دادش برسد با ماشین تنها نروید به هر حال دشمن است و گرفتاری هم هست کسی باشد که به شما کمک کند.

«وَالْتَّائِمَ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ» در خانه تنها نخوابید. چه بسا در عالم خواب عوارضی برای انسان پیش آید که باید کسی باشد که انسان را نجات بدهد.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَتَخَوَّفُ مِنْهُنَّ الْجُنُونُ» علی جان، سه چیز است که خوف آن می رود انسان را دیوانه کند:

«التَّغَوُّطُ بَيْنَ الْقُبُورِ» رفع حاجت کردن در قبرستان شاید دلیلش این باشد که به قبور اموات و بزرگان بی حرمتی میشود

«وَالْمَسِيُّ فِي حُفٍّ وَاحِدٍ» با یک کفش راه برود یعنی با یک لنگه کفش راه رفتن. حالا نسبت دیوانگی به او می دهند یا واقعاً دیوانه می شود به هر حال، این ترس وجود دارد که دیوانه شود.

«وَالرَّجُلُ يَنَامُ وَحَدَهُ» کسی که تنها بخوابد خوف دیوانه شدن او وجود دارد لذا روایت دارد هرگاه در اتاقی بودید و کسی کنار شما نبود و خواستید بخوابید یک آیه الکرسی بخوانید و قرآن را بالای سرتان بگذارید و خودتان را به خدا بسپارید که انشاء الله از شر اشرار مصون و محفوظ بمانید. در تنهایی ممکن است برای انسان مشکلاتی پیش بیاید. بچه ای که تازه به دنیا آمده و هنوز آب به سر و صورتش نخورده است را تنها نگذارید چون جن و پریانی هستند که دوست دارند بچه ای را که به خون نفاس آلوده است اذیت کنند و او را به حالت غش می اندازند.

در شرایط زندگی باید به سراغ خدا رفت. دوری از خدا انسان را گرفتار

می کند. خدا خواجه نصیرالدین طوسی را رحمت کند، وقتی در حال نوشتن شرح اشارات بود در نهایت سختی قرار داشت. با اینکه غذا نداشت و گرسنه بود اما از علم لذت می برد. می فرمود: اگر پادشاهان و سلاطین می دانستند در علم چه لذتی است این را هم از ما می گرفتند. ایشان وقتی کتابش را تمام کرد در آخرش نوشت: خدایا، تو می دانی این کتاب را با چه سختی هایی نوشتم.

به یاد خدا باشید و همیشه از خدا کمک بگیرید. مرحوم آیت الله قوچانی رحمه الله می فرماید: با چه زحمتی از مشهد به اصفهان رفتم. هوا خیلی سرد بود. پیاده به طرف روستایی در نجف آباد رفتم. در این فکر بودم که شب در کجا بخوابم. اگر به مسجدی هم بروم آنجا هم سرد است غافل از اینکه باید از خدا کمک بگیرم. به بنده خدایی گفتم: امشب هوا سرد است ممکن است مرا به منزل ببرید؟ یک نگاهی به من کرد و گفت: آقا شیخ، برو منزل داییت بخواب. خیلی ناراحت شدم و از این حرف بدم آمد. چوبی در دستم بود خواستم به او

حمله کنم و کنکش بزنم به خودم گفتم: چرا این کار را می کنی؟ چرا خدا را فراموش کردی؟ به مسجد برو شاید خدا کمکت کند.

رفتم مسجد دیدم چه مسجد گرمی، ای کاش از اول به مسجد می آمدم. ایستادم تا دو رکعت نماز بخوانم چند نفر آمدند و دو تا جنازه آوردند و گفتند: آقا شیخ در مسجد است و جنازه ها را گذاشتند و رفتند. من نماز را تمام کردم. تنها بودم. ترسم گرفت، خدایا، چکار کنم و از طرفی به خودم گفتم سزایت همین است چون خدا را فراموش کردی. تا ساعت چهار صبح تحمل کردم سپس بیرون آمدم و در ایوان مسجد دیدم در مسجد باز است و چند تا سگ داخل شده اند. به سختی سگ ها را فراری دادم. آیت الله قوچانی رحمه الله خودش می گویند: آن شب، شب اول قبرم بود؛ بعد می گوید: آقایان طلبه ها، دلیل این مسائل این بود که از خدا دور شدم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز از حقیقت ایمان است و ایمان در وجودش قرار دارد :

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ» در سختی ها انفاق کند. کسی که دستش تهی است و چیزی ندارد با این حال به بیچارگان انفاق می کند. کسی که مال و اموال دارد و دستش پر است اگر انفاق کند هنر نکرده است چون وضع او خوب است ولی کسی که خود نیازمند است و با این حال کمک می کند عملش ناشی از اعتقادش است. می گویند چراغی که به خانه فرض است به مسجد حرام است اما او خود نیازمند است و باز هم انفاق می کند.

مصدقش خود رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است. لباس مبارکش را به فقرا داد. همین کار را دختر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام کرد. لباس شب عروسیش را به فقیر داد.

وقتی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) سؤال کرد: چرا دادی؟ پاسخ داد: پدر جان، من از شما یاد گرفتم. چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «فِدَاهَا أَبُوهَا»؟ زیرا این بزرگواران دارای کمالات بودند. اینها فرمودند و عمل کردند. خدا به ما هم توفیق عمل بدهد.

«وَإِنصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا، حاضری مردم را از جانب خودت انصاف بدهی یعنی هر چه را برای خودت می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چه برای خودت بد می دانی برای دیگران هم بد بدانی؟ خیلی کارها را اگر دیگران در حق شما انجام دهند بدتان می آید، می گویند: چرا دیگری با من این رفتار را کرد؟ اما خودتان این رفتار را انجام می دهید، این از ضعف ایمان است. آدم با ایمان و با حقیقت، آنچه را برای خودش می خواهد برای دیگران هم دوست دارد و آنچه را برای خودش کراهت دارد برای دیگران هم نمی خواهد و واقعاً انصاف داشتن کار سختی است.

«وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه در خیلی موارد بدل علم نیست بلکه معامله علم است. تا حق التدریس نباشد بدل علم نمی شود همه کارها پولی شده که نباید این طوری باشد علم فقه علم کلام و علم معرفه الله نباید به دنیا آلوده شوند. این ها علوم اسلامی و مقدس هستند باید از آلودگی ها محفوظ بمانند، برای خدا آموخته شوند و برای خدا یاد داده شوند.

قدیم می گفتند: منبری ها برای منبر پول نمی گیرند حالا تا قرارداد نبندند منبر نمی روند. علما می فرمودند: ای مردم، شما وظیفه دارید با جان و دل به اهل علم و روحانیون خدمت کنید و برای خدا خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و مسأله گفتن پول بدهید و ای طلاب عزیز، شما هم برای خدا منبر بروید. ما

به وظیفه عمل نکردیم و مردم هم به وظیفه خود عمل نکردند. اگر ما برای خدا صحبت کنیم دل های مردم را به سوی خدا جلب می کنیم و اگر غیر از این باشد تأثیری ندارد. علم را برای خدا یاد بگیریم و برای خدا به دیگران برسانیم اگر چنین شد ارزش دارد .

وقتی مرحوم حاج ملا- محسن فیض کاشانی رحمه الله شنید که سید هاشم بحرانی رحمه الله به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند تصمیم گرفت به شیراز برود و از ایشان تحصیل علم کند لکن در شک بود. آیت الله سید هاشم بحرانی کسی است که صاحب جواهر در باب نیت وقتی برای تقوا می خواهد مثال بزند نام ایشان را می برد. آیت الله ملا محسن فیض استخاره کرد که این آیه آمد: «لَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (1) با خود گفت: چشم، می روم؛ لذا برای علم این همه راه می رفتند و به همین خاطر به درجات بالا رسیدند و صاحب تألیفات بسیار گران بهایی شدند.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی رحمه الله می گوید: در اول طلبگی که درس می خواندم ضمن اینکه خیلی مراعات می کردم، به مرض وسواس مبتلا بودم. هر چه نماز با تانی می خواندم به دلم نمی نشست. در درس شیخ بهائی رحمه الله شرکت می کردم. روزی در مسجد جامع قدیم اصفهان به آقا گفتم: می خواهم نماز شب بخوانم ولی نمی توانم چون وسواس هستم. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی راهی به تو نشان می دهم که هم نماز شب باشد هم نماز قضای تو. از این به بعد یک نماز ظهر و یک نماز

ص: 128

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

عصر و یک نماز مغرب بخوان به عنوان نماز قضا ولی قصد کن نماز شبت حساب شود.

این کار را انجام دادم تا اینکه روزی در مسجد به حال خودم گریه ام گرفت و به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عرض کردم: مولای من، آیا درست است که من در این گرفتاری باشم؟ حالی به من دست داد که نه خواب بودم و نه بیدار. دیدم وجود مقدس حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در جلوی من هستند. خودم را روی پای حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) انداختم که پای آقا را ببوسم ایشان نگذاشت و فرمود: بلند شو دست آقا را بوسیدم.

جریان گرفتاری ام را به آقا گفتم و عرض کردم: اکنون نماز شب را به

دستوری که استادم فرموده است می خوانم. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمود: دیگر اینطور نماز شب نخوان. این نماز شب، مصنوعی است. نماز شب بخوان و وسواس نداشته باش. عرض کردم: چشم، کتابی را به من معرفی بفرمایید تا به دستور آن عمل کنم. فرمود: کتابی را به ملا- تاج محمد داده ام، برو و از او بگیر. از در دار البطیخ بیرون رفتم و به نزد ملا- تاج محمد رسیدم و گفتم: حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چنین فرمودند کتاب را گرفتم و خدمت ایشان آوردم و نشان دادم. فرمودند: این را داشته باش و طبق آن عمل کن.

به حال خودم آمدم دیدم نه حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و نه کتاب تا صبح گریه کردم. فردا نزد استاد رفتم. دیدم شیخ بهائی نشسته اند. گفتم: استاد، به نظرم ملا محمد تاج شما هستید؛ چون شیخ بهائی نامش محمد و معروف به تاج بود. شیخ بهائی فرمود: ملا محمد تقی، تو عالم به علوم آل محمد علیهما السلام هستی و علوم الهی و معارف دین را متحمل می شوی. فرمایش استاد اضطراب مرا از بین نبرد. بعد از درس حالم منقلب شد و دوباره به دارالبطیخ رفتم. دیدم همان

آقایی که دیده بودم آنجا است یعنی ملا محمد تاج. گفتم: آقا، دارم دنبالت می‌گردم. فرمود: ملا محمد تقی، یک سری کتاب های فقهی دارم و چون تو کسی هستی که بدان عمل می‌کنی بیا یکی از این کتاب ها را بردار. پیش خودم گفتم: همان حواله حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

به خانه ملا- محمد تاج رفتم و در کتاب خانه را باز کرد. اولین کتابی که برداشتم همان کتابی بود که آقا فرموده بود. کتاب را گرفتم و به خدمت شیخ بهائی رسیدم. کتاب را به شیخ دادم، فرمود: ما هم دنبال چنین کتابی می‌گشتیم. گفتم: این چه کتابی است؟ فرمود: این «صحیفه کامله سجادیه» است به نسخه مرحوم شهید ثانی رحمه الله که ایشان از عمید الرؤسا ابی سکو و ایشان از ابن ادريس و ایشان بلا واسطه از حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گرفته اند.

خدایا به محمد و آل محمد علیهما السلام توفیق عمل به دستورات را به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ، وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَبَدْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ» (1)

از جمله مواعظی که رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرمود این است که :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ» سه چیز است که هر کس داشته باشد، روح و حقیقت ایمان در کالبد او دمیده شده است. خوش به سعادت کسانی که این حالات در آن ها باشد. آقا (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید این سه عمل از حقیقت ایمان برخواسته است یعنی از جمله کسانی است که ایمان با وجودش کاملاً آمیخته شده و حقیقت ایمان را داراست، نه اینکه به صورت ظاهری بگویند مسلمان و مؤمن هستند. حال این سه عمل چیست که اینقدر مهم عمل چیست که اینقدر مهم است؟ فرمود:

«الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِفْتَارِ» یکی این که انسان در سختی ها انفاق داشته باشد. آدمی که دستش خالی است و چیزی ندارد مع ذلک در همین وضع و شرایط سختی که دارد دست از انفاقتش بر نمی دارد و به بیچارگان کمک می کند این انسان ایمان

ص: 131

بالایی دارد و نسبت به کسی که از وضع مالی خوبی برخوردار باشد و اتفاق کند کارش خیلی با ارزش تر است. البته این آقای پولدار هم کار خوبی کرده ولی هنری نکرده است. خدا به او مال داده و الحمد لله دستش پر است، حالا چند تومانی هم به بیچاره ای کمک کرده است. این دو مورد خیلی با هم فرق دارند. قربان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بشوم که مصداق بارز آن نوع انفاق، خود وجود مقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بود. ایشان حتی لباس تن مبارکشان را در آورد و به فقیر داد. به این اندازه در راه خدا انفاق می کرد. دختر گرامیشان حضرت زهرا علیها السلام نیز چنین بودند. وقتی حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به ایشان اعتراض کرد که چرا لباس شب عروسی ات را به فقیر دادی؟ حضرت علیها السلام فرمود: پدر جان من از شما یاد گرفتم. خودتان لباس تتان را به فقیر دادید در حالی که لباسی نداشتید.

بینید این ها درس هایی است که واقعاً بزرگان ما به آن عمل می کردند. بی خود نبود که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به دخترش می فرمود: «فِئدَاهَا أَبُوهَا» (1) بابا جان به قربان تو بشوم. ایشان دارای کمالات بودند. حقیقت ایمان را دارا بودند. هم برای مردم فرمودند و هم خودشان به آن عمل کردند. ای کاش که ما هم همینطور باشیم. ای کاش ما هم همینطور که می گوئیم توفیق عملش را خدا به ما بدهد که ان شاء الله در عمل هم موفق باشیم.

«وَإِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» شما را به خدا حاضرید مردم را از طرف

خودتان انصاف بدهید؟ یعنی هر چیزی که برای خودتان می خواهید برای دیگران هم بخواهید و هر آنچه را که برای خودتان بد میدانید برای دیگران هم بد بدانید؟ آیا اینطور هستیم؟ نه، فکر نمی کنم اینطور باشیم؛ چون در بعضی از مواقع می بینیم خیلی کارها را اگر دیگران در حق ما انجام دهند،

ص: 132

ناراحت می شویم و بدمان می آید، بلافاصله می گوئیم چرا فلانی با من این رفتار را کرد؟ اما می بینیم خودمان با دیگران همین رفتارها را داریم. این ها همه از ضعف ایمان ما است و معلوم میشود ما هنوز به حقیقت ایمان نرسیده ایم. انسان با ایمان و با حقیقت، آنچه را که برای خودش می خواهد برای دیگران هم می خواهد و آنچه را که برای خودش کراهت دارد آن را برای دیگران نیز نمی پسندد. این انصاف داشتن و مردم را به جای خود دانستن واقعاً سخت است.

«وَبَدِّلُ الْعِلْمَ لِلْمُتَعَلِّمِ» متأسفانه زمانه طوری شده است که کم کم این بذل از حوزه مقدسه علمیه قم در حال جمع شدن است و دیگر بذل وجود ندارد. به جای آن، معامله علم با متعلم برقرار شده است بذل کجاست؟ الان آن حقیقت ها از بین رفته است. خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را، یادم هست در آن روزها در حوزه علمیه مشهد می گفتند: هیچ درسی در آن پول حساب نمی شود به جز درس مرحوم ادیب؛ البته علما و فقها می گفتند مسأله ای نیست اگر پول گرفته شود چون علم ادبیات است و باید با پول جلو برود اما علمی که نباید پول وارد آن شود، علم فقه و فقهات است، علم خداشناسی است، علم کلام و معرفت پروردگار است، این علوم است که نباید آلوده به دنیا شود؛ اما الان طوری شده که بسیاری از انگیزها پول شده است.

علمای قدیم به روحانیون می گفتند: زمانی که منبر تشریف می برید، پول نگیرید؛ اما حالا برخی تا قرارداد نبندند کارشان را شروع نمی کنند و منبر نمی روند. از آن طرف هم به مردم می گفتند: ایها الناس، زمانی که روحانی برایتان منبر می رود، شما وظیفه دارید با جان و دل به او خدمت کنید نه اینکه در مقابل منبر و یا بحث علمی چیزی بدهید، برای خاطر خدا بدهید چون این آقا زحمت کشیده است. من بارها این مسأله را در منبرها تذکر داده ام و هر جایی

که بودم گفتم که عزیزان، روحانی شما برای خدا منبر بروید و ایها الناس شما هم می خواهید به آقا خدمت کنید برای خاطر خدا خدمت کنید نه به خاطر منبر. ما اگر به وظیفه عمل کردیم، اگر برای خدا بالای منبر سخن گفتیم، به خدا قسم سخنانمان به دل مردم می نشیند والله اگر برای خاطر خدا صحبت کنیم خدا آنچنان دل ها را به طرف ما متوجه می کند که دیگر نمی گذارد ما به سختی بیفتیم. چقدر خوب است انسان به دنبال علم برود، بعد این علم را برای خدا به دیگران برساند. اینجا این علم ارزش پیدا می کند. خدا رحمت کند آن مردی را که علم را یاد بگیرد تا با این علم مردم را روشن کند.

وقتی مرحوم آیت الله حاج ملا محسن فیض رحمه الله شنید که مرحوم آیت الله حاج سید هاشم بحرینی رحمه الله به شیراز آمده و قرار است در آنجا بماند با خودش گفت: من هم به خدمت این مرد بزرگ و سید جلیل القدر بروم تا مقداری از ایشان تحصیل علم کنم؛ اما مرد بود. مرحوم حاج ملا- محسن فیض رحمه الله در این فکر بود که آیا به شیراز بروم و یا نه؟ به ذهنش آمد که استخاره بگیرد. قرآن را برداشت و استخاره کرد. این آیه مبارکه آمد «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (1) دیوان مولا- امیرالمؤمنین (علیه السلام) را هم برداشت و تقالی به آن زد و بعد به طرف شیراز حرکت کرد و به خدمت آن عالم بزرگوار برای کسب علم و دانش رسید. ایشان برای بدست آوردن علم این همه راه را طی کرد که تحصیل علم کند و چیزی یاد بگیرد امروز کتاب «وافی» را با این عظمت می بینید که از آثار با برکت ایشان است. خوش به سعادتش .

ص: 134

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

عبدالله بن عباس سیزده ساله بود که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت. این مرد چقدر در راه علم زحمت کشید. چه شد که «حبر هذه الامة» شد؟ این القاب را برای چه به ابن عباس دادند؟ از بس که به دنبال علم فقه می‌رفت ابن عباس علاقه عجیبی به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) داشت روزی ایشان برای سر زدن به خاله اش که همسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود به خانه پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت بعد از سلام و احوال پرسی، ایشان از خاله اش پرسید: خاله جان، به من بگو که آیا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وضو گرفته یا نه؟ خاله اش گفت: نه، چطور؟ بلند شد و رفت آب آورد و آماده کرد و صبر کرد تا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد. وقتی که ایشان به خانه آمد و خواست وضو بگیرد، ابن عباس صدا زد: آقا جان، من این آب را برای وضوی شما آماده کرده‌ام. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ابن عباس، تو اینقدر معطل شدی تا من بیایم و این آب وضو را به من بدهی؟ گفت: بله، من خواستم که خودم این آب وضو را به دست مبارکتان بدهم. من باید افتخار کنم که آب وضوی شما را به دست مبارک شما دادم. روایت دارد یکی از جاهایی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دعای خاص کرد، در اینجا بود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تا آب را از دست ابن عباس گرفت، دستان مبارکش را به طرف آسمان را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ» (1) خدایا او را در دین و فقه قوی کن و در تأویل آیات او را ملا کن و همینطور هم شد.

در جایی دیگر، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ابن عباس، می‌خواهم چیزی به تو یاد بدهم که اگر از آن مواظبت کنی و این کلمات را یاد بگیری آنچه از خیر شدنیا و آخرت بخواهی در آن هست و دیگر خیالت جمع می‌شود. ابن عباس گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) آن کلمات چیست؟ فرمود: «إِحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ وَإِحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ»

ص: 135

أَمَامَكَ» (1) خدا را نگه دار تا خدا تو را حفظ کند. اگر خدا را حفظ کردی و همیشه به یاد خدا بودی خدا را جلوی چشم خودت می بینی یعنی مثل آن است که در محضر مبارک خدا هستی. خدا را حفظ کن تا خدا تو را حفظ کند. همیشه خدا را مقابل خودت می بینی و کسی که خدا را مقابل خودش می بیند، دیگر دست به هر کاری نمی زند.

بعد فرمود: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ» هر گاه می خواهی از کسی سؤالی کنی از خدا سؤال کن «وَ إِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ» اگر از کسی کمک می خواهی از خدا کمک بگیر و به در خانه خدا برو. هر چیزی می خواهی از خدا بخواه.

به قدری مقام ابن عباس بالا رفت به قدری ترقی و رشد کرد که وقتی از دنیا رفت این جمله را محمد حنفیه پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد او گفت: «اليوم مات عالم الربّاني هذه الامة» عالم ربّانی این امت امروز از دنیا رفت.

خدا ان شاء الله همه ما را جزو علمای ربّانی قرار بدهد. استدعای من از شما این است که مقداری بیشتر به خودتان برسید. مراقب خودتان باشید. نیت هایتان را برای خدا خالص کنید. این قصه ها و داستان ها برای آگاهی ما است. توجه مان را به خدا بیشتر کنیم. به خدا قسم هر چه بخواهید خدا به شما می دهد. اگر در جایی دیدید غیر منتظره پولی به شما رسید بدانید از بالا حواله شده است.

خدایا، پروردگارا، معرفت ما را نسبت به ساحت مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر کن. خدایا ما را مشمول دعاهای این شخصیت بزرگ قرار بده.

ص: 136

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

« ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمَيِّتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ، وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْيَاءِ،

وَ الْحَدِيثُ مَعَ النَّسَاءِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمَيِّتُ الْقَلْبَ» سه دسته هستند که نشست و برخاست با آنها قلب را می میراند یعنی آن صفا و روحی که قلب باید داشته باشد دیگر ندارد. سه دسته کدامند؟

مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ» نشست و برخاست کردن با مردمانی که خیلی پست هستند، افرادی که خیلی ضعیف العقل هستند اگر با آن ها خیلی نشست و برخاست کنید دل انسان می میرد.

«وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْيَاءِ» نشست و برخاست با پولدارها. اگر کنار او بنشینی همه اش صحبت از دنیا می کند، صحبت از مال می کند، این هم باعث دل مردن می شود. انسان اگر در عفونت کار وارد شد اگر عفونت هم نگیرد بوی عفونت را می گیرد. وقتی در کثافت ها زیاد رفتی کم کم بوی آن را می گیری. با پولدارها

ص: 137

نشستن آلودگی دنیا را به همراه دارد. روحانیون بزرگوار نباید با آنها نشست برخاست کنند.

نمی‌خواهم بگویم که قطع رابطه کنید و آنها را راه ندهید که از روحانیت و دین فرار کنند اما اگر خیلی هم رفاقت داشته باشی و با تو خیلی زیاد نشست و برخاست کنند کم کم تو را هم از خدا دور می‌کنند مگر اینکه واقعاً هدف مقدسی داشته باشی که او را به طرف خدا بکشانی، دلش را نرم کنی و بیشتر توجه او را به ایتم و بیچارگان و مساجد و غیره جلب کنی. اگر هدفشان این باشد جداً خوب است اما اگر هدف این باشد که رفیق فلانی باشی و به او نزدیک شوی تا کم کم دست شما هم چرب شود این‌ها بسیار بد است.

«وَ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ» اینکه زیاد با زن بنشینند و صحبت و اختلاط کند. البته اینطور هم نباشد که به اتاق مطالعه برود و مشغول مطالعه باشد و بگذارد همسرش به حال خودش باشد. ببینید چقدر دستور زیبایی به ما داده اند یعنی زندگی را مختل نکنید؛ خلاصه اینکه، آنها ضعیف اند و صحبت کردن زیاد با آنها ممکن است آنها را اذیت کند و خود شما هم صدمه ببینید. خیلی مراقبت کنید با اغنیا نباشید، با آن‌دال نباشید، با نساء نباشید. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید زیاد نشستن با آنها قلب را می‌میراند اما گاهی بعضی برنامه‌ها به انسان نتیجه مثبت می‌دهد و قلب را زنده می‌کند. گاهی شخص خودش را به طرف طبقات ضعیف می‌برد، چرا؟ می‌گوید: مبادا مرا غرور بگیرد و با این کار تکبر را از خودش دور می‌کند.

روزی شخصی از درباریان شاه عباس به شاه عباس گفت: خبر دارید این آیت الله که می‌گویی مرجع تقلید ما است و خیلی به او می‌بالید، چه کار می‌کند؟ شاه عباس گفت: چه کار می‌کند؟ گفت: این آقا در کوچه‌ها به راه می‌افتد و با

بچه هایی که در کوچه مشغول بازی هستند بازی می کند. با آنها با زبان لطافت صحبت می کند. هر کس او را در این حالت می بیند می گوید این چه آیت الهی است. شاه عباس گفت: شما اشتباه نمی کنید؟ گفت نه. منظور آن آقا، آیت الله میرفندرسکی رحمه الله بود. سید جلیل القدر عالم ربّانی که کلیسا را به حرکت درآورد. خیلی مرد عجیبی بود که شیخ بهایی رحمه الله با آن همه مقام می گفت: من کجا و میرفندرسکی کجا.

شاه عباس قبول نکرد و گفت: این بار که آقا آمد خودم با او صحبت می کنم. روزی آیت الله میرفندرسکی به ملاقات شاه عباس آمد. شاه سر بسته به آقا گفت: بعضی از اندیشمندان و دانشمندان توجه ندارند. گاهی می بینیم با بچه ها و کودکان در کوچه ها نشست و برخاست می کنند؛ چرا مواظب خودشان نیستند؟ میرفندرسکی گفت: جناب شاه عباس بنده همیشه اینجا هستم و چنین اندیشمندانی در اینجا ندیده ام که با بچه ها اینطور باشند. تا اینطور گفت، شاه عباس گفت: شما همیشه هستید؟ میرفندرسکی گفت: بله شاه گفت: به من گفته اند شما اینطور هستید اما من قبول نکردم. آیت الله میرفندرسکی گفت: اشتباه کردید که قبول نکردید. باید قبول می کردید. این نفس انسان دارای طغیان است، اگر کمی ببیند که دستش را می بوسند و به او بله قربان، بله قربان می گویند خودش را گم می کند و این نفس باید مهار شود. وقتی میتوانیم مهارش کنیم که با بچه ها بنشینیم.

همچنین پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گاه گاهی با بچه ها بازی می کرد این برای چیست؟ برای مهار کردن نفس است.

انشاء الله خداوند متعال توفیق مهار نفس را به همه ما عطا بفرماید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَّاتٌ: ... خَوْفُ اللّٰهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ. يَا عَلِيُّ لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ وَلَا يُثَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ يَا عَلِيُّ سِرٌّ سَنَتَيْنِ بَرٍّ وَالِدَيْكَ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) در یکی از سفارشات خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ... ثَلَاثٌ مُنْجِيَّاتٌ» سه چیز موجب نجات انسان می شود:

«.. خَوْفُ اللّٰهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ» ترس از خدا هم در پنهانی و هم در آشکارا. انسان در هر دو حالت از خدا بترسد.

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» انسان در تمام حالات معاش و زندگی اش میانه رو باشد یعنی افراط نداشته باشد. در حد متعادل زندگی اش را پیش ببرد. در زمانی که کار دارد و به حمدالله وضع مالیاش خوب است اسراف نکند و

ص: 140

افراط نوزد و همچنین در زمانی که فقیر و تهی دست است یعنی دستش خالی است که قهراً در آنجا دیگر نمی تواند تندروری کند؛ البته امکان دارد بعضی افراد فقیر و تهی دست باشند که خرج های ندانم کاری می کنند و ما این چیزها را در جامعه می بینیم بعضی ها در آمدشان کم است و زندگی شان کفاف نمی کند ولی وقتی پولی به دستشان می رسد اسراف می کنند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: چه در زمانی که دارا است و چه در زمانی که تهی دست است، باید میانه روی کند .

«وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ» در زمانی که انسان خوشحال و مسرور است، عدالت را رعایت کند که طبیعتاً در زمان خوشحالی و سر دماغ بودن، انسان دوست دارد و دلش می خواهد تا حدی که بتواند روش عادلانه را پیش گیرد ولی رعایت عدالت در زمان ناراحتی و غضب سخت است؛ لذا فرمود زمانی که در حال سخط و غضب است حال اعتدال خودش را از دست ندهد .

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» (1) مبدا خدای ناخواسته وقتی از کسی ناراحت و یا از او عصبانی هستید، این ناراحتی شما را وادار کند به اینکه عدالت را کنار بگذارید. حالا که عصبانی شدید، باز مواظب باشید، آنچه را که خدا می خواهد همان را اجرا کنید. نگوئید من می خواهم انتقام بگیرم.

این موارد واقعاً جزو چیزهایی است که انسان را نجات می دهد. انصافاً اگر انسان خودش را در این مراحل مراقبت کند به مرحله نجات می رسد.

ص: 141

فرمایشات اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام که قربانشان بشوم همه واقعیت و حقیقت دارد ولی عقل ما نمی رسد.

در جمله بعدی، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) یک مسأله فقهی را بیان می کند. ایشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، لَا رَضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ» علی جان، بعد از فطام رضاعی نیست یعنی وقتی بچه به سن و سالی رسید که باید از نظر شیر خوردن از مادر جدا شود در این صورت احکام رضاع را ندارد. «فطیم» آن زمانی را می گویند که از نظر اسلام، دیگر بچه حق ارتضاع را ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم اتمام رضاع را به حولین الکاملین گرفته است.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید که بعد از فطام، رضاعی نیست یعنی بعد از اینکه بچه به سنی رسید که باید از شیر خوردن جدا شود، اگر بخواهد شیر بخورد دیگر رضاع نیست یعنی حکم رضاع را دارا نیست؛ چون موضوع رضاع، خودش دارای یک سلسله احکامی است. رضاع احکامی دارد چه درباره خود بچه و چه درباره دیگران و چه درباره مادر و پدر و چه برای بستگان.

ما در چه مواردی می توانیم احکام رضاع را بار کنیم؟ بر رضاعی که به مرحله فطام نرسیده باشد میتوان مسائل رضاع را بار کرد و اگر به مرحله فطام رسید، دیگر تمام شد. البته مرحوم شهیدین و هم بقیه فقها رضی الله عنه این مسأله را بیان کرده اند که آیا بعد از دو سال شیر دادن حرام می شود یا نه؟ این بحثی است که علما در مورد نهی موجود در آن نظر داده اند که چه نهی است. شاید هم از باب ارشاد باشد چون شیر بعد از فطام، استخوان بچه را بی حس می کند.

در روایات است که حضرت (علیه السلام) می فرماید اگر بچه بیش از دو سال شیر بخورد استخوان های محکم شده اش سست می شود لذا ذات اقدس حق، جلو شیر دادن

را گرفته و فرموده است که از دو سال به بالا بچه را شیر ندهند که متأسفانه بعضی ها ناآگاهند. می بینیم بیشتر از دو سال هم بچه را شیر می دهند.

«وَلَا يُتَمَّ بَعْدَ احْتِلَامٍ» کسی که به حد احتلام برسد دیگر یتیم نیست یعنی کسی که در رشد احتلامی به حد جنابت رسید و محتلم شد این دیگر حکم یتیم را ندارد. این هم از باب احکام صغیر است که از نظر اسلام تا چه وقتی صغیر است؟ تا زمانی که به حد احتلام نرسیده باشد. اگر محتلم شد دیگر در مورد او یتیم صدق نمی کند. همه این احکام تا زمانی است که به حد احتلام نرسیده باشد. حالا این بحث در جای خودش مفصل است که این احتلام درباره نساء هم می آید یا فقط در مورد ذکور است. بعضی از آقایان می گویند که هر دورا می گیرد. هم دختر و هم پسر را بعضی ها می گویند: نه، در مورد پسر است و شارع حد بلوغ دختر را به گونه ای دیگر تعیین کرده است.

«يَا عَلِيُّ سِرُّ سَتِّينَ بَرِّ وَالِدَيْكَ» بعضی از پدران و مادران در پاکی و

پاکیزگی شان کاری کرده اند که بچه هایشان را بهشتی کرده اند. خوشا به سعادتشان. قدم اولی که برای ولادت بچه ها گذاشتند روی پاکی و پاکیزگی بود که همه فرزندان شان اهل بهشت می شوند. همه اهل سعادت می شوند.

در حالات مرحوم شیخ انصاری رحمه الله نقل شده است که ایشان با اینکه به درس خیلی اهمیت می داد و خیلی آدم محتاطی بود روزی برای درس نیامد. شاگرد ها گفتند: چطور شده شیخ نیامده است؟ به خودشان گفتند: حتماً حال آقا بد شده است و الا شیخ اصلاً بنا نداشت درس را تعطیل کند. شاگردان تصمیم گرفتند که به منزل ایشان بروند و خبر بگیرند. طلبه ها به طرف خانه شیخ حرکت کردند و وقتی به در منزل رسیدند ایشان را دیدند. پرسیدند: آقا چرا درس تشریف نیاوردید؟ مگر خدای ناخواسته کسالتی پیش آمده است؟

فرمود: نه، گفتند: پس چرا درس تشریف نیاوردید؟ فرمود: مشغول پرستاری از مادرم بودم. مادرم مریض شده بود و پرستاری مادرم را می کردم.

توجه کنید شیخ انصاری آنقدر به مسأله اهمیت داده اند که خودشان حاضر شده اند درس را تعطیل کنند تا پرستاری مادر را انجام دهند.

در همین عصر خودمان، مرحوم آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی رحمه الله این قضیه را نقل می کنند: ما در نجف اشرف بودیم پدرم در فوقانی خانه مشغول مطالعه درس بود و من هم پایین بودم که مادرم مرا صدا کرد که شهاب الدین، برو بالا و پدرت را صدا بزن، بگو ناهار حاضر است. (پدر بزرگوار ایشان، مرحوم آیت الله سید محمود مرعشی رحمه الله از علما نجف بود) من هم بلافاصله حرکت کردم. رفتم طبقه فوقانی که پدر بزرگوارم را صدا بزنم وقتی رسیدم دیدم پدرم همینطور که دراز کشیده بودند و مطالعه می کردند، خوابشان برده و کتاب هم روی سینه ایشان است. آیت الله مرعشی رحمه الله فرمود: من مردد ماندم و نمی دانستم چه کار کنم. آیا پدر را صدا بزنم و اطاعت امر مادر را کنم؟ می ترسم پدر از خواب بیدار شده و رنجیده خاطر شود. از آن طرف پدر را صدا بزنم ما در امر کرده است، چه کار بکنم؟

همینطور در فکر بودم پدر را بیدار کنم یا نکنم، آخر چاره ای ندیدم و رفتم لبم را گذاشتم کف پای پدرم و بنا کردم پای پدر را بوسیدن. دو سه بوسه که زدم، پدرم چشم هایش را باز کرد. گفت: آقا شهاب تو هستی؟ گفتم: بله. فرمود: چکار می کنی؟ گفتم: مادر می گویند ناهار حاضر است. آقا فرمود: پدرم در همان لحظه دستش را به دعا بلند کرد و فرمود: ای پسرم حالا که تو این قدر به پدرت احترام گذاشتی، خدا به تو در دنیا و آخرت عزت بدهد و تو را جزو خادمین اهل بیت علیهما السلام قرار دهد. بعد مرحوم آیت الله مرعشی رحمه الله می فرمود:

من این مقامی که الان دارم، به همین اندازه ای که خدا به من داده، از برکت دعای آن لحظه پدرم است.

آقایان بزرگوار، نور چشم های من، شما خیلی باید بیشتر از این ها رعایت پدر را بکنید. بعضی از مردم را می بینم خیلی به این مسأله توجه ندارند و خودشان را بالاتر از پدر می دانند.

پدر یکی از علما از عوام بود. وقتی این عالم می خواست همراه پدرش در مجلسی حضور پیدا کند از پدر جلو نمی افتاد. به او می گفتند: آقا، شما ملاً و آیت الله هستید. می فرمود: نه، پدر حقش آن قدر زیاد است که من نباید جلوی او راه بروم. واقعاً حق مطلب هم، همین است؛ چون در روایتی امام صادق (علیه السلام) در رابطه با پدر می فرماید: «لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَّيْهِمَا وَلَا تَقْدِّمُ قَدَامَهُمَا» (1) هیچ وقت صدایتان را بلندتر از صدای پدر و مادر نکنید. هیچ وقت دستتان را از ایشان بالاتر نگیرید و هیچ وقت از آنها در راه رفتن پیشی نگیرید. باور کنید بعضی ها بی سواد هستند اما از اهل علم، جلوتر هستند. خدا را گواه می گیرم بعضی از مردم در رعایت آداب و مسائل دینی از بعضی آقایان اهل علم پیشی دارند. خدا نکند دو تا اهل علم با هم قهر کنند و با هم درگیری داشته باشند. صد مرتبه بدتر از مردم عوامند. مردم عوام اگر با هم درگیر می شوند، بعد از مدتی با هم آشتی می کنند ولی خدا نکند روحانی با کسی بد بشود. نمونه هایش هست. روحانی خودش عمل نمی کند ولی بالای منبر که می رود به مردم می گوید: ای مردم، چنین باشید، چنان کنید.

ص: 145

جوانی در شب عروسی اش عروس را به خانه آورد و داخل حجله رفتند. اتاق پدرش کنار اتاق حجله بود و پدرش آنجا بود. شنید پدرش مدام سرفه می کند و از شدت سرفه نمی تواند بخوابد. جوان از اتاق عروس بلند شد، آمد بیرون و رفت داخل آشپزخانه و برای پدرش مقداری فالوده سیب درست کرد و برای پدرش برد و به او داد تا سینه اش آرام گرفت. خود جوان تعریف می کرد می گفت: تا این کار را کردم و دوباره به حجله برگشتم، یک دفعه در دلم احساس کردم که میل دارم نماز شب بخوانم در حالی که در عمرم نماز شب نخوانده بودم. بلند شدم رفتم وضو گرفتم و نماز شب خواندم و از آن شب به بعد تا الان که بیست و هفت سال از عمر من می گذرد از برکت احترام به پدرم، نماز شب می خوانم و در این بیست و هفت سال یک شب، نماز شب من ترک نشده است. خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام به من و شما عزیزان توفیق شنیدن و عمل کردن به این اخبار و روایات را مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ، وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَيَعْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَسْمَعُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ لِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ يُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ» (1)

از جمله سفارشاتى كه رسول گرامى اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امير المؤمنين على (عليه السلام) فرمود اين است كه مى فرمايد :

«يَا عَلِيُّ، لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مى فرمايد شخص مؤمن داراى اين سه علامت است. ظاهر بيان هم اين است كه مؤمن هر سه را دارد نه اينكه يكي را داشته باشد يعنى شخص مؤمن داراى اين سه جهت است.

اول اينكه نماز مى خواند لذا «تارك الصلاة» نخواهد شد.

دوم اينكه زكات و حقوق واجبه ماليش را ميدهد حالا هر نوع واجبي كه باشد. زكات بدن، زكات اموال و يا حقوق واجبه ديگر. مؤمن آنچه را كه خدا برايش واجب مى كند ادا مى كند برخى بزرگان مى گویند: زكات همه اقسام را در

ص: 147

بر می‌گیرد چون یک معنای جامع است انسان یک گناهی کرده و می‌خواهد کفاره بدهد، آن کفاره دادن زکاتش است یا واجبی را می‌خواهد انجام دهد که در آن نصابی تعیین کرده، باز تزکیه مال است؛ فلذا زکات اسم جامعی است نه اینکه زکات فقط زکات به معنای خاص باشد. در روایات هم اشاره شده که در قرآن هر جا اسم زکات برده می‌شود آن را به معنای خاص نگیرد.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: علامت مؤمن سه مورد است اگر این سه را دارد، مؤمن است و اگر یکی از این سه را نداشته باشد، معلوم می‌شود که ایمان ندارد.

سوم هم روزه گرفتن است که اهل روزه داری است زیرا نمی‌شود مؤمن باشد و روزه نگیرد. اگر عذر شرعی داشته باشد اشکالی ندارد ولی اگر عذر ندارد، مسلماً این روزه را خواهد گرفت. این نعمت - ان شاء الله - در ما هست و از خدا می‌خواهیم که این صفتها در ما باقی بماند.

«وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ» بعضی افراد حالتی دارند که همیشه می‌خواهند بار مردم را به دوش بکشند. طوری هستند که به قول ما بارکش دیگرانند. بابا، تو چرا این طوری هستی؟ تو کار خودت را انجام بده. بار خودت را بکش. چرا همیشه دنبال مردم هستی؟ چرا بارشان را تو به دوش می‌گیری؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: انسان متکلف کسی است که خودش را همیشه به درد سر میاندازد همیشه گرفتار است.

علامت انسان متکلف، سه چیز است :

اول اینکه هر وقت به انسان میرسد بنا میکند به تملق کردن. وقتی نزد انسان می‌آید شروع می‌کند به تملق کردن حتی گاهی می‌بینی یک چیز ارزشمندی را وسیله تملق قرار می‌دهد.

می‌بینی یک تفسیر مفصلی را نوشته که مجلل هم هست اما این تفسیرش را بهانه برای دنیا قرار داده است و آن را برای پادشاه فرستاده که او خوشش بیاید و از

اینجا بتواند منصبی را از دست او بگیرد. از جمله تفاسیر که برای دنیا نوشته شد تفسیر یکی از علما است که مرکز رجوع هم می باشد و تفسیرش مورد عنایت است. انسان زحمت کشیده ای بود ولی همین تفسیر را وسیله دنیا برای خودش قرار داد که آن تفسیر «بیضاوی» است. در حال حاضر یکی از تفاسیر مشهور بین شیعه و سنی است ولی این تفسیر بیضاوی چرا به این اسم معروف شد؟ به خاطر همین کارش بود. این کتاب تفسیر را نوشت و انصافاً زحمت هم کشید و خیلی خوب نوشت اما این تفسیر را برای سلطان وقت نوشت که وقتی سلطان، تفسیر را نگاه کرد و خواند، خیلی خوشش آمد و نامه نوشت که ای صاحب تفسیر، اگر چیزی از من می خواهی طلب کن چون از این تفسیر خوشم آمده است.

صاحب تفسیر بلافاصله نامه ای به پادشاه داد که اگر بنا است واقعاً شما پاداشی برای این عمل به من بدهید، من یک خواهشی از شما دارم اگر می شود مرا به عنوان قاضی در منطقه بیضاو منصوب کنید که در آنجا قاضی شوم. سلطان وقت هم دید که این آقا خیلی به درد منصب قضاوت نمی خورد، حالا اطلاعاتش به اندازه کافی نبوده یا تجربه کاری نداشته است، نمی دانم. پادشاه یک مدتی حرف این آقا را پشت گوش انداخت و نادیده گرفت. صاحب تفسیر وقتی دید خبری

نیست نزد آقا شیخ محمد کميجانی رفت که مقرب درگاه پادشاه بود. رفت و گفت: حضرت آقا، شما کاری برای ما بکنید. ایشان هم گفت: چه کار کنم؟ گفت: شما بروید و پادشاه را راضی کنید که قضاوت را برای ما امضا کند.

شیخ محمد در یک شب جمعه ای نزد شاه رفت و به ایشان گفت: ببخشید، من مطلبی می خواستم به شما بگویم. شاه گفت: بگو. گفت: این بنده خدا صاحب تفسیر، آمده و خواهش می کند یک قطعه زمین از زمین های جهنم را به او بدهید. شاه فهمید و گفت: آقا شیخ محمد، مثل اینکه حق آقای بیضاوی را می خواهی؟ گفت: بله، ایشان پیش من آمده و به من متوسل شده است. شاه

گفت: خیلی خوب، به او می دهیم. ما می خواستیم او را به آتش جهنم نفرستیم. اگر دلش می خواهد برود مهم نیست. می خواهیم بگویم شما ببینید، انسان گاهی در بحث دنیا به جایی می رسد که ممکن است اهل جهنم بشود.

خدا مرحوم امام را رحمت کند. ایشان کتابی نوشته اند در «آداب الصلاة». در آنجا تقسیم بندی هایی برای علما می کند. ایشان خیلی با قلم خوب و زیبا در رابطه با آن آقایانی که منکر کرامات و مقامات علما هستند، نوشته اند: بعضی از این علما اعتقادشان آن طوری که باید باشد، نیست. مثلاً قبول نمی کنند مرحوم بحر العلوم و دیگر علماء رحمه الله دارای کراماتی بوده اند. ایشان می فرمایند: یک عده از آقایان هستند که از حالاتشان می فهمیم که مقام علم را انکار نمی کنند. مقام عرفان و معرفت را واقعاً قبول دارند و می گویند که واقعاً اگر عالم، عالم باشد و اهل عمل باشد، هیچ اشکالی ندارد دارای کراماتی باشد، اشکالی هم ندارد که کفش جلوی پایش جفت بشود، اشکالی هم ندارد دستش را بلند کند و یک حاجتی از خدا بخواهد و خدا آن را مستجاب کند، این را قبول دارند اما مراقبت و مواظبت نمی

کنند که خودشان به کمال رسند و به مقام عرفانی دست پیدا کنند. ایشان می فرماید: این دسته از علما همانند آن مریض هایی هستند که خودشان قبول دارند که مریض هستند، خودشان هم می گویند که مریضیم ولی آنقدر حرص شکم دارند که نمی توانند جلوشکمشان را بگیرند و مدام در حال خوردن هستند. بابا، تو که می دانی مریضی، چرا اینقدر می خوری؟ این دسته از علما این طوری هستند که می گویند مریضیم ولی حال خودشان را مراقبت نمی کنند که به آن مقام برسند.

اما دسته دیگری از علما، کسانی هستند که درس می خوانند و زحمت می کشند و ملا می شوند ولی ملایی که فقط الفاظ و اصطلاحات را یاد گرفته و وقتی صحبت می کنند می بینی با الفاظ بازی می کنند یک جمله ای که پر از الفاظ و

اصطلاحات است درست می کنند. یک مشت اصطلاحات جمع کرده و تحویل مردم می دهند که دل های مردم بیچاره را به زنجیر بکشند. این دل هایی که جایگاه خدا است را محل تاخت و تاز خودشان می کنند. نمی دانند که این دل ها محل خدا است و مأوای پروردگار عالم است.

بعد می فرماید: این گونه افراد، آن هایی هستند که برای ارشاد کردن فقط به دنبال اغنیا هستند. فقرا را ارشاد نمی کنند و به دنبال پولدارها و سرمایه دارها می روند و آن ها را ارشاد می کنند و این هم به خاطر این است که می خواهند به دنیا برسند.

می فرماید: می دانید این دسته مثل چه کسانی هستند؟ مثل مریض هایی هستند که خودشان می دانند مریض هستند ولی خودشان را به جای اطبا و طبیب جا می زنند. خودش مریض است اما می گوید من دکترم، بابا، تو که خود مریضی، چه دکتری هستی؟ فرمود: این ها هستند که جامعه را به هم میریزند؛ چرا؟ زیرا همیشه به فکر نام و نشان و شهرت هستند. به این افراد نمی شود گفت انسان، برای اینکه مردم مؤمن و بیچاره را اسیر کرده اند برای یک مشت الفاظ. هیچ وقت دنبال واقعیت و حقیقت ها نیستند. آقایان، نور چشم های من، مواظب باشید. شما عزیزانی که در بساط علم قرار گرفته اید، مراقب باشید جزو این مصادیق نباشید.

«وَيُعْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی پشت سر شما قرار می گیرد، بنا می کند به غیبت کردن ای بابا، تو الان دنبال این آقا بودی و تملق او را می کردی برایش پول درمی آوردی. چرا این طوری شدی؟ نگاه کنید باز هم بارکش دیگران شد. آنجا تملق می کرد و بارکش بود و با تملق کردن پول درمی آورد و خودش را از آقایی بیرون می آورد که خداوند می فرماید: تو آقایی، تملق نکن. اینجا هم که پشت سرش قرار گرفته است چه کار می کند. پشت سرش هم بنا می کند به غیبت کردن. باز با غیبت کردن بار آن آقا را به دوش می کشد، لا اله الا الله.

«وَيَسْأَلُ مَتَّ بِالْمُصِيبَةِ» اگر هم مصیبتی پیش بیاید، بنا می‌کند به شماتت کردن که بله، سزای فلانی این بوده است. ای داد، ای بیداد، چرا این حرف را می‌زنی و چرا اینطور قضاوت میکنی؟

«وَلِلظَّالِمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» شخص ظالم سه نشانه دارد:

«يَقْهَرُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ» اگر ظالم و ستمگر در مقابل فردی قرار بگیرد که از خودش پایین تر است، سعی می‌کند که زورگویی کند و به هر صورت به او غلبه داشته باشد و طرف را بیچاره کند.

«وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ» و اگر در مقابل بالاتر از خودش هم قرار بگیرد سرپیچی می‌کند. بنده درستی نیست کارگر درستی نیست با عصیان و سرپیچی کردن زور می‌گوید.

«وَيُظَاهِرُ الظُّلْمَةَ» شخص ظالم با چه کسی می‌خواهد بگردد؟ قهراً به دنبال هم نوع خودش می‌رود. همیشه افرادی که خیلی ظلم دارند، تظاهر می‌کنند.

انسان با این سه علامت می‌فهمد که طرف مقابلش ظالم است و می‌خواهد ظلم و زورگویی کند یا نه؛ پس - ان شاء الله - در زندگیمان مواظبت کنیم و در برنامه‌های کاریمان دارای این صفات رذیله نباشیم. خدای ناخواسته، کاری نکنیم که جزو این دسته افراد باشیم نصایح پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اختصاص به طایفه و دین خاصی ندارد چه اهل علم باشند و چه غیر اهل علم، منتها ما اهل علم، سزاوارتر به قبول کردن و عمل نمودن هستیم.

یادتان هست فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را که فرمودند اگر همه مردم تقوا داشته باشند و نزدیک گناه نروند، خیلی خوب است ولیکن چقدر خوب است که علما و اهل علم دنبال این کارها نروند. واقعیت این است صفاتی را که آقا بیان می‌کنند من و شما باید بیشتر به آن‌ها عامل باشیم. خداوند ان شاء الله توفیق عمل به این روایات را به ما مرحمت بفرماید. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتَّخَذَ خَانَ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) علاماتی را برای شناخت شخص منافق به وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان فرموده اند که در ادامه به آنها اشاره می شود :

«إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ» انسان منافق این طوری است که اگر حرف می زند و صحبت می کند دروغ می گوید. انسان نمی تواند به حرف هایش اطمینان کند. صحبت های زیادی هم می کند ولی دو تا جمله راست از آن در نمی آید. حرف هایی می زند که ریشه ندارد. این ها عمل نفاق است. انسان باید حرف را در حدودی بزند که راست باشد و واقعیت داشته باشد. چرا انسان خدای ناخواسته صحبت هایی کند که واقعیت نداشته باشد؟ متأسفانه بعضی از عزیزان را می بینیم که گاهی می نشینند و صحبت هایی می کنند که هیچ واقعیت خارجی ندارد .

حالا یا تعریف از خودش است یا تعریف از یک شخصی است. مطالبی را می گوید که وقتی شنونده می شنود باور کردن برایش سخت است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم)

ص: 153

می فرماید این نفاق است. ان شاء الله سعی کنیم اینطور نباشیم. در حرف زدن ها عین واقعیت را بگوییم. از خودمان چیزی اضافه و کم نکنیم.

در قدیم خیلی به بیان مسأله اهمیت می دادند، مخصوصاً در بیان اخبار و روایات خیلی دقت می کردند. عین کلام امام (علیه السلام) را بیان می کردند حتی یک واو را کم و زیاد نمی کردند. هر چه از امام (علیه السلام) آمده بود همان را می گفتند؛ حتی در سلسله سند مواظب بودند یک کلمه کم یا زیاد نشود. در معنا کردن بسیار دقت می کردند. در گذشته منبرها این طوری بود. اینطور نبود که هر کسی منبر برود. حالا بعضی ها منبر می روند و می گویند: بله، فرمایش امام (علیه السلام) این است و من نقل به معنا کردم. چرا نقل به معنا کردی؟ چرا کلام امام (علیه السلام) را این طوری نقل کردی؟ چرا این بلا را بر سر کلام معصومین علیهما السلام درآوری؟ ما این کارها را خیلی می کنیم ولی قدیم الایام این طوری نبود. منبری ها عین کلام و تمام کلام امام (علیه السلام) را می خواندند چرا که نمی خواستند پایشان از این مرزها بیرون برود.

عزیزان روحانی، هر وقت که حرف می زنید صحبت می کنید منبر تشریف می برید یا برای کسی می خواهید مطلبی را تعریف کنید یا از آقایی می خواهید تعریف کنید، درباره اش کم و زیاد نکنید. در حدی که واقعیت دارد، از او تعریف کنید. در حدی که واقعاً واجد آن صفات است تعریف کنید نه اینکه خدای ناخواسته برای بلند کردن یک فردی یا زمین زدنش چنان طرف را بالا ببرید که شایسته آن نیست و پی ببرند که تو دروغ می گوئی یا چنان بلایی به سرش بیاوری که نتواند بلند شود. این کارها خیلی اشتباه است.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس که این کارها را می کند، منافق است. شما که منافق نیستید. هر وقت قصد دارید حدیث بخوانید یا می خواهید صحبت کنید، حرف راست بزنید. بدانید اگر بنا است صحبت ها اثر داشته باشد حرف راست بیشتر اثر می کند.

«وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ» نشانه دوم منافق این است که اگر وعده می دهد، به وعده اش اهمیت نمی دهد. یا وعده ندهیم یا اگر وعده دادیم، به آن عمل کنیم. وقتی قرار می گذاری سر ساعتی پیش آقای، رفیقی، دوستی بروی، چرا نمی روی؟ این علامت نفاق است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هر کس وعده دهد و انجام ندهد منافق است. ببینید چقدر به نفاق نزدیک هستیم. یا اصدا وعده حق ندهید و یا اگر وعده دادید دیگر مخالفت نکنید.

در روایت دیگر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: مرد آزاد است تا زمانی که وعده نداده باشد. اگر وعده داد دیگر آزاد نیست لا اله الا الله، یعنی چه؟ یعنی تو در گرو حرف و وعده ات هستی. تو دیگر بنده شدی. تویی که وعده دادی فلان ساعت با رفیقت باشی، تو دیگر آزاد نیستی تو الان بنده این قولی هستی که داده ای. ببینید آقایان، قول دادن حریت انسان را می گیرد. خواهش می کنم دقت کنید. مواظب باشید. گاهی می بینم بعضی از آقایان قول می دهند ولی عمل نمی کنند. بعضی مواقع حرف هایی می زنند و عمل نمی کنند. چرا این کارها را می کنید؟ قول دادی فلان موقع بروی، طرف نشسته و منتظر تو است که آقا بیاید. هر چه چشم انتظاری می کشد که تو بروی، آخر نمی روی آیا در برابر وقت این بنده خدا مدیون نشده ای؟ حتماً مدیون شده ای چرا وعده دادی و نرفتی؟ عمر او برای تو هدر رفت. اگر نمی توانستی بروی باید اطلاع می دادی و نمی گذاشتی وقتش بیهوده بگذرد.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: این که خداوند متعال در قرآن می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» (1) آیا این فرد همان حضرت اسماعیل، فرزند حضرت ابراهیم (علیه السلام) خلیل الرحمان است؟ آیا این همان حضرت اسماعیل (علیه السلام) ذبیح الله است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: نه، او نیست بلکه یک

ص: 155

پیغمبر دیگری بوده است. ایشان با یک نفر قول و قراری گذاشت. این پیغمبر خدا (علیه السلام) در آبادی و محل خودش منتظر آن آقا بوده است. آن شخص نیامد و در واقع یادش رفته بود، بیاید. الله اکبر، خدا می خواهد گاهی به افرادی به خاطر یک ویژگی مقامی بدهد. آن بنده خدا یادش رفته بود که به آقا قول داده فلان ساعت با هم باشند. پیغمبر خدا (علیه السلام) در آنجا هر چه ماند این آقا نیامد؟ نقل می کنند که حضرت اسماعیل (علیه السلام) تا یک سال ماند. الله اکبر، بعد آن بنده خدا یک روز از همان جا گذر کرد که دید جناب حضرت اسماعیل (علیه السلام) آنجا ایستاده است. گفت: چرا شما اینجا ایستاده ای؟ حضرت اسماعیل (علیه السلام) سلام کرد و گفت: مگر قول نداده بودی بیائی اینجا؟ من همچنان سر قلم بودم و اینجا ماندم. آن بنده خدا گفت: ای داد، ای بیداد، یادم رفته بود؛ لذا خدا این مقام را به حضرت اسماعیل (علیه السلام) داده است که در قرآن آن آیه در مورد ایشان آمده است.

این ها یک نمونه هایی است که خدا در تاریخ برای ما گذاشته است تا به ما بگوید من اینطور بندگان را هم دارم. بیاید ما هم اینطور باشیم. از خودم گرفته تا شما فرقی نمی کند. اگر وعده دادید وفا کنید. اگر ما هم به شما شما وعده دادیم باید وفا کنیم. این ها یک واقعیت هایی است که ما متأسفانه فراموش کرده ایم. خیلی باید مراقب باشیم چرا که منافق هر وقت وعده می دهد مخالفت می کند.

«وَ إِذَا اتُّمِّنَ حَانَ» انسان منافق کسی است که اگر امانت هم به او بدهی، خیانت می کند. آقا، چرا خیانت می کنی؟ شما دیگر چرا؟ حالا اگر غیر روحانی خدای ناخواسته خلاف کرد می گوئیم نادان بوده است اما شما که آقا و بزرگواری، شمایی که می خواهی پیشوای مردم شوی، چرا امانت دار نیستی؟ من و شما باید خیلی مواظب باشیم، به امانت هایی که دستمان می آید خیانت نکنیم. خیلی باید مراقب باشیم که این امانت ها را رعایت کنیم. مبدا انسان بی توجه بشود.

بزرگان دین ما در اثر مراعات کردن این چیزها به مقامات عالیہ رسیدند. ما از بعضی ها چیزهایی می شنویم که شرمنده می شویم. گفتیم شما دیگر چرا این کارها را می کنید؟ شما امین مردم هستید. می خواهید «أَمْنَاءُ اللّٰهِ فِی اَرْضِهِ» شوید. اگر می خواهید چنین باشید، باید خیلی مواظب باشید وقتی برای تبلیغ می روید شما را دعوت می کنند و منزل افراد می روید امین باشید. نسبت به ناموس و اموال مردم مردم امین باشید. خدای ناکرده اگر یک نفر در جنگل آتش بیاندازد، جنگل با آن عظمت آتش می گیرد. در بعضی از مواقع نمی توانند آن را خاموش کنند. نکند خدای ناکرده عملی از ما سر بزنند که به آبروی روحانیت لطمه وارد کند. اگر یک نفر در جنگل سبز و خرم روحانیت آتش بیاندازد، همه را آتش می زند.

خدا مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را رحمت کند. قبل از اینکه مسجد اعظم ساخته شود ما در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در درس ایشان شرکت می کردیم. آقا در آنجا درس می فرمود. ایشان برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله مؤسس حوزه علمیه قم احترام خیلی عجیبی قائل بود. ایشان بحث صلاة را می گفت و وقتی می خواست به مرحوم حائری رحمه الله اشکال کند اول می نشست و می فرمود: آقایان طلبه ها بدانند این کتاب الصلاة حاج شیخ، بسیار کتاب خوبی است، بسیار عالی است. واقعاً این مرد زحمت کشیده است و از ایشان تعریف می کرد. بعد می فرمود: ما بعضی از مسائل بیان شده ایشان را نمی فهمیم. می خواهیم نفهمیدگی های خود را بگوییم.

آقایان یاد نمی رود، یکی از بزرگان پای درس آقای بروجردی رحمه الله نشسته بود و به قبر مرحوم حاج شیخ عبد الکریم رحمه الله تکیه داده بود و درس گوش می داد. یک دفعه دیدیم آقای بروجردی صدا زد: آقا، آقا. آن بنده خدا متوجه نشد. آیت الله بروجردی فرمودند: آقای که به قبر حاج شیخ تکیه زده ای، تو

می دانی این قبر کیست؟ طلبه باید اینطور باشد؟ فرمود: هیچ وقت به قبر بزرگان تکیه ندهید. این طوری احترام کردند که به این مقام رسیدند.

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله برای حاج نصر الله خلخالی رحمه الله در نجف پول فرستاد و فرمود: این پول را بگیرید و طلبه های نجف را امتحان کنید. هر که امتحانش خوب بود، به او پول نان بدهید؛ چون در نجف رسم بود نان می دادند. آقا شیخ نصر الله، برنامه امتحان را در نجف پیاده کرد. از طرف مرحوم آیت الله العظمی بروجردی اعلام کرد طلاب بیایند و امتحان بدهند و نان بگیرند. به محض این که اطلاعیه را در مدرسه زدند مرحوم آیت الله العظمی

استهباناتی رحمه الله که از مراجع نجف بود بلافاصله اطلاعیه داد که امتحان کردن طلبه ها حرام است و نباید امتحان بدهند تا این را گفتند، آمدند آقا به شیخ نصر الله اطلاع دادند که جریان این است. ایشان فرمود: خب بگوید آیت الله العظمی استهباناتی طلبه ها را برای شهریه دادن امتحان نکند و بلافاصله ایشان با مرحوم آیت الله بروجردی در ایران مخابره کرد که حضرت آیت الله جناب آقای استهباناتی امتحان کردن طلبه را حرام کرده اند چه کنیم؟ آقا فرمودند: این کار را نکنید. وقتی مرجع بزرگوار فرموده اند که حرام است، انجام ندهید. از این قضیه چند صباحی گذشت تا اینکه روزی یکی از علمای نجف به قم و محضر آیت الله بروجردی آمد و برای اینکه آیت الله بروجردی خوششان بیاید بنا کرد طعنه زدن که بله، حضرت آیت الله، بعضی از آقایان نمی دانند چه کار کنند. کارهایی می کنند که نسبت به شما چنین و چنان است. آقا هم فرمودند: خیال می کنی با این حرف هایت من را خوشحال می کنی؟ این اعتقاد را داری؟ آن مرجع، صاحب فتوا است و خودش اختیار دارد. هر چیزی که گفته، درست است.

ببینید، ما باید به یکدیگر احترام بگذاریم .

خدایا به ما لیاقتی که می خواهی مرحمت بفرما. خدایا، توفیق خدمت و بندگی بیش از این به ما عنایت بفرما .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، الْعَيْسُ فِي ثَلَاثَةٍ: دَارِ قَوْمَاءَ، وَ جَارِيَةِ حَسَنَاءَ، وَ فَرْسِ قَبَاءَ يَا عَلِيُّ، وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بَيْتٍ لَبَعَتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ. يَا عَلِيُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَيَّ غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ الْعَيْسُ فِي ثَلَاثَةٍ» خوشی زندگی دنیا در این سه چیز است یعنی اگر کسی واجد این سه چیز باشد از نظر دنیایی، در عیش و راحتی است. البته از این روایت بر نمی آید که انسان را ترغیب یا تشویق به این کار کند بلکه صرفاً در مقام بیان اسباب خوشی ظاهری دنیا است. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید عیش در دنیا در این سه چیز است. افرادی که دنیا دارند و می خواهند در ناز و نعمت باشند ناز و نعمتشان در این سه چیز تبلور می کند :

«دَارِ قَوْمَاءَ» کسی که خانه وسیعی داشته باشد که الان باید حسرت داشتن خانه را خورد. آپارتمان ها جای خانه های بزرگ را گرفته اند. نه حیاطی، نه صمیمیتی. وضع و روزگار به این سو کشیده شده است و با این اوضاع، دور اولی را باید خط بکشیم. در روایت دیگری حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: از خوشبختی انسان

ص: 159

این است که خانه وسیع داشته باشد چون خانه وسیع داشتن روحیه انسان را باز می کند و نوعاً بخشی از ضعف اعصاب ها در این دوره مربوط به همین فشردگی مکان ها است. خانه و مکانی که در آن زندگی می کنیم خیلی بر روحیه اثر می گذارد .

«وَ جَارِيَةَ حَمْدَانَ» یکی از خصوصیات دنیا داشتن جاریه زیبا است یعنی داشتن زن زیبا جزو چیزهایی است که مرد با داشتن آن، احساس عیش و راحتی می کند .

«وَ فَرَسٍ قَبَاءٍ» یعنی اسبی که هم تیز رو و هم پیشتاز است و از همتایان خودش جلو باشد که منظور مرکب و سواری تیز رو است که به اسب اشاره شده است. این سه علامت عیش دنیا است.

«يَا عَلِيُّ، وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْمُتَوَاضِعَ فِي قَعْرِ بئرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحاً يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ» بعد آقا قسم یاد می کند: ای علی، به خدا قسم اگر فروتن و انسان متواضع در ته چاه هم باشد و مشیت الهی تعلق بگیرد خداوند بادی می فرستد و آنچنان او را بالا می برد که از همه خوبانی که در آن دولت و در آن کشور هستند بالاتر رود حتی دولت هایی که بد و شر هستند. وقتی خدا بخواهد می تواند یک چنین قدرتی به فرد بدهد. این قدرت، قدرت الهی است.

کسی که در کنار ما بود و با ما راه می رفت و مردم خیلی نظری به او نداشتند و او را یک شخص عادی می دیدند یک دفعه خدا مقام او را بسیار بالا می برد و در زمانی که حکومت ظالمانه روی کار است خدا او را در رأس کار قرار می دهد مثل جریان اول انقلاب ما و حرکت های مرحوم امام رحمه الله. خود حقیر روزهایی با ایشان بودم بارها می شد در کوچه که راه می رفتیم مردم عادی از کنار ایشان رد می شدند و سلام هم نمی کردند یعنی از دید مردم، ایشان در آن زمان، خیلی فرد عادی بود اما وقتی مشیت خدا به ایشان تعلق گرفت ببینید ایشان را در همان دولت اشرار تا کجا برد.

مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی رحمه الله در نجف اشرف درس می خواندند و چون سر و صورت ایشان ژولیده و به هم ریخته بود وقتی می خواستند مثلاً از

جایی رد شوند خیلی او را تحویل نمی گرفتند آرام آرام که خدا وزنه علمی او را افزایش داد به جایی رسید که وقتی ایتالیا به ایران حمله کرد و از طرف شمال روس ها و از طرف جنوب انگلستان حمله کرد ایشان نامه ای برای کشورهای عرب و عجم نوشت که بر همه مسلمان ها واجب است که دولت کفر و اروپایی را از بلاد اسلام بیرون کنند. وقتی نامه ایشان به دست سران کشورها رسید یک بسیج عمومی درست شد و ملت های زیادی از عراق و ایران و دیگر کشورها حرکت کردند حتی آقا زاده مرحوم سید محمد کاظم به نام سید محمد طباطبایی هم حرکت کرد و در یک حمله، چهار هزار نفری از متجاوزان را از پا آوردند که متأسفانه در آن حمله، آقا زاده خود حضرت آیت الله شهید شد.

وقتی که خواستند جنازه ایشان را به نجف بیاورند تردید می کردند که حالا چه کسی برود و به آقا خبر شهید شدن پسرش را بدهد. هیچ کس زیر بار بیان این خبر نمی رفت تا اینکه وقتی چاره ای ندیدند گفتند: ما به آقا خبر نمی دهیم فرزند شما شهید شده است بلکه جنازه را می بریم و در صحن مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) می گذاریم، بعد یک نفر را به دنبال آقا می فرستیم که به ایشان بگوید تشریف بیاورد بر جنازه ای نماز بخواند که ولایتش بر عهده ایشان است. جنازه را آوردند و در وسط صحن مولا امیر المؤمنین (علیه السلام) گذاشتند. از آن طرف

هم محضر آقا رفتند و گفتند اگر زحمتی نیست برای نماز بر جنازه تشریف بیاورید که ولایتش بر عهده شما است. تا ایشان این حرف را شنید بدون اینکه ناراحتی خاصی را بروز دهد فرمود: «انا الله و انا الیه راجعون» و به شهادت فرزندش پی برد. بعد آمد و بر جنازه فرزندش نماز خواند؛ اما ببینید که این ماجرا از کجا شروع شد و به کجا رسید. سید به چه مقامی نزد خدا رسید.

الان برای ذات اقدس حق کاری ندارد که بخواهد آمریکا را از پا در بیاورد اما به شرطی که من و تو اهلش باشیم. ما هنوز بنده شایسته نشده ایم. شاید ما مستحق تنبیه باشیم و گرنه آمریکا کیست؟ ابر قدرت چیست؟ در مقابل

حضرت حق، سلاح و اسلحه چه معنا دارد؟ به شرطی که اول خود را درست کنیم که اگر دستمان را به طرف خدا بلند کردیم بر نگرود.

بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جمله دیگری را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان می کند که ان شاء الله مراقب باشیم از مصادیق آن نباشیم:

«يَا عَلِيُّ، مَنْ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» هر کس خودش را به غیر مولای خودش نسبت دهد لعنت خدا بر او باد یعنی ای بی انصاف، تو بنده خدا هستی نه بنده زن، پول و اسکناس، مقام، چرا از بندگی خدا دست برمی داری؟ عزیزان، مگر بنده بودن به چیست؟ بنده به چه کسی می گویند؟ کسی که چشم بسته بگوید چشم و خودش را تسلیم افراد کند، کسی که آنقدر تسلیم خانم و بچه هایش است که گاهی به دینش هم ضربه می خورد آیا این شخص بنده آن ها نیست؟

مرحوم امام رحمه الله می گفتند: مراقب باشید این مقام و پشت میز نشستن ها شما را نگیرد بالاترین مستی، مستی مقام است. از امام حسن (علیه السلام) سؤال کردند: یابن رسول الله، چه چیزی بیشتر از همه انسان را مست می کند؟ فرمود: مقام از شراب هم انسان را بیشتر مست می کند؛ اما گاهی می بینیم آقای روحانی و اهل علم، پشت میز نشسته و خودش را گم کرده است وقتی افراد نزدش می روند اصلاً اعتنا نمی کند. وقتی روحانی خودش را گم کند دیگر از غیر روحانی چه انتظاری داریم؟

ان شاء الله شما عزیزان، در هر پست و مقامی که هستید احترام ها را حفظ کنید اما باید تعادل داشته باشید. در باب قضاوت هم فرموده اند که قاضی باید با هر دو طرف یک طور برخورد کند. فرموده اند احترام نکند بلکه شرح لمعه را ببینید، فرموده اند که باید هر دو طرف را محترم بدارد ولو یک طرف دعوا فامیل و یا دوست او باشد و توجه به هر دو باید برابر باشد. اینطور نباشد که به یک طرف بگوید قربان شما، مخلص شما، اما به طرف دیگر بی اعتنایی کند.

ان شاء الله عنایت داشته باشیم که مشمول لعنت خدا قرار نگیریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلَفَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ. يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِدْرُ الْجَنَّةِ لِلْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةُ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ الْكَافِرِ. يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا اخْدُمِي مَنْ خَدَمَنِي وَأَنْعِي مَنْ خَدَمَكَ يَا عَلِيُّ إِنَّ الدُّنْيَا لَوْ عَدَلَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ... يَا عَلِيُّ، أَنْيُنُ الْمُؤْمِنِ الْمَرِيضِ تَسْبِيحٌ وَصِدٌّ بَاحُهُ تَهْلِيلٌ وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ وَتَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ عُوْفِي يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَلْبٍ يَا عَلِيُّ لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى كُرَاعٍ لَقَبَلْتُ وَلَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ». (1)

در حدیث شریفی، وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ قَالَ النَّاسُ مَا خَلَفَ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ

قَدَّمَ» هر گاه کسی می میرد مردم می گویند: اموالش چه بوده است؟ سرمایه اش چقدر است؟ برای

ص: 163

فرزندانش چه گذاشته است؟ اگر ببینند که وضع خوب است، می گویند: به به، خوش به سعادتشان، بچه ها چه پول مفتی بدست آوردند، اگر هم وضعش خوب نباشد، می گویند: ای داد و بیداد، بیچاره ها از گرسنگی نمی رند؟ مردم اینگونه هستند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) متعلق «مَا خَلْفَ» را بیان نکرده است. ممکن است به لحاظ مال

باشد که بیشتر این تعبیر استفاده می شود زیرا در بعضی از روایت ها به جای این کلمه «ما ترک» آمده است ولی اگر مطلب را مطلق گرفتیم معنای «ما خلف» این است که چه چیزی از خود بجای گذاشته است از مال و اولاد و موارد دیگر، علی کل حال، مردم نسبت به ما ترک فرد صحبت می کنند ولی نگاه ملائکه به این است که چه چیزی پیش فرستاده است و برای آن دنیای چه چیزی فرستاده است.

«يَا عَلِيُّ، الدُّنْيَا سِدْرٌ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» دنیا برای مؤمن زندان می باشد. انسان مؤمن در دنیا آسایش ندارد و همیشه گرفتار است، در اذیت و آزار است و آسایش و راحتی ندارد در خیابان راه می رود ناراحت می شود، افراد را می بیند، ناراحت میشود مسجد می رود ناراحت می شود، حرم می رود ناراحت می شود، هر جا که می رود با یک سلسله گناه و معصیت برخورد می کند. برای شخص با ایمان خیلی سخت است کسی که اعتقاد به خدا دارد وقتی حرکت های دیگران را می بیند خیلی برایش سخت است.

مؤمن محب خدا است. واقعاً انسانی که با ایمان است زندگی دنیا برایشان سنگین است مثل اینکه شما یکی را واقعاً دوست دارید، جداً به او علاقه دارید وقتی دیگران جلو چشمتان به او چوب یا سنگ می زنند چقدر برای شما سخت می شود می گویی: ای وای، چرا دوست مرا اذیت می کنند؟ چقدر کتکش می زنند؟ چقدر برای شما سنگین و ناگوار است؟ حالا واقعاً کسی که

خدا را دوست دارد و محب خدا است وقتی می بیند بندگان خدا اینقدر گناه می کنند ناراحت می شود .

در روایات برخورد با منکر به سه دسته تقسیم شده است: اول اینکه مؤمن عملاً جلوی گناه را می گیرد؛ اگر نتوانست با زبان جلویش را می گیرد و نصیحت می کند، اگر با زبان هم نتواند جلویش را بگیرد حتماً از آن شخص انزجار پیدا می کند و ناراحتی را در دل نگه می دارد این معنای زندان بودن دنیا برای مؤمن است یعنی در زندگی راحتی ندارد که آب خوش گواری از گلویش پایین برود، آب را با غصه می خورد.

اما برای کافر چطور؟ او خیلی آزاد برخورد می کند. می گوید هر چه می خواهد بشود. هر کس هر کاری بکند می گوید به من چه، به من ربطی ندارد، این دوروز دنیا می خواهم راحت باشم چرا غصه دیگران را بخورم. فقط پتورا روی سر خودش می کشد برایش مهم نیست که رفیقش که کنارش خوابیده است سرما بخورد یا نخورد، می گوید هر چه می خواهد بشود اما مؤمن این نیست، می گوید کاری کنم که نه خودم سرما بخورم و نه رفیقم.

روزی شخصی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) پرسید: آیا این روایت درست است که:

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ» حضرت (علیه السلام) فرمود: بله. شخص گفت: پس چرا من که کافر هستم الان در فشار و سختی هستم اما شما که یکی از مؤمنین هستی خیلی راحت سوار بر مرکب حرکت می کنی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: تو راست می گویی اما خبر نداری، اگر بدانی خدا برای مؤمن بعد از مرگش چه ذخیره هایی کرده و چه جایگاهی برایش منظور کرده است متوجه می شوی که اینجا واقعاً برایش زندان است و اگر بدانی خدا برای کافر چه برنامه ای قرار داده و بدانی کجا خواهی رفت می فهمی اینجا برایت بهشت است.

«يَا عَلِيُّ، مَوْتُ الْفَجَاءَةِ رَاحَةٌ الْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ الْكَافِرِ» مرگ سگفته ای و ناگهانی اگر برای مؤمن پیش بیاید خیلی راحت است و هیچگونه ناراحتی در هنگام جان دادن ندارد، آسوده و آرام می میرد؛ اما برای کافر اینطور نیست. او هیچ کاری نکرده و هیچ ذخیره ای برای آخرتش ندارد. خیال مؤمن راحت است لذا وقتی می خواهد بخوابد کارهایش را منظم می کند، دفترش را جلویش می گذارد تا ببیند به کسی بدهکار است یا نه. آدم نمی داند آیا شب که می خوابد فردا بلند می شود یا نه؟ مؤمن این طوری است. همه کارهایش را می کند که اگر مرگ رسید برایش موجب حسرت نباشد اما کافر اصلاً فکر این چیزها نیست که آیا به مردم بدهکار است یا نه یا حق الناس بر گردنش هست یا نه، پس عزیزان، مواظب باشید که جزو مؤمنین باشید.

«يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى الدُّنْيَا اِخْدَمِي مَنْ خَدَمَنِي وَاتَّعِي مَنْ خَدَمَكَ» خدا به دنیا وحی کرد: ای دنیا، خدمتگذار هر کسی باش که خدمت مرا می کند اما هر کسی را که در خدمت تو می باشد تا می توانی او را به رنج مشقت بیانداز الان دنیا طلب ها همینطور هستند نه خواب راحتی دارند و نه غذای درستی، شب و روز می دونند.

روزی در ماشین شخصی بودم که خیلی پولدار و ثروتمند بود. به او گفتم: فلانی، تو الان چقدر مال داری؟ گفت: الان نمی توانم بگویم چقدر مال دارم آنقدر پول دارم که قابل شمارش نیست. گفتم این همه پول داری، این همه سرمایه داری، الان هم پشت فرمان نشستی، تو از دنیا چه لذتی میبری؟ خوشی را فرزندانت دارند. تو که شب و روز جان می کنی خودت چه خوشی می کنی؟ گفت: حاج آقا، من خوشی که نمی کنم هیچ، گاهی ناهار هم نمی رسم به خانه بروم و ساندویچ می خرم و پشت فرمان می خورم. به او گفتم: این

چه دنیایی است که نمی توانی با زن و بچه ات هم غذا بخوری؟ آخر هم این شخص فوت کرد و تمام مال و اموالش را گذاشت و رفت. بنده که نمی دانم، خدا می داند که چقدر برای آخرتش کار کرد.

«يَا عَلِيُّ إِنَّ الدُّنْيَا لَوَءَدَلَّتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ لَمَا سَقَى الْكَافِرَ مِنْهَا شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ» اگر این دنیا پیش خدا به قدر بال یک پشه ارزش داشت کافر حتی نمی توانست آبی از آن بخورد. این دنیا این طوری است. اگر ارزش داشت خدا بیشتر به اولیانش می داد ولی چرا به آنها نداد؟ چون ارزش ندارد. بندگان خوب خدا سخت زندگی می کردند و تهی دست بودند.

مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی رحمه الله نقل می کرد: در زمان مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله بنده خدایی به نام شیخ عبدالحسین رحمه الله بود. ایشان در بین طلبه ها به «اردشیره» معروف بود. علتش هم این بود که ایشان شعری را به نام اردشیره سروده بود و این شعر را به استقبال شیخ بهائی رحمه الله برده بود. مرحوم شیخ بهائی کتابی به نام نان و حلوا دارد. شیخ عبدالحسین خیلی تهی دست و بیچاره بود. آنقدر بیچاره بود که شب ها در مقبره شیخان می خوابید و روزها هم در ایوان حضرت معصومه علیها السلام می نشست و برای آدم های بی سواد نامه می نوشت و پول ناچیزی هم در قبال نوشتن نامه از آنها می گرفت. غذایش هم نان خشک بود.

آیت الله نجفی می فرمود: آن زمان، مردم قم در قحطی بودند و وضع بدی بود. روزی بی پولی خیلی به شیخ عبدالحسین فشار آورد. عصبانی شد و بنا کرد به گفتن شعرهایی که معنای کفر می داد. رو کرد به خدا و گفت:

ای خدا چنان کرده ای داغم *** سجده ات گر کنم فرمساقم

بندگان ز جوع می میرند *** باز هم لاف زنی که رزاقم

گفت: خدایا، پدر مردم را درآورده ای، این چه رزاقیتی است که تو داری؟ مردم دارند از گرسنگی می میرند. مرحوم آیت الله نجفی گفت: بعد از اینکه این شعر را گفت تصادفاً بعد از مدت کمی، وضع روزگار خوب شد و قحطی کنار رفت و فراوانی آمد. آیت الله نجفی گفت: یک شب بسیار سرد و برفی (قبل از سحر) از خانه بیرون آمدم. عبا را به سرم انداختم و پشت در صحن حرم آمدم. دیدم در صحن بسته است با خود گفتم: حالا که در صحن بسته است تا بخواهند در را باز کنند طول می کشد، به شیخان بروم و زیارتی کنم.

ایشان فرمود: قدم زنان به طرف شیخان رفتم و به سر قبر زکریا بن آدم رحمه الله رسیدم و مشغول خواندن فاتحه شدم. یک مرتبه صدای ناله ای به گوشم رسید. گوش دادم شنیدم بنده خدایی دارد مناجات می کند. حواسم را جمع کردم فهمیدم صدای شیخ عبدالحسین است. به خدا می گفت: ای خدا، یک عمر با نان خشک صبر کردم و شکایت تو را پیش بندگان نکردم. چه می شود که امشب نماز بی وضو و بی تیمم را از من بنده ضعیف قبول کنی؟

فهمیدم این بیچاره از شدت سرما حالش طوری شده که نمی تواند وضو بگیرد. آیت الله نجفی می گوید: خیلی دلم برایش سوخت و متأثر شدم ولی کنارش نرفتم تا حالش عوض نشود و مشغول عبادت شدم و نماز خواندم.

از این ماجرا چند روزی گذشت تا اینکه خبر آوردند شیخ حسین اردشیره فوت کرد. گفتم خدا رحمتش کند. مدتی از مردنش گذشت و روزی بنده خدایی از پایین شهر قم پیش من آمد به من گفت: حضرت آیت الله، شما شیخ حسین اردشیره را می شناختید؟ گفتم: بله. گفت: ایشان دیشب در خواب به من پیامی داد و گفت: این پیام را به آیت الله نجفی برسان. گفتم: چه پیامی داده است؟ گفت: برو به آیت الله نجفی بگو خدا از برکت همان نماز بی وضو

و بی تیمم مرا بخشیده است. تا این پیام را داد اشکم سرازیر شد. با خود گفتم: من این موضوع را به کسی نگفته بودم.

ما درون را بنگریم و حال را *** نی بُرون را بنگریم و قال را

«يَا عَلِيُّ، أَيْنَ الْمُؤْمِنِ الْمَرِيضِ تَسْبِيحَ وَ صِدْيَاحَهُ تَهْلِيلُ» شخص مؤمن و با ایمان آنچنان پیش خدا محبوب است که هر گاه مریض هم می شود مرضش هم برای او رحمت است. آنقدر مورد عزت و لطف خدا است که خدا ناله کردن شخص مؤمن مریض را تسبیح حساب می کند یعنی ثواب «سبحان الله» به او می دهد. در روایت است که مرض هر مریضی اول شب شدت پیدا می کند. همینطور هم است بیماری در اول غروب شدت پیدا می کند ولی در آخر شب که می شود افت می کند و حالت بهبودی و آرامش خاصی پدیدار می شود. از یکی از معصومین علیهما السلام پرسیدند: چه حسابی است که اول شب انسان درد می کشد ولی آخر شب دردش ساکت می شود؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این از علائم هوای بهشت است. هر چه به طرف سحر و بین الطلوعین می روید به هوای بهشت نزدیک می شوید و چون در آن موقع نسیم بهشتی است اثر و برکت نسیم بهشتی این است که مرض ها کنار می رود تب از آثار جهنم است و نمونه ای از آثار جهنم است.

حضرت (علیه السلام) می فرماید: می خواهید ببینید جهنم چگونه است و چطور انسان را می سوزاند؟ ببینید وقتی تب دارید چه حالی دارید. هنگام تب، آتش در بدن انسان نیست اما بدن طوری داغ می شود که انسان خیال می کند در بدنش آتش روشن کرده اند فلذا حضرت (علیه السلام) می فرماید: هر وقت تب کسی شدت کرد پایش را با آب سرد بشوید تا پایین بیاید.

روایت دارد هر وقت حمام می روید وقتی بدنتان را خوب شستید هنگامی که می خواهید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد ببرید تمام امراض بدن را همین آب سرد بیرون می کشد. عرض کردند: چطور یابن رسول الله؟ فرمود: وقتی آب داغ به سرتان می ریزید همه امراض در قسمت پا جمع می شود فلذا سگته مربوط به پا می شود. گرمی و سردی بدن از پا است. وقتی پتوروی سرمان می اندازیم اما پا بیرون است یک دفعه لرز می کنیم، با اینکه بدن را پوشانده ایم ولی چون پا بیرون بوده آدم لرز می کند. اگر پا را در جای گرم بگذاریم مثلاً در لگن آب داغ بگذاریم یک مرتبه تمام بدن داغ می شود.

مرحوم والد رحمه الله می گفت: در گرگان دکتری بود که این دکتر روزی پشت سر فردی راه می رفت یک مرتبه داد زد و گفت: این آقا الان سگته می کند. به او گفتند: تو چه می گویی؟ گفت: همین الان این آقا سگته می کند؛ همینطور هم شد. چند قدم که آن شخص راه رفت یک مرتبه افتاد. این دکتر هم که تیغ بیشتر همراهش بود بلافاصله با آن، رگ پایین پایش را برید و فشار داد که خون غلیظ سیاهی از کف پایش بیرون آمد پتو هم رویش انداخت و گفت: دو ساعت بگذارید تا بدنش گرم شود. بعد از دو ساعت همان شخص با پای خودش راه افتاد و رفت. دکترهای قدیم اینقدر استاد بودند ولی متأسفانه در زمان ما دکترهای تجربی مورد عنایت نیستند و اگر از این حرف ها هم بزنیم مسخره می کنند. منظورم این است که امام (علیه السلام) می فرماید اگر حمام رفتید هنگامی که خواستید بیرون بیایید پایتان را در آب سرد بگذارید که این آب تمام امراض بدن را بیرون می کشد.

بینید خدا چه دستورات زیبایی را به ائمه علیهما السلام فرموده است. واقعاً طیب حقیقی آنها هستند. این ها من الله، مطلب را می گیرند. می گویند ما از طرف کسی آمده ایم که خودش سازنده ما است. آن ها می دانند بدن بشر چگونه است و چه

امراضی دارد و باید چه بکند به ما می گویند ولی عمل نمی کنیم. این همه مریضی که الان زیاد شده، این همه سگته، با اینکه افراد سنی ندارند اما سگته به سراغشان می آید، شاید از همین عوامل باشد. دست به دست هم می دهند و آدم را زود از پا در می آورد؛ لذا حضرت (علیه السلام) در این روایت می فرماید: صبح که می شود نسیم بهشتی می زند و تب شخص مریض افت می کند و از برکت آن حد نسیم بهشتی دردها آرام می شود؛ پس از اینجا می فهمیم که هوای اول شب هوای جهنم است یعنی خدا از هر دو نمونه برای ما در دنیا گذاشته است و اول باید جهنم را کشید بعد به بهشت رفت؛ بنابراین، اول شب باید درد بکشی تا بعد به نسیم بهشت برسی. همه باید وارد جهنم شوند، تا انسان حرارت جهنم را نبیند وارد بهشت نمی شود.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «مَنْ اسْتَأَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ وَإِلَى صِدْقَتِهَا فَلْيَقْرَأِ الْوَاقِعَةَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْيَقْرَأِ سَجْدَةَ لُقْمَانَ» (1) اگر می خواهید صفات جهنم را ببینید و بشناسید سوره مبارکه سجده و لقمان را بخوانید و اگر می خواهید صفات بهشت را ببینید سوره مبارکه واقعه را تلاوت کنید و ببینید بهشت و جهنم چیست. در روایت آمده است که هر کس سوره واقعه را شب جمعه بخواند فقر، بلا و گرفتاری، هیچ کدام را نمی بیند.

«وَنَوْمُهُ عَلَى الْفِرَاشِ عِبَادَةٌ» خدا می فرماید خوابی که مریض دارد را بنویسید که این در حال عبادت است.

«وَتَقَلُّبُهُ مِنْ جَنْبٍ إِلَى جَنْبٍ جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» آدم تب دار و مریض نوعاً نمی تواند در یک طرف بخوابد لذا پهلو عوض می کند و به راست و چپ می گردد و بیدار است، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: این در حال جهاد است چقدر خدا

ص: 171

نسبت به ما لطف و آقایی دارد. انسان گاهی از این همه لطف خدا گریه اش می گیرد، اینقدر مهربانی واقعاً ما در مقابل این همه محبت چه چیزی داریم؟

«فَإِنْ عُوْفِي يَمْشِي فِي النَّاسِ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ» وقتی هم مریضی اش خوب شد باز خدا هدیه دیگری به او می دهد. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: وقتی خوب شد و می خواهد در میان مردم برود خدا می فرماید: صبر کن هدیه ات را بگیر و بعد برو، در مقابل این همه رنج و سختی که کشیدی و این همه صبر کردی دست خالی نرو. خدایا، این همه به من هدیه دادی، تسبیح دادی، عبادت دادی، جهاد فی سبیل الله دادی باز هم می خواهی به من هدیه بدهی؟ می فرماید: بله، باز هدیه داری. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: هر گاه عافیت گرفت در بین مردم می رود در حالی که هیچ گناهی برایش نیست. این هم هدیه خدا. می فرماید: برو و عملت را از سر بگیر. تو را به خدا آیا ارزش دارد انسان مؤمن باشد یا نه؟ ببینید خدا چقدر مقام به انسان می دهد.

«يَا عَلِيُّ، لَوْ أَهْدَيْتَنِي إِلَى كِرَاعٍ لَقَبَلْتُ وَ لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ» اگر کسی برای من «کراع» بفرستد قبول می کنم. اگر کسی مرا دعوت کند و سفره ای بیاندازد و در سفره اش به من «کراع» بدهد من آن دعوت را اجابت می کنم. «کراع» چیست؟ دست های گوسفند را کراع می گویند. در طب قدیم دستوری بوده است که برای بچه های تازه به دنیا آمده و ضعیف که رشد بدنی خوبی ندارند ماهیچه گوسفند را بپزید و آب آن را به قدر دو قاشق چای خوری به بچه بدهید که در چند جلسه بچه بنیه می گیرد.

پیغمبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) ماهیچه را خیلی دوست داشتند فلذا وقتی اصحاب شنیدند که آقا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است من به سفره ای که در آن ماهیچه باشد می روم، شروع کردند به دعوت کردن آقا، چون فهمیده بودند

ایشان این غذا را دوست دارد. حالا می دانید چرا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این نکته را فرمود؟ گاهی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بعضی از مطالب بهداشتی را به صورت دعا می گفتند تا به ما برساند که فرمان را کار بیاندازیم و برویم و ببینیم چه حسابی در فلان نکته است.

یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ایشان را به منزلش دعوت کرد و سفره عالی انداخت. وضع مالی اش خیلی خوب بود. سفره را خیلی رنگین انداخت و پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و چند نفر دیگر از اصحاب دعوت کرد. بعد از تمام شدن غذا، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دستشان را بلند کردند و دعا فرمودند: خدایا! انداخت. این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده. تا آقا این جمله را گفتند انداخت. با خود گفتند: این سفره که خیلی عالی بود، مثل اینکه پیغمبر خدا (ص) توقع بیشتری داشته اند.

یکی از اصحاب که در آنجا بود، گفت: من میدانم چکار کنم. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به خانه اش دعوت کرد و سفره ای بهتر از آن سفره پهن کرد. باز حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از غذا همان جمله را فرمودند. اصحاب متحیر شدند. عرض کردند: یا رسول الله، ما هر چه سفره را رنگین تر می کنیم شما می فرمایید: «خدایا، این سفره و غذا را بهتر از این قرار بده» ما چه کار کنیم؟ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: صبر کنید، من جواب شما را می دهم. سفره ای می اندازم و آقا را دعوت می کنم که دیگر این جمله را نفرمایند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همراه همان اصحابی که در دعوت ها بودند دعوت کرد و سفره ای انداختند و در سفره مقداری نان و شیر گذاشتند. افرادی که در آنجا بودند منتظر بودند خوراکی های دیگری هم بیاید. آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) وقتی سفره را آماده کردند، فرمودند: بفرمایید. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نان و شیر را نوش جان کردند/ وقتی تمام شد دعا کردند اما این مرتبه جمله

قبل را تکرار نکردند. بعد از تمام شدن دعا یکی از اصحاب عرض کرد: آقا جان، چرا آن دعا را نگفتید؟ آقا فرمود: چرا بگویم؟ بهتر از شیر چه غذایی داریم که من این دعا را بخوانم؟ اگر غذایی بهتر از شیر بود خدا او را برای بچه انسان قرار می داد.

خدا تمام نعمت ها و به قول امروزی ها، تمام ویتامین ها را در شیر قرار داده است. این دستورات نشان می دهد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد به ما نکته های بهداشتی را بیاموزد. از اینکه ایشان در اینجا می فرماید: اگر به من گُراع بدهند می پذیرم و دعوت را اجابت می کنم معلوم می شود که در ماهیچه های دست گوسفند خواص عجیبی است. بی جهت نیست که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) این فرمایش ها را فرموده اند.

ص: 174

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَيْسَ عَلَيَّ التَّسَاءُ جُمُعَةً وَلَا جَمَاعَةً وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ وَلَا هَرُولَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِلاَمُ الْحَجَرِ وَلَا حَلَقٌ وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ وَلَا أَنْ تُسَّ شَشَارٌ وَلَا تَدْبِیحُ الا عِنْدَ الضَّرْوَرَةِ وَلَا تَجَهْرَ بِالتَّلْبِیَةِ وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ وَلَا تَسْمَعَ الخُطْبَةَ وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِیْحَ وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ خَرَجْتَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللّٰهُ وَجَبْرَائِلُ وَمِیكَائِلُ وَلَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَلَا تَبِیتَ وَ زَوْجِهَا عَلَیْهَا سَاخِطٌ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا» (1)

در ادامه روایت قبل، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیاناتی را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید که مربوط به بانوان است. اگر تمام محتوای این سفارشات که پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان کرده اند، در جامعه امروز پیاده می شد وضع جامعه خیلی بهتر از این ها بود. واقعیت این است از آن زمانی که این طبقه و قشر را از خانه ها بیرون کشانند و آن ها را در دست و پای آقایان آوردند

ص: 175

جامعه بیشتر دچار مشکلات شده است و این قشر از جامعه هم آسیب های زیادی دیده اند. فرازهایی که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است بیان کننده این است که خانمها نباید در برخی کارها وارد شوند که جامع این فرازها این است که باید چادر عفاف در طبقه نساء قرار گیرد.

اسلام برای عفت و حجاب خانم ها اهمیت فوق العاده ای قائل شده است. برخی اعمال در دین دارای سفارشات بسیار زیاد است که در برخی موارد جنبه های وجوبی نیز پیدا می کند ولی می بینیم وقتی بحث به خانم ها می رسد اسلام آنها را از انجام آن کارها معاف کرده است که این بیان کننده این است که مسأله عفت و عفاف طبقه خانم ها چقدر در دیدگاه اسلام دارای اهمیت است.

«يَا عَلِيٌّ، لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ» همه فقهای شیعه نماز جمعه را در زمان وجود مبارک امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که از آن به سلطان عادل تعبیر شده است واجب می دانند. عده ای از فقها نماز جمعه را در عصر غیبت هم واجب می دانستند حالا بعضی ها واجب تعیینی می دانستند و برخی واجب تحبیری و عده ای هم می گفتند نماز جمعه وجوب ندارد و مثلاً باید نماز ظهر خوانده شود، خلاصه منظورم این است نماز جمعه اینقدر در اسلام اهمیت دارد که حتی در زمان وجود ائمه علیهما السلام امر واجبی بوده است اما در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، حضرت این طبقه را مستثنا قرار داده و نسبت به این طبقه دستور وجوبی نداده است که این، اهمیت عفت عمومی را می رساند یعنی اسلام تا این اندازه آن ها را حفظ کرده است؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است لزومی ندارد زنها در نماز جمعه و نماز جماعت شرکت کنند.

مرحوم صاحب کتاب «لئالی الاخبار» نقل می کند: خانمی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و بنا کرد گله کردن و گریه اش گرفت. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: یابن رسول الله، ناراحتی من از این است که این مردها اینقدر آزاد هستند و در نماز شرکت می کنند ولی ما خانم ها محروم هستیم و خدا ما را از این فیض بزرگ محروم کرده است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چرا ناراحتی؟ مگر غیر از این است که شرکت آنها در جماعت برای بدست آوردن ثواب است؟ عرض کرد: بله، آقا جان. حضرت (علیه السلام) فرمود: همان ثواب را هم شما می برید. همین که در خانه خودت می نشینی و نیت می کنی که اگر آزاد بودم و می توانستم به فلان مسجد می رفتم همین برای بردن ثواب آن کافی است.

حضرت (علیه السلام) حتی جهت را نیز معلوم می کند چون هر مسجدی ممکن است ثوابش فرق داشته باشد و یا هر جماعتی ثوابش فرق کند حضرت (علیه السلام) فرمود: هر مسجدی را که نیت کردی هر چند شارع به تو اجازه حضور نداده است اما همان ثواب را به تو می دهد. این بیان نشان دهنده این است که اسلام نخواسته آنها را بی بهره کند بلکه همان ثواب را می دهد ولی بیشتر به خاطر این است که بتواند جامعه را حفظ کند چون اگر این قشر از جامعه در عفت قرار بگیرند جامعه ما جامعه عفیفی می شود.

«وَلَا إِقَامَةٌ» خانم ها اذان و اقامه نگویند.

«وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ» حتی لازم نیست که به عیادت مریض بروند. با اینکه عیادت مریض اینقدر ثواب دارد اما خدا این را از خانم ها برداشته است.

«وَلَا اتِّبَاعُ جَنَازَةٍ» حتی تشییع جنازه هم نروند.

«وَلَا هَرُولَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» در صفا و مروه که انسان می رود باید در یک قسمت هروله کند یعنی بدن و دوشش را حرکت بدهد و این بخاطر ماجرای حضرت هاجر علیها السلام است که وقتی از دامنه کوه پایین می آمد دیگر نمی توانست حضرت اسماعیل (علیه السلام) را ببیند لذا از ترس اینکه مبادا بچه از بین برود سرعتش

را زیاد می کرد تا به طرف مروه برسد. الان در این قسمت علامت هروله گذاشته اند و خداوند تبارک و تعالی این مکان را برای حاجی ها و مردها مستحب کرده که در این قسمت سرعت را بیشتر کنند و حالت هروله پیدا کنند؛ البته چون مادر و خانم بود جا داشت که خدا به خانم ها هم بگوید که این کار را به تبعیت از ایشان بکنند اما فرمود آنها نباید هروله کنند.

«وَلَا اسْتِیْلَامُ الْحَجَرِ» یکی از دستوراتی که در مگه داریم این است که آقایان حاجی وقتی طواف می کنند مستحب است که استلام حجر الاسود کنند. الان در زمان ما برای مردها هم مشکل است که انجام دهند و خیلی سخت است که به حجر الاسود دست بکشد. روایت دارد حجر الاسود از آن سنگ هایی است که فردای قیامت مثل یک جوان زیبایی در صحرای قیامت حاضر می شود و شهادت می دهد که این آقا به حج آمده بود فلذا می گویند استلامش کنید و ابلاغ کنید که ای حجر الاسود، ببین من آمده ام. در هر دوری که انسان طواف می کند مستحب است که حجر الاسود را استلام کند ولی این دستور برای خانم ها نیست .

«وَلَا حَلْقُ» سر تراشیدن برای زن نیست اما برای مرد هست. علما در جواب این سؤال که اگر زنی بخواهد سرش را حلق کند آیا این کفایت می کند یا نه؟ در رساله ها اشکال کرده اند و فرموده اند: خیر، کفایت نمی کند و همانطور که تراشیدن ریش بالا جماع برای مرد حرام است تراشیدن سر هم بالا جماع برای زن حرام است.

«وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ» خانم ها نمی توانند متولی قضا شوند. تولیت قضاء فقط برای مردها است .

«وَلَا أَنْ تُسَدَّ شَارًا» هیچ وقت خانم ها را طرف مشورت خود قرار ندهید یعنی با خانم منزل مشورت نکنید حتی دستور این است که اگر مشورت هم کردید

مخالف آن را بگیرد. به نظر من، الان تمام این بندها وارونه شده و وارونه تر هم می شود چون هر چه به طرف آخر الزمان می رویم تمام خوبی های ما را می برند. همانطور که روایت دارد پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به جبرئیل امین (علیه السلام) فرمود: برادرم جبرئیل، بعد از اینکه من از دنیا رفتم باز تو به دنیا می آیی؟ عرضه داشت: بله یا رسول الله. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چند مرتبه می آیی؟ فرمود: من ده مرتبه دیگر به زمین می آیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برای چه می آیی؟ فرمود: یا رسول الله، من یک چیزهایی را از آسمان آوردم که حالا می آیم و کم کم می برم. یکی از چیزهایی که فرمود می آیم و با خود می برم این است که حیا را از زن ها می برم. حالا نمی دانم برده یا هنوز نبرده است و آخرین چیزی که می برم نماز است.

اینجا جای این نکته است که می گویند: آقا، خدا خودش جبرئیل را می فرستد و اینها را می برد وقتی خدا برد دیگر تقصیر بندگان چیست؟ چرا می گوید مردم این کارها را می کنند؟ واقعاً علتش چیست که خدا این چیزها را توسط جبرئیل از زمین می برد؟ چون من و شما وقتی اعتنا نکردیم آن وقت خدا آن را می برد. وقتی برادران حضرت یوسف (علیه السلام) قدرش را ندانستند خدا هم او را برد و عزیز مصر کرد. وقتی شما نماز را رها کنید، حیا را رها کنید خدا هم نعمت را بر می دارد نه اینکه خدا آن را بر می دارد چون ما رها کردیم آن را پس می گیرد.

«وَلَا تَذْبَحْ إِلَّا عِنْدَ الصَّارِوَةِ» گوسفند را زنها ذبح نکنند مگر در جایی که کسی برای ذبح کردن پیدا نشود و انسان مجبور است که در اینجا اشکال ندارد برای جلوگیری از حرام شدن حیوان، زن آن را ذبح کند.

«وَلَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ» لبیکی که حاجی ها در مکه بلند بلند می گویند لازم نیست که زن بلند بگوید. تلبیه را آرام بگوید تا صدایش را نامحرم نشود.

«وَلَا تُقِيمَ عِنْدَ قَبْرِ» شما ائمه علیهما السلام را ببینید کدام خانم را سراغ دارید که به دنبال جنازه آمده باشد؟ هر کدام که آمدند آقا فرموده است که بروید و او را برگردانید. صفیه آمد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: روی بدنش چیزی بیاندازید و بعد بلافاصله دستور داد او را ببرید. نمی خواست برود اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: نه عمه جان، بلند شوید و بروید، زن نباید کنار جنازه بنشیند و درست نیست. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: زیر بغل عمه ام را بگیرید و او را ببرید. در روایات، نکته ظریفی است که اگر دقت کنید می فهمید.

«وَلَا تَسْمَعِ الْخُطْبَةَ» استماع خطبه نکند یعنی خانم ها نباید صحبت کنند.

«وَلَا تَتَوَلَّى التَّرْوِیْحَ» زن خودش برای تزویج متولی نباشد. دیگران او را ازدواج دهند. اطلاق این بیان حتی زن های غیر دختر را هم می گیرد یعنی فقط مسأله دختر نیست.

«وَلَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر بیرون نرود مگر با اذن او، اما اینجا من از شما مردها می پرسم آیا برای درس از خانم هایتان اجازه گرفته اید یا نه؟ الان این طوری شده است. سبک جامعه این طوری شده است. وقتی بنا است خانم ها از صبح تا شب بیرون باشند طبیعتاً اگر جماعت برود بهتر است. الان برنامه عوض شده است. خدا مرحوم امام را رحمت کند. در برنامه های انقلاب می فرمودند خانم ها هم شرکت کنند چون برای ایجاد ازدحام و وحشت دشمن بود که حرفش جدا است اما واقعیت مسأله اسلام این است. اگر واقعاً می شد ما این اسلام را پیاده کنیم آیا وضع جامعه ما بهتر نبود؟ صد در صد بهتر بود ولی متأسفانه نمی شود.

«فَإِنْ خَرَجَتْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ لَعَنَهَا اللَّهُ وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ» هر خانمی که بدون اجازه شوهر خود بیرون برود خدا و جبرئیل و میکائیل او را لعنت می کنند.

«وَلَا تُعْطِي مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِهِ» از خانه شوهر چیزی را بیرون نکند مگر اینکه با اذن شوهرش باشد.

«وَلَا تَبْتَئِ وَ زَوْجِهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا» نخواستد در حالی که زوجهش بر او ساخط باشد و لو اینکه شوهرش ظالم باشد. بنده جمله ای را که مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله برای خانمی در جواب سؤالش نوشته بود یاد می رود. خانمی سؤال کرده بود: شوهرم شراب خوار است ولی من متدین و با ایمان هستم. با اینکه دائماً شراب خوار است ولی با این حال برایش غذا درست می کنم و کارهایش را انجام می دهم آیا برای من گناه نیست؟ آیت الله بروجردی رحمه الله در جواب ایشان نوشته بود: شما وظیفه زنانگی خودت را برای شوهرت انجام بده و لو او مرتکب گناه می شود.

شوهر همین زن در روز عاشورای ابا عبدالله (علیه السلام) شراب می خورد. همان موقع زنش به او می گوید: امروز را به احترام اباعبدالله (علیه السلام) شراب نخور، امروز روز عاشورا است. مرد به او می گوید: برو بابا، اباعبدالله کیست؟ در همین حال تا شراب را می خورد بلافاصله می میرد این موارد در تاریخ دنیا باعث عبرت است. منظورم این است مسأله زوجیت چقدر اهمیت دارد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است حتی اگر ظالم هم هست تو کار خودت را انجام بده. ببینید چقدر خانم ها کار سختی دارند. شما آقایان، خدا را شکر کنید که زن نیستید. با اینکه شوهرش ظالم است اما فرموده شما وظیفه ات را انجام بده، خدا باید کمکش کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ وَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَفَاءُ وَ مَرْوَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه روایت قبل، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ» این حدیث بسیار بیان زیبا و کلمات رسایی دارد. واقعاً اگر انسان همین چند فراز از بیانات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را عمل کند دیگر همه کمالات را بدست آورده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید صرف اینکه انسان مسلمان بشود و بگوید من مسلمان هستم و شهادتین را به زبان بیاورد، این گفتن، تنها یک چیز لخت است یعنی درست است که با گفتن کلمه شهادتین، انسان مسلمان می شود و بدنش پاک می گردد اما آیا صرف یک بدن و هیكل، بدون هیچگونه مسائل دیگر در جامعه بشری پذیرفته است؟ اگر انسانی بخواهد در جامعه بشری زندگی کند چقدر زشت و قبیح است که لخت باشد و بدن او هیچ چیزی نداشته باشد.

همانگونه که انسان هیچگاه حاضر نیست با بدن لخت در اجتماع حاضر شود، حتماً بدن را می پوشاند لباس و فرم مخصوص می پوشد و زینت و وقار به

ص: 182

خودش می دهد می فرماید: اسلام ما هم باید همانگونه باشد. اینطور نباشد که ما فقط اسمی از اسلام داشته باشیم. آیا ما حقیقتاً مسلمان هستیم؟ الان در دوره آخر الزمان، اسلام دارد عریانی می شود چون می بینیم این مواردی که آقا در اینجا اشاره می کند کمتر در اسلام و مسلمین مشاهده می شود. حالا بنده زبانم نمی گردد. بنده چه بسا دیده ام در روحانیت ما هم اینگونه شده است. اگر غیر روحانی اینگونه باشد می گوئیم عوام است اما متأسفانه می بینیم گاهی افراد لباس مقدس روحانیت به تن دارند ولی خدای ناخواسته کارهایی از آنها سر می زند که نباید انجام دهند.

«وَلِيَّاسُهُ الْحَيَاءُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: اسلام یک چیز برهنه ای است ولیکن باید وسایل را بدست بیاوریم وسایل چیست؟ می فرماید: لباسی که بدن اسلام را می پوشاند و عیب های این بدن را می گیرد عبارت است از حیا و شرم. چقدر خوب است یک مسلمان، فرد با حیایی باشد. کسی باشد که شرم داشته باشد. روایت دارد وقتی خداوند متعال حضرت آدم (علیه السلام) را خلق کرد دو وجود را برایش مجسم کرد که حیا و عقل بودند. این دو را خدمت حضرت (علیه السلام) آوردند و گفتند: یکی از این دو تا را انتخاب کن. حضرت حیا را انتخاب کرد. دیگری گفت: من باید با او باشم. حضرت (علیه السلام) پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه خدا ما را از هم جدا نکرده است.

بنابراین، انسان حیادار، دین دارد. انسان حیا دار عقل دارد. آدمی که حیا ندارد هیچ چیزی ندارد. بی شرمی در جامعه بسیار کار زشتی است. اولین چیزی را که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا ملاک برای اسلام قرار داده، حیا است آن وقت ما می بینیم بعضی ها حیای دینی را ندارند، آن شرمی را که باید داشته باشند ندارند، چقدر زشت است.

«وَزِينَتُهُ الْوَفَاءُ» زینت اسلام این است که آدم با وفا باشد. وقتی وعده ای می دهد به آن وفا کند. اگر قول می دهد عمل کند. وقتی تعهد می کند زیر

تعهدش نزند. روحانی باید اینطور باشد اما حالا زمان ما اصلاً قول، قولیت ندارد. خیلی محکم کاری می کنند سفته می گیرند، چک می گیرند، دو نفر ضامن می گیرند و همه این کارها را می کنند اما باز چک برگشت می خورد. اما یک انسان مؤمن، متهد و مسلمان اصلاً احتیاج به این حرف ها ندارد.

مگر در زمان قدیم، چک در کار بود؟ مگر سفته در کار بود؟ مردم خانه هایشان را معامله می کردند، با هم می نشستند و صحبت میکردند حتی قولنامه هم نبود. ما در زمانی که آمده بودیم در حوزه علمیه اصلاً بنگاه نبود. کسی که می خواست خانه بخرد چند جا می رفت از مردم می پرسید مثلاً یکی به او می گفت: بله، فامیل من می خواهد خانه اش را بفروشد، بعد می رفتند و با هم معامله می کردند.

الان طرف می خواهد خانه بگیرد جانش به لبش می رسد تمام اموالش را می فروشد و قرض می کند که خانه بخرد اما پای معامله که می رود طرف معامله یک مرتبه می گوید: نخیر، من پشیمان شدم، نمی خواهم خانه ام را بفروشم. پس چه شد؟ اسلام چه شد؟ دین کجا رفت؟ تمام عذاب هایی که الان می کشیم برای این است که جامعه دین را از دست داده است و الا اگر اسلام و مسلمانی باشد نیازی به این حرف ها نیست ولی متأسفانه روز به روز وضع خراب تر می شود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: زینت اسلام وفای شما است. اگر وفادار بودی مسلمانی را رواج داده ای اما اگر وفادار نبودی مردم را از مسلمانی فراری خواهی داد. اگر مردم یک لباس شیک و زیبا را در لباس بدن شما دیدند می روند آن لباس را می خردند اما اگر لباس زشتی در بدن شما ببینند اصلاً طرف آن نمی روند. مسلمانی ما هم اگر خوب بود و زینت داشت مردم غیر مسلمان هم می شوند اما اگر حرکت های ما حرکت زشتی بود و زینتی نداشت مردم به هیچ وجه به طرف تو نمی آیند.

«وَمُرُوهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ» مردانگی به این است که عمل شایسته انجام دهد نه عمل زشت عمل شایسته نشان دهنده مردانگی انسان است. روحانیت با عمل خوب می تواند مردم را جذب کند. یک روحانی با عمل، یک ملای با عمل، می بینیم چقدر جامعه را زنده می کند. در بعضی از جاها، آثار و برکات بزرگان را می بینیم. می بینیم چقدر آن محل، آباد است. وقتی می پرسیم چه کسی در اینجا بوده است؟ می گویند فلانی اینجا بود. یک آیت الله اینجا بود. مردم را اینطور بار آورد. عمل شایسته انسان خیلی مردم را هدایت می کند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در روایتی می فرماید: لازم نیست با زبان مردم را دعوت کنید بلکه با عملتان مردم را دعوت کنید، یعنی وقتی روحانی را می بینند مثل این باشد که امام صادق (علیه السلام) را دیده اند. وقتی شما را می بینند مثل اینکه آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیده اند. واقعیت این است و این انتظار را از ما دارند. همین انتظاری که شما از بنده دارید آن فرد روستایی از شما روحانی دارد بلکه باید گفت انتظار بیشتر از آن را دارد. می گوید: این آقا نماینده امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که به روستای

ما تشریف آورده است. به دست بوسی آقا برویم.

یکی از بزرگان، وقتی مردم برای دست بوسی اش می آمدند بنا می کرد به گریه کردن به او گفتند: آقا، چرا ما دستتان را می بوسیم شما گریه می کنید؟ می فرمود: می دانید همین دست بوسیدن چقدر برای من گرفتاری درست می کند؟ من چگونه جواب خدا را بدهم؟ خدا مرا مجازات می کند و می فرماید: بین مردم چرا دست تو را می بوسند؟ چرا به تو اینقدر عزت می گذارند؟ چون تو را جای فلانی می بینند، آیا هستی؟

آیا شما در آن محلی که می روید حقیقتاً جای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می نشینید؟ اگر فردی را دیدید که واقعاً فرد شایسته و بزرگواری است و از تو بالاتر است،

باتقواتر است، ملاتر است آیا حاضری جلوی چشم مردم در مقابل او اظهار کوچکی کنی؟ آیا اینقدر بر هوای نفس خودت قالب هستی که به مردم بگویی مردم، این آقا خیلی مرد بزرگواری است، خیلی با تقوا است آیا حاضر هستی اینطور بگویی؟ اگر این کار را کردی نشان میدهد که عمل شایسته به شما شخصیت می دهد نه اینکه وارد محل یا شهری که می شویم بگوییم حالا که من به اینجا آمدم باید فلانی را بگویم تا خودم جا بیافتم. چقدر به طلبه ها این نکته را سفارش کرده ام که نور چشمانم، اگر می خواهید فرضاً بنده حقیر را در جایی مطرح کنید هیچیک از بزرگان را نکوبید. کوبیدن بزرگان را پله های نردبان ترقی قرار ندهید که مثلاً فلان آقا را در میان آن ها بالا ببرید.

هم این دوران را گذرانده ایم. ما هم شخصیت ها و بزرگان و مراجع داشتیم، در نجف، قم، مشهد، تهران ولی هیچ وقت نمی گذاشتند چهره ای در میان مردم خراب شود تمام شخصیت ها را محترم نگه می داشتیم. ما باید خیلی مراقب باشیم که فردا بتوانیم جواب بدهیم.

یادم نمی رود مرحوم رود مرحوم آیت الله شیخ محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله از بزرگان نجف و از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله العظمی سید بحر العلوم رحمه الله بود. مرحوم شیخ ابراهیم می گوید: سر درس مرحوم آیت الله بحر العلوم نشسته بودیم که یک دفعه دیدیم یک چهره بزرگوار نورانی از در مدرسه وارد شد. تا وارد شد آیت الله العظمی آقای میرزای قمی رحمه الله است آمده بود به زیارت نجف کعبه مدرسه ما هم آمد. ایشان نقل می کرد: اصلاً ما فکر نمی کردیم میرزای قمی به درس آیت الله سید بحر العلوم بیاید. خود میرزا آن روز معروف بود و دستگاهی در قم داشت. به محض اینکه این بزرگوار وارد درس مرحوم سید بحر العلوم شد تمام درس از هم پاشیده شد. همه شاگردان از جا بلند شدند. خود آقای بحر العلوم هم از جا بلند شد و به احترام آقا درس آن روز را تعطیل

کردند. سید بحر العلوم تشریف آوردند و پایین نشستند. مرحوم میرزای قمی نشستند. عده ای از طلبه ها رفتند ولی عده ای همچون بنده (شیخ ابراهیم کلباسی) ماندیم که از این دو گلستان پر عظمت فیضی ببریم.

بعد مرحوم میرزای قمی به مرحوم سید بحر العلوم رو کرد و فرمود: سید، شما که الحمد لله رب العالمین به آن مقام روحانیت و آن درجات عالیه جسمانیت رسیده اید، مرحمت کنید و مقداری از آن نعمت های بی انتهای که خدا به شما مرحمت کرده است به ما هم مقداری تصدق بدهید. سید بگو تا دلمان مقداری حال بیاید. تا این را فرمود، یک مرتبه سید بحر العلوم فرمود: چشم، من به شما می گویم.

فرمود: دیشب یا دو شب قبل (تردید از راوی است سید تردید نداشته است) بلند شدم و به مسجد کوفه رفتم تا اعمال مسجد کوفه را انجام بدهم ولی فردای آن شب هم درس داشتم. رفتم و اعمالم را انجام دادم. تمام که شد تصمیم گرفتم به طرف نجف بروم که به درس برسم. همین که از در بیرون آمدم تا بروم یک دفعه احساس شوق برای رفتن به مسجد سهله را در وجودم حس کردم. با خودم گفتم اگر بروم می ترسم به درس نرسم و اگر نروم دلم را چه کار کنم که هوای مسجد سهله را کرده است؟

همینطور که در این حال بودم یک دفعه بادی شروع به وزیدن کرد و گرد و غباری آسمان را فرا گرفت. بعد از لحظاتی که گرد و غبار آرام گرفت خودم را جلوی مسجد سهله دیدم. تا دیدم در مسجد سهله هستم گفتم: خدایا شکر، لا اقل بروم دو رکعت نماز برای آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بخوانم تا وارد مسجد شدم دیدم هیچکس نیست و مسجد خالی است فقط دیدم یک سید جلیل القدر و بزرگواری در مسجد سهله مشغول مناجات است اما مناجاتش طوری بود که دل مرا از جا درآورد. دیدم جمله هایی که آقا می فرماید در کتاب های دعای ما نیست و از خودشان است.

همینطور گوش می‌دادم که به گریه افتادم. وقتی به گریه افتادم آقا جمال نورانی اش را رو به من کرد و فرمود: مهدی بیا من دو قدم رفتم اما هیبت آقا مرا می‌گرفت. باز ایستادم. دوباره آقا صدا زد و فرمود: مهدی بیا دوباره کمی جلو رفتم اما می‌ترسیدم که نزد آقا بروم. عاقبت آقا فرمود: مهدی بیا، لذت در امتثال است. گفتم: چشم رفتم و رفتم و تا حدی نزدیک شدم که دیگر دست آقا به من می‌رسید و دست من به وجود مبارک آقا. وقتی کنار آقا نشستم آقا بنا کردند کلماتی را به من گفتن.

تا به اینجا رسید یک مرتبه سید بحرالعلوم لحن کلامش را عوض کرد و وارد مسأله‌ای دیگر شد. میرزا فرمود: جناب سید خوب بود آن بحث قبلی را ادامه می‌دادیم که ببینیم چه چیزی به شما فرمودند. سید بحرالعلوم فرمود: نه، دیگر آن‌ها جزو اسراری است که من نمی‌توانم به شما بگویم.

ببینید، میرزا و سید بحرالعلوم باید هم اینگونه باشند. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: امت من اصلاح نمی‌شود مگر اینکه خواص امت من اصلاح شوند و خواص امت من علما هستند.

هر چه تقوایمان بیشتر شود تقوای افراد زیر دستمان هم بالا می‌رود. هر چه ما کم توجه تر شویم مردم هم کم توجه می‌شوند بنده از فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این چنین پی می‌برم. امیر اخلاص جامعه در جایی بالا می‌رود که امیر اخلاص ما بالا برود.

«وَعِمَادَةُ الْوَرَعِ» ستون اسلام ورع و پارسایی از گناه و نزدیک گناه نرفتن است.

«وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» می‌فرماید: همه اینها یک طرف، نکته اصلی این است که هر چیزی ریشه می‌خواهد و ریشه و اساس اسلام، روی پایه محبت به اهل بیت علیهما السلام است یعنی هر چه عمل داشته باشی، هر چه با وفا باشی ولی اگر محبت به اهل بیت علیهما السلام نداشته باشی اسلام تو پایه ندارد و این ساختمان می‌ریزد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُومٌ، وَطَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ. يَا عَلِيُّ إِنْ كَانَ الشُّومُ فِي شَيْءٍ فَفِي لِسَانِ الْمَرْأَةِ يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَهَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ. يَا عَلِيُّ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، سُوءُ الْخُلُقِ شُومٌ» یکی از چیزهای بسیار بد در جامعه، اخلاق بد است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از این سوء خلق تعبیر به «شوم» کرده است. سوء خلق یکی از چیزهای بسیار بد و شوم است یعنی زندگی برای انسان بد اخلاق، خیری ندارد.

«وَ طَاعَةُ الْمَرْأَةِ نَدَامَةٌ» اگر کسی در زندگی بنخواهد که مطیع همسرش باشد و همیشه حرف خانمش را گوش دهد دچار پشیمانی و ندامت می شود؛ چون علی کل حال، آن ها در این حد رشد عقلی ندارند که بتوانند انسان را هدایت کنند. خیلی باید مراقب باشیم. خداوند تبارک و تعالی بر حسب نص صریح قرآن و اخبار و روایات، اختیار همسر را در دست مردان و مردها را قوام برای آن ها قرار داده است. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (2) یعنی قوام زندگی و هستی آن باید به

ص: 189

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 55.

2- سوره مبارکه نساء آیه 34.

دست مرد باشد یعنی عقل مرد است که باید در زندگی حاکم باشد و بتواند زندگی را بچرخاند. حالا اگر یک مردی مهار زندگی خودش را به دست همسرش بدهد مسلّم بدانید او را به روز پشیمانی و ندامت می نشانند چون آن ها نمی توانند مرد را رهبری کنند و لذا باید در زندگیتان مواظب باشید و اختیار کارتتان را به دست همسرتان ندهید و مهار زندگی دست خودتان باشد.

این را مستحضر باشید اگر بعضی چیزها را به انسان خبر بدهند و فرد بداند با چه چیزی روبرو می شود خودش را برای بعضی مشکلات آماده می کند. نوع مشکلات زندگی که بین خانواده ها بوجود می آید بین زن و شوهرها بوجود می آید. روی همین جهت است که ما انسان ها برای بعضی از مسائل آمادگی نداریم و چون آمادگی نداریم چه بسا در زندگی، زود از کوره در می رویم، زود عصبانی می شویم و گاهی کانون گرم زندگی از هم پاشیده می شود؛ علتش همین است که برای مواجهه با مشکلات زندگی آمادگی لازم را نداریم و الا اگر ما توجه به کلمات اهل بیت علیهما السلام داشته باشیم و خود را آماده کنیم، این همه گرفتاری برای خانواده ها بوجود نمی آید؛ مثلاً زمانی که انسان می خواهد برای خودش همسر انتخاب کند، می خواهد زندگی تشکیل بدهد، از همان اول زندگی باید بداند با چه مسائلی ممکن است روبرو شود و خود را آماده کند. در این صورت، بسیاری از مشکلاتی که ممکن است بوجود بیایند، برطرف می شود.

جوان می خواهد زندگی کند چاره ای هم ندارد. بعضی از بزرگان که درس اخلاق می دادند می فرمودند: این را بدانید ازدواج و تشکیل زندگی مانند سوار شدن کشتی است. آدمی سوار کشتی می شود، سوار قایق می شود و این را هم می داند که قایق و کشتی هیچ وقت در آرامش نیست چون کشتی و قایق در سطح آب است. این کشتی در موج های سطح آب قرار گرفته و خاصیت آب این است که همیشه نوسان دارد، خاصیت آب تلاطم است انسان را در حرکت های

ناهنجار قرار می دهد. کشتی این طوری است بزرگان دین ما می گفتند: وقتی کسی سوار کشتی شد، باید مواظب باشد که غرق نشود چون که روی آب است. انسان باید این را متوجه باشد و بداند که زندگی همیشه با نرمش و آرامش پیش نمی رود، باید با یک حيله هایی آن را پیش ببری تا سالم بمانی.

واقعیت هم همینطور است. وقتی شخصی تشکیل زندگی می دهد، اختیارات حوم امور زندگی با یک اراده نیست یعنی وقتی که خودتان تنها هستید در تمام کارها اراده به دست خودتان است بخواهی انجام می دهی و نخواهی انجام نمی دهی؛ خلاصه میل با خود شما است چون اراده واحد است. در اینجا تدافع وجود ندارد اما وقتی در زندگی دو اراده آمد یکی اراده تو و یکی هم اراده همسرتان، اینجا قهرماً بین این ارادهها تضاد به وجود می آید، قهرماً بین این ها تدافع ایجاد می شود حالا انسان باید چه کار کند؟ باید خود را آماده کند و به گونه ای زندگی را پیش ببرد که از هم پاشیده نشود.

«يَا عَلِيُّ، إِنْ كَانَ السُّؤْمُ فِي شَيْءٍ فَيَّ لِسَانَ الْمَرْأَةِ» اگر ما بتوانیم شوم و بدی را در یک چیز پیاده کنیم و در یک قالبی بیاوریم، در لسان زن است یعنی بدانید در زندگی با چنین مسأله ای روبرو هستید، خودتان را آماده کنید. بنابراین، انسان در زندگی باید متوجه باشد چطور می خواهد آن را اداره کند و بچرخاند. البته این فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به نحو کلی نیست. در همه جا و در همه افراد خوب و بد هست. در مرد هست، در زن هم هست. امکان دارد که در بعضی موارد زن ها خوب باشند. همسرها و خانم ها بسیار فهمیده، بسیار با کمال باشند. در مردها هم همینطور است. ممکن است خوب باشند و یا خدای ناکرده بد باشند.

همیشه می گویند احکام مَحُول به نوع است. احکامی که شارع در اخلاقیات و در تکالیف می گوید همیشه محول به نوع است یعنی نوعاً اینگونه است، غالباً این طوری است؛ البته ممکن است استثناء هم داشته باشد.

در میان این همسرها و خانم‌ها مثل حضرت زهرا علیها السلام هست یا مثل حضرت زینب علیها السلام هم وجود دارد حتی در زمان ما چه بسا ممکن است بعضی از خانم‌ها واقعاً فهمیده باشند، واقعاً با کمال باشند. اینطور نیست که نباشند ولی به حسب نوع، همین است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند که با زن‌ها مدارا کنید و زندگی تان را بچرخانید.

«يَا عَلِيُّ، نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ» آن‌هایی که بارشان سبک است یعنی گناهی ندارند و خیلی مراقب خودشان هستند این‌ها اهل نجات هستند. خوش حال این‌ها در مقابل، آن‌هایی که بارشان سنگین است هلاک شده‌اند.

الان شما تبلیغ می‌روید، زبان مبارک شما در این دهه عاشورا آزاد است. دهه عاشورا زبان‌ها به کار می‌افتند. از این بلای زبان، بدترین عضو انسان، خدا نگهدارتان باشد. از لقمان (علیه السلام) سؤال کردند بدترین عضو انسان چه عضوی است؟ فرمود: بدترین عضو در بدن آدمی زبان او است اگر خدای ناخواسته خراب باشد برای انسان گرفتاری‌های زیادی درست می‌کند.

بهترین عضو در بدن چیست؟ باز هم زبان است. زبان هم بهترین عضو است و هم بدترین عضو اگر زبان بگوید لا اله الا الله، شخص مسلمان می‌شود و او را از کفر نجات می‌دهد و اگر حرف کفر آمیز بزند او را نجس می‌کند. زبان، هم می‌تواند انسان را اهل بهشت کند و هم می‌تواند اهل جهنم کند حضرت می‌فرماید: خدا زبان را چهار قفل کرده و آن را حبس کرده است مواظب باشید این چهار قفل را نشکنند و هر حرفی می‌خواهد نزنند. عرض کردند: یابن رسول الله، آن چهار قفل کدامند که خدا روی زبان ما گذاشته است؟ فرمود: دو تا لب و دو تا دندان‌های فک بالا و پایین و زبان را پشت این‌ها گذاشته است. این چهار تا دست به دست هم داده‌اند و زبان شما را در کامتان نگه داشته‌اند. حال وقتی

انسان می خواهد صحبت کند تمام این افعال اربعه را باز می کند و صحبت می کند. ماشاء الله، حالا خدا کند صحبت های خوب کند، دلی را به درد نیاورد و متأثر نکند، اگر زبان به آداب دینی مؤدب بود و باعث گرفتاری نشد، خوش به سعادت انسان. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مواظب باشید آقایان، منبر می روید حرفی نزدیک که به من تهمت زده باشید پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید بالای منبر می روید یک موقع روایتی نگوئید که ما نگفته باشیم. خدا به داد ما برسد.

«يَا عَلِيُّ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» هر که عمدتاً به من دروغ ببندد، نشیمنگاه او آتش جهنم است. چیزی که آن ها نگفتند چرا بالای منبر می گوئی؟ بالای منبر می گوئی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است کجا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این حرف را زده است؟ خدا به داد ما برسد. اگر به پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ بسته باشی خدا نشیمنگاهت را پر از آتش می کند. چرا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دروغ نسبت می دهی؟ چرا افترا می بندی؟

پس عزیزان، باید در صحبت ها و در اینکه چه چیزی می خواهید بگوئید خیلی مراقب باشید. قدیم اینطور بود روایت خواندن عادی نبود. اینطور نبود که هر کسی بلند شود و منبر برود و روایت بخواند من یادم است آقایی که منبر می رفت تا می خواست روایت بخواند محترمین به او می گفتند: آقا صبر شما با اجازه کدام آقا و مرجع روایت می خوانید؟ اجازه نامه تان را نشان دهید بعد روایت بخوانید متدینین نمی گذاشتند هر کسی روایت بخواند از منبری می پرسیدند: آقا اجازه روایت را دارید؟ لا اله الا الله یعنی چه؟ آیا حدیث خواندن اجازه می خواهد؟ بله که می خواهد منبری می گفت یعنی چه اجازه

می خواهد؟ حدیث در کتاب ها نوشته شده است و بنده کتاب را می گیرم و روایت را می خوانم. اجازه برای چه باید می گرفتم؟ می گفتند: اجازه برای اینکه

شما اصلاً می‌توانید این روایت را بخوانید؟ آیا مجاز هستید که روایت

بخوانید؟ شاید از این روایت کلمه‌ای افتاده باشد، شاید غلط باشد شاید اشتباه باشد، آیا می‌توانی این‌ها را تشخیص دهی؟ آیا این کار را کرده‌ای؟ این که نمی‌شود هر کسی بلند شود و منبر برود و هر روایتی را بخواند.

مرحوم حاج ملا محسن فیض کاشانی رحمه الله صاحب کتاب وافى، فیلسوف، دانشمند، ملاً و مفسر بود. به او گفتند: شما کتاب روایی بنویسید. ایشان فرمود: من اجازه ندارم باید بروم استادی را در روایت نویسی ببینم. پرسیدند: شما هم باید استاد ببینی؟ فرمود: بله، من اگر بخواهم کتاب بنویسم باید یکی از بزرگان علم حدیث به من اجازه بدهد.

مرحوم فیض در اول وافى می‌فرماید: من وافى را همینطور نوشتم. چون دیدم باید روایت را بنویسم و چیزی در دستم نیست و از بزرگان هم استفاده نکردم در این فکر بودم چه کار کنم که خبر دار شدم سید ماجد هاشم بحرانی، استاد علم رجال و حدیث به شیراز آمده است. ایشان خیلی ملا بود و از شاگردان شیخ بهایی رحمه الله بود تصمیم گرفتم که از کاشان به شیراز بروم و از محضر این عالم ربانی استفاده کنم و از او برای نوشتن کتاب وافى کسب اجازه کنم.

ایشان می‌گوید: وقتی آماده رفتن به شیراز شدم پدر بزرگوام مانع من شد، گفت: محسن جان نمی‌گذارم به شیراز بروی، من راضی نیستم. گفتم: آقا جان، من می‌خواهم کتاب حدیث بنویسم و تا بزرگان علم حدیث را نبینم و درس رجال را نخوانم نمی‌توانم کتاب بنویسم و مجاز به نوشتن نیستم، لطفاً اجازه بدهید. ایشان می‌فرمود: از من اصرار و از پدر امتناع. در آخر دیدم چاره‌ای ندارم و پدر راضی نمی‌شود، به او گفتم: پدر جان، نه حرف شما و نه حرف من بیاید این کار را به خدا واگذار کنیم و استخاره‌ای کنیم، آیا اجازه می‌دهید؟ پدرم گفت: حرفی ندارم، استخاره کن.

استخاره کردم، این آیه شریفه آمد: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (1) به پدرم گفتم: دیدی بابا جان، خدا می فرماید برو. پدرم گفت: خدا آگاهی اش زیاد است، ببینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه می گوید. گفتم بابا جان، رها کنید، خدا که اجازه داد گفت: نخیر، دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بیاور و تعالی بزن، ببینیم ایشان در دیوانش چه می گوید. من هم به دیوان امیر المؤمنین (علیه السلام) تقال زدم. وقتی باز کردم دیدم این شعر شریف آمد: «تَغَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى» از وطنت برای ترقی کردن بیرون برو «وَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ» مسافرت برو که در مسافرت پنج فائده وجود دارد «تَفْرَجُ هَمَّ وَاکْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَآدَابٌ وَصُحْبَةُ مَاجِدٍ» (2) آخرش مهم بود و چقدر این شعر تناسب داشت برو که ان شاء الله مصاحب جناب آقای سید ماجد شوی. پدرش هم گفت: حالا که اینطور است بفرما برو، مانعی نیست. فیض کاشانی می گوید: به شیراز آمدم و چند سال در خدمت آقا سید ماجد رحمه الله بودم و در احادیث کار کردم تا اینکه به ایشان گفتم آیا اجازه می دهید من کتاب

حدیث بنویسم؟ فرمود: مانعی ندارد. فیض کاشانی می فرماید: من هر روایتی را که در وافی نقل می کنم از سلسله سند من که به امام (علیه السلام) می رسد از جناب ماجد رحمه الله نقل کردم و ایشان هم از شیخ بهایی رحمه الله می گوید.

ص: 195

1- سوره مبارکه توبه آیه 122 (چرا از هر گروهی از آنان طایفه ای کوچ نمی کند تا در دین آگاهی یابند و فقیه شوند)

2- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 8، ص 115.

بینید علمای ما چقدر دقیق بودند. روایت باید با حساب و کتاب و نظم باشد نمی شود همین طوری پیش رفت ان شاء الله دعا بفرمایید که از ناحیه ما لطمه ای به دین وارد نشود .

ان شاء الله در منبرتان، مخصوصاً منبرهای محرم که از برکت سید الشهداء (علیه السلام) سرشار است برای همه دعا کنید. مصیبتی که آخر منبر می خوانید جداً به منبرتان بها می دهد. خوش به سعادتتان. مواظب باشید این مصیبت ها خیلی ارزش دارد. ان شاء الله وقتی منبرتان گرفت و اشکی جاری شد و حالی پیدا کردید برای ما هم دعا کنید. من هم متقابلاً برای شما دعا می کنم. من به شما دعا می کنم و شما هم به ما دعا کنید چون خدا همه ما را محتاج آفریده است یعنی ما محتاج به دعای شما هستیم و شما هم محتاج به دعای ما .

ص: 196

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ اللَّبَانُ وَالسَّوَاكُ وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. يَا عَلِيُّ السَّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ وَمَطَهْرَةٌ لِلْقَمِّ وَيَجْلُو الْبَصَرَ وَيُرْضِي الرَّحْمَنَ وَيُبَيِّضُ الْأَسَانَ وَيَذْهَبُ بِالْبَخْرِ وَيَشُدُّ اللَّتَّةَ وَيَشْهِي الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَتَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ. يَا عَلِيُّ النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ: نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ وَنَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَنَوْمُ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ وَنَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» (1)

در ضمن نصایح و سفارشات پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ وَيُذْهِبْنَ الْبَلْغَمَ» سه چیز است که اگر انسان آن ها را رعایت کند حافظه اش قوی می شود و بلغم را نیز از بین می برد:

«اللَّبَانُ» اولین مورد، استفاده از کندر است که اگر در دهان گذاشته شود یکی از خواصش این است که حافظه را زیاد می کند حتی گفته اند که اگر زن های حامله کندر بخورند برای حافظه و هوش بچه نیز مؤثر است. «لبان» چندین

ص: 197

معنا دارد. یکی از معانی آن صنوبر است. معنای دیگر آن، شیر اول بچه در رضاع است که در شرح لمعه می فرمایند آن شیر را نباید از بچه گرفت چون خطر دارد و مایع حیات بچه است و از آن هم تعبیر به لبان می شود ولی مراد از لبان در اینجا، کندر است که یکی از عوامل زیادی حافظه می باشد که در روایات متعدد داریم .

«وَالسُّوَاكُ: مورد دوم، مسواک زدن است که حافظه را زیاد می کند و بلغم را از بین می برد.

«وَقِرَاءَةُ الْقُرْآنِ» سومین مورد، قرائت قرآن است که موجب زیادی حافظه و رفع بلغم است.

«يَا عَلِيُّ، السُّوَاكُ مِنَ السُّنَّةِ» مسواک زدن از سنت ما است که انسان هر روز بعد از طعام مسواک بزند که حتی در روایتی نبوی وارد شده است که اگر برای امت من سخت نبود من مسواک زدن را واجب می کردم. آقا می دانست که بعضی از افراد در این جهت کوتاهی دارند.

ما دیدیم که بعضی از افراد که در جلسات یا درس می آیند وضع دهانشان نشان می دهد که اهل مسواک نیستند. دندان ها شهادت می دهند که اصلاً دست به آن ها نخورده است اصلاً مسواک به آنها نخورده است. روپوش قشنگی دارند. گاهی بنده اگر خیلی با فرد صمیمی باشم تذکر می دهم که نور چشم من، می خواهی با این حالت سر نماز بروی؟ می خواهی با این حالت به دیدار خدا بروی؟ اینکه درست نیست، چه اشکال دارد که انسان بعد از غذا خوردن

مسواک بزند؟ مسواک زدن هم جهت اجتماعی اش خوب است هم جهت جسمانی و الهی اش؛ خلاصه همه چیز در این مسواک است.
متأسفانه عزیزان

رعایت نکردند و دندان هایشان را از دست دادند حالا هم که دندان مصنوعی دارند باز رعایت نمی کنند.

«و مَطْهَرَةٌ لِلْقَمِّ وَ يَجْلُو الْبَصَرَ» دندان را پاکیزه می کند و چشم را جلا می دهد. با یکی از دکترهای متخصصی که متخصص چشم بود صحبت می کردم به او گفتم: نمی دانم چرا اینقدر آب مروارید زیاد شده است؟ فرمود: چون مسواک نمی زنند. وقتی مسواک نزنیم جرم ها و کثافت های لای دندان به همراه غذا وارد معده می شود سپس وارد خون می شود و از خون وارد چشم میشود و باعث آب مروارید می گردد.

در قدیم الایام، چشم هایی که آب مروارید می گرفت را مثل الان نمی توانستند عمل کنند. دکتری بود که اگر چشم ها آب مروارید می گرفت رگ خاصی را در بازو می گرفت و به وسیله ای داغش می کرد. بعد که تاول می زند یک نخود را روی همین تاول می گذاشت و رویش را می بست. بعد از بیست و چهار ساعت رویش را باز می کرد که نخود کاملاً خیس شده بود باز نخود را برمی داشت و دوباره نخود تازه ای می گذاشت. در چند جلسه با گذاشتن نخود، آب را می کشید و آب مروارید چشم خالی می شد. یکی از بستگان بنده همین کار را کرد و نتیجه گرفت و تا آخر عمر، چشمش خوب بود.

در روایات وارد شده است که اگر کسی انگشتر را در انگشت سمت چپ بگذارد مبتلا به آب مروارید می شود. در بعضی روایات هم آمده است که مبتلا به آب سیاه می شود که اگر آب سیاه بیاورد دکترهای الان هم از درمان آن عاجز هستند. به هر تقدیر، می خواستم مطلع شوید که بعضی از مسائل اجتماعی در روایات وارد شده است که واقعاً آموزنده است.

«وَيُضِي الرِّحْمَنِ» خدا را راضی می کند. پس کسی که مسواک نمی زند باعث خشنودی خدا نمی شود.

«وَيَبِيضُ الْأَسْنَانَ» دندان را سفید می کند.

«وَيَذْهَبُ بِالْبَحْرِ وَيَشُدُّ اللَّهَ» و مسواک زدن، زردی روی دندان را از بین می برد و لثه را محکم میکند

«وَيُسَهِّي الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ» برای انسان اشتهاى به غذا می آورد و بلغم را نیز از بین می برد.

«وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ» حافظه را زیاد می کند.

«وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ» اعمال خوبمان را هم خدا افزایش می دهد. معلوم است فردی که خیلی تمیز باشد آدم از او خوشش می آید و خیلی تحویلش می گیرد اما آدمی که خیلی به هم ریخته و کثیف است آدم بدش می آید. همینطور خدای تبارک و تعالی هم آدمی را که خیلی تمیز است و دهانش پاکیزه است دوستش دارد و مزدش را زیاد می کند .

«وَوَقَّرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه هم که مقربین خدا هستند با ما هستند. ده ملک تا صبح و ده ملک تا شب می آیند و شیفتشان عوض می شود فلذا می گویند نماز صبح را اول وقت بخوان تا هر دو شیفت ملائکه عملت را بنویسند. اگر نماز را اول فجر بخوانی هر دو دسته ملائکه مشهود هستند ملائکه شب ثوابش را می نویسند و هم ملائکه صبح و در پرونده شما، فردای قیامت دو نماز صبح نوشته می شود .

عزیزان، این دستوراتی که به ما می دهند به خاطر این است که ما را روشن و آگاه کنند. ما با دستورات اسلام و پیاده کردن آن در جامعه موفق می شویم.

وقتی از دستورات کناره گیری کنیم حالت درندگی و توحش پدیدار می شود مثل همین وضعی که الان مشاهده می کنیم. آیا هیچ حیوان درنده ای اینطور با هم نوع خودش برخورد می کند؟ تازه خودشان را هم عقل کل می دانند. این چه انسانیتی است؟ همه باید مراقب رفتار و کردار خودمان باشیم. هیچ فرقی بین افراد نیست مراجع هم باید مراقب رفتار و کردار خود باشند. باید به روش اسلامی جلو برویم. غیر از اسلام هیچ ایده ای فایده ای ندارد.

مرحوم آیت الله میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ رحمه الله در سامرا بود. ایشان با آمدنش به سامر واقعاً آنجا را متحول کرد و دوازده سال مرجعیت در سامرا به دست میرزا بود. روزی یکی از آقازاده های علمای تهران برای درس خواندن به سامرا آمد. بعضی از آقازاده ها بی توجه هستند کارهایی می کنند که نباید بکنند. خلاصه این آقازاده در هر شب نشینی و یا نشستن با رفقایش شروع می کرد به بدگویی از آقا به میرزا خبر دادند فلان آقازاده که از تهران آمده است هر جا می نشیند بدگویی شما را می کند، اگر صلاح می دانید شهریه اش

را قطع کنیم و حساب او را برسیم. خود میرزا هم خیلی روی این مسائل حساس بود اگر طلبه ای در جایی ضعیف کار می کرد او را از سامرا بیرون می فرستاد؛ دلیل آن هم این بود که دستخوش سنی ها قرار نگیرد و نقطه ضعف برای شیعه نباشد.

وقتی به ایشان این خبر را دادند مرحوم میرزا فرمود: شما کاری با او نداشته باشید من خودم می دانم چکار کنم. گذشت تا اینکه گروهی از تجار تهران برای دیدن میرزا به سامرا آمدند. وقتی برای دست بوسی آقا خدمت میرزا رسیدند میرزا به آن ها گفت: شما از کجا آمده اید؟ گفتند: از تهران. میرزا گفت: حالا که از تهران آمده اید من با شما کاری دارم. گفتند: بفرمایید. میرزا وقتی

فهمید در کدام محله تهران هستند و مسجد هم دارند به آنها فرمود: محبتی کنید آقازاده فلان آقا را برای امامت مسجد محله تان با خود ببرید و من می خواهم ایشان از طرف من امامت مسجد شما را داشته باشند. تاجرها هم گفتند: چشم، ما افتخار می کنیم نماینده شما در محل ما باشد.

وقتی می خواستند به تهران برگردند سراغ آن طلبه رفتند که او را همراه خود به تهران ببرند. تاجر به طلبه اصرار می کردند ولی او قبول نمی کرد و می گفت می خواهم برای ادامه درس در سامرا بمانم. تاجرها گفتند: نه نمی شود، ما حتماً باید شما را ببریم، ما آقا و امام جماعت می خواهیم. خلاصه او را با عزت و جلال پیش میرزا آوردند. میرزا به طلبه گفت: برو، من نمایندگی خودم در آنجا را به تو دادم. طلبه راضی شد و با تاجرها به تهران رفت ولی آقا آن روز هیچ چیزی در مورد مسائل پیش آمده به او نگفت.

طلبه به مسجد رفت و خیلی او را عزت و احترام و اکرام می کردند. مدتی گذشت تا اینکه روزی میرزای بزرگ، حرمت تنباکو را نوشت. تا این را نوشت ناصرالدین شاه خیلی ناراحت شد و گفت: ما با انگلیسی ها معامله کرده ایم، چرا آقا اینطور نوشته است؟ بلافاصله ناصرالدین شاه به دنبال این طلبه فرستاد. وقتی طلبه آمد ناصرالدین شاه به او گفت: من با شما کاری دارم. طلبه گفت: بفرمایید. گفت: منزل خودت را آماده کن و تمام علمای تهران را دعوت کن من با آنها صحبتی دارم طلبه هم قبول کرد.

روزی تمام علمای تهران را به خانه اش دعوت کرد. ناصرالدین شاه هم آمد. به همه حاضرین گفت: ایها العلماء، من از شما می پرسم: مگر این روایت از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد نشده است که «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ اَبْدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ

حَرَامٌ اَبْدًا اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1) همه علما گفتند: بله. گفت: اگر این درست است پس این محمد حسن چه کاره است که این حرف را زده است؟ تا این حرف را زد همین آقازاده که نشست به بود یک مرتبه: گفت درست حرف بزنی، محمد حسن یعنی چه؟ بگو حضرت آیت الله العظمی مرجع تقلید شیعیان آقای میرزا محمد حسن شیرازی، بد نیست این تعبیر را کردی؟ ناصرالدین شاه عصبانی شد و گفت: تو حرف بزنی، این چه وضعی است که ایشان درست کرده است؟ طلبه گفت: یعنی چه؟ آقا مرجع تقلید است. ناصرالدین شاه گفت: مرجع یعنی باید همه کاری بکنند؟ گفت: بله. ناصرالدین شاه، خیلی حرف بزنی، اگر آقای محمد حسن شیرازی الان بگوید شمشیر بدست بگیر و گردن ناصرالدین شاه را بزنی من می زوم.

ناصرالدین شاه خیلی عصبانی شد. اصلاً انتظار نداشت از فردی که خیلی با او رفت و آمد داشته، چنین حرفی بشنود. خیلی عصبانی شد و بلند شد و از مجلس بیرون رفت. بعد از مدتی، یک نفر از افرادی که در آن جلسه حضور داشت به سامرا رفت و قضیه را برای میرزا تعریف کرد. میرزا هم دنبال افرادی فرستاد که گفته بودند حساب این طلبه را برسیم و شهریه او را قطع کنیم. وقتی آمدند به آنها فرمود: حالا دیدید، این همان طلبه ای بود که می خواستید شهریه اش را قطع کنید. ببینید حالا چطور وکیل مدافع اسلام شده است. حالا کار من درست بود یا کار شما که می خواستید انجام بدهید؟

برادران عزیز، بیشتر به آداب اسلام برسید. انسان باید در مردم داری، در اجتماع، در خود ساختن بیشتر به حال خودش برسد.

ص: 203

«يَا عَلِيُّ النَّوْمُ أَرْبَعَةٌ» چهار صورت خواب داریم یعنی انسان می تواند به چهار صورت بخوابد که عملش دست خود ما است :

«نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ» خوابی که برای انبیا و پیغمبران علیهما السلام است و به صورت اقفیه است. اقفیه یعنی به قفا خوابیدن، به طوری که صورتش به طرف آسمان و پاها به طرف قبله باشد. به قول تعبیرات امروز یعنی به پشت بخوابد. می فرماید: انبیاء و پیغمبران علیهما السلام همیشه به قفا می خوابیدند.

«وَأَنَّ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ» مؤمنین وقتی می خوابند به سمت راست می خوابند که خداوند متعال در قرآن به «وَعَلَى جُنُوبِهِمْ» (1) تعبیر کرده است. «جنوب» به معنای «جنب» است که انسان به پهلو بخوابد منتها به طرف راست.

«وَأَنَّ نَوْمَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ عَلَى أَيْسَارِهِمْ» کفار و منافقین به سمت چپ می خوابند.

«وَأَنَّ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ» خواب شیاطین هم به رو است که صورت روی زمین قرار می گیرد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چهار نوع خواب را در اینجا بیان می کند. حال آیا این خواب هایی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کرده اند فقط جنبه معنوی دارد و یا اینکه غیر از جنبه معنوی، جنبه مادی هم دارد؟

گاهی تعبیر از کلمه «شیطان» اشاره به میکروب و کثافت است و آثار مرض ها بر انسان بار می شود. حضرات ائمه علیهما السلام در صدر اسلام برای طبقه عوام روایت را باز نمی کردند بلکه تعبیر به شیطان می کردند و روایت را به گونه ای بیان می کردند که اصطلاحات موجود در روایت برای مردم بهتر قابل پذیرش باشد و اگر می خواستند موضوع را بشکافند کار مشکل می شد؛ مثلاً می بینید امام (علیه السلام) در دستورات وارد شدن به مسجد فرمودند اول با پای راست وارد شوید و

ص: 204

برای بیرون رفتن اول پای چپ را بگذارید و برعکس، برای وارد شدن به

توالی اول پای چپ را بگذارید و برای بیرون آمدن پای راست را بگذارید، این دستورات آدابی است که خیلی سر بسته به ما گفته اند.

وقتی این روایات در زمان ما از نظر علمی مورد بررسی قرار می گیرد می بینیم جنبه بهداشتی و معنوی داشته است چرا؟ برای اینکه مثلاً وقتی انسان سکنه می کند همیشه سکنه به طرف راست است و خدا برای مؤمن احترام قائل شده است لذا اگر مؤمن در حال رفتن به توالی باشد و سکنه عارض شود برای احترام به او دستور این است که با پای چپ وارد شود که در این حال به طرف بیرون بیافتد و وقتی بیرون می آید ابتدا پای راست را بیرون بگذارد که بیرون از دستشویی بیافتد.

مطلب در مسجد بر عکس است. دستور این است که ابتدا پای راست را داخل مسجد بگذارد که اگر سکنه عارض شد در خانه خدا بیافتد و در بیرون آمدن پای چپ را جلو بگذارد تا باز به راست بیافتد و در خانه خدا باشد. ممکن است این ها مناسبت هایی باشد که شاید در این دستور و آداب ملاحظه شده باشد که باید خود آقا تشریف بیاورند و توضیح دهند تا انسان بفهمد. طبق روایات، پای راست اشرف از پای چپ است و چون اشرف است فرموده اند آن را اول در مسجد بگذارد.

منظورم این است که اینها مناسبت هایی است که هم جنبه مادی دارد و هم جنبه معنوی امکان دارد قضیه خواب هم اینطور باشد. اگر انسان بتواند عادت کند که خوابیدن به قفا داشته باشد بیشتر آن خواب هایی که می بیند امید به صدقش است؛ فلذا دستور هم این است که انسان وقتی به قفا می خوابد دست مبارکش

را روی پیشانی اش بگذارد و پای راستش را روی پای چپش بیاندازد و

فرموده اند این کار روی هضم غذا مؤثر است.

نظر شخصی بنده این است که الان علت مریضی هایی که در میان مردم زیاد شده است این است که از آداب اسلامی به دور افتاده ایم. عامه مردم حتی متأسفانه از ما اهل علم گاهی توجه به این مسائل نداریم یعنی به آداب استجابی ترتیب اثر نمی دهیم ولی مسلّم بدانید کسی که به این آداب ترتیب اثر ندهد و مستحبات را انجام ندهد و مکروهات را انجام بدهد صد در صد در زندگی اش صدماتی می بیند چرا که من آنها را طیب واقعی می دانم. ائمه و انبیاء علیهما السلام طیب واقعی هستند چون ارتباطشان با حضرت باری تعالی است. هر چه دستور دادند مربوط به بهداشت بدن ما است لذا خیلی اثر دارد و ملاحظه کردن این کارها بیشتر منشأ اثر رشد و توفیق انسان می باشد. خود عمل کردن به فرمایشات ائمه علیهما السلام به نفسه پسندیده است. اگر انسان به دستورات عمل کند موفقیتش بیشتر است. اینجا است که انسان با آن عالم ارتباط پیدا می کند.

این دستورات به قدری مهم هستند که حتی در لحظات آخر عمر بزرگان مثل مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن ها سعی در انتقال این دستورات به دیگران دارند. در شبی که بنا است امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت بخورد می بینیم باز ایشان در این شب، وصیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به دیگری منتقل را به دیگری منتقل می کند. هنگامی که حضرت (علیه السلام) به مسجد

کوفه تشریف بردند و اذان گفتند وقتی که برای نماز به محراب آمدند ابن ملجم را دیدند که به رو خوابیده است. همانجا باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) شروع کردند به گفتن مطالب حق. حضرت (علیه السلام) فرمود: ابن ملجم، اینطور نخواب؛ در حالی که آن بدبخت خوابیده بود. آن شب تا صبح خوابش نبرد. به خاطر آن فکری که در مغزش بود نمی توانست بخوابد. خیلی اضطراب داشت. به حق خودش قسم،

ایشان می دانستند ابن ملجم بیدار است. به او فرمود: من می دانم چه تصمیمی داری، که وقتی این جمله را حضرت (علیه السلام) فرمودند ابن ملجم اضطراب بیشتری پیدا کرد که مبادا آقا بلایی به سرش بیاورد اما با همه این ها که می دانستند بیدار است به او فرمود: اینطور نخواب، این خواب شیاطین است. آن وقت در آنجا حضرت (علیه السلام) تعبیراتی دارد که به راست بخواب و همه را بیان کردند.

آقایان اهل علم، من و شما باید مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشیم. در هیچ حالی رسالت خودمان را فراموش نکنیم. اینگونه نباشد که فقط در حال خوشی و راحتی تبلیغات داشته باشیم نه، تبلیغات و رسالت روحانیت در تمام حالات است یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خواهد به ما بفهماند که ما هم باید مثل او باشیم. باید آنچه را که وظیفه الهی است انجام دهیم اگر انجام دادیم مسلم ارتباطمان برقرار می شود. خواب ما باید ارتباط با خدا داشته باشد. بیداری ما هم باید با خدا ارتباط داشته باشد. حالات ما باید با خدا ارتباط داشته باشد. عمده این است که انسان در تمام حالات به یاد خدا باشد. روحانی می خواهد بخوابد باید به دستور الهی باشد. می خواهد راه برود باید به دستور خدا باشد و همینطور، تسلیم هم باشد نگوید چرا حرف من زمین خورد.

شیخ مفید رحمه الله به دیدن شاگردش سید مرتضی رحمه الله آمد. ببینید، شیخ مفید یکی از بزرگترین فقهای عالم اسلام است. یک چنین شخصیت والایی به منزل شیخ مرتضی، شاگردش می آید. وقتی آمدند بعد از مدتی سید مرتضی به نوکرش دستور دادند: اسب را زین کن، می خواهم بیرون بروم. تا این جمله را گفت یک مرتبه شیخ مفید فرمود: سید مرتضی، این زین را روی اسب نگذار و سوار بر این زین نشو. سید مرتضی عرض کرد: چرا؟ فرمود: من با چشم خودم

دیدم وقتی زین شما بر زمین بود سگی آمد و به این زین ادرار کرد و نجس شد. تو اگر سوار بر زین شوی ممکن است بدننت نجس شود.

سید مرتضی گفت: استاد بزرگوار، شما یک شاهی، عادل هم هستی اما شهادت واحده شرعاً حکم را اثبات نمی کند. این زین برای شما که دیدی، نجس است اما برای من نجس نیست. شیخ مفید گفت: این حرف ها چیست؟ وقتی من به تو می گویم دیدم که حیوان به آن ادرار کرد و نجس شد دیگر تمام است. دو شاهد عادل در جایی باید مطرح شود که مثل شیخ مفیدی نگفته باشد. سید مرتضی عرض کرد: جدم فرموده است که در احکام شرعیه تا دو شاهد عادل نباشد حکم ثابت نیست اما نگفتند الا شیخ مفید.

خلاصه، بحث علمی این دو بزرگوار بالا گرفت. شیخ مفید فرمود: حالا که اینقدر بحث می کنی به خدمت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حلال مشکلات می رویم تا ببینیم آقا چه جوابی می دهند. نامه ای نوشتند و در آن، عین مسأله را از آقا پرسیدند و شب نامه را روی قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشتند. فردا صبح آمدند و نامه را برداشتند، دیدند زیر نامه جواب نوشته شده است که «الحق مع ولدی» حق با پسر من است. وقتی شیخ مفید این نامه را خواندند به سید مرتضی گفتند: سید، جلو بیا. وقتی جلو آمد لبشان را روی پیشانی سید گذاشتند و بنا کردند به بوسیدن و فرمودند: تو فرزند آقا هستی، به به.

من و شما وقتی مباحثه می کنیم مثلاً وقتی بنده می بینم حق با شما است دیگر چه ناراحتی باید داشته باشم؟ وقتی می بینم شاگردی واقعاً مطلب را فهمیده است باید افتخار کنم. نباید ناراحت باشم. شخص جلیل القدری که بنده بسیار به او ارادت دارم از تهران به اینجا آمده بود. ایشان روایتی پیش من آورد و گفت: می خواهم این روایت را ببینید که اشکالی نداشته باشد. بنده روایت را

خواندم و به او گفتم: فلانی، درست است این را پیش من آوردید و من هم قبول دارم و همچنین می دانم شما مقلد من هستید اما در عین اینکه من این روایت را دیدم و اصلاح کردم باز نزد بزرگوار دیگری ببر شاید من در نکته ای غفلت داشته باشم که او نداشته باشد. این مسأله برای من عیب و ننگ نیست چون ما می خواهیم چیزی که واقعیت احسن است دست مردم بیافتد.

عزیزان، دنبال مطلب حق بروید تفاوتی بین من و شما نیست این چهار مورد خواب که بیان شد مسلم بدانید که تنها خوابیدن نیست. نظر شخص بنده این است که این موارد، هم ارتباط با عالم ماده دارد یعنی ائمه علیهما السلام ما راهی را نشان داده اند که وجود ما سالم بماند، هم ارتباط با عالم معنا دارد که ببینید از طرف خدا چه چیزی به شما الهام می شود چرا که در برخی موارد، خواب رؤیای صادقه است و آن وقت این خواب ارزش دارد. حواستان را خیلی کنید. این عالم، عالم عجیبی است. خداوند این عالم را با عالم بالا مرتبط کرده است یعنی ارتباط خاصی بین این عالم و عالم بالا وجود دارد.

مرحوم آیت الله شهید مطهری رحمه الله می فرمود: استادی داشتم به نام مرحوم میرزای شیرازی که بسیار مرد عجیبی بود. در منزل آیت الله بروجردی رحمه الله منبر می رفت. وقتی بالای منبر می رفت در اول منبر همینطور گریه می کرد. روزی ایشان در منبر فرمود: من شبی مسأله مرگ را در خواب دیدم. در خواب دیدم که مُرده ام به همین کیفیتی که آقایان، مرگ را توصیف می کنند. همه را دیدم. با چه سختی جان دادم بعد آمدند و جنازه مرا بردند، غسل دادند، کفن کردند بعد از این کارها دیدم مرا در قبر گذاشتند. همین که مرا در قبر گذاشتند یک مرتبه احساس تنهایی زیادی کردم. دیدم هیچ کس بالای قبر من نمانده است و همه رفته اند.

در قبر وحشت و اضطراب مرا فرا گرفت. یک مرتبه دیدم سگ سفیدی در قبرستان پیدا شد. آمد و آمد و وارد قبر من شد. تا آمد در همان عالم فهمیدم که این سگ همان اخلاق و خوی تند و بد من بوده است. فرمود: همین که سگ وارد قبر شد تا به جان من بیافتد و بدنم را پاره پاره کند وحشت زیادی مرا گرفت که دیدم دریچه ای از قبر باز شد و یک شخصیت نورانی وارد شد. نگاه کردم دیدم آقا سیدالشهداء (علیه السلام) است. به من فرمود: ترس من هستم و دیدم

حضرت (علیه السلام) با دست مبارک به سگ اشاره کرد و گفت: بیرون برو، این آقا دوست من است و مرا هیچ وقت فراموش نکرده است.

به نظر بنده، این آقا موفق به خواندن زیارت عاشورا بوده که حضرت (علیه السلام) به دادش رسیده است. بعد میرزا علی شیرازی بالای منبر می گفت: ای طلاب، ای اهل علم، ای آقایان، دست از دامن اباعبدالله (علیه السلام) نکشید. آنجا می فهمیم که چقدر نیازمند به امام حسین (علیه السلام) هستیم.

عزیزان، این خواب ها گاهی انسان را تکان می دهد و بیدار می کند. بیایید ان شاء الله دستورات جدمان که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده اند را با جان و دل خریدار باشیم و ان شاء الله سعی کنیم در حد مقدور پیاده کنیم.

خدا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام سعادت دنیا و آخرت را نصیب همه ما بگرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، حُرِّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الدَّمِّ، وَالْمَذَاكِرِ، وَالْمَثَانَةِ، وَالثُّخَاعِ، وَالْغُدُّ، وَالطَّحَالُ، وَالْمَرَازَةُ. يَا عَلِيُّ لَا تُمَآكِسْ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فِي شِرَاءِ الْأَرْضِ حَيَّةٍ، وَالْكَفَنِ، وَالنَّسَمَةِ، وَالْكَرَى إِلَى مَكَّةَ. يَا عَلِيُّ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَسْمَاءِ بَهْمِكُمْ بِي خُلُقًا؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَحْسَنَ تَكْمِ خُلُقًا، أَعْظَمَكُمْ حِلْمًا، وَأَبْرَكُمْ بَقْرَانِيهِ، وَأَنْدَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، حُرِّمَ مِنَ الشَّاةِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ» خوردن هفت چیز از گوسفند، حرام است. خدای تبارک و تعالی در میان حیوانات، خوردن گوشت گوسفند را به ما اجازه داده است. روایت دارد که خداوند متعال در هیچ حیوانی به قدر گوسفند، برکت قرار نداده است. گوسفند خیلی وجود با برکتی دارد حتی بزرگان دین ما فرموده اند که محل نگهداری گوسفند، به «مبارکه» تعبیر شده است که از باب تناسب شیء است یعنی این حیوان وجود با برکتی است. خداوند همه

ص: 211

چیز این حیوان را قابل استفاده آفریده است. پشم آن یک طور استفاده می شود، پوستش یک طور، گوشتش یک طور دست و پاچه اش هم یک طور.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من هیچ چیز را بهتر از دست ها و ماهیچه های گوسفند دوست ندارم». چون سر دست و ماهیچه های گوسفند بهترین جای گوشت گوسفند است. گرچه ما همیشه دنبال گوشت خالص می گردیم و شاید ماهیچه را به اندازه آن دوست نداشته باشیم شاید چون رگ زیاد دارد، اما همین ماهیچه را اگر برای بچه شیر خوار بجوشانیم و مختصر آب آن را به قدر یک قاشق چایخوری در دهان بچه ها بریزیم تا بخورند خیلی زود حال می آید و مرض ها از بدنش بیرون می رود.

خداوند تمام اعضای این حیوان را حلال کرده و استفاده از آن را جایز دانسته است حتی با اینکه گوسفند سالی یک یا دو بار بچه دار می شود اما می بینید باز خدا چقدر برکت در این حیوان قرار داده است که اینقدر زیاد است. سگ در هر سال تقریباً هفت مرتبه زایمان دارد اما باز نگاه می کنید که جمعیتشان به هیچ عنوان به اندازه گوسفند نیست. با اینکه تعداد زایمان سگ زیاد است اما برکت ندارد ولی گوسفند چون خیرش به مردم می رسد خداوند در آن برکت قرار داده است. خیلی معذرت می خواهم همین برنامه برای ما هم هست، هر چه خیر ما به مردم بیشتر برسد خدا وجود ما را منشأ برکات قرار می دهد، عمر طولانی و سلامتی به ما می دهد.

یکی از علما مدت زیادی عمر کرد ولی به قول ما، سرش هم درد نگرفت. تعجب کردم، گفتم: خدایا، این چه حسابی است که ایشان نه از دوا و نه دکتر هیچ وقت استفاده نکرده است و وجودش هم سالم مانده است؟ بعد از کمی تأمل فهمیدم این آقا به قدری وجودش برای مردم با برکت است و مردم از وجودش بهره می برند که خدا ایشان را سالم نگه داشته است. اگر بنده به مردم بیشتر محبت کنم بیشتر در بین مردم محترم هستم همینطور اگر بی حرمتی و جسارت کنم و یا بی اهمیتی کنم خدا بدش می آید، این ها سوهان است و عمر را می ساباند، طناب عمر

را نازک می کند. بنده از مطالعه لسان اخبار این را فهمیدم و دیدم که خدا آن بنده ای را بیشتر دوست دارد که بندگان خدا را دوست داشته باشد.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: یا علی، خدا هفت قسمت از این حیوان را حرام کرد. با اینکه این حیوان منبع برکت است اما این هفت چیز را نباید بخوریم و اما آن هفت مورد چیست؟ فرمود:

«الدم» خون این حیوان.

«وَالْمَذَاكِرُ» آلت حیوان.

«وَالْمَثَانَةُ» ظرف و جایگاه بول حیوان.

«وَالثُّخَاعُ» که در واقع به رگ حرام تعبیر می کنند و آن، رگی است که در وسط کمر جای دارد و تیره رنگ است .

«وَالْعُدُدُ» غده هایی که در بدن حیوان است، خوردنش حرام است و مواظب باشید که هیچ وقت نخورید. خدای ناخواسته موجب سرطان می شود.

«وَالطَّحَالُ» همان جگر باطله که شبیه جگر است. کثافت های خون که در هنگام تصفیه خون در طحال ریخته می شود که خوردن آن حرام شده است.

«وَالْمَرَاةُ» زهر حیوان است. سمی است که از غذای حیوان جمع می شود. این هفت چیز است که خداوند در این حیوان حرام کرده است.

«يَا عَلِيُّ لَا تُمَاكِسَ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ» چهار چیز است که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند در خریدن آن با فروشنده، بر سر قیمت، چانه زنی نکنید. «فِي شِرَاءِ الْأَصْدَحِيَّةِ» وقتی می خواهید گوسفند قربانی بگیرید، گوسفند چاق و چله و حسابی بگیرید و در قیمتش هم هیچ مماسکه نکنید.

«وَالْكَفْنَ» در خریدن کفن، چرا؟ چون لباس آخرت است.

«وَالنَّسَمَةَ» البته این مورد در زمان ما رایج نیست ولی حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید وقتی بنده ای را می خرید بر سر قیمت آن بحث و جدل نکنید. شاید مراد این

است که او را بخرید شاید بتوانید بیشتر به او محبت کنید و در آخر هم او را آزاد کنید یا از باب این است که چون انسانی را می خرید و ارزش وجودی انسان بیش از این حرف ها است.

«وَ الْكَرَىٰ إِلَىٰ مَكَّةَ» خدا نصیب همه شما کند اگر ان شاء الله بخواهید به مکه بروید برای رفتن به ، مکه در مورد کرایه بحث نکنید.

«يَا عَلِيُّ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِأَشْبَهَكُمْ بِي خُلُقًا» بعد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: نمی خواهی به شما خبر بدهم چه کسی از همه شما، از نظر اخلاقی به من شبیه تر است؟

«قَالَ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ» بله، بفرمایید چه کسی است؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا چهار چیز را بیان کرده اند :

«قَالَ: أَحْسَنَ نُكْمٍ خُلُقًا» به به، هر کسی که اخلاقش از همه بهتر باشد. اخلاق پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خیلی عجیب بود ایشان سفره می انداخت و اطعام می داد. گاهی می شد در خود این مهمانی، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) صحبت می کرد؛ ناگهان یکی بلند می شد و خطاب به پیغمبر می گفت: بی ادب، بنشین. ای کسی که از ادب به دور هستی، دیوانه، صحبت نکن. خجالت بکش، آبروی ما را بردی. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم می فرمود: چشم، چشم. ببینید ایشان چه وجودی بود؟ باز حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) که ادامه می داد، باز شخصی از میان مهمان ها به او می گفت: بشین وگرنه با سنگ به سر و صورتت می زنم. باز آقا ادامه می داد. بعد که مجلس تمام می شد، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: یا علی، با یک دعوت دیگر افراد را جمع کن .

خدا گواه است که اگر در مجلسی به ما کوچکترین جسارتی کنند چقدر حالمان به هم می خورد. بی خود نیست که خدا می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (1) ان شاء الله سعی کنید تا آنجا که می شود به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شبیه شوید و

ص: 214

1- سوره مبارکه قلم، آیه 4 (و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری).

صبر و تحملتان در مقابل ناراحتی های مردم زیاد باشد. می دانم در زمانی هستیم که به ما روحانیون فشار وارد می شود و جسارت می کنند، دلتان نشکند. همه را به حساب خدا بگذارید.

«أَعْظَمُكُمْ حِلْمًا» کسی که حلمش بالاتر باشد یعنی به قدری بردبار است که از کوره در نمی رود. هر چه به او جسارت کنند، ناراحت نمی شود.

«وَأَبْرُكُكُمْ بَقَرَابَتِهِ» هر که به فامیل و بستگان خود بیشتر احسان کند. اگر خدا به تو امکانات داده است به فامیل هایت توجه کن. خدا خیلی دوست دارد. روایت داریم که سزاوار است هر مؤمنی وصیت کند برای آن هایی که وصیش نیستند که به آن ها هم چیزی بدهند. خواهر و برادر که وارث ما نیستند اما برایشان وصیت کنید و به آن ها بدهید.

«وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انصافاً» دیگران را نسبت به خودش مقدم بدانند. این از مواسات هم جلوتر است.

یکی از اساتید دانشگاه الهیات تهران به نام دکتر محمود شهابی از پدر بزرگوارش نقل می کند: شبی از شب ها، طلبه ای در نجف به مرحوم ملا محمد کاظم آخوند خراسانی رحمه الله صاحب کفایه می رود. وقت زایمان خانم این طلبه رسیده بود و چون در نجف غریب بود و منزل قابله را بلد نبود، دست و پایش را گم کرده و به ناچار به فکرش می آید که به در خانه استادش آخوند خراسانی برود.

همان طلبه نقل می کرد، می گفت: نصف شب بود که به منزل آقا رفتم و به این فکر بودم که خود آقا به جلوی در نمی آید، حتماً نوکر یا کس دیگری در را باز خواهد کرد اما وقتی در زدم یک دفعه خود آخوند در را باز کرد. تا در را باز کرد و چشمم به آخوند افتاد، خودم را گم کردم و به جای اینکه من سلام کنم، مرحوم آخوند گفت: سلام علیکم، کاری داشتید؟ عرض کردم: بله آقا، اگر ممکن است بفرماید نوکران بیاید که عرضم را به او بگویم. آقای آخوند

فرمود: نوکرم الان خواب است، من نمی توانم او را بیدار می کنم. کارت را به من بگو. گفتم: استاد، من نمی توانم به شما بگویم. محبت کنید نوکرتان را بیدار کنید آقا فرمود: برنامه کاری نوکرم تا فلان ساعت شب است، از آن به بعد وقت کاری او نیست؛ شرعا حق ندارم او را بیدار کنم. شما کارت را بگو. عاقبت، بعد از کلی سرخ و سفید شدن و خجالت، گفتم: راستش این است که خانواده ام زایمان دارد و من هم خانه قابله را بلد نیستم و آمدم از شما کمک بگیرم. آقا گفت: بسیار خوب؛ و رفت در اندرونی خانه، فانوس را روشن کرد و عبایی روی دوشش انداخت و آمد. به من گفت: بیا تا برویم. گفتم: آقا شما؟ گفت: بیا برویم. هر چه خواهش کردم، آقا گفت: حرفش را نزن، بیا برویم.

مرحوم آخوند جلو افتاد و من هم پشت سر ایشان از این کوچه به آن کوچه می رفتیم؛ بعد که به خانه قابله رسیدیم آقا به قابله فرمود: این بنده خدا کار دارد، لباس هایت را بپوش و با ما بیا. هر چه اصرار کردم که آقا شما بفرمایید منزل، من خودم با قابله می روم، ایشان گفت: نه، کار خوب را انسان تمام می کند. در آخر، ما را به خانه رساند و خود آقا برگشت. طولی نکشید دیدم در خانه را می زنند. وقتی در را باز کردم، دیدم مرحوم آخوند مقداری خرما و قند و ... همراه خودش آورده است. به ایشان گفتم: چرا آقا زحمت کشیدید؟ من امشب اسباب زحمت شما شدم. آقا فرمود: با خودم گفتم شاید چیزی نداشته باشید. بعد مقداری پول از جیبشان درآوردند و به من دادند و از فردای آن روز، هر وقت چشمم به ایشان می افتاد از خجالت سرم را به زیر می انداختم.

، ببینید این عمل چون برای خدا بوده تا الان مانده است. تو را به خدا، بیایید کارهایمان را برای خدا انجام دهیم. به آن رنگ خدایی بزنیم که بماند.

ان شاء الله خدا توفیق عمل به دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَدَّةُ وَطُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ، يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلُ، فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذْبِرُ، فَأَذْبَرَ وَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ» (1)

رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در سفارشاتى به اميرالمؤمنين (عليه السلام) مى فرمايند :

«يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتَسِبَ بِهِ الْجَدَّةُ وَطُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» عقل عبارت است از اينكه انسان بتواند به وسيله آن بهشت را اکتساب کند و رضایت حضرت پروردگار را طلب بنماید. در روایت دیگری از حضرت امام صادق (عليه السلام) پرسيدند: عقل چیست؟ حضرت همين تعبير را دارند اما دو جنبه را اشاره کردند که عقل آن است که انسان بتواند به وسيله آن بهشت را بدست می آورد و خود را از آتش جهنم نجاتش دهد.

از امام صادق (عليه السلام) پرسيدند: خدا عقل را آفریده است پس آیا آن چیزی که معاویه داشت عقل بود؟ حضرت (عليه السلام) فرمود: آن عقل نبود بلکه آنچه معاویه داشت شیطنت و حيله بود.

ص: 217

گاهی اوقات عقل را با مسأله شیطننت و منکرات اشتباه می گیریم. بعضی مواقع از کسانى زرنكى هاىى مى بینیم که فکر مى کنیم فلانى خیلی عاقل است، این طرز تفکر اشتباه است. اگر تصور ما این است که هر حرکتى که انجام مى دهیم باید آن حرکت برای ما نفع دنیائى داشته باشد و یا بواسطه حرکتمان ضررى را از خودمان دور مى کنیم و این زرنكى را به حساب عقل بگذاریم و بگوئیم عاقلانه است، این برداشت صحیح نیست و از دیدگاه اهل بیت علیهما السلام در مورد رسالت عقل این معنا بدست نمى آید بلکه آنها عقل را در مسیری مى بینند که در آن رضای خدا باشد اگر چه به ضرر انسان باشد. هر کارى که رضای خدا در آن باشد، آن عقل است چه برای انسان سود داشته باشد و چه ضرر.

چرا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) محوریت عقل را روی این پایه برده است؟ دو نکته دارد که اساس عقل را روی دو پایه گذاشته اند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «يَا عَلِيُّ، الْعَقْلُ مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» به وسیله عقل بهشت کسب مى شود و از راه آن رضایت و خشنودی خدا بدست آورده مى شود. حالا آیا کسب رضایت خدا تفسیر «مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» است یعنی عقلی که بهشت را بدست مى آورد رضای رحمان را هم بدست مى آورد؟

اصل اولیه در حروف این است که آقایان می گویند: «التأسيس لا التأكيد» یعنی هر حرفى جداگانه معنای خودش را برساند نه اینکه معنایشان یکی باشد که آن را تأکید بگیریم. بعضی می گویند در اینجا همان تأکید است و معنای «مَا اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَّةُ» همان «طُلِبَ بِهِ رِضَا الرَّحْمَنِ» است؛ ولی عده ای می گویند: این ها دو عنوان هستند یک جهت عقل کسب جنت است و جهت دیگر، طلب رضای رحمان است.

باید اجداد و بزرگانمان بگویند که آیا دو عنوان هستند یا یک عنوان چون عقل ما نمی رسد و ما در مقابل پیشگاه ائمه علیهما السلام چیزی بلد نیستیم و واقعاً جهل مطلق هستیم اما به نظر بنده، عنوان رضایت رحمان یک عنوان جدا از اکتساب جنت است و می خواهد مرتبه و درجه بالا را برساند و به حسب دید و تفاوت حال افراد است.

در روایات بیان شده است که خداوند هر بندهای را به اندازه عقلش پاداش می دهد. بعضی ها هستند که در حوزه زندگی شان آنچه را که از عبادات و کارهای نیک دیگر انجام می دهند برای بدست آوردن بهشت است، اگر چه خیلی خوب است اما بعضی هم دنبال خوشنودی و رضایت خدا می باشند و به خاطر عظمت و بزرگی خدا او را عبادت میکنند که این مرتبه بالاتری است. حتی در روایت آمده است که شخصی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و تعریف از بنده خدایی کرد و به حضرت (علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله، فلانی آدم

خوبی است. حضرت (علیه السلام) فرمود: چطور؟ عرض کرد: یابن رسول الله، او مرتب مشغول عبادت است. تقوای زیادی دارد. همیشه روزه می گیرد و نماز می خواند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای مرد، به عقلش نگاه کن و ببین عقلش چطور است. عرض کرد: چرا؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: خدا اجر و مزد هر کسی را به اندازه عقل و فهمش می دهد یعنی عقل است که به عمل ما جوهر می دهد، عقل است که به عمل ما ارزش می دهد.

عزیزان بزرگوار، همه ما درس می آییم و برای بدست آوردن علم زحمت می کشیم و از منزلمان که حرکت می کنیم و باید کارمان برای رضای خداوند باشد چون اگر بنا باشد پرده عقب برود و خدا حقیقت ما را نشان دهد آن موقع معلوم می شود که آیا برای خدا به درس آمده ایم یا نه؟ اگر برای خدا باشد اجر دارد و اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد اجری هم برای آن

نیست. شما ببینید، آیا کسی که برای خدا از منزل به درس تشریف می آورد با کسی که نیتش خدا نیست اجر و مزدشان در این مسیر یکسان است؟ بستگی به نیت دارد که نیت شما برای آمدن به درس چیست؟ به چه هدفی به درس می آید؟ نیت است که جهت و ارزش به درس می دهد. حضرت (علیه السلام) فرمود: عقلش را نگاه کن که چگونه است؛ چرا؟ چون خدا فرمود اجر و مزد به اندازه عقل تعیین می شود.

خدا به حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: ای پیغمبر من، فلان بنده من چگونه است؟ عیسی (علیه السلام) گفت: خیلی بنده خوبی است. بسیار متدین و با تقوا است. خدا فرمود: برو از او سؤال کن که آیا آرزویی هم دارد یا خیر؟ عیسی (علیه السلام) نزد آن شخص رفت و فرمود: خدا به تو خیر دهد اهل عبادت و تقوا هستی و در این بیابان از مردم کناره گیری کرده ای، به من بگو آیا آرزویی هم داری؟ آن شخص گفت: یا نبی الله، یک آرزو دارم که حسرت آن را می خورم و شب و روز بر این آرزو می سوزم. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: چه آرزویی داری؟ عرضه داشت: یا روح الله، این زمین را نگاه کن، چقدر سبز و خرم است، آرزو دارم خدا الاغی می داشت تا از این همه زراعت و سبزی و خرمی به آن بدهم. حضرت (علیه السلام) نگاهی کرد و فرمود: این چه آرزویی است که تو می کنی. حقیقت هم همینطور است. گاهی انسان ها خدا را به همین اندازه فهمیده اند و از خدا شناختی پیدا نکرده اند و عقلشان در همین اندازه است.

من و شما چگونه هستیم؟ چندین سال است که درس می خوانیم، اگر خدای ناخواسته ما هم خدا را نشناخته باشیم چه تکلیفی داریم؟ آیا خدا فقط برای بدست آوردن مقام و ریاست است؟ اگر اینطور باشد که وای به حال ما. درخواست های ما از خدا این شده است که خدایا من گرفتارم، خدایا وضع

مالی مرا بهتر کن، خدایا به من خانه و فلان ماشین را بده؛ آیا ما در درخواست دیگری نداریم که از خدا بخواهیم؟

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: علی جان، می دانی عقل چیست؟ «مَا اَكْتَسَبَ الْجَنَّةُ» چیزی است که به وسیله آن بهشت بدست می آید. این مرحله برای عامه است. در مرحله اول خدا آنها را به بهشت می برد اما مرحله دوم چیز دیگری است «وَأُطْلَبَ بِهِ رِضًا الرَّحْمَنُ» یعنی کسب رضایت خداوند و اگر اینطور باشد خیلی خوب است یعنی انسان خودش را نبیند و برای خواسته های خودش بندگی خدا نکند.

بنده با یک بزرگواری نشسته بودیم و با هم در مورد همین موضوع صحبت می کردیم. به ایشان گفتم: خدا در قرآن فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (1) این آیه برای اساتید و علما و مراجع است، چرا؟ چون افراد بزرگ گاهی اوقات خودشان را می بینند یعنی «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» ولی «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیست بلکه در مورد آنها «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ وَ يَتَّبِعُونَ نَفْسَهُ» صدق می کند. بر فرض اگر بزرگی درس می دهد و طلبه فاضلی میان صحبتش حرف زد و نظری داد، به او می گوید: ساکت باش، حرف نزن، چرا؟ برای اینکه نظر خودش را تنها صحیح می داند در حالی که اینطور نیست. خدا مرحوم حاج ملا محسن امین، صاحب «اعیان الشیعه» را رحمت کند. ایشان در شام بودند و بنده هم در زمانی که نوجوان بودم ایشان را به یاد دارم و در آنجا زیارتشان کردم. ایشان درباره مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله بزرگ نقل

ص: 221

1- سوره مبارکه، زمر آیات 17 و 18 (پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند)

می کنند که هر زمان شخصی از این بزرگوار مطلبی می پرسید ایشان آن مطلب را اول در جلسه بین شاگردها مطرح می کرد و می فرمود: آقایان عزیز، شما در این مسأله چه نظری دارید؟ بعد از اینکه همه جواب هایشان را می دادند، بعد خودشان جواب می دادند.

مرحوم شیخ مرتضی حائری رحمه الله استاد بنده بود و محضرشان می رفتم. ایشان از پدر بزرگوارشان مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمه الله موسس حوزه علمیه قم نقل می کرد: حاج شیخ عبدالکریم به بنده می گفت: مرتضی، این درسی که طلبه ها الان می خوانند آیا واقعاً درس است؟ بنده در سامرا به درس میرزای شیرازی می رفتم. از ساعت نه صبح که درس شروع می شد ساعت یازده و نیم تمام می شد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی می گوید: از پدرم پرسیدم: چقدر جلسات درس طولانی بود؟ حاج شیخ عبدالکریم فرمود: درس میرزا شیرازی رحمه الله مثل حالا نبود. ایشان مسأله را برای شاگردها مطرح می کرد، شاگردها هم در مورد آن بحث می کردند وقتی همه نظرات شاگردها را می شنید و بحث و بررسی می کرد، بعد می فرمود: حالا گوش کنید تا نظرات خودم را بیان کنم؛ بعد خود ایشان هم نظر می دادند. به ایشان عرض کردند: چرا شما در فتوا دادن نظر شاگردها را می پرسید؟ فرمود: من از این کارم دو نتیجه می گیرم، یکی اینکه زمانی که من مسأله را مطرح می کنم ممکن است بعضی مطالب به ذهن مبارک بعضی از آقایان برسد که برای خود من هم مورد استفاده باشد و باعث یادگیری یک مطلب جدید شود، دوم اینکه از طریق این کار ظرفیت علمی افراد را ارزیابی می کنم و اگر زمانی در مسأله ای دچار مشکل شدم می دانم که به چه کسی واگذار کنم.

پس آیا استاد دارای «يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» است یا اینکه دارای «فَيَتَّبِعُونَ نَفْسَهُ»، آیا خودت را دنبال می کنی یا «أَحْسَنَهُ» را؟ خدا فرمود «أَحْسَنَ الْقَوْلِ»، حالا- «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» کجا است؟ باید دنبالش بروی. معلوم نیست که تو «احسن القول» باشی. ممکن است شاگردی مطلبی را بگوید که آن «أَحْسَنَ الْقَوْلِ» باشد؛ پس تو به دنبال احسن برو، اگر هم خدا به تو الهام کرد که چه بهتر، معلوم می شود آن آقا پا روی نفسش گذاشته است. خدا در قرآن فرموده است: «مَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (1) چه کسی شما را در آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ «قُلِ اللَّهُ» بگو خدا؛ بعد می فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ادب را از خدا یاد بگیرید چون مسلم است که خدا «لَعَلَى هُدًى» است پس چرا فرمود: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» به آنهایی که در مورد روزی سؤال کرده بودند، خطاب کرد: (بی گمان) یا ما بر هدایت یا گمراهی هستیم و یا شما. الله اکبر، خداوند تبارک و تعالی وقتی بگوید ما یا شما بر هدایت هستیم، دیگر من رو سیاه چه بگویم؟ پس معلوم می شود که هنوز عقلی که باید در ما باشد، نیست.

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أَوَّلَ خَلْقٍ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلُ» اولین چیزی که خدا آفرید، عقل است. بعد در مورد آثار عقل فرمود. ببینید آیا در وجودتان هست یا نیست. اگر هست بدانید دارای عقل هستید، اگر هم ندارید به دنبال آن بروید. آثارش چیست؟

«فَقَالَ لَهُ: أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أُدْبِرْ فَأَدْبَرَ» وقتی خدا عقل را خلق کرد به آن امر کرد که پیش بیا پیش آمد سپس امر کرد که برگرد برگشت.

معنای این

ص: 223

بیان این است که مطیع باشید، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خدا را اطاعت کنید، یعنی حرام انجام ندهید، دروغ نگوئید، خیانت نکنید، مواظب باشید به مردم اذیت و آزار نرسانید. آیا عقلی داریم که ما را به سوی طاعات الهی بکشاند و از منہیات الهی باز دارد؟ اگر داریم خوش به سعادت ما.

«وَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ» وقتی بنده خدا عقلی دارد که او را به سمت خدا می برد نه به سمت شیطان، خدا قسم می خورد به عزت و جلال خودم قسم، من از تو محبوب تر چیزی برای خودم نیافریدم یعنی انسان دارای عقل از ملائکه هم بالاتر می رود. پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عقل کل است، فرمود: اولین چیزی که خدا آفرید، نور من است که نور، همان عقل است. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کل العقل است فلذا محبوب ترین خلق خدا است پس مشخص است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم که محبوب ترین مخلوقات نزد خدا است، به همین لحاظ است.

پروردگارا، تو را به حق وجود پیغمبرت (صلی الله علیه وآله وسلم) قسم می دهم از این عقل نورانی به ما مرحمت بفرما. خدایا، آنچه که تو می خواهی، توفیق همان را به ما مرحمت بفرما.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللّٰهِ وَعَمَّا لَا يَلِيقُ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ» (1)

از وصایایی که پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد این است که می فرماید: «يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ» ما فقري بالاتر از نادانی نداریم چون تمام بدبختی هایی که به سر بشر می آید از روی جهل است. جهل مردم در زمان پیغمبر (صلى الله عليه وآله وسلم) باعث می شد که آقا را اذیت کنند، سنگ و چوب به او بزنند و خاکستر بر سرش بریزند. الان وقتی در کوچه و خیابان به روحانیت بی حرمتی می کنند، جمله های نادرست به آن ها می گویند چقدر ناراحت و متأثر می شویم که اگر طلبه ای مقداری ضعیف النفس باشد ممکن است دست از روحانیت هم بکشد یا حداقل لباسش را در بعضی از جاها در آورد. این کار را می کند تا کمی کمتر اهانت بشنود در حالی که پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) چقدر استقامت داشت. چوب و سنگش می زدند، خاکستر آتش بر سرش می ریختند، حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم)

ص: 225

می فرمود: پروردگارا، آنها را هدایت کن، نمی دانند که جاهل هستند، تمام این بلاها را به سر خودشان می آورند نه به سر من، حقیقت هم همینطور بود.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد بگوید که تمام این بلاها و بدبختی ها که بر سر خودشان می آورند از باب جهل است. نمی دانند که من چه کسی هستم. اگر بدانند که من که هستم و چه برکتی برایشان دارم این حرکت را نمی کنند. اگر مردم دنیا بدانند که روحانیت چه وجود با برکتی برای جامعه بشریت است هیچ وقت این حرکت ها انجام نمی شود. اگر بدانند سر سوزنی هم که چیزی یاد گرفته اند از برکت روحانیت بوده است، این کار را نمی کردند. به در خانه چه کسی بروند غیر از روحانی. به در خانه تاجر بروند دین به دست می آورند یا به در خانه کشاورز؟ اگر دینی را هم بخواهیم پیدا کنیم در همین قشر محترم روحانیت است. افرادی که بی حرمتی به ساحت مقدس روحانیت می کنند چرا این کار را می کنند؟ به خاطر جهالت و نادانی است.

ما فقر را فقط در بی پولی می دانیم اما در حقیقت آنچه را که باید داشته باشد ندارد، عقل و شعور ندارد، فهم ندارد، این ها فقر است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید هیچ فقری بالاتر از جهل نیست، چرا؟ زیرا فقر مالی را می توانی بگذرانی اما جاهل بودن را چه کنیم؟ مهم، رفتن دنبال علم برای یادگیری است.

در روایتی بیان شده است که اگر می خواهی بدانی که جهل چقدر بد است ببین چه کسی از آن تبری می جوید. به هر کسی بگویی تو جاهلی، بدش می آید اما اگر او را صدا زدی و گفتی: ای عالم، با اینکه اصلاً سواد هم ندارد از این گفته ما خوشش می آید و در خوبی علم و بدی جهل همین بس است. بهتر است تا ما شب و روز تلاش کنیم که جهلمان را از بین ببریم.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: ای طلبه ها، ای روحانیون، هیچ یک از شما در تحصیل علم مثل من جان نکنده است. پرسیدند: چرا؟ مگر چه کار کردی؟

گفت: من از نیشابور پای پیاده به حالت رکوع راه می افتادم و به محلی که درس بود می رفتم در حالی که باران می آمد و چیزی هم نداشتم. گفتند: چرا به حالت رکوع؟ گفت: به خاطر اینکه باران می آمد و چون می خواستم نوشته هایم از اثر باران از بین نرود خمیده می شدم تا باران آن ها را خیس نکند. من می دانم این علم چقدر ارزش دارد.

برادران عزیز، تو را به خدا اینطور درس نخوانید. بر من منت بگذارید. درس را اهمیت بدهید. مطالعه و مباحثه کنید. الان هیچ بحثی نمی شود. سابق اینطور نبود. وقتی ما سر درس می آمدیم صدای مباحثات بلند بود حالا چرا اینطور ضعیف شده است. بعضیها هستند که شبها کتاب را هم باز نمی کنند. واقعاً خدا را خوش می آید یا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از ما راضی می شود؟

«وَلَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ» برای همین است که حضرت می فرماید مال چیست؟ برو سبب را پیدا کن. آن سببی که چه بسا موجب ازدیاد علم می شود چیست؟ عقل است. آن عقل است که برای انسان نفع دارد. عقل است که او را به جایی می رساند. عقلاء القوم بودند که ما را به اینجا رساندند. مال چه نفعی برای ما دارد؟ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هیچ مالی پر نفع تر از عقل نیست یعنی کسی که سرمایه عقل دارد همه چیز دارد. شاید علت اینکه بعضی ها خودشان را دچار بیچارگی و بدبختی کرده اند جاهلیت آن ها باشد و عقلشان کم است. گاهی عقلی که باید در جایی به کار ببرند، نبردند لذا برایشان گرفتاری پیش می آید؛ پس هیچ فقری به جهل و نادانی نمی رسد و هیچ مالی هم به حد عقل برای انسان نفع ندارد، فایده عقل خیلی زیاد است.

«وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ» علی جان، از هیچ چیزی به اندازه عجب نباید ترسید. خودخواهی، خودبینی، استبداد که ریشه همه این موارد عجب است. انسان خودش را خیلی بالا بداند. خودش را صاحب رأی کامل بداند، بگوید

هیچکس به پای من نمی رسد، این خیلی وحشت دارد. کسی که عجب دارد چه بسا سرمایه و قدرت مالی و علمی هم دارد اما قدرت مالی و علمی به جای اینکه او را بلند کند به زمین می زند چون نوعاً سر منشأ عجب، غرور است یعنی اگر من خیلی غرور داشته باشم دیگر کسی را تحویل نمی گیرم و هیچکس را در مقابل خودم نمی بینم.

وقتی چند نفر کنار هم نشستند و شور و مشورت کردند، با شور و مشورت دیگر ندامت نمی آید. خدا به هر کسی چیزی الهام می کند و من و شما نتیجه را می گیریم. مشاوره از کجا درست می شود؟ از اینکه خودبینی نباشد. اگر کسی مستبد به رأی خودش باشد مشاوره نمی کند، می گوید: من با فلانی چه کار دارم، خودم هر چه رأی بدهم همان درست است. خداوند متعال به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) امر می کند که و شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ ⁽¹⁾ با آنها مشاوره کن، مگر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم باید مشاوره کند؟ آیا برای پیغمبر مشاوره معنا دارد؟ اینکه ما مشاوره کنیم درست است برای اینکه نمی دانیم راه حق کدام است پس باید کنار هم بنشینیم و با هم تبادل نظر کنیم و یک راه احسن را انتخاب کنیم، اما پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که متصل به منبع وحی است و با وحی خدا در ارتباط است، اشتباه و خطا در او نیست حضرت حقیقت و واقع را می بیند، کسی که واقع را می بیند باید با دیگران مشاوره کند؟ چرا خداوند متعال در قرآن به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امر فرموده است: مشاوره کن، بعد تصمیم بگیر و وقتی نتیجه مشاوره را گرفتی حالا توکل به خدا کن؟ در مورد مشاوره حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) علما خیلی قلم فرسایی کرده اند که چطور می شود خدا به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امر به مشاوره کرده است؟

ص: 228

به این سوال چند جواب داده اند. یکی از جواب ها این است که می گویند: مصلحت در اصل وجود انشاء است یعنی اصل مشاوره محبوبیت دارد مثل زمانی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) تصمیم گرفت حضرت اسماعیل (علیه السلام) را ذبح کند. به او گفت: پسر، در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم. اسماعیل (علیه السلام) فرمود: «إِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» (1) پدر جان، هر چه که خدا به تو فرمان داده است را انجام بده. بعد علما بحث کرده اند که آیا این فرمان خداوند متعال، امر جایزی است؟ آیا نعوذ بالله خدای عزوجل امر به خلاف و فرزند کشی می کند؟

گاهی مصلحت در مأمور به و عمل است گاهی هم مصلحت در خود امر است مثل اینکه می خواهی فرزندت را امتحان کنی که تا چه اندازه به حرف تو گوش می دهد. به او می گویی از رختخواب بلند شو و برای من آب بیاور. تو آب نمی خواهی و تشنه نیستی بلکه می خواهی ببینی چقدر حرفت را قبول می کند. بهمن یار شاگرد ابوعلی سینا به او گفت: تو با این علم و کمال و فن، ادعای پیغمبری کن. ابن سینا آن موقع جوابش را نداد. تا اینکه شب سردی برف زیادی می آمد یک مرتبه به شاگردش که در کنارش بود گفت: بهمن یار، بلند شو برای من آب بیاور، او هم از تبلی گفت: جناب استاد بزرگوار، هیچ می دانی شب در ناشتایی آب خوردن بد است؟

خود ابن سینا دکتر بود ولی شاگردش بنا کرد به نصیحت کردن بوعلی سینا. ایشان باز هیچ نگفت و ساکت شد تا اینکه یک ساعت بعد، مؤذن در بالای گلدسته مسجد شروع کرد به گفتن اذان و وقتی اسم شریف پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را برد به بهمن یار گفت: این چه صدایی است که می آید؟ گفت: اذان. استاد گفت: الان اسم چه کسی را می برد؟ گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم). استاد گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به حق، اوست که در این سرما و در این شب برفی شخص از رختخواب بلند می شود به بالای

ص: 229

گلدسته می رود و شهادت به رسالتش می دهد اما من اینجا کنار تو هستم، به تو می گویم بلند شو برایم آب بیاور از روی تبلی مرا نصیحت می کنی.

ما نمی خواهیم بگوئیم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حقیقت را نمی دانسته است خیر، در نفس این مشاوره مصلحت است یعنی اگر من با عده ای مشورت می کنم مردم می گویند: آقای ملا و دانشمند را ببینید، او رئیس ما است. وقتی او بیاید و با ما مشاوره کند آیا ما نباید با همدیگر مشاوره کنیم؟ پس نفس مشاوره کردن وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در جامعه اثر عملی دارد یعنی دعوت مردم به این عمل که ایها الناس، ببینید من که پیغمبر هستم، حقیقت ها و واقعیت ها را می دانم و نیازی ندارم در عین حال خدا به من می گوید که تو مشورت کن پس بقیه مردم نیز به طریق اولی باید با هم مشاوره داشته باشند.

بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ وحشت و اضطرابی بالاتر از وحشت عجب نیست. متأسفانه این درد، بیشتر دامن ما روحانیون را می گیرد چون ما سر و کارمان با رأی و اجتهاد است خیلی در خطر بزرگی هستیم. ما در لب پرتگاه هستیم، ما روحانیت حتی سلسله بزرگواران مراجع شما را به خدا قسم می دهیم که در نماز شبستان، در عباداتمان ما را دعا کنید که گرفتار هوای نفس و عجب نشویم، گرفتار خودبینی نشویم، روح تواضع در ما باشد. خودمان را در مقابل همه کوچک بدانیم.

«وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عقلی بالاتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی تفکر کردن در برداشت کار. اگر انسان بخواهد عقل را به کار بیاندازد عقل با تفکر کار را درست می کند. اگر می خواهی در یک کاری عقلت را به کار بیاندازی اول در آن، فکر و تدبیر کن. در تدبیر است که عمل، نتیجه بخش است. این است که در قرآن خیلی به آن امر شده است: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (1) علما می گویند: ممکن است «قلوب» به معنای این دل صنوبری

ص: 230

1- سوره مبارکه محمد آیه 24 (آیا آن ها در قرآن تدبیر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است؟)

نباشد. گفته اند: شاید مراد عقل باشد چون مرکز تصمیم گیری است و قلب مرکز پمپاژ کردن خون است. اینکه گفته می شود انسان قلبش را به کار ببرد و با آن تدبیر کند قلب که این کار را نمی کند و ربطی هم ندارد پس چیزی که مرکز تدبیر است عقل است و معلوم می شود تنها معنای قلب صنوبری نیست .

«وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَمَّا لَا يَلِيقُ» پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: و انسان در خیلی چیزها اگر ورع و پارسایی داشته باشد خوب است. اگر انسان احتمال می دهد که مردم در بعضی عملها نسبت به او احساس ناراحتی می کنند و یا اینکه به او بدبین می شوند باید ورع داشته باشد و آن کار را انجام ندهد مخصوصاً سلسله جلیله روحانیت که مردم انتظاراتی خاص از ما روحانیون دارند و نمی شود گفت: مردم چه کار دارند هر چه می خواهند بگویند.

مرحوم امام رحمه الله در درسشان به ما می گفتند: می دانید چرا این حرف ها را نباید بزنید؟ برای اینکه خدا فرودگاه و پایگاه شما را دل مردم قرار داده است.

روحانیت غیر سایر طبقات مردم است کاسب یا دکان دار در دکانش نشسته و کاسبی می کند، جنسش را می فروشد و پول در می آورد. آن آقا در اداره اش کار می کند و حقوقش را می گیرد مثلاً اگر مردم هم با آنها بد باشند این مهم نیست اما روحانیت مثل آنها نیست. رابطه مردم و روحانیت رابطه قلبی است. عده ای از تجار از تهران به قم آمده بودند و می خواستند محضر آیت الله شرفیاب شوند حالا با چه روحیه ای از تهران به قم آمدند بماند. پیش خود گفتند: اول حمام برویم و غسلی کنیم و با طهارت و غسل محضر آقای بروجردی برویم . بلند می شوند و به همین حمام گذرخان می روند. مدرسه خان که الان به مدرسه آیت الله بروجردی رحمه الله معروف شده است آن موقع کنار حمام بود . وقتی تجار به حمام آمدند ، دیدند عده ای از طلبه ها در وضع غیر مناسبی در حمام هستند . بیرون هم که خواستند بروند با زیرپوش رکابی بیرون آمدند . تجار وقتی وضع طلبه ها را دیدند گفتند: طلبه ها این

حالت را دارند؟ ما می خواهیم وجوهات را به آقا بدهیم که به این طلبه ها بدهد؟ خیلی ناراحت شدند و برایشان گران تمام شد.

غسل کردند و به محضر آیت الله بروجردی رفتند. برای ایشان عین قضیه را تعریف کردند و گفتند: جناب آقا، این چه وضع طلبه ها است؟ برای ما مقداری سنگین است. مرحوم آقا سر درس و بالای منبر اشک مبارکش جاری شد. آقا گریه اش گرفت و گفت: فرزندان من، شما پدرتان را خجالت زده کردید، آبروی مرا بردید من چه کنم؟ من پدر پیر شما هستم.

ما گفتیم: خدایا چه شده است؟ همه متأثر و منقلب شدیم که بعد آقا جریان را نقل کرد، بعد گفت: نور چشمان، من فرزندان عزیز، من سلام مرا به آن طلبه ها برسانید، شاید الان پای درس من نباشند، از شما تقاضا می کنم به این طلبه ها بگویند آبروی ما در خطر است. آبروی ما در گرو رفتار شما است. آن روز آقای بروجردی رحمه الله تحولی در منبرش ایجاد کرد.

مرحوم امام رحمه الله می گفت: پایگاهمان دل مردم است. بالاتر بگوییم دین مردم در دست شما است. اگر شما حرکتی کنید و مردم از دین خارج شوند فردای قیامت به جهنم می روید مسئولیت ما خیلی سنگین است. خودمان، همسرمان، دخترمان و پسرمان، هیچ وقت طلبه با خانمش نباید در همه جا بنشینند و همینطور صحبت کند این کار بسیار زشت است و از نظر عفاف عمومی بد است.

بنابراین، پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ ورعی بالاتر از مواظبت بر محارم خدا نیست. حرام خدا را مواظب باشید که انجام ندهید.

در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» [\(1\)](#) ورع را همه باید داشته باشند اما اگر علما داشته باشند چقدر عالی است.

ص: 232

1- إرشاد القلوب إلى الصواب (دیلمی)، ج 1، ص 193.

«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ» شما برای دیگران فخر فروشی می کنی که من پسر فلانی هستم ، من فلان طایفه ام ، بنده فلان فرد هستم ، آقا می فرماید این ها را کنار بگذارید. بهترین حسب و نسب ، حسن خلق است شخص خوش اخلاق با همه مردم فامیل است .

در روایات بیان شده است که از همه غریب تر در دنیا فرد بد اخلاق است و چون با کسی آشنا نمی شود، رفیق نمی شود، هیچکس جرأت نمی کند کنارش بیاید، نزدیکترین فرد به او هم از او متنفر است. روایت دارد آن گناهی که هر چه از آن توبه کند باز جایش سبز می شود سوء خلق است. کاری کن که بد اخلاقی را کنار بگذاری و الا هر چه بگویی «استغفر الله ربی و اتوب الیه» و باز دوباره آن را انجام بدهی فایده ای ندارد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر حسب و نسب می خواهی خوش اخلاق باش، به مردم برخورد می کنی سلام کن. اشکالی ندارد که کوچک هم باشد و توبه او سلام کنی ، چه اشکالی دارد؟ مگر سلام کنیم از آقایی ما کم می شود؟ به خدا قسم آقا تر می شوید. طوری نباش که اخم کنی و سرت را پایین بیاندازی ، اصلاً کسی را نگاه نکنی ، کسی هم که به تو سلام می کند با سختی جوابش را بدهی. مادستورات بسیار زیبایی داریم که اگر به این دستورات عمل کنیم خدا شاهد است گل سر سبد جامعه می شویم ولی خب متأسفانه این اخلاق را نداریم.

روزی دیدند که شیخ مفید رحمه الله سر درس بلند می شود و می نشیند، دوباره بلند می شود بعد می نشیند پرسیدند: جناب استاد ، چرا شما امروز اینطور شده اید؟ خدای ناخواسته پایتان درد می کند یا ناراحتی دیگری دارید؟ آقا فرمود : بله شما امروز در مدرسه را نبستید و من به زحمت افتادم شاگردها گفتند : یعنی چه؟ فرمود: شما امروز در را باز گذاشتید ، این سادات بنی الزهرا علیها السلام، بچه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می آمدند از جلوی در رد می شدند من برای احترام به آنها بلند می شدم ، مگر می شود سیدی را دید و به احترام او و جدش بلند نشد؟ من جواب مادرشان را چه بدهم؟

«وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ» می خواهی زیاد نماز بخوانی ، خم و راست شوی، بنده نمی گویم بد است ، نماز خواندن خوب است ، روزه گرفتن خوب است ولی تو را به خدا، از آن مهمتر چیست؟ اگر من بهتر از آن را بخوام حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید : تفکر است چرا؟ زیرا «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ» (1) منظور از ساعت ، این ساعتی که ما می شناسیم ، همین بیست و چهار ساعت که داریم ، نیست. ببینید گاهی یک لحظه تفکر ، انسان را به کجا می رساند. تحولی بزرگی در او ایجاد می کند. کسی که غرق در منجلاب معصیت و کثافت است یک مرتبه و به یک لحظه آنچنان عوض می شود که اصلاً باورمان نمی شود که این همان آدم قبلی است، صد و هشتاد درجه تغییر می کند و یکی از بندگان خاص خدا می شود . حقیقت هم همین طور است فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: هیچ عبادتی به پای تفکر نمی رسد. وقتی نماز می خوانی فکر کن که برای چه نماز می خوانی؟ یک لحظه فکر کن در پیشگاه چه کسی ایستاده ای؟ آنجا است که استخوان بدنت به لرزه در می آید اما ما این تفکرها رانداریم ، نماز می خوانیم ولی در حقیقت حواسمان نیست . تو را به خدا، دو رکعت نماز داری که برای خدا درست خوانده باشی؟ حواست جایی نرفته باشد؟ در روایت است که اگر کسی دو رکعت نماز خالص برای خدا بخواند خداوند دلش را پر از دریای حکمت می کند. خداوند چشمه ای از دلش را به زبانش جاری میکند مثل آب چشمه که بنا می کند ، جوشیدن دیگران می گویند : نمی دانیم فلانی چگونه با صحبت هایش ما را منقلب می کند؟ بزرگان ما هم اینطور بوده اند . از بس قلبشان پاک بود و اخلاص داشتند وقتی صحبت می کردند آدم منقلب می شد ، اشک از چشمان جاری می شد برادران سعی کنید اینطور باشید.

خدایا، توفیق رسیدن به این مقامات را به ما عنایت فرما انشاء الله .

ص: 234

1- بحار الأنوار، ج 68، ص 327.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وِلْدَانِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطْلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا عَلِيُّ، إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَانْتَسْتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ: إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَائِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ صَفُوتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بِوَزِيرِهِ فَقُلْتُ لِجَبْرَائِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ

فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ: أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيْدُهُ بَوَزِيرِهِ وَنَصْرُهُ بَوَزِيرِهِ» (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در بیانی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اشْتَرَفَ عَلَيَّ الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» خداوند تبارک و تعالی عنایت و اشرافی پیدا کرد به اهل دنیا و مرا بر مردان عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» مرحله دوم عنایت و اشرافی پیدا کرد و تو را بر مردان عالمیان برگزید.

«ثُمَّ أَطْلَعَ الثَّلَاثَةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَيَّ رِجَالِ الْعَالَمِينَ» باز مرحله سوم اشراف و عنایتی پیدا کرد و ائمه معصومین علیهما السلام از فرزندان تو را اختیار کرد؛ پس، خدا در این مراحل سه انه، پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهما السلام را بر مردمان همه عالم مقدم داشت. با این بیان، اشرافیت و افضلیت ائمه معصومین بر ماسایر انبیا علیهما السلام مشخص می شود و نباید در آن تردید کرد که آیا امام معصوم مقدم است یا سایر انبیا علیهما السلام؟ از این روایت معلوم می شود که حضرت باری تعالی به ائمه ما بیش از انبیا علیهما السلام مقام داده است و آنها برگزیده شدگان عالم هستند. مردان عالم هیچ کدام به پای ائمه علیهما السلام نمی رسند؛ حتی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام).

حضرت ابراهیم از همه انبیا علیهما السلام غیر از پیغمبر بزرگوار حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شرافتش بالاتر است فلذا اجازه داده اند که درود به ایشان را همانند ائمه علیهما السلام بفرستیم یعنی وقتی اسم شریفش را می بریم بگوییم «علیه السلام» ولی در سایر انبیا علیهما السلام اینطور نیست و هنگام درود بر آنها می گوییم «علی نبینا و آله» و

ص: 236

سپس می‌گوییم و «علیه السلام» که اول به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد به آل پیغمبر علیهما السلام سپس به آنها درود می‌فرستیم. این مطلب افضلیت ائمه ما نسبت به انبیاء علیهما السلام را نشان می‌دهد. اما با اینکه اجازه فرموده اند که مستقیم برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) درود بفرستیم مع ذلک، مقام ایشان به ائمه علیهما السلام نمی‌رسند زیرا اگر بنا باشد مستقیم درود فرستادن دلیل بر افضلیت باشد پس باید از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما هم افضل باشد چون در درود بر ایشان «علی نبینا» هم نمی‌گوییم و مستقیم می‌گوییم «علیه السلام»؛ پس اتصال درود، دلیل بر افضلیت نیست. افضلیت او نسبت به سایر انبیاء علیهما السلام دیگر است فلذا پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: فردای قیامت منبری از نور بر پا می‌شود که من در عرش منبر قرار می‌گیرم و یک طرف منبر حضرت ابراهیم است که خدا هم می‌فرماید پدر اولی و واقعی شما حضرت ابراهیم است. منظورم از این روایت این است که انبیاء ما حتی حضرت ابراهیم هیچ کدام به پای ائمه علیهما السلام ما نمی‌رسند. ائمه علیهما السلام ما از همه اینها مقدم‌ترند.

«ثُمَّ أَطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَأَخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» خداوند متعال در مرتبه چهارم عنایتی کرد و حضرت زهرا (سلام الله علیها) را بر همه زنان عالم برگزید که اینجا هم به حضرت زهرا عنایت دارد. در بعضی از روایات آمده است که ائمه علیهما السلام نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) خیلی عنایت داشتند و به ایشان احترام فوق العاده می‌گذاشتند حتی از معصومین علیهما السلام نقل شده است که مادرمان زهرا (سلام الله علیها) اسوه ما است. این نشان دهنده بالا بودن مقام ایشان است.

«يَا عَلِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ اسْمَكَ مَقْرُونًا بِاسْمِي فِي أَرْبَعَةِ مَوَاطِنَ فَأَنْسَتُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ» من اسم تو را در چهار جا با اسم خودم مقرون دیدم و به همین جهت با نظر کردن در این موضوعات انس گرفتم.

«إِنِّي لَمَّا بَلَغْتُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدَتُهُ بَوَازِيرُهُ وَنَصْرَتُهُ بَوَازِيرِهِ»
 آنگاه که خواستم به

معراج آسمان بروم، به بیت المقدس آمدم و صخره بزرگی را یافتم که این جمله روی آن نوشته شده بود.

«فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ: مَنْ وَزِيرِي؟» از جبرئیل سؤال کردم: وزیر من کیست؟

«فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» اشاره کرد که مراد از وزیر تو، علی بن ابیطالب است.

«فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيَّدْتُهُ بَوَازِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بَوَازِيرِهِ فَقُلْتُ لِجِبْرِئِيلَ مَنْ وَزِيرِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» آنگاه که به «سدره المنتهی» رسیدم در آنجا دیدم که نوشته شده است: خدایی به جز من نیست و من تنها هستم، محمد برگزیده شده از خلق من است، و در این مرحله نیز جبرئیل علی بن ابیطالب (علیه السلام) را معرفی کرد.

«فَلَمَّا جَاوَزْتُ السِّدْرَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ» در مرحله سوم و پایان کار و آخرین منزلگاه در معراج، به عرش پروردگار رسیدم و از «سدره المنتهی» تجاوز کردم.

«فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي

أَيَّدْتُهُ بَوَازِيرِهِ وَنَصَرْتُهُ بَوَازِيرِهِ» دیدم در پایه های عرش این جمله نوشته شده است من خدا هستم و هیچ خدایی غیر از من نیست و پیغمبر حبیب من است. «حبیب» از القاب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است. دیگر در اینجا ندارد که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) جبرئیل در مورد وزیر خود پرسد چون جبرئیل در این مرحله همراه پیغمبر نبود؛ پس نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتی در مرحله ای که جبرئیل امین هم نمی تواند قدم بگذارد، حاضر بود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک چنین کسی بود. نه تنها در زمین با پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود حتی در آسمان و در معراج هم بود. پروردگارا، این نعمت ولایت را از ما نگیر. خدایا، در دنیا و آخرت ما را با این نعمت محشور بگردان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

«يَا عَلِيُّ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشُقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَفُوقُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِي وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِبَتْ وَيَحْيَا إِذَا حَيَّتْ، وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِي عَلِيَّيْنِ، وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِي مِنَ الرَّحِيقِ الْمَحْتُمِ الَّذِي خِيَامُهُ مِسْكَ» (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: خدا درباره تو نسبت به من چند خصلت مرحمت کرده است.

«يَا عَلِيُّ... أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشُقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِي» تو اولین کسی هستی که در زمان حشر که قبرها شکافته می شود و از قبرها بیرون می آیی با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَفُوقُ عَلَى الصِّرَاطِ مَعِي» در صراط هم که بخواهیم برای حساب مردم بایستیم اولین کسی که با من در آنجا قرار می گیرد تو هستی. از این عبارت معلوم می شود یکی از جاهایی که این بزرگواران می ایستند صراط است که در آنجا هنگام حسابرسی به اعمال مردم حضور دارند.

ص: 239

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِذَا كُسِيَْتَ وَيَحْيَا إِذَا حُبِبْتُ» تو هم اولین کسی هستی که لباس به تن مبارکت می شود آن زمانی که من پوشیده شوم یعنی زمانی که لباس به تنم کردند و مرا پوشاندند تو هم با من هستی. همچنین آن زمانی که من زنده می شوم تو هم زنده می شوی یا آن زمانی که من مورد تحیت قرار بگیرم تو هم

مورد تحیت و احترام قرار میگیری در این مرحله هم باز با من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَسْكُنُ مَعِيَ عَلَيَّينِ» تو اولین کسی هستی که در آن جایگاه رفیعی که خدا بنا است به پیغمبرش بدهد همراه من هستی.

«وَأَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ الَّذِي خَتَمَهُ مِسْكٌ» علی جان، آنجایی که قرار است آن شراب بهشتی را به من بدهند تو اولین کسی هستی که با من این شراب را می آشامی. آن شراب بهشتی که در آن هیچ گونه آلودگی نیست، هیچ گونه آسیب و آفاتی در آن نیست. مثل شراب دنیا نیست که عه مرض و گرفتاری و بلا باشد که خدا آن را حرام کرده است حتی در بعضی موارد، اگر کسی بخواهد برای دارو از آن استفاده کند اجازه نداده اند مگر در جایی که خطر جانی باشد مثل جایی که انسان را تهدید کنند که اگر شراب نخوردی کتکت می زنیم، یا گردنت را می زنیم، اینجا مسلماً برایش حلال می شود و ایرادی ندارد ولی اگر مداوای متعارف باشد و بخواهد با شراب مداوا کند اجازه ندارد. روایت داریم که خداوند متعال در چیز حرام، شفا قرار نداده است. بدانید چیزی که خدا آن را حرام کرده است آن را دارو قرار نداده است.

سال های قبل، عصر پنجشنبه ها به تهران می رفتم و در آنجا درس خارج می دادم. روزی در یکی از این جلسات مشغول درس بودیم که شخصی وارد جلسه شد و به بنده گفت: به دادم برسید. گفتم: چه شده؟ گفت: منزل فلانی بودم جوانی در حال جان دادن است ولی جان دادن سختی دارد. اگر می شود

همراه من بیایید. بنده وقتی رفتم، دیدم جوان را در اتاق گذاشته اند و در اتاق را قفل کرده اند و همه اطرافیانش بیرون اتاق نشسته و گریه می کنند.

وقتی پشت در اتاق رسیدم صدای ضربات قلب جوان می آمد مثل این بود که چیزی را بلند کنی و به زمین بکوبی، همینطور صدا می آمد به آنها گفتم: یعنی چه چرا در را بسته اید؟ گفتند: ما می ترسیم داخل برویم. گفتم: در را باز کنید. و وقتی وارد اتاق شدم، دیدم راست می گویند. خدا آن روزگار را برای هیچ کس نیاورد. می خواست جان بدهد ولی بلند می شد و به زمین می خورد مثل ماهی که بیرون از آب افتاده باشد چطور خودش را بلند میکند همینطور این جوان بلند می شد و به زمین می خورد. با خودم گفتم ای داد، چه شده؟ چرا چنین می کند؟ خدامطلبی را به ذهنم آورد و امر الهی بود یک دفعه به ذهنم آمد و پرسیدم: ایشان مبتلا به شراب خواری بوده است؟ گفتند: بله، به آنها گفتم: ای داد، این اثر شراب است و یاد فرمایش امام صادق (علیه السلام) افتادم که شراب، هنگام جان دادن چه بر سر انسان می آورد؛ از طرفی هم خیلی دلم به حال این جوان می سوخت. گفتم: خدایا، چه کار کنم؟ حالا- که بنا است بمیرد چطور راحت شود؟ خدایا خودت می دانی متوسل به اباعبدالله (علیه السلام) شدم. به اطرافیانش گفتم: مقداری تربت امام حسین (علیه السلام) بیاورید. تربت آوردند. دعایی خواندم و آن را روی سینه جوان گذاشتم. کمی که گذشت الحمد لله آرام گرفت و تمام کرد. روزی مادری جریانی را برای بنده نقل کرد. گفت: پسری داشتم که خیلی مرتب و منظم او را بزرگ کرده بودم. اهل نماز، تقوا و طاعت شده بود. پدر هم نداشت. او را یتیم بزرگ کردم اما به محض اینکه وارد دبیرستان شد از این رو به آن رو شد رفیق های بد او را منحرف کردند. نماز و قرآن و ... را کنار گذاشت و خیلی عوض شد تا اینکه یک روز با حالت مستی به خانه آمد و

این بلا را به سر من آورد. خواستم جلوی او را بگیرم، دست به چاقو برد که یا می کشمت یا باید این کار را بکنی.

چند ساعتی که گذشت و حالش بهتر شد، دید تمام سر و صورت من زخمی و خونی است از بس که مرا زده بود. به من گفت: مادر، چه شده است؟ چرا سر و صورتت چنین شده است؟ گفتم: این بلایی است که تو بر سر من آوردی. گفت: من؟ گفتم: بله و جریان را برایش تعریف کردم. پسر من تا شنید به من تجاوز کرده است با چاقو زده گردنش را زد از بس که قلبش پاک بود؛ حالا من از پسر من باردار شده ام آیا اجازه دارم بچه را سقط کنم؟ بنده به او گفتم: خیر، این کار را نکن.

بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، در بهشت تو اول کسی هستی که با من از «رحیق مختوم» می آشامی. «رحیق مختوم» شرابی است که وقتی خورده می شود در پایان، بوی مشک از آن استشمام می شود.

پروردگارا، به همه ما توفیق اطاعت و بندگی خودت را عطا بفرما.

ص: 242

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا سَلْمَانَ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللّٰهِ بِذِكْرٍ، وَ دُعَاؤُكَ فِيهَا مُسَدِّ تَجَابٍ، وَ لَا تَدْعُ الْعِلَّةُ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّئَتْ، مَتَّعَكَ اللّٰهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ رَحْمَةً اللّٰهُ عَلَيْهِ: يَا أَبَاذَه، إِتَاكَ وَ السُّؤَالُ فَإِنَّهُ ذَلِّ حَاضِرٌ وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَا أَبَاذَه، تَعْبَسُ وَ حَدَكَ وَ تَمُوتُ وَ حَدَكَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ حَدَكَ وَ يَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهِيْزَكَ وَ دَفْنَكَ يَا أَبَاذَه، لَا تَسْأَلُ بِكَفِّكَ فَإِنَّ أَتَاكَ شَيْءٌ فَأَقْبَلْهُ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِشِيرَارِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ، قَالَ: الْمَسْأَلُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (علیه السلام) در ادامه روایت بیان شده در جلسه قبل، سلمان را مورد مخاطب خود قرار میدهد و می فرماید:

يَا سَلْمَانَ، إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللّٰهِ بِذِكْرٍ، وَ دُعَاؤُكَ فِيهَا مُسَدِّ تَجَابٍ « از این روایت معلوم می شود که مقام سلمان خیلی مقام بالایی

ص: 243

است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای سلمان، هر گاه بیمار شوی برای تو در مریضیت سه خصلت است: اولاً تو کسی هستی که ذات اقدس حق همیشه به یاد تو است و والله ثانیاً دعای مستجاب شده‌های محضر خدا داری. بنده حدس می‌زنم حضرت سلمان در همان موقع کسالتی داشته‌اند که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خواهد بگوید خدا برای تو در این حالت یادی دارد و دعای تو در این حالت مستجاب می‌شود.

در روایاتی آمده است که بنده مؤمن خدا اگر مریض شود و کسالتی پیدا کند در آن کسالت دعایش مستجاب میشود و خدا به یاد او است یعنی مورد عنایت خدا است.

«وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ» سوم اینکه خدا بوسیله این بیماری که در وجودت است هیچ گناهی از گناهانت را باقی نمی‌گذارد و همه آنها را آب و نابود می‌کند.

«مَتَّعَكَ اللَّهُ بِالْعَافِيَةِ إِلَى انْقِضَاءِ أَجَلِكَ» سپس پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق سلمان دعا کرد و فرمود: ان شاء الله خدا تا هنگام اجلت به تو عافیت و سلامتی بدهد که این دعای وجود مبارک رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق سلمان مستجاب شد و شفا یافت. خوشا به حال سلمان که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برایش دعا کرد. واقعاً بشر عادی به کجا می‌رسد،

کسی که معلوم نبود پدر و مادرش چه کسانی بودند، خدا مقامی به او داد که موجب حسرت همه شد. همینطور که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: اگر ایمان ده پله و ده درجه داشته باشد سلمان به دهمین درجه اش رسیده است. خوشا به حالش، واقعاً نمونه سلمان را نداریم و هیچ کسی را نمی‌شود با سلمان مقایسه کرد.

امام باقر (علیه السلام) در روایتی فرمود: سلمان دریایی است که پایان پذیر نیست؛ پس معلوم می‌شود که خدا چقدر مقام علمی به او داده بود، خوش به سعادتش.

«ثُمَّ قَالَ لِأَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ وَفَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ» بعد حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ» ای اباذر، مواظب باش که دستت را

برای سؤال دراز نکنی زیرا این یک نوع ذلتی است که برای خودت حاضر می کنی و این فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن رفته ای، یعنی خدا تو را عزیز آفریده و به تو عزت و مقام داده است خودت را کوچک و خوار نکن، این کار خوبی نیست.

گاهی بعضی از طلبه ها که تازه وارد طلبگی شده اند با همین روحیه جلو مهم می آیند. دائماً به دیگران می گویند: آقا چیزی دارید به ما بدهید؟ بنده کمکشان می کنم ولی نصیحتشان هم می کنم که نور چشمان من، عادت نکنید، این نفس بدی است که اگر عادت کردید دیگر حجب و حیا را از دست می دهید؛ آن وقت برای شما خیلی حیف است.

روایت داریم هر بنده ای که در موقع نیاز و حاجت به کسی به جز من رو نزند، تکیه گاهش من باشم، اعتمادش به من باشد و به من امیدوار باشد، من امیدش را ناامید نمی کنم. این مسأله صد در صد است. خود حقیر سر و پا تقصیر که قابلیت چیزی را ندارم شاید چندین بار این مطلب را عملاً تجربه کرده ام و خدا به من فهماند یعنی در شرایط زندگی گاهی مسائلی پیش می آید که سلسله امتحاناتی از طرف خدا است. گاهی فراز و نشیب ها و سختی ها پیش می آید، عوارضی پیش می آید که انسان دستش خالی می شود و نمی داند چه کار کند و در فشار می افتد پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند در چنین جایی متوسل به خدا شوید، امیدتان به خدا باشد که خدا آنچنان مشکل را حل می کند که اصلاً خودتان نمی فهمید که چطور حل شد. هر چه می خواهید از خدا بخواهید. خدا می فرماید ای موسی، نمک غذایت را هم از من بخواه، بند کفشت را از من بخواه، علف بُزت را از من بخواه، حتی فلاخن چیز جزئی را باز از من بخواه یعنی خجالت نکشید، هر چه می خواهید از خدا بخواهید. خدا دوست دارد که بنده اش نیازهایش را به او بگوید و در خانه دیگرانی نرود که ممکن است

حاجتش را روا کنند اما با هزار منت. روحیه بشر همین است. خدمتی که به کسی کند در دلش می نشیند اما قربان خدا بشوم، بدون منت به ما خدمت می کند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: ای اباذر، هیچ وقت روی سؤال را نداشته باش این یک نوع ذلت و خواری است که بر خودت آماده می کنی و فقر و تهی دستی است که خودت شتاب زده دنبال آن می روی.

«وَفِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» در روز قیامت هم باز خواست می شوی که چرا این کار را کردی؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد به ما برساند که این کار از نظر دیدگاه ائمه و وجود مبارک خودشان علیهما السلام مطلوب نیست.

«يَا أَبَاذَرٍّ تَعِيشُ وَحَدَكَ وَتَمُوتُ وَحَدَكَ وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَحَدَكَ» ای اباذر، تو در زندگی ات تنها می شوی و به حالت تنهایی باید زندگی کنی و از آن طرف، در حال مردن، باز تنها می میری و به بهشت هم که بخواهی وارد شوی تنها وارد می شوی اباذر در زمان عثمان و خلیفه سوم بود. ایشان خیلی زبان گویایی در موعظه کردن داشت. هر جا که می نشست تبلیغ می کرد. حقانیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به زبان مبارکش می گفت. ثنای اهل بیت علیهما السلام را می کرد که آنها مظلوم واقع شدند و حقشان چنین و چنان شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم

خیلی اباذر را دوست داشت. مردم هم به اباذر خیلی عنایت داشتند چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره اش فرموده بود آسمان سایه نیافکنده و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از اباذر غفاری باشد (1)، این تعبیر در بین مردم مدینه پیچیده بود. از آن طرف هم اباذر راجع به شخصیت و مقام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تبلیغ می کرد همین موضوعات بود که خلفا را اذیت می کرد تا اینکه عثمان مجبور شد و تصمیم گرفت با او اول صحبت کند.

ص: 246

وقتی اباذر پیش عثمان رفت عثمان به او گفت: من دلم می خواهد که تو از این به بعد صحبت نکنی. اباذر گفت: من نمی توانم این کار را کنم، حقیقت باید گفته شود. عثمان گفت: اگر بنا است تو اینطور باشی و همیشه حق و حقیقت را بگویی مجبور می شوم تو را تبعید کنم. بعد از اباذر سؤال کرد: بهترین جایی که دوست داری در آنجا باشی چه جایی است؟ اباذر گفت: چه جایی از اینجا بهتر، در جوار پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و خانواده رسالت، من چه جایی بهتر از اینجا بشناسم؟ عثمان گفت: بدترین جا برای کجا است؟ اباذر گفت: ریزه، سرزمینی که محل کفر من بوده است. عثمان گفت: حالا که اینطور شد من هم تو را به جایی می فرستم که بدترین جا برای تو است.

روز معینی را اعلام کرد که اباذر را به آنجا بفرستند. وقتی خواستند بروند عثمان در مدینه اعلام کرد که هیچ کس حق ندارد به بدرقه اباذر برود. باید به تنهایی برود. مردم هم خیلی از خلفا وحشت داشتند چون قدرت دست آنها بود مردم هم از این جهت ترسیدند و هیچ کس برای بدرقه اباذر به جز خاندان رسالت، امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام و سلمان فارسی نرفت؛ خلاصه اباذر با دخترش و تعدادی گوسفند به ریزه رفت. ایشان به تنهایی در بیابان زندگی می کرد و با مردم آنجا خیلی مراوده نداشت چون آنها کافر بودند.

به اباذر فرمود: تو تنها زندگی می کنی همینطور هم شد. سپس فرمود: تنها هم می میری یعنی در قربت می میری، مُردنش هم همینطور شد. در همان بیابان، اجل مبارکش رسید. یک دفعه دیدند دخترش دارد گریه و بی تابی می کند. کسی را نداشت و فقط پدرش بالای سرش بود که او هم از دنیا رفت. اباذر قبل از مردن به دخترش گفته بود: غصه نخور و گریه نکن. دخترش گفت: پس من بعد از تو در اینجا، در ولایت غربت چه کار کنم؟ کسی را هم که ندارم. اباذر به او گفت: غصه نخور، وقتی مردم به حالت عزا

کنار جنازه من بنشین، آن وقت دسته ای از دوستانم از طرف عراق می آیند و آنها کار کفن و دفن مرا انجام می دهند و تو را هم همراه خودشان می برند.

«وَيَسْعَدُ بَكَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَتَجْهِيْزَكَ وَدَفْنَكَ» زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کجا و زمان اباذر کجا؟ خیلی فاصله بود. از زمانی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این جمله را فرمود نزدیک به بیست سال فاصله بود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای اباذر، قومی از عراق می آیند و از اینکه متولی کار تو می شوند خوشبخت و با سعادت می شوند. تو را غسل می دهند کفنت می کنند و تو را دفن می کنند.

هنگامی که اباذر فوت کرد قومی از طرف عراق آمدند. دختر اباذر گفت: پدرم که از دنیا رفت من پارچه ای روی بدن پدرم انداختم و مشغول گریه کردن شدم. سردسته این کاروان مالک اشتر بود. بلافاصله گفت: معطل نکنید. اینجا وظیفه ما این است که احترام کنیم و بدنش را غسل دهیم و کفن کنیم. برای کفن کردن ایشان، سر و صدا شد. در گذشته، مسافران کفن هایشان را همراه خودشان به مسافرت می بردند. جناب مالک گفت: من خودم کفنش می کنم. همراهان هر کدام گفتند: چرا شما تنها باشید، ما هم می خواهیم در کفن کردن سهیم باشیم؛ خلاصه، همه آنها در کفن کردن شریک شدند. بارک الله به این برادرها، ماشاء الله به این ایمان ها، این داستان ها در تاریخ می ماند و نمی میرد و همیشه زنده است برای اینکه اعتقاد ما را بالا ببرد، خوش به حال آن فردی که عقیده اش خوب باشد.

زمانی آقای را دیدم که خیلی ملا بود. وقتی در مجلسی می نشست اصلاً کسی جرأت نمی کرد جلوی او صحبت کند از بس که ملا بود. ایشان نجف رفته بود و درس خوانده بود ولی آن عقیده ای که باید با آن علم همراه باشد را نداشت. دستورات اسلامی را خیلی رعایت نمی کرد. می گفت: شما مقدس بازی در آورده اید. این مرد با آن مقام و علم و کمال، جایگاه مردمی نداشت اما از آن طرف هم عالمی را می شناختم که خیلی عالم نبود، واقعاً علم زیادی

نداشت، در صرف استاد بود ولی ادبیات یا علمهای دیگر را نداشت خیلی ضعیف بود، اگر کنارش می نشستیم نمی توانست حرف بزند و حواله به بزرگان دیگر می داد و می گفت: بروید به فلان آقا بگویید، من خیلی وارد نیستم؛ اما این بزرگوار به قدری مؤدب به آداب، مقید به دستور اسلام و اعتقادی بود که در مردم جا افتاده بود، مردم خیلی دوستش داشتند.

پس به شما عزیزان نصیحت می کنم هر چه که ملا شدید، هر چه علمتان بالا رفت، اعتقادهایتان را بالا ببرید، با اعتقادات بازی نکنید، به دستورات توجه کنید.

«يَا أَبَا ذَرٍّ، لَا تَسْأَلْ بِكَفِّكَ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه به اباذر نصیحتی کرد. ای اباذر، هیچ وقت در خانه افراد برای سؤال نرو، اگر هم رفتی و چیزی به شما دادند رد نکن. متأسفانه ما در برخی مردم این موارد را می بینیم. اگر آقای چیزی به او بدهد و او انتظار بالاتر از آن را داشته باشد تعبیر بسیار زشتی به آن آقا می کند، چقدر در پیشگاه خدا این عمل بد است. بعضی ها از حریم اسلام عقب هستند.

«فَإِنْ أَتَاكَ شَيْءٌ فَأَقْبَلْهُ» اگر چیزی به تو دادند قبول کن، رد نکن. هر چه دادند بگو دستتان درد نکند، خدا برکت بدهد، خدا عمرتان بدهد، همین قدر که ما را منظور داشتید ممنونم. چقدر خدا این روحیه را دوست دارد.

یکی از علما نقل می کرد: روزی خدمت مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله رفتم. ایشان در آن زمان مرجع جهان بود. از تمام کشورها برای ایشان پول می آوردند. وقتی پیش او رفتم بعد از سلام و احوالپرسی گفتم: آقا جان وضع مالی من خیلی بد است اگر می شود مقداری کمکم کنید. آقا دست در جیبشان بردند. پیش خودم گفتم: الان آقا پول حسابی به من می دهد، آقا دست

در جیبشان بردند و پنج تومان دادند. اول خیال کردم پنجاه تومان است یا پانصد تومان وقتی از پیش آقا رفتم دیدم پنج تومان است. خیلی به من برخورد. به قدری ناراحت شدم و با خودم گفتم دیگر توبه می کنم که از این به بعد نزد این

سید بروم و از او درخواستی کنم. تا اینکه روزی آقا را دیدم. خیلی سر سنگین نسبت به آقا برخورد کردم. سید گفت: آن را کم دانستی و از ما زده شدی؟ یک دفعه خودم را جمع و جور کردم. آقا گفت: ناراحت نشو، خواستم با آن پول امتحانت کنم ببینم که چقدر محبت های شما به خاطر پول است.

«ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِشَرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از اینکه به سلمان و اباذر سفارشات کرد، رو به جمعیت کرد و فرمود: آیا من شما را خبر ندهم که بدترین شما که چه کسانی هستند؟ خدا ما را جزو این دسته قرار ندهد ان شاء الله .

«قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالتَّمِيمَةِ» کسی که برای دو به هم زنی دیگران به راه می افتد، حرف این آقا را به آن آقا می گوید، حرف او را به این آقا می رساند. می گوید: در فلان مجلس، پیش فلانی بودم او پشت سر شما چنین حرفی را زد؛ این کار را نکنید. بر فرض او پشت سر من حرف بدی را گفته است تو چرا به من می گویی؟ آن آقا اگر پیش من بود شاید این حرف را نمی گفت. تو هم در حق او خیانت کردی و هم در حق من. چرا مرا ناراحت کردی؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید بدترین مردم آن هایی هستند که نمایی می کنند. همدیگر را خراب نکنیم.

«الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ» باز این جمله را هم اضافه کردند، آنهایی که می خواهند بین دوستانشان تفرقه بیاندازند، خدا آنها را هم بد می داند.

«الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ» کسی که برای افراد پاک و بی عیب، طلب عیب کند. همیشه مراقب است که ببیند آن بنده خدا چه اشتباهی می کند بعد بنشیند در همه جا اشتباه او را بگوید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این ها بدترین مردم هستند.

خدایا، تو را به حق پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قسمت می دهیم توفیق عمل به این دستورات را به ما مرحمت فرما .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ، وَلَا تَدَمَّ أَحَدًا عَلَيَّ مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ خَرِیصٌ، وَلَا تَصَدِّقُهُ كَرَاهَةً كَارِهِ، إِنَّ اللَّهَ حِرْصٌ وَلَا حِرْصٌ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرَحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَنْ لَا تُرْضِيَ أَحَدًا بِسَخَطِ اللَّهِ» از جمله موارد یقین این است که انسان کاری نکند که رضایت مردم را به دست آورد ولی سخط و غضب خدا در پشت آن باشد یعنی مردم را راضی کند در حالی که خدا را به خشم بیاورد.

«وَلَا تَحْمَدَ أَحَدًا بِمَا آتَاكَ اللَّهُ» پیش مردم هم خودش را ستایش نکند به خاطر آنچه که خدا به او داده است مثلاً خدا مقام به او داده است، سرمایه داده است، عزت داده است، طوری رفتار نکند که بخواهد این بخشش های الهی را به مردم نشان بدهد که بله، من چنین و چنان هستم .

ص: 251

« وَلَا تَدْمُ أَحَدًا عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكِ اللَّهُ » اگر خداوند متعال چیزی را به تو نداد مردم را ملامت نکنی. بعضی ها خودشان چیزی ندارند در نتیجه سخاوت ندارند و نمی توانند اتفاق کنند اما مردم را سرزنش می کنند که شما چرا چنین نیستید، چنان نیستید، نباید این کار را بکنند.

«فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِيصٌ ، وَلَا تَصْرِفُهُ كَرَاهَةٌ كَارِهٌ» اینکه انسان معتقد باشد که رزق و روزی قسمت شده است خیلی مهم است. رزق و روزی ما مقسوم و مضمون است یعنی روزی ما هم تقسیم شده است و هم ضمانت شده است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (1) مردم نباید فکر کنند که روزی هایشان دست خودشان است. طرف می گوید: من خودم تلاش کردم و فلان مبلغ را بدست آوردم، این فکر اشتباه است. خیلی ها هستند که صبح تا شب زحمت می کشند باز هم می بینی دستشان خالی است و کم می آورند و بعضی را هم می بینی که در خانه نشسته و خیلی کم سر کار می رود اما خدا روزی را برای او آماده می کند و روزیش داده می شود. البته اینها همه حکمت الهی است. فکر نکنید این ها خلاف عدالت خداوند است. این ها همه روی حکمت خدا است. خدا علیم و حکیم است. می داند کارش چیست اما متأسفانه ما فکر می کنیم روزی به دست خودمان است و می گوئیم باید چنین کنم و چنان کنم که پولدار شوم؛ آقا جان من، اینطور نیست که فکر می کنی. خدا باید روزی را برساند، از طرفی روزی هم مضمون است یعنی خداوند روزی را تضمین کرده است و فرموده است که شما غصه روزی را نخورید، روزی شما دست

ص: 252

1- سوره مبارکه زخرف آیه 32 (ما روزی ایشان را در زندگانی دنیا بینشان تقسیم و پخش نموده ایم)

من است اما وظیفه خودتان را انجام دهید. دنبال کار و تلاش باشید. خدا می فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ * فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» (1) روزی شما را من در آسمان ها تأمین و تضمین کردم. تا روزی شما را ندهم مرگ شما هم نخواهد آمد. روایت دارد تا روزی کسی تمام نشود مرگ او نمی رسد یعنی اینقدر خدا دقیق تنظیم کرده است پس روزی به این نیست که بندگان بگویند چنین و چنان کنم.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، هیچ وقت حرص یک حریص نمی تواند روزی را بیشتر کند. از آن طرف، کراحت داشتن انسان هم نمی تواند جلو روزی را بگیرد مثلاً کسی بگوید من روزی نمی خواهم یا بگویم من نمی خواهم روزیم زیاد شود، من دنیا را نمی خواهم، خدا می فرماید کراحت تو که ملاک نیست، نه آمدنش به دست شما است و نه رفتنش، هیچ کدام بدست ما نیست. همه چیز دست خدا است. ما باید به این مطلب معتقد باشیم که روزی همه موجودات بدست خدا است. «هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (2) خداوند رزاق است. روزی رسان است. به تمام موجودات عالم روزی می رساند چطور من و شما را فراموش می کند؟

یکی از وصایا و نصایح لقمان حکیم به فرزندش همین است که فرمود: پسر جان، این خدا در مراحلی که تضمین نکرده بود، روزی شما را رسانده است حالا در جایی که تضمین کرده، روزی شما را نمی دهد؟ پسر عرض کرد:

ص: 253

-
- 1- سوره مبارکه ذاریات، آیات 22 و 23 (در آسمان است روزی شما و آنچه که وعده داده می شوید، پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن راست و درست است مانند آنکه شما سخن می گوئید)
 - 2- سوره مبارکه ذاریات، آیه 58.

خدا کجا روزی من را بدون تضمین رساند؟ فرمود: آن موقعی که در صلب پدر بودی خدا تضمینی نداشت که روزیت را برساند ولی رساند. آن موقعی که در رحم مادر بودی خدا روزیت را رسانده است حالا که آمدی در عالم دنیا به تو روزی ندهد؟ قبل از آنکه به دنیا بیائی و هم چنین به عالم دنیا که آمدی در همه موارد خداوند روزی تو را داده است. خدا پیش از آمدن تو به دنیا روزیت را آماده کرده است. خدا شیر را به مادر داده تا روزی تو آماده باشد. محبت تو را در دل پدر گذاشته تا برایت همه چیز آماده کند. هنوز دنیا نیامده ای لباس برایت می خرنند، وسایل برایت تهیه می کنند که خدا می خواهد فرزند به ما بدهد آیا این ها کار خدا نیست؟ حالا که پا به عرصه دنیا گذاشته ای چرا غصه روزی را می خوری؟ خدا می فرماید تو غصه روزیت را نخور تو برو عبادت را انجام بده، وظایفت را انجام بده. این بیانات خیلی بیانات زیبایی است، بسیار زیبا است.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: اگر خدا سرمایه زیادی به تو داد به رخ مردم نکش و اگر هم خدا به تو چیزی نداد مردم را ملامت نکن؛ چرا که اینها دست تو نیست. من چنین دارم، من چنان دارم، من وضعم چنین است، این حرف ها چیست؟

«إِنَّ اللَّهَ بِحُكْمِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالْفَرْحَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا» خدا به حکم فضل و فضیلت و کرم و آقایی که دارد، راحتی و استراحت و شادی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده است. هر که یقین داشته باشد و دارای این نعمت و صفت باشد یعنی خدا را حاضر و ناظر بداند، خدا را همه کاره بداند و بگوید من هر چه دارم برای خدا است، من چه کاره هستم، خداوند هم هم و غمش را از بین می برد، مصیبت های دنیایی او را از بین می برد.

یقین داشته باشید که هر چه دارید از آن خدا است و راضی باشید که هر سختی که دارید، هر مشکلی که دارید یا هر گونه بلایی که دارید خدا خواسته

است که بگویند راضی هستم و ناراحت نباشید، در این صورت خداوند هم شادمان و خوشحالت می کند و گشایش در کارهایت ایجاد می کند و همه غم و غصه هایت را از بین می برد.

این همان سخن پیشوا و ارباب عزیزمان حضرت سید الشهداء (علیه السلام) است - رزقنا الله و ایاکم زیارة قبره فی الدنيا و شفاعته فی الآخرة - که در اوج آن همه سختی ها و مصیبت ها فرمود: «الهی رضاً برضائک» خدایا من به همه مقدرات تو راضی هستم.

امام معصوم (علیه السلام) قدرت عالم امکان است. گاهی اوقات بلا به سر ما می آورند از دست ما هم کاری بر نمی آید، می گوئیم: چه کنم، چاره ندارم؛ اما خداوند تمام عالم را در اختیار امام (علیه السلام) گذاشته است با این حال، خدا اراده کرده بود که امام حسین (علیه السلام) به شهادت برسد. فرمود: حسین جان، «ان الله شاء ان یراک قتیلاً» با کمال افتخار، بدون اینکه سر سوزنی خم به ابروی اباعبدالله (علیه السلام) بیاید تا آخرین لحظه رفتن به میدان قتلگاه باز گفت: «الهی رضاً برضائک» یعنی خدایا در آخرین لحظه عمرم هم می گویم راضی به رضای تو هستم.

این آقای ما است. این الگوی عزیز ما است. چشم امید همه ما به آقا است. ما پیرو یک چنین آقایی هستیم. خدا را شکر می کنیم که ما آقایمان را دوست داریم و جزو پیروانش باشیم. خدایا، به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را با این بزرگوار محشور بگردان. خدا می داند چه لذتی دارد انسان در کنار آقا باشد. همه اصحاب و یاران و فرزندان آقا را به شهادت رساندند، همه چیز را غارت کردند، همه اموال را بردند مع ذلک اباعبدالله (علیه السلام) فرمود صبر می کنم.

خدا مرحوم آیت شیخ جعفر شوشتری رحمه الله را رحمت کند. ایشان فرمود: من قبول ندارم که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «صبراً علی بلاتک» زیرا امام حسین (علیه السلام) اصلاً بلا ندیده بود. آقا مصیبت ها را بلا نمی دانستند. البته نظر مبارکشان این است ولی اگر

مراد از «صبراً علی بلائک» در امتحان باشد، این مقام خیلی بزرگی است؛ چون یک معنای بلا، امتحان است یعنی خدایا مرا در امتحانات صابر گردان.

اگر ما بتوانیم سر سوزنی از این یقین را بدست بیاوریم به درجات بالایی می رسیم. دعایی که در نیمه شعبان وارد شده است و شب ولادت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خوانده می شود خیلی دعای خوبی است. این دعا را حفظ کنید و روزها بخوانید. بعد از اذان صبح بخوانید. بعد از دعاها بخوانید. بسیار دعای زیبایی است. خیلی پر محتوا است. در این دعای شریف آمده است: «خدایا، من از تو می خواهم ترسی در دل من قرار دهی که آن ترس، بین من و معصیت تو جدایی بیندازد که دنبال گناه نروم. خدایا مرا در اطاعت و فرمان برداریت به گونه ای کن که مرا به رضای خود برسانی. توفیق طاعتی به ما بده که رضای تو را بدست آورم. خدایا، از تو می خواهم یقینی به من بدهی که با داشتن این یقین تمام مصیبت های دنیا بر من آسان شود.» این صفت یقین را هر که داشته باشد هیچ مصیبتی بر او سنگینی نمی کند.

فرمود علی جان، خداوند راحتی و خوشی را در یقین قرار داده است. اگر یقین داشته باشیم که فرمان کار ما دست خدای حکیم است، فرمان کار ما دست خدایی است که از پدر و مادر به ما مهربان تر است، اگر یقین داشته باشیم دیگر غصه ای نداریم. این است که می فرماید: «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (1) یعنی کسی که یاد خدا باشد، همیشه فکر خدا به سرش باشد، همیشه قلبش آرامش دارد و هیچ غصه ای ندارد.

«وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحَزْنَ فِي الشُّكِّ وَالسَّخَطِ» و خداوند غم و غصه و ناراحتی را در شک و تردید گذاشته است. کسی که دو دل است دائماً می گوید: چه

ص: 256

خواهد شد؟ داد می زند و فریاد می کشد چون خدا برای او آسایش نگذاشته است. همیشه غمناک است. همیشه مهموم است. همیشه دل گرفته است. می گوید: خدا از من دیواری کوتاه تر پیدا نکرده است. مگر من چه کرده ام؟ ایمان که ضعیف باشد این حرف ها زده می شود.

در زمان سابق، یکی از علمای بزرگ تهران که شخصیت بسیار والایی بود به نجف رفت. وقتی وارد نجف شد، علمای نجف به دیدنش آمدند. گفتند یکی از علما وارد نجف شده است به دیدنش برویم همه برای دیدن آقا آمده بودند اما مرحوم مقدس کاظمی رحمه الله که خیلی مرد بزرگواری بود، نیامد. این عالم بزرگواری گفت حالا که آقای مقدس کاظمی نیامد من خدمت آقا می روم. به آقای مقدس کاظمی پیغام داد که من می خواهم به دست بوسی شما بیایم.

این آیت الله وقتی منزل آیت الله کاظمی رحمه الله رفت و سلام و علیک و احوالپرسی کرد آقای مقدس کاظمی به ایشان گفت: برای چه به اینجا آمدید؟ گفت: آمدم دستت را ببوسم و شما را زیارت کنم و از وجود متبرک شده و استفاده کنم؛ چون شما در نجف مشهور هستید و دارای زهد و تقوا هستید. همه علمای نجف از شما تعریف می کنند. آقای مقدس کاظمی گفت: آقا، شما اینجا آمدید برای دیدن من؟ گفت: بله. مرحوم مقدس کاظمی گفت: آیا خبر داری که خواستی یک مستحبی را بجا بیاوری ولی به جایش یک حرام به جا آوردی؟ رنگ از صورت این عالم پرید و گفت: خدایا من چه کردم که حرام بجا آوردم؟ پرسید: آقای مقدس، من چه کار حرامی مرتکب شدم؟

فرمود: رفتن و دیدن عالم مستحب است و یکی از دستورات دین اسلام است که به دیدن علما بروید ولی شما که الان به دیدن من آمدید، می دانی من به چه زحمتی افتادم؟ گفت: نمی دانم. آقای مقدس کاظمی گفت: تمام دارایی ام در نجف یک اتاق بیشتر نیست. همین یک اتاق را بیشتر ندارم. تشریف فرمائی

شما باعث شد تا زن و بچه ام را در زیر آفتاب سوزان بگذارم چون جای دیگری برای بچه ها نداشتم؛ آیا این درست است که شما برای یک امر مستحب به دیدن من بیایید و زن و بچه من در آفتاب بسوزند؟

تا این را گفت، آقا خیلی سرافکنده شد. گفت: نمی دانستم شما تا این اندازه در فقر هستید. بعد نگاه کردند و دیدند که زیر پا فرش ندارند و فقط یک حصیر است و بچه های ایشان روی حصیر می خوابند خیلی دلشان سوخت و متأثر شدند.

این آیت الله به تهران برگشت و جمعیت زیادی به دیدنش آمدند. از جمله افرادی که به دیدن آقا آمد، شاه بود. این مرد چقدر شخصیت داشته است. حالا آیا این عالم حاج ملا کنی رحمه الله بوده است یا کسی دیگری نمی دانم، چون نگفته اند می ترسم بگویم چه کسی بوده است ولی احتمال می دهم حاج ملا کنی رحمه الله بوده باشد. به هر حال، شاه به دیدن ایشان آمد. بعد از سلام و احوالپرسی گفت: از نجف چه سوغاتی ای برای ما آورده اید؟ ایشان قضیه آقای مقدس کاظمی را نقل کرد. شاه خیلی متأثر شد و سرش را پائین انداخت. گفت: عجب، عالم شیعه اینقدر در فقر باشد؟ من زنده باشم و علما

ما اینقدر در سختی و رنج باشند؟ بلافاصله دنبال یکی از علما و شخصیت های تهران فرستاد. وقتی آمد، یک پول حسابی به او داد و گفت: این پول را ببرید نجف، برای آقای مقدس کاظمی. هم خانه برای ایشان تهیه کنید، هم وسایل زندگی. مقداری هم برای زن و بچه اش بگذارید تا در آسایش باشند. درست نیست وضع یک عالم شیعه اینطور باشد.

این آقا به نجف می رود و علمای نجف به دیدن این عالم می آیند ولی آقای مقدس کاظمی نمی آید. ایشان هم گفت آقا نیامد من به خدمتشان می روم. ایشان خدمت آقای مقدس کاظمی می رسد و سلام و احوالپرسی می کند و دست آقا را می بوسد و پول را محضر ایشان می گذارد. آقای مقدس کاظمی

گفت: این چیست؟ آن عالم جریان را می گوید. یک مرتبه صدای گریه آقای مقدس کاظمی بلند شد مثل یک آدم مصیبت دیده گریه می کرد. گفتند: آقا چرا این طوری شدید؟ گفت: می دانید چه بلایی به سر من آمد؟ خدایا من چه معصیتی کردم که به این روز سیاه افتادم؟ گفتند: آقا چه معصیتی، چه بلائی؟ فرمود: می دانید آوردن این پول برای من معنایش چیست؟ معنایش این است که اسم من به دیوان ظالمین رفت.

آن ها چطور این راه ها را رفتند، ما چطور می خواهیم برویم؟ در زمان ما معنویت خیلی کم شده است. خیلی معنویت ضعیف شده است. علمای قدیم امدادهای غیبی داشتند، با عالم معنا ارتباط داشتند، به جدم قسم این ها واقعاً ارتباط داشتند، خدمتشان می رفتم می دیدم که آقا دارد چیزهایی می گوید، می فهمیدم اینها امداد غیبی دارند. خدا گواه است اگر یک ذره دلتان را صاف کنید، یک مقدار صیقل کنید، عجیب درها به رویتان باز می شود که اصلاً دنیا دیگر به

چشمتان ارزش ندارد.

خدایا، چنین حالتی را به همه ما مرحمت بفرما. دعا می کنم که خدا این نعمت ها را به شما بدهد. این توفیقات الهی نعمت هستند نه دنیا. اصلاً دنیا ارزش ندارد. فقط چیزی که ارزش دارد رنگ الهی داشتن زندگی است. اگر به دنیا رنگ الهی زدیم ماشاء الله و الا دنیا کثافت است.

خدایا، دل های ما را به نور کلمات اهل بیت پیغمبرعلیهما السلام منور بگردان. خدایا، این نعمت ها و توجهات مورد رضای خودت را به همه عزیزان مرحمت بفرما. خدایا به حق محمد و آل محمد علیهما السلام لیاقت درک محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دیدن صورت و جمال نورانی ایشان را به ما مرحمت بفرما.

ص: 259

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ عَلَى اللَّهِ، وَ آفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ، وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ، وَ آفَةُ السَّامَاةِ الْمَنُّ، وَ آفَةُ السَّجَاعَةِ الْبَغْيُ، وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ، وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفُخْرُ. يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ وَ لَا تَخْرُجْ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةً اِبْدَاءً، وَ لَا تَجْتَرِيَنَّ عَلَيَّ خِيَانَةً اِبْدَاءً» (1)

در روایتی رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ» خدا عالم طبیعت را به شکلی آفریده است که برای هر چیزی، یک آفتی است. شاید یکی از علت های بقاء عالم هستی، تضاد بین اشیاء باشد که این خودش یک نکته ای است و می توان گفت یکی از نعمت های الهی است که خدا اشیاء این عالم را به صورت ضدیت به وجود آورده است که همیشه در حال تدافع و تنازع هستند. این تنازع، علت بقاء و تحرک می شود و این حرکت ها از همین حالت بوجود می آید؛ مثلاً وقتی انسان می خواهد حرکت کند قدرت و وزنه ای روی او است که مانع حرکت می شود و لذا در ابتدای حرکت باید سعی بیشتری کند تا راه بیفتد.

ص: 260

این را از باب نمونه عرض کردم که همه چیز حالت تدافعی دارد. همین وجود مانع و ضد را خدا در تمام موجودات عالم قرار داده است حتی در عالم حیوانات و انسان ها. مواظب باشید نعمت هایی را که خدا به شما می دهد مبتلا به آفت نکنید. نگذارید این نعمت ها از دست برود. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: آفت سخن گفتن دروغ است. صحبت کردن یک ارزشی دارد.

خدا مرحوم آیت الله فرید را رحمت کند. ایشان از بزرگان حوزه بود. ما هم خدمتشان می رفتیم و مدتی هم افتخار شاگردی ایشان را داشتیم. درس اخلاق و فلسفه را از محضرشان فیض بردم. این شخصیت بزرگ از علما حوزه بود و نوه ای داشت که منحرف شده و در اراک بود. ایشان به اراک برای نماز رفته بود. جمعیت زیادی آمده بودند. بین دو نماز نوه آقا خدمت ایشان می آید سلام می کند و دست جلدش را می بوسد، وقتی چشم آقا به نوه اش افتاد فرمود: پسر، بس نیست بابا؟ همین یک جمله این بچه را از این رو به آن رو کرد. واقعاً با این یک جمله، این بچه شرمنده شد و از این رو به آن رو شد. بچه به قدری متدین شد که بعداً آمدند این قضیه را نقل کردند که با یک جمله آیت الله فرید فلانی متحول شد.

این ارزش و برکت کلام را می رساند. همین که حکما می فرمایند: «الْكَلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَ عَلَى الْقَلْبِ» (1) وقتی سخن از دل برخاسته شود، به دل می نشیند و صحبت، ارزش پیدا می کند. چه چیزی باعث می شود ارزش سخن از بین برود؟ دروغ گفتن سبب می شود ارزش کلام انسان از بین برود. گاهی اوقات بعضی از خود اهل علم حرف هایی کنار هم ردیف می کنند و می گویند که وقتی دقت کنید می بینید چند درصد آن دروغ است. شما را به خدا، حیف

ص: 261

نیست عمرت بگذرد و منبرت تمام بشود اما در حرف زدن دقیق نباشی؟ این چه کاری است که ما می کنیم؟ چرا بعضی چیزها را جعل می کنیم؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، دروغ گفتن ارزش حدیث را از بین می برد. ارزش و بهای سخن را نابود می کند.

«وَ أَفَّةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ» علم را چه چیزی از بین می برد؟ فراموشی آفت دانش است. هر چه علم انسان زیاد هم باشد اما خدای ناکرده دچار نسیان و فراموشی بشود، چه فایده ای دارد؟

حالا چه چیزی باعث فراموشی می شود؟ گناه کردن برای انسان فراموشی می آورد، چرا؟ برای اینکه فراموشی هم یک نوع عذاب است. وقتی انسان چشمش را آزاد بگذارد تا همینطور در کوچه و خیابان زن مردم را نگاه کند، وقتی انسان مواظب لقمه ای که می خورد نباشد، وقتی مواظب کسب و کارش نباشد، وقتی زبانش آزاد باشد و هر چه بخواهد بگوید، آیا برای این کارها عذاب نیست؟ یکی از عذاب های خداوند در دنیا این است که او را به فراموشی مبتلا می کند. به چه عنوان شما نگاه به زن و ناموس مردم می کنید؟ چرا غیبت مردم را می کنید؟ چرا در زندگیتان لقمه حرام وارد می کنید؟ همین گناهان است که فراموشی می آورد. آیا اینها برای انسان بدبختی نمی آورد؟ آیا این ها گناه نیستند؟ والله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم علیهما السلام این نصایح را برای ما می گویند. اگر ما هر گناهی بکنیم برای وجود مبارک آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه تأثیری دارد؟ فقط یک تأثیر دارد و آن این است که با این کارهایمان، وجود مبارک آقا را خجالت زده می کنیم. آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بفرماید این هم از شیعیان ما و خدای نکرده دل مبارکش رنجیده شود.

یک مقدار مواظب باشیم. این «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ» (1) را برای چه کسی گفته اند؟ چشم ها را یک مقدار فروکش کنید یعنی چشم را بالا نگیرید. در روایتی آمده است که اگر در یک فضایی که نامحرم است چشم را ببندید، ثوابش چند برابر است؛ بنابراین «غَضُّ» به معنای بستن نیست چون انسان باید جلو پایش را ببیند، «غَضُّ بَصَرٍ» یعنی چشمت را بالا نگیر و به ناموس مردم نگاه نکن یعنی با گوشه چشم به نامحرم خیره نشو. خود ما باعث می شویم علمی که داریم دچار آفت شود، عبادتمان دچار آسیب شود.

«وَ أَفَّةُ الْعِبَادَةِ الْفُتْرَةُ» چه چیزی باعث می شود عبادت از بین برود؟ سستی، بی حالی و تنبلی آفت عبادت هستند. با یک حالت بی رغبتی به سمت نماز رفتن، اینها عبادت را کم ارزش می کند که بدبختی بعضی از ما همین است که ما نماز شب نمی خوانیم. روحانی هستیم، طلبه هستیم ولی نماز شب نمی خوانیم. آیا آقای طلبه ای که نماز شب نخواند موفق می شود؟

علما قدیم - خدا رحمتشان کند می گفتند: آدم طلبه باشد و نماز شب نخواند؟ یکی از بزرگان در درس اخلاق می گفت: چرا خدا نماز شب را فقط بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب کرد و بر دیگران واجب نکرد؟ بر هیچکس نماز شب واجب نیست فقط بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) واجب بود. فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز شب را به امیر المؤمنین (علیه السلام) منتقل کرد و به او فرمود: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ» (2) امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز این سفارش را هرگز رها نکرد و ایشان هم نماز شب را به جانشینان خود

ص: 263

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 108.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 484.

توصیه کرد و آنها نیز انجام دادند. «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَنَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (1) ما هم جانشین آنها هستیم پس نباید نماز شب را رها کنیم.

مرحوم والد رحمه الله بزرگوار ما می فرمود: در قدیم در شب های ماه رمضان که به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) می رفتیم صدای العفو العفو آقایان بلند بود. دعای ابو حمزه ثمالی را از حفظ می خواندند. خود حاج آقای والد هم یکی از این ها بود. در نیمه شب دعای ابو حمزه را می خواندند. بعد ایشان می فرمودند: شب های ماه رمضان اکثر طلبه ها به حرم امیر المؤمنین (علیه السلام) می آمدند و دعای ابو حمزه را می خواندند آیا شما دعای ابو حمزه ثمالی را یکبار خوانده اید؟ واقعاً رنگ و بوی حوزه عوض شده است. باور کنید حوزه الان، آن حوزه قدیم نیست. وقتی نگاه میکنید فقط تشکل و افرادش زیاد شده است. این که حوزه نیست. حوزه باید یک فضیلتی داشته باشد. باید کیفیت داشته باشد. این سستی ها و تبلی ها را کنار بگذارید و دنبال عبادت بروید، دنبال تقوا بروید دنبال قرآن خواندن بروید.

«وَ آفَةُ السَّامَاةِ الْمُنُّ» آفت بزرگی و آقایی چیست؟ منت گذاشتن به دیگران آفت بزرگی است. یک چیزی به کسی می دهد بعد منت می گذارد: «من بودم که اینقدر به تو کمک کردم و مشکلات را برطرف کردم. اگر من نبودم کسی به دادت نمی رسید». اگر کار برای خدا باشد، گفتن ندارد. حالا یک چیزی به او دادی، اینقدر منت نگذار. بدان آقایی انسان را منت گذاری از بین می برد. قرآن کریم فرمود: «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى» (2) اعمالتان را با منت گذاشتن بر دیگران باطل نکنید. صدقه هایی که می دهید با منت گذاری خراب نکنید. با منت گذاشتن دیگران را اذیت و آزار نکنید.

ص: 264

1- کافی، ج 1، ص 32 .

2- سوره مبارکه بقره آیه 264 .

یک اشکال دیگر این است که بعضی مواقع هم یک چیزی را که به کسی می‌دهیم و خدمتی به او می‌کنیم، می‌خواهیم در عوض از او کار بکشیم که بله آقا، من فلان کار را برای تو کردم حالا بیا فلان کار را برای من انجام بده، یعنی چه؟ تو اگر برای خدا خدمت کردی، کار کشیدن ندارد. متأسفانه بعضی از ما اینطوری هستیم.

«وَ أَفَّةُ السَّجَاعَةِ الْبُغْيُ» آفت شجاعت هم ظلم و سرکشی است یعنی فرد از قدرتش سوء استفاده کند. شجاعت را خدا به تو داده است که از آن استفاده خیر کنی نه اینکه به مردم ظلم کنی. ستم به دیگران آفت شجاعت است. بعضی‌ها اگر قدرت دارند قدرتشان را علیه مردم به کار می‌برند. ظلم و ستم به مردم عقوبت شدیدی دارد.

«وَ أَفَّةُ الْجَمَالِ الْخِيَالُ» آفت جمال و زیبایی، تکبر است. «الخيلاء» یعنی تکبر، باد دماغ داشتن، هر قدر هم انسان خوشگل و زیبا باشد اگر تکبر و غرور داشته باشد مردم دور او جمع نمی‌شوند. می‌گویند فلانی آنقدر باد دماغ دارد که کسی به او اعتنا نمی‌کند. زیبایی و جمال نعمت الهی است اما نباید تکبر داشته باشد بلکه باید فروتن و متواضع باشد.

«وَ أَفَّةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ» آفت حسب و نسب، فخر فروشی است. بگویند من فلانی هستم، من پسر فلان آقا هستم، من آیت الله زاده‌ام، من فرزند فلان شخصیت هستم. آفت حسب و بزرگواری، فخر کردن است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید این مفاخره را کنار بگذار. من فلانی هستم یعنی چه؟ بگذار خدا به تو عزت بدهد. چیزی که خدا به تو مرحمت کند، ارزش دارد انسان با گفتن این چیزها که بزرگ نمی‌شود. با فخر فروشی که بزرگواری بدست نمی‌آید. نباید با گفتن این حرف‌ها با مردم مفاخره کرد.

«يَا عَلِيُّ، عَلَيْنِكَ بِالصِّدْقِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبلاً فرمود: «يَا عَلِيُّ آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ» آفت گفتار، دروغ است و در اینجا می فرماید: بر تو باد راست گفتن.

«وَلَا تَخْرُجْ مِنْ فَيْكٍ كَذِبَةً أَبَدًا» از دهانت حتی یک دروغ هم خارج نشود.

امام سجاد (علیه السلام) به فرزندان‌شان فرمودند: «اتَّقُوا الْكَذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ وَهْزَلٍ» (1) دروغ را ترک کنید چه جدی باشد و چه شوخی. ایشان شوخی را هم م‌یگوید به خاطر اینکه زبان به دروغ گویی عادت نکند.

«وَلَا تَجْتَرِيَنَّ عَلَيَّ خِيَاةً أَبَدًا» هیچ وقت جرأت نکن که خیانت کنی. همیشه امانتدار باش. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ» (2) خداوند متعال هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه از او تعهد گرفت که این دورا مواظب باشد یکی راستگویی و دیگری هم امانتداری.

شما هم بحمد الله کارتان پیغمبر گونه است. «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ» (3) شما هستید. چند روز دیگر دهه عاشورا است. می خواهید منبر بروید. در منبرهایتان مواظب باشید راست بگویید. در منبر دروغ نگوید حدیث را ببینید و آن را بیان کنید. قبل از منبر مطالعه کنید. چرا روی حافظه قبلی کفایت می کنید؟ بنده خودم این کار را می کنم با این که ممکن است مطلبی در ذهنم باشد مع ذلک، وقتی می خواهم منبر بروم چهار تا کتاب را می بینم، روایات را دوباره می بینم، آیات را نگاه می کنم. وقتی حدیث را نگاه می کنم لذت می برم. این واقعیتی

ص: 266

1- وسائل الشیعه، ج 12، ص 250.

2- کافی، ج 2، ص 104.

3- سوره مبارکه احزاب آیه 39 (کسانی که پیام های خدا را می رسانند)

است که همه ما باید به آن توجه کنیم. انسان وقتی ببیند، ظرافت کلامش بهتر می شود. بهتر می تواند منبر را اداره کند. خصوصیات مسأله را بگوید. حال آیا بهتر نیست مطالعه کند؟ به آیات و روایات مراجعه کند؟

خدا نعمتی به شما داده است که می توانید منبر بروید وقتی مطلب را دیده باشید منبرتان قشنگ می شود. می توانید شاخ و برگش را بچینید. زحمت بکشید و کتاب ها را ببینید و مطالعه کنید و بعد منبر بروید. اگر کسی در منبر چیزی بدست بیاورد بخاطر راست گفتن و حقیقت داشتن است. خدا کمک می کند. اگر مرد حقیقت باشی خدا کمکت می کند. اگر راست گو باشی خدا دستت را می گیرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستت را می گیرد. آقایان عزیز، یک مقدار بیشتر حواستان را جمع کنید. ان شاء الله می خواهید تبلیغ بروید با کمک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروید و از ایشان استمداد بطلبید که ما می بینیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خیلی از موارد، بزرگواران را کمک کرد و به دادشان رسید و آن بزرگان هم به داد دیگران رسیدند. شما هم اگر

ان شاء الله توسلتان و توجهتان به اهل بیت علیهما السلام بیشتر بشود و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در منبرهایتان استمداد بطلبید، موفق خواهید شد.

در بیان خطبه، اولین خطیب در عالم اسلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. نهج البلاغه آقا را ببینید. چه خطبه هایی دارد. با این همه خطبه هایی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) یک خطبه را نمی بینید که ایشان در زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خوانده باشد. لا اله الا الله، ادب را نگاه کنید. شما یک خطبه از علی (علیه السلام) بیاورید که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده باشد. با بودن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) اصلاً خطبه نگفت. چرا خطبه نخواند؟ چون می خواست خطبه های پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در جامعه برای مردم درخشش کند. ایشان می خواست بگوید پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مقدم است. ایشان بگونه ای رفتار کرد که مبادا یک موقع مردم بگویند علی چنین است یا بگویند علی را ببینید در مقابل پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواهد خطبه بخواند، ابداً ابداً.

وقتی که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه خواند. ماشاء الله چه خطبه هایی دارد. خطبه هایی که جان مردم را می گرفت و بند دلشان را پاره می کرد. این چه خطبه هایی است؟ کجا در تاریخ اسلام دارد که در موقع خطبه خواندن شخصیتی، انسان با تقوایی بند دلش پاره بشود؟ نداریم. اگر کسی موردی را سراغ دارد نشان بدهد. این عظمت برای امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این تأثیر عمیق کلام متعلق به ایشان است. از آقا طلب کنید و استمداد بطلبید و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) توجه داشته باشید.

یکی از اساتید جلیل القدر و بزرگ حوزه علمیه نجف که خیلی شخصیت بالایی بود، مرحوم تنکابنی رحمه الله صاحب «قصص العلماء» است. استاد ایشان، مرحوم آقای سید ابراهیم قزوینی رحمه الله است. خود آقای تنکابنی نقل کرده و می گوید: جناب استاد من سید ابراهیم قزوینی در نجف بود و درس می داد. جمعیت عجیب علما و فضلا و بزرگان سر درس ایشان می نشستند. یک شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب استادمان آمد و فرمود: سید ابراهیم. عرض کرد: بله، آقا جان. فرمود: فردا حرکت کن و به کربلا برو.

وقتی از خواب بیدار شد گفت: این خواب چه بود؟ چکار کنم؟ با خود گفت: خواب است دیگر، نمی شود بلافاصله انسان بگوید خواب واقعیت دارد. صبر می کنم تا ببینیم بعداً چه می شود. گفت: شب دوم باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، چرا کربلا نرفتی؟ خوابی که دیده بودی درست بود. من که به تو گفتم برو کربلا، چرا نرفتی؟ ایشان تردید داشت بروم کربلا یا نروم، چه کار کنم؟

کربلا رفتن آن روز مثل حالا نبود که یک ماشین بگیری و بعد از یک ساعت راه به کربلا برسی. دو تا سه روز راه بود. درس حوزه را تعطیل کردن و رفتن به کربلا، برای آقا سخت بود. یک استاد بزرگواری که حوزه نجف با او

می چرخد چطور درس را کنار بگذارد و کربلا برود؟ شب سوم امیر المؤمنین (علیه السلام) دوباره به خواب ایشان آمد و فرمود: سید ابراهیم، به تو گفتم برو کربلا- و آنجا هم بمان. برو و در کربلا- اقامت کن. سید ابراهیم گفت: عجیب است. پس من باید بروم و بمانم. دستور است. من باید بروم کربلا و در آنجا بمانم. فردا خدا حافظی کرد و حرکت کرد که برود گفتند: آقا کربلا می روید؟ فرمود: بله، آقا حفه امیر المؤمنین (علیه السلام) دستور داده است و من باید به کربلا بروم.

آقا به کربلا رفت. در کربلا یک عده اشرا را بودند که طلبه سیدی را که اتفاقاً شاگرد خود آقا سید ابراهیم بود منحرف کرده بودند و از او خواسته بودند در حوزه درس بدهد. او هم با اینکه سواد نداشت و منحرف شده بود شروع به درس دادن کرده بود. وقتی آقا سید ابراهیم وارد کربلا شد اشرا از او هم خواسته بودند به درس آن طلبه منحرف بیاید. آقا را تهدید کردند. سید ابراهیم هم رفت و سر درس او نشست

مرحوم تنکابنی رحمه الله می گوید: یک روز تصمیم گرفتم برای زیارت به کربلا بروم اما مرددم بودم. استخاره کردم این آیه آمد: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذْلَةً» (1) چون بد آمد منصرف شدم و به کربلا نرفتم و راهی کاظمین شدم. جناب استاد، آقا سید ابراهیم نیز برای زیارت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از کربلا به کاظمین آمده بود. خبر دار شدم که سپاهیان «پاشا» به کربلا حمله کرده اند و تمام مردم را گرفته اند و همه اشرا را جمع کرده و با خود اند. از جمله کسانی که گرفتند همین طلبه سید بود. سیدی که اشرا دورش را گرفته بودند و درس می داد. او را نیز دستگیر کرده و دستش را به زنجیر بسته بودند و به بغداد آورده بودند که به بغداد جدید ببرند و او را بکشند.

ص: 269

1- سوره مبارکه، نمل آیه 34 (پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند) (آری) کار آنان همین گونه است)

مرحوم تنکابنی گفت: من داشتم نگاه می کردم وقتی او را می بردند چشمش به یکی از طلبه هایی که هم درسش بود افتاد که با هم به درس سید ابراهیم می آمدند. صدا زد: فلانی، سلام من را به جناب استاد برسان. به آقا سید ابراهیم بگو من را ببخشند، من را عفو کند، من نفهمیدم، بی ادبی کردم، اشرار من را به زور آوردند. من شرمنده استادم شدم. به استاد بگوید من را عفو کند. این طلبه هم بحث، به سرعت نزد جناب سید ابراهیم می رود و جریان را به ایشان می گوید. آقا سید ابراهیم نیز به تجار بغداد نامه می نویسد که بروید و این سید را از پاشا بخرید، من پول شما را می دهم. نگذارید او را بکشند. تجار می روند و از طرفی خود ایشان هم یک نامه برای پاشا می نویسد که اگر می شود این طلبه سید را نکشید و او را به ما بفروشید. پاشا می گوید: نه، من الان نمی توانم او را آزاد کنم ولی پولش را فعلاً می گیرم. من باید او را به ترکیه پیش خان بفرستم و به شما قول می دهم که این سید را نکشند. خودم به ترکیه می روم و واسطه می شوم که سید را آزاد کنند. سید را برمی دارند و به ترکیه پیش خان که رئیسشان بود، می برند سپس او را مرخص و آزاد می کنند. وقتی سید را خدمت آقا سید ابراهیم رحمه الله می آورند می فرماید: خیلی عجیب است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمود باید به کربلا بروی برای این بود که جان سیدی نجات یابد.

ببینید، این خواب برای نجات یک سید بود که خداوند خواست جان او را به وسیله آقا حفظ کند. شما را به خدا قسم، بیایید یک مقدار با امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشید، با ائمه علیهما السلام باشید. آنها در سخت ترین حال به داد ما و شما می رسند.

خدایا، دست ما را از دامن این خانواده جدا مگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا، وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا. يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثٌ خِصَالٌ: مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ، وَمَنْ وَرَعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» (1)

از سفارشاتى كه پيغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود:

«وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْكَبْهَا» حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) مى فرمايد: بر توباد به اينكه به اخلاق حسنه روى بياورى و سوار بر او شوى. كنايه از اين است كه عمل كنيد و محاسن اخلاق را هر جاديديد، بگيريد و در خود پياده كنيد. خوب است انسان سوار بر اخلاق بشود و آن را مركب خودش كند تا او را به سعادت برساند.

«وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا» بر توباد به اينكه اخلاق بد را بشناسى و از آن اجتناب كنى. چيزهاى زشت را بايد انسان کنار بگذارد مخصوصاً سلسله جليله روحانيت، اين سلسله محترمه، اين سلسله مقدسه كه مردم يك اعتقاد

ص: 271

خاصی به روحانیت دارند باید به مکارم اخلاق مزین باشند و صفات نیک را دارا باشند و از رذائل اخلاقی و صفات زشت خودشان را پاک نمایند.

عزیزان، این نعمت بزرگی است که خدا به شما داده است که محبت شما را در دل مردم گذاشته است. روحانیون عزیز باید خیلی از امام حسین (علیه السلام) تشکر کنید. شما باید خیلی قدر امام حسین (علیه السلام) را بدانید چون ارادت و محبت مردم به خاندان رسالت مخصوصاً اباعبدالله (علیه السلام) زیاد است و از بس که مردم به امام حسین (علیه السلام) علاقه دارند ما روحانیون را هم برای خاطر امام حسین (علیه السلام) می خواهند. مردم روحانیت را عزت می گذارند و احترام می کنند.

شما ببینید دهه عاشورا، ایام عزای اهل بیت علیهما السلام، مجالس دینی و مذهبی چقدر به شما احترام می گذارند. اگر شما در کنار افتخار نوکری در خانه اهل بیت علیهما السلام واجد خصوصیات اخلاقی نیز باشید خوش به سعادتتان یعنی اگر علاوه بر اینکه منصب نوکری امام حسین (علیه السلام) را دارید و خدمت به خدا می کنید، خودتان هم دارای محاسن اخلاق باشید چقدر ارزش پیدا می کنید، این چه نعمت بالایی است. خوش به سعادت کسی که این محاسن را داشته باشد.

پس عزیزان من، این خصایص نیک را در خودمان به وجود بیاوریم. منظور از درس اخلاق برای همین است که ارتکازهای خودتان را به حرکت در بیاورید تا دارای کمالاتی از طرف خودتان بشوید.

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید محاسن اخلاق را به دست بیاور و از اخلاق بد دوری کن. این دستورات برای ما است و الا آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) مجسمه تقوا و محاسن اخلاق است. حضرت علی (علیه السلام) که اخلاق سوء نداشتند. این دستورات را برای ما گفته اند که ما خیلی مراقب خودمان باشیم.

«يَا عَلِيُّ، أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ ثَلَاثٌ خِصَالٌ» محبوبترین عمل‌ها نزد خداوند سه چیز است که خدا خیلی آنها را دوست دارد و هر کس با این سه چیز خدا را ملاقات کند از برترین بندگان خدا است که ان شاء الله شما نیز واجد این سه چیز باشید:

«مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبِدِ النَّاسِ» اول اینکه کسی که واجبات خدا را انجام دهد یعنی چیزی که خدا بر او واجب کرده است را ترک نکند، همین که واجبات خدا را انجام دهد او عابدترین مردم است؛ پس لازم نیست که زیاد نماز مستحبی بخواند. روزی چند صد رکعت نماز مستحبی بخواند تا عابد باشد البته خیلی خوب است که انسان نماز مستحبی بخواند، نمی‌خواهم آن را نفی کنم ولی ما فکر می‌کنیم که عابد بودن یعنی این که همیشه نماز بخواند ولی دیدگاه امامان علیهما السلام و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما این است که مواظب باشید واجبات الهی شما ترک نشود کسی که واجب خدا را مرتب انجام دهد «أعبد الناس» است. این کار نزد خدا خیلی محبوب است. پس خدا یکی از چیزهایی که دوست دارد این است که انسان‌ها در انجام واجبات خدا کوتاهی نکنند. کسی که به طرف خدا بیاید و عبادت‌ها را بجا بیاورد، واجبات را بجا بیاورد عابدترین مردم است.

«وَمَنْ وَرَعَ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ» دوم اینکه کسی که ورع داشته باشد و از حرام خدا پرهیز کند، از همه مردم پارساتر است. «الْوَرَعُ حَسَنٌ وَهُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ» (1) قربان کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بشوم، فرمود: همه ورع داشته باشند خوب است اما ورع از علما نیکوتر است. همه مردم باید تقوا بوده و پرهیزکاری داشته باشند اما علما باید بهتر و بیشتر پرهیزکار و با تقوا باشند. در یک روایت دیگر از آقا امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: یا ابن رسول الله، ورع چیست؟ پارسایی چگونه است؟ امام (علیه السلام) فرمود: ورع این است که انسان، حرام خدا را

ص: 273

انجام ندهد چه در آشکارا و چه در خلوت. ممکن است در آشکارا خیلی از ما گناه نکنیم و مرتکب کار حرام نشویم چون به شأن روحانیت نمی خورد و اگر در آشکارا معصیت کند آبرویش می رود به همین خاطر انجام نمی دهد اما ترک محارم در خلوت بسیار مهم است و ایمان می خواهد که انسان در خلوت باشد و اگر گناه برایش پیش آمد انجام ندهد. در جایی باشد که کسی او را نمی بیند ولی حرام را بجا نیاورد و دلیلش هم بجز خدا چیز دیگری نباشد.

در اینجا فقط قدرت الهی باید انسان را کمک کند تا مرتکب گناه نشود. ببینید، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود دومین عملی که خدا خیلی دوست دارد این است که انسان از محارم خدا دوری کند. انسان نزدیک حرام خدا نرود. این چنین انسانی که خود را ساخته و به هیچ عنوان دست به گناه نمی زند با ورع ترین مردم است. کسی که نزدیک گناه نمی رود او انسان با تقوایی است.

«وَمَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنَ الْغَنِيِّ النَّاسِ» سوم اینکه اگر به آنچه خدا روزیش کرده است قانع باشد، او بی نیازترین مردم است. الان روزی های هر یک از شما برادران عزیز یکسان نیست. خدا برای هر کسی یک طور روزی قرار داده است. روزی هر یک از ما از یک مسیری به دست ما می رسد. ممکن است تفاوت داشته باشد که مسأله ای نیست. هر چه خدا مصلحت بداند، خوب است. نباید حساسیت نشان داد. نباید انسان بگوید که چرا فلانی اینقدر دارد. اگر کارها دست خدا است پس برنامه ها را هم خدا تنظیم می کند در نتیجه اولاً- «نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ» (1) رزق و روزی را خدا می دهد و ثانیاً «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» (2) بالا-خره هر کس که تقوایش بیشتر باشد از فیوضات الهی

ص: 274

1- سوره مبارکه انعام آیه 151 .

2- سوره مبارکه زخرف آیه 32.

بیشتر بهرمنند می شود. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (1) هر کس تقوای خدا را پیشه کند راه گشایش را برای او قرار می دهیم و روزی اش را از جایی که فکرش را هم نمی کند، می رسانیم؛ البته ممکن است همین بندگان صالح خدا هم در محک آزمایش قرار بگیرند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هر کس به روزی خداوند قانع باشد، او غنی ترین مردم است. واقعاً بهترین سرمایه، قانع بودن است یعنی انسانی که قناعت دارد به کاخ پر از پول دیگران هم برود، اصلاً برایش اهمیت ندارد. وقتی کاخ دیگران را دید نمی گوید وای چه کاخی دارد؟ می گوید برای من همان خانه کوچکم به مراتب بهتر از کاخ دیگران است. همه آرامش روحی و روانی انسان زیر سایه قناعت است. قناعت داشتن چقدر صفت خوبی است مخصوصاً اگر ما اهل علم قناعت داشته باشیم؛ چون نوعاً روحانیت از نظر شرایط زندگی خیلی زیاد مرفه نیستند یعنی نوعاً زندگی مادی روحانیت در همه اعصار و در تمام سال و در تمام شهرستان ها ضعیف بوده است.

ممکن است در میان روحانیون عده ای هم باشند که خیلی مرفه باشند که البته خداوند در هر طبقه ای اینطور قرار داده است ولی اکثریت روحانیت وضع و زندگی خوبی ندارند و معیشت آنها سخت است، درآمدشان کم است. دلیل این که روحانیت این وضعیت را پذیرفته که سختی ها را تحمل کند، این است که بنا نیست دنیا به دست روحانیت باشد چون از اول بنا نبوده است. اگر جد ما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبول می کرد رؤسای ما دنیا دار می شدند. به دنبال آنها ما هم دنیا دار می شدیم. آنها دنیا را نخواستند، از اول هم نخواستند. برای جد ما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دنیا می آوردند ولی وی میفرمود نمی خواهم نیازی ندارم.

ص: 275

می فرمود: اگر یک روز سیر باشم خدا را شکر می کنم و اگر یک روز هم گرسنه باشم یاد گرسنگان می کنم.

همیشه روحانیت یک چنین شرایطی داشته است؛ پس چه بهتر که ما نیز به این شرایط که خدا برای ما جمع کرده است قناعت داشته باشیم و راضی باشیم. بگوییم خدایا تو را شکر می کنیم. به هر چه قرار داده ای راضی و ممنونیم. بزرگان ما به این صفت قناعت مزین بودند و به آنچه داشتند مدارا کردند. صفتی داشتند که گاهی حاضر بودند خودشان را به زحمت بیندازند و خودشان را در مشقت قرار دهند و از نظر معیشت در سختی بگذرانند ولی دیگران در آسایش باشند؛ چرا؟ از بس اعتقاد به این مطلب داشتند که باید قانع و راضی بود؛ چون اعتقاد خدا زیاد بود. حتی می نویسند بعضی از علما مثل مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله خودش را به زحمت می انداخت تا دیگران در رفاه باشند.

در زمان مرجعیت مرحوم شیخ انصاری رحمه الله در نجف، بعضی خدمت ایشان آمدند و مطالبی گفتند. آقا حاضر بود خودش تحمل زحمت کند ولی دیگران نه آمدند و گفتند فلان طلبه سیدی است از سادات، دستش خالی و وضع مالی سختی دارد اگر می شود شما محبت کنید و چیزی به او بدهید. شیخ فرمود: ای وای، این جریان را موقعی به من گفتید که هیچ چیزی در دستم نیست. ایشان فکری کرد و تأملی نمود و گفت: الان چیزی یادم آمد. دو سال نماز و روزه استیجاری برای شخصی است، آن را می گیرم و به این سید می دهم تا استفاده کند و یک مقدار وضعش خوب شده و از این سختی بیرون بیاید.

تا این را شیخ گفت، آقایی که جریان سید را برای ایشان نقل کرده بود، عرض کرد: عذر می خواهم، این زحمت را نکشید. این نماز و روزه را رها کنید. شیخ انصاری فرمود: چرا؟ گفت: این سید، آقازاده است و حاضر نمی شود نماز و روزه استیجاری بگیرد و علاوه بر این، ایشان خیلی درس خوان است. تمام هم

و غمش این است که درس بخواند و مباحثه کند، حاضر نیست که وقتش را برای نماز و روزه بگذارد.

در این هنگام مرحوم شیخ رحمه الله دستش را روی پیشانی گذاشت و یک تأملی کرد و فرمود: پس بیا کار دیگری کنیم. فرمود: شما برو آن دو سال نماز و روزه را بیاور و به من بده، پولش را بدهم به این سید استفاده کند و من نماز و روزه اش را هم می گیرم. آن شخص می رود نماز و روزه را می گیرد و می آورد به دست شیخ می دهد. شیخ خودش متکفل نماز و روزه می شود و پولش را به سید می دهد. مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله نسبت به سادات عجیب احترام می گذاشت و به خاطر همین احترام به سادات، ایشان به مقامات عالیہ رسید.

شیخ منصور نوه مرحوم شیخ انصاری رحمه الله می گوید: پدرم مرحوم آقا شیخ احمد می گفت: شبی در عالم رؤیا دیدم در مجلسی، خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) صدر مجلس نشسته بودند. ائمه معصومین علیهما السلام یک به یک آمدند از امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین و سایر امامان علیهما السلام و در سمت راست پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشستند. بعد علما و مراجع آمدند و طرف چپ پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشستند. از همان اول یعنی از زمان شیخ مفید رحمه الله تا حالا همه علما آمدند و نشستند.

دیدم شیخ مرتضی رحمه الله وارد شد و به حسب متعارف بعد از صاحب جواهر رحمه الله نشست. ناگهان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: یا شیخ جای تو آنجا نیست، برو پیش فرزندم ولی خدا، حجت بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بنشین. یک بار پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اما شیخ نرفت. بار دوم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ولی شیخ نرفت. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بار سوم فرمود: شیخ مرتضی، گفتم برو کنار فرزندم بنشین.

تا رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این را فرمود در مجلس یک نفر سؤال کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، چرا شما جای ایشان را کنار فرزندتان قرار دادید؟ فرمود: درست است از نظر مرجعیت جایگاه شیخ مرتضی بعد از صاحب جواهر است لکن خصیصه ای

در شیخ مرتضی است که دیگر مراجع کمتر داشتند و من برای خاطر آن ویژگی او را کنار فرزندم فرستادم. عرض کرد: آن خصوصیت چه بود یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)؟ فرمود: او به فرزندان من خیلی احترام می گذاشت. ایشان عجیب به سادات احترام می گذاشت. اگر طلبه سیدی وضعش خوب نبود و یا مشکلی داشت، شیخ انصاری رحمه الله برای حل مشکل او اهتمام ویژه ای داشت. پیغمبر[ؐ] فرمود: چون شیخ انصاری به فرزندان من احترام می گذارد لذا من جایگاه او را کنار فرزندانم قرار دادم.

آقایان عزیز، این شخصیت های بزرگ چه انسان هایی بودند. چقدر خودشان را ساخته بودند. در همه موارد نمونه بودند. عزیزان من، شما را به خدا قسم، این مطالب برای خاطر این است که ما را از خواب غفلت بیدار کنند. برای این است که ما را آگاه کنند.

بزرگان دین از این گردنه ها گذشتند و ما هستیم که این گردنه ها را در پیش داریم؛ پس بیایید این فرمایشات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رعایت کنید. همین امروز تصمیم بگیرید که اولاً واجبات خدا را ترک نکنیم ثانیاً محرمات خدا را انجام ندهیم و ثالثاً قانع باشیم. به هر چه که خدا به ما مرحمت کرده است راضی باشیم و بگوییم: خدایا، هر چه به ما دادی تو را شکر می کنیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هر وقتی غذا و یا چیزی می خورید این ذکر را بگویید: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَفَضْلِكَ الَّذِي لَا يُنْسَى» (1) خدایا، توفیق عمل به دستورات پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به همه ما مرحمت بفرما.

ص: 278

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلْلِ اللّٰهِ: رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللّٰهِ فَهُوَ اللّٰهُ وَحَقٌّ عَلٰی اللّٰهِ أَنْ يُكْرَمَ زُورُهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ، وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْأُخْرَى فَهُوَ ضَيْفُ اللّٰهِ وَحَقٌّ عَلٰی اللّٰهِ أَنْ يُكْرَمَ ضَيْفُهُ، وَرَجُلٌ صَلَّى فِي اللّٰهِ وَحَقٌّ عَلٰی اللّٰهِ أَنْ يُكْرَمَ وَقَدَّهُ، يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ تَوَاهُنَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ، وَالصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلِيَّةَ، وَصَلَاةُ الرَّحِمِ تَرِيدُ فِي الْعُمْرِ» (1)

آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مِنْ حُلْلِ اللّٰهِ» سه چیز است که از زیورهای حضرت پروردگار است یعنی این عمل ها مانند زیوری است برای خدا :

ص: 279

«رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ فَهُوَ زُورُ اللَّهِ» مردی که برای خاطر خدا به زیارت برادر مؤمنش می رود مثل این است که زائر خود خدا است. به به، کسی که به زیارت برادر ایمانی می رود یعنی به زیارت خدا رفته است.

«وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زُورَهُ وَيُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ» سزاوار است که خداوند زائر خودش را اکرام کند. هر چه هم بخواهد خدا به او می دهد؛ پس شاید یکی از جاهایی که دعا مستجاب می شود آن موقعی است که به دیدن برادر تان می روید؛ پس برای رضای خدا به منزل همدیگر بروید با این روایت می توانید بگویید من به زیارت خدا می روم.

روزی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: آیا در میان شما کسی پیدا می شود که شب تا صبح نخوابد و خدا را عبادت کند؟ یک مرتبه سلمان بلند شد و گفت: من، یا رسول الله. تا سلمان این جمله را گفت، فردی بلند شد، رو به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرد و گفت: یا رسول الله، او دروغ می گوید. گول حرف هایش را نخورید. عجم ها همیشه می خواهند خودشان را بالا ببرند. پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تو چرا به من می گویی؟ از خودش پرس. آن شخص رو کرد به سلمان و گفت: سلمان من خودم می بینم شب ها می خوابی چرا می گویی من شب ها مشغول عبادت هستم؟ سلمان گفت: من خلاف نگفتم یا رسول الله. مگر خودتان نفرمودید که هر کسی هنگام شب می خواهد بخوابد وضو بگیرد و اگر با وضو بخوابد مثل کسی است که تا صبح خدا را عبادت کرده است؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بله همینطور است.

معلوم می شود که اگر کسی شب وضو بگیرد و بگوید بنده تا صبح مشغول عبادت بودم دروغ نگفته است. اینجا هم اگر انسان بگوید به زیارت خدا می روم دروغ نگفته است.

«وَرَجُلٌ صَلَّى ثُمَّ عَقَبَ إِلَى الصَّلَاةِ الْآخِرَى» دوّم، کسی که نماز می خواند مثل نماز ظهر و بعد از نماز ظهر می نشیند و تعقیبات می خواند تا وقت نماز عصر شود یا نماز مغرب را می خواند و تعقیبات می خواند تا وقت نماز عشاء شود و نمازی را که خوانده به نماز دیگر پیوند می زند.

«فَهُوَ صَدِيفُ اللَّهِ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ صَدِيفَهُ» حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: این فرد، مهمان خدا است و بر خدا لازم است که از مهمانش پذیرایی کند؛ پس یکی از جاهایی که لطف خدا شاملتان می شود اینجا است اگر حاجتی دارید بین دو نماز بخواهید چون مهمان خدا هستید. مهمان عزیز است، کسی که به عنوان مهمان به خانه شما بیاید و از شما طلب آب کند آیا شما به او آب نمی دهید؟ حتماً خواسته اش را برآورده می کنید .

«وَالْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ فَهُمَا وَفَدَّ اللَّهُ» سوم، کسی که به حج برود بر خدا وارد شده است یعنی مهمان خدا است. همانطور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای قبر سلمان نوشت که خدایا، سلمان مهمان تو شد یعنی وارد بر تو می شود؛ بنابراین می فرماید هر کس مکه برود چه برای حج و چه برای عمره وارد بر خدا است.

«وَحَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ وَفَدَّهُ» و حق است خدا که بر واردش اکرام و

پذیرایی کند. خداوند ان شاء الله ما را جزو این سه دسته قرار دهد و مورد لطف آقا قرار بگیریم.

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثُ ثَوَابُهُنَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» بعضی از ثواب ها فقط دنیایی هستند و دیگر در آخرت خبری از آن نیست و خدا در همین جا عوض آن را به انسان می دهد و بعضی از ثواب ها فقط آخرتی هستند و در دنیا چیزی داده نمی شود اما بعضی ثواب ها داریم که اثرش هم در دنیا است و هم در آخرت. بعضی از عمل های ما هم ثواب این دنیا را دارد و هم ثواب در آخرت خیلی ارزش دارد.

در اینجا پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد سوم را مطرح کرده و خواسته است که بهترین را در اختیار ما بگذارد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، سه ثواب داریم که هم در دنیا به انسان می رسد و هم در آخرت. این سه ثواب کدام است؟

«الْحَجَّ يَنْفِي الْفَقْرَ» اول حج است که فقر را از بین می برد؛ پس اثر رفتن به مکه و زیارت خانه خدا هم فقر را در دنیا از بین می برد و هم ثواب آخرتی دارد.

«وَالصَّدَقَةَ تَدْفَعُ الْبَلِيَّةَ» دوم اینکه، دادن صدقه بلا را از بین می برد یعنی خدا هم در آخرت اجر می دهد و هم بلا را در این دنیا از تو دور می کند.

«وَصَلَّةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمْرِ» سوم هم صله است که عمر را زیاد می کند. رفتن انسان به در خانه رَحِمِ خیلی اثر دارد. روایت دارد اگر کسی برای دیدن رحمش قدم بر می دارد در حالی که می خواهد جان یا مالش را در راه او بذل کند خداوند تبارک و تعالی برای هر قدمش چهل هزار حسنه می نویسد و چهل هزار گناهش را پاک می کند و چهل هزار درجه به او می دهد؛ چرا؟ از بس دوست دارد شما به رحمتان نزدیک شوید. چقدر خوب است که دست دیگران را بگیرید و

تقارب به وجود بیاورید. خداوند بدش می آید و نفرت دارد که شخصی از مردم فاصله بگیرد. دلتان برای دیگران بسوزد. اینطور نباشد که خودم نجات پیدا کنم اما مردم هلاک شوند. شما روحانیون، اگر برای خدا تبلیغ بروید خدا همه چیز را برایتان آماده می کند. نیت این باشد که واقعاً به دیگران کمک کنید.

مرحوم مجلسی رحمه الله در زمان خود، منطقه ای از هندوستان را مسلمان کرد و یا مرحوم ملا علی کنی رحمه الله که از ملاها بود به احمد آباد هندوستان رفت که تمام مردمانش گبر و آتش پرست بودند. وقتی وارد منطقه شد دید تمام مردمان آنجا آتش پرست و گبری هستند. پیش خودش فکر کرد که چطور آنها را به اسلام دعوت کند تا اینکه دید تمام جمعیت منطقه یک پیرمرد را پرستش و اطاعت

می‌کنند و خیلی در آنجا محبوبیت دارد. به این نتیجه رسید بهترین راهی که می‌توانم مردم را هدایت کنم این است که به سراغ همین پیرمرد بروم.

روزی به ملاقات این پیرمرد رفت و به عنوان اینکه من نوکر و کوچک شما هستم با او آشنا شد. ضمناً کتاب‌های این پیرمرد را گرفت و مطالعه کرد و تمام اصول و قواعدی که مربوط به آتش پرستی بود همه را مسلط شد. کم‌کم به این پیرمرد رخنه کرد و شروع به تبلیغ این پیرمرد کرد و او را به دین اسلام وارد کرد و پیرمرد مسلمان شد وقتی مسلمان شد. از بس که مردم به این پیرمرد اعتقاد و عقیده داشتند توانست مردم را مورد تأثیر خود قرار دهد.

از جمله کسانی که مسلمان شد وزیر وقت بود. وزیر که مسلمان شد در مقابل شاه دینش را کتمان کرد تا اینکه افرادی به شاه خبر دادند که وزیرت مسلمان شده است. روزی شاه به صورت غافل گیرانه و بدون اینکه وزیر متوجه شود به منزل وزیر رفت و دید وزیر در حال رکوع است. از آن طرف، وزیر تا دید شاه به منزلش آمده است فکر کرد چه کار کند. یک مرتبه خدا فکری را به ذهنش انداخت. شاه به او گفت: تو داری نماز می‌خوانی؟ وزیر گفت: من نماز نمی‌خوانم. شاه گفت: پس این چه کاری بود که می‌کردی؟ وزیر گفت: در

و شه اتاق ماری بود که من خم شدم تا حسابش را برسم. شاه بلند شد که مطمئن شود، دید بله، ماری در آنجا بود که باعث جان سالم به در بردن وزیر شد که بعد همین آقا باعث شد که شاه هم مسلمان شود و از برکت آیت الله ملا علی کنی همه مسلمان شدند.

پروردگارا، به حق محمد و آل محمد علیهما السلام ما را مقرب درگاه خودت بگردان .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ سَخَاءُ النَّفْسِ، وَ طِيبُ الْكَلَامِ، وَ الصَّبْرُ عَلٰى الْأَذَى. يَا عَلِيُّ فِي التَّوَزَاةِ أَرْبَعٌ إِلَى جَنَّبِهِنَّ أَرْبَعٌ: مَنْ أَصَبَحَ عَلٰى الدُّنْيَا حَرِيصًا أَصَبَحَ وَهُوَ عَلٰى اللّٰهِ سَاخِطٌ، وَمَنْ أَصَبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَضَعُضَعَ لَهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهُ، وَ مَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مِنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللّٰهِ هُزُؤًا وَ لَعِبًا» (1)

پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) در روایتی به علی (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ» کار نیک و خوب در این سه چیز است و اگر انسان می خواهد اخلاق نیک داشته باشد به این سه جهت می تواند موفق شود:

«سَخَاءُ النَّفْسِ» نفس با سخاوت داشته باشد یعنی اگر بخواهد چیزی به کسی بدهد در نفسش احساس ناراحتی نکند. در مقابل سخا، بخل است. بعضی ها حالت بخل در وجودشان هست. پس می فرماید یک راه، سخاوت نفس است. دستش که باز باشد نفسش در خدمت کردن به مردم شرح صدر داشته باشد

ص: 284

حالا چه به فامیل بدهد و چه به غیر فامیل، چه به همکار بدهد چه به غیر همکار، حالتش این باشد که با سخاوت باشد.

«وَطِيبُ الْكَلَامِ» دومین چیزی که از صفات نیک است آن است که کلام خوشی داشته باشد یعنی سخن خوب بگوید، مؤدب باشد. انسان از صحبت کردن با بعضی ها لذت ببرد و این خیلی ارزش دارد اما برعکس، بعضی ها عفت کلام و بیان ندارند. در صحبت هایشان به حالت سبکی حرف می زنند. گاهی شخص مقابلشان را کوچک می بینند. این بسیار صفت بدی است. همیشه در سخنانتان سعی کنید صحبت های مؤدب، با آداب تمیز و با لسان نرم داشته باشید.

خدا به حضرت موسی و هارون (علیه السلام) فرمود: وقتی می خواهید با هم حرف بزنید، تندی نکنید. در حرف زدن با خشونت حرف نزنید. روحانیون عزیزی که برای مردم منبر می روید حتی اگر یک تعداد شراب خوار یا بی نماز هم پای منبر نشسته بودند، برای آنها احترام قائل باشید. شما نباید در منبر طوری صحبت کنید که همه را از خودتان برانید.

نقل می کنند بزرگی نزد شخصی رفت و با تندی و بی حرمتی او را موعظه کرد. موعظه اش که تمام شد آن شخص گفت: تو این همه مرا نصیحت کردی، من یک سؤال از تو دارم؟ گفت: بگو. گفت: من هر چه آدم بدی باشم آیا بدی من به فرعون می رسد؟ آیا من مثل فرعون هستم؟ شخص عالم گفت: خیر، انصافش این است که تو مثل فرعون نیستی. فرعون ادعای ربوبیت کرد، بدی تو در حد بدی فرعون نیست. آن شخص گفت: آیا تو به اندازه حضرت موسی (علیه السلام) مقام داری؟ گفت: خیر، من کجا و موسی (علیه السلام) کجا. آن شخص گفت:

پس چطور شد حضرت موسی (علیه السلام) که پیغمبر است وقتی فرعون را نصیحت

کرد با کمال لینت و احترام او را موعظه کرد اما تو که آمدی مرا نصیحت کنی اینطور به من فحش و ناسزا می دهی و جسارت و بی حرمتی می کنی؟

برای شمایی که منبر می روید و با مردم روبرو هستید این یک واقعیت است. چه در منبر و چه در جلسه خصوصی فرقی نمی کند هیچ سخنی برنده تر و پیشرو تر از سخن لین نیست. یکی از اسباب و دام هایی که شما بتوانید به واسطه آن، افراد فراری از خدا را به طرف خدا جذب کنید همین است. با اخلاق خوب، با سخن پاکیزه موعظه کنید. اگر واقعاً بنا است عوض شوند با سخن خوب بیشتر امید است که عوض شوند تا به تندی گفتن. خدا در قرآن به پیغمبر (علیه السلام) فرمود: پیغمبر من، اگر تو بخواهی خشونت و تندی به کار ببری

همه از کنار تو می روند فلذا در اینجا ایشان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: علی جان، یکی از راه های نیکی کردن این است که کلام خوبی داشته باشی

«وَ الصَّبْرُ عَلَى الْآذَى» می دانید که مردم داری سخت است. سلیقه ها و عقیده ها مختلف و متفاوت است. هر کسی حالت مزاجی متفاوتی دارد. آقای روحانی در مسجد و در اجتماعات با این افراد گوناگون باید کنار بیاید. هر کس از روحانی یک انتظاری دارد. یکی می گوید چرا آقا نماز را آهسته می خواند؟ یکی می گوید چرا تند می خواند؟ این روحانی باید روش برخورد را بلد باشد، چه بسا ممکن است با خشونت با شما برخورد کنند، باید تحمل داشته باشید. نباید روحانی از کوره در برود.

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری رحمه الله در صحن نجف مشغول نماز خواندن بودند. جمعیت زیادی هم پشت سرشان نماز می خواندند. نماز اول که تمام شد بین دو نماز یک مرتبه سیدی از فقرا جلو آمد. سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: آقا حق مرا بدهید. من سید هستم، خمس مرا بدهید. تصادفاً

آقا چیزی نداشت. به سید گفت: من الان دستم خالی است ولی سید زیر بار نرفت. دوباره گفت: حق مرا بده. آقا گفت: الان همراه ندارم که به تو بدهم. یک مرتبه این سید بلند شد و کشیده ای به صورت آقا زد و آب دهانش را به صورت آقا انداخت.

آقا بدون اینکه هیچ عکس العملی از خود نشان دهد هیچ چیزی به سید نگفت. بلند شد و رو به مردم کرد و دست مبارکش را به محاسنش کشید و گفت: هر کس این محاسن جعفر را دوست دارد به این سید اولاد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کمکی کند و شروع کرد به دور زدن در جمعیت و پول جمع کردن. وقتی آن سید آب دهانش را به صورت آقا انداخت، آقا آب دهان این سید را به صورتش مالید و گفت: من افتخار می کنم که آب دهان پسر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روی سر و صورت من ریخته باشد.

برادران بزرگوار، هر کجا که به عنوان منبر می روید این فرمایشات حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ابزار کارتان باشد که ان شاء الله مردم را به طرف خدا بتوانیم بکشانیم.

«يَا عَلِيُّ، فِي التَّوْرَةِ أَرْبَعٌ إِلَى جَنْبِهِنَّ أَرْبَعٌ» در تورات حضرت موسی (علیه السلام)، چهار مورد بیان شده است که در کنار هر یک از آن چهار مورد چهار خاصیت وجود دارد و هر کدام مقتضای چیزی است.

«مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَرِيصًا أَصْبَحَ وَهُوَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطًا» هر که برای دنیا صبح کند در حالی که حرص داشته باشد حریص به دنیا باشد، نسبت به خدا خشمگین است. در روایات داریم که در برخی موارد حالت مگس را نداشته باشید. در طلب علم مثل مگس باشید و در طلب مال مثل او نباشید. مگس را هر چه می زیند سمج تر می شود و اگر هم برود باز بر می گردد پس مثل مگس باشید در طلب علم و برای بدست آوردن آن حریص باشید اما برای دنیا

اینطور نباشید. راجع به مال اینطور نباشید، حرص نداشته باشید. به قدری تلاش کنید که آبرویتان حفظ شود. هر کس برای دنیا صبح کند بداند نسبت به خدا خشمگین است زیرا هر چه به او می دهی باز کم است. از بس که حرصش زیاد است هر چه خدا به او می دهد قبول ندارد و راضی نمی شود.

«وَمَنْ أَصْبَحَ يَسْتَكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَسْتَكُو رَبَّهُ» هر کس صبح کند در حالی که شکایت کند از مصیبتی که بر او نازل شده است در حقیقت از خدا شکایت کرده است. امکان ندارد انسان مصیبت نداشته باشد. درد و گرفتاری دارد، زنش مریض می شود، بچه اش مریض می شود و یا خودش مریض می شود، آسیب مالی می بیند؛ خلاصه، دنیا مثل موج دریا است، نمی شود که در دریا باشی و دریا موج نداشته باشد یعنی خدا از اول بنای دنیا را اینگونه قرار داده است.

البته همه مصیبت ها حکمت دارد. موج دریای دنیا هزار حکمت دارد ولی من باید در مقابل این امواج چه کنم؟ بنشینم نزد اطرافیانم و بگویم: نمی دانم چرا خدا با من قهر کرده است؟ خدا به من خوشی نداده است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، در تورات آمده است که هر کس صبح کند در حالی که از مصیبت وارده شکایت کند می داند شکایتش از کیست؟ شکایتش از خدا است. هر کس مصیبت را نقل کند حتی اگر اسم خدا را هم نیاورده باشد باز شکایت از خدا کرده است؛ پس وای به حال آن کسی که از خود خدا شکایت کند، لا اله الا الله؛ بنابراین، هر کس صبح بلند شود و با دیدن مصیبت بگوید من چه گرفتاری می کشم، بداند که شکایت از خدا کرده است.

«وَمَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَضَّ عَضَعَ لَهُ ذَهَبَ ثُلُثًا دِينِهِ» کسی که پولداری را ببیند و جلوی او تواضع داشته باشد دو سوم دینش از دستش می رود. در روایت دیگری حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: یا علی، مواظب باش سلامی که به

فقیری می کنید مبادا با آن فقیر دیگر فرق داشته باشد. از دنیا استقبال نکنید. طوری نباشید که وقتی چشمتان به پولداری افتاد با احترام و گرم با او برخورد کنید ولی انسان فقیر به آن اندازه برای شما احترام نداشته باشد. مواظب باشید حرکتتان به طمع دنیا نباشد.

«وَمَنْ دَخَلَ النَّارَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَهُوَ مِنْ اتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ لَعِبًا» هر کس از حد این امت به آتش جهنم وارد شود باید بداند کسی بوده است که آیات خدا را به سخره گرفته است.

خود بنده هم لباس خودم را دیدم که خیلی ملاً و آقا هم بود. در مجلسی که علمای زیادی بودند دیدم این بزرگوار بنا کرد به مسخره کردن آقای. به او گفتم: شما چرا آن آقا را مسخره کردید؟ گفت: حرکتی که انجام داد عمل سنی ها است. گفتم: اشتباه نمی کنی؟ گفت: نخیر. به او گفتم: شما از بزرگانی هستید که از نجف برگشته اید، فکر می کنم اگر یک مقداری تأمل کنید بد نیست.

به حسب تصادف، در جلسه دیگری باز حرکت اول دوباره تکرار شد. بنده دیدم خود همان آقای که دفعه قبل آن حرکت را مسخره می کرد خیلی با سختی و مشکل همان حرکت را انجام داد. بعد گفت: ما که این حرکت را قبول نداریم ولی خب، انجامش می دهیم. بنده گفتم: ببخشید، من خیلی بنا ندارم که با عزیزان روحانی و هم لباس های خودم مخصوصاً آن هایی که دارای پست و مقامی هستند

برخورد این چینی کنم ولی شما اشتباه می کنید. این حرکت تنها مربوط به اهل تسنن نیست البته آنها کمی به آن اضافه کرده اند که آن را ما نداریم اما اصل قضیه از طرف ائمه علیهما السلام صادر شده است. آن آقا گفت: روایت در کجا است؟ گفتم: من برایتان روایت را می گویم. روایت را برایش پیدا کردم و گفتم .

آن کاری که آن فرد به آن می خندید در رابطه با حرکت بعد از تمام شدن دعا است و فرقی نمی کند که دعای بعد از غذا باشد یا بعد از کاری دیگر. اهل تسنن رسمشان این است که وقتی دعا تمام می شود بلافاصله دستشان را دو یا سه مرتبه به ریش هایشان می کشند. ما دست کشیدن به ریش به آن صورت را نداریم ولی دستمان را به صورت می مالیم. روایت هم از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است و هم از امام صادق (علیه السلام) که وقتی دعا می کنید و دست هایتان را بلند می کنید اولاً با روی دست دعا کنید نه با پشت دست، و ثانیاً دستانتان را به پایین برگردانید تا زمانی که به صورتتان بکشید. در بعضی از روایت ها وارد شده است که به سینه هایتان هم بکشید.

زمانی این عمل باعث سر و صدای بیشتر علما شد تا جایی که اختلاف بسیار بالا گرفت. از طرف حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نامه ای آمد که فرمودند: کاری که شما انجام می دهید درست نیست. حال آن کار چه بود؟ در نماز واجب بعد از خواندن قنوت، دستشان را به صورتشان می کشیدند. نیمی از علما می گفتند که در نماز واجب این کار درست نیست و عده ای هم می گفتند دستور این است که دعای قنوت که خوانده شد دست به صورت کشیده شود. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرموده بودند: وقتی دعا می کنید دست روی صورتتان بکشید اما در فریضه قنوت، خیر، دست کشیدن به صورت نمی خواهد، دستتان را پایین بیاورید اما در نافله لیل و نهار انجام این عمل اشکالی ندارد.

انشاء الله خداوند متعال توفیق عمل به این دستورات را به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«أربع إلى جنبهن أربع: من ملك استأثر، و من لم يستشِرْ يندم كما تدبُّنُ تَدَانُ، وَ الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ؟
فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ» (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه نصایح خود به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«أربع إلى جنبهن أربع» هر کس چهار مورد را داشته باشد گرفتار چهار مورد دیگر هم می شود.

«مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ» اول اینکه، هر کس خودش را خیلی بالا ببرد و ادعا داشته باشد بداند که تنها می شود. همه اطرافیانش او را رها می کنند. مؤمن باید به همه احترام بگذارد. ممکن است شخص ملا باشد اما ایرادی ندارد که با مردم باشد. اینطور نباشد که دیگران را پایین بیاورد و خودش را بالا ببرد خودبینی انسان را تنها می کند.

«وَ مَنْ لَمْ يَسْتَشِرْ يَنْدَمُ» دوم اینکه، کسی که مشاوره نداشته باشد و همه جا تنها تصمیم بگیرد در آخر مسلم بداند که به ندامت و پشیمانی می افتد. مشاوره

ص: 291

خیلی اثر خوبی دارد. عقل‌ها را سرهم گذاشتن، باعث موفقیت در کار می‌شود. گاهی یک سلسله‌مطلب‌هایی است که به ذهن من می‌آید ولی به ذهن شما نمی‌آید و گاهی سلسله‌مطلب‌هایی است که به ذهن مبارک شما می‌آید و به ذهن من نمی‌آید آنها را اگر کنار هم بگذاریم یک انتخاب احسن به دست می‌آید حتی خدا توکلش را بعد از مشاوره قرار داده است یعنی وقتی که همه کارها را کردی، مقدمات را انجام دادی بعد توکل کن اما خیال نکنی که خودت هستی که کار را پیش می‌بری، همه کارها که آماده شد بگو: خدایا، اگر تو بخواهی می‌شود و اگر تو نخواهی نمی‌شود این یعنی توکل به خدا، یعنی مقدمات را انجام دادم اگر خدا بخواهد اجرا می‌شود و اگر نخواهد اجرا نمی‌شود؛ لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید: اگر کسی در کارهایش مشاوره نداشته باشد بداند که پشیمانی نصیبش می‌شود.

«كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» سوم اینکه، از هر دستی دادی از همان دست پس می‌گیری. هر عملی را انجام دادی نتیجه‌اش را خودت می‌بینی. اگر تو خدمتگذار مردم بودی مردم هم به تو محبت دارند، به تو احسان می‌کنند ولی اگر به مردم آزار و اذیت برسانی سزای آن پشیمانی است. روایت دارد در باب نظر به نامحرم که اگر شخصی بخواهد به ناموس کسی تجاوز کند به همان صورت خودش مجازات می‌شود؛ حالا این کلام چه چیزی را می‌خواهد برساند؟ می‌خواهد برساند که تمام گناهان دیگران هم به نام بنده خطاکار نوشته می‌شود. شخص دیگری به زن مردم نگاه کرده است، می‌گویند تو باعث شدی، خدا می‌فرماید خودت باعث شدی، در در فلان جا چنین کاری کردی اثرش باعث شد که این شخص به نامحرم کند پس اگر از باب اسباب و تسبیب جلو بیاییم وای به حال ما .

مرحوم میرزا مهدی رحمه الله گاهی می نشست و شروع می کرد به گریه کردن. می پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ می گفت: خدایا، چگونه جواب مباشرت را بدهم تا برسد به اسباب، وای وای، و بر سر و صورت خودش می زد. طلبه های پای منبرش از گریه آقا به گریه می افتادند. ایشان می گفت: اسباب گسترده تر از مباشرت است.

بعضی گناهان را ما به دست خودمان انجام نمی دهیم بلکه به دست دیگران انجام می دهیم. گاهی باعث می شوم که فلان آقا کار گناهی بکند. مسبب من هستم. خدا من را هم مورد عقوبت قرار می دهد. می فرماید: تو باعث شدی که او این کار را کرد؛ بنابراین، حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: هر طوری که خودت انجام دادی بدان به همان صورت هم مجازات می شوی.

«وَ الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ لَهُ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالذَّرْهَمِ؟ فَقَالَ: الْفَقْرُ مِنَ الدِّينِ» چهارمی سخت تر است. فقر، مرگ بزرگی است شاید منظور این است که وقتی شخصی بیچاره و فقیر می شود، مرده است گاهی نمی فهمیم که آقا چه می خواهد بگوید. در همان جلسه که وجود مبارک آقا (صلی الله علیه و آله وسلم) این فرمایش را بیان کردند امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کرد: این که شما می فرمایید فقر، مرگ است یعنی شخصی که دستش تهی از دینار و درهم باشد؟

حضرت جبرئیل (علیه السلام) همه کلیدهای خزائن را به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آوردند. پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: جبرئیل، آیا دستور این است که بگیرم و یا اینکه مختارم؟ اگر دستور این است، روی چشم، امر خدا است، منت دارم. جبرئیل عرض کرد: یا رسول الله، دستور نداری، اختیار دست خود جنابعالی است. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: اگر دستور ندارم، نمی خواهم. اگر یک روز گرسنه باشم به یاد گرسنگان هستم و روزی هم که سیر باشم شکرش را به جا می آورم.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در جواب امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: منظور از فقر فقر، در دین است. وای بر چنین کسی، ما مسائل دینمان را باید خوب عمل کنیم و الا فقر عادی که مشکل نیست.

بزرگان ما زحمت زیادی کشیدند که خودشان را به مقامی برسانند که محبوب خدا باشند. مسأله فقر مالی را که اصلاً مطرح نمی کردند. به نان خشک هم قانع بودند. نان خشک می خوردند و طلبگی می کردند. از چراغ دستشویی برای مطالعه استفاده میکردند زیرا بیش از این نداشتند.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی رحمه الله چقدر خون دل خورد تا خودش را به ملایی رساند. پدرش کتکش می زد و نمی گذاشت درس بخواند. می گفت: تو حق نداری درس بخوانی. باید در مغازه من بیایی تا چیزی یاد بگیری و مرا کمک کنی تا وضع مالی ام خوب شود. روزی شیخ محمد حسین به پدرش گفت: آقا جان، من دلم می خواهد طلبه شوم، درس بخوانم، ملا شوم، خیلی ملایی را دوست دارم اما پدرش گفت: من نمی گذارم درس بخوانی. روزی طلبه ای را در بیرون از خانه دید. دوان دوان به طلبه رسید و گفت: ببخشید،

اگر کسی بخواند روحانی شود اول باید چه کتابی را بخواند که بتواند وارد طلبگی شود؟ گفت اولین کتابی که باید بخواند درس نحو است. شیخ محمد گفت: شما آن را دارید؟ گفت: بله، دارم. شیخ گفت: اگر می شود آن را برایم بیاورید تا از آن نسخه ای بگیرم. گفت: چشم و کتاب را برای او آورد.

آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی کتاب را برداشت و به مغازه پدرش رفت و مشغول خواندن شد. یک مرتبه پدرش از راه رسید و دید کتابی دست شیخ محمد حسین است. به او گفت: این کتاب چیست که می خوانی؟ گفت: چیزی نیست، کتاب آخوندها است. تا این حرف را شنید، بنا کرد به کتک زدن شیخ محمد حسین. به او گفت: ای بدبخت فلان فلان شده، تو می نشینی اینجا

کتاب می خوانی و ضرر به من می زنی. من تو را آوردم که کار و کاسبی کنی، و کتک حسابی به او زد. شیخ محمد حسین هم مجبور شد که کتاب را به دور از چشم پدر و وقتی که او نبود بخواند.

تا اینکه روزی کتاب را تمام کرد و به نزد همان طلبه صاحب کتاب رفت. به او گفت: آقای فلانی، من کتاب را تمام کردم حالا باید چه کار کنم؟ آن طلبه به او گفت: باید کتاب های دیگری را شروع کنی و بخوانی. شیخ محمد حسین گفت: اگر اینطور باشد که پدرم نمی گذارد. همان جا تصمیم گرفت به نجف برود و با دست خالی به سمت نجف راه افتاد. سختی های زیادی در راه کشید. بالاخره به نجف رسید و در صحن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشست. ایشان در آنجا غریب بود و هیچ چیزی هم نداشت. شب شد. دربانان حرم مطهر آمدند به او گفتند: می خواهیم در را ببندیم. شیخ محمد حسین که جایی نداشت جریانش را برای آن ها نقل کرد که من غریبم، نه غذا دارم و نه جایی برای ماندن. دربانان خیلی ناراحت شدند. بلافاصله مقداری غذا برای ایشان آوردند و یکی از حجره های صحن مطهر حرم آقا امیر المؤمنین (علیه السلام) را به صورت موقتی در اختیار او قرار دادند. مدتی زیادی گذشت و آرام آرام با چه سختی هایی درس خواند و مرجع شد. چه عقیده هایی داشتند. با زحمت ها و رنج ها خودشان را به مقامات بالا رساندند.

پروردگارا، تو را به حق خودت قسمت می دهم آنطور که تو می خواهی ما را به همانگونه موفق بدار.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ: عَيْنُ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ، وَعَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِمَنْ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلٰی ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلٰی ذَلِكَ الذَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرَ اللّٰهِ» (1)

پیغمبر بزرگوار (صلى الله عليه وآله وسلم) در وصیتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند :

«يَا عَلِيُّ، كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ» هر چشمی روز قیامت گریان است مگر سه چشم است که گریه نمی کند:

«عَيْنُ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ» آن چشمی که در راه خدا بیداری بکشد و شب را نخوابد مثل طلبه ای که شب درسش را مطالعه می کند یا کسی که شب ها در راه خدا نگرهبانی می دهد. چشمی که برای خدا کار کرده و به خواب نرفته است.

«وَعَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ» چشمی که از حرام خدا فرو کشیده شود. اگر این چشم را به صورت ظاهر معنا کنیم منظور این است که انسان نامحرم را نگاه نکند یا اینکه بگوییم مراد، چشم پوشی از محارم است یعنی کسی که از

ص: 296

حرام خدا حتی از مال حرام و کار حرام هم اجتناب کند چون گاهی در این موارد نیز تعبیر به چشم پوشی از محارم خدا می شود یعنی از چیزی که خدا آن را حرام کرده است دوری کند. به هر حال، خدا چشم چنین آدمی که از حرام خدا اجتناب می کند، به سراغ مال حرام و کار حرام نمی رود و نظر به نامحرم نمی کند را گریان نمی کند.

«وَعَيْنٌ فَاصَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» چشمی که اشکش از ترس خدا سرازیر شود و گریه کند، خدا آن چشم را فردای قیامت نمی گریاند.

«يَا عَلِيُّ، طُوبَى لِيصُورَةَ نَظَرِ اللَّهِ إِلَيْهَا تَبْكِي عَلَى ذَنْبٍ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَى ذَلِكَ الدَّنْبِ أَحَدٌ غَيْرِ اللَّهِ» خوشا به حال آن صورتی که خدا به او نظر می کند و می بیند که به گریه افتاده است برای گناهی که فقط بین خودش و خدا است و هیچ کس از آن خبر ندارد. یک مرتبه یاد آن گناه که می افتد که چرا این گناه از من سر زد؛ بعد اشک مبارکش جاری می شود و دلش می شکند که حالا برای آن گناه چه جوابی به خدا بدهم؟ چه عذری میتوانم بیاورم؟ همین قدر که اشکش سرازیر شد خوشا به حالش.

حال، اثر و نتیجه آن چیست؟ خداوند متعال چه پاداشی برای این عبد در نظر گرفته است؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اینجا چیزی نفرمود و شاید عدم بیان اثر و نتیجه آن هم، دلیل دارد. در کتاب «مُطَوَّل» آمده است که: گاهی اثر و نتیجه بیان می شود که هر کس فلان کار را کند خدا مثلاً- این پاداش را به او می دهد یا اگر فلان عمل را مرتکب شود به فلان اندازه کیفر می شود ولی هر جا ناطق و گوینده که حالت آمریت دارد نتیجه آن عمل را در خیر و شریبان نکند، رجا و خوف بیشتر خواهد بود.

وقتی پدری به بچ هاش می گوید: پسر، اگر بروی و فلان کار را انجام دهی فلان مقدار به تو پول می دهم یا فلان چیز را برای تو می خرم؛ وقتی می گوید فلان مقدار را به تو می دهم پسر هم می داند که اگر آن کار را انجام دهد پاداش او فلان مقدار پول است یا اگر فلان کار خلاف را انجام دهد مثلاً کیفرش سیلی خوردن است اما اگر آن پدر به پسرش بگوید: خوش به حالت یا وای به حالت اگر فلان کار را انجام دهی و نگوید که چه چیزی به عنوان پاداش یا کیفر می خواهد به او بدهد، در اینجا می گویند: وقتی شنونده این را می شنود ذهنش به هر طرف می رود و در این فکر است که چه چیزی نصیبش خواهد

شد و امکان دارد که بیش از آنچه را که خودش فکر می کند نصیبش شود حال در پاداش می خواهد باشد یا در عذاب و کیفر، اینجا هم حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) نتیجه را بیان نکرده و فقط فرموده است خوشا به حال آن کسی که این طوری باشد.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری رحمه الله فرزند مرحوم شیخ عبد الکریم حائری رحمه الله مؤسس حوزه علمیه قم فرمود: شبها با مرحوم پدر در اندرونی منزل می خوابیدیم. خادمی داشتیم به نام شیخ علی که او در بیرونی می خوابید. شبی هوای قم خیلی برفی بود و برف زیادی می بارید. در آن شب سرد، حدود نیمه شب بود که یک دفعه در خانه به صدا درآمد. شیخ علی رفت در را که باز کرد زن فقیری طلب کمک کرد که شوهرم مریض است و دوا و دارویی نداریم، حتی زغال کرسی هم برای گرم شدن نداریم، شوهرم دارد از دست می رود، به داد من برسید. مرحوم شیخ علی به زن فقیر گفت: این موقع شب چرا پشت در خانه آقا آمدیم. مگر آقا دکتر و دوا دارد؟ الان چیزی نیست، برو اگر فردا چیزی داشتیم به تو می دهیم.

شیخ علی این فقیر را از در خانه جواب کرد و به داخل خانه آمد. حاج شیخ یک مرتبه صدا زد: شیخ علی، چه کسی بود؟ گفت: پیرزنی بود، می گفت من

مریض دارم و من او را جواب کردم. یک مرتبه آقا گفت: چرا این کار را کردی؟ من و تو فردای قیامت جواب خدا را چه بدهیم؟ اگر این بنده خدا واقعاً راست بگوید و چیزی نداشته باشد، اگر طوری بشود، من و تو باید جواب بدهیم؛ چرا جوابش کردی؟ شیخ علی گفت: من دیدم این پیرزن وقت غیر مناسبی به اینجا آمده است. آقا فرمود: عیبی نداشت. آیا او را میشناسی؟ خانه اش را بلدی؟ گفت: بله، آقا گفت: زود برو به خانه اش و ببین وضع و حالش چطوری است؟ ببین راست گفته یا نه؟ شیخ علی به آقا گفت: من این موقع شب، در این باران و گل و برف، در این تاریکی چطور بروم؟ آقا فرمود: ناراحت نباش من هم همراهت می آیم. خود آقا لباس هایش را پوشید و با شیخ علی به خانه زن بیچاره رفتند.

وقتی رفتند، دیدند بله، آن زن راست گفته است. هم شوهرش مریض است و هم کرسی شان زغال ندارد. آقا وقتی این وضع را دید به آقا علی گفت: دیگر معطل نکن. زود باش به خانه فلان حکیم برو و او را به اینجا بیاور. حکیم و نسخه ای نوشت که باز آقا به شیخ علی گفت: سریع برو این نسخه را از فلان داروخانه بگیر و بیاور وقتی نسخه را آورد دوباره آقا به او گفت: برو به خانه فلانی و مقداری زغال از طرف من بگیر و بیاور. زغال هم گرفت و آورد. بعد از اینکه حاج شیخ عبد الکریم حائری همه چیز را برای اهل آن خانه فراهم نمود به خانه برگشتند. کمی که استراحت کردند آقا به شیخ علی گفت: خیلی خدا به داد من و تو رسید. اگر خدای ناخواسته امشب مشکلی برای آنها پیش می آمد فردای قیامت چه می کردیم؟

روایت داریم که سائل را جواب نکنید ولو آن سائل سوار بر اسب باشد و به در خانه ات آمده است زیرا گاهی خدا فرشته ای را به صورت فقیر به در خانه ات می فرستد تا تو را امتحان کند ببیند چطور هستی.

مرحوم شهید ثالث رحمه الله خیلی مرد ملا و عجیبی بود. ایشان صاحب کتاب «مجالس المتقین» است می گوید پدرم نقل می کند: در عالم خواب دیدم در جلسه ای علمای زیادی نشسته اند و وجود مبارک خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) هم حضور دارند. متوجه شدم یک عالم از میان همه علمایی که در آنجا هستند بالاتر است و کنار دست پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته است. نگاه به چهره آن آقا که کردم دیدم برایم ناشناس است و در حد آن عالمان نیست. مثل شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و دیگر بزرگان نیست اما دیدم بالا دست همه این علما نشسته است و نامش هم احمد بن فهد بود. خیلی برایم سنگین آمد. با خود گفتم: این آقایان کجا و این آقا کجا، چرا او را کنار پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جا داده اند؟

در گوشه ای نشسته بودم و همین که این فکر از ذهنم گذشت ظاهراً حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فهمیدند که من در فکر هستم به من رو کردند و فرمودند: چرا در فکری؟ آیا در این فکری که چرا من این آقا را مقدم داشتم و در کنار خودم حضرت نشاندم؟ گفتم: بله. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که میدانی چرا؟ این آقایان عزیز همه نور چشمان من هستند، من به همه ارادت دارم اما تفاوتی بین او و دیگران است. عرض کردم تفاوت چیست؟ حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این آقایان هر وقت فقرا به آنها مراجعه می کردند دست دهنده داشتند و البته در حالی به فقرا کمک می کردند که خدا وجهی در اختیار آن ها گذاشته بود، اگر داشتند می دادند و اگر می گفتند خدا ان شاء الله بدهد دفعه دیگر خدمتتان تقدیم می کنیم ولی الان دستمان خالی است اما ابن فهد اخلاقش اینطور بود که اگر وجه مربوط به فقرا در اختیارش بود از وجه فقرا می داد و اگر چیزی از آن را در اختیار نداشت از مال خودش می داد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این آقا این امتیاز را دارد لذا او را در این مقام گذاشتم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُّوَبَّقَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُّنْجِيَاتٌ؛ فَاَمَّا الْمُوَبَّقَاتُ فَهِيَ-وَي مُتَّبِعٌ، وَشَحُّ مَطَاعٍ، وَاعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَامَّا الْمُنْجِيَاتُ: فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَخَوْفُ اللّٰهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (1)

در نصیحتی وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مُّوَبَّقَاتٌ وَ ثَلَاثٌ مُّنْجِيَاتٌ» سه چیز موجب هلاکت و سه چیز هم موجب نجات انسان می شود:

«فَاَمَّا الْمُوَبَّقَاتُ فَهِيَ مُتَّبِعٌ» اما آنچه که موجب هلاکت انسان می شود و انسان را از پا در می آورد یکی هوای مُتَّبِع است. داشتن هوایی که پیروی شده باشد.

داشتن هوای نفس اشکالی ندارد چون هوای نفس را همه دارند و باید هم داشته باشند. حرکتها و برنامه ها و فعل و انفعالات و عملیاتی که می شود همه

ص: 301

این‌ها با هوای نفس انجام می‌شود. اگر هوای نفس نباشد حرکتی به وجود نمی‌آید، فعل و انفعالی صورت نمی‌گیرد. داشتن آن اشکالی ندارد، چیزی که بد است آن است که انسان تابع آن شود و هر چه را که هوای نفس فرمان دهد اطاعت کند، این بد است؛ فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هوای نفسی که پیروی بشود موجب هلاکت انسان می‌گردد.

«وَسُخُّ مُطَاعٍ» دوم، آن بخلی که مورد اطاعت قرار بگیرد یعنی نفس انسان، صفت بخل داشته باشد و انسان هم بپذیرد و آن را به کار ببرد و ابراز کند، این هم باعث بدبختی انسان می‌شود.

«وَإِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» سوم هم اینکه انسان خیلی مستبد به رأی باشد، از خودش خوشش بیاید. اعجاب یعنی چیزی که انسان خوشش بیاید و از آن راضی باشد و کنایه از این دارد که شخص خودش را ببیند و فرد دیگری را قبول نداشته باشد؛ فلذا دستور وارد شده است که در مسائل خود مشورت و مشاوره کنید. یکی از

ثمرات مشاوره همین است که انسان را از اعجاب پایین می‌آورد.

شاید یکی از علت‌هایی که خداوند تبارک و تعالی دستور مشاوره داده است، این باشد که خداوند آن قدر الطاف خفیه نسبت به بندگانش دارد و بندگانش را دوست دارد که می‌خواهد با همین مشاوره، ما را از حالت خودبینی بیرون بیاورد و می‌خواهد بگوید: تو نفست را مهار کن. در عین اینکه می‌دانی، در عین اینکه از همه آن‌ها ملاتری، در عین اینکه ممکن است از همه آن‌ها سیاست مدارتر باشی و ممکن است هیچ کس به پای تو نرسد اما باز با دیگران مشاوره کن، چرا؟ چون مشاوره انسان را از حالت اعجابی بیرون می‌آورد؛ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود این سه صفت موجب هلاکت می‌شود.

«وَأَمَّا الْمُتَحَيَّاتُ» اما آن سه موردی که موجب نجات است:

«فَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ» عدالت در علم اخلاق به این صورت معنی شده است که «عدالت حق هر چیزی را ادا کردن و هر چیزی را در جای خود قرار دادن است» مدام می گویند عدالت اجتماعی و حرف در مورد آن زیاد زده می شود اما خدا توفیق عمل را بدهد. مؤمن باید عدالت را در هر حالت رعایت کند. چه بسا در زمانی که خیلی سرحال و سر دماغ و خوش هستی حق هر کسی را بدهی اما مرد آن است که در زمان عصبانیت و غضب، حق را با احترام تقدیم کند، آنجا معلوم می شود که عادل است یا نه. با هر کس هم بد هستی طوری نباشد که عدالت و انسانیت را رها کنی.

در روایتی حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: هر کسی را رفیق و صدیق خودت قرار نده. عرض کردند: چطور صدیق خودمان را بشناسیم؟ فرمود: سه مرتبه او را عصبانی کن، اگر در این سه مرتبه دیدی از کوره در نرفت و از عدالت خارج نشد و با تو آنچنان که می بایست عمل کرد بدان که این صدیق است و او را دوست خود قرار بده. معلوم می شود آن چیزی که موجب می شود دوستی به هم بخورد عصبانیت است؛ بنابراین حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در اینجا می فرماید کسی که عدالت را هم در حالت رضا و خشنودی و هم در حالت عصبانیت برقرار کرد آنگاه این شخصی است که نجات پیدا خواهد کرد.

«وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ» چه در زمانی که وضع درآمدش خوب است اعتدال را از دست نمی دهد و چه زمانی که در فقر است باز اقتصاد را از دست نمی دهد و اعتدال دارد. بیشتر افرادی که در زندگی گرفتاری پیدا می کنند همین موضوع را در نظر ندارند. گاهی درآمد یک سال خودش را یک مرتبه بی رویه

خرج می کند. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید متعادل کار کنف مقتصد باش؛ فلذا یکی از دستوراتی که در اسلام داده شده و حضرات ائمه علیهما السلام فرموده اند این است که مالیت اموال خودت را به کسی نگو، حتی به خانواده خودت هم خبر نده هیچ وقت دیگران را به اسرار خودت آگاه نکن، بنابراین، حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر وضع مالی ات خوب است در این زمان اقتصاد داشته باش، معتدل باش و آن موقعی هم که پول نداری باز مقتصد باش؛ پس یکی از چیزهایی که انسان را نجات می دهد همین است.

«و خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» خیلی مهم است که انسان از خدا چه در پنهان و چه در آشکار بترسد. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علی جان، خوف از خدا داشته باش مثل اینکه خدا را می بینی. علی جان اگر تو خدا را نمی بینی خدا که تو را می بیند. بنابراین، انسان باید خوف از خدا داشته باشد، برای خدا کار کند، ترس خدا در دلش باشد. عمده این است که اگر کار برای خدا شد دیگر نگاه به مقام و عنوان نمی کند.

خوشا به حال کسی که شرح لمعه شهید ثانی رحمه الله را حفظ کند که یک دوره کامل فقه است. زمانی که بنده به قم آمدم علمای قدیم به شرح لمعه «قرآن الفقها» می گفتند ماشاء الله، هر مسأله ای که بخواهی در آن پیاده شده است. در زمانی که مرحوم صدوق به نیشابور آمد علمای زیادی نزد او آمدند گفتند: ما شما را رها نمی کنیم تا خواهش ما را اجابت کنید. مرحوم صدوق گفت: من عازم مشهد هستم، از من چه می خواهید؟ گفتند: ما خواهشی از توداریم، اینکه خلاصه دین امامیه را به ما بگوئید تا بدانیم که چیست؟ ایشان هم شروع کرد و دین امامیه را یکی یکی از اصول قواعد تا فروع دین و خیلی

مسائل را بیان کرد. ایشان گفت و گفت تا اینکه در آخر فرمود: امروز را بس است. منظورم از این نکته، این بود که می خواستم به حافظه عالی مرحوم صدوق رحمه الله اشاره کنم. ماشاء الله به این حافظه. الان وقتی از خود بنده برخی مسائل فقهی را می پرسند گاهی در آن تحیر دارم که خدایا چه بگویم. علمای قدیم چطور بودند و ما چطور هستیم؟

مرحوم شیخ حسین بهایی رحمه الله پدر شیخ بهایی معروف در جبل آمل نزد مرحوم شهید ثانی رحمه الله درس می خواند و وقتی شهید ثانی رحمه الله به رحمت خدا رفت، دید استاد دیگری نیست که از نظر علمی بتواند از او استفاده کند؛ لذا تصمیم گرفت مردم را به فیض برساند و از آنجا حرکت کرد و به طرف ایران، به سمت قزوین

آمد. وارد قزوین که شد علما خبردار شدند و بلافاصله به استقبالش آمدند. شاه طهماسب، شاه آن زمان، تا خبر دار شد ایشان را خیلی تجلیل و اکرام کرد. شیخ مدتی در قزوین ماند و بعد از مدتی، پیش خود گفت: حالا که در این دستگاه آمده ام فردا چه جوابی به خدا بدهم؟ مبادا خدای ناخواسته وارد برنامه هایی شوم که خدا از من راضی نباشد؟ تصمیم گرفت به حج برود. گروه کثیری هم همراه این عالم برای حج و زیارت خانه خدا رهسپار شدند. بعد از زیارت خانه خدا از مکه به بحرین رفت و در بحرین ماند و دیگر به ایران برنگشت.

پسرش (شیخ بهایی معروف) را خیلی خوب در این مکتب تربیت کرد. به او گفت پسر جان من از دنیا می روم اما تو مواظب باش. درس بخوان که ملا شوی و علمت را به مردم برسان. مواظب باش دنیا تو را نگیرد، گول دنیا را نخوری. شیخ بهایی معروف بعد از مدتی به ایران آمد. او هم همانند پدر مورد استقبال شایانی قرار گرفت. تا اینکه پدر برایش نامه نوشت: پسر جان، فراموش نکنی که به تو چه گفتم؟ تو را مقام نگیرد.

مدتی که گذشت شیخ بهایی با خود گفت ای کاش من هم مثل استاد پدرم شهید ثانی رحمه الله در گوشه ای به مردم خدمت می کردم و دچار دنیا نمی شدم طبق دستور پدر و مثل او، از اصفهان خارج شد و سی سال به طور دوره گردی از این شهر به آن شهر می رفت و به مردم خدمت می کرد. هر جا که رفت علما نزد او می آمدند و ایشان برایشان صحبت می کرد، می فرمود: آقایان علما گول دنیا را نخورید دنیا ما علما را بیشتر از همه فریب می دهد. در آخر هم در مشهد مقدس عمر شریفشان به پایان رسید؛ پس خجالت بکشیم مبادا در پیشگاه خدا کاری کنیم که خدا به ما غضب کند.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد علیهما السلام رضا و خشنودی خودت را نصیب همه ما بگردان ما را از هر گونه لغزش مصون و محفوظ بدار.

ص: 306

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ، وَعِدَّتُكَ زَوْجَتُكَ، وَالْاَصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَقْبَحُ فِيهِنَّ الصِّدْقُ: النَّمِيمَةُ، وَ اِخْبَارُ الرَّجُلِ عَنْ اَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ، وَ تَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ» (1)

از جمله نصایحی که وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود این است که :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يَحْسُنُ فِيهِنَّ الْكَذِبُ» سه مورد است که دروغ گفتن در آن موارد حسن دارد. دروغ از صفات بسیار قبیح است و در اخبار و روایات دروغگو را بسیار سرزنش کرده اند؛ حتی در روایتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: از دروغ اجتناب کن چه به صورت جدی باشد و چه شوخی. بعضی ها هستند به عنوان شوخی و سرگرمی دروغ هایی به هم می گویند که حضرت (علیه السلام) فرمود هر دوی آن ها را رها کن، نه جدی اش را بگو و نه شوخی اش را .

در روایت دیگری داریم یکی از چیزهایی که بهای وجه و آبروی صورت و ارزش انسانی را از بین میبرد دروغ است؛ اما در عین اینکه این صفت بسیار

ص: 307

بد بوده و سفارش به ترک آن شده است در سه مورد فرموده اند اگر انسان با دروغ جلو برود بهتر و خوب است و حسن دارد.

«الْمَكِيدَةُ فِي الْحَرْبِ» کید و مکر کردن در جنگ است.

«وَعِدَّتُكَ زَوْجَتِكَ» وعده های دروغی که به خانمت می دهی. گاهی برخی از خانم ها توقعاتی دارند و فکر نمی کنند که جیب همسرشان خالی است یا پر، انتظار دارند که همیشه هر چه می خواهند برایشان تهیه شود اما شما بی خود سر و صدا و دعوا نکن، اجازه داری در این مورد به او دروغ بگویی. وعده هایی به او بده که دلش را خوش کنی لزومی ندارد که هر چه همسرت خواست بلافاصله انجام دهی. گاهی بعضی خانم ها خواسته هایی دارند که به مصلحت کار ما نیست در این موارد اشکالی ندارد انسان به دروغ چیزی بگوید.

«وَالْإِصْلَاحَ بَيْنَ النَّاسِ» چقدر زیبا است که به وسیله دروغ بین دو نفر آشتی داده شود. چه اشکالی دارد که پیش یکی از آنها به دروغ بگوید: من دیداری با فلانی داشتم که در این دیدار، او احوال شما را هم پرسید، گفت: فلانی حالش چطور است، سلام ما را به او برسان؛ حالا- اصلاً چنین حرفی هم نزده است و به این صورت با چهار تا جمله، میان دو طرف که بینشان ناراحتی پیش است صلح بوجود آید. خود حقیر از این راه، چندین نفر را که با هم قهر بودند آشتی داده ام. این راهی است که ائمه علیهما السلام به ما نشان داده اند و الا بنده که از خودم چیزی نمی توانم بگویم.

شما بزرگواران روحانی در هر شهر و روستایی که میروید یکی از چیزهایی که لازم می شود همین فرمایش حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) است. چقدر خدا این افراد را دوست دارد. از حضرت جبرئیل (علیه السلام) پرسیدند: اگر بخواهی به صورت بشر در دنیا باشی دوست داری چه کاری انجام دهی؟ حضرت جبرئیل (علیه السلام) فرمود: من اصلاح بین دو برادر ایمانی را خیلی دوست دارم که آنها را به هم نزدیک کنم. می دانید که تمام بدبختی

و فتنه های جامعه از این اختلافات پیش می آید. چه بهتر که شما این فتنه ها را کم کنید؛ بنابراین، یکی از جاهایی که دروغ گفتن حسن دارد اصلاح بین مردم است.

از آن طرف، می دانید که راست گفتن چقدر فضیلت دارد و تأکید شده است که مؤمن باید صادق القول باشد. در روایات زیادی هم سفارش شده است که مؤمن، دارای دو صفت است: یکی امانت را ادا می کند و دیگری حرف راست می زند. با اینکه این همه سفارش به راستی شده اما در بعضی موارد سفارش شده است که راست نگویند و راست گفتن بسیار زشت است و حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) تعبیر به قبیح کرده اند سه مورد را پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کرده اند :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ يُقْبِحُ فِيهِنَّ الصَّدَقُ» در سه جا راست گفتن زشت است. ما باید ببینیم آقا و امامان علیهما السلام چه دستوری داده اند که به آن عمل کنیم .

«التَّمِيمَةُ» نمایی کردن یعنی کسی که حرف این آقا را به آن آقا بزند و حرف آن آقا را به این آقا بزند. با اینکه راست هم می گویند و عین حرفی که من گفته ام را به دیگری می گویند اما حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید این کار زشتی است.

فردی به خدمت امام سجاد (علیه السلام) آمد و گفت: فلانی این حرف را در مورد شما گفته است. حضرت (علیه السلام) فرمود: تو چند خیانت بزرگ کردی آن شخص گفت: آقا، من خیانت نکردم این فرد این حرف ها را به شما زد. ایشان فرمود: اما من می گویم تو خیانت کردی. آن شخص گفت: چرا؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: اول اینکه، آن شخص این حرف ها را جلوی من نزد بلکه نزد تو گفت و من هیچ خبری نداشتم، تو چه حقی داشتی آبروی او را بریزی؟ دوم، با این حرف ها دل مرا آزرده کردی و سوم، تو باعث شدی که من به او بدبین شدم. با این کار در حق خودت هم ظلم کردی و بار خودت را سنگین کردی.

گاهی حرفی در مجلسی زده می شود، نگاه می کنی بلافاصله فاش شده است. ای داد و بیداد چرا رفتید و به او گفتید؟ هم اصل گفتنش بد است و هم فاش کردنش؛ پس حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود راست گفتن و نمایی و سخن چینی کردن، قبیح است.

«وَإِخْبَارُ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ بِمَا يَكْرَهُ» چرا حرف خانواده ای را به مرد آن خانواده می گویی؟ با اینکه راست هم می گویی اما حق نداری بگویی. ببینید خدا چقدر ما را دوست دارد که به خاطر ما دست از خودش برداشت. صدق از صفات باری تعالی است خدا دست از صدق خودش برداشت برای خاطر من و شما. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید چرا شما حرف زن و بچه خانواده ای را به مرد آن خانواده می گویی، چیزی که بدش می آید و نمی خواهد کسی بداند؟

«وَ تَكْذِيبُكَ الرَّجُلَ عَنِ الْخَيْرِ» کسی ادعا کرده باشد که کار خیری کرده است و شما کارش را انکار کنید و بگویید تو دروغ می گویی، تو این کار را نکرده ای. ممکن است شما راست بگویی و دروغ نگفته باشی و واقعاً هم آن شخص کار خیر را انجام نداده است اما حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید در اینجا راست نگو و لازم نیست که فرد را تکذیب کنی .

کلام صدق در بعضی جاها خوب و در بعضی جاها بد است. اگر سخن و کلام ما در مسیر خدا باشد اگر راست می گوئیم و یا اگر دروغ هم می گوئیم برای خدا باشد خدا اجر و مزد فراوانی به ما می دهد اما اگر خدای ناخواسته برای خدا نباشد و از روی خودخواهی یا خودنمایی باشد آن وقت مورد غضب خدا قرار می گیریم.

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی رحمه الله (مجلسی اول) صاحب کتاب «روضه المتقین» که بسیار کتاب ارزنده و خوبی است در زمانی که هنوز خیلی نام و نشان نگرفته بود و طلبه معمولی بود دوستی داشت و روزی در راه رفتن به خانه، او را دید. بعد از سلام و احوال پرسی به شیخ محمد تقی گفت: روزگار بدی برایم شده است. مرحوم شیخ محمد تقی مجلسی پرسید: چرا؟ گفت: همسایه ای دارم که گاهی هر شب یا دو سه شب یک بار جلساتی برگزار می کند و تا نصف شب سر و صدا و آواز و رقص و شراب خواری و این گونه برنامه ها را دارد. با این

مجالسی که بر پا می کنند باعث سلب آسایش ما شده اند. خیلی در اذیت هستیم. نمی دانم چه کار کنم که از دست اینها نجات پیدا کنم. آیت الله شیخ محمد تقی مجلسی گفت: از شما خواهشی دارم، حضری به این خواسته من عمل کنی؟ گفت: بله بفرمایید. شیخ محمد تقی گفت: در یک شب اینها را به منزلت دعوت کن تا من هم بیایم گفت: چشم، و نزد رئیس آنها که مسئول برگزاری این جلسات بود، رفت و به او گفت دلم می خواهد شبی را به منزل ما تشریف بیاورید. رئیس گروه پرسید: با همه دار و دسته ام بیایم؟ گفت: بله. پرسید: یعنی آن مراسمی را که همیشه داریم هم اجرا کنیم؟ گفت: بله، بله.

رئیس گروه گفت خدا را شکر، چه عجب یک نفر به نیروی ما اضافه شد. شما که متدین و مقدس بودید، همیشه از کارهای ما ناراحت می شدید، حالا چه شده است؟ دوست شیخ محمد تقی گفت: دلم می خواست یکبار شما را دعوت کنم و پذیرایی مفصلی شوید، عیبی دارد؟ گفت: خیر، خیلی هم خوب است. شبی را تعیین کرد و به آیت الله مجلسی گفت که این ها فلان شب قرار است بیایند.

شب مهمانی فرا رسید و آیت الله مجلسی قبل از مهمان ها به خانه دوست خود رفت و در گوشه اتاق نشست و منتظر ماند. بعد از دقایقی یک دفعه این گروه، دسته جمعی آمدند. وقتی وارد اتاق شدند و چشمشان به آیت الله مجلسی افتاد شروع کردند به همهمه کردن. گفتند: ای بابا، بساط عیش ما امشب به هم خورد. از چهره هایشان مشخص بود که خیلی ناراحت شدند. رئیس گروه وقتی نشست، رو کرد به آیت الله مجلسی و گفت: ای آخوند، به ما بگو این روشی که ما داریم بهتر است یا روشی که شما آخوندها دارید؟ شیخ محمد تقی در جواب گفت: خودت چه می گویی؟ گفت: من می خواهم از شما بشنوم، نظرتان چیست؟

آیت الله مجلسی گفت: خوبی و بدی هر چیزی از لوازم و آثارش معلوم می شود. رئیس دسته به آیت الله مجلسی گفت: حرف منصفانه ای زدی، بسیار حرف خوبی بود، حالا من لوازم کارم را می گویم و بقیه اش را شما بگو. آیت الله مجلسی

گفت: بگو. گفت: جناب آخوند، اخلاق ما این است که در خانه هر کس برویم و نان و نمک کسی را بخوریم نمکدان نمی شکنیم پیش خودمان می گوئیم که این آقا حق بزرگی به گردن ما دارد. آیت الله مجلسی گفت: یعنی اگر نان و نمک کسی را بخورید در حقش بدی نمی کنید؟ گفت: خیر، نمک به حرامی نمی کنیم.

آیت الله مجلسی گفت: من این حرف شما را باور ندارم. گفت: برای چه؟ مگر از ما چیزی دیده اید؟ شیخ محمد تقی گفت: بله. پرسید: کجا دیده اید؟ گفت: همین الان دارم می بینم. گفت: چرا؟ برایم توضیح بده. شیخ گفت: به من راستش را بگو و دروغ نگو شما نان و نمک خدا را نخوردید؟ رئیس دسته گفت: بله، می خوریم. شیخ گفت: پس چرا نان و نمک خدا را می خورید اما با کمال بی شرمی این حرکت ها را انجام داده و نمکدان می شکنید؟

رئیس آن گروه با شنیدن این حرف، سرش را پایین انداخت و چیز دیگری نگفت. لحظاتی که گذشت بلند شد؛ وقتی بلند شد همراهانش هم بلند شدند و از خانه بیرون رفتند صاحب خانه که گوشه ای نشسته بود بعد از رفتن آنها به شیخ محمد تقی گفت: خدا پدر و مادرت را بیمارزد. آمدی ابرویش را درست کنی، زدی چشمش را هم کور کردی؟ شیخ گفت: چرا؟ گفت: این چه حرفی بود که زدی؟ پدرم را در می آورند. آیت الله مجلسی گفت: تو صبر کن، خدا بزرگ است. فردای آن روز، در خانه شیخ محمد تقی به صدا درآمد. وقتی ایشان در را باز کرد، دید رئیس آن گروه است. سلام کرد و گفت: اجازه می دهید که به داخل بیایم؟ گفت: بفرمایید. وقتی داخل آمد و نشست به ایشان گفت: حقیقت این است که شما وقتی دیشب آن حرف ها را به من زدید خیلی به دل من نشست و دیدم حرف، حرف حسابی است و حق با شما است. قبل از اینکه پیش شما بیایم غسل توبه کردم و بعد آمدم که شما راه توبه را به من نشان دهید.

ملاحظه بفرمایید سخن چون برای خدا بود چه تأثیر عمیقی گذاشت. خدا ان شاء الله یک چنین اخلاصی به همه ما مرحمت بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا: الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ، وَالسِّرَاجُ فِي الْقَمَرِ، وَالزُّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّحَةِ، وَالصَّنِيعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ» (1)

نبی مکرم اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) در روایتی به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، أَرْبَعٌ يَذْهَبْنَ ضَلَالًا» چهار مورد است که اگر انسان این موارد را بکار ببرد اصل آن کارها را ضایع کرده است، آن چهار مورد چیست؟

«الْأَكْلُ بَعْدَ الشَّبَعِ» کسی که شکمش سیر شده است اما دوباره غذا می خورد، در واقع غذا را ضایع کرده است یعنی آن غذای اضافه چه بسا برای بدنش نافع نباشد بلکه امکان دارد ضرر هم برساند. غذا روی غذا خوردن، پُرز معده را ضایع می کند و انسان دچار زخم معده می شود چون خداوند در بدن انسان غده هایی قرار داده است که وقتی غذا وارد معده می شود این غده ها شروع به ترشح کردن می کنند و آن را برای هضم، آماده می کند اما این غذای اضافی که به روی آن می آید دیگر نمی تواند خودش را به دایره هضم ببرد. اینجا

است که حال شخص بد میشود و آنچه که نباید به سرش بیاید، می آید.

ص: 313

بیشتر مرض‌ها از همین معده است. معده، خانه همه مرض‌ها است؛ برای همین است که می‌گویند بعد از ماه مبارک رمضان، چون انسان مدت یک ماه روزه گرفته و معده اش به کم‌غذایی عادت کرده است باید مقداری در خوراکش احتیاط کند و چند روزی غذایش کمتر باشد که معده دوباره برای غذا آماده شود. بهترین دوا پرهیز است. متأسفانه برای ما سخت است که پرهیز کنیم و الا اگر انسان پرهیز داشته باشد نوع مرض‌ها خوب می‌شود.

«وَالسِّرَاجُ فِي الْقَمَرِ» در جایی که روشنایی است انسان بخواهد چراغ روشن کند.

«الزُّرْعُ فِي الْأَرْضِ السَّبِيحَةِ» زراعت کردن در نمکزار، در زمینی که نمکزار است زراعت نکنی، دزحمت هایتان از بین خواهد رفت زراعت باید در جایی انجام شود که نمک نداشته باشد.

«وَالصَّانِعَةُ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا» اگر انسان می‌خواهد یک معروفی را انجام بدهد یا یک خدمتی کند و یا چیزی را به کسی یاد دهد آن شخص باید اهلش باشد. اگر اهل بود آن صنیعه را فرا میگیرد ولی اگر اهلش نباشد و خدای ناخواسته بخواهد غرض یا عناد داشته باشد صنیعت انسان از بین می‌رود. «صنیعه» به معنای کار خوب انجام دادن و یا خدمت کردن است؛ بنابراین می‌فرماید: اگر خدمتی میکنی یا چیزی یاد می‌دهی به کسی یاد بده که اهلش باشد.

اگر می‌خواهی بروی و از خدمت آقا سؤالی کنی سؤال تعلّمی کن که چیزی یاد بگیری نه اینکه بروی و آقا را به دردسر بیاندازی. بعضی‌ها همینطور هستند و می‌خواهند از روی حسودی، طرف را از بین ببرند. چرا بعضی از ما اینطور هستیم و وقتی می‌بینیم یک نفر فاضل و ملاً است بلافاصله او را از یاد آوریم و آبرویش را می‌ریزیم که دیگر در مردم نباشد؟ این معنای غیر اهلیت را می‌رساند انسانی که اهل باشد، مؤمن باشد این کارها را نمی‌کند. آن

شخص برای ملا شدنش زحمت کشیده، بی خوابی کشیده و ملا شده است خدا هم نتیجه علمش را به او داده است اما تو شب ها خوابیدی و خوش گذرانی کردی در نتیجه سوادت هم کم است پس او و تو باید نزد خدا با هم فرق داشته باشید. این ها از چیزهایی است که خدا دوست ندارد و نشان دهنده این است که درون انسان خراب است.

اهل علم مخصوصاً ما روحانیون در این خطر بیشتر قرار می گیریم. بدانیم که خدا به هر کس مقامی می دهد به حسب زحماتش به او مقام داده است. زحمت کشیده، ملا شده، من هم باید به او احترام بگذارم. اگر اینطور باشید چقدر پیش خدا عزیز می شوید. اگر واقعاً به علما احترام بگذاریم خودمان هم عزیز می شویم و بالا می رویم. بنده این را بارها تجربه کرده ام، هر جا که احترام دیگران را بیشتر نگه داشتم خدا مرا بالاتر برده است.

در نجف اشرف آقای به نام شاه قاسم فیض بخش بود که بسیار مرد بزرگوار، کامل، عالم، عارف و زاهدی بود. ایشان در نجف چنان مورد عنایت خداوند قرار گرفته بود که آوازه اش تا خراسان رسیده بود. والی خراسان، شاه سلطان میرزا که منطقه های خراسان و سمنان و دامغان تحت سلطه اش بود به مریضی سختی مبتلا شد. هر چه دکتر و دوا می کرد فایده نداشت. به او می گفتند: این بیماری در آخر تو را از پا در می آورد.

مدتی گذشت و در مریضی سختی به سر می برد. روزی شخصی به عیادتش آمد و گفت: آقای در نجف اشرف به نام شاه قاسم فیض بخش زندگی می کند که نفسش عجیبی است. اگر نفسش به شما بخورد شما خوب می شوید. شاه سلطان گفت: خدا کریم است من که همه راه ها را رفته ام این راه را هم می روم. نامه ای به شاه سلطان حسین یعقوب والی عراق نوشت که جناب سلطان یعقوب، شنیده ام در نجف اشرف آقای به نام شاه قاسم است و گفته

اند این مرد چنین و چنان است و صاحب کرامات زیادی است. خواهشی از شما دارم که این مرد بزرگوار را نزد من بفرستید و حاضریم برای قبول زحمت آمدنش به اینجا، یک پارچه آبادی را پیشکش او کنم.

نامه به دست سلطان یعقوب رسید و آن را خواند. شاه قاسم را فرا خواند و به او گفت: جریان این است و شما را به خراسان دعوت کرده اند. شاه قاسم هم حرکت کرد و بعد از چند روز به خراسان رسید. شاه سلطان هم استقبال شایانی از ایشان کرد. خلاصه شاه قاسم دعایی برای شاه سلطان خواند و از برکت لطف و عنایت حضرت احدیت، شاه سلطان حسین خوب شد و سلامتی اش را به دست

آورد و از شاه قاسم تقاضا کرد که چند صباحی نزد ما بمانید تا حق شما را ادا کنم و یک پارچه آبادی در اطراف سمنان به نام بیابانک را تقدیم آقا کرد.

خیلی مورد تجلیل شاه سلطان قرار گرفت. از آن طرف، عده ای از جمله عبد الرحمان جامی وقتی محبت شاه سلطان را نسبت به شاه قاسم می دیدند حسادت می کردند. روزی همین عبدالرحمان جامی به ملاقات شاه سلطان حسین گفت: شاه سلطان، من خواهشی از شما دارم. خواهش من این است که این سید جلیل القدری که اینقدر احترامش می کنید و محبت به او دارید را روز جمعه به منبر بفرستید. می خواست با این کار او را خجالت زده کند و از نظر ارزشی، مقامش را پایین بیاورد و با عده ای نقشه ریختند که شاه قاسم را از چشم شاه سلطان بیاندازند. شاه سلطان حسین هم که از سوء نیت آنها خبر نداشت قبول کرد و به شاه قاسم گفت: آقایان دلشان می خواهد که روز جمعه شما به منبر تشریف ببرید و آنها را موعظه کنید. ایشان گفتند: چشم، من حرفی ندارم.

روز جمعه جمعیت زیادی را جمع کردند و این سید جلیل القدر را به منبر فرستادند. از آنجایی که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (1) مؤمن با نور خدا می بیند، خود شاه قاسم فهمید که هدف چیست و برای او نقشه ریخته اند. وقتی به منبر رفت شروع کرد در مورد کلمه طیبه «لا اله الا الله» صحبت کرد که کلمه «لا اله الا الله» چه کلمه ای است و از چه مرکب شده و چه خصوصیتی دارد.

عبد الرحمان جامی اصلاً فکر نمی کرد که این سید اینقدر زیبا صحبت کند و مجلس را جذب خود کند. قضیه معکوس شد و نتوانست نقشه اش را پیاده کند. پیش خود گفت: خوب است سؤالی کنم و او را گمراه کنم که منبرش را به هم بزنم. یک مرتبه از پای منبر صدایش را بلند کرد و گفت: آقا سید، ببخشید، بنده در مورد این کلمه طیبه «لا اله الا الله» شبهه دارم. سید هم که جریان را می دانست و مواظب بود، گفت: بله، بنده وقتی در نجف بودم شنیده بودم که جنابعالی در مورد کلمه «علیاً ولی الله» شبهه دارید اما دیگر نمی دانستم که در کلمه «لا اله الا الله» شبهه دارید. تا این حرف را گفت، جمعیت شروع کردند به خندیدن و بعد از آن، سید هم گفت: و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

این داستان ها برای من و شما درس است. استدعا دارم حواستان را جمع کنید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چیزی که هدر می رود این است که انسان کار خوب کند اما برای کسی که اهلش نباشد.

ان شاء الله امیدوارم این مواعظ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است به دل های ما بنشیند و خدا قلب ما را به این کلمات، نورانی کند که نتیجه بگیریم.

ص: 317

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصَّيَامُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، وَإِنَّ لِلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَيَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَيَسْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ» (1)

مؤمن سه علامت دارد. ان شاء الله اين سه علامت در وجودمان باشد. حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الصَّيَامُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ» مؤمن اهل روزه است، اهل نماز است و نمازش را ترک نمی کند و اهل زکات و دادن حقوق واجب است. منظور از زکات، زکات مصطلح نیست بلکه کلیه حقوق واجب منظور است.

خداوند متعال در سه جای قرآن کریم چند چیز را دو تا دو تا در کنار هم قرار داده است. یکی نماز و زکات است «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (2) دوم اینکه شکر خودش را در کنار شکر والدین قرار داده است. «نِ اشْكُرْ لِي وَ

ص: 318

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64.

2- سوره مبارکه مائده، آیه 55 (همان ها که نماز را برپا می دارند و ... زکات می دهند)

لِوَالِدَيْكَ» (1) چقدر مقام پدر و مادر بالا است که خداوند شکر پدر و مادر را در کنار شکر خودش قرار داده است. سومین مورد اینکه خداوند فرمود: «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ وَالْأَرْحَامَ» (2) خدا رحم را با تقوای الهی در کنار هم قرار داد و موارد دیگری که خداوند متعال دو چیز با اهمیت را در کنار هم آورده است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید: منظور از زکات، این زکاتی که در ذهنمان است مثل زکات گندم، طلا و یا کشمش نیست بلکه منظور از زکات هر چیزی است که مال انسان را پاک می کند، بدن انسان را مطهر می کند و به طور کلی هر چیزی که موجب تزکیه انسان شود. بنابراین، خمس، زکات، کفاره و امثال این ها موجب تزکیه می شوند و باید همه این ها را ادا کنیم تا مال پاک شود.

پس مؤمن دارای این سه نشانه است. یکی اینکه اهل نماز است و هیچ وقت نماز را رها نمی کند که خداوند متعال در قرآن کریم آورده است: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (3) «دائماً نماز می خوانند» نه اینکه گاهی بخواند و گاهی نخواند و در چند آیه بعد آمده است: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (4) «حافظ وقت نماز هستند». نباید نمازها را در آخر وقت بخوانید باید سعی کنیم نمازهایمان را در اول وقت بخوانیم. هیچ وقت کوتاهی نداشته باشید چون ما هادی و راهنمای مردم هستیم. آن ها از پیشوا و راهنما انتظارات دیگری دارند. ما روحانیون اگر تقوا را پیشه کارمان کنیم به مقامی می رسیم که مورد

ص: 319

1- سوره مبارکه، لقمان، آیه 14 (برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور)

2- سوره مبارکه نساء آیه 1 (و از خدایی پرهیزید که هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید (و نیز از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید)

3- سوره مبارکه معارج، آیه 23 .

4- سوره مبارکه معارج، آیه 34 .

عنایت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیریم ما اگر یک مقداری اهل ذکر و مناجات باشیم، آنجا است که مورد توجه حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می گیریم. یکی از نشانه های عدالت، همین رعایت نماز اول وقت است.

معصومین علیهما السلام می فرمایند: اگر می خواهید برادری را برای خودتان انتخاب کنید ببینید آیا رعایت وقت نماز را می کند؟ آن کسی که وقت نماز را رعایت می کند بدان آن شخص انسان عادل و پاکیزه های است. ممکن است انسان نماز بخواند ولی باز آن ایمانی را که باید داشته باشد، ندارد چرا؟ برای اینکه حق نماز را رعایت نمی کند، اما اگر اهل عبادت تقوا راز و نیاز با خدا باشد واقعاً مواظب نماز هم هست. شما هم بیشتر مواظب باشید تا هم خدا به شما عنایت کند و هم حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شما را مورد توجه قرار دهد.

هیچ وقت تصور نکنید ما آزادیم و کسی مراقب ما نیست. صد در صد بدانید که حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مراقب ما است. نه تنها ذات اقدس حق مراقب است «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (1) بلکه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم در کمین گاه ما است. امامان علیهما السلام ما چون جانشینان پروردگار عالم هستند، خودشان فرمودند که اعمال شما در معرض و محضر ما است، همینطور که این عالم در محضر مبارک حضرت احدیت - جَلَّ وَ عَلَا - است عمل ما و خود ما در محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستیم. امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ما را می بیند و از حرکت های ما اطلاع دارد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال کردند: آیا کسی هست که عدد مورچه های روی زمین را بداند؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: این چه سؤالی است که می کنید. اگر از من سؤال کنید که چند تا نر است و چند تا ماده می توانم به شما بگویم. الله اکبر، کسی که این سؤال را از آقا کرد مبهوت ماند. بعد پرسید: آقا جان، در قرآن این

ص: 320

1- سوره مبارکه فجر آیه 14 (به یقین پروردگار تو در کمین گاه (ستمگران) است)

حرف شما آمده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: در آیه 12 سوره مبارکه «وَكُلُّ أَحْصَيْنَاةٍ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» ما هر چیزی را در محضر امام احضار کردیم؛ البته شاید منظور از «أَحْصَيْنَاةٍ» فقط شماره و عدد نباشد بلکه منظور هر چیزی که به نظر ما سخت تر می آید، باشد که ما همه چیز را در اختیار امام (علیه السلام) گذاشتیم. الآن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از همه چیز ما خبر دارد از نیتی که در کارهایمان داریم، از همه کارهای ما خبر دارد.

باید فکری برای خودمان کنیم. چرا ما اینقدر بی فکر و بی توجه شده ایم؟ در احتجاج مرحوم طبرسی بخوانید که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) چقدر زیبا نامه هایی برای شیخ مفید رحمه الله نوشته اند. واقعاً من وقتی خواندم تکان خوردم. حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در یکی از آن نامه ها فرموده بود: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَى كَلِمَةِ الصِّدْقِ» (1) لا اله الا الله، سلام بر تو باد ای کسی که یار و یاور حق هستی، ای آقایی که دعوت حق و دعوت به خدا می کنی. به به، حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اینجا برای شیخ مفید رحمه الله دعا کرد. زمانی هم که شیخ مفید رحمه الله از دنیا رفت، آقا (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر سر قبرش رفت و شعر و مرثیه خواند. لا اله الا الله.

لا صوت الناعي بفقدك انه *** يوم على آل الرسول عظيم

آقا قربان گریه ات شوم، حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در حالی که گریه می کرد فرمود که ای شیخ مفید، مرگ تو برای آل رسول خیلی سنگین است.

ان كنت قد غيبت في جدث الثرى *** فالعدل و التوحيد فيك مقيم

اگر تو به زیر خاک رفتی، نگویید شیخ مفید به زیر خاک رفته است، بلکه بگویید علم و توحید به زیر خاک رفته اند.

ص: 321

بعد حضرت می فرماید: هر وقت به یادتان می افتم خوشحال می شوم، هر وقت یاد می کنم که تو می نشستی و درس می دادی، من خوشحال می شدم .

به به، این ها یک واقعیت هایی است که گفته شده است. ما نباید از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فاصله بگیریم. فاصله که زیاد شود، دیگر باور این داستان ها سخت می شود. الان چرا بعضی از افراد در کوچه و خیابان وقتی به یک روحانی برخورد می کنند او را تکذیب می کنند می گویند حرف هایی که این آقا بالای منبر می زند بی خود و جعلی است، چون او از روحانی فاصله گرفته است، این حرف را می زند و

تکذیب می کند.

می گویند: روزی ناصرالدین شاه با وزیر و همراهانش به باغی رفت. ناگهان دید عده ای در میان زباله ها در حال انجام عمل قبیح هستند. شاه دید آن افراد خیلی ناز و کرشمه نسبت به هم دارند و از همدیگر تعریف می کنند. به وزیرش گفت: این ها دیگر چه آدم هایی هستند؟ در این خاک و خاکستر و کثیفی نشسته اند و از یکدیگر تعریف و تمجید می کنند، مگر در اینجا نشستن، تعریف هم دارد؟ نگاهی به وزیر کرد و وزیر هم نگاهی به او کرد و خندیدند.

وزیر گفت: جناب حضرت اعلا، خبر دارید همینطور که من و شما این ها را با این وضع دیدیم و به آنها خندیدیم، الان یک عده ای هم دارند به من و شما می خندند؟ شاه گفت: چه گفتم؟ عده ای هم دارند به من و تو می خندند، چرا؟ مگر ما چطور هستیم؟ وزیر گفت: آن هایی که اولیاء الله هستند به من و شمایی که دنیا پرستیم و اینقدر تعریف و تمجید از دنیا می کنیم و به دنیا چسبیده ایم می خندند.

ص: 322

وزیر راست گفت. الان ما نگاه به فرش بهتر، خانه بهتر، ماشین بهتر زندگی جالب تر می کنیم و افتخار هم می کنیم اما کسی که دوست خدا و ولی الله است، به این چیزها اهمیت نمی دهد. فقط خدا ائمه % و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برایش اهمیت دارد. از کار ما و رفتار ما در تعجب است. پس عنایت داشته باشید، این که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: علامت مؤمن سه چیز است: نماز، روزه، و زکات، خواندن این ها خیلی راحت است اما انسان باید روی جملات بزرگان دقت کند، ببیند پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه نمازی را علامت مؤمن قرار می دهد؟ چه روزه

ای را علامت مؤمن قرار داده است؟ نماز و روزه ای که واقعاً نشان بدهد مؤمن است. اینجا هم، نظر مبارک پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که انسان واقعاً علامت ایمانش را نشان بدهد.

«وَإِنَّ لِلْمُتَكَلِّفِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ» افرادی که خودشان را به نماز می زنند، اظهار می کنند که روزه هستند اما حقیقت را انجام نداده اند، این دسته از افراد، مؤمن نیستند بلکه متکلفند یعنی خودشان را به زحمت و مشقت می اندازند که با جامعه هماهنگ باشند که به فلاتی هم نماز می خوانند، روزه می گیرد؛ نه، اینطور نیست. او خودش را به تکلف زده است. ظاهر و باطنش با هم فرق دارند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: متکلف سه نشانه دارد:

«يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ» هر وقت به میان مردم می رود تملق می کند. بنا به خودنمایی می کند. این اهل نماز نیست و واقعیت نماز را نمی خواهد انجام بدهد بلکه هدف دیگری دارد. می خواهد خودش را بین مردم جا بزند که به من هم نماز می خوانم، من همیشه به نماز جماعت می روم، من همیشه خدمت می کنم؛ الله اکبر، یعنی خدا آن اضطراب را در دلش انداخته و می خواهد خودش را به تملق کردن بزند تا قصه را درست کند. خلاصه با تملق کردن جلو می رود.

«وَيَعْتَابُ إِذَا غَابَ» وقتی هم پشت سر قرار می گیرد بنا می کند به غیبت کردن. آفاجان چرا غیبت می کنی؟ بله، فلانی چنین کرد و چنان گفت. بابا خودت را بگو. تو چرا حرف خودت را نمی زنی، حرف رفقا را می زنی؟ فلانی چنین بود. فلان کس چنان بود. ای بابا، مشغول کار خودت باش. به عیب خودت مشغول باش. انسان اگر عیب خودش را رها کند آن وقت است که به به سراغ عیب دیگران می رود. بدان که تو فرصت نداری به عیب دیگران بررسی چون باید مشغول برطرف کردن عیب خودت باشی. شخص متکلف بیکار نشسته است. در حالی که عیب خودش را عیب نمی داند مجبور می شود به سراغ عیب دیگران برود؛ اما آن کسی که عیب خودش را عیب بداند دیگر به سراغ عیب دیگران نمی رود که غیبت کند.

«وَيَسْتَمْتُ بِالْمُصِيبَةِ» وقتی بیچاره ای گرفتار می شود انسان متکلف بنا می کند به شماتت کردنش که آری فلانی سزایش این بوده است یا می گوید: ای جان، شنیدم برای فلانی این گرفتاری پیش آمده است، دلم خنک شد، خوشحال شدم یا اینکه پیش آن طرف می رود و می گوید: آقا، ببخشید من این حرف را می زنم، شما حتماً خلافی کردی که این مشکلات برایت پیش آمده است، انصافاً بی خود نبود که به یک چنین مشکلی گرفتار شدی و خلاصه بیشتر نمک به زخم آن طرف می زند.

توجه کردید کارهایی که شخص متکلف انجام می دهد خلاف اخلاق نیک یک مؤمن است. مؤمن متکلف نیست.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد % ما را جزو مؤمنین قرار بده و جزو متکلفین قرار مده. عاقبت امر ما را ختم به خیر بگردان.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٍ: اِنْ حَدَّثَ كَذَبًا، وَاِنْ اٰوْتُمِنَ خَانَ، وَاِنْ وَعَدَ اَخْلَفَ» (1)

«وَلِلْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ عَلَامَاتٍ» آقا رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: منافق سه نشانه دارد منافق یعنی کسی که تظاهر به ایمان می کند ولی در باطن ایمان ندارد. منافق یک حالت دورویی دارد. ظاهرش با باطنش یکی نیست. نفاقش در ایمان است. به ظاهر می گوید مسلمان است ولی در باطن مسلمان نیست. «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ» (2) «وقتی با مؤمنین برخورد می کنند می گویند: ما با شما هستیم اما وقتی با شیاطین خلوت می کنند به آن ها می گویند: ما با شما هستیم و مؤمنین را مسخره کردیم».

حضرت (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: انسان منافق سه نشانه دارد :

«إِنْ حَدَّثَ كَذَبًا» اگر سخن بگوید دروغ می گوید. پروا ندارد. اصلاً برایش اهمیت ندارد که دروغ بگوید.

ص: 325

1- بحار الأنوار ، ج 74، ص 64 .

2- سوره مبارکه بقره، آیه 14 .

«وَإِنْ أُوْتِئِمْنَ حَآءَ» دومین صفت شخص منافق این است که اگر او را در کاری امین قرار دهند، خیانت می کند. حالا امانت در چه چیزی؟ امانت در مال، امانت در مقال. بعضی ها امین مالی هستند یعنی اگر پولی نزد آنها بگذارید خیانت نمی کنند؛ اما امین در مقال نیستند. امین در مقال یعنی چه؟ گاهی صحبت هایی در یک مجلس می شود که خصوصی است، نباید آن را در جای دیگری بیان کرد. منافق خیانت می کند و این حرف های خصوصی را هر جا می نشیند و می گوید. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ» (1) فرمایش پیغمبر عزیز ما است. هر جلسه ای که تشکیل می شود و صحبت هایی در آن می کنند، باید امانت داری شود.

می گویند اگر این صحبت ها پخش شود اشکالی ندارد، چرا اشکال ندارد؟ همه اش اشکال است. دین ما می گوید: امانت دار باشید. اگر جائی حرفی زده می شود، نروید آن را پخش کنید. بعضی وقت ها حرفی در یک جلسه ای زده می شود می بینیم تمام شهر پخش شد. خدا نکند که در مجالس مان نقطه ضعفی داشته باشیم بلافاصله نگاه می کنی آبروریزی می شود. کجای اسلام اجازه می دهد که انسان صحبت های خصوصی افراد را در بین مردم پخش کند؟ کجا اجازه داده اند که سی دی مجالس خصوصی مردم را بگیرند و پخش

کنند. آیا درست است که بیایند آبروی یک مؤمن را بریزند؟ فرض کنید طرف در خلوت کاری را انجام داده یا در یک مجلس خصوصی حرکتی انجام داده است که نباید انجام می داد، آیا فاش کردن آن کار درست است؟

ص: 326

ما خودمان را مسلمان می دانیم. پیرو ائمه % می دانیم، پیرو امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می دانیم ولی متأسفانه به دستوراتشان عمل نمی کنیم. آبروی همدیگر را می ریزیم چهره های همدیگر را در جامعه خراب می کنیم. می دانید که آبروی رفته یک انسان، دیگر بر نمی گردد؟ اگر آب رفته برگشت آبرو هم بر می گردد. اگر آبروی کسی را بریزید آیا آن طرف می تواند در بین مردم سر بلند کند؟ بنده خدا یک عمر زحمت کشیده و برای خودش آبرو درست کرده است اما شما با یک حرف زدن، با یک سی دی درست کردن، با یک برنامه ریزی، آبرویش را می ریزی. چه گناهی بزرگتر از این؟ زندگی واقعاً سخت شده است. خدا به همه ما رحم کند.

حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید انسان منافق این طوری است که اگر یک موقع امانتی در اختیارش بگذاری، خیانت می کند. اگر مال باشد، خیانت در مال می کند. اگر راز و صحبتی باشد، خیانت در راز می کند. اگر مقام به او بدهند، در مقام خیانت می کند. حرف می زند، دروغ می گوید. ظاهرش با باطنش دو گونه است دو رنگ است.

«وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ» سوم اینکه منافق وعده می دهد ولی به وعده اش عمل نمی کند. بابا تو فلان ساعت وعده دادی، بیچاره را کلی معطل کردی، چرا سر وعده ای که دادی نمی روی؟ با نرفتن سر وعده ات، وقت این بیچاره را هدر دادی و اذیتش کردی. عمرش را هدر دادی و ضایعش نمودی، لااقل زودتر اطلاع می دادی که طرف این همه معطل نشود.

این ها آموزه هائی است که خیلی در جامعه ما مهم است؛ فلذا امام صادق (علیه السلام) این صفت را جزو شرایط عدالت قرار داده و فرموده است اگر می خواهی بدانی که

برادرت عادل است یا نه، نگاه کن و ببین در وعده اش چه کار می کند؟ «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَ حَادَّتْهُمْ فَلَمْ يَكُذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ» (1) هر کسی که با مردم معامله کند و ستم ننماید و به آنها خبر دهد و دروغ نگوید و وعده ای به آنها بدهد و خلف وعده نکند «كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ وَ وَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ» از کسانی است که غیبتش حرام است و مردانگی اش کامل شده و عدالتش ظاهر شده و برادری با او واجب است. عادل آن کسی است که حرفی را که می زند دروغ نیست. وعده می دهد و خلاف نمی کند. غیبت نمی کند. این ها دستورات ائمه % است.

خدایا، تو را به حق محمد و آل محمد % قسم می دهیم این صفات رذیله را از همه ما دور بگردان. توفیق کسب و رعایت صفات پسندیده را به ما مرحمت بفرما.

ص: 328

1- کافی، ج 2، ص 239.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم :

«يَا عَلِيُّ إِنَّهُ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَمَلَ كَالْتَّذْيِيرِ، وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ، وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، إِنَّ الْكُذْبَ أَفْءُ الْحَدِيثِ، وَأَفْءُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ، وَأَفْءُ السَّمَاخَةِ الْمَنُّ» (1)

وجود مبارک رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) به امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ» هیچ فقر و بدبختی و بیچارگی بالاتر از جهل و جهالت نیست. جهل بالاترین فقر برای انسان است چون ریشه همه بدبختی ها از جهالت است. انسانی که جاهل باشد، نادان باشد، خیلی بلا به سرش می آید. تمام ائمه % ما تلاش داشتند که مردم را به علم دعوت کنند. رسول گرامی اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) می فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (2) دنبال علم و دانش رفتن بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است و در بعضی از روایات نقل شده که وجوب آن برای این است که تمام

ص: 329

1- بحار الأنوار، ج 74، ص 64 .

2- بحار الانوار، ج 1، ص 177 .

بدبختی‌ها از نادانی است انسان جاهل علاوه بر اینکه آخرت خود را به هم می‌زند، دنیای خودش را هم نابود می‌کند. چه بسا کارهایی کند که در دنیا هم ضرر ببیند. تنها آخرت نیست که از بین می‌برد، دنیای خود را هم متلاشی می‌کند؛ بنابراین، هیچکس بدبخت‌تر از آدم جاهل نیست.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود که جهل، شدیدترین فقر و گرفتاری است؛ واقعاً اینطور است، تمام بدبختی‌ها از جهل است بعد فرمود: هیچ مالی هم سودمندتر از عقل نیست. کسی که عقل داشته باشد منفعتش بالاتر است از اینکه مال داشته باشد زیرا عقل سبب نجات او می‌شود.

«وَلَا وَحْشَةً أَوْحَسُ مِنَ الْعُجْبِ» هیچ تنهایی انسان را به وحشت نمی‌اندازد بلکه عجب باعث وحشت انسان می‌شود یعنی کسی که خودبین باشد و فقط خودش را مد نظر داشته باشد همیشه در جامعه تنها است چون هیچگاه دیگران را نمی‌بیند. عجب، بدترین صفت برای انسان است که هیچکس حق ندارد رأی غیر از رأی آنها بدهد و همین باعث بدترین صفت برای او می‌شود. یگانگی برای انسان بوجود می‌آورد و در زندگی هیچ وقت نمی‌تواند با کسی انس بگیرد لذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌فرماید هیچ تنهایی، وحشت‌آورتر از

اینکه انسان عجب داشته باشد، نیست.

«وَلَا عَمَلَ كَالْتَدْبِيرِ» هیچ عمل و کاری هم بهتر از تدبیر نیست. تدبیر یعنی عاقبت اندیشی زرننگ، بودن هوشیار بودن در اینکه چگونه انسان در هر عملی پیروز شود و آن را درست انجام دهد. شخص مدبّر با تدبیر خود می‌تواند یک زندگی بسیار خوبی که مورد رضایت خداوند است داشته باشد. حسن تدبیر خیلی مسأله مهمی است مخصوصاً برای طبقه و جامعه روحانیت، خصوصاً در این عصر که گاهی عده‌ای قصد خراب کردن و خدشه دار کردن چهره

روحانیون را دارند. به هر لطایف الحِیَلی که باشد خودشان را نزدیک کرده و ابراز دوستی می کنند تا اینکه بتوانند برنامه ای درست کنند و گرفتارمان کنند.

این موارد، در جامعه زیاد پیش می آید اما انسان باید در این مواقع حسن تدبیر داشته باشد با تدبیر درست است که می تواند زندگی خودش را ادامه دهد؛ البته در بعضی موارد هم هست که دیگر کاری از دست انسان برنمی آید و تدبیر انسان، کاری از پیش نمی برد. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّجَلًّا» (1) تا زمانی که آن کتاب، مؤجل نیست چه بسا برنامه ها با تدبیر پیش می رود.

صاحب کتاب «مجالس المؤمنین» مرحوم آقای قاضی نور الله شوشتری رحمه الله بسیار شخصیت والا، عالم و فاضلی بود که چندین جلد کتاب «احقاق الحق» را نیز نوشت و برای آن بسیار زحمت کشید، کتابی که حقانیت مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) را اثبات کرد محل زندگی ایشان در اکبر آباد هند بود. در آن زمان، اکبر شاه پادشاه آنجا بود و تا زمانی که اکبر شاه زنده بود خیلی مراقب ایشان بودند. مرحوم آیت الله شوشتری رحمه الله تمام مسائل و فتاوی مذاهب اربعه را می دانست و شیعه بودن خود را در میان مردم مخفی کرده بود چون اطراف ایشان، افراد متعصب زیاد بود. بعد از مدتی اکبر شاه از ایشان خواست که منسب قاضی القضاة را بر عهده بگیرد. آقا هم گفت: من حرفی ندارم فقط یک شرط دارد. اکبر شاه گفت: هر چه شما بگویید ما اطاعت می کنیم؛ چه شرطی؟ گفت: به شرطی که من در رأی دادن و نظر دادن آزاد باشم و به اجتهاد خودم رأی بدهم الا نمی پذیرم. اکبر شاه گفت: قبول، اما مشروط بر اینکه رأی شما مطابق با این چهار مذهب باشد و از این چهار مذهب بیرون نرود. آقا گفت: چشم، من طوری تطبیق می دهم که با مذاهب اربعه اختلاف نداشته باشد.

ص: 331

1- سوره مبارکه آل عمران آیه 145 (هیچ کس، جز به فرمان خدا نمی میرد که سرنوشتی تعیین شده است)

مرحوم به دست ایشان افتاد. محبوبیت عجیبی در درگاه اکبر شاه پیدا کرد. هر چه علمای اهل سنت بالا و پایین کردند که آقا را نزد اکبر شاه خراب کنند، نمی توانستند و به هیچ صورتی نتوانستند از آقا نقطه ضعف بدست بیاورند. بعد از مدتی اکبر شاه از دنیا رفت و پسرش جهانگیر جانشین پدرش شد. روزی جهانگیر شاه به مرحوم شوشتری گفت: شما بر سر کار بمان و من هم همانند پدرم به تو اجازه می دهم که قاضی القضاات باشی. مرحوم شوشتری هم گفت: من با پدرت شرط کردم که اجتهاد خودم ملاک باشد. جهانگیر گفت: باز هم همینطور است. شما با اجتهاد خودت رأی بده.

علمای اهل سنت دیدند که نه، به هیچ وجه نمی توانند برای تضعیف ایشان کاری کنند و این مرد آنچنان با قواعد فقهیه مذاهب اربعه آشنا است که به هیچ صورتی نمی توانند او را تضعیف کنند. عاقبت وقتی دیدند از این راه نمی شود، با فردی صحبت کردند و او را به عنوان اینکه شاگرد مکتب شود نزد ایشان فرستادند. این شاگرد خیلی خود را به آقا نزدیک کرد و آقا خیلی به او انس گرفت. گاه گاهی به صورت خصوصی با آقا خلوت می کرد و به آقا اظهار علاقه می کرد. روزی در بین صحبت ها به ایشان گفت: بفرمایید از نظر مذهب، چه مذهبی بهتر است که ما انتخاب کنیم؟ آقا چیزی نگفت. خیلی نمی خواست پیش کسی چیزی از خود بروز دهد.

عاقبت الامر، بعد از مدت ها روزی دید که ایشان مشغول نوشتن مطالبی است، گفت: آقا چه چیزی می نویسید؟ گفت: کتابی است به نام «مجالس المؤمنین» که مدت ها مشغول نوشتن آن هستم. شاگرد گفت: اگر اجازه می دهید من این کتاب را ببرم و امشب مطالعه کنم ایشان هم به اطمینان اینکه این شاگرد واقعاً دوستدار او و با محبت است کتاب را به او داد. او هم کتاب را برداشت و

مستقیم آن را نزد علمای اهل سنت برد. وقتی کتاب را دیدند چون کتاب به سبک مذهب تشیع و برنامه های شیعه نوشته شده بود فهمیدند که ایشان شیعه است. بلافاصله همین موضوع را به جهانگیر شاه اطلاع دادند. جلسه ای تشکیل دادند و در آن جلسه جهانگیر شاه گفت: حالا شما چه می خواهید و حرفتان چیست؟ گفتند: حرف ما این است که این آقا مرتد است و باید کشته شود.

جهانگیر شاه گفت: من به شما اجازه می دهم و شما هر چه که رأی مذهبتان است نسبت به او پیاده کنید آنها هم وقتی این اجازه را از جهانگیر شاه گرفتند، آقا را گرفتند و با چوب های خاردار آنقدر به بدن مبارک ایشان زدند که به شهادت رسید و بدنشان قطعه قطعه شد. با این حيله این مرد دانشمند و عالم را از بین بردند.

می خواهم بگویم ببینید علمای ما با چه زحمت هایی، با چه رنج ها و با چه تدبیرهایی خودشان را نگه می داشتند تا مطالب حق را به دیگران برسانند، خوش به سعادتشان.

«وَلَا وَرَعَ كَالْكَفِّ» هیچ ورع و پارسایی بهتر از «کف» نیست یعنی «كف عن محارم الله» که انسان از حرام خدا اجتناب کند چرا انسان گناه کند بعد بنشیند و «استغفر الله ربی و اتوب الیه» بگوید؟ چه بهتر اینکه اصلاً نزدیک گناه نرود.

«وَلَا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخَلْقِ» پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید هیچ حسب و نسبی بهتر از خوش اخلاقی نیست. انسان خوش اخلاق از فامیل هم نزدیک تر است. حسن خلق انسان را شریک مال و رفیق زندگی مردم می کند. افراد خوش اخلاق جایگاه بالایی در دل مردم دارند فلذا حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر به «حسب» کرده

است. حسب یعنی چیزی که باعث شناسایی انسان می شود. گاهی می گویند: حسب و نسب فلانی به فلانی برمی گردد. این فامیل ها برای شناسایی است.

همین که قرآن می فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (1) تعارف یعنی شناخته شدن. خداوند متعال می فرماید ما شما را برای چه به صورت قبایلی درست کردیم؟ چون این فامیلی ها برای تشخیص دادن است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید اگر می خواهی حسب و نسب پیدا کنی، اخلاق خوب داشته باش. انسان خوش اخلاق جدا از حسب و نسبش، مقام بسیار بالایی دارد.

«الْكَذِبَ آفَةُ الْحَدِيثِ» دروغ آفت حدیث است. خدا نکند انسان حدیثی را بخواند و دروغ باشد. بی مأخذ و بی مدرک که فردا باید جواب آن را بدهد.

«وَ آفَةُ الْعِلْمِ التَّسْيَانُ» آفت علم هم فراموشی است. انسان چندین سال زحمت کشیده باشد بعد تمام درس هایش هدر برود، از چه راهی؟ از راه متارکه، هیچ وقت مطالعه نکند. گاهی نگاه می کنی رفته رفته حتی مسائل اولیه فقهی هم یادش می رود. خیلی ها را دیده ایم که این طوری شدند. از حوزه فاصله گرفتند. به شهرستان خود رفتند و درس را رها کردند. گاهی یک مسأله پیش و پا افتاده را که از آنها می پرسند، نمی دانند. این خیلی درد است که انسان مقدار زیادی از عمرش را صرف کند و درس بخواند بعد کلاً آن را بیوسد و کنار بگذارد.

خدا مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی را رحمت کند. ایشان از هر عالمی که می خواست از نجف به ایران برود و به عنوان عالم بماند می خواست که قبل از رفتن، پیش او برود و در موقع خداحافظی به آنها می گفت: سه چیز می خواهم به شما وصیت کنم. یکی را هیچ وقت رها نکن، یکی را نزدیکش نرو و یکی را خواستی قبول کن و نخواستی هم قبول نکن. می فرمود: آنچه را که نباید رها کرد بودن در بین مردم و نماز برای مردم خواندن است. از آن

ص: 334

1- سوره مبارکه حجرات آیه 13 (و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید)

علمایی نشوید که در خانه بنشینید و در خانه را ببندید. این خلاف خواست خداوند متعال و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است. حتماً در بین مردم باشید و آن‌ها را رها نکنید.

چیزی هم که سفارش می‌کنم هیچگاه نزدیکش نروید این است که به سمت قضاوت نزدیک نشوید؛ چون زمان ایشان زمان طاغوتی‌ها بود، می‌فرمود نزدیک این منسب‌ها نروید که آتش دامنشان را می‌گیرد. آن‌ها هدف‌هایی دارند و می‌خواهند از ما روحانیت بر خلاف امر استفاده کنند.

سومین چیزی هم که می‌فرمود می‌خواهید داشته باشید یا نداشته باشید درس دادن در شهرستان‌ها است. می‌فرمود: اگر علاقه دارید همین درسی که در حوزه خوانده‌اید را در شهرستان‌ها به دیگران بیاموزید، چه بهتر اینکه حوزه را به شهرها ببرید. ایشان تأکید می‌کرد که مردم را رها نکنید. خدا رحمتشان کند. حال ما طوری نباشد که کنار باشیم و علم را از دست بدهیم. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) هم در این روایت می‌فرماید آفت علم، نسیان است.

«وَ آفَةُ السَّامَةِ الْمَمْنِ» آفت سماحت و آقایی، منت‌گذاری است. منت گذاشتن، آقایی انسان را هدر می‌دهد. گاهی خدمتی به کسی می‌کند ولی منت می‌گذارد و به رخ می‌کشد «لَا تَبْتَاطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَمْنِ وَالْأُذَى» (1) بعضی‌ها تا خدمتی به کسی می‌کنند، می‌گویند: ای آقا، اگر من نبودم تو چه می‌کردی؟ من بودم که چنین کردم، من بودم... این حرف‌ها مقام آقایی را از بین می‌برد. آقایی انسان به این است که وقتی کاری برای کسی انجام داد به رخ او نکشد.

خدا ان شاء الله هم به من حقیر و هم به شما عزیزان توفیق عمل به این بیانات را مرحمت بفرماید.

ص: 335

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

يَا عَلِيُّ، أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالٍ فَأَحْفَظْهَا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي، أَمَا الْأُولَى فَالصِّدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا، وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَلَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَاةِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يُبْنِي لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفَ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ» (1)

از جمله وصایای که رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالٍ فَأَحْفَظْهَا عَنِّي» علی جان، در مورد خودت به چند خصلت سفارش می کنم این خصلت ها را حفظ کن .

«ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّي» خدایا، علی را کمک کن.

أَمَا الْأُولَى فَالصِّدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا» راستگو باش و از دهانت دروغ بیرون نیاید.

اولین لازمه روحانیت همین است که کلام دروغ به ائمه علیهما السلام نسبت ندهد. مواظب باشید در منبرها احادیث دروغ نخوانید.

ص: 336

«وَالثَّانِيَةُ الْوَرَعُ وَلَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَاةِ أَيْدِي» پارسا باش و به طرف خیانت کشش پیدا نکن .

طلبه باید امین بوده و امانت دار باشد. مردم، دین را به دست ما داده اند و این مسئولیت سنگینی است. جایی که می روید طوری عمل کنید که تا آخر با عزت باشید. یکی از بزرگان گرگان می فرمود: هر کس از حوزه نجف می آید اولش عزتمند است و او را با سلام و صلوات می برند. مرد آن است که این عزت را تا آخر نگه بدارد. چه کسانی بودند که اول با عزت آمدند، ولی آخر کار تنها ماندند و غریب بودند، زیرا آداب اجتماعی را بلد نبودند، مردم دار نبودند و کار پیغمبری را نمی دانستند. خود را بسازیم و الا نمی توانیم مردم را

بسازیم. اگر خود را نسازید هر چه بالای منبر داد بزنید فایده ای ندارد.

«فَمَا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ» (1) «کف روی آب نمی ماند ولی آب که سودمند است باقی می ماند اگر نماز شب بخوانی دیگران هم یاد می گیرند ولی اگر اهل نماز شب نباشی هر چه داد بزنی که مردم نماز شب خوان باشند، گوش نمی دهند.

«وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ» طوری از خدا بترس مانند اینکه او را می بینی انسان از گناه کردن جلوی دیگران پرهیز می کند چون او را می بینند پس چگونه است در حالی که خدا او را می بیند، گناه می کند؟

امام سجاد (علیه السلام) می فرمایند: خدایا، گویا تو را از همه ناظرین پایین تر حساب کرده ام. جلو بچه ها کاری نمی کنی اما در پیشگاه خدا هر کاری می کنی؟ در روایت دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به اباذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ، أُعْبِدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا

ص: 337

تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (1) برای خدا کار و عبادت کن مثل آنکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

«وَالرَّابِعَةُ كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» گریه زیاد کردن از ترس خدا.

«يُنَبِّئُ لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ» خدا برای هر قطره اشک تو هزار خانه در بهشت بنا می کند. بالاتر از این، رضوان و رضایت الهی را در بردارد. خدا از تو راضی است که این خانه ها را به تو می دهد. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» (2) «خدا از آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند و این رضوان و بهشت برای کسی است که از خدا بترسد».

اگر ارتباط خود را با خدا زیاد کنید خدا یک حالت نفسانی به شما می دهد که چیزهایی به شما الهام می شود. مرحوم حاج میرزا عبدالله توسلی می فرمود: بنده خدایی از خراسان برای زیارت به کربلا رفت. در بین راه، نزدیک شهر یعقوبیه عراق، دزدها مرکب و توشه او را بردند. با مشکلات فراوان به همراه زن و بچه ها به سامرا رفت و به خدمت آیت الله میرزا حسن شیرازی رحمه الله از مراجع معظم رسید. علما نشسته بودند و آقا ایشان را صدا زد و پهلوی خود نشاند و فرمود: پسر در مکه است. شنیده که شما عازم کربلا هستید، صد تومان به یک نفر خراسانی داده که به شما بدهد و این پول را در نجف به تو تحویل می دهد و این بیست و پنج قرآن را بگیر تا خرج مسیر تو تا نجف باشد و بعداً آن پول را هم بگیر. با خود گفتم: آقا از کجا خبر دارد؟ در نجف، آن مرد خراسانی میان صحن امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا دید و گفت: پسر این پول را داده است. به او گفتم: آیت الله میرزا حسن شیرازی قبلاً به من خبر داده است.

ص: 338

1- بحار الانوار، ج 74، ص 74.

2- سوره مبارکه بینه، آیه 8.

مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری و آیت الله آقای سید علی شوشتری رحمه الله معاصر هم بودند که در سال 1260 ه.ق در نجف بیماری و با آمد. بسیاری مردند. صبح ها آنقدر جنازه می آوردند که نمی رسیدند نماز آنها را بخوانند.

فرزند آقا سید علی شوشتری می گوید: نصف شب بود. دیدم حال پدرم دگرگون شد و با گرفته بود. قصد کردم که به شیخ مرتضی انصاری اطلاع دهم. پدرم متوجه شد و فرمود: لازم نیست، خود شیخ الان می آید. طولی نکشید که شیخ با خادمش آمدند و پهلوی آقا سید علی نشستند. پدرم به شیخ مرتضی گفت: مرا حلال کن که من رفتی هستم. شیخ فرمود: تو نمی میری و من وقتی فهمیدم و با گرفته اید از خدا خواستم که تو را نگه دارد که تو بر جنازه من نماز بخوانی و خدا دعای مرا مستجاب کرده است.

آیت الله شیخ مرتضی انصاری فردا به درس رفتند و جریان بیماری آقا سید علی را به طلبه ها گفتند و به اتفاق به ملاقات پدرم آمدند و شیخ مرتضی پهلوی پدر نشست و گفت: خدا بد ندهد چرا مریض شده ای؟ من گفتم شیخ مرتضی که خبر داشته، چرا چنین صحبت می کند؟ گفتم: یا شیخ شما دیشب اینجا بودید چرا اینطور می فرمایید؟ پدرم به من اشاره کرد که ساکت باش. وقتی شیخ مرتضی بیرون رفت پدرم هم خوب شد و مریضی از بدن او بیرون رفت تا سال هشتاد که شیخ مرتضی رحمه الله فوت کرد و آقا سید علی شوشتری رحمه الله بر بدن ایشان نماز خواند. خود را اصلاح کنید معنویت کم شده است. طلبه واقعی کم اما صورت ظاهری روحانیت زیاد شده است.

«اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (1) خداوند تقوا را بر علم مقدم داشته است زیرا تقوا است که علم را، علم قرار می دهد. اگر تقوا نباشد چه بسا علم موجب گمراهی صاحبش شود.

ص: 339

1- سوره مبارکه بقره آیه 282 (از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد)

ما دیده ایم که اکثر گمراهی ها بخاطر درس خواندن بدون تقوا است. اکثر پرچم های برافراشته شده بر ضد اسلام از خواندن های کذایی برافراشته شده است.

بعضی از آقایان طلبه می گویند امروز درس اخلاق است، رفتیم هم اشکال ندارد. به نظر من این اهانت به ساحت اخلاق است. این چه حرفی است؟ اگر اخلاق نباشد، اگر تقوا نباشد علم چه فایده ای دارد؟ کسی که چنین طرز فکری دارد خدا از او سلب توفیق می کند. وقتی ما می فهمیدیم درس اخلاق است، زودتر می رفتیم ببینیم استاد چه می گوید. درس های اخلاق اساتیدمان را فراموش نمی کنیم. من به مسئولین حوزه هم تذکر داده ام که طلبه احتیاج به هادی دارد و راهنما می خواهد. به وضع اخلاق طلاب اهمیت بدهید.

ص: 340

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ

الْجَاهِلِ» (1)

در بخش دیگری از روایتی که در جلسه قبل بیان شد، پیغمبر بزرگوار اسلام (صلى الله عليه وآله وسلم) به مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

«يَا عَلِيُّ، ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ» سه چیز است که اگر کسی این سه چیز را دارا نباشد علمش کامل نیست. آن سه چیز چیست؟

«وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» تقوایی که او را از معصیت پروردگار عالم باز دارد. اگر انسان دارای این صفت نباشد و ورعی نداشته باشد که او را از گناه و معصیت خدا باز دارد، به چه درد می خورد؟ ورع و پارسایی از صفات بسیار خوب است. واقعاً بعضی از افراد را می بینیم که دارای یک تقوای خاصی هستند و چهره های آنها بسیار نورانی شده است. خیلی از مردمان متدین و پاک، حاضر نیستند سراغ گناه بروند. مراقب چشم و زبان و حرکات خود

ص: 341

هستند. خیلی مراقب هستند که مبادا دچار غیبت بشوند. انسان خوشش می آید که جزو این ها باشد. خدا به ما ورعی بدهد که معصیت نکنیم.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ورع، ترک گناه در پنهان و آشکار است. بعضی ها ممکن است گناه را در آشکارا انجام ندهند. این را نمی شود خیلی به حساب خدا گذاشت و بگوییم: خدایا من بنده خوبی بودم و گناه نکردم، مثل خیلی از ما انسان ها که در جلو چشم مردم بعضی از کارها را انجام نمی دهیم چون به لباس ما نمی خورد. امام جماعتی که جلوی مردم نماز می خواند قهراً به طرف بعضی از حرکات زشت گناه نمی رود برای اینکه به لباسش نمی خورد و لباسش ایجاب نمی کند؛ پس ترک گناه در آشکارا و در انظار عمومی خیلی مهم نیست نمی خواهم بگویم ترک گناه در انظار مردم کار خوبی نیست، کار خیلی خوبی است ولی می خواهم بگویم اگر انسان در پنهانی گناه نکرد و از خدا ترسید، خیلی عالی است .

یادم می آید بزرگان قدیم ما - خدا رحمتشان کند - مثل مرحوم حاج انصاری واعظ و مرحوم آقای تربتی رحمه الله در منبرشان می گفتند: آقایان طلبه ها، شما روحانیون و اهل علم اگر به سینما نمی روید خیلی نمی شود آن را به حساب خدا گذاشت چون مگر می توانستید با لباس روحانیت به سینما بروید؟

آن روزها رسم نبود یک روحانی لباس های طلبگی اش را در بیاورد و لباس معمولی بپوشد، حالا طلبه و غیر طلبه با هم قاطی شده است. یک روز طلبه است و یک روز غیر طلبه؛ چون عالم، عالم اختلاط است و رسم است. مدرسه ها نیز مخلوط شده اند. روحانیت ما هم فعلاً مختلط شده است ولی سابق اینطور نبود یعنی یک نفر که به حوزه علمیه می آمد و روحانی می شد دیگر امکان نداشت بدون عمامه بیرون بیاید. اگر می خواست مغازه سر کوچه برود و مثلاً ماستی بگیرد، پنیری بخرد، عادی نمی رفت، حتماً باید عمامه سرش بگذارد و لباسش را بپوشد چون بد می دانستند بدون لباس طلبگی

بیرون بروند. حالا برای برخی اینطور شده است که امروز لباس روحانیت می پوشد ولی فردا آن را درمی آورد.

می خواهم عرض کنم در بعضی مواقع، اگر انسان گناه نمی کند فقط بخاطر جنبه خدایی نیست بلکه جنبه اجتماعی و مردمی نیز گاهی جلو انسان را می گیرد. اما یک موقع نگاه میکند هیچ کس نیست، فقط خودش است در اینجا اگر بگوید «من دست به گناه نمی برم چون در محضر خدا هستم» این ورع و تقوا است. حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: کسی که محارم خدا را ترک کند چه در خلوت و چه در آشکارا این دارای تقوا است.

کسانی که دارای مقاماتی شدند و به جایی رسیدند، دارای این صفت بودند. عقیده شخص بنده این است و قسم می خورم آنهایی که مورد حواله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقع می شوند، افراد با تقوا هستند. امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هر کس حواله نمی دهد. اگر دیدید امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میرزای قمی رحمه الله حواله داد، بدانید به خاطر زهد و تقوای ایشان بود. اگر دیدید امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سید هاشم بحرینی، به مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به مقدس اردبیلی رحمه الله حواله داد، بدانید بخاطر این بوده است که به صفت ورع و تقوا مزین بوده اند.

عزیزان من، چرا حاجت ما روا نمی شود؟ چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود؟ شما را به خدا چقدر پیش خدا آبرو دارید؟ آیا این قدر پیش خدا آبرو دارید که اگر یک روز خدای ناخواسته در سختی افتادید، آبرویتان را پیش خدا گرو بگذارید و مشکلاتان حل بشود؟ بگویید خدایا امروز کارم گیر کرده است، دلم می خواهد گره از کار من باز کنی؟

آقایان اهل علم، کارهایتان را برای خدا انجام دهید که یک سرمایه ای دستتان باشد که اگر یک روز خدای ناخواسته به سختی افتادید و خدا را صدا زدید، خدا هم به شما جواب بدهد. فکر نکنید روزگار همیشه به کام شما است. فکر نکنید هر روز آفتاب طلوع و غروب می کند و وضع مرتب و شهریه برقرار و درس برقرار و حوزه برقرار است. فکر نکنید همیشه زندگی به همین روال

عادی می گذرد. گاهی اوقات انسان به شرایط سخت مبتلا می شود. آیا فکر روزهای سخت را کردید؟ اگر دستتان خالی است از حالا به فکر باشید.

مرحوم علامه نوری رحمه الله در «دارالسلام» نوشته اند: مرحوم آقا سید هاشم نجفی رحمه الله به آقای «خارکن» معروف بود. چرا به ایشان خارکن می گفتند؟ چرا م نمی گفتند «آیت الله»؟ آن بزرگوار در زمان نادر شاه بود و معیشت و زندگی خودشان را از راه خارکنی تأمین می کرد. سهم امام (علیه السلام) نمی خورد. خارکنی می کرد و خارها را در نجف می فروخت و پول می گرفت و خرج زن و بچه اش می کرد به ایشان می گفتند «سید هاشم خارکن».

بعضی جاها معروف شده بود به سید هاشم تبری، چون با تبر چوب ها را می کند. بعضی گفته اند از این جهت به او تبری گفته اند که یک روز در کشتی نشسته بودند. یک مرتبه وسط دریا وضع و اوضاع هوا به هم خورد به طوری که همه گفتند: آقا جان وجود شما پیش خدا بسیار عزیز است، دعا کنید نجات پیدا کنیم. فرمود: نترسید، نترسید، هیچ غصه نخورید. این مرد چقدر آبرو پیش خدا داشته است؟ سید هاشم گفت: نترسید، الان من کار را درست می کنم. تبری که در دست مبارکشان بود را به سوی آسمان و به طرف باد مخالف بلند کردند و گفتند: ای باد مخالف، به اذن پروردگار عوض شو. تا این جمله را گفت، به اذن پروردگار باد آرام گرفت و کشتی از تلاطم ایستاد. ریختند دست آقا را بوسیدند. از همان جا این مرد معروف شد به «سید هاشم نجفی تبری».

به نادرشاه گفتند: این سید هاشم نجفی یک چنین انسانی است و خیلی کار کرده است. نادر شاه گفت: این سید هاشم، از دنیا گذشته است. خیلی عجیب است. این مرد به چه مقامی رسیده که از دنیا گذشته و دست از دنیا شسته و خودش را کنار کشیده است. به سید هاشم گفتند که نادر شاه در مورد شما اینطور گفته است، فرمود: بروید به نادرشاه بگویید من کار عجیبی نکرده ام، تو کارت عجیب تر از کار من است. اگر من از دنیا گذشته ام تو از آخرت گذشته ای.

ماشاء الله، نگاه کن چه پیغامی به نادر شاه داد. این است که این مرد کارش به جایی رسید که مورد حواله امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفت. این است که عرض کردم هر کسی مورد حواله قرار نمی گیرد. زائری برای زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نجف آمد - خدا ان شاء الله نصیب همه کند. وقتی داخل حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت، دزد پول این بیچاره را دزدید. در گذشته پول ها فقط سکه بود مثل طلا و نقره و کاغذی نبود. بیشتر سکه بود. این ها را بیچارها داخل کیسه ای می گذاشتند و این کیسه را روی شانه می گرفتند. وقتی می خواستند به مسافرت بروند یک بار حیوان فقط اموال و پول ها را باید می بردند. هر که می خواست از اینجا به مکه برود فقط یک بار حیوان پول هایش بود مثل حالا نبود که چک و کارت درست شده باشد که آن ها را در جیبیت بگذاری و هیچکس هم نفهمد. این بنده خدا به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت که یک نفر دزد، کیسه اش را زد. این بیچاره بیرون دوید ولی اثری از پول ها ندید. بنا کرد به گریه کردن. گفت: یا علی (علیه السلام)، من جایی نمی روم. من پولم را از تو می خواهم. گفت: یا امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تو حلال مشکلات هستی و

باید پول را به من برسانی .

شب می شود و این بنده خدا به منزل می رود. وقتی می خوابد در خواب حضرت امیر (علیه السلام) را می بیند. حضرت (علیه السلام) به او می فرماید: پولت را می خواهی؟ می گوید: بله آقا جان، من تمام دارائیم را از دست داده ام. فرمود: غصه نخور، فردا فلان مکان نجف برو، هر که را دیدی آنجا ایستاده است، پولت را از او بگیر. گفت: چشم. فردا حرکت کرد و رفت به آن نقطه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده بود. یک دفعه دید که آیت الله سید هاشم نجفی آمد. البته او ایشان را نمی شناخت. دید یک آیت الله آمد و همان نقطه ایستاد. گفت: من به این آقا بگویم؟ هر چه نگاه کرد دید به قیافه آقا نمی خورد که دزدی کرده باشد؟ بیچاره خجالت کشید. نتوانست خودش را راضی کند و به آقا بگوید شما پول مرا دزدیدی؟ برگشت و به حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد. گفت: آقا جان، این چه

کسی بود که من را به او حواله دادی؟ من بروم به یک آیت الله بگویم تو دزدی کردی، پول من را بده. باز شب دوم خواب دید، حضرت (علیه السلام) به او فرمود: فردا آنجا رفتی، هر که آمد پولت را از او بگیر. فردا باز رفت دید آیت الله آقا سید هاشم نجفی آمد. روز دوم هم خجالت کشید.

روز سوم گفت: حالا چرا بگویم تو دزدیدی بلکه شرح ماجرا را برایش می گویم. روز سوم رفت همان جا ایستاد. آیت الله سید هاشم نجفی آمد. جلو رفت و سلام کرد و دست آقا را بوسید و گفت: حضرت آیت الله، جریان ما این طوری شد. پول ما را بردند و من متوسل به آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدم و از ایشان پولم را خواستم و حضرت (علیه السلام) به من فرمود که هر کس آنجا آمد پولت را از ایشان بخواه. شما می توانید این پول را به ما مرحمت کنید؟ فرمود: فردا نماز ظهر بیا مسجد، من آنجا پولت را بدهم. مرحوم آقا سید هاشم رحمه الله یک نفر را فرستاد تا در کوچه های نجف اعلام کند که ایها الناس، فردا برای نماز ظهر و عصر در مسجد جمع شوید، آیت الله سید هاشم نجفی با شما کار دارند.

جمعیت به مسجد ریختند. فهمیدند که باز پیشامدی شده است. از همه قشری آمدند. جمعیت عجیبی جمع شد. آقا نماز ظهر و عصر را خواند. نماز که تمام شد بلند شد و بالای منبر رفت و بالای منبر ایستاد. جمعیت خیلی بود. آقا فرمودند: مواظب سخن من باشید. همه حواسشان را به آقا کردند. آقا فرمود: بنده یک مدتی در کاظمین بودم. بعد رفتم به بغداد تا جنسی را بخرم. کسی بجز یک مرد یهودی آن را نداشت. رفتم از آن آن مرد یهودی جنس را خریدم و قیمتش چهار پاره بغدادی شد وقتی خواستم پولش را بدهم دیدم پولی که در جیب دارم سه پاره بغدادی است. من سه پاره بغدادی را به این یهودی دادم. به او گفتم: اجازه می دهی که من ان شاء الله مابقی پول را برایت بیارم؟ دوباره که به بغداد آمدم آن را می دهم. گفت: اشکالی ندارد.

من به کاظمین برگشتم و چند روزی طول کشید یعنی گرفتاری داشتم و نتوانستم برگردم. بعد از چند روز که به بغداد رفتم، دیدم در مغازه مرد یهودی بسته است. پرسیدم، گفتند: این مرد یهودی مرد. ای داد، ای بیداد، مرد؟ گفتند: آری. حالا من چه کار کنم؟ با خود گفتم: حالا که مُرده است اموال به ورثه اش می رسد. من یک پاره بغدادی را که بدهکار بودم از شکاف در مغازه اش داخل مغازه انداختم. گفتم: بچه هایش که به مغازه می آیند این پول را برمی دارند. ما دیگر مدیون این مرد یهودی نیستیم.

برگشتم و چند روزی گذشت. یک شب در خواب دیدم قیامت شده است. جمعیت عجیبی از پلی که زده شده است می گذرند. همه آمدند و رفتند. نوبت من شد. به من گفتند: آقا سید هاشم، شما هم بفرمایید. من راه افتادم تا از روی پل بگذرم. نجفی ها گوش بدهید! من آیت الله، داشتم از روی پل صراط می رفتم. وسط پل صراط که رسیدم یک دفعه دیدم یک پاره ای از آتش از داخل جهنم بلند شد و جلوی من را گرفت و گفت: نمی گذارم به طرف بهشت بروی تا طلب من را بدهی. دیدم آن مرد یهودی است. گفت: آقا کجا می روی؟ گفتم: می خواهم به بهشت بروم. گفت: من نمی گذارم بروی مگر اینکه من را با خودت به بهشت ببری. گفتم: من نمی توانم تو را به بهشت ببرم. تو کافری و خدا بهشت را بر تو حرام کرده است. گفت پس اگر نمی توانی مرا ببری پس بیا آتش جهنم من را بخر. گفتم: من چطوری آتش تو را بخرم؟ گفت: تو به من یک پاره بغدادی بدهکاری. یا باید بدهی یا اگر ندهی من رهایت نمی کنم.

هر چه گفتم من اینجا چیزی ندارم، نمی توانم کاری کنم، گفت: پس اجازه بده تو را در بغل بگیرم تا کمی از حرارت و آتش من سبک شود. نزدیک بود که من را بغل بگیرد، دیدم مثل مس گداخته سرتاسر وجودم داغ شد. عقب کشیدم. گفتم: نمی توانم، گفت: پس پاره بغدادی من را بده. گفتم: ندارم. گفت: پس یک کار بکن. اجازه بده انگشتم را به بدنت بزنی. چاره ای نداشتم. سینه ام را عقب

زدم. گفتم: بزَن انگشتش را در سینه من گذاشت. یکدفعه سوختم و از شدت سوختن بیدار شدم. آقایان، از آن روز تا به حالا هر چه مداوا کردم خوب نشده است. سینه اش را عقب زد و گفت: آقایان، اینجا جای انگشت آن مرد یهودی است. هر چه مداوا کرده ام خوب نشده است. برای یک پاره بغدادی هنوز هم درد می کشم. حالا شما کارتتان به جایی رسیده که پول زائر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می برید. وای به حال آن کسی که پول زوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دزدیده باشد.

تا این را گفتم، یک دفعه دید از آخر مجلس یک نفر گفت: آقا، به آن بنده خدا بگو فردا با خود جنابعالی بیاید تا من پول او را برایتان آماده کنم. پول را آورد و گفت: آقا جان من را حلال کنید. پول شما دست من بود. این جریان را مرحوم علامه نوری رحمه الله در کتاب دار السلام صفحه 494 نوشته اند و من از آنجا نقل کردم. تو را به خدا ببینید اگر سید هاشم نجفی رحمه الله مرد شایسته ای نبود مورد حواله امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار می گرفت تا سه شب امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن بنده خدا را به ایشان حواله بدهد؟ شما را به خدا کاری کنید که این طوری باشید. خودتان را جمع کنید. مراقب خودتان باشید.

«وَ خَلَقْتُ يَدَّارِي بِهِ النَّاسَ» دارای اخلاقی باشد که با مردم بتواند بجوشد، مدارا بکند، مردم داری کند. برادران روحانی، من می خواهم پوست کنده با شما حرف بزنم. به جای فرزند بنده هستید. اگر دنیا و آخرت می خواهید باید اخلاقتان خوب باشد تا بتوانید با مردم رفتار کنید، تا بتوانید با مردم رفتار نیکو داشته باشید.

«وَ حِلْمٌ يَرْدُ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ» باید حلمی داشته باشد که به وسیله آن حلم، جهل نادان ها را از بین ببرد. همان که قرآن می فرماید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا» (1) گاه افراد جاهل و نادان با تو برخورد کردند سلام کن .

خداوند ان شاء الله به همه ما این صفت و این خصلت زیبا را مرحمت بفرماید.

ص: 348

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

